

سلسلہ می

راہ نجات از شرح غلات

تألیف:

استاد حیدر علی قلمداران

(ت: ۱۲۹۲ - ۱۳۶۸ھ - ش)



کتابخانه عقیده
www.aqeedeh.com

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com	www.nourtv.net
www.islamtxt.com	www.sadaiislam.com
www.ahlesonnat.com	www.islamhouse.com
www.isl.org.uk	www.bidary.net
www.islamtape.com	www.tabesh.net
www.blestfamily.com	www.farsi.sunnionline.us
www.islamworldnews.com	www.sunni-news.net
www.islamage.com	www.mohtadeen.com
www.islamwebpedia.com	www.ijtehadat.com
www.islampp.com	www.islam۴۱۱.com
www.videofarda.com	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست کلی

۱۹	بحث در اختصاص علم غیب به خدا
۱۶۵	بحث در ولایت و حقیقت آن
۲۷۱	بحث شفاعت
۳۸۵	زیارت قبور بین حقیقت و خرافات
۵۷۱	بحث غلات

فهرست کامل

- مقدمه‌ی ناشر ۵
- حیدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام ۵
- آشنایی قلمداران با شخصیت‌های معاصر ۷
- جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد قلمداران ۹
- اخلاق والا و آزاد منشی استاد قلمداران ۱۲
- آثار و تألیفات استاد قلمداران ۱۳
- بحث در اختصاص علم غیب به خدا ۱۹**
- سیری در رساله‌ی سهو النبی ﷺ و دیدگاه‌های علامه‌ی محقق آیت الله حاج شیخ
محمد تقی شیخ شوشتری ۱۲۹
- بحث در ولایت و حقیقت آن ۱۶۵**
- [مقدمه] ۱۶۷
- انگیزه‌ی تألیف کتاب ۱۷۳
- بطلان ادعای آیت الله العظمی! و دلایل آن ۲۱۵
- بحث شفاعت ۲۷۱**
- موضوع شفاعت و حقیقت آن ۲۷۵
- علت مهم نشر کتب غلات و عقاید غالیان ۲۷۹
- حقیقت شفاعت ۲۹۹

۳۲۵ منوط داشته‌اند بر طبق قرآن مجید
۳۳۵ احادیث شفاعت از حیث سند عموماً ضعیفند
۳۶۱ شفاعت و حقیقت آن
۳۷۷ خلاصه‌ی بحث شفاعت
۳۸۵ زیارت قبور بین حقیقت و خرافات
۳۸۷ مقدمه
۳۹۷ دلایل عقلی و تاریخی در نفی زیارت
۴۱۵ حل مشکل و رفع معضل
۴۱۹ علت توجه به زیارت و اهمیت یافتن آن
۴۲۷ احادیث باقیمانده از فرق ضاله که در کتب شیعه موجود می‌باشد
۴۳۷ خسارت و خصومت احادیث با آیات قرآن!!
۴۴۳ ضعف روایات زیارت از کتب ائمه رجال
۴۸۳ سخنرانی مؤلف در صحن حسینی <small>علیه السلام</small>
۴۸۷ زیارت و حقیقت آن
۵۰۹ مسأله‌ی زیارت
۵۲۷ تعمیر قبور در اسلام!
۵۳۷ احادیثی که در نهی از تعمیر قبور وارد شده
۵۴۹ تکملة علامه برقی

۵۷۱	بحث غُلات
۵۷۳	[مقدمہ]
۵۹۱	غُلات بزرگ ترین آفات و خبیث ترین نکبات
۵۹۳	نفرین امیر المؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> بَغُلات
۶۱۳	خلاصہ ی مباحث
۶۱۹	یاد آوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه‌ی ناشر

حیدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام

شاید کمتر کسانی باشند که بدانند روزی تمام ملت ایران کنونی اهل سنت بوده است، و اهل سنت یعنی دوستداران واقعی اهل بیت پیامبر ﷺ و صحابه‌ی جانفدای آن حضرت، که با چشم حقیقت به دین و زندگی می‌نگرند، پس اهل سنت واقعی با شیعه‌ی واقعی یعنی دوستدار علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و وَالْحَبِيبِ مُحَمَّدٍ هیچ فرقی نمی‌کند، مشکل فقط در افراط و تفریط است، حقایق را وارونه جلوه دادن نه شیعیست است و نه سنیت، صحابه‌ی فداکار رسول الله ﷺ را ملعون خواندن و یاران و همسران و خانواده‌ی درجه یک پیامبر گرامی ﷺ را لعنت و نفرین کردن نه تنها پیروی از علی نیست بلکه دشمنی با علی و پیامبر و دین علی است، و غلو و افراط درباره‌ی اهل بیت پیامبر ﷺ نه تنها محبت با پیامبر و اهل بیت حضرتش نیست که دشمنی با آنان است.

آری امروز نیز در جامعه‌ی کنونی ایران علماء و دانشمندانی هستند که حاضر به تقلید کورکورانه از خرافات موجود در جامعه‌ی کنونی ایران نیستند بلکه با حس حقیقت جویی در تلاش حق مخلصانه گام بر می‌دارند و آنچه از قرآن و سنت واقعی برایشان حق بنماید بدور از تعصب آن را با جان و دل می‌پذیرند.

اما متأسفانه کمتر کسانی در ایران بزرگ با علماء و دانشمندانی همچون آیت الله شریعت سنگلچی و آیت الله العظمی سید رضا بن ابوالفضل البرقعی، و علامه اسماعیل آل اسحاق و استاد حیدر علی قلمداران و دکتر علی مظفریان، و دکتر مرتضی راد مهر و دهها عالم و دانشمند دیگری آشنا هستند که مذهب پدری را با تشخیص دقیق رها کرده و مکتب حق را برگزیده‌اند، گرچه شخصیت‌های مذکور همگی به رحمت خدا رفته‌اند اما آثار گرانبهایشان نشان دهنده و معرف شخصیت‌های والای این بزرگواران است، اینک به

مناسبت نشر یک اثر گران سنگ استاد حیدر علی قلمداران شما را با چهره این مرد مجاهد و دانشمند، و متفکر و اسلام شناس بی نظیر ایران زمین آشنا می‌کنیم البته پیشاپیش از خانواده و شاگردان و دوستداران این استاد بزرگوار پوزش می‌طلبیم که اطلاعات ما جسته گریخته و پراکنده است چنانچه نقص و اشتباهی ملاحظه فرمودند ما را ببخشند.

حیدر علی قلمداران فرزند اسماعیل در سال ۱۲۹۲ خورشیدی در روستای دیزیجان در ۵۵ کیلو متری جاده قم- اراک از توابع شهرستان قم در خانواده‌ای کشاورز و نسبتاً فقیر چشم به جهان گشود، در پنج سالگی مادرش را از دست داد، و به علت فقر و عاجز ماندن از پرداخت حتی دو قران پول مکتب خانه روستا از حضور در کلاس درس زن آخوند محروم بود، فقط پشت در می‌ایستاد و مخفیانه به درس پیرزن گوش می‌داد، باری بدلیل پاسخ دادن به همه‌ی پرسشهای پیرزن که بچه‌ها از آن عاجز مانده بودند اجازه یافت مجانی در کلاس شرکت کند.

به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن از دوده‌ی حمام به جای مرکب و از کاغذهای اضافی ریخته به جای دفتر استفاده می‌کرد.

حیدر علی در سن پانزده سالگی پدرش را نیز از دست داد، پدر وی مردی خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن وی بود حیدر علی در سن بیست و هفت سالگی ازدواج کرد و در سی سالگی به خدمت اداره‌ی فرهنگ قم در آمد از آن پس که دائره‌ی تحقیقات و مطالعات وی گسترش یافته و قلمش از مهارت خوبی بهره یافته بود در روزنامه‌های استوار و سرچشمه در قم و وظیفه، در تهران مقاله می‌نوشت مجله یغما نیز مقالات و اشعار زیبای استاد را چاپ می‌کرد و همچنین مقالات فقهی و ارزشمندی در مجله‌ی وزین حکمت که آیت الله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان نیز در آن قلم می‌زدند هم به چاپ می‌رسید.

باری در یک مجله‌ای که از سوی اداره‌ی فرهنگ به چاپ رسید مقاله‌ای منتشر شد که به حجاب اسلامی اهانت کرده بود استاد جوایبه‌ای قاطع و کوبنده‌ای در رد آن

نگاشت و در مجله‌ی استوار به چاپ رساند این اقدام از سوی یک شخصیت فرهنگی، خشم رئیس فرهنگ قم را برانگیخت، و در یک جلسه عمومی در برابر حضار از استاد انتقاد کرد و تهدید به اخراج وی نمود و استاد می‌گوید: من نیز اجازه خواستم و پشت تریبون رفتم و با کمال صراحت لهجه، سخنان پوچ و تهدیدات پوشالی وی را در برابر حضار پاسخ دادم، پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمد لله هیچ اتفاقی برایم نیفتاد و رئیس فرهنگ پس از مدتی منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئیس فرهنگ قم اقدام یکی از روحانیون معروف قم بود که در آن وقت در قم درس اخلاق می‌دادند، ایشان بعد از قضیه‌ی اداره فرهنگ، کسی را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم وقتی نزد ایشان رفتم موضوع را جویا شدند، و پس از تعریف ماجرا گفتند ابا نترس هیچ غلطی نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم این مردک در این شهر بماند اگر باز هم چیزی گفت جوابش را بدهید من در جواب گفتم: آقا پیش از اینکه شما حمایت کنید من جوابش را دادم چه رسد از این پس که شما هم وعده حمایت می‌دهید!

آشنایی قلمداران با شخصیت‌های معاصر

۱- «علامه شیخ محمد خالصی» از علمای مجاهد و مبارز مقیم عراق، آشنایی استاد با علامه خالصی با ترجمه‌ی کتاب «المعارف المحمدیه» شروع شد و با ترجمه‌ی کتاب «الإسلام سبیل السعادة والسلام» و کتاب سه جلدی إحياء الشريعة و آثار دیگر علامه ادامه یافت، و دیدارهای بعدی و مکاتبات علمی را به دنبال آورد البته آقای خالصی مدتی بعد تحت تأثیر افکار روشنگرانه مرحوم قلمداران قرار گرفت و علائم این تغییرات فکری او در آثار بعدی‌اش مشهود است، همچنین از تقریظ یا مقدمه‌ای که علامه خالصی بر کتاب ارمغان آسمان استاد نوشت این تأثر مشهود است ایشان می‌نویسد:

جوانی مانند استاد حیدر علی قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمین و فراموشی تعالیم اسلامی بلکه در عصر جاهلیت پی به حقایق اسلامی می‌برد و ما بین جاهلان معاند، این حقایق را بدون ترس و هراس، باکمال شجاعت و دلیری منتشر می‌نماید چگونه ادای حق این نعمت را می‌توان نمود؟

استاد قلمداران در سفرهایی که به شهرهای عراق به ویژه کربلا نمود علاوه بر علامه خالصی با علامه کاشف الغطاء و علامه سید هبه الدین شهرستانی مؤلف کتاب «الهیئه والإسلام» نیز ملاقات و آشنایی داشت، وی علاوه بر مکاتبات بی شماری که با علامه خالصی داشت با علامه شهرستانی هم درباره‌ی مسائل کلامی به وسیله نامه مباحثه کرد.

۲- مهندس مهدی بازرگان:

آنگونه که خود استاد نقل می‌کند نحوه آشنایی اش با آقای بازرگان این گونه بود: «یک روز که برای مراجعت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ایستاده و مشغول مطالعه بودم متوجه شدم یک اتومبیل شخصی که چند مسافر داشت به عقب برگشت جلو بنده که رسید: آقایان تعارف کردند که سوار شوم در مسیر راه فهمیدم که یکی از سرنشینان آقای مهندس مهدی بازرگان است که گویا آن موقع [سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ خورشیدی] مسؤولیت صنعت نفت ایران را به عهده داشتند و از آبادان بر می‌گشتند آقای بازرگان به بنده گفتند: برای من بسیار جالب بود که دیدم شخصی در حوالی روستا کنار جاده ایستاده غرق در مطالعه است» این اتفاق بذر دوستی و مودت را در میان ما پاشید و بارور ساخت تا جایی که مهندس بازرگان در کتاب بعثت و ایدئولوژی خود از کتاب «حکومت در اسلام» استاد استفاده فراوان نمود، و کتاب «ارمغان آسمان» استاد قلمداران نیز که قبلا چاپ شده بود مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گردیده و برای دکتر علی شریعتی وصف آنرا گفته بود.

مهندس مهدی بازرگان پس از آزاد شدن از زندان چهار مرتبه برای دیدار با آقای حیدر علی قلمداران به قم آمدند.

۳- **دکتر علی شریعتی** کتاب «ارمغان الهی» را دیده بود و پس از شنیدن وصف کتاب آرمغان آسمان استاد قلمداران از زبان دانشمندان و دانشجویان روشنفکر دانشگاه بویژه مهندس بازرگان، بیشتر جذب افکار استاد گردید، همین امر باعث شد که دکتر در آذر ماه سال ۱۳۴۲ خورشیدی نامه ای در این خصوص از پاریس برای استاد قلمداران بنویسد.

بعدها که دکتر شریعتی به ایران بازگشت به یکی از دوستان خود آقای دکتر اخروی که با استاد قلمداران آشنایی داشت گفته بود که قلمداران سهم بزرگی در جهت بخشیدن به افکار من دارد و مشتاق دیدار او هستم اگر می‌توانید ترتیب این دیدار را بدهید اما متأسفانه این دیدار عملی نشد و دکتر شریعتی چشم از این دنیا فرو بستند.

۴- **استاد مرتضی مطهری**: نیز از اشخاصی بود که علاقه‌ای پنهان به استاد قلمداران داشت ولی از بیم سرزنش دیگران این علاقه اش را علنی نکرد و طبق اظهار آقای قلمداران در یک ملاقات خیابانی باری به وی گفته بود: کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم بسیار خوب بود.

جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد قلمداران

پس از انتشار مخفیانه کتاب شاهراه اتحاد (بررسی نصوص امامت) و کمی پیش از پیروزی انقلاب یکی از آیات عظام قم به نام شیخ مرتضی حائری فرزند آیت الله شیخ عبد الکریم حائری مؤسس حوزه علمی قم بواسطه ی شخصی از آقای قلمداران خواست که به منزل ایشان برود فردای آن روز که آقای قلمداران به خانه آقای حائری رفته بود ایشان به استاد گفته بود: آیا کتاب نصوص امامت را شما نوشته اید؟ استاد پاسخ می‌دهد: بنده نمی‌گویم من ننوشته ام اما در کتاب که اسم بنده به چشم نمی‌خورد! آقای حائری گفتند: ممکن است شما را به سبب تألیف این کتاب به قتل برسانند! آقای قلمداران فرمود: چه سعادت‌ی بالاتر از این که انسان به خاطر عقیده اش کشته شود سپس آقای حائری گفتند: اگر می‌توانید همه را جمع آوری نموده و در خاک دفن کنید یا

بسوزانید! ایشان پاسخ داد: در اختیار بنده نیست، فرد دیگری چاپ کرده، شما همه را خریداری کنید و بسوزانید! از طرفی این همه کتاب کمونیستی و تبلیغ بهائی‌گری در این کشور چاپ و منتشر می‌شود چرا شما در باره‌ی آنها اقدامی نمی‌کنید؟!

پس از گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب در تابستان ۱۳۵۸ خورشیدی شب بیستم رمضان سال ۱۳۹۹ هجری قمری که استاد قلمداران طبق عادت هر سال تابستان را در روستا می‌گذرانند جوان مزدوری که از جانب کوردلان متعصب تحریک و مسلح شده بود نیمه شب وارد خانه‌ی استاد شد و او رادر حالت خواب ترور کرده و گریخت، لیکن علی رغم فاصله بسیار کم گلوله فقط پوست گردن ایشان را زخمی کرد و در کف اتاق فرو رفت.

طبق اظهاراتی که از خود استاد نقل شده روز قبل از حادثه جوانی از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌ای عقاید و نظریات ایشان و نیز درباره‌ی کتاب سؤالاتی کرده بود! بدون شک نوشتن کتاب خمس و شاهراه اتحاد انگیزه‌ی قوی این ترور بوده است. در هر صورت مشیت و تقدیر الهی مرگ استاد قلمداران را اقتضا نکرده بود! با این وجود استاد رفت و آمدش به روستا و فعالیتش را ادامه می‌داد.

تفصیل جریان ترور از این قرار بود که سه یا چهار نفر با یک اتومبیل شب بیستم رمضان وارد روستا شده اتومبیل را روی پل رودخانه روشن و آماده‌ی فرار نگه می‌دارند دو نفر از آنان آخر شب قبل از بسته شدن در خانه وارد باغچه‌ی منزل شده و لابلای درختان کنار دیوار کمین می‌کنند، چندین بار فرزندان استاد در خانه را می‌بندند اما با کمال تعجب می‌بینند مجدداً باز شده ولی هرگز متوجه قضیه نمی‌شوند مسلماً یکی از آن دو نفر مأمور بوده که در خانه را برای فرار باز نگه دارد نیمه‌های شب که اطمینان می‌کنند همه بخواب رفته‌اند فرد ضارب با چراغ قوه و اسلحه‌ی کمری وارد اتاق خواب استاد می‌شود، همسر ایشان که از ترس و دلهره خوابش نمی‌برد و در رختخواب نشسته بود فکر می‌کند پسرش علی است، لذا با اسم او را صدا می‌زند فرد تروریست که وضع را اینگونه می‌بیند با عجله اسلحه را به طرف استاد نشانه می‌رود و شلیک کرده و پا به

فرار می‌گذارد، همسراستاد که زبانش از ترس بند آمده بود فقط فریاد می‌کشید و بچه‌ها نیز که با صدای گوله از خواب پریده بودند وحشت زده فریاد می‌کشیدند حاجی آقا را کشتند مردم روستا سراسیمه بیرون آمده و استاد را که خون از گردنش جاری بود به کنار جاده می‌رسانند و به وسیله‌ی یکی از اهالی روستا که با اتومبیل از قم می‌آمد به بیمارستان کامکار می‌رسانند چند روز بعد جوانی که ظاهراً طلبه بود به منزل استاد مراجعه کرد و سراغ وی را گرفت پسر آقای قلمداران او را تعقیب می‌کند و می‌بیند که وارد یکی از حوزہ‌های علمیه در محله یخچال قاضی شهر قم گردید.

۲- حادثه تلخ دیگر در زندگی استاد وفات ناگهانی یکی از پسرانش در سال ۱۳۶۰ خورشیدی بود که منجر به تألم روحی عمیق وی گردید پس از این حادثه سکنه مغزی آن مرحوم او را از فعالیت های قلمی و تحرک جسمی محروم ساخت و دیگر نتوانست کار تألیف را ادامه دهد لیکن مطالعه را حتی الامکان رها نساخت.

۳- دیگر واقعه‌ی تلخ زندگی استاد قلمداران زندانی کردن او در زندان ساحل قم بود از خود استاد شنیده شده که می‌فرمود: «روزی که من در اثر دو سکنه‌ی مغزی پی در پی روی تخت خوابیده بودم دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به جرم واهی ضدیت با انقلاب اسلامی با مقداری از کتابهایم با خود بردند و حتی اجازه ندادند داروهای خود را بردارم این در شرایطی بود که بنده اصلاً قادر به کنترل ادرارم نبودم و برای مواقع ضروری دستگاه مخصوص به همراه داشتم سپس مرا به زندان ساحل قم منتقل کردند و در حالی که فقط یک پتوی زیر انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شیشه‌ی سلول تا صبح از سرما به دیوار می‌چسبیدم و شام هم به من نرسید زیرا سایر زندانیان چپاول کردند فقط یکی از زندانیان از سهم غذای خودش مقداری به من داد صبح هم اوضاع به همین منوال بود لذا مجبوراً نیت روزه کردم.

البته فرزندانم جریان دستگیری و زندانی شدنم را به منزل آیت الله منتظری که آن زمان قائم مقام رهبری بود اطلاع دادند (قابل ذکر است که آیت الله منتظری با استاد قلمداران دوستی دیرینه داشتند و از زبان استاد شنیده شده که می‌فرمود: آقای منتظری

کتاب حکومت در اسلام مرا در نجف آباد اصفهان درس می‌دادند) یک وقت دیدم چند نفر پاسدار با دست پاچگی توأم با احترام و عذرخواهی صبح همان روز مرا از زندان بیرون آوردند و به خانواده‌ام اطلاع داده برایم لباس بیاورند سپس با گرو گرفتن سند مالکیت منزل بنده را آزاد کردند.

حالا تصور کنید که استاد قلمداران علاوه بر لطف و عنایت خداوند متعال اگر شخصیتی مانند آیت الله منتظری با ایشان رابطه‌ی دوستی نمی‌داشت و از ایشان حمایت نمی‌کرد چه بر سر ایشان می‌آمد، لازم به یاد آوری است که اداره اطلاعات قم در سال ۱۳۷۴ نمایشگاهی در گلزار شهدای این شهر برپا کرد به نام «مجاهدتهای خاموش» که چند اثر استاد قلمداران را به عنوان افکار و عقاید انحرافی به نمایش گذاشته بودند کما اینکه در کنار آن اسناد و مدارکی علیه آیت الله منتظری نیز به چشم می‌خورد.

اخلاق والا و آزاد منشی استاد قلمداران

ایشان در طول زندگی شخصیتی راستگو، عفیف، راست کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صریح‌اللهجه بود و همه‌ی کسانی که به نحوی با ایشان ارتباط نزدیک داشته‌اند ایشان را انسانی والا، بی‌پیرایه، بی‌تکلف، و بی‌اعتناء به خوراک و پوشاک می‌شناختند. گویا استاد در این راستا به هم نامش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و وَسَلَّمَ و سایر بزرگان دین اقتداء کرد. و زندگی اش شباهت زیادی به زندگی سلف و پیشگامان راستین این امت داشت.

با وجوی که می‌توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقیقات و افرش به مناصب و مدارج دنیوی دست یابد و برای خود و خانواده‌اش زندگی مرفه‌ی فراهم آورد اما منشی زاهدانه اش مانع گرایش او به قدرت زمان و نیل به متاع و حطام دنیا و در پیش گرفتن تقیه و همراهی با خرافات و اباطیل گردید، و هرگز حقیقت را در پای جو حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زود گذر دنیا را فدای حق و حقیقت نمود. خوشا به سعادتش.

آثار و تألیفات استاد قلمداران

استاد حیدر علی قلمداران علاوه بر مقالات عدیده‌ای که در روزنامه‌ها و مجلات مختلف به چاپ می‌رساند، تعداد قابل توجهی تألیف و ترجمه نیز دارد که همگی کتابهای ارزنده و محققانه‌ای است.

۱- ترجمه کتاب «المعارف المحمدیه» که یکی از آثار علامه خالصی است، این کتاب قبل از سال ۱۳۲۵ خورشیدی ترجمه و چاپ شده است.

۲- ترجمه سه جلد کتاب «إحياء الشريعة» خالصی که تقریباً شبیه یک رساله‌ی توضیح المسائل بوده و با عنوان «آئین جاویدان» در سالهای ۱۳۳۰، ۳۶، و ۳۷ به چاپ رسیده است.

۳- «آیین دین یا احکام اسلام» ترجمه کتاب «الإسلام سبیل السعادة والسلام» این نیز از آثار علامه خالصی است که در سال ۱۳۳۵ خورشیدی ترجمه و چاپ شده است.

۴- تألیف کتاب مشهور «ارمغان آسمان» در سال ۱۳۳۹ خورشیدی که قبلاً به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه‌ی وظیفه چاپ و منتشر شد.

۵- «ارمغان الهی» در اثبات وجود نماز جمعه در سال ۱۳۳۹ که ترجمه کتاب «الجمعه» علامه خالصی است.

۶- رساله‌ی حج یا کنگره‌ی عظیم اسلامی در سال ۱۳۴۰ شمسی.

۷- رساله‌ی «مالکیت در ایران از نظر اسلام» که دستنویس آن با خط خودش باقی مانده و هنوز چاپ نشده است.

۸- قیام مقدس حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و وَأَهْلِهِ

۹- تألیف جلد اول کتاب ارزنده و معروف «حکومت در اسلام» در سال ۱۳۴۳ خورشیدی که طی ۶۸ مبحث اهمیت و کیفیت تشکیل حکومت از نظر اسلام را بررسی کرده است، و تا آن زمان در نوع خود بی سابقه و بی بدیل بود و شاید بتوان ادعا نمود که تاکنون نیز نظیر آن در ایران تألیف نشده است.

از استاد شنیده شده که می‌فرمود آیت الله منتظری این کتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان درس می‌داده است.

انگیزه‌ی تألیف این کتاب را استاد چنین بیان داشته است: «در شب دوشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سال ۱۳۸۴ قمری برابر با هیجدهم خرداد ماه ۱۳۴۳ خورشیدی در خواب دیدم که با چند نفر در صحرای کربلا هستیم و چنین می‌نمود که وجود سید شهیدان و سرور آزادگان حسین علیه السلام از دنیا رفته و جنازه‌ی شریف ایشان در زمین به جای مانده و من باید ایشان را غسل دهم، و ظاهراً کسانی هم با من همکاری خواهند کرد، من خود را آماده کردم و لنگی پیچیدم و خواستم وضو بگیرم که از خواب بیدار شدم، و تعبیر این خواب را چنین نمودم که من با نوشتن این رساله‌ی شریف و آثار دیگر چهره‌ی حقیقی و نورانی دین مبین اسلام را از گردهای اوهام و خرافات خواهم شست و پیکر مقدس اسلام را آنگونه که هست برای مردم نمایان خواهم کرد، لذا به شکرانه این نعمت به قیام تهجد اقدام کردم. والحمد لله.

پس از آن با استفاده از یادداشتهایی که در این موضوع تهیه کرده بودم بلافاصله صبح همان روز یعنی هیجدهم خردادماه ۱۳۴۳ خورشیدی در قریه‌ی دیزجان قم هنگامی که تعطیلات تابستان را می‌گذراندم به کار تألیف این رساله پرداختم».

۱۰- آیا اینان مسلمانند؟ در سال ۱۳۴۴ شمسی.

این کتاب کم حجم، ترجمه‌ی وصیت نامه‌ی علامه خالصی در بیمارستان است که در سال ۱۳۷۷ هجری قمری به منشی خود املا فرمود و بعداً تحت عنوان «هل هم مسلمون» به چاپ رسید، نیز به ضمیمه‌ی آن رساله‌ی کوتاهی است، به نام «ایران در آتش نادانی» که ترجمه‌ی قسمتهایی از کتاب «شر و فتنه الجهل فی ایران» اثر علامه خالصی می‌باشد.

۱۱- مجموعه‌ی پنج قسمتی «راه نجات از شر غلات» که در سالهای پنجاه تا پنجاه و چهار نوشته شد و مباحث ذیل را شامل می‌شود: علم غیب، امامت، بحث در ولایت و حقیقت آن (که تا کنون چاپ نشده) بحث در شفاعت، بحث در غلو و غالیان که به ضمیمه‌ی شفاعت به چاپ رسید، و بحث در حقیقت زیارت و تعمیر مقابر، که به نام زیارت و زیارتنامه منتشر شد.

۱۲- کتاب «زکات» که احتمالاً در سال ۱۳۵۱ شمسی با همکاری مرحوم مهندس مهدی بازرگان در شرکت سهامی انتشار به چاپ رسید و تا مدتی از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد.

۱۳- کتاب «خمس» که تقریباً همگام با کتاب «زکات» یا کمی پس از آن نگارش یافت اما به علت حساسیت روحانیت شیعه نسبت به موضوع خمس کتاب تحویل چاپ خانه نگردید، و تعدادی از همفکران استاد در اصفهان آن را تایپ نموده و با هزینه خودشان تکثیر و منتشر کردند. البته ردهایی نیز بر این کتاب به وسیله اشخاصی همچون آیت الله ناصر مکارم شیرازی، و رضا استادی و غیره نوشته که آن مرحوم پاسخ کلیه آن ردود را نوشته و تعدادی را ضمیمه‌ی کتاب خمس نموده است.

۱۴- کتاب «شاهراه اتحاد» که این کتاب هم به سبب حساسیت شدید روحانیت شیعه نسبت به موضوع کتاب به صورت تایپ شده تکثیر و مخفیانه منتشر شد. اما نه توسط استاد بلکه توسط دوستانی در تهران این امر را به عهده داشتند. این کتاب حاوی بررسی حوادث پس از رحلت رسول خدا ﷺ و واقعه‌ی سقیفه‌ی بنی ساعده و موضوع خلافت پیامبر اسلام ﷺ و بحث جنجال بر انگیز امامت بود.

۱۵- شخصی روحانی به نام «ذبیح الله محلاتی» چند سال قبل از پیروزی انقلاب جزوه‌ای نوشت تحت عنوان «ضرب شمشیر بر منکر غدیر» و مطالب خلاف حقیقت در آن خبر درج کرد.

استاد قلمداران نیز رساله‌ای در جواب آن نگاشت به نام «پاسخ یک دهاتی به آیت الله محلاتی»!

۱۶- جلد دوم «حکومت در اسلام» که در سال ۱۳۵۸ خورشیدی انتشار یافت و به بررسی وظایف حکومت و حاکم اسلامی پرداخت.

۱۷- سنت رسول از عترت رسول ﷺ. این بود معرفی کوتاهی از آثار استاد حیدر علی قلمداران.

اما قابل ذکر است که استاد علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه و نوشتن مقالات دینی، سخنرانی‌ها و جلسات تحقیقی بسیاری نیز در شهرهای تهران (مسجد گذر و زیر دفتر در زمان امامت آیت الله سید ابوالفضل برقی) و تبریز و اصفهان داشتند، همچنین طی یکی از سفرهایشان به کربلا در روز عاشورا سخنرانی مهمی در صحن قبر امام حسین علیه السلام ایراد فرمود که متن آن در کتاب «زیارت و زیارتنامه» آمده است.

این دانشمند محقق و چهره‌ی کم نظیر ایران زمین پس از سالها تحمل مشقات و رنجهای زندگی، مجاهدت در راه نشر احکام و حقایق دین مبین اسلام و تحمل هشت سال بیماری طاقت فرسا که توأم با صبری ایوب وار بود در روز جمعه ۶۸/۰۲/۱۵ بعد از سحر روز ۲۹ رمضان المبارک ۱۴۰۹ قمری در سن هفتاد و شش سالگی دار فانی را وداع گفت. و به دیدار معبود یگانه اش شتافت، و عصر همان روز با حضور عده‌ای از همفکرانش و طی مراسمی ساده و عاری از هرگونه بدعت و تشریفات خرافی زائد پس از اقامه‌ی نماز به خاک سپرده شد.

خداوند متعال از ایشان و سایر دعوتگران و مصلحان راضی و خشنود گردد.

در پایان این نکته را باید عرض کنم که ما معتقدیم دین الله و شریعت پاک و بی‌آلایش مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بالآخره غالب خواهد شد، و از میان توده‌ی مردم که عشق و محبت دین در اعماق وجودشان ریشه دارد حتما کسانی بلند خواهند شد و گرد و غبار خرافات از چهره‌ی نازنین اسلام عزیز را خواهند زدود و آئینه حق را با آب زلال ایمان

و یقین و اخلاص و تقوا و مجاهدت صیقل خواهند بخشید اگر چه همانند آیت الله برقعی بر سر نماز گلوله برسرش شلیک کنند یا همانند استاد قلمداران در آغوش فرزندان‌ش بر گلویش گلوله شلیک کنند یا صدها و هزارها نمونه‌ی دیگر از فداکاری‌ها و مجاهدت‌هایی که در صفحات زرین تاریخ به ثبت رسیده است اما مطمئناً کسی که طعم شیرین حقیقت را بچشد از تیر و گلوله و مردن نمی‌ترسد بلکه عاشقانه به آغوش مرگ و شهادت پر افتخار می‌رود اما حاضر نیست تن به ذلت دهد یا دست از حق پرستی بردارد.

پس مژده باد به همه حق‌جویان و حق‌پرستان و عاشقان و شیفتگان حق و حقیقت و پیروان راستین اسلام خالص و دین بی‌آلایش و شریعت شامل و کامل محمدی صلوات الله وسلامه علیهم.

خدایا تو را سپاس که ما را با نعمت اسلام خالص و پاک از شرک و خرافات و بدعتها سرفراز کردی و افتخار بخشیدی پس برروح پاک همه رهروان راه حق بویژه صاحب این کتاب استاد حیدر علی قلمداران هزاران رحمت فرست. آمین.

ناشر

تیرماه ۸۴ خورشیدی

سلسله‌ی راه نجات از شر عُلات



بحث در اختصاص علم غیب به خدا

عالم به غیب بودنِ امامان از نظر قرآن و ائمه

اینک باید دید ادعایی این مدعیان که می‌گویند امام عالم به ما کان وما یكون عالم امکان است از نظر قرآن و خود امامان تا چه حد صحیح و راست یا غلط و کذاب است؟

خدای جهان به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله بدینگونه امر می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا كُنَّا إِلَٰهَ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾﴾ [الأنعام/٥٠] (ای محمد) بگو من به شما نمی‌گویم که خزائن خدا در نزد من است و نیز من غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که من فرشته‌ام، من جز آنچه به من وحی می‌شود متابعت نمی‌کنم آیا کور و بینا مساوی‌اند چرا نمی‌اندیشید؟

مرحوم شیخ طوسی بزرگترین دانشمند و مفسر شیعی در تفسیر این آیه شریفه آنچه می‌نویسد ترجمه‌اش این است: «من می‌گویم خدای تعالی پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله را امر فرمود که به بندگان او بگوید: من نمی‌گویم که خزائن خدا در نزد من است تا بدان شما را غنی گردانم و علم غیب هم که مخصوص خداست من آن را نمی‌دانم تا شما را به مصالح دنیایان آشنا کنم، من همین اندازه که خدا از امر زنده شدن پس از مرگ و امر بهشت و جهنم و غیر ذلک مرا یاد داده است می‌دانم، و نیز من مدعی نیستم که من فرشته‌ام زیرا من انسانی هستم که شما حسب و نسب مرا خوب می‌شناسید من بدانچه یک فرشته قدرت دارد قادر نیستم! و نیز من جز آنچه را که خدا به من وحی فرموده پیروی نمی‌کنم و نیز برای مردم بیان کن که فرشته از جانب خداوند است، و وحی بیان خاصی است که به افصاح اشاره و دلالت نیست»!

سپس مرحوم شیخ طوسی - رحمه الله علیه - می‌نویسد: «خدا پیغمبرش را بدین

جهت مأمور گفتن این مطلب کرد تا درباره او همان ادعایی را که مسیحیان درباره عیسی کردند ادعا نکنند، و نیز او را از منزلتی که استحقاق ندارد پایین بیاورند، سپس او را امر کرد که به مردم بگوید: آیا بینا و کور هر دو یکسان اند؟ یعنی آیا آن کسی که عارف به خدا و عالم به دین اوست با جاهل به خدا و دینش یکسان هستند؟ هرگز؟! پس در حقیقت کور را مثل برای جاهل و بینا را مثلی برای عارف به خدا و دینش قرار داد. شیخ ادامه می‌دهد: «همانا مراد از اینکه من نمی‌گویم که فرشته ام یعنی من فرشته نیستم که از امر الهی و غیب او، عمل بندگان خدا را بتوانم مشاهده کنم چنانکه ملائکه مقربین که مخصوص ملکوت آسمانها و زمین اند، بوده باشم» (پایان فرمایش شیخ طوسی).

این آیه قرآن است که پروردگار سبحان درباره پیغمبرش به او دستور می‌دهد که به مردم این مطلب واجب را بیان کند که پیغمبرش علم غیب نمی‌داند و فرشته هم نیست یعنی قدرت یک فرشته را ندارد!

و این هم مهمترین تفسیری است که بزرگترین عالم شیعی در بهترین کتاب خود آورده است و ما چیزی بدان اضافه نمی‌کنیم.

حالا خود شما مضمون این آیه شریفه و این تفسیر بزرگترین عالم شیعه را با کفریات این آیت الله العظمای قرن بیستم! که می‌گوید همان علمی را که خدا دارد و می‌فرماید: ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغُرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ﴾ [سبأ/۳] خدایی که دانای غیب است، در آسمانها و در زمین به قدر ذره‌ای و حتی کوچکتر از آن و یا بزرگتر، از او پنهان و دور نمی‌ماند همان علم برای ائمه و اولیاء نیز می‌باشد!! مقایسه کنید تا ببینید گفته‌های او شرک هست یا نیست.

خدای متعال به رسول خود امر می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف/۱۸۸] (ای محمد) به مردم بگو من برای خود مالک هیچ گونه نفع و ضرری نیستم مگر آنچه را که خدا خواسته است (یعنی من برای خودم هیچ

گونه نفعی نمی‌توانم جلب کنم و هیچ‌گونه ضرری را از خود دفع ننمایم مگر تا آن حدّ که خدا خواسته‌است یعنی همان اختیاری را که خدا به هر کس در جلب نفع و ضرر داده‌است و در آن مسؤول است. پس من حتّی برای خود، بیش از این مالک نفع و ضرر نیستم تا چه رسد به اینکه بتوانم برای شما جلب نفع و دفع ضرر نمایم) و اگر من غیب می‌دانستم هر آینه بسیاری از خوبی‌ها را به جانب خود جلب می‌کردم و هیچ بدی به من نمی‌رسید (یعنی خاصیت قهری داشتن علم غیب این است که دانای آن از بشر، برای خود جلب نفع و دفع ضرر نماید و معقول نیست که کسی از خوبی‌هایی که از خلق پنهان است علم داشته باشد و از آن استفاده نکند و از ضرری با خیر باشد و از آن احتراز نکند) من کسی نیستم جز ترساننده معصیت کاران و بشارت دهنده نیکوکاران برای گروهی که ایمان بیاورند» [نه مشرک و غالی].

شیخ طوسی - رحمه الله علیه - این آیه را چنین تفسیر کرده است: «من می‌گویم: خدا پیغمبرش را مأمور کرد که به مکلفین بگوید که من برای خود مالک هیچ نفع و ضرری نیستم مگر آنچه را که خدا خواسته و مرا بدان مالک کرده‌است، پس مشیت خدای تعالی در این آیه بر تملک نفع و ضرر واقع است نه بر خود نفع و ضرر، برای اینکه اگر مشیت بر نفع و ضرر واقع می‌شد، مالک می‌شد و در آن صورت مالک امراض و اسقام و سایر آنچه را که خدا آن را انجام می‌دهد، می‌گردید.

معنی آیه این است که من همان قدر مالکم که خداوند مرا از اموال و اشیاء آن از همان چیزهایی که مردم دیگر هم مالک‌اند و بدیشان قدرت تصرف در آن را داده‌است که آنچه می‌خواهند تصرف کنند من نیز همان قدر دارا می‌باشم و در ضرر نیز همان قدر خداوند به مردم دیگر اختیار داده که با نفس خود انجام دهند یا به دیگران زیان رسانند من نیز همان قدر اختیار دارم.

و در تفسیر آیه ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾ [الأعراف/۱۸۸] «و اگر غیب می‌دانستم»، می‌فرماید: معنای آیه این است که اگر من علم غیب داشتم هر آینه می‌دانستم که چه

چیز از تجارتها در آینده سود می‌آورد و چه چیز زیان، لذا هرچه را که سود می‌آورد، می‌خریدم و از آنچه زیان دارد، اجتناب می‌ورزیدم و بدین وسیله اموال و خیرات در نزد من زیاد می‌شد و آن را در زمان فراوانی و ارزانی برای زمان سختی و قحطی آماده می‌کردم، و در این صورت به من هیچ بدی و سختی یعنی فقر نمی‌رسید.

آنگاه شیخ - علیه الرحمه - فرموده: بلخی گفته‌است یعنی اگر من غیب می‌دانستم در آن صورت قدیم بودم و قدیم را بدی نرسد زیرا جز خدا احدی غیب نمی‌داند. و اینکه خدای تعالی از زبان پیغمبر می‌فرماید: «أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» یعنی من برای مؤمنین جز ترساننده‌ای از عقاب و معاصی و بشارت دهنده به بهشت که بر آن تحریض می‌کنم، نیستم بدون اینکه عالم الغیب باشم^۱. (پایان فرمایش شیخ طوسی علیه الرحمه و الغفران).

پس به تلویح بلکه تصریح این آیه شریفه، آن کس که درباره پیغمبر - تا چه رسد به دیگران - ادعای علم غیب نماید، مؤمن نیست!

تمامی آیات الهی این حقیقت را تصدیق و تأیید و تأکید می‌کند، حالا چه مرضی این آیت الله العظمی (!) و نظائرش را گرفته‌است که در حالی که خدای جهان در آیات قرآن و سیره گرامی پیغمبر آخر الزمان و تاریخ حیات امامان همه فریاد می‌زنند که نه پیغمبر و نه هیچ کس جز خدای متعال از غیب اطلاعی ندارد و به تصریح قرآن، هر کس که از علم غیب اطلاع داشته باشد چه پیغمبر و چه پایین تر از او قهریقترین خاصیت آن علم این است که برای خود جلب نفع و دفع ضرر نماید، پس هیچ کس تا کنون از این علم اطلاع و آگاهی نیافته‌است، زیرا در جلب نفع و دفع ضرر، پیغمبر و ائمه از مردم دیگر جلوتر نبوده‌اند. مع هذا این شوربختان گمراه، می‌گویند امامان همان علمی را دارند که خدا دارد! «عَلِمَ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي

۱- التبیان، چاپ تهران، ج ۱، ص ۷۷۳.

الْأَرْضِ ﴿سبأ/۳﴾.

خدا هدایت فرماید تکذیب کنندگان آیات خدا و منحرفین از صریح ما انزل الله و گمراه کنندگان مردم از شریعت حقهٔ الهیه را.

حضرت معبود در سورهٔ هود از زبان حضرت نوح عليه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ...﴾ [هود/۳۱]. چون تفسیر جملات این آیه شریفه قبلاً در تفسیر آیهٔ پنجاه سورهٔ انعام گذشت، لذا دیگر تکرار نمی‌کنیم و آیهٔ شریفه را فقط به منظور تأیید و تأکید این مطلب آوردیم که دانسته شود شعار تمام انبیای الهی این بوده است که ﴿وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ غیب نمی‌دانم.

و نیز در همین سوره می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَاَعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۳﴾﴾ [هود/۱۲۳] و دانستن غیب آسمانها و زمین فقط مخصوص ذات اقدس الهی است و سرانجام امور به سوی اوست پس تنها او را عبادت کن و بر او توکل نما و بدان که پروردگار تو از آنچه که شما می‌کنید غافل نیست.

همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل/۶۵] (ای محمد) بگو هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمی‌داند جز خدا. یعنی ساکنان آسمانها و زمین هر که باشند علم غیب نمی‌دانند، حالا باید دید با این صراحت آیات چه چیز باعث است که این آیت الله العظمی! می‌گوید ائمه و اولیاء غیب می‌دانند، آن هم همان غیبی که خدا می‌داند که ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبأ/۳].

آیا اینان از ساکنان زمین و آسمان نیستند؟! لازمهٔ مدعای آیت الله (!) این است که آنان ساکنین زمین و آسمان نبوده بلکه خدای جهان بوده باشند! نعوذ بالله، آخر خدا را شرمی و آزرمی!

آیا بسیاری در این باب بود که ما از خوف تطویل به قلیلی از آن اکتفاء کردیم که برای اهل انصاف کافی است.

پیغمبر جز وحی نمی‌داند!

اینک آیاتی که صریحاً دلالت دارد که پیغمبر خدا چیزی از غیب نمی‌دانست جز آنچه گاه گاه به وی وحی می‌شد، و آنچه به او وحی می‌شد آن را قولاً و عملاً به جامی می‌آورد و آنچه مأمور به ابلاغ آن بود عموم حاضرین آن را دیده یا می‌شنیدند و چیزی از کس پوشیده و پنهان نبود:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ ۗ إِنَّا أَتَّيْعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٩﴾﴾ [الأحقاف/٩] (ای محمد) بگو من پیغمبری نو در آمد [متفاوت از سایر پیامبران] نیستم و نمی‌دانم با من و با شما چه علمی انجام خواهد شد؟ من چیزی جز آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم و من جز ترساننده‌ای آشکارا نیستم.

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ ۗ فَهَلْ أُنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠﴾ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ ءَاذَنُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ۗ وَإِن أَدْرِي أَقْرِبُ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ﴿١١﴾﴾ [الأنبياء/١٠٨-١١١] (ای محمد) بگو جز این نیست که به وحی می‌شود که خدای شما یگانه‌است پس آیا شما مسلمان هستید؟ پس اگر روی گردانیدند آنگاه بگو من به تمام شما یکسان اعلام کرده، آگاهتان نمودم. هرچند که نمی‌دانم آنچه وعده داده شده‌اید، زود یا دیر انجام خواهد شد؟ تنها خداست که گفتار آشکار شما را و آنچه را که کتمان می‌کنید، می‌داند. و من نمی‌دانم بسا باشد که این آزمایش و یا بهره‌ای باشد تا مدتی.

عالم بزرگوار شیخ طوسی این آیات را چنین تفسیر می‌کند: «اگر از آنچه تو ایشان را از توحید خالص دعوت می‌کنی اعراض کنند به ایشان بگو: من به شما انذار و اعلام

کردم که در علم به آن همگان یکسان باشند و چنان نیست که مطلبی را به کسی اظهار کنم و آن را از دیگری کتمان نمایم. و این خود دلیل بزرگی است بر بطلان قول اصحاب زُبر و بینات و آنانی که می‌گویند قرآن دارای بطونی است که گروه مخصوص در علم به آن اختصاص دارند، و اینکه فرموده: «عَلَى سَوَاءٍ» یعنی علم تو و علم ایشان در این باره مساوی است؛ و اینکه می‌فرماید: «وَإِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ» ﴿معنایش این است که من نمی‌دانم آنچه را که خدا از عقاب به شما وعده داده است آیا آمدنش نزدیک است یا دور؟ و اینکه می‌فرماید: «وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ یعنی من نمی‌دانم شاید تأخیر در عذاب شما موجب شدت در عبادت شما شود آنچه در شما از خیر و شر پنهان است آشکار گردد پس پاداش بر حسب عمل خالص داده شود.^۱

در اینجا شیخ - علیه الرحمه - بر نکته مهمی از بطلان دعاوی غالیان اشاره فرموده که در قرآن آنچه هست، دانستن آن برای تمام عالمیان یکسان است و آن چنان نیست که فهم آن خاص گروهی مخصوص باشد، و از این راه بتوان برای شکار کردن عوام استفاده نمود!!

شما اگر باگفتار غالیان آشنا باشید می‌بینید که اینان مدعی‌اند که قرآن دارای بطونی است تا هفتاد بطن! و علم آن مخصوص به امامان است و هیچ کس از جهانیان را در آن بهره‌ای نیست!!

یعنی در واقع ما هرچه دلمان خواست از قول امامان می‌بافیم و در مقابل اشکال و نپذیرفتن مؤمنین می‌گوییم این یکی از آن هفتاد بطن است که امام گفته است! و شما نمی‌توانید خودتان بفهمید پس ناچارید قبول کنید.

چنانکه همین آیت الله العظمی در صفحه ۳۱۱ کتاب خود آورده است که ابن عباس

۱- التبیان، ج ۲، ص ۲۹۷.

گفت: فرزند ابی طالب از ابتدای شب برایم تفسیر باءِ بِسْمِ اللّٰهِ می گفت که ناگاه صدای مؤذّن صبح را شنیدم. امام فرمود: «یا ابن عباس! لو شئت لأوقرت سبعین بعيراً من تفسیر فاتحة الكتاب» ای ابن عباس اگر می خواستم هفتاد شتر را از تفسیر فاتحه الكتاب بار می کردم!!

معلوم نیست این مطالب چه بوده که نه خود امیر المؤمنین علیه السلام چیزی از آن به غیر ابن عباس فرموده است و نه ابن عباس چیزی به جای مانده است؟؟ مثل اینکه ابن عباس خوابی دیده و همه را فراموش کرده است!! (یا اصلاً چنین چیزی نبوده است و غالیان آن را بافته اند!).

آیت الله العظمی در این باره عربده های مستانه می کشد و می گوید: آیا برای که میسر است که تنها یک کتاب حجیم و نسبتاً ضخیم در تفسیر فاتحه الكتاب بنویسد یا لا اقل دو ساعت بتواند درباره بسم الله سخن صحیح و مناسب بگوید؟؟ (ولابد هر کس چنین کند به عقیده ایشان مُدبّر کون و مکان و متصرف در عالم امکان است!!). آنگاه از قول امام چیزهایی می گوید که متأسفانه دلیلی همراه آن نیست.

جناب آیت الله، می پندارد که هر ادعایی از طرف غالیان، حقیقتی ثابت است! تمام این عربده ها و رجز خوانی ها در صورتی صحیح می بود که لا اقل نمونه کوچکی از آن همه تفسیرها که ابن عباس گفته است (اگر گفته باشد!؟) در دسترس بود و شما آن را ارائه می کردید و گرنه چیزی که فقط ادعایش مانده و از خود مدعی خبری نیست، هیچ عاقلی آن را باور نمی کند!

این ادعاها سرتاپا دروغ است که غالیان و دشمنان دین به امیر المؤمنین و ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - بسته اند، چنانکه شیخ طوسی هم فرموده قول کسانی که می گویند قرآن دارای بواطنی است که گروهی بدان اختصاص دارند، باطل است.

از جمله تفاسیری که دوستان نادان یا دشمنان ائمه و قرآن، به امامان نسبت داده اند،

تفسیری است که آن را به امام مظلوم حضرت حسن عسکری علیه السلام نسبت داده‌اند که ای کاش هرگز چنین تفسیری در میان شیعیان بلکه مسلمانان نبود!

ما بی‌اعتباری این تفسیر پر از کذب، و جعل بودن آن را در کتاب «ارمغان آسمان» (از صفحه ۱۸۸ تا صفحه ۱۹۰) که دوازده سال قبل چاپ و منتشر شد، آشکار کردیم.^۱ و خوشبختانه بعداً کتاب پرارزش و بی‌مانند «الأخبار الدخیله» تألیف علامه محقق جناب آقای حاج شیخ «محمد تقی شوشتری» - ادام الله ظلّه الوارف - دو سال قبل چاپ و منتشر گردید و صحّت نظر ما را به بهترین صورت واضح و آشکار نمود.

در این تفسیر که مخلوطی از حقّ و باطل است و پاره‌ای از علمای شیعه را نیز به اشتباه انداخته و نسبت آن را به امام مظلوم عسکری - علیه السلام - صحیح پنداشته‌اند، مطالبی هست که هر کس ادنی شعوری داشته باشد از آن بیزار است!

علامه شوشتری - دام بقاءه - در کتاب «الأخبار الدخیله» (از صفحه ۱۵۲ تا صفحه ۲۲۸) به انتقاد از این تفسیر و جعل و کذب مندرجات آن پرداخته، سرانجام می‌نویسد: «اگر این اخباری که در این تفسیر است صحیح باشد پس اصل اسلام صحیح نیست! زیرا متضمّن جمع بین ضدّین و آن محال است!»^۲

با مطالعه کتاب گرانقدر آقای شوشتری معلوم می‌شود که دشمنان دین و دوستان نادان بدتر از دشمن، از همان صدر اوّل یعنی در زمانی که خود ائمه بزرگوار حیات داشتند چقدر کذب و افتراء بر آن عزیزان بسته‌اند و چگونه آن مظلومان گهربیان را نه با سیف و سنان بلکه با قلم و زبان به قتل فجیع در آورده‌اند! تا حدّی که آن بزرگواران را - العیاذ بالله - به صورت دشمنان حقیقت و خودپرستانِ خدانشناس معرفی کرده‌اند! تا چه رسد به این زمان!!

۱- کتاب مذکور در سال ۱۳۳۹ هـ.ش. منتشر گردید. اینجانب نیز مطالب مذکور را در تحریر دوّم کتابی که

در نقد ((مفاتیح الجنان)) تألیف کرده ام (فصل مربوط به ماه شعبان) آورده ام (برقعی).

۲- الأخبار الدخیله، ص ۲۲۸.

بدتر از آنها کسانی‌اند که همان دروغها و افتراها و غلوها را در میان مردم تبلیغ کرده رواج می‌دهند، و صورت نورانی دین را آن چنان مشوه و مکروه جلوه می‌دهند که هیچ عاقلی راغب و مایل نیست که نظری به آن اندازد تا چه رسد که آن را وسیله سعادت آخرت خویش سازد.

چنانکه متأسفانه می‌بینیم در دنیای علم و دانش یک مشت مدعیان علم و دیانت از تفاله بافته های فلاسفه یونان و ریزه خوار کشکول گدایان و قلندران هند و ایران! همان چرندها را با قالبهای دیگر به مردم عرضه می‌کنند و اگر روزی بنده خدایی برای رد این اوهام کتابی به نام «درسی از ولایت» یا بی اعتباری و جعل دعای ندبه و امثال آن منتشر نماید، در آن روز است که قیامت این دلسوختگان دین، قائم می‌شود و با تمام نیرو و قدرت به تکاپو درافتاده و معابد و منابر را پر از فحش و دشنام، و عوام الناس را به غوغا و ازدحام علیه آن برمی‌انگیزند!!!

باری، سخن در این بود که به تصریح آیات قرآن، نه پیغمبر و نه هیچ کس از علم غیب خبر ندارد مگر آنچه را که به وسیله وحی بر پیغمبر ابلاغ شود. قرآن کریم در این موضوع می‌فرماید: ﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ ۖ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النَّفَاقِ لَا يَعْلَمُهُمْ ۗ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ۗ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾﴾ [التوبه/۱۰۱] «کسانی از اعراب بادیه نشین که در پیرامون شمایند منافقاند و نیز کسانی از اهل مدینه بر طبق نفاقاند (ای محمد) تو آنها را نمی‌دانی (نمی‌شناسی) ولی ما ایشان را می‌دانیم و می‌شناسیم.

شیخ طوسی - علیه الرحمه - در تفسیر این آیه نوشته است: ﴿لَا يَعْلَمُهُمْ﴾ ای لا تعرفهم یا محمد ﴿نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ ای نحن نعرفهم «نمی‌دانی ایشان را یعنی ای محمد تو آنها را نمی‌شناسی، ما می‌دانیم ایشان را یعنی ما آنان را می‌شناسیم».

پس به تصریح قرآن، پیغمبر خدا حتی منافقان پیرامون خود را نمی‌شناخته و نمی‌دانسته‌است تا چه رسد به علم غیب ﴿لَا يَعْرِضُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ﴾ و احاطه به عالم امکان!!

خداوند سبحان به پیغمبر آخر الزمان می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء/۳۶]. (ای پیغمبر) چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن. شیخ طوسی فرموده است: «ثم نهی نبیه ﷺ أن يقفوا ما ليس له به علم» «آنگاه خداوند پیامبرش را از پیروی چیزی که بدان علم ندارد، نهی فرموده است»^۱.

پروردگار از زبان پیغمبر بزرگوار می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ خُتِّصِمُونَ﴾ [ص/۶۹]. «مرا به ملاء اعلیٰ (جایگاه فرشتگان) علمی نیست آنگاه که مخاصمه می‌کردند». شیخ طوسی می‌فرماید: «آنگاه خدا پیغمبر خود را امر فرمود که بگوید من هیچ‌گونه علمی به ملاء اعلیٰ ندارم آنگاه که مخاصمه می‌کردند. مقصود از ملاء اعلیٰ فرشتگان‌اند که دربارهٔ آدم هنگامی که به ایشان گفته شد که من در روی زمین خلیفه قرار می‌دهم، محاجّه و مخاصمه می‌کردند»^۲.

می‌بینید که در تمام این آیات شریفه خداوند عالم به پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید که به مردم اعلام کند که نه تنها پیغمبر علم غیب نمی‌داند بلکه حتی منافقان اعراب و اهل مدینه را هم نمی‌شناسد و علم به احوال آنها ندارد، و نمی‌داند خدا با او و دیگران چه خواهد کرد؟ و نمی‌داند که آنچه از طرف خدا به مردم وعده می‌دهد به زودی انجام می‌گیرد یا دیر؟ همچنین نمی‌داند این تأخیر موجب آزمایش است یا غیر آن؟

حال با این همه تأکید که خدای متعال در این آیات می‌فرماید که پیغمبر علم غیب نمی‌داند، باید دید او راست می‌گوید یا این آیات عظمای الهی که می‌گویند خیر، ائمه و

۱- التبیان، ج ۲، ص ۲۰۴.

۲- التبیان، ج ۲، ص ۵۱۱.

اولیاء همان علم را دارند که ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾؟! آیا - العیاذ بالله - خدا دروغ می گوید که پیغمبر چیزی جز وحی نمی داند و خود پیغمبر هم آن را به مردم ابلاغ فرموده است؛ یا اینان؟!!

اینان در مقابل این همه آیات محکمات که علم غیب را از غیر خدا نفی می کند و به پیغمبر خود مکرراً مأموریت می دهد که به مردم اعلام کند که او را از علم غیب بهره ای نیست غیر از مفاد وحی، و امتیاز دیگری از این حیث با سایر بشر ندارد، به گوشه ای از یک آیه شریفه قرآن چسپیده اند و درست مصداق ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا ﴿٢٧﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٢٨﴾ [الجن/ ۲۶-۲۸] «خدا دانای غیب است و از غیب خود هیچ کس را آگاه نمی کند مگر کسی را از جنس رسولان که او را بپسندد آنگاه او را از جلو و عقب مراقبت می کند تا معلوم باشد که آن رسولان، رسالات پروردگار خود را ابلاغ نموده اند و خدا بدانچه نزد ایشان است احاطه داشته و شماره هر چیزی را احصا کرده است».

می بینید که در این آیات فقط اعلام این معنی است که خداوند گاهی از غیب خود به رسولی از جنس فرشته یا بشر که مورد پسند اوست آشکار می کند و آنگاه از وی مراقبت می نماید تا زمانی که ایشان آن غیب را که وحی الهی است به مردم ابلاغ نمایند. در این آیه چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

- ۱- دانای غیب فقط خداست و آن را بر هیچ کس اظهار نخواهد کرد.
- ۲- گاهی از غیب بر رسولی که او را پسندیده باشد، ابراز می دارد.
- ۳- پس از ابراز غیب بر رسول، از او مراقبت و نگاهبانی می کند تا آن را به مردم ابلاغ کند.

۴- این نگاهبانی و مراقبت که در اصطلاح به آن عصمت می گویند تا زمانی است

که آن رسولان رسالت خویش را ابلاغ نمایند.

۵- خدا بر آنچه در نزد رسولان است از غیب و غیر آن، احاطه دارد و اندازه و شماره هر چیزی در نزد خدا معلوم است و از کم و زیاد ابلاغ رسالت، آگاه بوده و از آن مؤاخذه می‌کند، پس رسول نمی‌تواند در ابلاغ رسالت کم یا زیاد کند زیرا شماره و حساب آن و هر چیز در نزد خدا معین و معلوم است. اینک باید دید آن غیبی که خدا، رسول پسندیده‌اش را بدان آگاه می‌کند چه چیز است؟! است!

برای فهمیدن این مطلب باز هم به خود قرآن کریم مراجعه می‌کنیم و غیبی که پاره‌ای از رسولان از آن آگاه شده و به مردم ابلاغ کرده‌اند در آن جستجو می‌کنیم:

خدای سبحان پس از داستان نذر زن عمران و تولد مریم و آوردن او به بیت المقدس و کفالت زکریا می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾ [آل عمران/۴۴]. آن از اخبار غیب است که به سوی تو وحی می‌کنیم کسی که اندک اطلاعی از تاریخ داشته و آناجیل موجوده مسیحیان را مطالعه کند که داستان مریم در این کتب مُحرَف آسمانی قبل از قرآن به چه صورتی بوده است! اقرار خواهد کرد که این داستان از انباء غیب است، زیرا قبل از نزول قرآن در میان بشر کسی داستان مریم را بدین کیفیت نمی‌دانست. داستان حمل مریم و تولد عیسی علیه السلام و سرپرستی یوسف نجار شوهر مریم از عیسی و سایر مطالبی که در آناجیل اربعه هست با آنچه در قرآن است تفاوتی از زمین تا آسمان دارد که تا هنگام نزول قرآن کسی را از آن آگاهی نبوده است.

پروردگار و دود در سوره هود پس از داستان نوح و دعوت او از قوم خویش به توحید و دستور یافتن او از جانب خدا به ساختن سفینه و سوار شدن او و مؤمنین زمانش به کشتی و مخالفت پسر نوح و غرق شدن او می‌فرماید: ﴿تَلَّكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيًا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا...﴾ [هود/۴۹]. «این از جمله خبرهای غیبی است که به سوی تو وحی می‌کنیم که تو و قوم تو (مردم حجاز) پیش از

این نمی دانستید».

قرآن کریم پس از شرح داستان یوسف می فرماید: ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾ [یوسف/۱۰۲] «این از اخبار غیب است که به سوی تو وحی می کنیم»، که معلوم می دارد داستان یوسف بدین شرح و کیفیت از اخبار غیبیه است که خدا به رسولش وحی فرموده است و رسول نیز تمام و کمال آن را به مردم ابلاغ کرده است و در ابتدای سوره یوسف نیز بدین معنی تصریح فرموده که قبل از نزول این سوره پیغمبر از آن اطلاعی نداشته است چنانکه می فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَفْلِينَ﴾ [یوسف/۳]. «و همانا پیش از این تو از بی خبران بودی».

پس با این بیان معلوم و مسلم است که غیبی را که خدا، پاره‌ای از رسولان پسندیده‌اش را بدان اختصاص می دهد همان وحی و اخبار غیبی است که ما آن را مجموع قرآن می دانیم و می خوانیم و آن هم مطالب محرمانه‌ای نیست! بلکه رسول مأمور است که آن غیب را به مردم ابلاغ نماید و خدا نیز با ابلاغ این غیب به مردم، آن رسول را از اطراف و جوانب مراقبت و محافظت می کند که دچار نسیان یا اشتباه نشود!

آیا با این کیفیت دیگر مجال اینگونه دغل بازیهاست که با اینکه معنی و مقصود آن اینگونه آشکار و روشن است، آن گونه لا طائلات و تُرّهات به هم ببافند و با تصوّرات باطل و خیالات خام در وادی اوهام افتند؟!

اینها آیات کتاب آسمانی مسلمانان است که در قسمت اوّل دیدیم علم غیب را از آفریدگان عموماً نفی می کند و در این قسمت، پاره‌ای از آن را با کیفیت خاصی به پیغمبران اختصاص می دهد، حال این غالیان شوربخت در برابر قرآن چه می گویند؟ در فصل آینده می پردازیم به نقل احادیثی از ائمه اسلام که قرآن مجید مصدّق آنهاست.

أئمة اطهار - عليهم السلام - از قائلین به چنین

عقیده‌ای بری و بیزار بودند

اینک پس از ده آیه از آیات شریفه قرآن که حاکم و حاکی به عدم علم غیب پیغمبران و امامان است، در اینکتاب ده حدیث از کتب معتبره شیعه که قرآن کریم نیز مصدق آن است می‌آوریم و چنانکه عادت ماست در هر مطلبی به ده دلیل و حجّت قوی اکتفا می‌نماییم، که «تلك عشرة كاملة» و گمان داریم که برای جویندگان حقیقت و اهل انصاف کافی باشد.

۱- در رجال کشی، چاپ کربلاء (ص ۲۵۲) و أمالی شیخ مفید (ص ۱۴) «.....عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ (أَيِ الْإِمَامِ مُوسَى الْكَاسِمِ) أَنَا وَيَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ يَحْيَى: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِيَّاهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ؟! فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ ضَعَّ يَدَكَ عَلَى رَأْسِي فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ فِي جَسَدِي شَعْرَةٌ وَلَا فِي رَأْسِي إِلَّا قَامَتْ. قَالَ ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا رِوَايَةٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» «من و يحيى بن عبد الله بن الحسن در نزد حضرت موسی بن جعفر - علیهما السلام - بودیم، یحیی به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم، مردم چنین می‌پندارند که تو علم غیب می‌دانی، حضرت فرمود: منزّه است خدا، دست خود را بر سر من بگذار، به خدا سوگند، که در بدن و سر من مویی نماند مگر اینکه سیخ شد! آنگاه فرمود: نه به خدا اینها که ما می‌گوییم غیب نیست بلکه روایتی است از رسول خدا ﷺ».

یعنی آنچه به رسول خدا وحی شده‌است، از اخبار غیبیه، ما آنرا به طریق روایت نقل

می‌کنیم.

۲- پس از آنکه حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - پاره‌ای از اخبار تُرک و اخبار آینده را خبر داد یکی از اصحاب او عرض کرد: یا امیر المؤمنین علم غیب به تو

عطا شده است؟ حضرت به آن مرد که از طائفه کلب بود فرمود «يَا أَخَا كَلْبٍ! لَيْسَ هُوَ بِعِلْمٍ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ» ای برادر کلبی اینها که می‌گفتم علم غیب نیست، اینها مطالبی است که می‌توان از دانشمندی یاد گرفت. یعنی من از دانشمندی (که رسول خداست) یاد گرفته ام.

آنگاه فرمود: «وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...﴾ الْآيَةَ، ﴿فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَقَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ وَسَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ وَمَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطْبًا أَوْ فِي الْجَنَّةِ لَبَنِيْنًا مُرَافِقًا، فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ، وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ (صلى الله عليه وآله) فَعَلَّمَنِيهِ وَدَعَا لِي بَأَن يَعْيَهُ صَدْرِي وَتَضَطَّمَ عَلَيْهِ جَوَانِحِي.﴾ (نهج البلاغه، الخطبة ۱۲۸)» «همانا علم غیب علم ساعت است و آنچه را که پروردگار در فرموده خود در قرآن مجید برشمرده است که نزد خدا علم هنگام قیامت است باران را فرو می‌فرستد [و وقت آن را می‌داند] و آنچه در رحم [مادران] است، می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه می‌کند، و نمی‌داند در کدام سرزمین خواهد مرد. همانا خداوند بسیاریردان و آگاه است. پس خدای سبحان است که می‌داند آنچه در رحماها است از پسر و دختر و زشت یا زیبا و سخی یا بخیل و نگون بخت یا خوشبخت و اینکه چه کسی هیزم جهنم خواهد بود یا در بهشت ها با پیغمبران همنشین خواهد شد. اینها علم غیبی است که جز خدا احدی آن را نمی‌داند اما آنچه غیر از اینها است علمی است که خدا به پیغمبرش آموخته است، و آن حضرت هم به من آموخت و را درباره من دعا کرد که آن علوم را سینه من حفظ کند و پهلوهای من آنها را در خود بگنجانم». (نهج البلاغه، خطبة ۱۲۸).

بدیهی است علمی که در سینه حفظ شود و در پهلو بگنجد علم غیب نیست که در

همه آنات و ساعات، از حوادث جهان و رویدادهای عالم کسی مطلع شود، لکه علمی است که هرکس می‌تواند به دیگری القاء کند.

۳- ایضاً در رجال کشی که از کتب مشهور شیعه به تلخیص شیخ طوسی است (ص ۲۴۸) چنین آمده: «عَنْ عُنْبَسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَيُّ شَيْءٍ سَمِعْتَ مِنْ أَبِي الْخَطَّابِ؟ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّكَ وَضَعْتَ يَدَكَ عَلَى صَدْرِهِ وَقُلْتَ لَهُ عَنْهُ وَلَا تَنْسَ! وَإِنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ وَإِنَّكَ قُلْتَ لَهُ عَيْبُهُ عِلْمِنَا وَمَوْضِعُ سِرِّنَا أَمِينٌ عَلَى أَحْيَائِنَا وَأَمْوَاتِنَا! قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا مَسَّ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِي جَسَدَهُ إِلَّا يَدُهُ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: إِنِّي قُلْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ! فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أَعْلَمُ. فَلَا أَجْرَنِي اللَّهُ فِي أَمْوَاتِي وَلَا بَارِكَ لِي فِي أَحْيَائِي إِنْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ. قَالَ: وَقَدَّامَهُ جُورِيَّةٌ سَوْدَاءٌ تَدْرُجُ، قَالَ: لَقَدْ كَانَ مِنِّي إِلَى أُمَّ هَذِهِ أَوْ إِلَى هَذِهِ كَحَطَّةِ الْقَلَمِ فَاتَّيَنِي هَذِهِ فَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا كَانَتْ تَأْتِينِي. وَلَقَدْ قَاسَمْتُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ حَائِطًا بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَأَصَابَهُ السَّهْلُ وَالشَّرْبُ وَأَصَابَنِي الْجَبَلُ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: إِنِّي قُلْتُ هُوَ عَيْبُهُ عِلْمِنَا وَمَوْضِعُ سِرِّنَا أَمِينٌ عَلَى أَحْيَائِنَا وَأَمْوَاتِنَا، فَلَا أَجْرَنِي اللَّهُ فِي أَمْوَاتِي وَلَا بَارِكَ لِي فِي أَحْيَائِي إِنْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ شَيْئًا مِنْ هَذَا قَطُّ!»

«عُنْبَسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ» گفت: حضرت صادق - علیه السلام - به من فرمود: از ابو الخطاب چه شنیدی؟ عرض کردم: از او شنیدم که می‌گفت: تو دست بر سینه او نهاده و گفته‌ای حفظ کن و فراموش مکن؛ و اینکه تو غیب می‌دانی و اینکه تو به او فرموده‌ای تو خزانه علم ما و محرم اسرار ما هستی، بر زندگان و مردگان ما آمینی! حضرت فرمود: بدن من بدن او را مسّ نکرده‌است مگر دستش را، به خدای یکتا که جز او خدایی نیست سوگند که من علم غیب نمی‌دانم، خدا مرا درباره رفتگانم اجر و پاداش ندهد و زندگی را مبارک نکند اگر من چنین چیزی گفته باشم! حضرت در حالی که اینگونه اظهار برائت می‌کرد دخترکی سیاه چهره در جلوی او راه برفت، فرمود مرا با مادر این دخترک یا خود این دختر فاصله‌ای به قدر گردش قلم (اندک فاصله‌ای) بود، مع هذا این دختر به این کیفیت برای من آمد، پس اگر من علم غیب داشتم لا اقل این دختر به این کیفیت نمی‌آمد، با عبد الله بن الحسن باغی بین من و او به شرکت بود که تقسیم کردیم. قسمت

آباد و هموار به او اصابت کرد و قسمت سنگستان به من. پس اگر من علم غیب داشتم هر آینه آن قسمت آباد و هموار به من می‌رسید و آن قسمت سنگستان به او اصابت می‌کرد! و اما اینکه او گفته‌است که من به او گفته‌ام که او خزانه علم ما و محرم اسرار ما است و بر زندگان و مردگان ما امین است، پس خدا مرا دربارهٔ امواتم اجر و پاداش ندهد و زندگانیم را مبارک نگرداند اگر من چنین چیزی هرگز به او گفته باشم).

۴- چنانکه مرحوم شیخ عباس قمی نوشته است: مسعودی از یحیی بن هرثمه روایت کرده که..... آن حضرت (امام هادی) را از مدینه حرکت دادم و خودم قائم به خدمات او بودم و با آن حضرت خوشرفتاری می‌نمودم پس در آن ایام که در راه بودیم روزی دیدم آن حضرت را که سوار شده لکن جامهٔ بارانی پوشیده و دم اسب خود را گره زده، من تعجب کردم از این کار او زیرا که آن روز آسمان صاف و بی ابر بود و آفتاب طلوع کرده بود پس نگذشت مگر زمان کمی که ابری در آسمان ظاهر شد و باران بارید مانند دهان مشک و رسید به ما از باران امر عظیمی پس آن حضرت رو کرد به من و فرمود می‌دانم که منکر شدی و تعجب کردی آنچه را که دیدی از من و گمان کردی که من می‌دانستم از امر باران آنچه را که تو نمی‌دانستی. چنین نیست که تو گمان کرده‌ای لکن من زیست کرده‌ام در بادیه و می‌شناسم بادی را که در عقب، باران دارد و چون صبح کردم بادی که وزید من بوی باران از آن شنیدم لا جرم تهیئهٔ آن را دیدم..... الخ (منتهی الآمال، کتاب فروشی اسلامیّه، ج ۲، ص ۳۷۸).^۱

۱- مخفی نماند که مؤلف محترم (ره) در چاپ اول این کتاب حدیث سوم باب ۱۰۳ ((أصول کافی)) را که مجلسی آن را مجهول دانسته است؛ آورده بود و دربارهٔ آن نوشته بود: به علت تشویش و اضطرابی که در جملات این حدیث هست شارحین ((کافی)) حتی مرحوم مجلسی نتوانسته است مطلبی به دست بیاورد و علت آن، این است که غالبان راضی به صدور اینگونه احادیث نیستند لذا سعی می‌کنند که صورت آن را منسوخ کنند. اما به هر صورت سیاق حدیث مقصود را می‌رساند و حجّت تمام است و... نگارنده دربارهٔ این حدیث و احادیث متعارضه الأجزاء در تحریر دوم کتاب ((عرض أخبار أصول بر

۵- در کتاب «أصول الكافي» (باب الإشارة والنص على الحسن بن علي -عليهما السلام- ودر «نهج البلاغة» ودر «اثبات الوصية مسعودي» (ص ۱۵۳) با اندک اختلاف آمده است: «أنه لما ضرب ابن ملجم -لعنه الله- أمير المؤمنين عليه السلام وحمل إلى منزله «فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: كُلُّ أَمْرٍ مِّمْلَاقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ. الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ. كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونٍ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْرُونٌ!» «هنگامی که ابن ملجم - لعنه الله - أمير المؤمنين - علیه السلام - را ضربت زد و آن حضرت را به منزلش حمل کردند دستور داد و ساده‌ای برای او بیفکنند، آنگاه خدا را حمد و ثنا گفت، سپس فرمود: هر کسی از آنچه فرار می‌کند (یعنی از مرگ) سر انجام آن را ملاقات خواهد کرد، و نفس خود به سوی أجل کشیده می‌شود، و گریختن از أجل، خود رسیدن به أجل است، چه قدر روزها را پشت سر گذاشتم که از مکنون این امر (پوشیدگی أجل) کاوش و تحقیق کردم لیکن خدای - جَلَّ ذِكْرُهُ - از آن ابا داشت جز إخفای آن را (یعنی خدا همواره آن را پوشیده می‌داشت) هیهات که آن علمی است پوشیده و پنهان». این جملات در آخرین ساعات عمر شریف آن حضرت خود بهترین دلیل قاطع است که جنابش به وضع کشته شدنش آگاه نبوده است، با اینکه فوق العاده بدان علاقمند بوده است. در عین حال سنگ محکمی است بر دهان غالیان ژاژخای که می‌گویند آن حضرت از علم غیب آگاه بوده و حتی در مسجد قاتل خود را برای انجام قتل بیدار نمود. لعنة الله على الغالين المشركين.

۶- محمد بن ادریس العجلی الحلی در کتاب شریف خود السرائر (ص ۴۸۶) در مستطرفات آن از کتاب محمد بن علی بن محبوب آورده است که او از عباس از حماد

قرآن و عقول)) (ص ۵۰۴ و ۵۲۷ تا ۵۳۰) تا حدودی سخن گفته‌ام و در اینجا تکرار نمی‌کنم اما قبلاً با مؤلف گرامی مکاتبه کرده و تغییر حدیث مذکور با حدیثی دیگر را به ایشان پیشنهاد کرده بودم. آن بزرگوار - رحمت الله علیه - پذیرفت و اجازه داد حدیث فوق جایگزین حدیث قبلی شود (برقی).

بن عیسی از ربعی بن عبد الله از فضل روایت کرده است که: قال: «ذکرتُ لأبي عبد الله - علیه السلام - السهو فقال: وَينفلتُ من ذلك أحدٌ؟! ربما أقعدتُ الخادمَ خلفي يحفظ عليَّ صلاتي.» «در خدمت حضرت صادق - علیه السلام - سهو را یاد آورد شدم حضرت فرمود: مگر ممکن است کسی از سهو بر کنار ماند، بسا می شود که من خدمتگزار خود را در پشتِ سرم و امی دارم تا حساب نماز مرا نگه دارد» (عدد رکعات آن را محافظت نماید).

بدیهی است امامی که گاهی افعال نماز خود را به کمک دیگری حفظ می کند نمی تواند عالم به غیبی باشد که ﴿لَا يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبأ/۳]!

و هر کس چنین عقیده ای داشته باشد یا دیوانه است که باید او را در دار المجانین به زنجیر کشید و اگر نه مشرکی است که باید سزای مشرکان را در کنار او نهاد.

۷- در رجال کشی (ص ۲۵۲)..... «قُلْتُ لأبي عبد الله عليه السلام: إِيْتَمُّ يَقُولُونَ! قَالَ: وَمَا يَقُولُونَ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ يَعْلَمُ قَطْرَ الْمَطَرِ وَعَدَدَ النُّجُومِ وَوَرَقَ الشَّجَرِ وَوَزْنَ مَا فِي الْبَحْرِ وَعَدَدَ التُّرَابِ؟ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ! فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ! سُبْحَانَ اللَّهِ! لَا وَاللَّهِ مَا يَعْلَمُ هَذَا إِلَّا اللَّهُ»» «ابو بصیر گفت: به حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم که مردم چیزهایی می گویند، فرمود: چه می گویند؟ گفتم می گویند که تو شماره قطره های باران و عدد ستارگان و برگ درختان و وزن آنچه در دریاست و شماره خاکها را می دانی؟ حضرت دست خود را به طرف آسمان بلند کرده فرمود: «منزه است خدا، منزّه است خدا، نه، به خدا سوگند این خبرها را هیچ کس نمی داند جز خدا».

با اینکه دانستن این چیزها هم کسی را ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ لَا يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ﴾ [سبأ/۳].... و مدبر کون و مکان نمی کند، مع هذا امام - علیه السلام - آنها را از خود نفی و منحصر به خدا می کند.

۸- در تهذیب الأحكام شیخ طوسی چاپ نجف (ج ۳، ص ۴۰) حدیث ۱۴۰ و در

جلد ۱۸ بحار، چاپ کمپانی (ص ۶۲۵)..... «عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرَزَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: صَلَّى عَلِيٌّ عليه السلام بِالنَّاسِ عَلَى غَيْرِ طَهْرٍ وَكَانَتْ الظُّهْرُ فَخَرَجَ مُنَادِيَهُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام صَلَّى عَلَى غَيْرِ طَهْرٍ فَأَعِيدُوا وَلِيُبْلَغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ.» «حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: امیر المؤمنین علی - علیه السلام - نماز جماعت را با مردم ندانسته بدون وضو یا غسل خواند و آن نماز ظهر بود، پس داخل منزل شد، آنگاه منادی آن حضرت بیرون آمد و اعلام کرد که: امیر المؤمنین نماز را بدون طهارت (غسل یا وضو) خوانده است پس نماز را اعاده کنید و باید حاضر به غائب ابلاغ کند.»

آیا چه احمقی باور می‌کند که علی عليه السلام که نماز در نظر او عزیزترین کارها و عبادت است و با این حال ندانسته بدون طهارت نماز بخواند، چنین کسی عالم به غیب و اسرار آسمان و زمین است که: ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ

﴿!؟﴾ خدا لعنت کند غالیان و بافندگان آن موهومات و گمراه کنندگان را.

۹- در بسیاری از احادیث وارد شده که راسخون در علم أئمة اطهار می‌باشند چنانکه در اصول کافی، بابی باز کرده است: «بَابُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الْأَئِمَّةُ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -» و در تفسیر قمی و البرهان نیز احادیثی در این مطلب آمده است.

هرچند این صفت (راسخ در علم) شامل هر شخص دانشمندی است که در علم راسخ باشد چنانکه خدای متعال این صفت را درباره علمای یهود و نصاری قائل شده است آنجا که می‌فرماید: ﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ﴾ [النساء/۱۶۲] اما چون در احادیث شیعه مخصوصاً در اصول کافی از حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده که فرموده: «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ -» راسخان در علم حضرت علی و امامان پس از اویند.

ما نیز از فرمایش خود امیر المؤمنین - علیه السلام - استفاده کرده، صفت ایشان را در نداشتن علم غیب می‌آوریم که در صفت راسخین فی العلم می‌فرماید: «وَاعْلَمَ أَنَّ

الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوحًا...» [نهج البلاغه، الخطبه ۹۱]. «بدان که همانا راسخین در علم آنانند که خدا ایشان را بی نیاز گردانیده است از اینکه پرده هایی که در مقابل غیبهای جهان زده شده است خود را به زحمت اندازند و اقرار می کنند بدانچه از غیبهایی که در حجاب است از تفسیر آن جاهل اند. پس خدا اعتراف ایشان را به عجز و ناتوانی از دسترس بدانچه نمی توانند به علم آن احاطه یابند، مدح فرموده است و ترک تعمق ایشان را در چیزهایی که بحث از کنه آن را خدا به ایشان تکلیف نکرده است، رسوخ نامیده است.»

مراد حضرت در اینجا ندانستن تأویل متشابهات قرآن است که در آن می فرماید:

﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران/۷]. تأویل آن را جز خدا نمی داند.

پس ائمه - علیهم السلام - که راسخون در علم اند به تعریف امیر المؤمنین - علیه

السلام

- تأویل متشابهات قرآن را نمی دانند و به جهت اقرار به جهل خود ممدوح خدای جهان اند تا چه رسد به همه رویدادهای عالم امکان! حال من نمی دانم این غالیان دیوانه زمان ما با این بیان، چه می گویند؟

۱۰- در احتجاج طبرسی و در جلد هفتم بحار چاپ کمپانی (ص ۳۴۵) از جمله توقعاتی که از جانب امام دوازدهم در ردّ بر غالیان به دست محمد بن علی بن هلال کرخی صادر شده است این توقیع شریف است که ما آن را در خاتمه این احادیث ده گانه می آوریم لِيَكُونَ خِتَامُهُ مِسْكَاً. و آن توقیع رفیع چنین است:

«يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ! تَعَالَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَمَّا يَصِفُونَ سُبْحَانَهُ وَبِحَمْدِهِ لَيْسَ نَحْنُ شُرَكَاءُ فِي عِلْمِهِ وَلَا فِي قُدْرَتِهِ بَلْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ غَيْرُهُ كَمَا قَالَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل/۶۵]، تا آنجا که می فرماید: «يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ

قَدْ آذَانَا جَهْلَاءُ الشَّيْعَةِ وَحُمَقَاؤُهُمْ وَمَنْ دِينُهُ جَنَاحُ الْبَعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ وَأَشْهَدُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً وَمُحَمَّدًا رَسُولَهُ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ وَأَشْهَدُ كُلَّ مَنْ سَمِعَ كِتَابِي هَذَا أَنِّي بَرِيءٌ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ يَقُولُ إِنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ أَوْ نَشَارِكُ اللَّهَ فِي مُلْكِهِ أَوْ يُحِلُّنَا مَحَلًّا سِوَى الْمَحَلِّ الَّذِي نَصَبَهُ اللَّهُ لَنَا وَخَلَقْنَا لَهُ أَوْ يَتَعَدَّى بِنَا عَمَّا قَدْ فَسَّرْتُهُ لَكَ وَيَبْتِنْتُهُ فِي صَدْرِ كِتَابِي فَكُلُّ مَنْ فِيهِمْ كِتَابِي وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَى مَا قَدْ أَمَرْتُهُ وَمَهَيْتُهُ فَلَقَدْ حَلَّتْ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ مِنَ اللَّهِ وَمِمَّنْ ذَكَرْتُ مِنْ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ». (ای محمد علی خدای عزوجل برتر است از آنچه او را وصف می‌کنند منزّه است او و ما به حمد او مشغولیم، ما در علم خدا و در قدرتش شرکتی نداریم بلکه غیب را جز او کسی نمی‌داند چنانکه در محکم کتاب خدای تعالی است که می‌فرماید: (ای محمد) بگو: هیچ کس نه در آسمانها و نه در زمین جز خدا غیب نمی‌داند..... ای محمد بن علی جاهلان شیعه و احمقانشان و کسانی که بال پشه بر دین آنان رجحان دارد ما را آزار داده اذیت می‌کنند، و من الله را که جز او خدایی نیست و برای شهادت همو کافی است، شاهد می‌گیرم و همچنین محمد رسول او را و فرشتگان و پیغمبرانش را و نیز هر کسی را که این نامه مرا بشنود گواه می‌گیرم که من به جانب خدا و رسول او بیزارم از آن کسی که بگوید ما علم غیب می‌دانیم پس هر کسی که این نامه مرا بفهمد و بدانچه او را امر کرده و نهی نمودم باز نگردد در حقیقت لعنت از جانب خدا و از جانب بندگان صالح او (فرشتگان و پیغمبران) که ذکر کردم بر او واجب و حلال است.

این ده روایت است که از کتب معتبره شیعه از فرمایش خود ائمه - علیهم السلام - در عالم به غیب نبودن امامان، آوردیم ﴿تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾.

قبل از این بیش از ده آیه از آیات شریفه قرآن در اینکه نه پیغمبر و نه هیچ بشری از علم غیب اطلاعی دارد با تفسیر از بهترین کتب تفسیری شیعه «التبیان» آوردیم و آن کس که به خدا و رسول ایمان داشته باشد هر چند عقل و وجدانش هم کم و کوتاه باشد نمی‌تواند ادعای علم غیب درباره پیغمبر یا امامی نماید آن هم علم غیبی که ﴿لَا

يَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ﴿سبأ/۳﴾!

حال کسی نمی‌داند که چه مرضی عارض این بیماران از ایمان و یاران شیطان است که بدون هیچ انگیزه عقلی و بدون هیچ دلیل شرعی و وجدانی معتقد شده‌اند که مخلوقی محصور و مرزوق و محدود و محتاج، حاکم بر موجودات و مدبر کائنات و عالم بر غیب ارضین و سماوت است و با این همه تودهنی که از عقل و وجدان و حدیث و قرآن می‌خورند از کفر خود برنگشته همچنان در تیه ضلالت حیران و سرگردان اند، و مانند غریقی به هر حشیشی تشبث می‌کنند که چند حدیث مجهول از حیث سند و مجعول از حیث متن و منفور از حیث معنی و ملعون از حیث اعتنا درپاره‌ای از کتب قدماء سفهاء باقی مانده‌است و با این همه تهدید و توعید از خدا شرم و از عقل و وجدان آزر نمی‌کنند!!

نظر أصحاب ائمه عليهم السلام درباره آن بزرگواران

در این فصل چند نمونه مختصر از اعتقادات أصحاب خاص ائمه - علیهم السلام - را می‌آوریم که آنان هیچ‌گاه اعتقاد به عالم به غیب بودن ائمه نداشتند حتی کمتر از آن را هم درباره ایشان قائل نبودند، تا دانسته شود که این غالیان تا چه حد در گمراهی اند:

۱- در کتاب «وقعة الصفین» نصر بن مزاحم (ص ۹۹) و در جلد هشتم بحار الأنوار چاپ تبریز (ص ۴۵۰) عباراتی است که مضمون آن چنین است:

معاویه می‌ترسید که قاریان قرآن با علی - علیه السلام - بیعت کنند و با او به جنگ پردازند. لذا خواست تا از راه مکر و شیطنت حيله‌ای بر انگیزد تا آنان با وی نستیزند و بازایستند تا اینان مهلتی یابند، لذا معاویه بر تیری نوشت: از بنده خدای خیرخواه ناصح، همانا من شما را خبر می‌کنم که معاویه می‌خواهد فرات را بر شما روان کرده شما را غرق کند (پس احتیاط کنید).

آنگاه معاویه آن تیر را به جانب اردوی امیر المؤمنین افکند، این تیر به دست مردی از اهل کوفه افتاد و آن را خواند و برای رقیقش هم خواند، پس چون همه مردم از پیش و پس آن را خواندند گفتند: این نویسنده، برادر خیرخواه ماست که چنین چیزی برای شما نوشته و شما را از اراده معاویه باخبر کرده است. پس پیوسته این نامه خوانده می‌شد و دست به دست می‌گشت تا به دست امیر المؤمنین عليه السلام رسید، به دنبال این عمل، معاویه دویست نفر کارگر به کنار نهر فرات فرستاد که در دست آنها بیل و کلنگ و مانند آنها بود تا در مقابل لشکر علی مشغول حفر و کندن نهر شدند. امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمود: وای بر شما، این کاری که معاویه در پیش گرفته است برای او امکان ندارد، و او نیز چنین قصدی ندارد و فقط می‌خواهد شما را از جایگاهتان زایل کند، لکن أصحاب او اصرار کردند که خیر چنین نیست و به حضرتش اعتناء نکرده او را رها کرده و گفتند به خدا سوگند اینان همین ساعت نهر را حفر خواهند کرد! امیر

المؤمنین فرمود: ای اهل عراق این قدر ضعیف نباشید، وای بر شما مرا از رأی خودم بازمدارید! و لی آنان گفتند: به خدا قسم ما کوچ می‌کنیم حال تو می‌خواهی کوچ کن، می‌خواهی همین جا باش! پس با تمامی لشکر کوچ کردند و خود امیر المؤمنین هم سر انجام ناگزیر شد کوچ کند.

همچنین داستان رفع مصاحف و نصب حکمین که اصحاب آن جناب آن را بر وی تحمیل کردند و دهها داستان دیگر که معلوم می‌دارد که اکثر قریب به اتفاق اصحاب او، نه تنها حضرتش را عالم الغیب نمی‌دانستند بلکه متأسفانه حتی وی را در سیاست و کشورداری از معاویه نیز پایین‌تر می‌گرفتند چنانکه خود آن حضرت بارها می‌فرماید: «الدهر أنزلني أنزلني حتى قيل معاوية وعلي». روزگار آن قدر مرا پایین آورد و پایین آورد تا اول گفتند معاویه و بعد علی!

۲- بر حسب تواریخ و اخبار، فرزندان وی نیز معتقداتی را که شیعه غالی در حق آن حضرت قائل است، هرگز قائل نبوده‌اند.

چنانکه در جلد هشتم بحار الانوار (ص ۳۵۳) از مجالس شیخ مفید روایت می‌کند هنگامی که مردم، عثمان را محاصر کرده بودند، حضرت امام حسن - علیه السلام - به امیر المؤمنین - علیه السلام - عرض کرد: «أَخْرُجْ مِنَ الْمَدِينَةِ وَاعْتَزِلْ، فَإِنَّ النَّاسَ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْكَ، وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُونَكَ وَلَوْ كُنْتَ بِصَنْعَاءَ، وَأَخَافُ أَنْ يُقْتَلَ هَذَا الرَّجُلُ وَأَنْتَ حَاضِرُهُ». «از مدینه بیرون شو و کناره بگیر همانا این مردم چاره‌ای ندارند جز اینکه به سراغ تو بیایند و خواهند آمد هر چند تو در صنعا (پایتخت یمن) باشی زیرا من می‌ترسم که این مرد (عثمان) کشته شود و تو در مقتل او حاضر باشی».

حضرت در جواب فرزندش فرمود: «يَا بَنِي! أَاخْرُجْ عَنْ دَارِ هِجْرَتِي؟! وَمَا أَظُنُّ أَحَدًا يَجْتَرِي عَلَى هَذَا الْقَوْلِ كُلِّهِ...» «ای پسر جان، آیا من از خانه هجرت خود بیرون بروم، گمان ندارم که کسی جرأت کند چنین حرفی درباره من بزند!»

حال آیا حضرت حسن درباره پدر بزرگوارش معتقد بود که او عالم الغیب و دانای

آشکارا و نهان است و مع هذا از او خروج از مدینه و کناره گیری را تقاضا و اشاره می کرده است؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

۳- در جلد هشتم بحار الأنوار (ص ۳۸۷) و أمالی شیخ مفید و أمالی طوسی (ص ۵۱) آمده است که هنگامی که امیر المؤمنین برای جنگ بصره در ربهه نزول فرمود طارق بن شهاب از تشریف فرمایی آن حضرت بدان صوب، سؤال نمود به او گفته شد که طلحه و زبیر و عایشه با آن حضرت مخالفت کرده و به بصره رفته اند لذا امیر المؤمنین از مدینه بیرون آمده و در دنبال ایشان است. طارق می گوید: من نیز به خدمت حضرت رسیده و نشستم تا اینکه آن جناب نمازش را خواند، همینکه از نماز فارغ شد فرزندش حضرت حسن بن علی - علیه السلام - بلند شد و در نزد آن حضرت نشست، آنگاه گریه کرده، عرض نمود: یا امیر المؤمنین من نمی توانم با شما سخن بگویم! و باز به گریه پرداخت، امیر المؤمنین به او فرمود: «لَا تَبْكُ يَا بُنَيَّ وَتَكَلِّمُ وَلَا تَحْنَنَّ الْجَارِيَةَ». ای پسرکم گریه مکن و سخن بگو و مانند کنیز [کتک خورده] ناله مکن!

امام حسن عرض کرد: یا امیر المؤمنین، این مردم عثمان را محاصره کرده و از او می خواستند آنچه می خواستند حال یا ظالم بودند یا مظلوم! من آن روز از شما تقاضا کردم که از مردم کناره بگیر و به مکه ملحق شو تا عرب بازگشت کنند و عقلشان بر سر جایش بیاید، و جماعت مردم بر تو وفود کنند، به خدا قسم اگر در سوراخ سوسماری بودی، شترها به سوی تو می راندند تا تو را از آن سوراخ بیرون آورند، باز تو را به خدا سوگند دارم که طلحه و زبیر را دنبال مکن و ایشان را واگذار، پس اگر اُمّت پیرامون تو اجتماع کرد، این همان چیزی است که می خواهی و اگر اختلاف کرد راضی به رضای خدا باش، اینک امروز از تو درخواست می کنم که به عراق مرو تو را به خدا یادآور می شوم که می ترسم تو در آن ضایع و مقتول شوی! امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمود: اَمَّا اَيْنَكُ گفتم عثمان محاصره بود، آن موضوع به من چه مربوط بود؟! در حالی که من از محاصره او بر کنار بودم، اَمَّا اَيْنَكُ گفتم برو به مکه به خدا سوگند من کسی

نیستم که مکه بر او جای استحلال باشد، اما اینکه گفتمی از عراق بر کنار باش و طلحه و زبیر را به حال خود واگذار، به خدا سوگند من آنچنانی نیستم که مانند گفتار باشم که انتظار برد که صیادش بر وی وارد شود و ریسمان در پای او بگذارد تا پاشنه های او را قطع کند، آنگاه او را بیرون آورد و قطعه قطعه کند، لکن پدرت ای پسر من، در راه حق و به وسیله و همراهی آن کس که به حق روی آورده با کسی که به حق پشت کرده است، شمشیر می زند و گام بر می دارد.

داستان ابن عباس و حکومت او بر بصره و سایر والیان وی که از اصحاب خاص آن حضرت بودند و شرح پاره ای از آنها خواهد آمد و به حضرتش خیانت کردند، خود دلیل است که هرگز در آن زمان کسی را درباره آن حضرت چنین عقائدی نبوده است.

۴- یکی از اصحاب خاص حضرت امام حسن علیه السلام «سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى» است چنانکه شیخ کشی در رجال خود (ص ۱۵) از حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - روایت کرده است: «... ثُمَّ يُنَادِي أَيْنَ حَوَارِيِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَيْنَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَيَقُومُ سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الْهَمْدَانِيُّ، وَحَدِيثُهُ بِنُ أَسِيدِ الْغِفَارِيِّ...».

همین حواری خاص روز قیامت حضرت حسن - علیه السلام - باز طبق روایت کشی (۱۰۳) از ابی حمزه از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - که فرمود: «جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يُقَالُ لَهُ سُفْيَانُ بْنُ لَيْلَى وَهُوَ عَلَى رَاحِلَةٍ لَهُ فَدَخَلَ عَلَى الْحَسَنِ وَهُوَ مُحْتَبٍ فِي فِنَاءِ دَارِهِ فَقَالَ لَهُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُدَلِّ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: انزِلْ وَلَا تَعْجَلْ فَتَنْزَلَ رَاحِلَتُهُ فِي الدَّارِ وَأَقْبَلَ يَمْشِي حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ. قَالَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: مَا قُلْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُدَلِّ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: وَمَا عَلِمَكَ بِذَلِكَ قَالَ عَمَدَتَ إِلَى أَمْرِ الْأُمَّةِ فَخَلَعْتَهُ مِنْ عُنُقِكَ وَقَلَدْتَهُ هَذَا الطَّاعِيَةَ يَحْكُمُ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه السلام سَأُخْبِرُكَ لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ...» (مردی از اصحاب حضرت حسن علیه السلام که بو او سفیان بی ابی لیلی می گفتند آمد و در حالی که بر اسبی سوار بود، بر حضرت حسن وارد شد در حالی که آن حضرت در آستانه خانه خود زانو به بغل نشسته بود، به او گفت سلام بر تو ای ذلیل

کننده مؤمنان، امام فرمود: فرود بیا و عجله مکن، سفیان فرود آمد و راحله خود را در خانه بست و پیش آمد تا به حضرت رسید، امام به او فرمود: چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنین! حضرت فرمود: تو از کجا دانستی؟ گفت از آنکه امر امت را به گردن گرفتی، آنگاه از گردن خود برداشتی و این طاغی یعنی معاویه را بر گردن مردم سوار کردی - آنگاه حضرت امام حسن او را به صبر و اصطبار امر فرمود و هرگز ادعا نکرد که چون من عالم به غیب بودم و می دانستم چه خواهد شد یا می دانم چه خواهد شد چنین کردم!! و سفیان هم درباره آن حضرت چنین عقیده ای نداشت نه او و نه هیچ کس از شیعیان زمان آن حضرت». (برای مطالعه تفصیل این قضیه به رجال کشی مراجعه شود).

۵- در جلد دهم بحار الأنوار (ص ۱۱۵) آمده است که مسیب بن نجبه فزاری (یکی از سران کوفه و از شیعیان حضرت حسن) و سلیمان بن سرد خزاعی (یکی از صحابه بزرگوار و از اشراف کوفه و از شیعیان معروف به امام عرض کردند: تعجب ما تمام نمی شود از اینکه تو با معاویه بیعت کردی و حال اینکه چهل هزار مرد جنگی از کوفه با تو بود غیر اهل بصره، حضرت فرمود: آری چنین بود، حال نظر تو چیست؟ مسیب گفت به خدا قسم چنین صلاح می بینم که بر گردی، زیرا معاویه پیمان را شکسته است. حضرت فرمود: ای مسیب در پیمان شکنی خیری نیست و گرنه من هم اگر می خواستم چنین می کردم!

این دو نفر اصحاب بزرگوار آن حضرت هرگاه اعتقاد به عالم به غیب بودن آن حضرت داشتند هرگز چنین پیشنهادی نمی کردند و در جوابی هم که حضرت داد چنین ادعایی نکرد. مناقب ابن شهر آشوب اضافه می کند که در همین مجلس «حجر بن عدی» که یکی از خواص اصحاب امیر المؤمنین و حضرت حسن - علیهما السلام - است به امام می گوید دوست داشتم که در چنین روزی تو می مردی! ما هم با تو می مردیم! و چنین روزی را نمی دیدیم. آیا معتقد به علم غیب امام چنین حرفی می زند؟ در کتب تواریخ، کراهِتِ حضرت امام حسین - علیه السلام - را از بیعت حضرت

امام حسن با معاویه نوشته‌اند که برای اطلاع از آن می‌توان به کتب تاریخ از قبیل تاریخ ابن عساکر مراجعه کرد^۱

۶- زراره از اصحاب خاص و از شیعیان با اخلاص حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و در فضیلت او احادیث زیادی وارد شده‌است. مع هذا چنانکه در کتب شیعه آمده‌است نه تنها حضرت صادق علیه السلام را عالم به غیب نمی‌دانست بلکه درپاره‌ای از فرمایشات عادی آن حضرت هم تردید داشته‌است مثلاً چنانکه در رجال کشی (ص ۱۴۱) آمده‌است: محمد بن مسعود می‌گوید: که فضل بن شاذان برای او نوشته‌است.... تا آنجا که عیسی بن ابی منصور و ابی اسامه شحام و یعقوب احمر هر سه گفته‌اند در خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم که زراره بر آن حضرت وارد شد و گفت «حکم بن عیینه» از پدرت (حضرت باقر علیه السلام) روایت می‌کند که آن حضرت فرموده است: نماز مغرب را در محلی پایین‌تر از مزدلفه (محلی است در مکه) بجا بیاور، حضرت صادق به زراره فرمود: من این مسأله را تأمل کردم پدر من هرگز چنین چیزی نگفته است! و حکم از قول پدر من دروغ می‌گوید! راوی می‌گوید: زراره از خدمت بیرون آمد در حالی که می‌گفت: من عقیده ندارم که حکم از قول پدر او (حضرت باقر) دروغ بگوید!

می‌بینید که در این حدیث نه تنها حضرت را عالم به غیب نمی‌داند (در حالی که اکثر اخباری که در آن علم ائمه به غیب آمده‌است از حضرت صادق روایت شده است!!) بلکه حتی این علم عادی را هم هرکس می‌تواند داشته باشد تلویحاً از حضرت نفی می‌کند!

۷- ایضاً در رجال کشی (ص ۱۴۰) در رساله‌ای از حضرت صادق علیه السلام صادر شده درباره یکی از شیعیانش که از ترس طلبکاران خود، مخفی شده بود این رساله را که زراره دیده و جوابی که حضرت داده زراره را قانع نکرده، می‌گوید: «کنت أری جعفرأ

۱- ر.ک. (شاهراه اتحاد)) حاشیة صفحه ۱۴۱. (ناشر).

أعلم مما هو...» من جعفر را عالمتر از این می دانستم که هست!.

۸- در تنقیح المقال (ج ۱، ص ۱۶۶) سند روایت به عبد الرحیم القصیر می رسد که گفت: حضرت صادق به من فرمود: برو به نزد «زراره» و «برید» و به هردوی ایشان بگو این بدعت چیست؟ مگر نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» «هر بدعتی ضلالت است»؟ من عرض کردم که من از این دو نفر می ترسم، لیث مرادی (ابو بصیر) را نیز با من بفرست، پس هر دو به نزد زراره آمدیم و هرچه حضرت صادق فرموده بود به او گفتیم، زراره گفت: «به خدا قسم، خود او موضوع استطاعت را به من داد ولی نفهمید!» «وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَانِيِ الْإِسْتِطَاعَةَ وَمَا شَعَرْتُ».

کشی این حدیث را در (ص ۲۰۸) آورده و نوشته است که برید گفت: «وَاللَّهِ لَا أَرْجِعُ عَنْهَا أَبَدًا» به خدا قسم از این مسأله هرگز بر نمی گردم!

۹- حدیثی در رجال کشی (ص ۱۳۳) آمده است که زیاد بن ابی الحلال گفته است که مسأله استطاعت را که زراره برای من از حضرت صادق روایت کرده بود به آن جناب عرضه کردم و امام آن را تکذیب و زراره را نفرین کرد و هنگامی که به کوفه برگشتم، داستان را - جز نفرین - به زراره خبر دادم. زراره گفت: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ أَعْطَانِيِ الْإِسْتِطَاعَةَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ، وَصَاحِبِكُمْ هَذَا لَيْسَ لَهُ بَصِيرَةٌ بِكَلَامِ الرِّجَالِ» خود او مسأله استطاعت را ندانسته به من داد و این رفیق شما (حضرت صادق) آشنایی به سخنان دانشمندان ندارد! درباره همین زراره که اعتقادش درباره امام چنین است، وارد شده که حضرت صادق فرمود! خدا رحمت کند زراره را که اگر او و نظایر او نبودند احادیث پدر من مندرس شده، از بین می رفت!.

و همچنین درباره او و ابو بصیر لیث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلی فرمود: «هُؤُلَاءِ حُفَاظُ الدِّينِ وَأُمَنَاءُ أَبِي عَلِيٍّ حَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ وَهُمْ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» اینان حافظان دین و امین پدرم در امور حلال و حرام [دین] خدا بوده و ایشان در دنیا و آخرت از سابقون به سوی مایند.

و ده‌ها حدیث دیگر که طالبین تفصیل می‌توانند به کتب رجال مخصوصاً رجال کشی مراجعه کنند.

۱۰- در رجال کشی (ص ۱۵۳ و ۱۵۴) از شعیب عرقوفی از ابو بصیر روایت شده‌است که گفت از حضرت صادق - علیه السلام - سؤال کردم از زنی که شوهر کرده در حالی که شوهر دارد و بعداً قضیه معلوم می‌شود، حضرت فرمود: بر زن حدّ رجم (سنگسار شدن) جاری می‌شود و به مرد صد تازیانه زده می‌شود که چرا تحقیق نکرده‌است.

شعیب می‌گوید بر حضرت ابو الحسن (امام کاظم) - علیه السلام - وارد شدم و گفتم: زنی شوهر کرده در حالی که شوهر دارد، حضرت فرمود زن سنگسار می‌شود و چیزی بر آن مرد نیست. بعداً ابو بصیر را ملاقات کرده گفتم من مسأله را درباره زنی که شوهر کرده در حالی که شوهر دارد از حضرت ابو الحسن (امام کاظم) پرسیدم حضرت فرمود: زن سنگسار می‌شود و بر مرد چیزی نیست. ابو بصیر دست به سینه اش کشید و گفت: «مَا أَظُنُّ صَاحِبَنَا تَنَاهَى حُكْمَهُ بَعْدُ» گمان نمی‌کنم رفیق ما (حضرت کاظم) حکمش و علمش به جایی رسیده باشد!!

این عقیده با عالم به غیب بودن امام چقدر تفاوت دارد؟! کشی به سند دیگر از همین شعیب عرقوفی مسأله مذکور را آورده و در آنجا می‌نویسد: «ابو بصیر دست خود را به سینه خود زد و در حالی که آن را می‌خارانید، گفت: «أَظُنُّ صَاحِبَنَا مَا تَكَامَلَ عِلْمُهُ» گمان می‌کنم که هنوز علم رفیق ما «حضرت کاظم» کامل نشده است!!

این عقیده ابو بصیر درباره علم امام است همان ابو بصیری که غالیان می‌گویند امام صادق علیه السلام به او گفته‌است ما علم ما کان و ما یكون را تا قیامت می‌دانیم چنانکه در صفحات قبل بدان اشاره شد!!

این ده فقره از شرح حال أصحاب خاص ائمه - عليهم السلام - است که نه تنها به عالم به غیب بودن ایشان معتقد نبودند بلکه در امور عادی هم به آنان اعتراض داشتند، آیا امکان داشت که امامان به چنین کسانی بگویند که ما عالم به غیب هستیم؟! با صرف نظر از اینکه هر کسی که ایمان به خدا و قرآن و روز قیامت دارد چنین سخنانی نمی گوید، و این ادعاها عموماً از جانب غالیان بوده یا بافته‌های دشمنان اسلام و دشمنان ائمه - عليهم السلام - است. شما به تمام اخباری که راجع به علم غیب امامان است و در کتب شیعه از کافی و بصائر الدرجات و مدینه المعاجز و غیر آن آمده، دقت نمایید تا ببینید صرف نظر از آنکه متون آنها بر خلاف قرآن است که اگر فرضاً سند آنها هم صحیح بود باز هم قابل اعتنا نبوده و طبق امر اکید و دستور شدید خود همان امامان - عليهم السلام - باید آنها را به سینه دیوار کوبید؛ حتی از لحاظ سند هم صحیح نیستند؟ مثلاً همین کتاب «کافی» که در نزد ما شیعیان پس از قرآن بهترین و عالیترین مستند است، در ابوابی که در خصوص علم ائمه تنظیم کرده است که کسانی چون این آیت الله العظمی برای ادعای عالم به غیب بودن امامان بدانها استناد می کنند، در باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلُّمُوا» سه حدیث آورده است که به تشخیص علامه مجلسی در «مرآة العقول» حدیث اول آن ضعیف و حدیث ثانی و ثالث آن مجهول است و نتیجه آن هیچ!! صرف نظر از اینکه متون آنها مخالف عقل و قرآن است - چنانکه قبلاً اشاره شد -

در باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ» هشت حدیث است که حدیث اول و سوم و چهارم و هفتم آن ضعیف است و حدیث دوم آن مجهول و حدیث پنجم آن مرسل و حدیثهای ششم و هشتم آن حسن است و حتی یک حدیث صحیح هم در آن نیست، صرف نظر از آنکه مخالف نص قرآن است. در باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ

-عَلَيْهِمُ السَّلَامُ- يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ^۱ شش حدیث هست که حدیث اول و دوم و سوم آن ضعیف و حدیث پنجم و ششم آن مجهول و فقط حدیث چهارم آن به تشخیص علامه مجلسی صحیح است^۲ که در آن هم سخنی از علم ما کان و ما یكون نیست فقط اما باقر گله من کند که چرا شما علم امامان خود را با علم امامان مخالفانتان یکسان می‌دانید با این جمله که «أَتَرُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَفْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامُ دِينِهِمْ»^۳ «آیا شما می‌پندارید که خداوند تبارک و تعالی اطاعت اولیائش را بر بندگانش واجب می‌سازد و آنگاه اخبار آسمانها و زمین را از ایشان پوشیده می‌دارد و مواد علم را درباره سؤالاتی که به محضرشان وارد می‌شود و قوام دین ایشان است از آنان قطع می‌کند؟».

و پر واضح است که مراد از اخبار آسمان و زمین که در آن قوام دین باشد علم ما کان و ما یكون به آن معنی که اینان می‌گیرند نیست، و علمی است که مربوط به احکام دین است که در آن البته ائمه اطهار کامل اند. و به همین سبب، سید مرتضی علم الهدی در کتاب «الشافی فی الإمامة» (ص ۱۸۸ و ۱۸۹) فرموده: «معاذ الله که قائل باشیم امام به جز علمی که لازمه و مقتضای ولایت و حکومت و نیز علمی که مربوط به احکام شریعت می‌باشد، [یعنی همان علمی که قوام دین می‌باشد] واجب است علوم دیگر را بداند و علم غیب از جمله علوم مربوطه نیست. همچنین لازم نیست که امام همه صنایع و فنون و مشاغل مختلف را که ارتباطی به شریعت ندارند، بداند بلکه باید در علوم و فنون مذکور به اهل فن و خبرگان علوم مذکور رجوع شود».

۱- در مورد سه باب مذکور و احادیث مندرج در آنها رجوع فرمایید به ((عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول)) صفحه ۵۳۷ به بعد (برقی).

۲- راوی متصل به معصوم این حدیث ضریس الكناسی است که اگر ضریس بن عبد الواحد الكناسی باشد به تشخیص علامه مامقانی حالش مجهول است، پس حدیث مجهول می‌شود.

شیخ طوسی نیز در «تلخیص الشافی» (ص ۳۲۱) فرموده: «لازم نیست که امام به امور و علومی که در مورد آنها [به سبب عدم ارتباطشان به ولایت و حکومت] مراجعه نمی‌شود، عالم باشد؛ بلکه واجب است در آنچه مربوط به حکومت است عالم باشد»^۱. باری، اینها احادیثی است که در کتاب «کافی» در این موضوع آمده است و چنانکه می‌بینید حتی یک حدیث صحیح هم در آن نیست. با اینکه اگر فرضاً حدیث صحیح و لو چند صد حدیث هم بود چون مضامین آنها بر خلاف قرآن است - به شرحی که قبلاً در آیات شریفه آوردیم که علم غیب مخصوص خداست و إحدى از أبناء بشر و غیره را بر آن اطلاعی نیست - طبق دستور خودِ ائمه - سلام الله علیهم أجمعین - باید آنها را رد کرده بر سینه دیوار کوبید و اعتناء نکرد!

و اما آنچه در کتاب «بصائر الدرجات» منسوب به «محمد بن الحسن الصفار»^۲ است در بی اعتباری آن قبلاً گفته شد که «محمد بن الحسن بن الولید» استاد شیخ صدوق از آن اعراض داشته و شاید آن را از صفار نمی‌دانست، و پاره‌ای از ارباب رجال چون ابن داود و شیخ بهائی قائل به دو صفار بوده‌اند که یکی را ثقه و دیگری را که نویسنده «بصائر الدرجات» است غیر ثقه دانسته‌اند. حال آیا با این اخبار کذائی می‌توان به جنگ قرآن رفت و عقل و وجدان را کنار گذاشت؟!.

۱- ر.ک. کتاب حاضر، صفحه ۱۵۶.

۲- استاد (محمد باقر بهبودی) نیز (صفار) را در نقل حدیث متساهل شمرده است ر.ک. (معرفه الحدیث) مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۰۹ (برقی).

تاریخ و سیره ائمه علیهم السلام در موضوع علم غیب

ما در این باب به شرح چند فقره از حوادث و وقایعی که برای بعضی از ائمه پیش آمده است می‌پردازیم تا هر کسی به وجدان خود دریابد کسانی که مبتلی به چنین حوادث بوده‌اند فرضاً که قرآن کریم به آن شدت نفی علم غیب از آنان نمی‌کرد، نفس خود همین وقایع گواهی می‌داد که مبتلایان به آن به چیزی از پشت پرده غیب آگاهی نداشته‌اند:

۱- پیغمبر خاتم: - صلی الله علیه وآله وسلم - که زبده آفرینش و بهترین بنده و رسول خداست در بسیاری از موارد و حوادث منتظر وحی بود که اگر در آن موارد به آن جناب وحی نمی‌شد، چیزی نمی‌دانست!

برای اطلاع از آن پیشآمدها باید به کتب سیره آن حضرت که متضمن آن وقایع فراوان است مراجعه کرد و ما در اینجا به روشترین آنها اشاره می‌کنیم:

قضیهٔ إفک و دور ماندن عایشه از قافله و بیتوتهٔ او به تنهایی در بیابان و مصاحبت وی در آن سفر روز دیگر با «صفوان بن المعطل» و شیوع مطالبی زشت دربارهٔ او از واضحترین وقایع تاریخ اسلام است، تا آنجا که چند آیه در قرآن در سورهٔ مبارکهٔ نور مبین و مفسر آن حادثه است.

و معلوم است که در این واقعه چه حالی بر پیغمبر محترم گذشته است که جوانترین زنان حرم او را متهم به تهمت زنا با مردی بیگانه کردند، و آن حضرت این تهمت را به کرات و به کنایه و صراحت می‌شنید ولی برای رفع آن چاره‌ای نداشت! و آنچنانکه در کتب سیره آمده است و خود عایشه نیز آن را روایت کرده است، پیغمبر خدا قریب یک ماه در این باره نگران بود و از جانب خدا دربارهٔ عایشه وحیی نیامد. تا روزی خود پیغمبر خدا نزد عایشه آمد و فرمود: «يَا عَائِشَةُ إِنَّهُ بَلَّغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً، فَسَيَرُّكَ اللهُ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمُتِ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللهُ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ

تَابَ إِلَى اللَّهِ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ» «ای عایشه از تو به من خبرهایی چنین و چنان رسیده است که اگر تو از آن بری هستی خدا تو را از آن بری دارد! و چنانچه اقدام به گناهی کرده‌ای، پس از خدا آمرزش بخواه و توبه کن زیرا همین که بنده به گناه اعتراف کرده آنگاه به سوی خدا توبه کند، خدا توبه او را می‌پذیرد».

و در پاره‌ای از کتب سیر هست که قضیه آن چنان حیرت آور بود که رسول خدا ﷺ امیر المؤمنین علی - علیه السلام - و زید بن حارثه پسر خوانده خود را خواند و با ایشان درباره عایشه و طلاق او مشورت کرد! زید صلاح در آن دید که حضرت عایشه را طلاق ندهد، اما امیر المؤمنین - سلام الله علیه - عرض کرد: «یا رسول الله خدا بر تو سخت نگرفته است، زنهای دیگر غیر عایشه بسیارند و تو می‌توانی به جای او زن دیگری بگیری» و به عبارت دیگر فرمود: «خدا طلاق آن را بر تو حلال کرده است او را طلاق ده و غیر او را به نکاح خود در آور، و اگر از کنیزی که خادمه عایشه است سؤال کنی او به تو راست خواهد گفت» رسول خدا ﷺ «بریره» (کنیز عایشه) را خواست و از او در این باره تحقیق کرد، «بریره» به پاکی عایشه گواهی داد!

تا جایی که گفته اند: امیر المؤمنین به منظور اینکه «بریره» در این باره مطلب را کتمان نکند او را زد! و مع هذا بریره گفت: به خدا سوگند من در او جز خیر و پاکی نمی‌بینم! تا اینکه پس از گذشت یک ماه یا بیشتر، آیتی آمد که ابتدای آن ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا نَحْسَبُهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱۱﴾ ﴿النور/۱۱-۱۲﴾ بود و عایشه را تطهیر و تبرئه کرد!

پاره‌ای گفته‌اند این آیات درباره ماریه قبطیه نازل شده زیرا او را متهم به چنین تهمتی کردند و به هر صورت مطلب همان است!

با این وصف چه کسی می‌تواند بگوید: پیغمبر خدا عالم الغیب بود، و مع هذا در این باره آن قدر رنج کشید و تهمت شنید؟ جز آن احمقانی که می‌گویند این آیات قدیم بوده و حتی علیّ - علیه السلام - در هنگام تولّد خود، آنها را بر پیغمبر خواند! یعنی ۲۷ سال قبل از وقوع این قضیه! و مع ذلك پیغمبر خدا نمی‌دانست! مرده شور آن علم غیبی را ببرد که دارنده آن نفهمد که زنش مرتکب زنا شده‌است یا نه؟ به قول شیخ سعدی:

تو بر اوج فلک چه دانی چیست
چون ندانی که در سرای تو کیست؟!
با این کیفیت کدام مسلمانی می‌تواند معتقد شود که پیغمبر علم غیب می‌دانست؟
خدایا بافندگان این نسبتها دیده عقلشان چقدر کور و از دین الهی چقدر دور و
مهجوراند؟! ما در احوال رسول خدا ﷺ به این قضیه و ما جرّای رجیع و بئر معونه که
در صفر سال چهارم هجری رخ داد اکتفاء نموده و طالبین تفصیل را به کتب سیره آن
حضرت - صلوات الله علیه - حواله می‌دهیم.

۲- اما در احوال امیر المؤمنین علیّ - علیه السلام - لازم است بدانیم که درباره آن حضرت بیش از سایر امامان غلو شده و خطبه‌هایی بر آن جناب بافته‌اند چون خطبه بیان و خطبه تونجیه یا خطبه‌ای که این آیت الله العظمی! در صفحه ۴۵۲ کتاب خود از آن حضرت، از کتاب بسیار بسیار معتبر!!!! أبو بکر شیرازی نقل کرده‌است، لذا باید بیشتر دقت کرد، در این خطبه آن حضرت - العیاذ بالله - صریحاً ادعای خدایی کرده‌است و صفاتی را که باری تعالی به شرح صفات خود اختصاص داده و می‌فرماید: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الحدید/۳] او اول و آخر و ظاهر و نهان و او به هر چیز داناست. امیر المؤمنین هم در بصره آن صفات و بالاتر از آن را به خود نسبت داده و گفته است: «من زمین را به گردش در آوردم! من کوهها را ایجاد کردم! من چشمه‌ها را جاری کردم! من میوه‌ها را خوردنی کردم، من ابرها را به وجود آوردم! من قطره‌ها را نازل کردم! من آفتاب را به روز در آوردم، من ماه را طالع کردم! من..... من..... من..... تا آنجا که می‌گوید: «أَنَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ

وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» من اوّل و آخر و ظاهر و باطن و بر هر چیز دانایم!! یعنی بی‌رودربایستی من خدایم!!

خدا لعنت کند آن کسانی را که چنین کفریاتی را از زبان امیر المؤمنین و ائمه - سلام الله علیهم - جعل کردند و خدا لعنت کند گویندگان و نشر کنندگان آنها را ابد الابدین و دهر الداهرین.

بهترین و بزرگترین دلیل بر جعل آن پس از صراحت قرآن و گواهی عقل و وجدان، تاریخ است که به فرمایش شهید ثانی رسوا کننده ترین چیز برای احادیث مجعول است. هرکس اندک اطلاعی از تاریخ اسلام داشته باشد می‌داند که پس از بیعت مردم در مدینه با امیر المؤمنین علیه السلام به خلافت و مایوس شدن طلحه و زبیر از مقاماتی که از آن حضرت انتظار داشتند، برای تولید فتنه با عایشه که سابقه عداوتی با امیر المؤمنین داشت همداستان شدند و به بصره که در عدالت با امیر المؤمنین و ارادت به عثمان از هر شهری آماده‌تر بود، رفتند. زیرا که بصره نه تنها امیر المؤمنین را به خلافت قبول نداشت بلکه با تبلیغات فتنه جویان، مردم این شهر علی علیه السلام را قاتل عثمان پنداشته و قتال با او را بر خود واجب می‌دانستند، و با تبلیغات شبانه روزی هواخاهان عثمان و سایر فتنه‌جویان که مدتی قبل بصره را متصرف شده بودند و امیر المؤمنین را به صورت اعدا عدو اسلام معرفی کرده بودند، تا جایی که دیدیم سر انجام امیر المؤمنین با قتل و کشتار بسیار که تلفات آن سر به هزاران نفر زد، قهراً وارد این شهر گردید.

آیا هیچ دیوانه‌ای باور می‌کند که نه تنها امیر المؤمنین علیه السلام که صرف نظر از مقام والای دست پروردگی پیامبر صلی الله علیه و آله، از عقل عقلای روی زمین است بلکه هیچ دیوانه‌ای ممکن است در چنین شهری که اکثریت مردم آن او را متجاوز و یاغی و قاتل می‌شناسند همینکه پای به منبر مسجد آن نهاد، فریاد بزند که: من زمین را به گردش در آوردم..... من... من... من... و سر انجام بگوید: «وَأَنَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» من اوّل و آخر و ظاهر و باطن و بر هر چیز دانایم!!؟

أمیر المؤمنین که سعی داشت خود را در نزد این مردم از تهمت قتل عثمان تبرئه کند چگونه ممکن است در مقابل چنین مردمی که سینه‌شان از کینه‌ی او می‌جوشید، بر خیزد و بگوید من چنین و چنانم، یعنی خدایم؟!

و در این شهر عاصی حتی یک نفر به او اعتراض نکند که آخر این چه کلمات است که از دهان تو بیرون می‌آید؟! و از ارباب تاریخ و حدیث از دوست و دشمن یک نفر نبود که چنین قضیه‌ی مهمی را در کتب حدیث و تاریخ بیاورد جز ابو بکر شیرازی که معلوم نیست چه جانوری است؟!

خدایا اینان که این چرندها را به نام معارف دین در بین مردم منتشر می‌کنند چه جنون مطبّق و چه مغز أحمقی دارند؟!

من نمی‌دانم این غلوّی که ائمه‌ی اسلام این همه مردم را از آن بر حذر می‌داشتند و غلات را لعن و از ایشان اظهار برائت می‌کردند اگر این چیزها نبوده‌است پس چه چیز بوده‌است؟!

عجیب است که قدمای شیعه نفی سهو از پیغمبر را غلوّ می‌دانستند^۱ اما شیعیان امروز ادّعای خدایی را از ایشان غلوّ ندانسته بلکه معارف دین می‌شمرند! و کسی که اندک تردیدی در این خرافات روا داند ولایت او را ناقص قلمداد کرده و از مصادر فتوی، تکفیر او صادر می‌شود!!

خدا شاهد است ما هرگز قصد نداشتیم با شرح این حوادث تاریخی مقام والا و عالی ائمه‌ی را از آنچه هست، کمتر جلوه دهیم لکن غلوّ این غالیان که اصول مسلم شریعت خاتم النبیین را خدشه دار می‌سازد، ما را وامی‌دارد که با ذکر حوادث تاریخی از کتب معتبره‌ی شیعه، مردم را از خطر غلوّ در دینشان آگاه سازیم و آنها را از ابتلاء به نهی قرآن کریم که فرموده ﴿لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ [النساء/۱۷۱] بر

۱- به رساله «سیری در رساله سهو النبی» که ضمیمه همین کتاب است مراجعه شود (ناشر).

حذر داریم.

۳- در تمام تواریخ مفصل و معتبر، داستان ولایت «قیس بن سعد بن عباد» از طرف امیر المؤمنین - علیه السلام - در مصر و عزل او که منجر به از دست دادن آن حضرت کشور مصر را برای همیشه و صدمات و خساراتی را که از این راه به آن جناب رسید، ضبط است و ما آن را از کتاب پرارزش «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة» (ص ۳۳۶ به بعد) سید علی خان شوشتری که یکی از اعلام شیعه است، نقل می‌کنیم و ترجمه آن را از عربی به فارسی می‌آوریم:

همینکه امیر المؤمنین - علیه السلام - خلافت را به دست گرفت به قیس فرموده به سوی مصر برو که من تورا بدان ولایت والی کردم..... پس قیس با هفت نفر از خاندانش بیرون آمد و به مصر رفت آنگاه به منبر بر آمد و دستور داد نامه‌ای که با او بود بر مردم خوانده شود و آن نامه با این عنوان ابتدا شده بود: «از طرف بنده خدا امیر المؤمنین علی به سوی کسانی از مسلمانان که این نامه بدیشان می‌رسد. من قیس بن سعد انصاری را به عنوان امیر به سوی شما فرستادم پس او را مدد داده و بر حق یاری کنید و من به او دستور داده‌ام که به نیکان شما نیکی کند و بر بدخواهان سخت گیرد و با عوام و خواص رفق و ملایمت نماید. وی از کسانی است که من راهنمایی او را پسندیده و به صلاحیتش امیدوارم و از خدا برای ما و شما کرداری پاک و ثوابی جمیل و رحمتی وسیع خواستارم. و السلام علیکم و رحمت الله وبرکاته.

همینکه خواندن نامه امیر المؤمنین علیه السلام تمام شد قیس برای خطبه برپا خواست، و خدا را حمد و ثنا گفت که ستایش خدای راست که حق را به جای خود درآورد و باطل را میراند و ستمکاران را نگویند خواست، ایها الناس ما با بهترین کسی که بعد از پیغمبرمان محمد صلی الله علیه و آله سراغ داشتیم بیعت کردیم، پس شما هم برخیزید و به کتاب خدا و سنت رسول الله بیعت کنید پس اگر ما به کتاب خدا و سنت رسول الله عمل نکردیم ما را بر گردن شما بیعتی نیست.

مردم برخاستند و بیعت کردند و مصر و توابع آن بر قیس استقامت یافت. آنگاه قیس عُمّال و فرمانداران خود را به شهرستانها گسیل داشت، مگر یک قریه که مردم آن کشتن عثمان را عظیم می‌شمردند و در آن قریه مردی از کنانه بود که او «یزید بن الحارث» می‌گفتند، او کسی را به سوی قیس فرستاد و گفت که ما نزد تو نمی‌آییم عامل خود را بفرست، زیرا این سرزمین قلمرو توست، لکن ما را به حال خود واگذار تا ببینیم کار مردم به کجا منتهی می‌شود! «مسلمة بن مخلد بن صامت الأنصاری» نیز شورش کرد و بر عثمان زاری نمود و مردم را به طلب خون او دعوت کرد. قیس کسی را به سوی او فرستاد که وای بر تو آیا یا بر من شوریدی؟! به خدا سوگند که من دوست ندارم که ملک شام و مصر از آن من باشد و من تو را کشته باشم، پس خون خود را حفظ کن! «مسلمه» پیکی به سوی قیس فرستاد که تا زمانی که تو والی مصر باشی من از جانب تو کافی هستم (یعنی مطیع و فرمانبردارم).

قیس بن سعد شخصی بود دارای عقل متین و رأی رزین، وی کسانی را به جانب آنان که کناره گرفتند فرستاد که من شما را به بیعت مجبور نمی‌کنم لیکن شما را به خود واگذارده، از شما کفایت و حراست می‌نمایم، پس با آنان مهادنه و مدارا کرد، و با «مسلمة بن مخلد» هم مدارا کرد، و خراج و مالیات را جمع آوری نمود، و هیچکس با او به منازعه برنخواست.

ابراهیم که راوی حدیث است می‌گوید: علیّ - علیه السلام - به جانب جمل بیرون آمد در حالی که «قیس» بر مصر والی بود و آن حضرت از بصره به کوفه آمد در حالی که بازهم «قیس» در همان جای خود بود، وی از همه خلق خدا بر معاویه سنگین‌تر بود، زیرا مصر و توابع آن به شام نزدیک بود و معاویه می‌ترسید که علیّ - علیه السلام - با مردم عراق به سوی شام روی آورد و «قیس» هم از جانب مصر، و معاویه در بین این دو نیرو محاصره شود، لذا زمانی که امیر المؤمنین در کوفه بود و قبل از آنکه به سوی صفین حرکت نماید معاویه نامه‌ای برای قیس فرستاد، عنوان نامه چنین بود:

از معاویه بن ابی سفیان به سوی قیس بن سعد، سلام بر تو. همانا من به سوی تو خدایی را حمد می‌کنم که معبودی جز او نیست. *أَمَّا بَعْدُ*، اگر شما بر عثمان عیب گرفتید در فزونی بخشش که بر او دیدید تا تازیانه‌ای که بر کسی زد در شنت کسی یا جودت و سیرت کسی یا در اینکه جوانان و خویشان خود را به کار گماشت، با تمام این احوال خود شما می‌دانید که خون او بدین بهانه‌ها حلال نمی‌شود، پس در حقیقت مرتکب امر عظیمی شدید و کاری ناهنجار کردید، پس ای قیس به سوی پروردگارت توبه کن، اگر توبه قبل از مرگ از چیزی کفایت کند. از آن رو که تو از کسانی بودی که مردم را بر عثمان شورانیدی، و *أَمَّا رَفِيقَت (علی)* ما یقین داریم که او مردم را به قتل عثمان اغراء و تشویق کرد و ایشان را به کشتن او واداشت تا اینکه وی را کشتند و تو با انبوه خویشانت از خون او به سلامت نمی‌رهی، پس ای قیس اگر می‌توانی از کسانی بوده باشی که تو را به خون عثمان مطالبه نکنند با ما علیه «علی» بیعت کن در آن صورت اگر من ظفر یابم تا زمانی که زنده‌ام سلطنت عراقین (کوفه و بصره) از آن توست و مادامی که من سلطان هستم سلطنت حجاز برای خاندان تو است! هر که را که تو دوست داری و از غیر اینها هرچه را که دوست داری از من بخواه زیرا هر چه را از من بخواهی به تو خواهم داد، پس در این باب رأی و عقیده ات را در جواب نامه‌ای که به تو نوشتم برایم بنویس.

همین که این نامه به قیس رسید چون دوست داشت که با او به دفع الوقت رفتار کند و نظر خود را بر او آشکار نکرده و به جنگ با او شتاب نکند، لذا به او نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، نامه تو رسید و آنچه از امر عثمان یادآور شدی فهمیدم، این کاری است که من به آن نزدیک نشده‌ام و نیز یادآور شدی که رفیقم (علی) کسی است که مردم را بر قتل عثمان اغراء کرده و علیه ایشان دسیسه نمود تا عثمان را کشتند! این امری است که مرا بر آن اطلاعی نیست و *أَمَّا* اینکه مذکور داشتی که انبوه عشیره من از خون عثمان به سلامت نمی‌رهند پس لازم می‌آید از اینکه اولین مردمی که در امر او شرکت داشتند عشیره من بودند، مرا خشنود کرده باشد! و *أَمَّا* اینکه از من خواستی که با تو در

خوانخواهی عثمان بیعت کنم و آنچه در مقابل آن بر من عرضه داشتی فهمیدم این امری است که مرا در آن نظر و اندیشه باید و این کاری نیست که در آن عجله شاید. و من در اینجا از جانب تو کافی هستم و از جانب من چیزی که تو را ناخشنود بدارد، رخ نخواهد داد، تا ببینیم و ببینی **إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.**

همینکه معاویه نامه قیس را خواند، او را چنین یافت که گاهی نزدیک می‌شود و گاهی دور و ترسید که قیس با او در مقام خدعه و کید بر آید. لذا به او نوشت:
أَمَّا بَعْدُ نامه تو را خواندم، تو را نه نزدیک دیدم که در شمار صلح آورم و نه دور که در حساب جنگ! تو را چون ریسمان سیاه و سپید یافتم! و من چنان کسی نیستم که با او بتوان به خدعه، بازی کرد یا با کید و کین او را فریب داد، در حالی که با من رجالی پر شمار و مرکبهای با زین و افسار است. پس اگر آنچه را که بر تو عرضه کردم قبول کردی، آنچه را که وعده داده‌ام از آن تو است و اگر این کار را نمی‌کنی مصر را بر تو از سواره و پیاده پر می‌کنم! و السلام.

چون قیس نامه معاویه را خواند و دانست که معاویه از وی مطاوعه و مطاولة را قبول نمی‌کند ناچار آنچه را که در دل داشت آشکار نمود و به او نوشت:

از جانب قیس بن سعد به معاویه بن ابی سفیان. **أَمَّا بَعْدُ**، عجب است از اینکه می‌خواهی رأی خود را به روز بقبولانی و طمع در آن بسته‌ای که مرا از پیش خریداری کنی! غیر تو را پدر مباد تا من از اطاعت کسی که سزاوارترین تمام مردم به امر خلافت است و گویاترین ایشان به حق است و هادی‌ترین آنهاست و نزدیکترین مردم به رسول خداست، خارج شوم و تو مرا امر می‌کنی که در طاعت کسی داخل شوم که دور‌ترین آنها از امر خلافت بوده و دروغ‌گوترین مردم و گمراهترین ایشان و بیگانه‌ترین مردم به رسول خداست، در حالی که در پیرامون تو قومی گمراه و گمراه‌کنندتر از طاغوتهای ابلیس، گرد آمده‌اند. و **أَمَّا** اینکه گفتی که مصر را بر من از سواره و پیاده پُر خواهی کرد، اگر من تو را از این کار مشغول نداشتیم که به خود مشغول باشی در آن صورت هرچه

می‌خواهی بکن. و السلام.

این نامه قیس معاویه را از او مأیوس کرد و جایگاه او بروی سخت سنگین شد و خیلی علاقه داشت که ای کاش بر جای قیس کس دیگری می‌بود زیرا از نیروی او و تمرّد و سرکشی وی و بزرگمردیش خوب باخبر بود و امر وی معاویه سختی و بر سینه اش سنگینی می‌کرد، لذا بر مردم چنین وانمود که قیس با وی بیعت کرده است!! پس برایش دعا کنید! و نامه‌ای که قیس قبلاً نوشته بود و در آن نرمی نشان داده بود، بر مردم خواند و خود نیز نامه‌ای جعل کرد و آن را به قیس نسبت داده بر مردم شام خواند بدین مضمون:

به سوی امیر معاویه بن ابی سفیان از جانب قیس بن سعد، أَمَا بَعْدُ، همانا قتل عثمان حادثه عظیمی بود در اسلام و من نگران نفس خود و دین خود شدم، دیدم نمی‌توانم از گروهی پشتیبانی کنم که امام مسلمان محرم نیکوکار با تقوای خود را کشته‌اند! پس از خدای سبحان برای گناهان خود طلب آمرزش می‌کنم و از حضرت او حفظ دین خود را مسألت می‌نمایم. آگاه باشید که من به جانب شما صلح و بیعت آورده‌ام و دوست دارم که به سوی قتال کنندگان آن امام هادی مظلوم روی آورم پس از من بخواه آنچه را که از اموال و رجال خواهانی، تا آن را با شتاب تمام تقدیم دارم إِنْ شَاءَ اللَّهُ، و سلام بر امیر و رحمت خدا و برکات او!

راوی می‌گوید در تمام شام شایع شد که قیس با معاویه مصالحه کرده است!! جاسوسان علی - علیه السلام - به کوفه آمده این ماجرا را به حضرتش گزارش دادند، آن جناب این قضیه را بسی عظیم شمرد و تعجب کرد! آنگاه دو فرزند خود حضرات حسنین و فرزند دیگرش محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر را خواند و ایشان را بدین قضیه آگاهی داد و گفت: رأی شما چیست؟ عبد الله جعفر گفت: یا امیر المؤمنین آنچه را که در آن شکّ دارای واگذار و به راه یقین و بدون شکّ پرداز! قیس را از مصر معزول کن.

علی - علیه السلام - فرمود: به خدا قسم من این عمل را از قیس باور نمی‌کنم! عبد

الله گفت: یا امیر المؤمنین او را عزل کن، اگر آنچه گفته می‌شود حق است از عزل او ضرری متوجه تو نمی‌شود..... بالأخره علی - علیه السلام - قیس را خلع و محمد بن ابی بکر را [که در خانه آن حضرت بزرگ شده بود] و بنا به علاقه و اعتمادی که خود به محمد بن ابی بکر داشت و هم دلخواه عبد الله جعفر برادر مادری او در این امر بود وی را بر ولایت مصر گماشت و با او نامه‌ای برای مردم مصر نوشت. محمد به مصر و به قیس رفت، قیس پرسید: امیر المؤمنین را چه باک بود و چه چیز رأی او را تغییر داد؟ آیا کسی بین من و او داخل شد (سعایت کرد)؟ محمد گفت: نه! موضوع مهمی نیست، این سلطنت هم مال توست! (بین محمد بن ابی بکر و قیس قرابت سببی بود، زیرا «فریسه» دختر ابی قحافه خواهر ابو بکر، زن قیس بود، و قیس شوهر عمه محمد بود) قیس گفت: نه به خدا قسم، من حتی یک ساعت هم با تو نخواهم ماند! و همینکه امیر المؤمنین او را از حکومت مصر عزل نمود از آنجا خارج شد و روی به مدینه آورد، و به جانب علی علیه السلام به کوفه رفت! تا اینکه سر انجام در جنگ صفین در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد.

این داستان که یکی از مسلمات تاریخ است که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام رخ داده است. و چنانکه می‌دانیم حکومت محمد بن ابی بکر بر مصر مسلم نشد، و چون جوان و ناپخته بود بالأخره مصر را از دست داد و خود به فجیع ترین صورت کشته شد و آن حضرت بر مرگ او گریست و دیگر مصر به امیر المؤمنین برنگشت. چنانکه خود امیر المؤمنین علیه السلام از این قضیه اظهار ندامت فرمود، و این معنی از نامه‌ای که به روایت شیخ مفید در امالی (ص ۴۸ مجلسی ۹) گزارش شده به دست می‌آید، این نامه را امیر المؤمنین علیه السلام هنگام اعزام مالک اشتر بر ولایت مصر به او داد. و این جمله از نامه، معنی مذکور را به صراحت می‌رساند که فرموده: «وَقَدْ كُنْتُ وَلَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللهُ مِصْرَ فَخَرَجَ عَلَيْهِ خَوَارِجٌ وَكَانَ حَدَّثًا لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ فَاسْتَشْهَدَ رَحِمَهُ اللهُ...» خود من محمد بن ابی بکر را - که خدایش رحمت کند - ولایت مصر دادم، پس خوارج بر او

خروج کردند و او چون جوان بود و علم و اطلاعی از فنون جنگ نداشت لذا شهید شد، خدایش رحمت کند.....

بر دانشمندان مطلع پوشیده نیست که قیس بن سعد بن عباده از بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ و از اعلام شیعیان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امام حسن از متصلین در دین حق و شجاعان نامدار روزگار بود چنانکه در کتب رجال از جمله خلاصه شیخ طوسی درباره او آمده است: «قیس بن سعد بن عباده، من السابقین الذین رجعوا إلى امیر المؤمنین علیه السلام وهو مشکور، لم یبایع أباً بکر» قیس بن سعد بن عباده از پیشتازان روی آوردن به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که چون با ابو بکر بیعت نکرد شایسته تقدیر است.

و شهید ثانی - علیه الرحمه - در تعلیقه خود نوشته است: «وقال أنس: و كان قیس بن سعد من النبی ﷺ بمنزلة صاحب الشرطة من الأمیر» منزلت قیس بن سعد در پیش رسول خدا ﷺ چون مقام رئیس شهربانی از طرف فرمانروا بود و حضرت رضا علیهما السلام در خلوص و تقوای او فرمود که در حال سجده نماز افعی بر گردن او پیچید و همینکه سر از سجده برداشت در لباس او جای گرفت، اما او به هیچ وجه متعرض آن نشد!

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه درباره او نوشته است: «إنه كان من كبار شیعة علی علیه السلام والمتحققین بمحبته» او از بزرگترین پیروان علی و دوستانان واقعی آن حضرت بود.

پس عزل او از حکومت مصر، موجبی از جهت نقصان ارادت و محبت او نداشته است، و زیرکی و فطانت او نیز در غایت شهرت بود به طوری که او را یکی از اذکیاء عرب شمرده‌اند.

آیا این عملی که با او شد، عمل کسی است که عالم به غیب است؟ آن هم عالمی که ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾؟!

اگر گویی که با علم غیب مرتکب این اعمال می‌شده‌اند، آیا عقلاً ممکن است که دارای علم غیب اینگونه به ضرر خود اقدام کند؟ و اگر متکی به قرآنی که می‌فرماید:

خاصیت علم غیب، استکثار خیر است ﴿ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ ﴾ [الأعراف/۱۸۸]!

۴- از جمله اموری که به وضوح تمام بر عدم علم غیب حضرت علی علیه السلام دلالت می‌کند والی کردن آن حضرت «زیاد بن ابیه» را بر بصره و اهواز و فارس و کرمان است. چون «زیاد بن ابیه» کاتب ابن عباس بوده و در امور حکومت و ولایت بصره دارای اطلاعاتی بوده لذا امیر المؤمنین علیه السلام بعد از ابن عباس او را ولایت داد و چنانکه می‌دانیم ولایت و حکومت زیاد بر بصره موجب شد که شیعیان علی را به خوبی بشناسند و چون بعد از امیر المؤمنین حضرت امام حسن علیه السلام نیز ولایت او را ابقاء کرد لذا دوام حکومت او خود یکی از بدبختیهای شیعیان علی علیه السلام بود و هنگامی که معاویه «زیاد» را به برادری خود استلحاق کرد و او را فریقت و حکومت عراقین را به او واگذار نمود، او و پسرش دمار از شیعیان علی علیه السلام بر آوردند که شرح جنایات ایشان را باید به کتب مفصل تاریخ حواله کرد.

دیگر ولایت و حکومت دادن به «منذر بن جارود» است که در همان زمان خلافت، امیر المؤمنین را از این عمل پشیمان کرد چنانکه آن حضرت نامه برای او نوشت که: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ عَرَّيْ مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُفِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ هَوَاكَ أَنْقِيَادًا وَلَا تُبْقِي لِأَخْرَجَتِكَ عَتَادًا، تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ أَخْرَجَتِكَ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ وَلَيْزِنُ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا لَجَمَلِ أَهْلِكَ وَشَسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ نَعْرٌ أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ أَوْ يُعَلَى لَهُ قَدْرٌ أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جَبَايَةِ فَاقْبَلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» شایستگی و خوبی پدرت مرا فریقت و گمان کردم که تو نیز راه هدایت او را تبعیت می‌کنی و به همان راه او می‌روی، اما اکنون آنچنانکه به من گزارش می‌شود تو منقاد هوای خود بوده و برای آخرت خود چیزی نمی‌اندوزی، دنیای خود را با خراب کردن آخرت آباد می‌کنی و پیوستن به خویشان را با بریدن و گسستن از دینت انجام می‌دهی، اگر این خبرها که از

تو به من می‌رسد راست باشد هر آینه شتر اهل تو و بند نعلینت از تو بهتراند و همچون کسی چون تو شایستگی ندارد حفظ مرزی را به او سپارند.... (نهج البلاغه، نامه ۷۱).

هرگز کسی که عالم به غیب است چنین کارهایی را با خود نمی‌کند! آنان که مدعی اند علیّ - علیه السلام - یا هر یک از ائمه اهل بیت دارای علم غیب بوده‌اند خوب است یکی از کارهایی که انجام داده‌اند که دلالت بر علم غیب آنها دارد نشان بدهند! چون غالیان یا دشمنان اسلام، علی - علیه السلام - را به خیال خود از حدود بشری ارتقاء داده و یک موجود خیالی که گاهی کارهای خدایی می‌کند معرفی کرده‌اند و حضور در تمام مکانها و علم به جمیع غیوب را از خصوصیات او قلمداد کرده‌اند که گاهی کارهایی از او سر می‌زند چون عروج به آسمانها و نشستن روی بساط ابر و صعود به هوا و کشتن سی هزار از یاجوج و ماجوج در حدیث بساط، و حاضر شدن در مهمانی بیش از چهل خانه و رفتن به معراج قبل از رسول خدا ﷺ و سر راه گرفتن بر او در یکی از آسمانها به صورت شیر درنده، و قاضی شدن برای فرشتگانی که با یکدیگر نزاع کردند و در صلح کردن و اصلاح امر، جز به قضاوت علی راضی نشدند تا ناچار آن حضرت به آسمان رفت! و در زمان انبیای گذشته به صورت های مختلف حاضر گشته انبیارا یاری نموده همچنین زمان موسی که با پوشیدن لباس طلا و سوار شدن بر اسبی که زین برگ آن از طلا بود و به درباره فرعون رفتن برای ترسانیدن او از مخالفت با موسی! و صدها از این قبیل موهومات و خرافات که باید برای تفصیل آن به کتابهایی چون «عیون المعجزات» و «مشارق الأنوار» و «مدینه المعاجز» و «تحفة المجالس» و امثال اینها رجوع کرد. حال اگر این خرافات را روزی غالیان یا دشمنان اسلام برای منظور خود بافته و پراکنده‌اند مقصود کسانی که امروز آنها را اشاعه و ترویج می‌کنند، چیست؟ اگر نه پیروی از منظور دشمنان اسلام است و آلت بلا اراده آنان نمی‌باشند پس نشر این خرافات چه دردی را دوا می‌کند جز رمانیدن عقلاء از هر چه که نام دین منتشر می‌شود! و غرور و گستاخی جاهلان به خیال اینکه چون علی چنین است و اینان هم که

خود را شیعیان علی می‌دانند! (بدون آنکه بدانند معنی شیعه چیست یا در صورت دانستن بدون آنکه اندک جنبشی برای اجراء و انجام و ظایف شیعه بودن که همان بندگی خالص برای پروردگار است به خود بدهند؟! می‌پندارند در صدر بهشت جای خواهند داشت! آری اینان به خیال خود بدون هیچ عمل، مقرب درگاه خدا و عزیزان بی جهت دستگاه خلقت اند!!

آری علی علیه السلام در نظر غالیان موجود عجیبی است که نظیر او را حتی در افسانه‌های یونان هم نمی‌توان یافت! او صفات بشری حائز صفات خدایی است که در همه جا حاضر و بر همه کس ناظر و به هر کاری قادر و «هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» است!!!
 اما علی در نظر خدا پرستان منزّه از این موهومات و مبرای از این افتراءات و از کسانی که چنین نسبت‌های ناروا به حضرتش می‌دهند، بیزار است.

شمردن فضائل علی علیه السلام کار آسانی نیست، و اگر کسی از ذکر آن فضایل قصد تبعیت نداشته باشد، صرف گفتن و شنیدن آن دردی را دوا نمی‌کند، و هیچ کس را با چنین عمل، شیعه او نمی‌توان گفت که شیعه تابع و پیرو را گویند نه لفاظ و قائل را، علی علیه السلام خود از معجزات دین اسلام است که تعلیمات این دین مبین قادر است چنین فردی را تربیت کرده تحویل جامعه بشری دهد و بالأخره دین اسلام آمده‌است تا امثال علی علیه السلام در جامعه خود پیروانند نه آنکه با خیالات و اوهام غالیان یک علی موهوم بسازد که در کمتر افسانه‌ای نظیرش را می‌توان یافت؟! و بالأخره علی غالیان با علی موحدین دو تاست، و این علی از آن علی جداست!

برگردیم به اصل موضوع، سخن در این بود که در سیره ائمه چیزی از علم به غیب دیده نمی‌شود که بتوان گفت فلان عمل را به موجب علم غیب که سودی داشت انجام، یا از فلان پیش آمد که صدمه و زیانی داشت جلوگیری کردند! بلکه در سیره روشن آنان، همان امور و احوال عادی که در زندگانی دیگران است در حیات ایشان نیز مشهود بود، از آن جمله داستانی است که در احوال حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام -

آورده اند:

۵- در کتاب أمالی شیخ طوسی (چاپ نجف، ج ۲، ص ۳۶) و عیون اخبار الرضا شیخ صدوق (اخبار موسی بن جعفر) و جلد یازدهم بحار الأنوار (چاپ تبریز، ص ۲۱۷) از علی بن ابراهیم بن هاشم روایت شده است که گفت: از مردی از یاران خود شنیدم که می گفت: هنگامی که هارون الرشید حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را محبوس داشت همینکه شب بر او درآمد آن حضرت وضوی خود را تجدید نمود رو به قبله کرد و چهار رکعت نماز خواند آنگاه خطاب به خداوند متعال شروع به خواندن این دعا کرد: «بَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَخَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ.....» ای مولای من مرا از زندان هارون نجات بخش. همینکه حضرت این دعا را خواند، هارون در خواب مرد سیاهی را دید که درست او شمشیری است پس آن سیاه به هارون نهیب زد، هارون ترسید. آنگاه حاجب خود را خواند و گفت برو به زندان و موسی بن جعفر را آزاد کن، حاجب بیرون آمد و درب زندان را کوبیده موسی بن جعفر را خواند، حضرت فرمود: کیست؟ حاجب گفت: خلیفه تو را می خواند؟ پس حضرت برخاست ترسان و لرزان بود و می گفت مرا در این دل شب نمی خواند جز به منظور شری که نسبت به من دارد و گریان و غمین در حالی که از زندگی خود مأیوس بود از جای خود حرکت کرده به سوی هارون آمد در حالی که استخوانهایش می چنیدند! و بدنش می لرزید! آنگاه گفت سلام بر هارون، هارون جواب سلام او را داده گفت تو را به خدا سوگند می دهم، آیا در این شب دعایی خواندی..... تا آنجا کی می گوید: سپس لباسهایی خواست و حضرت را بدان سه مرتبه مُخَلَّع نمود و او را بر اسب خود سوار کرده و گرمی داشت، و حضرتش را ندیم و همنشین خود نمود!

آیا امامی که به قول غالیان، عالم به غیب است با اینکه خود قبلاً مقدمه این پیشامد را چیده یعنی نماز و دعا خوانده است مع هذا چرا همینکه درب زندان کوبیده شد و به او گفتند: خلیفه تو را می خواند، ترسان و لرزان شد و به حال گریان و غمگین و مأیوس

از حیات، از جای خود برخاست، و حدس می‌زد که هارون او را به منظور بدی، خواسته است؟ و از همین جهت بود که می‌ترسید و می‌لرزید و از زندگی مأیوس بود! آیا عالم به غیب حالش چنین است؟! و ده‌ها از این قبیل قضایای تاریخی که در تواریخ هست و حاکی از این حقیقت.

اینک نظر و عقیده‌ی دانشمندان بزرگ شیعه را در فصل آینده مطالعه فرمایید.

نظر علمای بزرگ شیعه درباره علم غیب ائمه علیهم السلام

در فصل گذشته گفته شده که اصحاب خاص ائمه چون: قیس بن سعد و سلیمان بن صرد الخزاعی و مسیب بن نجبه و زراره و امثال ایشان نه تنها امامان را عالم به غیب نمی دانستند بلکه در احکام دین هم در پاره ای مراحل آنان را کامل نمی شمردند!!! و چنانکه دانشمندان و علمای بزرگ شیعه چون ابن جنید و شهید ثانی و علامه مجلسی و بحر العلوم طباطبائی نیز تصریح کرده اند که اصحاب خاص امامان، ائمه - علیهم السلام - را فقط علمای ابراری می دانستند که طاعت ایشان واجب است و اعتقاد به عصمت ایشان از خطا و نسیان نداشتند!

چنانکه علامه مجلسی در حق یقین و جلد پانزدهم بحار الأنوار کتاب الإیمان و الکفر و مرحوم شیخ عبد الله مامقانی در تنقیح المقال (ج ۲، ص ۶۸) ضمن احوال «محمد بن أحمد الجنید» آورده است و شهید ثانی فرموده است که در ایمان، تصدیق به امامت ائمه - علیهم السلام - و اعتقاد به وجوب اطاعت ایشان کافی است هر چند از تصدیق به عصمت از خطا خالی باشد! و ادعا کرده است که این معنی از مجموع روایات ایشان - علیهم السلام - و عقیده شیعیانشان واضح و ظاهر است که آنان معتقد بودند که امامان علمای ابراری هستند که خدا طاعت ایشان را با عدم اعتقاد به عصمت ایشان فرض شمرده است! و مع ذلک ائمه - علیهم السلام - به ایمان و عدالتشان حکم می فرمودند!

این حال اصحاب ائمه - علیهم السلام - در زمان حیات ایشان بود. اما پس از فوت و غیبت ایشان از دانشمندان بزرگ شیعه کسانی را که تا هنگام تألیف این کتاب می شناسیم، بسیارند که اعتقاد به علم غیب ائمه نداشتند، سهل است حتی سهو و غفلت و ظن و اجتهاد را درباره ایشان جایز و روا می دانستند! ولی از باب اختصار ناچار نام ده نفر از ایشان و عقایدشان را تیمناً در این رساله می آوریم و بقیه را إن شاء الله تعالی لدی

الفرصه و عند الإقتضاء در رساله‌ای علی حده معرفی می‌نماییم تا دانسته شود که این غلو و افراط از متأخرین بوده و شاید سیاست سلاطین مانند سلسله صفویه و امثال آن نیز در آن دخالت داشته و گرنه علماء و دانشمندان متقدم هرگز چنین عقاید شرک آمیزی نداشتند.

۱- محمد بن الحسن بن الولید القمّی - رحمت الله علیه - استاد شیخ صدوق بزرگترین عالم شیعه در زمان خود که مورد توثیق و تعظیم عموم علمای شیعه و اصحاب رجال است.

آن جناب نه تنها ائمه - علیهم السلام - را عالم به غیب نمی‌داند بلکه سهو و نسیان را بر ایشان که سهل است بر پیغمبر بزرگوار اسلام که امین وحی و مأمور رسالت است جایز و روا می‌شمارد! و معتقد است که اول درجه غلو، نفی سهو از پیغمبر است چنانکه مرحوم صدوق این عقیده را از او در «من لا یحضره الفقیه» آورده است. احتراز آن جناب از عقیده عالم به غیب بودن امامان تا آن حد بود که روایت از کتاب «بصائر الدرّجات» صفار را که حاوی پاره‌ای از اخبار غلو آمیز است جایز ندانسته، تحریم فرمود!

۲- مرحوم صدوق محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی رئیس المحدثین و به طور کلی تمام علمای بزرگ شیعه در قم که اکثر آنان معاصر ائمه - علیهم السلام - و با ایشان مربوط و معاشر بودند، نسبت علم غیب و صدور معجزه را از ائمه - علیهم السلام - منکر بوده سهل است، حتی نفی سهو و نسیان را از ایشان، غلو شمرده و قائل به آن را غالی و غالی را بدتر از مشرک می‌دانستند و در این خصوص کتابها نوشته‌اند.

و مرحوم صدوق صدور سهو و نسیان را از پیغمبر تا چه رسد به امام جایز و لازم می‌شمرد و خود در کتاب «من لا یحضره الفقیه» وعده می‌دهد که کتابی خاص در این باب تألیف نماید و احتمالاً آن را تألیف کرده باشد و دست حوادث آن را از دسترس ما دور داشته باشد! زیرا آن مرحوم دارای بیش از سیصد تألیف است که کمتر از نصف آن

در دسترس ماست و بقیه متأسفانه ناپیداست هرچند اخبار بسیاری در موضوع «سهو النبی» در سایر آثار آن مرحوم باقی مانده است که جمع آن خود کتاب مستقلی را تشکیل می‌دهد و خود آن جناب در «من لا یحضره الفقیه» از کثرت اخبار در این موضوع فرموده است: «وَلَوْ جَازَ أَنْ تُرَدَّ الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ فِي هَذَا الْمَعْنَى لَجَازَ أَنْ تُرَدَّ جَمِيعُ الْأَخْبَارِ وَفِي رَدِّهَا إِبْطَالُ الدِّينِ وَالشَّرِيعَةِ» اگر جایز باشد که اخبار رورده در این معنی (سهو النبی) رد شود در آن صورت ردّ جمیع اخبار جایز خواهد بود خواهد بود و در چنین صورت دین و شریعت باطل است. (زیرا بنای شریعت بر این اخبار است).

جای تعجب است که پاره‌ای از علمای شیعه چون شیخ مفید و شیخ بهائی به خیال اینکه شیخ صدوق به نوشتن چنین کتابی در موضوع «سهو النبی» توفیق نیافته است خدای را شکر کرده‌اند در حالی که اولاً چنانکه گفتیم ممکن است آن جناب توفیق یافته باشد و آن کتاب مانند پاره‌ای از سایر آثار آن مرحوم دستخوش حوادث شده است. ثانیاً در همین کتبی که از او باقی مانده است به قدر کفایت این مطالب را اثبات می‌نماید و در هر صورت از دست دادن آثار صدوق جای تأسف است نه جای مسرت.

مرحوم شیخ مفید که پاره‌ای از آثارش ردّ بر صدوق است در این باره نیز رساله‌ای پرداخته و بر صدوق و عقیده اش تاخته است و به تصوّر خود او را در این عقیده محکوم و مردود ساخته است لکن در زمان ما علامه محقق آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری - آدام الله بقاءه - رساله‌ای در «سهو النبی» نگاشته و به خطّ شریفش آفست و به ضمیمه جلد یازدهم کتاب «قاموس الرجال» آن بزرگوار چاپ و منتشر گردیده است. آن جناب در این کتاب این مطلب را به نحو اوفی ثابت کرده است. طالبین بدان مراجعه فرمایند!

عقیده علمای بزرگ شیعه در جواز سهو و نسیان بر ائمه تا چه رسد به نداشتن علم غیب آن چنان شهرت داشته است که بنابه نقل علامه مجلسی در جلد پانزدهم بحار، و

۱- به رساله «سیری در رساله سهو النبی» که ضمیمه همین کتاب است مراجعه شود (ناشر).

نیز در کتاب «تصحیح الاعتقاد» (چاپ تبریز، ص ۶۵) شیخ مفید فرموده است: «جماعة وردوا إلینا من قم یُقَصِّرُونَ تقصیراً ظاهراً فی الدین وینزلون الأئمة - عَلَیْهِمُ السَّلَام - عن مراتبهم ویزعمون أنهم كانوا لا یعرفون كثيراً من الأحكام الدینیة حتی ینکت فی قلوبهم ورأینا من یقول إنهم كانوا یلتجئون فی حکم الشریعة إلى الرأي والظنون» گروهی از مردم قم بر ما وارد شدند که دیدیم آشکارا در دین مقصّراند و چنین گمان می‌کنند که آنان - علیهم السلام - بسیاری از احکام دین را نمی‌دانستند تا اینکه در قلب ایشان نکته شود و در میان علمای قم کسانی را دیدیم که می‌گویند ائمه در احکام دین و شریعت به رأی و ظنون ملتجی می‌شدند.

مجلسی - علیه الرحمه - در تحقیق و تبیین خود در موضوع «سهو النبی» مطلب را به این عبارت خاتمه داده است: «ویظهر منه عدم انعقاد الإجماع من الشیعة علی نفی مطلق السهو من الأنبیاء» از تمام این گفتارها ظاهر می‌شود که در شیعه اجماع بر نفی مطلق سهو از انبیاء منعقد نشده است. آری شیعه چگونه می‌توانست چنین عقیده‌ای داشته باشد و حال آنکه چنین قولی مخالف صریح با آیات قرآن است زیرا پروردگار عالم درباره حضرت آدم - علیه السلام - می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسَىٰ وَلَمْ یُحَدِّ لَهُ عَزْمًا ۝۱۱۵﴾ [طه/۱۱۵] و به درستی که پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد و در او عزمی استوار نیافتیم، و درباره موسی و یوشع بن نون که هر دو پیغمبر خدا بودند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا بَلَغَا بَلْغًا مَّجْمَعًا بَيْنَهُمَا نَسِيًا حُوتَهُمَا﴾ [الکھف/۶۱] پس چون به جای اتصال دو رسیدند ماهی خود را از یاد بردند، و در همین سوره از قول یوشع بن نون می‌گوید: ﴿فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ﴾ [الکھف/۶۳] همانا ماهی را از یاد بردم و جز شیطان فراموشم نساخت که آن را یاد کنم و در همین سوره از قول جناب موسی - - علیه السلام - به عالم زمان خود می‌گوید: ﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ﴾ [الکھف/۷۳] مرا بدانچه از یاد بردم مؤاخذه مکن، در حالی که قبلاً به او تعهد سپرده

بود که ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ [الكهف/۶۹] و تو را در هیچ کاری نافرمانی نمی‌کنم.

و حضرت یوسف - علیه السلام - را دستخوش نسیان می‌شمارد ﴿فَأَنسَنهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَمَّا فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾ [یوسف/۴۲] شیطان یادآوری پروردگارش را از یاد او برد پس یوسف چند سالی در زندان باقی ماند.

خداوند عالم به پیغمبر اکرم در غیر مورد وحی (چون وحی را به اعتبار وعده خدا و القاء و اقراء او از یاد نمی‌برد) نسبت نسیان می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا﴾ [الكهف/۲۴] و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو امید است که پروردگارم مرا به راهی که از این به هدایت نزدیکتر باشد هدایت فرماید. و به آن حضرت اخطار می‌نماید: ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ﴾

[الأعلى/۶] ما بر تو [قرآن را] می‌خوانیم و تو فراموش نمی‌کنی که معلوم می‌شود جز وحی را فراموش می‌کند پس سهو و نسیان به حکم عقل و قرآن بر پیغمبران جایز است تا چه رسد به امامان! و آن کس که سهو و نسیان تنها ذات پروردگار عالم است چنانکه می‌فرماید: ﴿لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ﴾ [طه/۵۲] پروردگارم خطا نمی‌کند و فراموش نمی‌کند، و بنابر روایت منقوله در «عیون أخبار الرضا» «هروی» می‌گوید که به حضرت رضا - علیه السلام - عرض کردم: باین رسول الله گروهی در کوفه هستند که می‌پندارند که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سهو و اشتباهی عارض نمی‌شد! حضرت فرمود: «كَذَّبُوا لَعْنَهُمُ اللَّهُ إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُو هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» دروغ می‌گویند خدا ایشان را لعنت کند آن کس که سهو نمی‌کند، خداست.

راستی جای تعجب است که آیات خدا با آن صراحت علم غیب را از همه و حتی انبیاء نفی می‌کند و خود پیغمبران این علم را بالصراحه از خود نفی می‌نمایند چنانکه نوح - علیه السلام - می‌فرماید: ﴿قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الشعراء/۱۱۲]

من چه دانم که ایشان چه می کرده‌اند، و شعیب - علیه السلام - می گوید: ﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ﴾ [الأنعام/۱۰۴] من بر شما نگاهبان نیستم، و خدا به پیغمبرش می فرماید: ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ حَنَّ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة/۱۰۱] تو آنان را نمی شناسی ما آنان را می شناسیم، و دهها آیات دیگر که برخی از آنها با شرحش گذشت و با این همه آیات اثبات سهو و نسیان درباره پیغمبران، کسی نمی داند که باز هم این عاشقان کفر و نفاق چه می خواهند که می گویند پیغمبران و امامان عالم به غیب‌اند و سهو و نسیان را بر ایشان راه نیست! و علم غیبشان همان اندازه علم خداست که ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ!!﴾ [سبأ/۳]. ﴿قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ خدا ایشان بکشد (مرگ بر ایشان) چگونه از حق گردانیده می شوند.

عقیده شیعه در زمان ائمه - علیهم السلام - عقیده توحیدی خالص بود، اما چون در زمان خلفای بنی عباس به علت شیوع خرافات یونانیان و افسانه خدایان و موهومات یهود و مجوس، عقائد غلو آمیزی که آمیخته با بت پرستی بود در بین مسلمانان وارد شد و طبعاً با آن مبارزه شدیدی که اسلام با بت پرستی و خرافات داشت در جبهه مخالف توحید نیز عکس العمل شدیدی از بت پرستی صورت گرفت به طوری که ادعای گزاف حتی ادعای الوهیت از پاره‌ای افراد سر زد چنانکه در بسیاری از اقطاب و مرشد صوفیه چون بایزید بسطامی و منصور خلاج و شلمغانی و امثال ایشان این قبیل ادعاها شد تا جایی که در زمان منصور دوانیقی که ستمکارترین و لئیم‌ترین فرد زمان خود بود طائفه‌ای به نام راوندیه درباره او ادعای الوهیت کردند! در چنین محیط مسموم و زهرآلود، نشر اینگونه عقائد تدریجاً به پاره‌ای از شیعیان نیز نفوذ کرد لذا چنین ادعاهای خلاف و گزاف را درباره ائمه - علیهم السلام - قائل شدند! با اینکه آن بزرگواران به آن شدیدترین صورت با چنین عقاید غلو آمیز فتنه انگیز مبارزه کردند و از قائلین به آن

اظهار برائت و مروّجین آن را لعن و نفرین می‌کردند - چنانکه شرح آن بیاید^۱ - اما روح بت پرستی که به قول روانشناسان در عامّه قوی است به طوری که با همه مبارزاتی که انبیای بزرگوار با این فکر خبیث نمودند، هنوز هم آثار مرگبار آن در اکثر ملل عالم مشهود است و نگذاشته توحید اسلامی به همان خلوص خود باقی بماند و هر روز خرافه‌ای بر خرافات افزوده شد تا جایی که در ازمنه متأخر بر پاره‌ای از علمای شیعه چنان تأثیر کرد که دانشمندان بزرگ شیعه قم را درباره ائمه مقصر شمردند! و عقیده قدماى شیعه را تخطئه کرده و خود را مکمل این عقیده دانسته به خیال خود نقص آن را به کمال رسانیدند!!

مرحوم ممقانی در کتب «تنقیح المقال» در چند مورد در ذیل احوال رجال حدیث، این معنی را یادآور شده است، از آن جمله در «مقباس الهدایه» (ص ۸۸) مضمون گفتارش این است: «چه خوب گفته است وحید بهبهانی آنجا که گفت: بدانکه بسیاری از قدماء خصوصاً قمی‌ها و از جمله غضائری درباره ائمه - علیهم السلام - منزلتی خاص از رفعت و جلال و مرتبه‌ای معین از عصمت و کمال را بر حسب رأی و اجتهاد خود اعتقاد داشتند، و به کسی اجازه نمی‌دادند که از آن حد تجاوز کند و تعدی از آن حدود را بر حسب اعتقاد خودشان غلو و ارتفاع می‌شمردند تا جایی که عقیده‌ای مانند نفی سهو را از ایشان، غلو می‌دانستند بلکه بسا می‌شد مطلق تفویض یا مبالغه در معجزات ایشان و نقل عجائب و خوارق عادت از ایشان یا اغراق در شأن و اجلال ایشان و تنزیه ایشان را از بسیاری از نقائص و اظهار کثرت قدرت برای ایشان و ذکر علم ایشان را به مکنونات آسمان و زمین، ارتفاع دانسته و تهمت می‌شمردند.....!»

و در تنقیح المقال (ج ۳، ص ۲۳۰) ضمن ترجمه «معلی بن خنیس» می‌نویسد: «همانا آنچه را که ما امروز از ضروریات مذهب شیعه می‌شماریم قدماى شیعه آن را غلو و ارتفاع دانسته و اوثق رجال را بدان بدنام شمرده رمی به غلو می‌کردند!

۱- ر.ک. به بخش «بحث غلو و غلات» از کتاب راه نجات از شر غلات.

و در ذیل ترجمه «محمد بن الفرات» (ص ۱۷۰) آنچه می نویسد حاصلش این است که: «کشی» در ترجمه «محمد بن الفرات» دو حدیث آورده است که گمان می کنم قصدش از نقل آن دو حدیث این است که استدلال کند به غلو او هر چند در آن حدیثها چنین دلالتی نیست بلکه مضمون آن دو حدیث از ضروریات مذهب است!

و در ذیل ترجمه «محمد بن سنان» (ج ۳، ص ۱۲۵) می نویسد: «وقد بینا مراراً عدیده أنه لا وثوق لنا برمیهم رجلاً بالغلو، لأن ما هو الآن من الضروري عند الشيعة في مراتب الأئمة - عليهم السلام - كان يومئذ غلواً، حتى أن مثل الصدوق (ره) عد نفي السهو عنهم عليهم السلام غلواً مع أن نفي السهو عنهم اليوم من ضروریات مذهبنا» تاکنون بارها و بارها بیان کرده ایم، اینکه [قدمای شیعه] کسی را غالی بشمارند، مورد اعتماد [و پذیرش] ما نیست، زیرا آنچه که در زمان ما درباره مراتب [و مقامات] ائمه از ضروریات مذهب شیعه محسوب می شود، در آن روزگار غلو به شمار می رفت حتی کسی مانند شیخ صدوق (ابن بابویه) نفی سهو از ائمه - عليهم السلام - را غلو شمرده در حالی که نفی سهو از آن بزرگواران امروز از ضروریات مذهب ماست.

همچنین در موارد متعدده دیگر از این کتاب اینگونه اعتقادات را جزو ضروریات مذهب می داند و ق میان را در معرفت ائمه مقصر می شمارد!!

آری شیعیان قم که در زمان ائمه - عليهم السلام - به قدری ممدوح ایشان بودند که تنها در جلد ۱۴ بحار الأنوار (صفحه ۳۳۷ تا صفحه ۳۴۱ چاپ کمپانی) بیش از چهل حدیث در مدح ایشان وارد شده است که امام - علیه السلام - درباره ایشان تصریح می کند که: «هُمْ أَهْلُ رُكُوعٍ وَسُجُودٍ وَقِيَامٍ وَقُعُودٍ هُمُ الْفُقَهَاءُ الْعُلَمَاءُ الْفُهَاءُ هُمْ أَهْلُ الدَّرَايَةِ وَالرَّوَايَةِ وَحُسْنِ الْعِبَادَةِ.....» ایشان اهل رکوع و سجود و قیام و قعود، ایشان فقهای دانشمند و فهمیده و اهل درایت و روایت اند و بیان نیکو دارند.....

آیا اینان درباره ائمه مقصراند! اما غالیان کوفه و بغداد که آلوده به هزار گونه اوهام و خرافات اند شیعیان کامل اند!!؟

اگر در اخبار گاهی مذمتی از قمیون شده است از غالیان آنها بوده است مانند «علی بن حسنک» و «قاسم یقظین» چنانکه رجال کشی (ص ۴۳۸) فرموده است: «و ذکر ابو محمد الفضل بن شاذان فی بعض کتبه: «إن من الکذابین المشهورین ابن بابا القمی» فضل بن شاذان در یکی از کتبش یاد کرده است که یکی از دروغگویان مشهور ابن بابای قمی است.

و بنابه روایتی که سعد نقل کرده است، حضرت عسکری - علیه السلام - به او نوشته است: «أبرأ إلى الله من الفهري والحسن بن محمد بن بابا القمی» از فهری و ابن بابای قمی به سوی خدا بیزار می جویم. زیرا اینان از غالیان بودند!

پس تخطئه شیعه قم و نسبت تقصیر به ایشان، دور از انصاف است و اینکه مذهب شیعه در زمان ایشان ناقص بوده و امروز کامل شده، غلط است. چگونه آنان که معاصر ائمه بودند و با ایشان معاشرت می کردند، در شناخت ایشان مقصر بودند زیرا این معجزات خارج از منطق و ادعاهای دور از عقل و شرع را درباره آنان نمی پذیرفتند و بعد از صدها سال کسانی که آنان را ندیده و معاصرین ایشان را درک نکرده و آلوده به هزار گونه خرافات و اوهام شده اند و خدا می داند که چه سیاستهایی به نشر اینگونه خرافات پرداخته است بداشتن چنین عقائد باطله، شیعیان کامل شده اند؟ مگر اینکه بگوییم - العیاذ بالله - پیغمبر دیگری آمده و مذهب ناقص آن روز شیعه را برای امروز کامل کرده است یعنی به غلو امروز رسانیده است!! نعوذ بالله من هذه الضلالة ونسأله الهدایة لنا ولجميع المؤمنین.

۳- یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه که علم غیب را درباره ائمه شیعه و هیچ کس باور ندارد مرحوم «محمد بن أحمد بن الجنید» است که قبلاً به آن اشاره شد و آن جناب در زمان سلاطین آل بویه مخصوصاً معز الدولة دیلمی بود، معز الدولة علاوه برداشتن سلطنت، مردی دانشمند بود و در تشیع آنقدر متعصب بود که در زمان خلافت الطائع لله عباسی در روز عاشورا مردم بغداد را وادار به نوحه خوانی و عزاداری حضرت

سید الشهداء - علیه السلام - کرد و در عید غدیر مردم را به تهنیت و سرور واداشت و برای نماز عید فطر آنان را به صحرا برد.

شیخ ابن جنید در نزد او بسیار مُعَزَّز و محترم بود. مع هذا آن جناب دربارهٔ ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - قائل بود که آن بزرگواران به رأی و اجتهاد خود فتوی می‌دادند چنانکه کتابهایی در این باره نوشته و از کسانی که اینگونه اعتقاد را صحیح نمی‌دانستند، انتقاد کرده و از عقیدهٔ خود دفاع نموده‌است و در کتابی که از عقیدهٔ خود دفاع نموده‌است و نام آن را «إظهار ما ستره أهل العناد من الرواية عن أئمة العترة في أمر الاجتهاد» نهاده‌است، و نیز کتابی به نام «كشف التمويه والإلباس على أغمار الشيعة في أمر القياس» تألیف فرموده که در آن قیاس در احکام را بر سب اعتقاد شیعه آورده‌است.

این عقیده که به نظر پاره‌ای از علمای متأخر مشکل می‌نمود علامه طباطبائی (بحر العلوم) از آن دفاع کرده و فرموده است: «وأما إسناد القول بالرأي إلى الأئمة فلا يمتنع أن يكون كذلك في العصر المتقدم» یعنی اینکه ابن جنید دربارهٔ ائمه قائل شده‌است که آنان - عَلَيْهِمُ السَّلَام - به رأی خود فتوی می‌دادند بعید نیست که در زمان گذشته در بین شیعیان چنین عقیده‌ای شایع بوده‌است.

چنانکه ما نیز قبلاً یادآور شدیم که شیعیان قدیم و اصحاب ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - ایشان را جز علمای ابرار نمی‌دانستند!!

۴- دیگر از دانشمندان بزرگ شیعه که علم غیب را دربارهٔ ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - قائل نیست شیخ بزرگوار مرحوم «محمد بن محمد بن النعمان الحارثي» معروف به شیخ مفید است که ما عقاید آن جناب را به شرح ذیل از کتب مختلفه می‌آوریم:

الف) مرحوم علامه مجلسی در کتاب بی نظیر خود «مرآة العقول» عباراتی به این مضمون دارد:

از شیخ سدید محقق شیخ مفید در کتاب «المسائل العکبریة» مسائلی پرسیده شده

است:

سؤال: در نزد ما شیعیان اجماع منعقد است بر اینکه امام، عالم بما کان و ما یکون است پس چه علت دارد که امیر المؤمنین - علیه السلام - به مسجد آمد در حالی که می دانست مقتول می شود و حال اینکه هم قاتل خود را و هم وقت و زمانی را که کشته خواهد شد، می دانست؟ و نیز چه علت دارد که حسین بن علی علیه السلام به سوی کوفه رفت در حالی که می دانست اهل کوفه او را واگذارده، یاری نخواهند کرد و او در این سفر کشته خواهد شد.....؟ تا آخر سؤال.

شیخ - رحمه الله - چنین پاسخ فرمود: جواب: اینکه امام، عالم بما کان و ما یکون است، اجماع شیعه بر خلاف آن است (یعنی اجماع شیعه بر آن است که امام نمی داند که در گذشته چه شده و در آینده چه خواهد شد) و هرگز شیعه بر چنین قولی اجماع نکرده است و همانا اجماع فقط در این مسأله ثابت است که امام حکم (یعنی مسأله شرعی) حوادثی را که در آینده رخ می دهد، می داند بدون آنکه به عین حوادثی که در آینده رخ خواهد داد، به تفصیل و تمییز، عالم باشد! پس بنابر این آن اصلی که مسائل بر آن بنانهاده شده از بیخ ساقط است (یعنی چنین اصلی نبوده و نیست) بلی ما محال نمی دانیم که خدا امام را از بعضی از حوادث آینده با خبر سازد، اما اینکه قائل شویم امام هر چه را که واقع شود می داند، خیر، چنین قولی را قبول نداریم و قائل به چنین ادعایی را که بدون حجّت و بیان است، در خطا دانسته و بر صواب نمی شاریم...

اما اینکه امام حسین - علیه السلام - می دانست که اهل کوفه با او خدعه می کنند، چنین چیزی را ما قطعی نمی دانیم زیرا هیچ دلیلی از عقل و نقل بر آن نیست.

ب) و نیز آن مرحوم در کتاب «الإرشاد» می فرماید: «فَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَا يُشْعِرُ بَشِيئَةٍ حَتَّى لَقِيَ الْأَعْرَابَ فَسَأَلَهُمْ؟» امام حسین - علیه السلام - روی به کوفه آورد در حالی که هیچ اطلاعی از اوضاع کوفه نداشت تا هنگامیکه به بادیه نشینان بر خورد و از آنها سؤال فرمود.....

ج) در بحار الأنوار (ج ۷ ص ۳۱۸ از «المسائل العکبریّة» شیخ مفید آورده است که او

می‌فرماید: «وَقَدْ يَجُوزُ عِنْدِي أَنْ تَغِيبَ عَنْهُ بَوَاطِنُ الْأُمُورِ فَيُحْكَمُ فِيهَا بِالظُّوَاهِرِ وَإِنْ كَانَتْ عَلَى خِلَافِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى» در نزد من جایز است که بواطن امور از امام پوشیده و پنهان باشد و او به ظاهر حکم کند هر چند بر خلاف حقیقت باشد.

(د) شیخ مفید در کتاب «أوائل المقالات» (ص ۳۸) می‌فرماید: «فَأَمَّا إِطْلَاقُ الْقَوْلِ عَلَيْهِمْ بِأَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ فَهُوَ مِنْكَرٌ بَيِّنٌ الْفَسَادِ، لِأَنَّ الْوَصْفَ بِذَلِكَ إِنَّمَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ عِلْمَ الْأَشْيَاءِ بِنَفْسِهِ لَا يَعْلَمُ مُسْتَفَادًا، وَهَذَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ -، وَعَلَى قَوْلِي هَذَا جَمَاعَةُ أَهْلِ الْإِمَامَةِ إِلَّا مَنْ شَدَّ عَنْهُمْ مِنَ الْمَفُوضَةِ وَمَنْ انْتَمَى إِلَيْهِمْ مِنَ الْغَلَاةِ» اینکه با اطمینان بگوئیم ائمه - علیهم السلام - علم غیب می‌دانند این عقیده منکر و زشتی است که فساد آن بسی ظاهر و روشن است زیرا چنین وصفی در خور کسی است که اشیاء را به نفس خود بداند، نه اینکه به علم مستفاد (زیرا ممکن نیست) و چنین وصفی جز برای خدای عزَّ وَجَلَّ ممکن نیست. بر این عقیده من، (که امام علم غیب نمی‌داند) تمام جماعت امامیه قائل‌اند مگر افراد نادری از مَفُوضَه و غالیانی که خود را بدیشان منسوب می‌دارند.

حال باید دانست کسانی که امامان را عالم به غیب می‌دانند از شیعیان‌اند یا از غالیان

و مشرکان؟!!

(ه) در کتاب «العیون و المحاسن» شیخ مفید، داستان بحثی آمده‌است که آن جناب با شیخی از معتزله داشته و آن شیخ با وی در خصوص غیبت امام زمان گفتگو و سؤالاتی می‌کند که چرا امام زمان ظاهر نمی‌شود؟ شیخ به او می‌گوید: علت آن ترس و تقیه از مردم است! و هنگامی که او می‌گوید: پس چرا از شیعیان خود تقیه می‌کند؟! تا بحث به آنجا می‌کشد که چرا امام حتی از تو شیخ مفید هم تقیه می‌کند؟! و بر تو ظاهر نمی‌شود؟ او که دوستان خود را می‌شناسد و لأقلّ تو را شناخته و از دوستی و ارادت تو خبر دارد! شیخ مفید می‌گوید: «فقلت له: أول ما في هذا الباب أنني لا أقول لك إن الإمام (عليه السلام) يعلم السرائر...» «به او گفتم اولین سخنی که در این باب لازم است [بدانی] آن است که من قائل نیستم که امام بواطن و سرائر را می‌داند» و او کسی است

که ضمائر بر وی پوشیده نیست که تو بتوانی به من ایراد کنی که او هر چه را که من در نفس خود از ارادت به او می‌دانم او هم می‌داند، خیر! مذهب من این نیست و چون مذهب من این نیست و من قائلم به اینکه امام فقط ظواهر را می‌داند و اگر فرضاً باطنی را هم بداند باز به اعلام خدای تعالی است که بر زبان پیغمبر و به وسیله او مخصوصاً به امام اعلام شده است. یعنی آن علومی است که از جانب خدا به پیغمبر و از جانب پیغمبر به پدران او - علیهم السلام - به امانت سپرده شده است و از نصوصی است که از ایشان به او رسیده است یا اینکه به وسیله رؤیای صادقانه است که هرگز خلاف نمی‌شود. پس سؤال تو از اصل ساقط است. زیرا همینکه امام فاقد علم باطن بود پس حق دارد که از من هم بترسد چنانکه از غیر من می‌ترسد و تقیه از من هم بر او واجب می‌شود. و تقیه آن جناب از من نیز بر همان شرایطی است که قبلاً یادآور شدم. من هرگز قائل نیستم که خدای عزوجل امام را بر باطن من مطلع کرده است و او حقیقت حال مرا می‌داند.

این پنج فقره از عقیده مرحوم شیخ مفید درباره عالم به غیب بودن امام است که بر دوست و دشمن اظهار کرده و منقول است از کتبی که از آن بزرگوار در دسترس ما بود. زیرا در فقره اول به شیعه گفت که امام عالم به غیب نیست و در این فقره همین عقیده را به سنی گفته است. مخفی نماند که مرحوم شیخ مفید از شدیدترین شیعیان در اعتقاد به طهارت و عصمت و علم امام است به طوری که آثار موجود او بدان گواهی می‌دهد و وی آن کسی است که ردی سخت و تند و حتی دور از رعایت ادب و احترام بر شیخ و استاد خود مرحوم صدوق - علیه الرحمه - در موضوع «سهو النبی» که صدوق معتقد بوده، نوشته است و آن بزرگوار و استادش «محمد بن الحسن بن الولید» را به حشوی بودن متهم کرده است. مع هذا این عقیده اوست در اینکه امامان عالم به غیب نیستند. حال این بیچارگان گمراه و درماندگان در نیمه راه، با این موهومات و خرافات غالیانه چه می‌گویند؟! اینان می‌خواهند با این چرندها برای شیعیان آخر الزمان عقیده درست کنند و مذهب ناقص قدیم را جدیداً تکمیل نمایند؟!!!

۵- مرحوم سید مرتضی علم الهدی - رحمت الله علیه - که از اعلام عالی مقام

شیعه‌است از منکرین و مخالفین عقیده عالم به غیب بودن امامان است.^۱ آن جناب در کتاب «تنزیه الأنبياء» (چاپ ۱۳۵۲ قمری، ص ۱۷۶) در جواب اشکالی که درباره رفتن حسین - علیه السلام - به کربلا و شهید شدنش داده‌است، می‌نویسد: «قلنا: قد علمنا أن الإمام متى غلب في ظنه يصل إلى حقه والقيام بأفوض إليه بضرب من الفعل، وجب عليه ذلك وإن كان فيه ضرب من المشقة...».

یعنی: «می‌دانیم اگر امام ظن قوی پیدا کرد که می‌تواند به حق خود نائل شده، خلافت را قبضه نماید و به وظائف زمامداری که بر وی واجب است، قیام کند و اگر مشقت قابل تحملی هست که می‌تواند آن را تحمل نماید در چنین صورت بر او واجب می‌شود که بدان کار اقدام کند و آقای ما حضرت حسین علیه السلام به سوی کوفه حرکت نکرد مگر وقتی که مردم کوفه داو طلبانه و ابتدا به وی نامه نوشتند و از روی علاقه و رغبت با وی عهد و پیمان بستند... و امام - علیه السلام - اندیشید و دید کسانی که او را دعوت کرده‌اند آن قدر قدرت و نیرو دارند که در مقابل یزید لعین مقاومت نمایند با آن همه کینه‌هایی که در دل ایشان نسبت به یزید بود و ضعف حکومت در مقابل آن. اینها چیزهایی بود که در ظن آن جناب قوت گرفت که حرکت وی سوی کوفه برای تصرف خلافت واجب عینی است و آنچه انجام داد از روی اجتهاد بود او هیچ حساب نمی‌کرد و تصور نمی‌نمود که پاره‌ای از اهل کوفه بی وفایی و غدر می‌کنند و اهل حق از نصرت او ناتوان می‌گردند و آن امور غریبه اتفاق می‌افتد.....»

و اما مخالفت ظن آن حضرت با ظن جمیع ناصحانی که او را از این مسافرت منع می‌کردند مانند ابن عباس و غیر او برای این است که پیدایش ظن در موضوعات به وسیله قرائن است که گاهی آن قرائن در نزد کسی قوی است و نزد دیگری ضعیف و شاید ابن عباس از نامه‌ها و پیمانها و میثاقهای مردم کوفه خبر نداشت و تنها به طور سربسته می‌توان اشاره کرد نه به طور تفصیل».

۱- ر.ک. به آخرین صفحه از فصل: ((نظر أصحاب أئمة درباره آن بزرگواران)) در کتاب حاضر.

پس چنانکه می‌بینیم سید مرتضی نیز از کسانی است که نه تنها قائل به عالم به غیب بودن امام نیست بلکه اعمال ائمه - علیهم السلام - را مبتنی بر ظن و اجتهاد می‌داند و چنانکه گفتیم علم غیب را به معنای آنکه امام همه چیز را بداند، برای امام لازم نمی‌داند.^۱

۶- دیگر از بزرگان علمای شیعه که قائل به عالم غیب بودن پیغمبر و امام نیست جناب شیخ الطائفه «محمد بن الحسن الطوسی» - رحمت الله علیه - است که ما عقیده آن جناب را در عالم غیب نبودن پیغمبر از تفسیر «التبیین» آن بزرگوار در قسمت اول این کتاب آوردیم^۲ که صریحاً بیان می‌کند که پیغمبر عالم به غیب نبوده‌است و اما در خصوص علم امام، عقیده شیخ طوسی همانند استادش مرحوم سید مرتضی است زیرا عین نظر آن مرحوم را در «تلخیص الشافعی» (ص ۴۰۰) با کمی اختلاف در عبادت آورده می‌نویسد: «عَلَى أَنَّ الْحُسَيْنَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَظْهَرَ الْخِلَافَ [لِيزِيدٍ] لَمَّا وَجَدَ بَعْضَ الْأَعْوَانِ عَلَيْهِ وَطَمَعُ فِي مَعَاوَنَةِ مَنْ خَذَلَهُ، وَقَعَدَ عَنْهُ، ثُمَّ إِنَّ حَالَهُ آلَتْ - مَعَ اجْتِهَادِهِ عليه السلام وَاجْتِهَادِ مَنْ اجْتَهَدَ مَعَهُ فِي نَصْرَتِهِ - إِلَى مَا آلَتْ إِلَيْهِ» «همانا حسین - علیه السلام - هنگامی که به پاره‌ای از یارانی که او را علیه یزید نصرت و یاری می‌کردند، دست یافت، مخالفت خود را با یزید ظاهر نمود و به کمک و پشتیبانی کسانی که او را واگذاشتند طمع بست آنگاه وضع به حال او با اجتهاد خود آن جناب و کوشش و اجتهاد کسانی که با او بودند بدانجا کشید که کشید».

مرحوم شیخ در همین عبارت مختصر می‌رساند که امام عالم به غیب نبود و از روی اجتهاد خود عمل نمود.

۷- دیگر از علمای بزرگ شیعه که قال به عالم به غیب بودن انبیاء و اولیاء نیست بلکه مراتب سهو و نسیان را بیش از سایر دانشمندان درباره ایشان قائل است مرحوم

۱- ر.ک. به آخرین صفحه از فصل: ((نظر أصحاب ائمة درباره آن بزرگواران)) در کتاب حاضر.

۲- ر.ک. کتاب حاضر، فصل ((عالم به غیب بودن امامان از نظر قرآن و ائمه)).

شیخ طبرسی صاحب تفسیر شریف «مجمع البیان» است. جناب ایشان ذیل آیه ۱۲۳ سوره مبارکه «هود» که می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [هود/۱۲۳] «و از آن خداست غیب آسمانها و زمین»، می‌گوید:

«کسی که شیعه را قائل به عالم الغیب بودن ائمه می‌داند نسبت به آنها ظلم کرده‌است و تصریح می‌کند آنچه که از اخبار غیبی که در روایات از ائمه نقل شده، در واقع از اقوال پیامبر ﷺ أخذ شده که خداوند پیامبر را از وقایع مذکور آگاه ساخته و ائمه سینه به سینه از پیامبر گرفته‌اند».

و در تفسیر آیه ۶۸ سوره انعام که فرمود: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ تَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى تَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۗ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام/۶۸] «و چون کسانی را دیدی که درباره آیات ما ناروا می‌گویند از ایشان روی بگردان تا اینکه به سخنی [و موضوعی] دیگر پردازند و اگر شیطان [این امر را] از یاد تو ببرد، پس از یادآوری، با گروه ستمکاران منشین».

هنگامی که اشکال جبائی را در بطلان قول امامیه در جواز تقیه بر انبیاء و ائمه می‌آورد و اینکه امامیه قائل‌اند که نسیان بر انبیاء جایز نیست، اشکال را رد کرده و می‌نویسد: این ادعا صحیح و مستقیم نیست زیرا امامیه تقیه را در صورتی بر امام جایز می‌دانند که در آن بر مسأله دلالت قطعیه و جود داشته باشد که مکلف را به علم برساند و بتواند به وسیله غیر امام از خود رفع شبهه کند، اما در مسأله‌ای که به جز گفته امام آن حکم دانسته نمی‌شود و دلیلی بر آن جز از طریق و جهت امام نباشد در آن صورت بر امام تقیه جایز نیست!!

و همچنین در وظیفه پیغمبر در بیان مطالبی از مسائل شرعی که بر او جایز است که در حالت دیگری آن را بر امت خود بیان کند مشروط بر اینکه مقتضای مصلحتی باشد. و اما نسیان و سهو: در آنچه که پیغمبر و امام مأمورانند از جانب خدا که آن را انجام دهند امامیه برای ایشان سهو و نسیان را جایز نمی‌شمارند، اما در سوی آنها امامیه سهو

و نسیان را مادامی که منجر به اخلال به عقل نشود، امامیه بر ایشان جایز می‌دانند! چگونه ممکن است که شیعه بر پیغمبر و امام سهو و نسیان را جایز نشمارد و حال اینکه خواب و بیهوشی را بر ایشان جایز می‌دانند. خواب و بیهوشی نیز از قبیل سهو است و این گمانی را که جبائی بر امامیه برده است که آنان سهو و نسیان را بر پیغمبر و امام جایز نمی‌دانند ظن فاسدی است **وَإِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ.....**

این نسبت نسیانی که شیخ طبرسی به پیغمبر خدا داده است چنان بر دانشمندان شیعه زمان صفویه گران آمده است که علامه مجلسی - رحمت الله علیه - در جلد ششم بحار الأنوار (باب سهوه ونومه عن الصلاة) گفته است: این مطلبی که شیخ طبرسی گفته است از غرائبی است که مخفی نیست زیرا من در میان اصحاب خودمان (شیعه) کسی را سراغ ندارم که سهو و نسیان را به طور مطلق حتی در امر تبلیغ جایز شمارد همانا صدوق و استادش به سهو افکندن انبیارا از جانب خدا برای نوعی مصلحت، جایز می‌شمارند اما من کسی را ندیدم که سهو ناشی از شیطان را بر امام و پیغمبر تجویز کند! در حالی که ظاهر کلام طبرسی موهم است که خطاب در این باره با خود پیغمبر است!

۸- دیگر از دانشمندان شیعه که ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - را نه تنها عالم به غیب نمی‌داند بلکه این عقیده را به منزله کفر می‌شمارد، حضرت الصدر الإمام و رکن الاسلام سلطان العلماء ملک الوعاظ نصیر الدین ابی الرشید عبد الجلیل بن ابی الحسین ابن ابی الفضل القزوینی والرأزی است.

جناب ایشان در کتاب گرانقدر خود «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» (ص ۳۰۴ به بعد) فرموده است:

«آنکه گفته است: (یعنی نویسنده بعض فضائح الروافض) و محمد بن النعمان الأحول در کتابی آورده است که امامان همه غیبدان باشند و همه در گور غیب داند بدان حد که اگر کسی به زیارت ایشان رود بدانند که منافق است یا موافق و عدد گامها و نامهای همه کس دانند. اما جواب این کلمات که خالی از معنی است و دور از عقل و

خلاف شرع است و نقل، آن است که از قرآن و اجماع مسلمانان معلوم است که غیب إلاّ خدای تعالی نداند ﴿فَإِنَّهُ يَعْلَمُ الْسِرَّ وَ الْخَفَى﴾ [طه/۷] و ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل/۶۵] قال الله تعالى: ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ [الجن/۲۶]، ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام/۵۹] و مصطفی ﷺ با جلالت و رفعت و درجه نبوت، در مسجد مدینه با آنکه زنده بود نمی دانست که در بازارها چه می کنند و احوالهای دیگر تا جبرئیل نیامدی و معلوم نکردی ندانستی. پس ائمه که درجه انبیاء ندارند و در خاک خراسان و بغداد و حجاز و کربلا خفته اند و از قید حیات برفته، چگونه دانند که احوال جهانیان بر چه حد است؟! این معنی هم از عقل و هم از شرع بیگانه، و جماعتی حشویان که پیش از این خود را بر این طائفه بسته اند این معنی گفته اند، بحمد الله از ایشان بسی نماند و اصولیان شیعه از ایشان و از چنین دعای تبری کرده اند تا هیچ مجبری و مشبهی را جای طعنی نماند.

در همین کتاب (ص ۲۷۶) در داستان دروغ و ام خواهی که از ابو بکر طلبکار بود و به محمد بن ابو بکر رجوع کرد و علی - علیه السلام - به محمد فرمود: محراب پدر بشکاف و بتی که در آنجاست وام ده. شیخ بزرگوار در جواب نوشته است: «علی علیه السلام غیب دان نبود پس چه دانست که بتی جایی نهان است؟!»

۹- دیگر از دانشمندان بزرگ شیعه که به عالم به غیب بودن امامان اعتقاد ندارد شیخ رشید الدین محمد شهر آشوب متوفای سال ۵۸۶ می باشد. آن جناب در کتاب «متشابه القرآن و مختلفه» (چاپ تهران، ج ۱، ص ۲۱۱) می نویسد: «النبي والإمام يجب أن يعلما علوم الدين والشريعة ولا يجب أن يعلما الغيب وما كان وما يكون، لأن ذلك يؤدي إلى أنها مشاركان للقديم تعالى» «پیغمبر و امام را واجب می نماید که علوم دین و شریعت را بدانند و لازم نیست که غیب را دانسته و به آنچه گذشته و آنچه خواهد شد عالم بوده باشند زیرا در آن صورت مطالب به انجامی کشد که پیغمبر و امام با خدای تعالی شریک باشند!». اگر

آیت الله العظمای زمان ما، این چیزها را بفهمد!

۱۰- ما در این فصل نام نه نفر از علمای بزرگ و دانشمندان سترگ شیعه قبل از صفویّه را که حدّ اکثر تا قرن ششم هجری بوده‌اند و اصلاً اعتقادی به عالم به غیب بودن ائمه نداشتند، آوردیم و عقیده آنان را به قدری که کفایت کند بیان کردیم تا دانسته شود که شیعیان پاک متقدّم از اینگونه عقائد بیزار بودند و اگر می‌خواستیم ممکن بود نام دانشمندان بیشتری را بیاوریم لیکن چون بنای ما بر این است که در هر فصلی به ده دلیل اکتفا کنیم لذا دهمین نفر را از علمای قرن معاصر می‌آوریم برای آنکه دانسته شود که پس از تسلّط صفویّه باز هم در قرون اخیر دانشمندان بزرگ شیعه همین عقیده را داشته‌اند لیکن از ترس عوام و عالم‌نماهای بدتر از عوام، نتوانسته‌اند عقاید خود را ابراز دارند چنانکه خود ما هم اکنون در این عصر به اصطلاح روشنی و آزادی افکار، شاهد این اوضاع ناگوار و پُر اختناق هستیم مع هذا از کلمات پاره‌ای از آنان، جسته و گریخته مطالبی در آثارشان یافت می‌شود که معلوم است این حقیقت در قلب و سینه آنان موج می‌زده‌است و گاهی از آن قطره‌ای یا رشحه‌ای آشکار می‌شده‌است که مشت آن نمونه خروار است و اندک، نشانه بسیار! از آن جمله حضرت العَلَمُ العَیْلَمُ و البحر الخضمّ خاتم المجتهدین شیخ محمّد حسن النجفی صاحب کتاب کبیر و بی‌نظیر «جواهر الکلام» است. جناب ایشان در کتاب «طهارت» جواهر، در باب وزن و مساحت کُرّ که در آن اختلاف است می‌نویسد: «إن دعوی علم النبیّ والأئمّة (علیهمُ السّلام) بذلك ممنوعه، ولا غضاضة لأن علمهم (علیهمُ السّلام) لیس کعلم الخالق عزّ وجلّ فقد یكون قدروهُ بأذهانهم الشریفه وأجرى اللهُ الحکم علیهِ» «ادّعی اینکه علم پیغمبر و ائمه - علیهمُ السّلام - در وزن و مساحت کُرّ تامّ و تمام است چنین ادّعایی ممنوع است و چندان عیبی هم ندارد برای اینکه علم پیغمبر و امام چون علم آفریدگار جهان نیست، پس بسا باشد که آن را با اذهان شریفه خودشان اندازه کرده باشند آنگاه خدا حکم را در آن مسأله به آن کیفیت جاری کرده باشد».

آری، پیغمبر و امامی که حتّی اندازه و مساحت آب کرّ را به علم الهی ندانند پس چگونه چنین کسانی از وزن دریا‌های عالم و موجودات و ذرات حاصله در آنها - تا چه رسد به همه موجودات جهان هستی - خبر دارند و بدان عالم‌اند؟! این ده تن از دانشمندان ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [سبأ/۳]؟! این ده تن از دانشمندان و علمای بزرگ شیعه که نه تنها طائفه امامیه بلکه جهان اسلام به وجود آنان افتخار می‌کند که تمام آنان معتقدند که ائمه - علیهم السلام - دارای علم غیب نبوده‌اند بلکه پاره‌ای از این دانشمندان به صراحت اظهار کرده‌اند که ائمه حتی در احکام دین هم دارای نظر و اجتهاد خاصّ بوده‌اند، هرچند از کتاب الهی و سنت نبوی استنباط کرده‌اند. و ما اگر می‌خواستیم نام شریف دانشمندان دیگر شیعه عقایدشان را در موضوع نداشتن علم غیب بیاوریم کار به تفصیل و تطویل می‌کشید و همین مقدار برای اهل انصاف کافی است و کسانی که طالب بیش از این باشند آنان را به کتب ذیل حواله می‌کنیم:

۱- شرح نهج البلاغة ابن میثم بحرانی، ج ۳، ص ۲۰۹.

۲- قوانین میرزا قمی، بحث خاصّ و عامّ.

۳- الفصول المختارة، شیخ مفید، ص ۸۰.

۴- الغدير، علامه امینی، ج ۵، ص ۴۰۷.

۵- أصل الشيعة وأصولها، محمد حسین آل کاشف الغطاء، ص ۹۳.

۶- الشيعة والتشييع، محمد جواد مغنیه، فصل «علوم الإمام»، ص ۴۳، ایشان در آنجا تصریح می‌کند که باید خبر یا قولی که علم غیب را به ائمه نسبت می‌دهد، طرد و ردّ شود.

عجیب است که با اینکه آیات شریفه قرآن و اخبار و احادیث اهل بیت - علیهم السلام - و سیر و قضایای زندگی آن بزرگواران و اعتقاد صحابه و یاران ایشان و عقیده علماء و دانشمندان بزرگ شیعه که ما از هر کدام به قدر کافی (عشرة كاملة) در این رساله آوردیم و معلوم شد که شیعیان پاک اهل بیت هرگز چنین عقیده سخیفه‌ای که این

غالیان آخر الزمان می گویند، نداشته اند بلکه با آن جداً مخالف بودند مع هذا در زمان ما همینکه استاد فاضلی کتاب «شهید جاوید» یادانشمندی «درسی از ولایت» می نویسد که در آنها اندکی از حد غلو پایین می آیند، غوغا و ضوضائی از خاص و عام بر می آید که - چنانکه قبلاً هم گفتیم - درباره منکر خالق و معاد بر نمی آید! و در رد آنها کتابهایی نوشته و فتوایی صادر می شود که بی سابقه است! و عجیب تر آنکه از افراد معروف جزوه ها و رساله هایی به نام علم امام منتشر می شود که در آن باعرفان بافی و فلسفه و سفسطه خواسته اند همین مزخرفات غالیان را به صورتی عارفانه و فیلسوفانه تحکیم کنند! کسی نمی داند داعی بر این کار کیست؟ و فائده اثبات علم غیب برای ائمه چیست؟!

انگیزه این اندیشه بی دلیل

به نظر ما علت اصلی این فکر در روز نخستین، انگیزه غلو در عامه مردم بوده که ناشی از خوی تکبر و استکبار است؛ صرف نظر از انگیزه مغرضین که برای تخریب دین و تضييع قوانین آن به تقویت این عقیده پرداخته‌اند و امروز با سیاست دشمنان مکار آلوده‌است.

یعنی در حقیقت عار داشته‌اند که از پیغمبر و امامی تبعیت کنند که بشر بوده و دارای صفات بشری‌اند! تکبر و استکبار در بشر خطرناکترین بیماری روحی است که او را به مرضهای دیگر روحی دچار می‌کند و مخصوصاً از تبعیت و اطاعت حق باز می‌دارد! نه تنها انسان بلکه شیطان را هم همین مرض از پای درآورد! چنانکه او را از ردیف ملائکه مقربین به أسفل سافلین ساقط کرد!

مرض تکبر و استکبار آن است که انسان چون خود را بزرگ می‌شمارد حاضر نیست از کسی که از مال و جمال چون او بوده یا کمتر از اوست هرچند از علم و کمال بالاتر از او باشد تبعیت کرده، مطیع حق شود.

اگر تاریخ انبیای الهی و راهنمایان بزرگ بشریت را مطالعه کرده باشید، می‌بینید که همیشه مخالفین و معارضین پیغمبران کسانی‌اند که به علت کثرت مال و اولاد و افختار به داشتن خانه و باغ و سرمایه و این قبیل چیزها خود را بالاتر از انبیاء دانسته و از تبعیت آنها سرباز زنده‌اند!

مگر شیطان را جز مرض تکبر و استکبار از سجده آدم مانع شد؟ خدای تعالی می‌فرماید: ﴿قَالَ يٰٓإِبْرٰهٖمُ مَا لَكَ اَلَّا تَكُوْنَ مَعَ السَّجِدِيْنَ ﴿۳۳﴾ قَالَ لَمَ اَكُنْ لِلسُّجُوْدِ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمٍَٔ مَّسْنُوْنٍ ﴿۳۴﴾﴾ [الحجر/۳۲، ۳۳] «(خداوند) فرمود: ای ابلیس تو را چه می‌شود که با سجده کنندگان نمی‌باشی، گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و از لای گندیده آفریده‌ای، سجده کنم.»

پس عِلَّتِ ابای ابلیس از سجده به آدم از آن جهت است که آدم از گل خلق شده است! قرآن کریم عِلَّتِ این تمرد را استکبار می‌شمارد که: ﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَأَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ [البقره/۳۴] « (فرشتگان) سجده [تعظیم] کردند مگر ابلیس که سرپیچی و گردنکشی کرد و از کافران شد». و باز همین عِلَّتِ را یادآور می‌شود که: ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ [ص/۷۵] « (ای ابلیس) آیا تکبر و رزیدی یا از بلند مرتبگان بودی؟».

شیطان در خود مرضی می‌یابد که حاضر نیست آنچه را که خدا دستور می‌دهد اطاعت کرده و تسلیم شود! بنابر این ملاحظه می‌کنید که مرض استکبار مانع سجده شد و ابلیس را در زمره کافران درآورد. او می‌خواهد مسجودش چون خودش و یا بالاتر از خودش، موجودی نورانی باشد که شعاع آن چشم‌ها را خیره کند و زیبایی رخسارش عقلها را حیران نماید و بوی خوشش مشام‌ها را معطر کند!! البته در آن صورت گردن ابلیس و ابلیس صفتان، خاضع و تسلیم گشته با کمال میل و علاقه به آدم سجده خواهند کرد!

چنانکه امیر المؤمنین - سلام الله علیه - این حقیقت را فاش می‌نماید آنجا که می‌فرماید: «وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْتَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ وَطِيبٌ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَلَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً (خاشعة)» «اگر خداوند می‌خواست آدم را از نوری می‌آفرید که پرتوش دیدگان را برباید و خردها را مبهوت و شگفت زده سازد و رایحه خوش او نفسها را فراگیرد، که اگر چنین می‌کرد گردنها در برابر آدم فرود می‌آمد و [همگان] فروتن می‌شدند..... الخ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

همین مرض که در شیطان بود عیناً درجان انسان نیز هست، چنانکه مولوی گفته است:

عِلَّتِ ابلیس أنا خیرٌ بُدَسْتُ وین مرض در نفس هر مخلوق هست!

انسان نیز راضی نیست که پیغمبر و رهبر او شخصی چون خود او بشر باشد تا از وی تمکین کرده، اطاعت نماید. به همین علت از تبعیت انبیاء سر می‌تابد و می‌گوید: ﴿فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّمَّا وَحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنْآ إِذآ لَفِی ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾ [القمر/۲۴] «آیا می‌فردی از بشر را که همچون ماست پیروی کنیم؟؟ در این صورت در ضلالت و جنون خواهیم بود». یا چنانکه خدای متعال از حال آن گروه به مال خبر می‌دهد که می‌گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾ [المؤمنون/۳۳] «این مرد جز بشری مانند شما نیست که از آنچه می‌خورید، می‌خورد و از آنچه می‌نوشید، می‌نوشد!». چون این پیغمبر از همین نانی که آنها می‌خورند او نیز می‌خورد و از همین آبی که آنها می‌آشامند او نیز می‌آشامد و از آسمان برای او مائده بهشتی نمی‌آید، اطاعتش را بر خود ننگ می‌شمارند و می‌گویند: ﴿وَلَیْنِ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنْكُمْ إِذآ لَخَسِرُونَ ﴿۳۴﴾﴾ [المؤمنون/۳۴] و اگر از انسانی مانند خود اطاعت کنید در این صورت از زیانکاران خواهید بود، و به حضرت نوح علیه السلام می‌گفتند: ﴿مَا نَرٰكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا﴾ [هود/۲۷] «تو را جز بشری مانند خود نمی‌بینیم».

یا همینکه موسی و هارون با منصب پیغمبری به سوی فرعون و قوم او آمدند، می‌گفتند: ﴿فَقَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لِبَشَرِیْنَ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَبِيدُونَ؟؟﴾ [المؤمنون/۴۷] «آیا به دو انسان ایمان آوریم که مثل مایند و قومشان مطیع و بنده مایند؟؟». دو بشری را که خویشان ایشان در رقیّت و بردگی آنان بودند، قابل ایمان نمی‌شمردند، زیرا همچنانکه امیر المؤمنین - علیه السلام - در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲) می‌فرماید، موسی و هارون «عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهَا الْعِصِيَّةُ» از این جهت بود که اطاعت آنها را ننگ می‌شمردند! و حال اینکه اگر همچنانکه حضرت امیر - علیه السلام - می‌فرماید: «وَلَوْ أَرَادَ اللهُ سُبْحَانَهُ بِأَنْبِيَآئِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبَانِ وَمَعَادِنَ الْعِقْيَانِ وَمَعَارِسَ الْجِنَانِ وَأَنْ يَخْشَرَ مَعَهُمْ طَيْرَ السَّمَآءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِ لَفَعَلَّ» «اگر خداوند سبحان می‌خواست با انبیا

گنجهای طلا و معدنهای جواهر و باغستان‌های پر اشجار و پرندگان هو و وحوش صحرا را همراه فرماید، چنین می‌کرد» (خطبه ۱۹۲).

آیا با این کیفیت کفّار و متکبرین باز هم سر از اطاعت آنها می‌پیچیدند؟ هرگز! بلکه در آن صورت مطیع محض بودند اما در آن صورت به فرمایش علی - علیه السلام - در همان خطبه: «لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَبَطَلَ الْجَزَاءُ وَاضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ» «امتحان و آزمایش ساقط بود و ثواب و عقاب باطل و بی فایده می‌شد و وعیدهای الهی بیهوده می‌بود».

پس چنانکه گفتیم همین روحیه و خصیصه است که غالیان و کودک طبیعتان متکبر را مانع است که تسلیم امامی شوند که غیب نمی‌داند و تصرف در کون و مکان ندارد و مدیر و مدبر عالم امکان نیست!! زیرا متکبر غالی با خود می‌اندیشد که چگونه مطیع کسی شوم که او هم مانند من بشری است! از همان غذا که من می‌خورم او هم می‌خورد و از همان آبی که من می‌نوشم او هم می‌نوشد چنانکه من به بازار می‌روم او هم می‌رود! ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْسِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾؟؟ [الفرقان/۷] این چه فرستاده‌ای [از سوی خداوند] است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود.

امامی که در گهواره اژدها ندرد و در قنடைه به آسمان نپرد و در شرق و غرب عالم حاضر نباشد و بر سر مولود و میت حاضر نباشد چنین امامی به سلیقه او قابل تبعیت نیست.

همین روح استکبار است که نمی‌گذارد تسلیم حق شود و امامی را تبعیت کند که از غیب خبر ندارد و متصرف در ملکوت الهی نیست و به تشخیص آیت الله العظمی باید نخست و زیر کشور خدا باشد و گرنه اطاعتش عار و تبعیتش موجب إدبار است!! این گمراهان متکبر آن قدر ندانسته‌اند که پیغمبران جز این امتیاز دیگری ندارند که با شرایط عصمت در تبلیغ و طهارت و علمی که برای هدایت لازم است، راه و چاه و هدایت و ضلالت را می‌دانند و می‌شناسند و می‌توانند کسانی را که طالب حق و

حقیقت‌اند به بهشت امن و سعادت برسانند. ولذا در علم دین که عمل به آنها موجب سعادت دارین است در منتهای کمال‌اند و بر انگیزته از جانب خدای ذو الجلال و ما زاد بر این تأثیری در دین و دنیای دیگران ندارند.

بلکه هرگاه امام یا پیغمبر متصرف در عالم ملک و ملکوت و عالم بما کان و ما یکون باشد، این نقض غرض و خلاف مقصود و به عبارت دیگر غلو و گزاف است زیرا پیغمبر و امام علاوه بر تبلیغ و تعلیم احکام، خود أسوه و مقتدای مردم‌اند و حجت خدا بر خلق‌اند از حیث عمل یعنی به آنچه امر می‌کنند باید خود بدان عامل بوده و از هرچه نهی می‌کنند مجتنب باشند، حال اگر پیغمبر یا امامی که به مردم دیگر دستور می‌دهد که مثلاً روزه بگیرند اما خود او گرسنه نشود یا اینکه قادر باشد در مکانهای دیگر یا زمانهای دیگر افطار کند مثلاً در چهل خانه نزدیک و هزاران خانه دور مهمان باشد و در روز ماه رمضان در مدینه و در شب ماه رمضان در نیویورک باشد که در آنجا چون شب است افطار کند و در اینجا چون روز است روزه باشد یا قدم که در میدان جهاد می‌گذارد حتی ملائکه مقربین از سطوت حضور و ضرب شمشیر او هراسان باشند و به علم غیب بدانند که این جنگ هیچ خطری متوجه او نمی‌شود بلکه حتی اختیار قبض روح دشمن بلکه تمام عالمیان در دست او باشد، آیا چنین امام و پیغمبری قابل تبعیت است؟! و خود او برجهانیان حجت است و می‌توان عمل او را پیروی کرد؟ و آیا آن اعمال عبادی که از او صادر شده موجب فضیلتی است؟ امام و پیغمبری که دست به خاک و سنگ می‌زنند درّ و جواهر می‌شود و برگ درختان زیتون و انجیر را می‌توانند به قطعات نقره و صفحات طلا تبدیل کنند آیا انفاق و صدقاتی را که دستور می‌دهند، می‌توان قبول کرد؟ و به عمل ایشان که در انفاق فی سبیل الله چنین و چنان می‌بخشند می‌توان اقتدا نمود؟

علیّ - علیه السلام - که بخششی می‌کند و ممدوح همگان است و نان جوی که به مسکین می‌دهد مورد تمجید است از آن روست که آنها را به کدّ یمین و عرق جبین به دست آورده‌است، و گرنه بخشش آن که اسمش را بر سنگ بخوانی طلا می‌شود، اگر

کوه، کوه، طلا و جواهر به مردم ببخشد به قدر پنج ریال که فلان کارگر روز مزد و حتی فلان تاجر میلیونر به فقیری بدهد، ارزش ندارد.

این دوستان أحمق بدتر از دشمن، و فضیلت تراشان نادان چرا با انبیاء و ائمه که افختار جهان اند اینگونه دشمنی می کنند و فضایل نفسانی و ملکات روحانی آنان را که به سعی و عمل خود در اطاعت خدا کسب کرده اند، اینگونه ضایع و کم بها جلوه می دهند و خود و جهانیان را از برکات تعلیمات بزرگترین هادیان بشر محروم می دارند؟!!

دانستن علم غیب برای بشر مفید نیست

اینک ببینیم فائده دانستن علم غیب برای افراد بشر از امام و پیغمبر چیست؟ نگارنده سالها قبل (سال ۱۳۳۹ هـ.ش) کتابی به نام «ارمغان آسمان» تألیف و منتشر کرد و شرحی کافی و مقنع در موضوع علم غیب امام و پیغمبر و عدم فائده آن برای بشر و سائر عقاید باطله، آوردم که در اینجا از کتاب مذکور موضوع بی فائده بودن علم غیب و سخافت این عقیده باطله را با اندکی تصرف می آوریم:

اولاً باید دانست که این یک آروزی عامیانه و هوس کودکانه است که کسی بخواهد به ماورای عالم مشهود خود مطلع شود که در بواطن جهان چه می گذرد و مخلوقات زمین و آسمان تماماً در چه حالی هستند در حالی که مشاهده اندکی از حقیقت اوضاع جهان، نیرومندترین مغزها را می ترکاند و در آنی انسان را هر چقدر هم فرزانه و خردمند باشد دیوانه بلکه هلاک می کند.

دانستن علم غیب حتی اندکی از آن تا چه رسد به ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾؟! برای هر بشری حتی امام و پیغمبر هم مضر است. زیرا در همین کره زمین صرف نظر از کرات دیگر، وقایع و حوادثی جریان دارد از زلزله ها و طوفانها و مرگ و میرها و قتل و غارتها و فسقها و فجورها و جزر و مدّها و دروغ و خیانتها و ظالم و مظلومها و... و.... که هیچ بشر نیرومند حتی دقیقه ای و آنی نمی تواند آن را تحمّل نماید.

دیگر آنکه خاصیت «امامت» که پیشوایی و مقتدایی مردم در امور دینی است از آنها سلب می شود زیرا «أسوه» و «إمام» به معنای پیشوا و کسی است که در اعمال و افعال باید به او اقتداء نمود و اساساً بعثت پیامبرانی از جنس بشر برای آن بود که مردم به هرچه امر می نمایند، خود بهترین عامل آن باشند و از هرچه نهی می کنند، خود بیش از

سایرین از آن اجتناب نمایند. چنان که فرموده: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ هر آینه شما را در (قول و فعل) فرستاده خدا نمونه و سرمشق نیکویی است» (الأحزاب/۲۱) و فرموده: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ «به راستی که برای شما را (راه و روش) ابراهیم و کسانی که با او بودند نمونه و سرمشق نیکویی است» (الْمُمْتَحِنَةَ/۴ و ۶) و فرموده: ﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ﴾ «ای پیامبر! چنانکه فرمان یافته‌ای پایدار و مقاوم باش و (باید) کسانی که با تو به سوی خدا روی آورده‌اند (پایدار باشند)» (هود/۱۱۲).

و چنانکه اشاره کردیم اگر بنا باشد پیغمبر یا امامی که امر به دادن مال و انفاق در راه خدا می‌کند - و پُر واضح است که دادن چیزی یعنی از دست دادن آن - و خود پیغمبر هم مثلاً مالی در راه خدا انفاق کند یا امیر المؤمنین نانش را با شکم روزه به سائل و محتاج دهد ولی در عوض در همین دنیا به طعام بهشتی مرزوق گردد و در چهل خانه مهمان شود و لابد غذایی در آن خانه‌ها میل نماید، چنین عملی شایان تبعیت و چنین انفاقی فضیلت نیست زیرا کسی در یک شب در چهل خانه یا بیشتر طعام خورده اگر نان جوی در راه خدا داده، هنری نکرده که مسلمانان از آن تبعیت کنند! و اگر علی علیه السلام چنین بوده که چون دست به شمشیر می‌برده ملائکه هراسان می‌شدند که مبادا گاو زمین (گاوی که زمین روی شاخهایش قرار دارد!) گشته شود و خدا برای جلوگیری از چنین پیشامدی حاملین عرش را به زمین می‌فرستاد تا به منظور کاستن از نیروی علی بازوی او را بگیرند و پره‌های خود را زیر شمشیرش فرس کنند تا مبادا گاو زمین از بین برود و زمین و اهل زمین نابود شوند و بازهم از بخت بد (!!) پَر جبرئیل از ضربت شمشیر علی شکسته و مجروح شد به طوری که نالان و بال کشان خدمت خاتم پیغمبران آمد و از ضرب شصت علی و ویرانی شهرهای لوط داستانها گفت!!

با چنین قدرتی، اقدام به جهاد و جانبازی فضیلتی نیست و مانند آن است که رستم دستان به جنگ با مورچه‌ای ناتوان اقدام کند و فی المثل بخواهند با بمب اتمی خانه

موری را ویران نمایند!

این کارها را هنر و فضیلت و شجاعت و فداکاری نمی‌گویند تا مردم به رفتار و کردار مباشران آن تأسی نمایند، علی علیه السلام در صورتی می‌تواند امام و مقتدای مسلمانان باشد که به منظور عمل به فی المثل آیه: ﴿وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۱ (الإنسان/۸) باشکم گرسنه و اشتهای زیاد در راه خدا انفاق نماید.

وقتی می‌توان به مردم گفت که از جهاد و مبارزه علی علیه السلام بادشمنان تبعیت نمایند که با احتمال تلف شدن و مرگ، علی بدان کار قیام نماید و اگر به جنگ مبادرت فرمود لا اقل مجروح شود چنانکه در غزوه «أُحُد» بیش از شانزده زخم کاری به بدن مبارکش رسید، در این صورت می‌توان به مردم گفت شما هم به علی علیه السلام تأسی نمایید زیرا او یک مسلمان و مؤمن به خدا و رسول است و چنین عمل می‌کند شما هم که ادعای مسلمانی و ایمان به خدا و رسول دارید، از آن بزرگواران تبعیت نمایید.

أحمقان و خرافه فروشان هنوز ندانسته‌اند که فضائل شریفه انسانی و فضائل حمیده آدمی چگونه است! اینها تصور می‌کنند همینکه کسی علم غیب داشت و دانست که در هر گوشه جهان چه اعمال و حرکاتی انجام می‌شود و یا بدون وسیله به آسمانها پرواز کرد یا همینکه شمشیر برداشت، همه از جن و انس از ترس پا به فرار گذاشتند یا با ضربتی که فرود آورد چندین هزار نفر را نابود کرد یا در هر شب در چندین خانه طعام خورد یا با چندین زن مقاربت کرد! این قبیل خیالات کودکانه را فضیلت می‌شمارند و آن را معجزه می‌دانند، غافل از اینکه فضیلت آدمی در علم و شناخت خدا و آشنا گشتن با نظام طبیعت و تسلیم اراده و مشیت الهی شدن و بر نفس سرکش مسلط بودن و إغماض از إهانات و از ستمهایی که از جاهلان صادر می‌شود و هدایت گمراهان و دستگیری از بینوایان است. اینها صفاتی است که انبیاء و أئمه - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ

۱- و طعام (خود) را علی رَغْمِ دوست داشتن و میلی که به آن دارند، به بینوا می‌خورانند.

– داشته و همین فضائل است که ایشان را بر دیگران فضیلت داده و آنان را امام و مقتدای عالمیان کرده است. مردم مأمورانند که به قدر توانایی و استطاعت بدین فضائل آراسته شوند تا در بازار تجارت دنیا سود کرده و سعادت دارین و فوز نشأتین را کسب نمایند و گرنه انجام آن اعمال که بیشتر زائیده اوهام و خیالات است برای انسان فضیلتی نیست. زیرا چه حظی دارد که شخصی بداند در فلان گوشه دنیا فلان فقیر چگونه جان می‌دهد و فلان غنی عیاش چگونه داد دل از شهوات می‌ستاند یا فلان دزد قفل خانه فلان تیره بخت را برید یا در فلان بیشه شیر چگونه گردن آهوئی را درید و یا چه فضیلتی است که فردی بتواند به دریا فرورود و به ابرها برآید و با یک ضربت شمشیر شمار فراوانی زن را بیوه و طفل را یتیم نماید!!

هر فرد بشر اگر آرزومند دانستن غیبی باشد فقط آن غیبی است که مربوط به سر نوشت خود آن فرد است که می‌خواهد بداند فردای او چه خواهد بود. و دانستن چنین غیبی هم به صلاح بشر نیست، و او را از کار و زندگی باز می‌دارد! زیرا اگر دانست که فردای او به نفع اوست، مغرور و تنبل می‌شود و اگر به ضرر او باشد، محزون و کسل می‌گردد پس هر صورت به صلاح او نیست. و اگر علم غیب، دانستن احوال گذشته و آینده دیگران باشد و لو یک فرد یا چند نفر هیچ فایده‌ای به حال انسان ندارد.

در اخبار اسلامی ذیل تفسیر آیه شریفه ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ «و بدین گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمودیم» (الأنعام/۷۵) آمده است که حضرت ابراهیم همین قدر که اجازه یافت به مشرق و مغرب عالم نظر کند و به جزئی از وقایعی که در آن رخ می‌دهد اطلاع یابد، در مشرق عالم مردی را با زنی بیگانه در حال زنا دید نفرین کرد و زانی هلاک شد! همچنین به غرب عالم نگریست و مُنْكَرِی نظیر آن دید، از خدا خواست که آن نیز نابود شود همینکه کار به حادثه سوّمین رسید خدای جهان بر چشم حادثه بین خلیل خود پرده ستر کشید! زیرا وی را آن قدرت و توان نبود که آن عجائب ببیند و بیش از آن به حوادث جهان نگران باشد!! این حدیث

هر چه باشد، حالی از این حقیقت است که انسان را طاقت دید رویدادهای جهان نیست زیرا زمین مسکن انسان است و انسان به جُزِ قلیلی، مذموم قرآن:

- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ﴾ «همانا انسان آشکارا بسیار ناسپاس است» (الزُّخْرُف/۱۵)
 - ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا ظُلُومًا جَهُولًا﴾ براستی که انسان بسیار ستمگر و بسیار نادان است (الأحزاب/۷۲)

- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطِنٌ ۖ أَن رَّأَاهُ اسْتَغْنَىٰ﴾ همانا انسان همینکه خود را بی نیاز بیند سرکشی و نافرمانی کند» (علق/۶ و ۷)

- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ﴾ «همانا انسان هر آینه در زیان است» (العصر/۲)

- ﴿قِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾ «کشته باد انسان که چه ناسپاس است» (عبس/۱۷). حال از موجودی چنین، چه بر می آید جُزِ ناسپاسی و فساد؟ ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ و اگر خداوند مردم را به جزای آنچه کسب کرده اند به مؤاخذه و محاسبه می گرفت، هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی نهاد» (فاطر/۴۵)، ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ «به سبب آنچه مردم کرده اند در خشکی ز دریا فساد و تباهی پدیدار شده است» (الرُّوم/۴۱)، ودهها آیه دیگر که خدای خالق البشر از تمرّد و طغیان او خبر می دهد با چنین حال اگر در کسوت بشری به کسی به قدری بصیرت داده شود که اعمال بشر را از خیر و شرّ ببیند چه خواهد دید؟ جز جنگها، نزاعها، قتلها، زناها، خیانتها، دغلهها، غشها، دزدیها، و.....

حال انسان دارای عاطفه و وجدان از دیدن این مناظر چه بهره ای خواهد داشت؟ جُزِ اینکه روح و جانش در عذاب است و چشمش در تب و تاب؟ آری، خداوند به رسول خود پاره ای از حوادث آینده را خبر داده است و آن حضرت نیز به خواصّ اصحاب و اهل بیت خود آن اخبار را فرموده تا آیتی برای آیندگان و معجزه ای برای بینندگان آن حوادث باشد که آن جناب مُقَرَّبٌ به خداست از قبیل خبر از گسترش اسلام به نقاط

عالم و تسلط مسلمین بر کشورهای روم و ایران و هجوم ترکان و إخبار از تباهی مردم در آخر الزمان. أمّا هیچ کدام اینها به آن معنی که اینان می‌گویند، علم غیب نیست (یعنی به آن صورت که روح امام بر حوادث آینده احاطه داشته و از آنها خبر دهد) بلکه وحی است آن هم فقط به رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و هر چه از أمير المؤمنين و ائمه از این قبیل روایت شده نقل آن اخبار است به روایت از رسول الله ﷺ و چنانکه حضرت علیؓ تصریح فرموده: «تَعَلَّمُ مِنْ ذِي عِلْمٍ» آموختن از کسی است که دارای علم است» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸).

گاهی افراد سطحی می‌گویند امروزه اداره هوشناسی از وضع هوای فردا و جنین شناسی از مولود آینده خبر می‌دهند. آیا ائمه - سَلَامُ اللهُ عَلَيْهِمْ - از اینان هم کمتر بوده‌اند؟!

این قول تصویری عامیانه است زیرا اگر فرضاً إخبار این افراد راست و درست باشد با وسایل علمی است که سالها تجربه شده است و حصول آن برای صالح و طالح یکسان است و مربوط به اخبار و علوم انبیا و اولیا نیست که بدون وسائل صورت می‌گیرد و ناشی از قرب آنها به خدا شمرده می‌شود و گرنه چه فرقی بین آنان و دیگران هست؟ پس علم غیب خاصّ خداست و آنچه غالبان می‌گویند کفر و ناروا و بدون دلیل و پا در هواست!!

پس با توجه به آنچه گذشت ادعاهای خلاف عقل و شرع راجع به عجائب و معجزات و اعمال خارق العاده هوسهای کودکانه و ناشی از عدم بلوغ فکری و فرهنگی است و به سعادت حقیقی مربوط نیست. فضیلت «علی بن ابی طالب» که عالی‌ترین فضائل آن بزرگوار شمرده می‌شود آن است که در راه خدا از بذل مال و جان و نابودی نام و نشان دریغ نداشت. فضیلت حضرتش آن است که در «لَيْلَةُ الْمُبَيْتِ» که یک در هزار، احتمال جان به سلامت بردن نداشت در بستر رسول خدا ﷺ خوابید و این فداکاری بزرگ تا بدانجا کشید که مورد مباحات پروردگار جهان به فرشتگان گردید! اگر علی

چنانکه خرافیان می‌گویند عالم به غیب بود و می‌دانست آن شب خطری عارض وجود عزیزش نمی‌گردد، این عمل برای او فضیلتی نبود من هم که خاک پای آن بزرگوار نیستم اگر معلوم باشد که خطر و ضرری متوجهم نمی‌شود حاضرم به هر کار ظاهراً خطرناکی اقدام کنم!! فضیلت علی آن بود که پس از رسول خدا با اینکه به لحاظ «علم و سابقیت در ایمان و مجاهدت و توانایی جسمانی و...»^۱ از سایرین به خلافت سزاوارتر بود. مع هذا وقتی که دید کسانی با امتیازات کمتر، از او جلو افتادند و در عین حال دشمن می‌خواهد از موقعیت سوء استفاده کند و «ابو سفیان» صریحاً به او پیشنهاد می‌نماید که اگر بخواهی مدینه را از سواره و پیاده پر می‌کنم و نمی‌گذارم کار بر ابو بکر استقرار یابد با کمال فطانت و فداکاری فرمود: «یا ابا سفیان طال ما عادت الله و رسوله» «ای ابو سفیان، تو دیر زمانی است که خدا و رسولش را دشمن می‌داری» و بدین ترتیب نقشه بدخواهان را نقش بر آب فرمود و از سوی دیگر نقایص و معایب کار پیش افتادگان را نیز به آنان فهمانید.^۲ و با این وسائل انتقام و ایجاد مزاحمت برای پیش افتادگان برای وی چندان دور از دسترس نبود. و مع هذا چشم بر هم نهاد و دل به بلا و مصیبت داد و از خدمت به نهال نارس اسلام و همکاری با سایرین دریغ نورزید و گوشه گیری نکرد و همه ناملایمات را تحمل فرمود تا دین خدا استوار گردد و احکام اسلام از جریان نیفتد و خلل و رخنه‌ای در دیوار اتحاد مسلمانان راه نیابد. این است آن فضائل بزرگ که عقل انسان خردمند در برابرش مات و مبهوت می‌شود، نه حدیث بساط و نه پرواز بر بالای ابر و فرو رفتن در بئر العلم و جنگ قصر الذهب و بردن عمر به کوه قاف و امثال این خرافات که به کار سرگرمی کودکان می‌آید! امان از جهل و نادانی، امان از دوستی احمقانه!

ملاحظه می‌کنید که مردم ما در مقام امام به چه گمراهی و ضلالت بعیدی دچار

۱- اشاره است به آیات ۹ سوره زمر و ۱۰ سوره واقعه و ۹۰ سوره نساء و ۲۴۷ سوره بقره. (برقی).

۲- ر.ک. شاهراه اتحاد، حاشیه صفحه ۲۷ تا ۲۹. (برقی).

شده‌اند و بر پایه همین گمراهی، گمراهیهای دیگر نشسته‌است. ﴿ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرْنَهَا ۗ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ تاریکیهاست روی یکدیگر چنانکه اگر دست خویش برون آرد، دیدنش نتواند و (البته) کسی که خدا برایش نوری قرار نداده باشد هیچ نوری (برای هدایت یا فتن) نخواهد داشت» (النور/۴۰).

کار بدانجا کشیده که با این تصوّرات جاهلانه و کودکانه می‌پندارند ذکر این قبیل فضائل و نشر اینگونه مناقب باعث رضایت و موجب جلب رحمت آنها می‌شود و ثنا خوانی و مدّاحی و نسبت این قبیل موهومات به آن بزرگواران با این خیال که اختیار تمام ملکوت الهی در دست ایشان است این متملّقین و ثناخوانان را همچون پادشاهان خودخواه و مقتدران صاحب جاه، صله و انعام می‌دهند، هرچند عاصی و بزهکار و ستمگر و بدکردار باشند، آنان را از عقبات برزخ و عرصات قیامت می‌رهانند و باب شفاعتی به چنان و سعّتی ساخته‌اند که دیگر به تهدیدات خدا و إنذارات پیغمبر کمترین اثری نمانده‌است و چون گاهی جسته و گریخته به قرآن مراجعه می‌نمایند و آیات عذاب و وعید عقاب گوششان را آزار می‌دهد و ناچاراند بدان اقرار نمایند لذا به اغوای شیطان برای گریز از آن عذابها را چاره‌ای که خیلی هم آسان است ساخته‌اند که همین غرور و گزاف در باب شفاعت است و چون می‌بینند که حصول جان و مال و عمل صالح می‌خرد و بس: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾ همانا خداوند از مؤمنان جانها و مالهایشان را خرید در برابر اینکه بهشت برای ایشان باشد (التّوبه/۱۱۱). و چون دل بریدن از جان و حتّی مال به آن کیفیت که خدا خواسته خیلی سخت است و به خیال اینان به دست آوردن دل فلان امام یا امامزاده آسان است زیرا با نفس خود قیاس می‌کنند که به یک تملق بیجا و یا بخشش ناروا دلباخته می‌شوند، لذا تصوّر کرده‌اند که امام و امامزاده که به عقیده اینان در مُلک خدا صاحب نفوذ هستند نیز این چنین‌اند، از این رو آن موقوفات بیهوده و نذورات عجیب و روضه

خوانی‌ها و سینه زنیها و عزاداریهای نامشروع را برپا می‌کنند و دین خدا و خود را در واقع به استهزاء می‌گیرند. علت این خطاها آن است که این گمراهان جاهل معنای امام را نفهمیده‌اند و با این همه کتابها و رساله‌ها و گفته‌ها هنوز مسأله «امامت» و امام روشن نگشته بلکه بر جهل و گمراهیشان افزوده شده‌است.

معنای امام چنانکه گفتیم و شرع و عقل و وجدان هم بدان گواه‌است به دو معنای حقیقی و چند معنای مجازی است. دو معنای مذکور عبارت انداز:

أول معنای «امام»، پیشوای سیاسی و اجتماعی و متصدی امر حکومت مسلمین است و به تمام کسانی که متصدی امر حکومت شوند این لفظ إطلاق می‌شود که اگر متصدی این امر صالح باشد از وی به امام عادل و اگر ناصالح باشد به امام جائز تعبیر می‌شود و سیره مسلمین و احادیث فریقین مملو از این اصطلاح است. دومین معنای «امام» راهبر و راهنما به سوی خدا و هادی به طریق حق و صراط مستقیم است. این تقسیم در فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام مندرج است که فرموده: «لا غزو إلا مع إمام عادل، ولا نقل إلا مع إمام فاضل» جهاد جز با امام عادل (درست) نیست و نقل (روایت) جز با امام فاضل ودانا نباشد.^۱

«امام» به معنای اول شامل ائمه اهل بیت نمی‌شود مگر امیر المؤمنین که حدود پنج سال و امام حسن به مدت شش ماه، دیگر کسی از آن بزرگواران متصدی امر حکومت و پیشوای سیاسی مسلمانان نگشت، لیکن معنای دوم که گفته شد همان دلیل و رهنمای راه خدا و رهبری مردم به طریق حق و صراط مستقیم و هدایت مردم به سبیل سعادت است و مصداق عالی آن ائمه اهل بیت بوده و پس از ایشان کسانی هستند که بدان طریق سلوک نمایند و به نور علم قرآن در طریق دستگیری و هدایت مردم کوشا باشند. پُر واضح است، شخصی که امام و راهبر قومی به سوی مقصدی است تمام هم و غم او مصروف آن است که راهروان راه سعادت را پیموده و هرچه زودتر و بهتر به

۱- مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۲۴۷.

مقصد برسند. چنین کسی مدح و ثناخوانی و تملق و چاپلوسی این و آن را انتظار ندارد، خصوصاً آنگاه که رهروان، مقصد و راه را گذاشته و به راههای کج و معوج افتاده و در مقابل آنهمه اصرار و تأکید راهبر که به طریق حق بازآید و راه درست وصول به مقصد را ببیند، بیشتر به ثناگویی چاپلوسانه و مداحی متملقانه و اعمال بیهوده بلکه مضر (از قبیل زنجیر زنی و طبل و سنج کوبیدن و حمل غلّهای بسیار سنگین و...) و حرکات ساختگی و آداب بیگانگان مجوسی به مدح و ثنای او مشغول شده و از پیمودن راه اصلی وصول به مقصد غافل گردند! این قبیل اعمال اگر موجب خشم و غضب آن راهبر و پیشوای دلسوز نگردد، باری بی‌تردید باعث خشنودی و رضایت وی نخواهد شد.

واقعاً انسان تعجب می‌کند از اینکه آداب مجوسیان و ارواح پرستی ملل وحشی و مرده پرستی مصریان و توسل آنان به ارواح مردگان و امثال این عقائد خرافی در پیروان دینی راه یافته که مأمور مبارزه جدی با این موهومات و خرافات است و در آیات کتاب آسمانی و سیره پیامبر بزرگوار و ائمه نیکوکردار، کوچکترین اثری از این کارها نیست. پیغمبر و امامی که وظیفه مردم آن است که در مسائل دینی و دانستن احکامی که بدان دانا نیستند، به وی مراجعه و از او اخذ و بدان عمل نمایند، این شوربختان این وظیفه بزرگ را کنار نهاده در عوض به تملق و ثناخوانی و مدیحه سرایی غالیانه و خواستن حوائجی که باید از خدا خواست و امثال این کارها که شرک یا لا اقل نزدیک به شرک است، پرداخته‌اند و اصلاً در صدد نیستند برای آنچه پیغمبر و امام برای آن آمده‌اند، به وی مراجعه و یا از آثار و احکام باقیمانده از او، تبعیت کنند و حتی اگر کسی به ایشان بگوید که *أَيُّهَا النَّاسُ* پیغمبر و امام که برای برآوردن حاجات و شفای مرضی و دادن اولاد و کم و زیاد کردن روزی افراد و این قبیل امور مبعوث نشده‌اند، بلکه پیغمبر و امام فقط مأموریت راهبری و راهنمایی در امور دینی و تعلیم آداب و احکام شرع دارند و اینگونه کارها که شما دوست می‌دارید به آنان مربوط نیست. ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ

إِلَّا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ ﴿ و بر فرستاده خدا (وظیفه‌ای) جز رساندن آشکار پیام (خدا) نیست» (النور/۵۴ و العنکبوت/۱۸). در این موقع است که می‌بینی از فرط تعصب و غضب، صورت مخاطب برا فروخته و رگهای گردن برجسته شده و بانگاهی شرربار می‌گوید: این توسل است و تو می‌گویی توسل به پیغمبر و ائمه جایز نیست؟! و هرچه تهمت و إهانت از پیر و استاد خود یاد گرفته نثار گوینده می‌کند!

آیا کسی به ایشان نگفته که اولاً: با وجود خدای تعالی که بنده را بی‌هیچ واسطه می‌پذیرد و اصلاً واسطه گرفتن در حضرتش منافی توحید عبادت است و نیازی به توسل نیست و خود فرموده: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي﴾ «و چون بندگانم در باره من از تو پرسش کنند، همانا من نزدیکم و دعوت دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم پس باید دعوت مرا (و فراخواندنشان به سوی خودم) را بپذیرند» (البقره/۱۸۶) و فرموده: ﴿وَخُنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ و ما به او از رگ گردن نزدیکتریم» (ق/۱۶) و می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ با خدا احدی را بخوانید» (الجن/۱۸) و در هر شبانه روز لا اقل ده بار به نحو وجوب به ما تعلیم داده که بگوییم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو کمک و استعانت می‌جوییم»، پس استعانت خواستن عبادی منحصرماً باید از خدا باشد چنانکه عبادت کردن منحصرماً برای او است. یا به عبارت دیگر کمک خواستن نامقید از غیر او شرک است چنانکه عبادت غیر او شرک است.

آیا با این همه آیات و اضحات جایز است که انسان خدای حی قادر لا یموت سمیع و بصیر و پاینده و نزدیکتر از رگ گردن را گذاشته و به سراغ کسانی رود که در همه چیز محتاج و فقیر دریای بی‌پایان فضل و رحمت او هستند و خودشان به دستور قرآن می‌گویند: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ همانا من مالک هیچ سود و زیانی برای خویشتم نیستم مگر آنچه خدا بخواهد» (الأعراف/۱۸۸)، ﴿وَمَا أَغْنِي عَنْكُمْ

مِّنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ﴿۶۷﴾ و من شما را در برابر (خواست) خدا هیچ سودی نتوانم رساند» (یوسف/۶۷).

ثانیاً: بر فرض عدم نهی از این عمل چون این وادی، وادی هولناک و پرتگاهی مخوف است که امکان دارد انسان را به هلاکت‌گاه شرک درآورد، همان بهتر که ترک شود، زیرا اگر شما در میان راههایی که به سوی مقصد منتهی می‌شود، چندین راه داشته باشید که معلوم و مسلم است که بی‌خطر و کوتاهتر است و راهی هم داشته باشید که طولانی‌تر و خطرناک است، اولی آن است که آن راه را و اگذارید و از راههای بی‌خطر رهسپار شوید.

وضعیت توسل به ائمه و اقارب آنها بدین صورت که در بین جامعه ما رواج دارد به دهها دلیل شرک است و به یک احتمال هم نمی‌توان درستی آن را محتمل شمرد، زیرا آنچه مسلم است خدا در دعا و طلب حاجات از خود، واسطه نخواست است و چنانکه آیات شریفه قرآن می‌رساند خود از همه به بندگانش نزدیکتر است و عقلاً هم معلوم است که خدای حی‌قادر عالم السر و الخفیات را گذاشتن و سراغ کسانی رفتن که مرگ و غفلت و خواب و عدم احاطه بر مصلحت، بر آنان رواست، کاری موجه نیست، و علاوه بر اینها، شبهه وقوع در شرک که بدترین معاصی و مهلک‌ترین گناهان است، وجود دارد، پس دیگر به این حرکات که باقیمانده آثار و عادات ادیان و مذاهب باطله است، چه حاجت؟!

ثالثاً: در میان این همه آیات و اخبار و احادیث صحیح و ناصحیح در کجا خدا دستور داده است که کسی برای قضای حاجتی، شفای مرضی، گرفتن فرزندی، برآوردن خواسته‌ای، به صورت نامقید به پیغمبر یا امامی متوسل شود؟! شما سرتاسر آیات قرآن و سیره انبیاء را بگردید و ببینید اثری از این اعمال در آنجا می‌بینید؟ آخر بُت‌تراشی و بُت‌پرستی چیست؟ همین است که انسان به خیال خویش برای برآورده شدن حاجات خود، واسطه و شفیع درست کند و به مدح و ثنا و تملق و اظهار نیاز نسبت به آنها

بپردازد!

در مقابل این مطالب واضح، کسانی دیده می‌شوند که دست به این طرف و آن طرف انداخته‌اند و به هر حشیشی متشبث می‌شوند تا آیه یا روایتی پیدا کنند که بتوانند برای اعمال شرک آمیز خود مستمسکی به دست آورند و چون در آیات قرآن، متشابهاتی هست که اهل باطل از آنها برای فریب عوام و کسانی که به اندازه کافی در آیات تدبّر و تحقیق نمی‌کنند، به نفع سلیقه خود، سوء استفاده می‌کنند، مانند آیه شریفه ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ﴾ و اوست که در آسمان معبود است و در زمین معبود است ﴿الزُّخْرُفُ/۸۴﴾، و آیه ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ و (فرمان) پروردگارت و فرشتگان صف به صف بیایند (الفجر/۲۲) و آیه ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿١٦﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿١٧﴾﴾ آن روز چهره‌هایی شاداب و خرم است و به سوی (لطف) پروردگارش نگران است ﴿الْقِيَامَةُ/۲۲ و ۲۳﴾، و امثال اینها که همواره به فرموده قرآن اهل زینغ و وسوسه آنها را برای مقاصد نادرست خود به کار می‌گیرند چنانکه فرموده: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ﴾ اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی آنچه را که متشابه است پیگیری می‌کنند ﴿آل عمران/۷﴾. و در این مورد نیز، آیه شریفه ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ بَءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و به سوی او وسیله بجوید» (المائده/۳۵) را به میان آورده و برای مراد و مقصود شرک آمیز خود، بدان استناد می‌کنند، چنانکه یکی از ارباب عمائم در روزنامه «وظیفه» با استناد به همین آیه به جنگ ما آمده بود! گرچه بعضی از نویسندگان شیعه مانند «علی بن ابراهیم قُمی»، «وسيله» را به «إمام» تفسیر کرده‌اند اما باید توجه داشت که آیه را چنین تفسیر کرده‌اند:

تَقَرَّبُوا إِلَيْهِ بِالْإِمَامِ أَيِّ بَطَاعَتِهِ «با امام به خدا تقرب جوید یعنی با اطاعت از او» یعنی

مراد از وسیله اطاعت امام است که همان اطاعت احکام الهی است که پیغمبر و امام بیان می‌کنند.

تفسیر صافی آیه شریفه ﴿يَبْتَغُونَ إِلَيَّ رَبَّهُمُ الْوَسِيلَةَ﴾ به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند (الاسراء/۵۷) را چنین تفسیر کرده‌است: هُوَ لِإِلَهٍ يَبْتَغُونَ إِلَيْهِ الْقُرْبَةَ بِالطَّاعَةِ «این معبودان با طاعت به سوی خدا تقرب می‌جویند». شیخ صدوق در «عیون أخبار الرضا» در معنای وسیله روایتی از پیغمبر آورده که به معنای اطاعت ائمه است نه به معنای واسطه طلب حاجات و شفیع گناهان، و در آنجا می‌فرماید: الْأئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ «امامان از فرزندان حسین‌اند، هر که ایشان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر که ایشان را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است».

امیر المؤمنین علیه السلام بنابه نقل کافی در خطبه (الوسیله) فرموده: «إِنَّهَا أَعْلَى دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ» همانا آن (وسیله) بالاترین درجه بهشت است». آن حضرت بنابه نقل «ابن شهر آشوب» فرموده: «أَنَا وَسَيْلَتُهُ: أَيُّ طَاعَتِي وَبَيْعَتِي» «من وسیله‌ام یعنی اطاعت از من و بیعت با من وسیله (تقرب به خدا) است». امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه (خطبه ۱۱۰) ایمان به خدا و فرستادگان الهی و جهاد فی سبیل الله و اقامه نماز و پرداخت زکات و... را وسیله شمرده‌است.

چنانکه ملاحظه می‌شود بنابه فرمایش ائمه، وسیله و توسل عبارت است از ایمان به خدا و انبیاء الهی و آنچه از احکام و آیات که از جانب خدا آمده و جهاد در راه او، هیچ جا توسل به این معنای من عندی که ساخته‌اند، نبوده و آیه ابدأ به مقصودشان مربوط نیست ولی افراد دغَلکار و مدلس که همچون اشخاص جاعل که در اسناد و اوراق رسمی و بهادار دست برده و سود خود را در آن می‌گنجانند با قرآن کریم و احادیث صحیحیه نیز چنین کرده‌اند و در ضمن روایاتی که درباره آیات شریفه قرآن جعل کرده‌اند تا آنجا که توانسته‌اند ضمن جملات و کلمات قرآن یک کلمه یا یک

جمله به نفع خود گنج‌انیده‌اند که این آیه چنین نازل شده و آن آیه چنان!! رجوع به کتب روایی و یا تفاسیر عجیبه‌ای که نوشته‌اند، این حقیقت را به طور بارز، روشن و آشکار خواهد کرد.^۱

موقعی که مقاله «عِلل انحطاط مسلمین و چاره آن» در روزنامه «وظیفه» چاپ شد و مورد موافقت و مخالفت عدّه‌ای قرار گرفت یکی از مخالفین که خود را از علما و نویسندگان مبرز می‌داند، در ردّ و انتقاد یکی از موافقین این مقاله، در خصوص مسأله توّسل به همین آیه شریفه سوره مائده استناد کرده، آنگاه هر چه فحش و ناسزا می‌دانست نثار وی کرده و بعد از استناد به آیه ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ «آدم از پروردگارش سخنانی دریافت کرد و خدا (به رحمت خویش) توبه او را پذیرفت» (البقره/۳۷) از تفسیر درّ المثور خبری آورده بود که حضرت آدم علیه السلام، خدا را به خمسه طّیبه سوگند داد تا خدا توبه‌اش را پذیرفت! ما در همان موقع جواب او و سایر منتقدین را نوشته و برای روزنامه «وظیفه» فرستادیم ولی روزنامه مزبور از بیم غوغای دکانداران و بلوای متعصّبین از درج آن خودداری نمود. در اینجا اجمالاً ضعف منطقی نویسنده مذکور را بیان می‌کنیم.

أولاً: مقصود ما از توّسل غلط این اعمالی است که عوام، صبح و شام و از دور و نزدیک، حوائج خود را از ائمه و اما مزادگان می‌خواهند و برای آنها نذر و قربانی و بر گرد مرقدشان، طواف کرده و آنها را از احوال پنهان و آشکار خود با خبر می‌دانند، این چه ربطی دارد به اینکه حضرت آدم علیه السلام عرض کرده‌است: خدا یا به حقّ خمسه طّیبه مرا بیامرزد؟! ما کجا گفته‌ایم که اگر کسی خدا را به پیغمبر یا ائمه و شهدای عالیقدر اسلام و یا حتی به اشک یتیمان و سوز دل بیوه زنان قسم بدهد، کاری شرک آمیز کرده‌است!؟

۱- به عنوان نمونه رجوع کنید به کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» ص ۴۹۰ تا ۴۹۹ و ص

۶۹۰ به بعد. (برقی)

ثانیاً: اگر به خبری از اهل سنت استناد کرده‌ای از باب اینکه **الْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ** لازم است بدانی که در این باب لازم است به اخبار صحیحۀ آنان استناد شود و إلا با خبر غیر صحیح چه از سنّی باشد چه از شیعه، کاری نمی‌توان کرد مگر فریب عوام، اهل فنّ می‌دانند که بسیاری از اخبار شیعه و سنّی در هم آمیخته و آنقدر جعل اخبار شده و آنها را علیه عقاید یکدیگر به کار برده‌اند که با صرف استناد به اینکه حدیثی در کتب سنّی آمده نمی‌توان عقیده‌ای را اثبات کرد.

دیگر آنکه نویسنده مذکور بنابه اینکه **الْغَرِيقُ يَتَشَبَّهُ بِكُلِّ حَشِيشٍ**، برای اینکه لزوم واسطه را تجویز کند به آیه شریفه **«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»** ای پدر ما، برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطا کار بوده‌ایم» (یوسف/۹۷) استناد کرده و پرسید اگر ممکن بود فرزندان یعقوب خود مستقیماً استغفار کنند چرا به پدرشان متوسّل شدند؟ پس این دلیل است براینکه نه تنها جایز بلکه لازم است کسی امام را در طلب حاجت خود از خدا، وسیله و واسطه کند!! برای اینکه ضعف گفتار او معلوم شود باید توجه داشت که:

أولاً: طلب استغفار و التماس دعا از کسی که زنده است و به او دسترسی هست، توسّل غلط که مورد انتقاد قرار دارد، نیست چون تمام مسلمین مأموران را برای یکدیگر مغفرت طلب کنند و توصیه‌هایی در این موضوع وارد شده مانند استغفار برای چهل مؤمن در تهجد و أمثال آن و از امام صادق علیه السلام روایت شده که: **«مَنْ قَدَّمَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُ»** «کسی که (در دعایش) چهل مؤمن را مقدم بدارد سپس (برای خود) دعا کند، دعایش مستجاب می‌شود». حتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور است به استغفار برای خود و مؤمنین، چنانکه قرآن تصریح فرموده: **«وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»** «برای گناهت و برای مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه» (محمد/۱۹)؛ بنابراین التماس دعا کردن مسلمانان از یکدیگر را کسی توسّل نگفته است و اگر توسّل گفته شود، در واقع به آن معنایی نیست که شما مردم را درباره ائمه و امامزادگان و

حاجت خواهی از ایشان اغواء می‌کنید!

ثانیاً: تقاضای استغفار فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام از پدرشان به سبب آزارها و ظلمی بود که نسبت به حضرت یعقوب علیه السلام مرتکب شده بودند زیرا پدر خود را آزرده و آن حضرت را به فراق فرزند عزیزش مُبتلی کرده و به او دروغ گفته بودند و هر وقت از یوسف علیه السلام یادی می‌کرد او را با زخم زبان، رنج می‌دادند، چنانکه قرآن کریم از قول آنها می‌فرماید: ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُوْا تَذَكَّرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ﴾ «گفتند به خدا سوگند که همواره یوسف را یاد می‌کنی تا اینکه به شدت بیمار یا (از غمش) هلاک گردی» (یوسف/۸۵)، و یا می‌گفتند: ﴿قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِيْ ضَلٰلٍ اَلْقَدِيْمِ﴾ «به خدا سوگند تو در گمراهی قدیم خویش قرار داری» (یوسف/۹۵). عمل فرزندان یعقوب علیه السلام عذرخواهی و طلب بخشش درباره حقی است که از مظلوم ضایع شده زیرا از هر مظلومی که حقی ضایع شود باید از و طلب رضایت و استغفار نمود.

دیگر آنکه فرزندان یعقوب علیه السلام، او را از مصر نخواندند بلکه هنگامی که هنوز زنده بود به نزدش آمدند و از و عذرخواهی نموده و تقاضا کردند برایشان آمرزش بخواهد و سر قبرش نرفته و دور آن نگشتند و از او طلب آمرزش نکردند، بنابراین کار ایشان شباهتی به آنچه امروز به عنوان «توسل» میان مردم رائج است ندارد.

ثالثاً: روایات ائمه نیز مؤید همین قول است که معروض داشتیم، از آن جمله در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: «أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ إِنَّمَا ذَنَّبُهُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ إِنِّي قَدْ عَفَرْتُ لَهُمْ» «حضرت یعقوب) دعا را تا سحر تأخیر انداخت آنگاه عرض کرد: پروردگارا گناه ایشان فقط بین من و خودشان است (من از آنها گذشتم) خداوند وحی فرمود: من هم ایشان را آمرزیدم».

در «عِلَل الشَّرَائِع» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: «إِنَّهُ سُئِلَ مِنْ يَعْقُوبَ لِمَا قَالَ

بَنُوهُ: يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي فَأَخَّرَ الْأَسْتِغْفَارَ لَهُمْ، وَيُوسُفَ لَمَّا قَالُوا لَهُ تَالله لَقَدْ أَتَرَك اللهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» از حضرت صادق علیه السلام درباره یعقوب پرسیدند: (فرمود) هنگامی که پسرانش گفتند ای پدر ما برای ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده ایم. یعقوب گفت برای شما از پروردگرم آمرزش خواهم خواست و استغفار را به تأخیر انداخت (تا زمانی) که یوسف هنگامی که برادرانش اعتراف کردند که به خدا سوگند، خدا تورا بر ما برتری داده و ما خطاکار بودیم جوابشان داد بر شما هیچ سرزنشی نیست (و من شما را بخشیدم) و خداوند شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است.

همه می دانیم در گناهایی که شخص حق دیگری را ضایع کرده تا ذیحق راضی نشود، خدای کریم، آن گناه را نمی آمرزد (در این باره روایات بسیار داریم) حال این موضوع چه ربطی به توسل آنچنانی دارد؟!

رابعا: آیات شریفه قرآن، صریحاً انسان را از توسل جستن و خواندن نامقید دیگری، نهی فرموده است، مانند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو یاری می جوییم،

﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (و با خدا احدی را بخوانید) (الجن/۱۸)

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَلِإِنَّ قَرِيبًا أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي﴾ (و چون بندگانم درباره من از تو پرسش کنند، همانا من نزدیکم و دعوت دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می دهم پس باید دعوت مرا (و فراخواندنشان به سوی خودم) را بپذیرند) (البقره/۱۸۶) و ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (مرا بخوانید تا شما را جواب دهم) (غافر/۶۰) و آیات دیگر.

أخبار أئمة نیز این معنی را می رساند که دعا باید بدون واسطه باشد. أمير المؤمنين به حضرت امام حسن - عَلَيْهِمَا السَّلَام - وصیت و سفارش می فرماید: «وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي

بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَدِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمْرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُهُ وَلَمْ يُلْحِثْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ» بدان همان که خزائن آسمانها و زمین به دست اوست به تو رخصت درخواست و دعا داده و اجابت آن را ضمانت فرموده و تو را فرمان داده که از او بخواهی تا تو را عطا فرماید و از او رحمت بخواهی تا به تو رحم کرده و رحمت خویش را بر تو ببارد و میان تو و خودش کسی را قرار نداده تا حجاب و فاصله باشد و تو را به کسی حواله نفرموده تا او به نفع تو به سوی خدا وساطت و شفاعت کند (نهج البلاغه، نامه ۳۱). امام زین العابدین علیه السلام نیز در دعای «ابو حمزه ثمالی» عرض می‌کند: «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنَادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بَعِيرٍ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَلَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي» «سپاس و ستایش مرخدای را که او را هرگاه برای حاجتم ندا دهم و هرگاه بخواهم بدون واسطه برای راز و نیاز با وی خلوت کنم و او حاجتم را برآورد، سپاس و ستایش مرخدایی را که جز او را نمی‌خوانم که اگر جز او را بخوانم دعوتم را پاسخ ندهد و سپاس و ستایش مرخدایی را که جز او را امید نمی‌دارم که اگر به جز او امید بدارم مرا نا امید سازد».

بنابراین چنانکه ملاحظه شد هم قرآن و هم اخبار گویاست که در دعا به درگاه حق متعال احتیاج به واسطه و شفیع نیست و یکی از مزایای عالیة اسلام این است که بنده برای ارتباط با خدا و عرض حاجت احتیاج به واسطه و شفیع ندارد و بر خلاف اادیان دیگر باید مستقیماً روی به خدا آورد و خدا خود به بندگانش فرموده: «فَأَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَأَسْتَغْفِرُوهُ» «مستقیماً به سوی او آید و از او آمرزش خواهید» (فُصِّلَتْ ۶).

ولی هزار افسوس که بسیاری از آداب و عادات ملل کهنسال قبل از اسلام مانند مصریان و ایرانیان باستان و سومریان و هندیان و... توسط کسانی که طوعاً او کرهاً

اسلام آوردند و یا کسانی که به مسلمانی تظاهر می نمودند به تدریج وارد این شریعت مطهره شد و بدین ترتیب ضربات کشنده‌ای به حقایق سعادت بخش این دین مبین وارد گردید و بدبختانه این پیشامدها باعث شده که امروز غالب آداب و عادات و مراسم و عقائد آنان در میان مسلمین دیده می شود که محیلانه به یکی دو حدیث مجعول منضم و مؤید شده است مانند عید نوروز و... و مانند موضوع «شفاعت» که در سرزمینهای اسلامی فسادى به بار آورده که لشکر چنگیز و تیمور چنان نکرده اند!

موضوع «شفاعت» در قرآن مجید در هیچ موردی به عنوان اثبات نیامده و در بسیاری از آیات نفی شده مانند: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ «از روزی پروا کنید که کسی به کار کسی نیاید و از او شفاعتی پذیرفته نگردد و از او فدیة و عوض گرفته نشود» (البقره/۴۸) و ﴿يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ﴾ «روزی که در آن نه دادوستدی باشد و نه دوستی و نه شفاعتی خواهد بود» (البقره/ ۲۵۴) و.... پاره‌ای از آیات نیز شفاعت را منوط و مشروط به إذن پروردگار نموده است.

أما آثار باقیماندهٔ اَدیان منسوخه و روح غرور زده و بهانه جوی فسّاق و کسانی که از یک طرف بیم و انذار قرآن در روحشان بی تأثیر نیست و از طرف دیگر به دنبال بهانه‌ای می گردند که خود را از قید و بند احکام، آزاده کرده تا بتوانند هرچه را نفس بهیمی و غریزهٔ حیوانی مایل است، انجام دهند، لذا از بازاری که بهشت فروشان به عناوین مختلف باز کرده اند به شدت تمام استقبال می کنند و همین باعث شده که موضوع شفاعت بی حدّ و حساب صاحب اختیاران روز محشر، دیگر مجالى برای عرض وجود اندازات قرآن نگذاشته و هر فاسق و فاجر که خود را معتقد به قیامت هم می داند از این حیث فکرش به مقدار زیادی راحت بوده و از ارضای ناموجه شهوات و آمیال دل چندان نگران نیست و برای خشنودی شفیعان به رشوه‌هایی از قبیل سینه زدن، زنجیر

زدن، عَلم بلند کردن، گریه کردن بر قبور پیشوایان دین و زیارت مراقد ایشان و نذر و قربانی برای آنها و امثال این کارها اقدام می‌کند تا این شفیعان را که در واقع استرضاء و به دست آوردن دل آنها را آسانتر از راضی ساختن خدا می‌داند، از خود خشنود ساخته و امکان نجات خود از جهنم، بلکه عروج به عالیترین درجات بهشت را برای خود و عزیزانش فراهم آورد!!

البته شفاعت بی موضوع نیست ولی هرچه باشد، ارتباطی ندارد به آن دروازه وسیع و لندهور مولد جرأت و غرور! منظور ما آن شفاعت بی‌در و بامی است که مغرورین بوالهوس و جنود شیاطین، ادعا می‌کنند!

اگر تاریخ ادیان باطله گذشته مانند عقائد مصریان قدیم و بخشایش نامه‌ها و طلسماتی که برای آمرزش اموات می‌دادند و همچنین عقائد فاسده بابلیان و سومریان را در کتب محققان و مورخین از قبیل «تاریخ مشرق زمین گهواره تمدن» اثر «ویل دورانت» و کتاب «سیر تمدن» تألیف «رالف لیتون» و... مطالعه نمایید، ملاحظه می‌کنید که این عقائد غلط چند هزار سال قبل از اسلام وجود داشته که برای رهایی و نجات از عذاب اخروی، علما و آخوندهای مذاهب باطله چگونه متاع «شفاعت» را رواج داده و افرادی را برای گرمی بازار خود و جلب توجه پادشاهان عیاش و ستمکار، فُسّاق و فُجّار به سوی خود کشانیده‌اند و ادیان آلوده به خرافات هر یک، آن را به دیگری عاریه داده تا قوت گرفته و سرانجام جزو عقائد رسمی ملت جدید درآمده است!!

کار رسوایی در شفاعت به آن حد رسیده که در پاره‌ای از کتابهای معروف نوشته‌اند که زنی زنا می‌داد و فرزندان که از زنا می‌زاید، از ترس رسوایی می‌سوزانید و کسی جز مادرش از این افعال شنیعه خبر نداشت. همینکه زن مذکور درگذشت و دفن شد، خاک او را قبول نمی‌کرد و او را به هر نقطه‌ای می‌بردند چنین بود، عاقبت اقوام او پیش یکی از امامان آمدند و قضیه را به حضرتش عرض کردند. حضرت به مادرش فرمود

این زن در زندگی چه می‌کرد؟ مادر میّت حقیقت ماجرا را به آن حضرت عرض کرد. امام فرمود زمین این زن را قبول نخواهد کرد زیرا به عذاب او سایر خلق الله معذّب می‌شوند، در قبر از مقداری از تربت حسینی بگذارند. چنین کرد! زمین او را پذیرفت!! ملاحظه می‌فرمایید که معصیتی بدان بزرگی چه آسان با مقداری تربت که در دسترس همه است، حلّ و فصل شد.

ملای معروف دیگری که کتب بسیاری در قرن بیستم برای ترویج دین مبین اسلام و آشنا کردن مردم به معارف و معالم اسلامی! نوشته، در یکی از کتابهایش داستان زنی را آورده‌است که پسر خود را وادار کرده بود با او زنا کند و آن پسر همیشه با مادرش چنین می‌کرد اما بعد از مرگ او را دیدند که با چهره‌ای نورانی در عالیتترین درجات بهشت نشسته است!! وقتی از این امر عجیب سؤال کردند، گفت هر روز هفت بار صلوات می‌فرستادم!! قصّه دیگر چنین است که زنی فاحشه که تمام عمر را به فسق و فحشا گذارنیده بود روزی به خانه همسایه‌ای که روضه خوانی داشت، برای برداشتن آتش رفت و چون آتش‌گیره را در زیر دیگی برد که غذا برای اهل مجلس پخته بودند و به آن دمید تا روشنتر شود، دودی از آن به چشمش رفت و اشکش برون آمد و همین قطره اشک موجب آمرزش گناهان یک عمر بدکاری او شد!!

از این قبیل مطالب بسیار است که دو نمونه بالا مشتی از خرواراست و شما هرگاه در مجالس روضه خوانی باشید در کمتر مجلسی است که از این قبیل مُفَتَرِیَات که اساس دین و بنیاد اخلاق و انسانیت را ویران و نابود می‌کند، نباشد. حال با چنین فرهنگ و چنین افکاری، می‌توانید تصوّر کنید که در محیطی که نه علم هست و نه تربیت، چگونه جامعه‌ای به وجود می‌آید؟ چگونه یک مشت حیوانات غرق شهوات به جان و مال و ناموس مردم می‌تازند و خود را در زمرهٔ مَلَل وحشی در می‌آورند در حالی که به خود مغروراند که ما بهترین مردم روی زمین ایم!!!

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ ﴿١٣﴾ الَّذِينَ صَلَّى سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٤﴾ ﴿(ای پیامبر) بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟ همانانند که کوشش ایشان در زندگی دنیا به هدر رفته در حالی که می‌پندارند کارنیکو می‌کنند﴾ (الکَهِف/ ۱۰۳ و ۱۰۴).

اینگونه موهومات و خرافات است که ریشهٔ محامد اخلاقی را سوزانده و بین دین و اخلاق رابطه‌ای باقی نگذاشته و متدین با بی‌دین چندان فرقی ندارد بلکه می‌توان گفت که پاره‌ای از مدعیان دینداری از پاره‌ای بی‌دینان هم مضرت‌تر و فاسدتراند زیرا در روزگار ما در میان طبقاتی که روح دین ضعیف شده غالب آنان از تحصیلکرده‌های فرهنگ جدیداند، این طبقه ه چه لا ابالی و بی‌دین و فاسد باشند اما باز در میان آنها افراد بسیاری یافت می‌شوند که به نظم و انتظام طبیعت معترف بوده و به تشکیلات و نظام اجتماعی معتقداند ولی پاره‌ای از متدینین خرافی هیچ چیز را شرط هیچ چیز نمی‌دانند و روی طبقهٔ بی‌دین راسفید کرده‌اند!! زیرا اکثر معاصی را به غرور شفاعت مرتکب می‌شوند و ربا را با حیل‌های کذایی می‌خورند و قاجاق را مرتکب می‌شوند، به برادران دینی خود بدبین بوده و نسبت به آنها کینه دارند!! فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ.

سیری در رساله سهو النبی ﷺ و دیدگاه‌های علامه محقق آیت الله حاج شیخ محمد تقی شیخ شوشتری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خداوند جهانیان را، سپاسی از سر صدق و به بلندای ابدیت، احدی که ما را به شرف انسانیت و عقل سرافراز کرد و با گسیل داشتن پی در پی انبیای پاکش، به ویژه خاتم ایشان حضرت محمد مصطفی ﷺ که حامل معجزه جاوید و آیات بینات بود، تاج پر افتخار مسلمانی را تا ابد بر تارک ما نشانید، تا بدین وسیله از تاریکی‌های جهل و گمراهی رهیده و به عرصه‌های نور و رستگاری راه یابیم، و از این طریق، سعادت در این نصیب ما گردد. پس سلام و درود سرمدی بر سید المرسلین و خاندان پاک و پیروان حقیقی او باد، آمین!

دینداری و تشریح در جامعه اسلامی - بر خلاف آنچه اغلب مردم می‌پندارند - امری است بسیاری خطیر و حساس اگر چه اسلام یک شریعت سهله سمحه^۱ بوده و هدف خداوند متعال سختگیری و ایجاد عسر و حرج در امور زندگانی و تکالیف شرعی انسانها نیست؛ اما آنچه مسلم می‌نماید و نباید از نظر دور بماند، حساسیت شارع مقدس و تأکید او در گرایش به دین خالص بی شائبه و بی پیرایه است^۲ که مارا تحریض و

۱- عن النبی ﷺ: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ» (الجامع الصغير، سیوطی) و نظیر این قول را در: مسند احمد بن حنبل (ج ۵، ص ۱۱۶ و ۲۳۳) نیز می‌توان دید.

۲- ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ ﴿١٤٤﴾ ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [الزمر/ ۲، ۳] ، ﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي﴾ [الزمر/ ۱۴].

تشویق و موظف به دقت نظر در عقائد و اعمال دینی می‌نماید! و قطعاً از عقیده خالص و توحیدی، اعمال مخلصانه^۱ و پاک و ثمربخش صادر می‌گردد.

باری، یکی از آفات عقائد مذهبی در ادیان پیشین و دین مبین اسلام، که مورد نهی قرآن کریم و پیشوایان دینی بوده، مسأله «غُلُو» در دین و نسبت به شخصیت‌های دینی است.

قرآن کریم اهل کتاب را نهی کرده و می‌فرماید: ﴿يَتَّهَلَّ الْكُتَّابُ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء/۱۷۱] «ای اهل کتاب در دین خویش غلو مکنید و بر خدا جز [سخن] راست و درست مگویید». و نیز فرموده: ﴿قُلْ يَتَّهَلَّ الْكُتَّابُ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ.....﴾ [المائدة/۷۷] «بگو ای اهل کتاب در دین خویش به ناروا غلو و گزافگویی مکنید». یقیناً مطرح ساختن اهل کتاب، تلویحاً به منظور برحذر داشتن مسلمین از «غلو» در دین و به هدف ترتیب صحیح دینی ایشان است!

أما نهی و هشدار بزرگان دینی در این باره:

الف) از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - مروی است که: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مَحَبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ» «دوکس درباره من هلاک شدند: یکی دوستدار غلو کننده [و مفرط]، و دیگری کینه ورز دشمن پیشه». (نهج البلاغه، الحکمه ۱۱۷)^۲.

ب) از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: «إِحْذَرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا

۱- در مورد عمل و خلوص در دین، از منظر قرآن بنگرید به آیات ذیل: البقره/۱۳۹ - الأعراف/۲۹ - یونس/۲۲ - العنکبوت/۶۵ - لقمان/۳۲ - غافر/۱۴، ۶۵ - مریم/۵۱ - الصافات/۶۰، ۷۴، ۱۲۸، ۱۶۰ و ۱۶۹ - ص/۸۳ - البینه/۵.

۲- نظیر آن است حکمت ۴۶۹: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مُفْرَطٌ وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ» دوکس در مورد من هلاک می‌شوند: دوستدار غلو کننده و بهتان زننده ای که [به من] افتراء می‌بندد.

يُفْسِدُونَهُمْ، فَإِنَّ الْعُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ، يُصَغَّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ، وَيَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ، وَاللَّهُ إِنَّ الْعُلَاةَ لَشَرُّ مَنْ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...» «جوانانتان را از غلو کنندگان دور بدارید که آنان را فاسد نمایند، زیرا غالیان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین، بدتراند». (أمالی الشيخ الطوسي، ص ۴۵).

شایان توجه است که، یکی از مسائلی که علمای فریقین بدان پرداخته‌اند و موجب اختلاف میان شماری از علمای بزرگ گردیده، موضوع «سهو النبی» بوده و ما در این مقال قصد داریم تا حد امکان و با بضاعت اندک، در این موضوع وارد گشته و اثر ارزنده‌ی یکی از رجال یون معاصر، یعنی «رساله فی سهو النبی ﷺ» اثر علامه محقق آیه الله حاج شیخ «محمد تقی شیخ شتوشری» دام توفیقه - را مورد بررسی و کند و کاو قرار دهیم. إن شاء الله تعالی.

بدون تردید، قول «سهو و نسیان» در مورد پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه - علیهم السلام - مطلبی است که علمای بزرگ شیعه امامیه، چون مرحوم «شیخ صدوق» و استادش «محمد بن حسن بن احمد بن ولید قمی» - که مورد توثیق و مدح بلیغ و تعظیم عموم علما و رجال یون شیعه امامیه است - بدان معتقد بودند، و بر آن تأکید داشته و منکران آن را «غالی» می‌شمردند^۱ در این باره در کتب اربعه شیعه امامیه می‌خوانیم:

الف) «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

۱- بر أهل نظر پوشیده نیست که عقیده به این مطالب به مسأله عصمت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ در زمینه ابلاغ وحی و احکام شریعت که قرآن بدان تصریح فرموده، ارتباطی ندارد. قول شیخ صدوق و موافقین او نیز چنانکه در صفحات آینده ملاحظه خواهد شد، به وضوح مبین این معنی است که از نظر ایشان رسول خدا ﷺ در امر نبوت و تبلیغ از سهو مبرا و کاملاً تحت نظارت الهی است. به عبارت دیگر شیخ صدوق و استادش مطلقاً به سهو النبی قائل نیستند بلکه عقیده دارند منحصرأ در أفعال و امور غیر تبلیغی و شخصی و خصوصی امکان سهو از آن حضرت منتفی نیست.

يَقُولُ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ سَلَّمَ فِي رَكْعَتَيْنِ فَسَأَلَهُ مَنْ خَلْفَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أ حَدَّثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ قَالَ وَمَا ذَاكَ قَالُوا إِنَّمَا صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ أَكْذَابُ يَا ذَا الْيَدَيْنِ؟ وَكَانَ يُدْعَى ذَا الشَّالَيْنِ. فَقَالَ: نَعَمْ. فَبَنَى عَلَى صَلَاتِهِ فَأَتَمَّ الصَّلَاةَ أَرْبَعًا وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الَّذِي أَنْسَاهُ رَحْمَةً لِلْأُمَّةِ أَلَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَنَعَ هَذَا لَعِيرٌ وَقِيلَ مَا تُقْبَلُ صَلَاتُكَ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ ذَلِكَ قَالَ قَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَارَتْ أُسْوَةً. وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ لِمَكَانِ الْكَلَامِ. (شيخ طوسی، تهذیب، ج ۲، حدیث ۱۴۳۳) و نظیر این خبر احادیث شماره (۱۴۳۸ و ۱۴۶۱) تهذیب نیز ملاحظه می‌گردد.

(ب) «..... عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الظُّهْرَ خَمْسَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ انْفَتَلَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْقَوْمِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَلْ زِيدَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ؟! فَقَالَ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: صَلَّيْتَ بِنَا خَمْسَ رَكَعَاتٍ قَالَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَكَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ لَيْسَ فِيهِمَا قِرَاءَةٌ وَلَا رُكُوعٌ ثُمَّ سَلَّمَ وَكَانَ يَقُولُ: هُمَا الْمُرْغَمَتَانِ» (التهذیب، ج ۲، حدیث ۱۴۴۹)¹.

(ج) در کتاب «کافی» (کتاب الصلاة حدیث ۱) از سماعة بن مهران از قول امام صادق علیه السلام حدیثی در مورد سهو پیامبر ﷺ در نماز آمده و مصحح محترم کتاب در پاورقی نوشته: «عده‌ای از علما این خبر را حمل بر تقیة کرده‌اند!» باید از ایشان پرسید: علما چگونه حاضرند ادعا نمایند که امام صادق علیه السلام به منظور «تقیة» حاضر شده اند به رسول خدا ﷺ دروغ ببندند!! معاذ الله!

(د) «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحُسَيْنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الرَّكْعَتَيْنِ

۱- «حدثني زيد بن علي عن أبيه عن جده عن علي بن أبي طالب قال: صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وآله الظهر خمسا، فقام ذو الشمالين فقال: يا رسول الله! هل زيد في الصلاة شيء؟! قال: وما ذاك؟، قال صليت بنا خمسا، قال فاستقبل القبلة فكبر وهو جالسٌ وسجد سجدتين ليس فيهما قراءةٌ ولا ركوعٌ وقال: هما المرغمتان». مقایسه کنید با مسند أحمد (ج ۳، ص ۷۲، و ۸۳، و ۸۴).

الْأَوْلَاتِينَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَحَالَهُ حَالُهُ؟ قَالَ: إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُفَقَّهُهُمْ». (کافی، کتاب الصلاة، حدیث ۳).

ه) «شیخ صدوق در «من لا یحضره الفقیه» خبری آورده از امام صادق علیه السلام در مورد خواب ماندن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام نماز صبح و گذشتن وقت نماز و طلوع خورشید، که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برخاستند و بعد از دو رکعت نافله، نماز صبح را هم خواندند! سپس امام علیه السلام موضوع ذوالشمالین را یادآور شده و فرمود: این مطلب رحمتی برای امت است» (من لا یحضره الفقیه ج ۱، فی احکام السهو، حدیث ۴۸)، سپس شیخ صدوق (ره) در این باره فرموده: «غلات و مفوضه - که از رحمت خدا دور باشند - «سهو النبی» را انکار می‌کنند و می‌گویند: اگر جایز باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز سهو نماید، هر آینه جایز است که در تبلیغ دین هم سهو نماید. زیرا نماز برای او واجب است، همان طور که تبلیغ واجب است! ولی این موضوع ما را ملزم و قانع نمی‌سازد. زیرا تمام حالات مشترکی که در نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واقع می‌گردد در امر دیگری واقع نمی‌گردد. و او متعبد به نماز است مانند دیگران که پیامبر نیستند. و هرکه به جز او باشد مثل او نیست، زیرا حالت ویژه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان نبوت دارد، تبلیغ با شرایط لازم است^۱. و جایز نیست هر چه در نماز بر او واقع می‌شود. در تبلیغ نیز بر او واقع شود! زیرا تبلیغ عبادت مخصوص اوست، و نماز عبادتی است مشترک! و به و سیله

۱- به ویژه که قرآن کریم تصریح فرموده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام ادای رسالت به وسیله نگهبانان الهی از سهو و نسیان و خطا مصون بوده است (ولی برای نماز چنین ضمانتی در کتاب خدا به نظر نمی‌رسد)، خداوند در مورد ابلاغ وحی و مسائل شریعت فرموده: (عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶) إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (۲۷) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رَسُولَاتٍ رَبِّهِمْ ﴿[الجن/۲۶-۲۸] « دانای امور نهان و غیب است و کسی را بر غیب خویش آگاه نسازد مگر آن را که به پیامبری پسندد که همانا از پیش رو و از پشت سرش نگاهبان گسیل می‌دارد تا معلوم شود که، پیامبران پیهامهای پروردگارشان را رسانیده اند.

نماز، بندگی او ثابت می‌گردد، و با اثبات خواب ماندن آن حضرت از خدمت پروردگاش [نماز]، بدون قصد و اراده او، نفی ربوبیت از پیامبر ﷺ را می‌نماید [یعنی او هم بشر است]، زیرا کسی که دچار چرت و خواب نمی‌شود ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ [البقره/۲۵۵] خداوند حی قیوم است، و سهو پیامبر ﷺ مانند سهو ما نیست، بلکه سهو او از جانب خدای عزّ وجلّ بوده و خداوند فقط به این دلیل او را دچار سهو نموده تا دانسته ود که وی هم بشری مخلوق^۱ است و در نتیجه [در نظر مردم] معبودی به غیر از خدای یگانه به حساب نیاید. و هم مردم هرگاه در نماز سهو کردند، از سهو آن حضرت ﷺ، حکم سهو را بدانند.

سهو ما از شیطان است. أمّا شیطان بر پیامبر و ائمه الطهاره سلطه ای ندارد، بلکه سلطه او بر کسانی است که او را دوست خود می‌گیرند و کسانی که او را شریک می‌سازند و گمراهانی که از شیطان پیروی می‌کنند. و آنهایی که «سهو النبی» را نمی‌پذیرند و می‌گویند: کسی به نام «ذو الیدین» در میان صحابه نبوده و وجود این مرد و آن خبر، اصل و اساسی ندارد، دروغ می‌گویند، زیرا این مرد، شناخته شده است و نامش «أبو محمد عمیر بن عبد عمرو» معروف به (ذو الیدین) می‌باشد، و کسی است که موافق و مخالف از او حدیث نقل کرده اند و من (صدوق) در کتاب (وصف قتال القاسطین بصفین) اخباری از او آوردم^۲.

۱- حدود ۱۷ آیه در قرآن کریم بر بشر بودن انبیاء الطهاره و پیامبر اسلام ﷺ تأکید دارند که برای نمونه ر.ک. الکهف/۱۱۰؛ الاسراء/۹۳، فصلت/۶.....

۲- «ذو الیدین» (خریاق سلمی) و «ذو الشمالین» در «الإصابة» تألیف «ابن حجر» در ترجمه ۲۲۳۸ و ۶۰۴۳ و «الاستیعاب» اثر «ابن عبد البر» در باب الافراد فی حرف الخاء و الذال و در «لغت نامه» علی اکبر ده خدا با هر دو لقب مذکور است. «نووی» نیز در «تهذیب الاسماء و اللغات» گفته است: «خریاق سلمی» ملقب به ذو الیدین چنانکه از نامش پیداست از قبیله بنی سلیم بوده و مدتی پس از

استاد ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رحمه الله - می‌گوید: «اولین درجه غلو، نفی سهو از پیامبر ﷺ است. و اگر جایز باشد که اخبار وارده در این موضوع ردّ شود، هر آینه جایز است که جمیع اخبار ردّ گردد، و در این صورت دین و شریعت باطل می‌گردد» و من توفیق آن را می‌خواهم که کتاب مستقلی در اثبات «سهو النبی» و ردّ بر منکرین آن تصنیف نمایم. إن شاء الله.

(من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۴)

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب گرانقدر «الذریعه» (ج ۱۲، ص ۲۶۵) از شیخ صدوق «کتاب السهو» را نام برده است و شیخ مفید - شاگرد شیخ صدوق، که برخی نظریات استادش را در کتاب مستقلی به نام «شرح عقائد الصدوق» یا «تصحیح الاعتقاد» ردّ کرده است - این نظریه او را نیز نپذیرفته و ردیه‌ای بر آن نگاشته به نام «السّهویّه» که شیخ آقا بزرگ در «الذریعه» (ج ۱۲، ص ۲۶۷) از آن ذکری به میان آورده است.

علامه محقق جناب حاج شیخ محمد تقی شیخ شوشتری (دام عزه)، عقیده شیخ صدوق را صحیح دانسته و از رأی او مقابل شیخ مفید دفاع نموده و مطالب خویش را در رساله‌ای تحت عنوان «رسالة في سهو النبي ﷺ» به قدر مستوفی و مستدل بیان داشته، و صاحب «الذریعه» (در ج ۱۲، ص ۲۶۷) از آن با نام «رسالة في سهو النبي» و الانتصار للشيخ الصدوق» یاد کرده است. این رساله در آخر کتاب «قاموس الرجال» علامه شوشتری، به خط مبارک او افست شده است. و ما در این گفتار اهم مطالب آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. لازم به ذکر است که پس از بررسی کوتاه رساله مذکور، شواهدی از قرآن کریم در این زمینه ارائه خواهد شد. إن شاء الله تعالی.

رحلت پیامبر ﷺ نیز زنده بود» به هر حال وی مردی ناشناس نیست و در همه جا از وی به عنوان صحابی رسول خدا ﷺ یاد شده است.

بررسی «رسالة في سهو النبي ﷺ»

جناب علامه می فرماید:

«شیخ مفید رساله‌ای نقض بر صدوق، به خاطر عقیده‌اش به سهو النبي ﷺ، نوشته و گفته است: «صدوق به موضوعی پرداخته که کار او نبوده، و آن را خوب انجام نداده و نشناخته است». سپس گفته: «حدیثی که ناصبی‌ها و مقلدان شیعه [به تقلید ناصبی‌ها] روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ در نمازش سهو نمود و در رکعت دوم سلام داد، پس وقتی که به اشتباهش پی بُرد، دو رکعت بدان افزود و سپس دو سجده سهو گزارد، از اخبار آحاد است که موجب علم و عمل نمی‌گردد، زیرا اخبار آحاد موجب ظن است». پس از آن در مورد ابطال عمل به ظن، به قرآن و عقل استدلال کرده و بعد به قدر کافی در مورد ابطال قول کسی که حکم کند به سهو پیامبر ﷺ در نماز، سخن رانده است. سپس شروع به بیان وجوه طعن بر حدیث «سهو» نموده و سه وجه را مطرح می‌سازد:

۱- راویان احادیث، در نمازی که سهو پیامبر ﷺ را در آن ادعا نموده‌اند، اختلاف نظر دراند، برخی گفته‌اند، نماز ظهر، برخی نماز عصر، و بعضی نماز عشاء، و همین اختلاف دلیل وهن حدیث و سقوط اعتبار آن و وجوب ترک عمل به آن و موجب کنار گذاشتن آن می‌باشد.

۲- نفس خبر شامل موردی است که دلیل بر ساختگی بودن آن است زیرا راویان گفته‌اند: هنگامی که پیامبر ﷺ نماز چهار رکعتی را در رکعت دوم سلام داد، ذوالیدین به وی گفت: ای رسول خدا آیا نماز را قصر نمودید یا فراموش کردید؟ آن حضرت در پاسخ گمان وی فرمود: «كُلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ» هیچ کدام نبود! پس آن بزرگوار ﷺ قصر نماز و سهو را انکار و نفی کرد! و به عقیده ما و هم به عقیده حشویه - که سهو را برای پیامبر ﷺ جایز می‌شمردند - جایز نیست که پیامبر ﷺ عمداً یا سهواً دروغ بگوید! پس چون وی ﷺ خبر داده که سهو نفرموده و در این اخبار صادق

است، در نتیجه دروغ کسی که سهو را به آن اضافه نموده و بطلان ادعای او بدون تردید، به اثبات می‌رسد!

۳- اختلاف راویان در خبر، در مورد نمازی که ادعای سهو در آن نمودند و این که آیا پیامبر ﷺ بنا را بر ما مضمی گذارد یا آن را إعادة فرمود؟

علمای عراق می‌گویند: آن حضرت ﷺ نماز را إعادة فرمود زیرا در خلال آن تکلم نمود، و سخن گفتن در نماز، موجب اعاده آن می‌گردد (به عقیده ایشان).

علمای حجاز و کسی که متمایل به عقیده آنان می‌باشد، گمان می‌کنند که آن حضرت ﷺ بنا را بر ما مضمی گزارده و نماز را إعادة نفرموده و قضا هم بجا نیاورده و برای سهو خویش دو سجده گزارده است.

هرکس از شیعه به این حدیث پایبند شود، در مورد آن، طبق مذهب عراقیین سلوک نموده، زیرا آن حدیث، متضمن تکلم پیامبر ﷺ در نماز است به طور عمد، و این که وی از قبله به سوی فرد پشت سرش روی گردانده و در مورد حقیقت ماجرا سؤال فرموده است. و فقهای اهل عراق، در مورد این که این عمل موجب إعادة می‌گردد، اختلافی باهم ندارند. و نیز حدیث شامل این مطلب است که پیامبر ﷺ بنا را بر ما مضمی گذارد و إعادة نفرمود، و این اختلافی که ذکر نمودیم بهترین دلیل بر بطلان این حدیث، و روشن‌ترین برهان بر ساختگی بودن آن است.

در جای دیگر اظهار داشته:

«اگر جایز باشد پیامبر ﷺ، که پیش‌نماز و امام است، در نمازش سهو کند و قبل از تمام آن اسلام دهد و پیش از کامل شدن آن، روی برگرداند و مردم به این امر شهادت دهند و احاطه علمی به او داشته باشند از این جهت، هر آینه جایز است آن حضرت در روزه هم سهو کند به گونه‌ای که در ماه رمضان میان اصحابش بخورد و بیاشامد و یا با زنانش در روز ماه رمضان بیامیزد! و در زکات سهو نماید و در آدای آن تأخیر رواداشته و به غیر آهلش بدهد، و از روی فراموش مستحقین را در شمار نیاورد! و در حج سهو نموده و در حال إحرام مجامعه کرده، کیفیت رمی جمره را فراموش کند! و از این حدود

نیز تجاوز کرده در کلّ اعمال شریعت سهو نماید!۱.

در قسمتی دیگر، شیخ مفید متعرض کلام شیخ صدوق در «الفقیه» شده می‌گوید:
 «شگفتا! حکم او (صدوق) که: «سهو النبی از جانب خداست و سهو دیگر افراد
 اُمّت و تمام بشر، از جانب شیطان»، بدون علم در آنچه ادعا کرده می‌باشد، و فاقد
 دلیل و یا شبهه‌ای است که کسی از عقلاء بخواهد بدان متوسل شود!
 شگفتی دیگر از گفتار او این که: «سهو پیامبر ﷺ از خداست، زیرا شیطان بر
 پیامبر سلطه ندارد! و گمان کرده که سلطه او بر کسانی است که با او دوستی
 می‌کنند و مشرک اند و گمراهانی که از او تعبیت می‌نمایند!». سپس می‌گوید: «این
 سهوی که از طرف شیطان است تمام افراد بشر را دربر می‌گیرد، به جز انبیاء و ائمّه
 علیهم‌السلام»

بنابر این تمام افراد بشر دوستان شیطان بوده و گمراه‌اند؛ چون شیطان بر آنان
 سلطه دارد و سهو آنها از اوست، نه از خدای رحمان! و هر که از جهل خویش در
 این مورد بیرون نیاید، در شمار اموات است.۲

۱- از شیخ مفید که متکلم بزرگی است، این سخن بسیار بعید می‌نماید!! زیرا پُر واضح است که افراد عادی
 بشر - از علماء و اولیاء - که پیامبر نیستند و در نماز یا امور دیگر دچار سهو می‌شوند به چنین اعمال
 ناهنجاری دست نمی‌یازند، حال سهواً باشد یا نسیاناً! مگر آن که مبتلا به نوعی مالیخولیان یا جنون
 گردیده باشند!! لذا در مورد پیامبر ﷺ به مراتب اولی چنین سخنی بس ناصواب بوده و ابداً جایی
 برای مطرح ساختن آن نیست!

۲- انصاف باید داد که إشکال شیخ مفید، بر این کلام شیخ صدوق کاملاً وارد است، زیرا نمی‌توان پذیرفت
 که هر انسانی - بویژه مؤمن و مسلمان - به جز پیغمبر و امام، اگر دچار سهو گردید، دوست شیطان و
 گمراه است! چون این حکم برای خود شیخ صدوق هم ایجاد مشکل می‌کند! به لحاظ آنکه حتماً خود
 او هم سهو و نسیان داشته، پس آیا می‌توان گفت که او هم دوست شیطان و گمراه بوده است؟ مسلماً
 خیر!

أما این که مرد مذکور (صدوق) گفته: ذو الیدین، معروف است و نامش ابو محمد عمیر بن عبد عمرو می باشد، و مردم بسیار از او روایت کرده اند، اصلاً چنانکه گفته نیست! و صدوق او را طوری معرفی کرده که از کنیه اش شناخته شده تر باشد، و تسمیه او به آن نام [یعنی: عمیر بن عمرو] ناشناخته است! و اگر او (صدوق) وی را به (ذو الیدین) معرفی می کرد، شایسته تر بود از تعریف و تسمیه اش به (عمیر)، زیرا کسی که منکر اوست می گوید: ذو الیدین کیست؟ عمیر کدام است؟ و عبد عمرو چه کسی است؟! همه اینها مجهول و ناشناخته است! و ادعای او (صدوق) که گفته: «مردم از او روایت کرده اند»؛ ادعایی بدون دلیل است، و ما در اصول فقهاء و روایات [اصول اربعمائه] حدیثی و ذکری از این مرد نیافته ایم» (پایان سخن شیخ مفید).

استاد بزرگوار جناب علامه حاج شیخ در پاسخ به وجوه سه گانه طعن شیخ مفید بر گفتار شیخ صدوق، چنین فرموده اند:

[[این که شیخ مفید گفته: «سخن گفتن در این مطلب کار شیخ صدوق نبوده!» در پاسخش باید گفت: چنین نیست که هرکس اصطلاحات متکلمین را نداند، نمی تواند درباره چیزی سخن بگوید! چطور ممکن است! در حالی که حضرت حجّت علیه السلام در خواب به او اشاره فرموده (و چنان که از اخبار معصومین - علیهم السلام - بر می آید، دیدن پیامبر و امام علیه السلام در خواب از جمله رؤیاهای صادق است) به تصنیف کتابی درباره «غیبت» در ردّ مخالفین، چنان که خود او در اوّل کتاب «إكمال الدّین» به صراحت بیان داشته است. [در مورد شخصیت صدوق لازم به دکر است که] او (رض) به دعای حضرت حجّت علیه السلام به دنیا آمد^۱ و صاحب سیصد تألیف بود و شیوخ طایفه امامیه از

۱- در مرتبت بلند و جلالت شیخ صدوق در میان علمای شیعه تردیدی وجود ندارد، اما دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام در خواب، و یا تولد یافتن به دعای حضرت حجّت - که از امور ظنی است - نمی تواند

وی حدیث شنیدند در حالی که جوابی بیش نبود، آن بزرگوار چهره درخشان شیعه در خراسان، جلیل القدر، حافظ احادیث و ناقد اخبار بود و در میان علمای قم در حفظ و کثرت علم، نظیر نداشت!

و اما این که شیخ مفید اظهار داشته: حدیث «سهو النبی» - که ناصبی‌ها و مقلدین شیعه - روایت کرده‌اند، از اخبار آحاد است؛ باید گفت: از شیعه، کسانی که این حدیث را روایت کرده‌اند عبارتند از:

- | | |
|---------------------------------|------------------|
| ۱- سماعه بن مهران | ۲- حسن بن صدقه |
| ۳- سعید الاعرج | ۴- جمیل بن دراج |
| ۵- ابو بصیر | ۶- زید الشحام |
| ۷- ابو سعید قماط | ۸- ابو بکر حضرمی |
| ۹- الحارث (حرث) بن مغیره النصری | |

که همگی از ثقات و أجلاء روات بوده و برخی از آنها از کسانی هستند که عموم علما بر تصحیح آنچه از ایشان به صحت پیوسه اجماع داشته و به فقاهتشان اقرار دارند! و «جمیل» که أفقه علمای سته ثانیه^۱ و از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌باشد، خود را در شمار برخی از آنها مانند زید الشحام و سماعه بن مهران آورده به علت آن است که هر دو نفر از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هستند که هیچ گونه طعنی در مورد ایشان وجود ندارد!

پس چگونه شیخ مفید اینان را مقلدین ناصبیان به شمار آورده؟! در حالی که تعداد اخبار «سهو» بیش از تعداد اکثر اخباری است که در فقه در مورد آنها ادعای تواتر شده

دلیل حقانیت سخن کسی باشد! بلکه در مسائلی مانند مبحث این مقاله، باید دلایل مستند به کتاب و سنت و عقل ارائه گردد!

۱- آنان عبارت انداز: جمیل بن دراج، عبد الله بن سمکان، عبد الله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان و آبان بن عثمان.

است! به گونه‌ای که «کلینی» در کتاب «کافی» بابی برای آن گشوده تحت عنوان: (بَابُ مَنْ تَكَلَّمَ فِي صَلَاتِهِ أَوْ انْصَرَفَ قَبْلَ أَنْ يُيَمِّمَهَا) [روایات مربوط به این مسأله را در اینجا می‌آوریم]:

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيْسَى عَنْ سَعَاةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ حَفِظَ سَهْوَهُ فَأَتَمَّهُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ سَجْدَتَا السَّهْوِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله صَلَّى بِالنَّاسِ الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ سَهَا فَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ ذُو الشَّمَالَيْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْزَلَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ فَقَالَ وَمَا ذَلِكَ قَالَ إِنَّمَا صَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَتَقُولُونَ مِثْلَ قَوْلِهِ قَالُوا نَعَمْ فَقَامَ فَاتَمَّ بِهِمُ الصَّلَاةَ وَسَجَدَ بِهِمْ سَجْدَتِي السَّهْوِ قَالَ قُلْتُ أَرَأَيْتَ مَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَظَنَّ أَنَّهُمَا أَرْبَعٌ فَسَلَّمَ وَانْصَرَفَ ثُمَّ ذَكَرَ بَعْدَ مَا ذَهَبَ أَنَّهُ إِنَّمَا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ قَالَ يَسْتَقْبِلُ الصَّلَاةَ مِنْ أَوْلَاهَا قَالَ قُلْتُ فَمَا بَأَلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمْ يَسْتَقْبِلِ الصَّلَاةَ وَإِنَّمَا أَتَمَّ بِهِمْ مَا بَقِيَ مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَمْ يَبْرُحْ مِنْ مَجْلِسِهِ فَإِنْ كَانَ لَمْ يَبْرُحْ مِنْ مَجْلِسِهِ فَلْيَتَمَّ مَا نَقَصَ مِنْ صَلَاتِهِ إِذَا كَانَ قَدْ حَفِظَ الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ.

۲- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحُسَيْنِ الْأَوَّلِ عليه السلام أَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَحَالُهُ حَالُهُ قَالَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُفَقَّهُهُمْ.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ سَلَّمَ فِي رَكَعَتَيْنِ فَسَأَلَهُ مَنْ خَلْفَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَدَثَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ قَالَ وَمَا ذَلِكَ قَالُوا إِنَّمَا صَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ فَقَالَ أَكْذَلِكَ يَا ذَا الْيَدَيْنِ وَكَانَ يُدْعَى ذَا الشَّمَالَيْنِ فَقَالَ نَعَمْ فَبَتَى عَلَى صَلَاتِهِ فَأَتَمَّ الصَّلَاةَ أَرْبَعًا وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَنْسَأَهُ رَحْمَةً لِلْأُمَّةِ أَلَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَنَعَ هَذَا لَعَبَّرَ وَقِيلَ مَا تُقْبَلُ صَلَاتُكَ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْيَوْمَ ذَلِكَ قَالَ قَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَصَارَتْ أُسْوَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ لِمَكَانِ الْكَلَامِ.

۴- وَرَوَى الشَّيْخُ [أَي الشَّيْخِ الطُّوسِيِّ فِي التَّهْذِيبِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي

عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ قَامَ قَالَ يَسْتَقْبِلُ قُلْتُ فَمَا يَرُوي النَّاسُ فَذَكَرَ لَهُ حَدِيثُ ذِي الشَّامَلَيْنِ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَبْرُحْ مِنْ مَكَانِهِ وَلَوْ بَرِحَ اسْتَقْبَلَ.

۵- وَعَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ قَامَ فَذَهَبَ فِي حَاجَتِهِ؟ قَالَ: يَسْتَقْبِلُ الصَّلَاةَ. فَقُلْتُ: مَا بَالُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَسْتَقْبِلْ حِينَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَنْفَتِلْ مِنْ مَوْضِعِهِ.

۶- وبإسناده [أي الشيخ الطوسي في «التهذيب»] عن أحمد بن محمد بن الحسن بن علي بن فضال عن أبي جميلة عن زيد الشحام أبي أسامة قال: سألته عن الرجل صلى العصر ست ركعات أو خمس ركعات؟ قال: إن استيقن أنه صلى خمسا أو ستا فليعد وإن كان لا يدري أ زاد أم نقص فليكبّر وهو جالس ثم ليركع ركعتين يقرأ فيهما بفاتحة الكتاب في آخر صلاته ثم يتشهد وإن هو استيقن أنه صلى ركعتين أو ثلاثا ثم انصرف فتكلم فلم يعلم أنه لم يتم الصلاة قائما عليه أن يتم الصلاة ما بقي منها فإن نبي الله ﷺ صلى بالناس ركعتين ثم نسي حتى انصرف فقال له ذو الشاملين يا رسول الله أ حدثت في الصلاة شيء فقال: أيها الناس أصدق ذو الشاملين؟؟ فقالوا: نعم لم تصل إلا ركعتين. فقام فاتم ما بقي من صلاته.

۷- وبإسناده [أي الشيخ الطوسي في «التهذيب»] عن موسى بن عمير بن يزيد عن ابن سنان عن أبي سعيد القمطي قال سمعت رجلا يسأل أبا عبد الله ﷺ عن رجل وجد غمزا في بطنه أو أدى أو عصرا من البول وهو في الصلاة المكتوبة.... [إلى قوله] إنا هو بمنزلة رجل سها فانصرف في ركعة أو ركعتين أو ثلاث من المكتوبة فاتم عليه أن يبني على صلاته ثم ذكر سهو النبي ﷺ.

۸- وبإسناده عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن الحسين عن فضالة عن سيف بن عميرة عن أبي بكر الحضرمي قال صليت بأصحابي المغرب فلما أن صليت ركعتين سلمت فقال

بَعْضُهُمْ إِنَّمَا صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ فَأَعَدْتُ فَأَخْبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَعَلَّكَ أَعَدْتَ فَقُلْتُ نَعَمْ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا كَانَ يُجْزِيكَ أَنْ تَقُومَ وَتَرَكَعَ رَكَعَةً إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله سَهَا فَسَلَّمَ فِي رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ ذَكَرَ حَدِيثَ ذِي الشَّيَالَيْنِ فَقَالَ ثُمَّ قَامَ فَأَضَافَ إِلَيْهَا رَكَعَتَيْنِ.

٩- وعنه أيضاً وَرَوَى سَعْدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمَغِيرَةِ النَّضْرِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّا صَلَّيْنَا الْمَغْرِبَ فَسَهَا الْإِمَامُ فَسَلَّمَ فِي الرَّكَعَتَيْنِ فَأَعَدْنَا الصَّلَاةَ فَقَالَ وَلِمَ أَعَدْتُمْ أَلَيْسَ قَدْ أَنْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي رَكَعَتَيْنِ فَأَتَمَّ بِرَكَعَتَيْنِ أَلَا أَتَمَّمْتُمْ.

١٠- وَرَوَى فِي الْعِيُونَ [أَي فِي كِتَابِ «عِيُونَ أَخْبَارِ الرِّضَا» لِلشَّيْخِ الصَّدُوقِ] فِي آخِرِ بَابِ «بَابِ مَا جَاءَ عَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي وَجْهِ دَلَائِلِ الْأُمَّةِ وَالرَّدِّ عَلَى الْغَلَاةِ وَالْمَفْوَضَةِ لِعَنَمِ اللَّهِ» عَنِ تَمِيمِ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام إِنَّ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ سَهْوٌ فِي صَلَاتِهِ! فَقَالَ: كَذَبُوا لِعَنَمِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُوهُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ! قَالَ قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَفِيهِمْ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَمْ يُقْتَلْ وَأَنَّهُ أُلْقِيَ شَبْهُهُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدَ الشَّامِيِّ وَأَنَّهُ رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رُفِعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام وَيَحْتَجُّونَ بِهَذِهِ الْآيَةِ ﴿وَلَنْ نَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء/ ١٤١] فَقَالَ كَذَبُوا عَلَيْهِمْ غَضَبُ اللَّهِ وَلَعْنَتُهُ... الْحَدِيثُ.

١١- وَفِي الْفَقِيهِ [أَي كِتَابِ «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهِ» لِلشَّيْخِ الصَّدُوقِ]: رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنِ الرَّبَاطِيِّ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ فَبَدَأَ فَصَلَّى الرَّكَعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَ الْفَجْرِ ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ، وَأَسْهَاهُ فِي صَلَاتِهِ فَسَلَّمَ فِي الرَّكَعَتَيْنِ، ثُمَّ وَصَفَ مَا قَالَهُ ذُو الشَّيَالَيْنِ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ بِرَحْمَةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ لِئَلَّا يُعَيَّرَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ إِذَا هُوَ نَامَ عَنْ صَلَاتِهِ أَوْ سَهَا فِيهَا فَقَالَ قَدْ أَصَابَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.

١٢- وَفِي الْفَقْهِ الرِّضَوِيِّ: وَكُنْتُ يَوْمًا عِنْدَ الْعَالِمِ عليه السلام وَرَجُلٌ سَأَلَهُ عَنْ رَجُلٍ سَهَا فَسَلَّمَ فِي

رَكْعَتَيْنِ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّهُ لَمْ يُتِمَّ صَلَاتَهُ قَالَ فَلْيَتَمَّهَا وَلْيَسْجُدْ سَجْدَتِي السَّهْوِ وَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى يَوْمًا الظُّهَرَ فَسَلَّمَ فِي رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ ذُو الْيَدَيْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أُمِرْتَ بِتَقْصِيرِ الصَّلَاةِ أَمْ نَسِيتَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْقَوْمِ صَدَقَ ذُو الْيَدَيْنِ فَقَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمْ تُصَلِّ إِلَّا رَكْعَتَيْنِ فَفَاقَ فَصَلَّى إِلَيْهِمَا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ وَسَجَدَ سَجْدَتِي السَّهْوِ.

اینها بودند روایات دوازده‌گانه، که بزرگانی چون شیخ صدوق و [استادش] محمد بن حسن بن ولید و سید مرتضی - که از أجل شاگردان مفید است - صریحاً بدانها فتواداده‌اند! حال نفر اول را که بیان داشتیم؛ اما در مورد «محمد بن الحسن بن ولید» باید گفت: او استاد علمای قم و فقیه آنان و پیشکسوت و چهره درخشان آنان بود. و به قول نجاشی: «ثِقَّةٌ ثَقَّةٌ، عَيْنٌ، مَسْكُونٌ إِلَيْهِ»، و به قول شیخ طوسی: «جليل القدر، عارف بالرجال، موثوق به»؛ و کسی مانند «ابن الغضائری»، که به إحدى دوبار متمایل نمی‌شود، او را دوبار توثیق نموده، چنان که ابن داود ذکر کرده‌است.

و به جان خودم سوگند! که در میان اصحاب [بزرگان امامیه]، در زمینه نقد رجال و اخبار هیچ کس مانند او نیست! و برای جلال و بزرگی او همین بس که شخصی مثل صدوق در حق او اظهار داشته: «هر خبری که شیخ (محمد بن حسن بن ولید) آن را صحیح‌نشمارد، نزد ما متروک و نا صحیح است»^۱.

اما در مورد نفر سوم [سید مرتضی] شیخ طوسی در حق او گفته: «او در علوم بسیاری یگانه بود، و همگی بر فضل او اجماع داشته‌وی را در علوم بسیاری چون: علم کلام، فقه، اصول فقه، ادب، نحو، شعر، معانی شعر و غیره، مقدم می‌شمارد. او از لحاظ

۱- چنین مدح بلیغی در حق کمتر عالمی امامیه مشاهده می‌گردد! همچنین ملاحظه کنید مدح وی را در قاموس الرجال علامه حاج شیخ - دام عزه - (ج ۸، ص ۱۲۰). آری شیعیان قم که در زمان ائمه علیهم السلام بودند، از طرف آنان علیهم السلام بسیار مدح شده‌اند که تنها در جلد ۱۴ بحار الانوار چاپ کمپانی (از ص ۳۳۷ تا ۳۴۱) بیش از چهل حدیث در مدح ایشان آمده است. امام علیهم السلام فرموده: «هُمُ أَهْلُ رُكُوعٍ وَسُجُودٍ وَ قِيَامٍ وَ قُعُودٍ هُمُ الْفُقَهَاءُ الْعُلَمَاءُ الْفُهَمَاءُ هُمُ أَهْلُ الدَّرَايَةِ وَالرَّوَايَةِ وَحُسْنِ الْعِبَادَةِ».

فضل و ادب از ادیبان عصر خویش بلند مرتبه تر، و فقیه و متکلم و جامع همه علوم بود».

«نجاشی» درباره وی گفته: «از علوم به مرتبه‌ای رسید که در زمانش هیچ کس با او برابری ننمود، حدیث شنید، متکلم و شاعر و ادیب بود، و در علم دین و دنیا و الامقام».

نظر نفر اول و دوم در مورد «سهو النبی» روشن شد! اما نفر سوم، در کتاب «تنزیه الانبیاء» پس از ذکر آیه شریفه ﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ﴾ [الكهف/۷۳] «مرا بدانچه فراموش کردم، باز خواست مکن»، اظهار داشته: «..... اما خارج از آنچه ذکر نمودیم [از امور رسالت]، برای پیامبر ﷺ منعی برای بروز نسیان وجود ندارد...!»؛ و در دنباله، موضوع سهو یا نسیان در اکل و شرب را مطرح ساخته^۱.

و در کتاب «ناصریات» - بعد از حکم نمودن به عدم بطلان نماز با سلام دادن در حال فراموشی - می‌گوید: «و خبر «ذی الیدین» دلالت دارد بر این که هرکس از روی نسیان سلام دهد نمازش باطل نمی‌گردد. و از همین طریق، استدلال می‌نماید در عدم بطلان نماز هنگامی که از روی فراموشی، کلامی بر زبان آورده شود». و عمل به آن از کلام کلینی فهمیده می‌شود و سایر روایات اخبار دوازده گانه - به جز شیخ طوسی - به گونه‌ای که هیچ یک از ایشان، طعنی به مخالفت عقل یا نقل درباره اش ذکر نشده است! و همگی از سوی مشایخ و فقهای بزرگ، تجلیل شده‌اند! پس چطور ایشان «مقلد»

۱- سید مرتضی (ره) درباره آیه ۷۳ سوره کهف فرموده: اگر نسیان را به معنی حقیقی آن بگیریم از آن چنین مفهوم می‌شود که انبیاء به ندرت به سهو یا نسیان دچار می‌شوند. رسول خدا در آنچه باید برساند و تبلیغ نموده و به عنوان شریعت اعلام نماید و یا در امور که موجب بیزاری از وی گردد به سهو و فراموشی دچار نمی‌شود اما در غیر امور مذکور مانعی ندارد سهو یا نسیان بر او عارض شود، آیا نمی‌بینی که اگر در خورد و نوش خود البته نه به طور مستمر یا طولانی سهو یا فراموشی کند، اشکالی ندارد. [خصوصاً که سهو و نسیان گناه نیست و ارتباطی به عصمت در ابلاغ دین ندارد].

هستند؟! و بر اساس آنچه ذکر نمودیم آن اخبار به حدّ تواتر رسیده یا ملحق به آن هستند، ابن الولید گفته: «وَلَوْ جَازَ أَنْ تُرَدَّ الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ فِي هَذَا الْمَعْنَى لَجَازَ أَنْ تُرَدَّ جَمِيعُ الْأَخْبَارِ» و چگونه بپذیریم که چنین خبری، خبر واحد است در حالی که خاصّه و عامّه بر آن اتفاق داشته، موافق و مخالف، بر آن اجماع کرده اند!^۱

و از جانب هیچ عالم شیعه امامی راستین، تشکیکی در آن خبر، معلوم نگشته است و اگر وجود داشت «صدوق» اکتفاء نمی کرد به این که فقط به غلات و مفوضه نسبت مخالفت بدهد.

بلکه مخالف را ذکر می نمود و یا وی مباحثه می کرد، همان طور که در بخش میراث «الفقیه» با یونس بن عبد الرحمان و فضل بن شاذان - با وجود قدر و منزلتشان - مباحثه نموده، و در بسیاری از مسائل نسبت اشتباه به آنان داده است!

باری، گفتار صدوق - مبنی بر این که منکرین سهو النبي ﷺ، غلات و مفوضه هستند - را خیر پیشین منقول از «عیون أخبار الرضا»، تصدیق می کند، آن خبر می افزاید که منکرین سهو پیامبر ﷺ، همان منکرین قتل حسین علیّه السلام هستند که آن برداشت غلط را از آیه مذکور نمودند.

أما از میان قدماء، هیچکس، قبل از شیخ مفید، منکر این خبر نبود، و مفهوم سخن سید مرتضی در «ناصریات» این است که: موضوع سهو النبي امری مسلم و بدون خلاف بوده است و شیخ طوسی [در این مورد] از استادش شیخ مفید پیروی کرده^۲، و متأخرین

۱- برای ملاحظه اخبار عامّه می توان به «التاج الجامع للأصول فی أحادیث الرسول» مراجعه کرد، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲- شیخ طوسی که این احادیث را نمی پسندد، پس از نقل اخبار سهو النبي ﷺ، می فرماید: «إِنَّمَا ذَكَرْنَاهَا لِأَنَّ مَا تَتَضَمَّنُهُ مِنَ الْأَحْكَامِ مَعْمُولٌ بِهَا» این اخبار را از آن رو که مشتمل است بر احکامی که مورد عمل واقع می شود، ذکر کرده ام (تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۳۶). این کلام به وضوح می رساند که اخبار مذکور تا زمان شیخ مقبول و معمول بوده است. بنابه نقل علامه مجلسی، شهید ثانی (ره) در کتاب

- بنابر عادتشان در تبعیت از بسیاری آراء شیخ طوسی - در این مسأله هو از او پیروی کرده اند!!^۱ و أمّا «اسحاق بن حسن بن بکران» که از معاصرین نجاشی است و نجاشی او را در کوفه دیدار نموده و کتاب «نفی السهو عن النبی ﷺ» را از جمله کتابهای وی برشمرده، ظاهراً غالی است! زیرا نجاشی گفته: «او ضعیف المذهب است»!!

بنابر این به چه دلیل آن خبر، بنابه ادعای شیخ مفید خبر واحد است؟ حال آن که علاوه بر تواتر فی نفسه آن، مُعاضدی چون قرآن دارد! و میزان در صحّت أخبار، موافقت قرآن می‌باشد.^۲ خداوند متعال فرموده: ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى ۗ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ۗ﴾ [الأعلى، ۶، ۷] «بزودی تو را [به قرآن] خوانا گردانیم

«ذکری» (ص ۱۳۴) پس از ذکر روایتی صحیح از «زراره» از امام باقر علیه السلام که فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبحش قضا شد»، می‌گوید ندیده‌ام کسی این خبر را رد کرده باشد. علامه مجلسی سپس قول شیخ بهائی را می‌آورد که: «از کلام شیخ شهید معلوم می‌شود که امامیه این مسأله و مانند این را از معصوم جائز می‌دانند» (بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۰۷ و ۱۰۸) و باز از قول عالم والامقام جناب قاضی عیاض قمی نقل می‌کند که وی در کتاب «شفا» (ج ۲ ص ۲۶۷ ← ۲۷۰) فرموده: «و أما ما ليس طريقه البلاغ و لا بيان الأحكام من أفعاله صلی الله علیه و آله و ما يختص به من أمور دينه و أذكار قلبه ما لم يفعله ليتبع فيه فالأكثر من طبقات علماء الأمة على جواز السهو و الغلط فيها على سبيل الندره...» «أما آنچه از أعمال پیامبر صلی الله علیه و آله که در طریق ابلاغ دین و بیان احکام نبوده و مربوط به امور دین و توجه قلبی آن حضرت نیست بلکه از کارهایی است که آنها را به منظور آنکه مورد تبعیت سایرین قرار گیرد، انجام نمی‌دهد، اکثر طبقات علمای امت اسلام، سهو و اشتباه را البته بر سبیل ندرت بر آن حضرت، جایز و ممکن می‌دانند» (بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۱۸).

۱- اینطور که پیداست، عنوان «مقلده» که شیخ مفید درباره شیخ صدوق و استادش، ابن ولید قمی، بکار برده، متأخرین را روشن‌تر شامل می‌شود تا آن دو استاد بزرگ را!

۲- چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام روایت شده: «ما وافق القرآن فخذوه وما خالف القرآن فدعوه» «آنچه موافق قرآن است بپذیرید و آنچه مخالف قرآن است ترک کنید و نپذیرید».

تا فرمواش نکنی.

و درباره حضرت موسیو جوان همراهش فرموده: ﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا﴾ [الكهف/۶۱] «پس چون به جای به هم آمدن آن دو دریا رسیدند ماهی خود را از یاد بردند».

و نیز: ﴿قَالَ لَا تَأْخُذْ بِمَا نَسِيتُ﴾ [الكهف/۷۳] مرا بدانچه فرمواش کردم بازخواست مکن!.

و لذا علامه مجلسی در بحار الأنوار پس از نقل اخبار سهو و استدلال بر عدم صدور آن، گفته: «و المسألة في غاية الإشكال لدلالة كثير من الآيات و الأخبار على صدور السهو عنهم - عليهم السلام - و إطباق الأصحاب إلا من شذَّ منهم على عدم الجواز مع شهادة بعض الآيات و الأخبار و الدلائل الكلامية عليه» و مسأله به غایت مشکل است زیرا بسیاری از اخبار و آیات قرآن بر صدور سهو آن بزرگواران دلالت دارد ولی علمای اصحاب ما شیعیان جز اندکی از ایشان، به رغم شهادت آیات الهی و احادیث و دلائل کلامی بر این موضوع، بر جایز نبودن سهو بر ایشان اتفاق دارند!! (بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۱۸ و ۱۱۹. و نیز ج ۲۵، ص ۳۵۱).

بررسی وجوه طعن شیخ مفید(ره)

۱- أمّا طعن أول شیخ مفید که گفته بود: «اختلاف روایان در آن نماز - که ظهر بود یا عصر یا عشاء - دلیلی است بر وهن حدیث مزبور!» از جانب کسی چون شیخ مفید، شگفت آور و عجیب می نماید!! زیرا ایجاب وهن وقتی است که اختلاف در نفس خبر باشد، نه در خارج آن! و اگر موضوع، آنچنان باشد که وی اظهار داشته، پس اختلاف اُمت در باب این که «صلاة وسطی» کدام نماز است؟ باید موجب طعن در آن نماز گردد، با اینکه «صلاة وسطی» در قرآن وارد شده است! از طرفی، اختلافی که «مفید» ذکر نموده در میان علمای عامّه است! و میان علمای خاصّه اختلافی وجود ندارد و جملگی قائل اند که: «نماز ظهر» بوده، چنانکه خبر «ساعة بن مهران» و خبر «الفقه الرضوي» دلالت بر آن دارند.

۲- لکن طعن دوم شیخ مفید که اظهار نموده: در خبر، چیزی است که دلالت بر ساختگی بودن آن می کند! عجیب تر از اولی به نظر می آید! به لحاظ آنکه وی تمام اخبار خاصّه را رها ساخته و استناد به خبر عامّه نموده، و لذا طعن در آن خبر را موجب طعن در اخبار خاصه قرار داده است! حال آن که جمله «كُلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ» هیچ کدام نبود، حتی در یک خبر خاصه موجود نیست؛ بلکه در آنها آمده است که وقتی «ذو الشمالین» به پیامبر ﷺ گفت: شما دو رکعت گزاردی! آن حضرت ﷺ از دیگران که پشت سر وی بودند، تصدیق خواست، پس ایشان هم قول ذو الشمالین را تأیید کردند!

از اینرو سخن «مفید» که گفته: «ليس يجوز عندنا و عند الحشويه المجيزين عليه ﷺ السهو أن يكون ﷺ قد كذب» «به عقیده ما و هم به عقیده حشویه که سهو را برای پیامبر جایز می شمردند، جایز نیست که پیامبر دروغ بگوید» محلی در این باب ندارد! و برای نامیدن صدوق و ابن ولید به حشویه (که عبارت اند از: کسانی که متأخرین، از آنان

تعبیر به اخباریه می‌کنند، اگرچه قدما به اهل سیره و تاریخ، اخباریه می‌گفتند) هیچگونه وجهی وجود ندارد! زیرا هر یک از آن دو عالم بزرگ، از ناقدین آثار و اخباراند، مثلاً آثاری مانند: «کتاب» خالد بن عبد الله، اصل زیدین، «بصائر الدرجات» صفار و «منتخبات» سعد را روایت نکرده‌اند! و از روایات «محمد بن سنان» و «ابن اورمه» و «ابن جمهور» و امثال ایشان، آنچه شامل غلو و تخلیط بوده و از روایات «أبی سُمینه» آنچه را که حاوی غلو و تخلیط و تدلیس یا تفرد بوده‌است، استثناء کرده‌اند! و نیز از کتب یونس بن عبد الرحمان [که جزء سته ثلثه است] آنچه را عبیدی بدان متفرد می‌باشد، جدا نمودند! و از روایات نوادر حکمت «محمد بن أحمد بن یحیی» جمع کثیری را استثناء نمودند که عبارت اند از:

محمد بن موسی الهمدانی، محمد بن یحیی المعاذی و أبو عبد الله الجاموری، أبو عبد الله السیاری، ویوسف بن السخت، و وهب بن منبه، أبو علی النیشابوری، أبو سمینه، أبو یحیی الواسطی، الآدمی، العبیدی، أحمد بن هلال، محمد بن علی الهمدانی، عبد الله بن محمد الشامی، عبد الله بن أحمد الرازی، أحمد بن یحیی بن سعید، أحمد بن بشیر الرقی، محمد بن هارون، محمد بن عبد الله بن مهران، الحسن اللؤلؤی، جعفر بن محمد بن مالک، یوسف بن الحرث (الحارث)، و عبد الله بن محمد الدمشقی^۱.

و شگفت‌انگیزتر از پیش، سخن او در آخر گفتارش می‌باشد: «عجیب است که هیچ یک از نمازگزاران بجز ذو الیدین متوجه سهو آن جناب صلی الله علیه و آله نشد و برای سخن خویش ابو بکر و عمر را شاهد گرفت: و اگر یک نفر شیعی، در حکم بر غلط و نقص، و برداشتن عصمت از پیامبر صلی الله علیه و آله، بر این حدیث اعتماد نماید، شخص ناقص العقل، ضعیف الرأی و از جمله دیوانگان است که تکلیف از ایشان ساقط گشته!!».

همه آنچه که شیخ مفید بیان داشته، در صورتی رواست که ما به حدیث عامه اعتماد

۱- انصافاً چنین وسواسی در نقد اخبار و روایان آنها در خور تقدیر است! و نشان دهنده عمق احساس و ظیفه نسبت به آثار گرانبهای نبوی می‌باشد.

کرده باشیم که اعتماد نکردیم، بلکه بر اخبار متعددی که گذشت تکیه داریم و لذا هیچ کدام از جرحها و مذمت‌های شیخ مفید متوجه آن اخبار و روایان مذکور نیست. اما راه و طریقی که شیخ پیموده، از زشت‌ترین مغالطه‌هاست! و ای کاش اگر به اخبار خاصه مراجعه نکرده لا اقل به حدیث «سعید الأعرج» [در من لا یحضره الفقیه] اکتفا می‌نمود!

۳- اما طعن سوم شیخ مفید در مورد اختلاف اهل حجاز و عراق در آن نماز وارد شده که به ادعای اهل حجاز، آن حضرت صلی الله علیه و آله نمازش را اعاده نفرموده و به ادعای اهل عراق، اعاده فرموده، به علت تکلم در نماز! و هرکس از شیعه، به این حدیث پای‌بند گردد، طبق مذهب اهل عراق رفتار نموده؛ زیرا حدیث، متضمن تکلم پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز به طور عمد، و روی گرداندن وی از قبله به طرف اشخاص پشت سرش و سؤال از حقیقت ماجرا می‌باشد! و فقهای عراق متفق هستند که این موارد موجب اعاده‌است، اما حدیث، متضمن این است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر مامضی بنا نهاد و اعاده نفرموده (انتهی). این طعن شیخ عجیب‌تر از دوتای اولی است! زیرا صدوق به حدیث عامه تمسک نجسته و شیعه به مذهب اهل عراق رفتار ننموده و کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله در نماز عمدی نبوده است! زیرا کلام و سخن گفتن، اگر به گمان فراغت از نماز باشد از نوع کلام سهو است؛ و من در این مسأله میان علمای طائفه امامیه، اختلافی سراغ ندرام.]] (پایان سخن جناب علامه شیخ شوشتری دام عزه).

چنانکه ملاحظه شد، علامه توانا و دانشور نامدار خطه شوشتر آیت الله حاج شیخ، با دقت و مهارت در بحث رجالی و روایی، اشکالات و وجوه طعن شیخ مفید را بر اخبار سهو پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز، به خوبی ابطال کرده‌اند، که البته مشتبی بود نمونه خروار و در حد گفتار ما!

اما بهتر آن است که به جای پرداختن به جرح و تعدیل رجال و بررسی روایات مختلف در این باب - که رشته‌ای است طولانی با قابلیت انعطاف بسیار! و شاید در

نهایت نتیجه قطعی را به دست ندهد، به علت آن که امری است اختلافی - به اصل حجیت ظواهر کتاب خدا پناه برده و آیات بینات را در این زمینه به کمک فراخوانیم، و به عبارت دیگر میان بُر بزیم!!

آیات قرآن در سوره‌های گوناگون، گویای آن است که انبیای عظام - علیهم السلام - گاه دستخوش نسیان می‌شدند و این امر، راجع به خاصیت و ویژگی بشری آنهاست! و مسلماً سهو که زیر مجموعه نسیان محسوب می‌گردد، به طریق اولی در ایشان راه داشته‌است. در زمینه فوق، آیات زیر قابل طرح و دقت نظر می‌باشند:

۱- ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿۲۳﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ۚ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا

نَسِيتَ... [الکھف/۲۳، ۲۴]. «و زنه‌ار دربارهٔ هیچ چیز مگوی که من فردا آن را انجام خواهم داد مگر آنکه [بگویی اگر] خدای بخواهد و چون فراموش کنی [که إن شاء الله بگویی] پروردگارت را یاد کن. چنانکه مشهور است و در کتاب علوم قرآنی و اسباب نزول و تفاسیر وارد شده قریش کسانی را نزد علمای اهل کتاب مدینه فرستادند تا سؤالاتی را برای پرسش و امتحان از حضرت محمد ﷺ طرح نمایند، و آنان به فرستادگان گفتند: از او در مورد «اصحاب کھف» و «ذو القرنین» سؤال کنید.^۱ پیامبر ﷺ در پاسخ این فرستادگان فرموده بود: «سأخبرکم عنها غداً» فردا دربارهٔ آنها به شما خبر خواهم داد! و آن را موکول به مشیت الهی نفرمود و (إن شاء الله) نگفت! فردای آن روز وحی نیامد و چنان که گفته‌اند نزول وحی از ۳ تا ۴۵ روز به تأخیر انجامید؛ و در نتیجه این فترت، پیامبر ﷺ سخت دچار اندوه و ناراحتی گشت.

پس از نزول وحی و شرح پرسشهای آنها، خداوند در خلال آیات، شروع به آموزش پیامبر ﷺ نموده او را بر حذر می‌داد از گفتن چیزی یا انجام کاری در آینده بدون اتکای به اراده و خواست خداوند، و می‌فرماید: هرگاه فراموش کردی،

۱- برخی «روح» را هم افزوده‌اند.

پروردگارت را یاد کن! مسلم است که پیامبر ﷺ آن عبارت استثنائیه را فراموش کرده بود و خداوند آن را به وی ﷺ گوشزد نمود.

حال ممکن است کسی بگوید: «اذا نسیت» هرگاه فراموش کردی قضیه‌ای شرطی است و معلوم نیست که حتما زمانی این شرط تحقق یافته و آن حضرت دچار نسیان شده باشد، بلکه پیامبر هیچگاه به فراموشی دچار نشده است! جواب این است که: چنین سخنی مانند آن است که شما به کسی که بیش از پنجاه سال دارد بگویید اگر جوان شدی تحصیلات خود را دنبال کن! یعنی تعلیق بر محال کنید، زیرا او هرگز جوان نخواهد شد!

لذا بر اساس آن بیان باید - معاذ الله - در علم خدا تردید نمود، چرا او نمی‌دانسته که محمد ﷺ هیچگاه فراموش نمی‌کند، و تذکر بی موردی به وی داده است!! پُر واضح است که خدای متعال بروز نسیان را برای آن حضرت ﷺ امری طبیعی و قطعی قرار داده بوده، از اینرو وی را امر به ذکر و یاد آوری فرموده است.

۲- مرحوم طبرسی صاحب تفسیر گرانقدر «مجمع البیان»، ذیل آیه ﴿وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام/۶۸] «و اگر شیطان از یاد تو ببرد، پس از یادآوری، دیگر با گروه ستمکاران منشین». بعد از اینکه إشکال جبائی را در بطلان قول امامیه در جواز تقیه بر انبیاء و ائمه السلام ﷺ می‌آورد و این که وی گفته: امامیه قائل‌اند که نسیان بر انبیاء جایز نیست، آن إشکال را رد کرده و می‌نویسد: این ادعا صحیح و درست نیست، و امامیه تقیه را در صورتی بر امام جایز می‌دانند که در آن، دلالت قطعی به مسأله و جود داشته باشد که مکلف را به علم برساند و بتواند به وسیله غیر امام از خود رفع شبهه کند. اما در مسأله‌ای که به جز گفته امام، آن حکم دانسته نمی‌شود و دلیلی بر آن جز از طریق و از جهت امام نباشد، در آن صورت بر امام تقیه جایز نیست!..... و اما سهو و نسیان در آنچه که پیغمبر و امام مأمورانند از جانب خدا که آن را انجام دهند، امامیه برای ایشان سهو و نسیان را جایز نمی‌شمارند، اما در سوای آنها،

امامیه سهو و نسیان را - مادامی که منجر به إخلال به عقل نشود - برای آنان الکلیه جایز می‌داند، چگونه ممکن است که امامیه سهو و نسیان را جایز بشمارند، و حال این که خواب و بی‌هوشی را بر ایشان جایز می‌دانند، و خواب و بی‌هوشی نیز از قبل «سهو» اند، و ظنّ جبائی - که گفته: امامیه سهو و نسیان را بر پیغمبر و امام جایز نمی‌دانند - ظنّ فاسدی است! و «وإنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (پایان سخن طبرسی).

۳- ﴿بِتَأْيِهَا النَّبِيُّ لِمَ حُرِّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغَىٰ مَرْصَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [التحریم/۱] «ای پیامبر چرا برای خشنودی همسرانت، آنچه را خدا برای تو حلال کرده [بر خود] حرام می‌کنی؟». ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعَلَّمَ الْكَذِبِينَ﴾ [التوبة/۴۳] «خدای از تو در گذرد، چرا پیش از آنکه [حال] کسانی را که راست گفته‌اند بر تو آشکار شود و دروغگویان را بشناسی به آنان [برای عدم حضور در جهاد] رخصت دادی؟» که علمای شیعه - به ویژه متأخرین - آنها را حمل بر ترک اولی می‌نمایند! بسیار خوب! می‌پرسیم آیا ترک اولی «سهو» نیست؟!

۴- ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ [البقرة/۲۰۴] و از مردم کسی هست که در زندگی این جهان گفتارش تو را به شگفتی آورد و خدا را بر آنچه که در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.

چنانکه ملاحظه می‌گردد، کسی که به گفته خداوند «أَلَدُّ الْخِصَامِ» است، با گفتار خویش پیامبر صلی الله علیه و آله را به إعجاب واداشته و همین حکایت از «سهو» می‌کند! اما فقط خداوند متعال است که از کلیه نقائص، از جمله سهو و نسیان، مبرا است! چنانکه قرآن می‌فرماید:

﴿قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾ [طه/۵۲] «(موسی) گفت: دانش آن در کتابی نزد پروردگار من است، پروردگار من نه خطا می‌کند و نه فراموش

می کند».

وَالسَّلَامُ.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

اسفند ماه ۱۳۷۳ هـ ش.

مصادر كتاب

قرآن كريم.

كتب تفسير

١. طبرسى، أمين الإسلام أبو علي فضل بن حسن (٥٤٨ هـ)، «مجمع البيان في تفسير القرآن» ط ١، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م.
٢. طوسى، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن حسن (٤٦٠هـ)، «التبيان في تفسير القرآن»، تهران (چاپ سنگى)، ١٣٦٥هـ.
٣. على بن إبراهيم قمى (قرن سوم؟)، تفسير قمى، ط ٣، قم، مؤسسه دار الكتاب، ١٤٠٤هـ.

٤. عياشى، شيخ أبو النضر محمد بن مسعود بن عياش تميمى كوفى سمرقندى (قرن ٤ هـ)، «تفسير عياشى»، تهران، مكتبه علميه اسلاميه.
٥. فيض كاشانى، ملا محسن محمد بن مرتضى (١٠٩١هـ) «الصارفى فى تفسير كلام الله الوافى»، تهران، مكتبه اسلاميه.

كتب روايات و اخبار و شروح آن

١. ابن أبى حديد، عز الدين عبد الحميد بن أبى الحسن مدائنى (٦٥٥هـ)، «شرح نهج البلاغه»، مصر، ١٣٧٨هـ.ق. [٢٠ جلد].
٢. أحمد بن حنبل، أبو عبد الله شيبانى (٢٤١هـ)، «المسند».
٣. البخارى، محمد بن إسماعيل جعفى (٢٥٦هـ)، «صحيح بخارى».
٤. حرّ عاملى، شيخ أبو جعفر محمد بن حسن (١١٠٤هـ)، «إثبات الهداء بالنصوص والمعجزات».
٥. _____، «وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة»، چاپ سنگى أمير بهادر. يا چاپ مؤسسه آل بيت، قم، ایران ١٤٠٩هـ.

۶. راوندی، قطب الدین (۵۷۳ هـ)، «النوادر».
۷. شریف رضی، محمد بن ابی أحمد حسین بن موسی (۴۰۶ هـ) «نهج البلاغه» از کلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، تحقیق دکتر صبحی صالح، قم، انتشارات دار الهجرة.
۸. صدوق، شیخ محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ هـ)، «إكمال الدين»، ط ۲، قم، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۹۵ هـ.
۹. _____، «أمالی»، ط ۴، تهران، مکتبه اسلامیة، ۱۴۰۴ هـ.
۱۰. _____، «علل الشرائع»، قم، مکتبه داوری.
۱۱. _____، «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، تهران، چاپ سنگی. یا چاپ بیروت، ۱۴۰۴ هـ.
۱۲. _____، «کتاب التوحید»، قم، مکتبه صدوق. یا ط ۲، قم، موسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ هـ.
۱۳. _____، «معانی الأخبار»، قم، موسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ هـ.
۱۴. _____، «من لا یحضره الفقیه»، ط ۳، قم، ۱۴۰۳ هـ.
۱۵. صفار، محمد بن حسن بن فروخ صفار (۲۹۰ هـ)، «بصائر الدرجات»، ط ۲، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱۴۰۴ هـ.
۱۶. طوسی، شیخ الطایفه أبو جعفر محمد بن حسن، «تهذیب الأحکام»، ط ۴، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۵ هجری شمسی.
۱۷. علی بن حسین زین العابدین، إمام سجاد علیه السلام، «صحیفه ی سجادیه».
۱۸. کُلَیْنِی، محمد بن یعقوب بن إسحاق کُلَیْنِی رازی (۳۲۹ هـ)، «الکافی» (الأصول والفروع والروضه)، ط ۴، تهران، دار الكتب الإسلامية، ۱۳۶۵ هـ.ش.
۱۹. مامقانی، «مقباس الهدایه فی علم الدرايه». (همراه کتاب رجالی وی: تنقیح المقال، چاپ شده).

۲۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۱۱۱ هـ)، «بحار الأنوار» چاپ سنگی کمپانی (تبریز)، یا چاپ بیروت، مؤسسه‌ی الوفاء، ۱۴۰۴ هـ در ۱۱۰ جلد.
۲۱. _____، «مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول». (شرح و تحقیق کتاب «کافی» کُلینی).
۲۲. محمد باقر بهبودی، «معرفة الحديث» مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۲۳. محمد بن محمد بن أشعث (قرن ۴ هـ)، «أشعثیات».
۲۴. محمد تقی فرزند شیخ محمد کاظم شوشتری (۱۴۱۵ هـ)، «الأخبار الدخيلة».
۲۵. مسلم، مسلم بن حجاج قشیری نيسابوری (۲۶۱ هـ)، «صحیح مسلم».
۲۶. مفید، شیخ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ عکبری بغدادی (۴۱۳ هـ)، «أمالی».
۲۷. نوری طبرسی، میرزا حسین بن محمد تقی مازندرانی (۱۳۲۰ هـ)، «مستدرک الوسائل»، چاپ سنگی.

۲۸. واسطی، عمرو بن خالد قرشی هاشمی مولاہم، أبو خالد کوفی سپس واسطی، (بین ۱۵۰ و ۱۶۰ هـ؟ وفات یافت)، «مسند إمام زید»، بیروت، دار مکتبة الحیاء.

کتاب رجال

۱. ابن ابی داود، حسن حلی، (قرن ۸ هجری؟)، «رجال ابن داود»، نشر مؤسسه‌ی انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ هـ.
۲. ابن غضائری، أبو عبد الله أحمد بن حسین غضائری (۴۱۱ هـ)، «رجال ابن غضائری»، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ هـ.
۳. استرآبادی، میرزا محمد (۱۰۲۱ هـ)، «منهج المقال فی تحقیق أحوال الرجال» معروف به رجال کبیر، چاپ تهران، ۱۳۰۶ هـ.
۴. بحر العلوم، سید (۱۲۱۲ هـ)، «الفوائد الرجالیة»، تحقیق و تعلیق: محمد صادق بحر العلوم، حسین بحر العلوم، ط ۱، تهران، مکتبة الصادق، ۱۳۶۳ هجری شمسی.
۵. تستری، شیخ محمد تقی (قرن ۱۴ هـ)، «قاموس الرجال»، تهران، ۱۳۷۹ هـ [۱۱]

جلد].

۶. تفرشی، آقا میر مصطفی بن حسین حسینی (۱۰۱۵ أو ۱۰۳۱ هـ؟)، «نقد الرجال»، تهران، ۱۳۱۸هـ

۷. حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ هـ)، «خلاصه الأقوال فی معرفة الرجال».

۸. _____، «رجال علامه حلی»، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۱ هـ

۹. تهرانی، آقا بزرگ (۱۳۸۸هـ أو ۱۳۸۹ هـ)، «الذریعه إلى تصانیف الشیعه»، بکوشش: سید احمد حسینی، ط ۲، ۱۴۰۶هـ/۱۹۸۶م، بیروت، دار الأضواء.

۱۰. طوسی، شیخ الطائفه أبو جعفر محمد بن حسن (۴۶۰ هـ)، «اختیار معرفة الرجال».

۱۱. _____، «الفهرست»، چاپ کلکوتہ.

۱۲. _____، «رجال الطوسی»، تصحیح و تعلیق میرداماد الأسترابادی.

۱۳. کشی، محمد بن عمر بن عبد العزیز (وفات: حوالي ۳۵۰هـ)، «اختیار معرفة الرجال» یا «رجال کشی»، چاپ کربلاء، یا چاپ مشهد، مؤسسه انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ تحقیق حسن مصطفوی.

۱۴. مامقانی، شیخ عبد الله (۱۳۵۰ أو ۱۳۵۱ هـ)، «تنقیح المقال فی أحوال الرجال»، چاپ سنگی (در ۳ جلد).

۱۵. نجاشی، شیخ جلیل أبو العباس أحمد بن علی (۴۰۵هـ)، «الرجال»، چاپ بمبئی. و ط ۵، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶هـ

کتاب عقائد و کلام و فقه

۱. حیدر علی قلمداران، «شاهراه اتحاد یا بررسی نصوص امامت»، قم.

۲. حیدر علی قلمداران، «مقدمه حقایق عریان در اقتصاد قرآن (زکات)»، قم.

۳. سید مرتضی علم الهدی، شریف أبو القاسم علی بن حسین بن موسی (۴۳۳هـ)،

«تنزیه الأنبياء والأئمة».

۴. _____، «الشافی فی الإمامة»، تحقیق: عبد الزهراء حسینی خطیب، ط ۲، تهران، مؤسسه الصادق، ۱۴۲۶هـ/۲۰۰۶م.

۵. صدوق، شیخ محمد بن علی بن بابویه قمی، «الاعتقادات فی دین الإمامیه»، چاپ سنگی (همراه کتاب شرح باب حادی عشر).

۶. طوسی، شیخ أبو جعفر محمد بن حسن، «تلخیص شافی»، مقدمه و تحقیق سید حسین بحر العلوم، قم، مؤسسه انتشارات محبین، ۱۳۸۲ هـ شمسی.

۷. عبد الجلیل قزوینی رازی، شیخ، «نقض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض»، انتشارات أنجمن آثار ملی.

۸. جواهری، محمد حسن فرزند شیخ باقر نجفی (۱۲۶۶هـ)، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام»، تحقیق و تعلیق شیخ عباس قوچانی، ط ۲، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ هجری شمسی (۱۹۸۶م).

۹. مفید، شیخ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ عَکْبَرِي بَغْدَادِي (۴۱۳هـ)، «أوائل المقالات»، چاپ تبریز.

۱۰. _____، «العیون والمحاسن» أو «الفصول المختارة من العیون والمحاسن».

۱۱. _____، «تصحیح اعتقاد الإمامیه» یا «تصحیح الاعتقاد».

کتاب تاریخ و تراجم و سیر و طبقات و مناقب

۱. إبراهیم بن سعد بن هلال تقفی، أبو اسحق کوفی (۲۸۳هـ)، «الغارات» یا «الاستنفار والغارات»، چاپ تهران أو چاپ بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م تحقیق سید عبد الزهراء حسینی خطیب.

۲. ابن سعد، محمد بن سعد کاتب واقدی (۲۳۰هـ)، «الطبقات الکبری»، لیدن،

هولند.

۳. ابن شهرآشوب مازندرانی، (۵۵۸هـ)، «مناقب آل ابی طالب»، قم، مؤسسه‌ی انتشاراتی علامه، ۱۳۷۹هـ.
۴. ابن کثیر، حافظ أبو الفداء إسماعیل بن کثیر دمشقی (۷۷۴هـ)، «البدایة والنهایة»، قاهره، ۱۳۵۱هـ.
۵. استرآبادی، سید شرف الدین علی حسینی (حوالی ۹۴۰هـ)، «تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة»، ط ۱، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۹هـ.
۶. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان البحرانی (۱۱۰۷ أو ۱۱۰۹هـ)، «مدینه معاجز الأئمة الاثني عشر ودلائل الحجج علی البشر»، تحقیق کمیته‌ی تحقیق زیر سرپرستی فارس حسون کریم، ط ۱، قم، مؤسسه‌ی معارف اسلامی، ۱۴۱۵هـ.
۷. برسی، حافظ رجب برسی (در سال ۸۱۳ هجری قمری زنده بود)، «مشارق أنوار الیقین»، ط ۱، بیروت، مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹هـ/۱۹۹۹م.
۸. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، چاپ قاهره.
۹. عباس قمی، شیخ محدث، «منتهی الآمال»، قم، کتابفروشی اسلامی.
۱۰. علی خان بن معصوم شوشتری، سید مدنی شیرازی حسینی (۱۱۲۰هـ)، «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة».
۱۱. مسعودی، علی بن الحسین بن علی هذلی (۳۴۶هـ)، «مروج الذهب ومعادن الجواهر»، چاپ مصر، ۱۳۴۶هـ.
۱۲. مفید، شیخ «الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳هـ.
۱۳. نصر بن مزاحم منقری، «وقعة صفین»، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قاهره.

سلسله‌ی راه نجات از شر غُلّات



بحث در ولایت و حقیقت آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[مقدمه]

سپاس و ستایش پرورگار جهان را که در الوهیت یگانه و در خالقیت و رازقیت و احیاء و اماته و معبودیت بی‌شریک و نظیر و در تدبیر امور خلقت بی‌معاون و مشاور و نائب و وزیر است و احدی از آفریدگان وی از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای صالحین را در حریم خالقیتش راه و بر آسرار و علم غیبش آگاهی نیست. و اگر گاهی خبری از آینده و اثری از شده یا شونده که علمش بر عامّ مخفی و پوشیده‌است به وسیله وحی بر رسولی خاصّ اعلام و ابلاغ شود تا حجّتی بر رسالت او و تصدیقی بر نبوتش باشد، لطفی است از آفریدگار جهان بر عموم بندگان تا بدین وسیله پایه پیغمبری و منصب رهبری آن رسول را محکم و تثبیت و تصدیق و تأیید نماید و گرنه دورباش غیرت الهی و پاسداشت کبریای نامتناهی به هیچ آفریده‌ای اجازه ورود و دخول در مرز قُرْفُگاه آسرار و خفیّات و سرا پرده مکنونات و غیبیّات نمی‌دهد، و شیاطینی که به چنین آرزوی خام با پروبال اوهام به قصد دست یافتن به نهانخانه غیب به جانب آسمان تقدیر، تنور کشیده اوج گیرند مرزداران اقلیم آسرار با تیرهای شهاب آنان را آماجگاه ثاقب جانسوز کرده با نهایت ذلّت و خسران به مبدأشان هابط و ساقط نمایند.

و درود نامحدود بر پیغمبر محمود که با وجود ذیجود و رسالت ابدی خویش، راه هرگونه مردم فریبی و اضلال و طریق استحمار و استغلال را مسدود نمود. نه تنها بتها را شکست و بتخانه‌ها را ویران کرد بلکه پایه‌ای از توحید ریخت و شالوده‌ای از آن افکند که آن کس که قدم در شرع او نهاد و به دمی از جوّبار شریعت او مشروب شود هرگز اندیشه بت پرستی و خیال خدا سازی در مخیله او راه نیابد.

او که وجود مقدّسش زبده آفرینش و ماهیت و صورتش دهشت افزای اهل دانش و

بینش است خودرا آن چنان متواضع و فروتن نشان داد که به بندگی خدا بیش از رسالتش اهمیت نهاد و همین که عده‌ای از چرب زبانان تملق پیشه خواستند او را به مدح و ثنائی که صناید و بزرگان خویش را می‌ستودند، بستایند، فرمود: «لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا» مرا از آنچه سزاوار من است بالاتر نبرید، همانا خداوند - تبارک و تعالی - مرا به بندگی پذیرفت پیش از آنکه مرا به نبوت برگزیند.^۱

و به فرمان ایزد منان این منصب الهی را در تشهد نماز مقرر داشت که هر صبح وشام بندگان خدا او را در پیشگاه احدیت به معبودیت و بندگی یادآور شوند که «وَأَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» «شهادت می‌دهم که محمد بنده خدا و فرستاده اوست» تا معلوم شود که شرف بندگی او بر مقام رسالتش سبقت و مزیت دارد.

و چنانکه «انس» خادم گاه و بیگاه او می‌گوید هنگامی که عده‌ای از مردمان، جنابش را به عنوان «یا رسول الله! أنت سيدنا وذو الطول علينا» ستوند، فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! عَلَيْكُمْ بِتَقْوَاكُمْ وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ! أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَاللَّهُ مَا أَحَبُّ أَنْ تَرْفَعُونِي فَوْقَ مَنْزِلَتِي الَّتِي أَنْزَلَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» ای مردم گفتاری که گفتار (سزاوار) شماست بگویند، مبادا شیطان شما را بفریبد. من محمد پسر بنده خدا و فرستاده اویم. دوست نمی‌دارم مرا از مقامی که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - برایم مقرر داشته، بالاتر ببرید.^۲

و چنانکه از صادق عترت طاهره‌اش از حضرت جعفر بن محمد الصادق عليه السلام به سند سلسله الذهب از آباء طاهرینش تا امیر المؤمنین - علیه صلوات الله - رسیده است که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا لَهُ مَرْحَبًا بِسَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا! فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَضَبًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَقُولُوا هَكَذَا وَلَكِنْ قُولُوا مَرْحَبًا بِنَبِيِّنَا

۱- «الأشعبيات» ص ۱۸۱ به سند سلسله الذهب.

۲- الإسلام في القرن العشرين، ص ۱۲۶.

وَرَسُولٍ رَبَّنَا، قَوْلُوا السَّدَادَ مِنَ الْقَوْلِ وَلَا تَغْلُوا فِي الْقَوْلِ فْتَمَرِقُوا» رسول خدا ﷺ نزد گروهی از یارانش آمد، آنان عرض کردند: ای مولا و سرور ما خوش آمدی. پیامبر ﷺ جداً به خشم آمد و فرمود: چنین مگویید بلکه بگویید ای پیامبر و فرستاده پروردگار ما خوش آمدی. سخن را درست و استوار بگویید و در گفتار خود غلُو و مبالغه مکنید و از حد نگذرید!.

و همین‌که وفد «عامر بن صعصعه» به حضور پرنورش تشرّف یافت و در میان این وفد مردی به نام «ابو مطرف عبد الله بن الشّخیر» وجود داشت که چشمش به آن حضرت افتاد، عرض کرد: «یا رسول الله! أنت سيدنا و ذو الطول علينا» ای فرستاده خدا تو سرور مایی و بر ما منت و بزرگی داری»، جنابش از اینگونه ستایش روی درهم کشید و فرمود: «السيد الله، لا يستهوينكم الشيطان» سرور خداست، مبادا شیطان شما را بفریبد».

و ناآشنایی که حضرتش را دید و بر خود لرزید او را دلجویی نموده فرمود: من پادشاه نیستم بلکه فرزند زنی هستم که گوشت خشکیده می‌خورد!

و «أنس بن مالك» گفته است: «لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: وَكَأَنَّا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا إِلَيْهِ لِمَا يَعْلَمُونَ مِنْ كَرَاهِيَةِ لِدَلِك» برای اصحاب پیامبر هیچ کس از رسول خدا عزیزتر و محبوبتر نبود اما هنگامی که او را می‌دیدند برایش بر نمی‌خاستند زیرا می‌دانستند که این کار را ناخوش می‌دارد و نمی‌پسندد».

و سلام فراوان و تحیات بی‌پایان بر آل اطهار و خاندان ابرارش که سرسلسله آنان بزرگ مرد جهان حضرت علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه و آله - است که در

۱- الجعفریات، ص ۱۸۶ و نوادر راوندی.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۳۲.

۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۳ / ص ۱۳۲ و ج ۳ / ص ۲۵۰، وقریب به آن در سنن ترمذی، (۴۴) کتاب الأدب عن رسول الله / (۱۳) باب ما جاء فی کراهیة قیام الرجل للرجل، ح (۲۷۵۴).

خطبه «قاصعه» در نهج البلاغه، مردم را بر حذر می‌دارد از اینکه گوش به خودستائی و فضیلت فروشی بزرگان خود دهند و می‌فرماید: **أَلَا فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبْرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَتَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ** زنهار، زنهار از اطاعت سروران و بزرگان شما، کسانی که (با اتکاء به موقعیت خود) کبر می‌فروشدند و خود را برتر از نسب خویش می‌شمارند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

و چنانکه در نهج البلاغه و روضه کافی و جلد هشتم بحار آمده است همواره می‌فرمود: **وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَقَدْ كَرِهَتْ أَنْ يَكُونَ جَالٍ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحَبُّ الْإِطْرَاءِ وَاسْتِجَاعِ الشَّاءِ وَلَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَلَوْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنِ تَتَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعِظَمَةِ وَالْكَبْرِيَاءِ وَرُبَّمَا اسْتَحَلَى النَّاسُ الشَّاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقِ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَذَانِهَا وَفَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالمَصَانِعَةِ وَلَا تَتَّظُّنُوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَلَا التَّيَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدَلِ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تَكْفُؤُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا وَأَخْرَجَنَا بِمَا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالهُدَى وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى**

همانا از بدترین حالات زمامداران در نظر مردمان نیکوکردار آن است که چنین پنداشته شود که ایشان دوستدار فخر فروشتی و خواهان برتری جویی‌اند. من خوش نمی‌دارم که گمان برید شنیدن مدح و ستایش از شما را دوست می‌دارم، خدای را سپاس که نه چنانم. و اگر (به فرض) چنین کاری را دوست می‌داشتم به منظور خضوع در برابر حق متعال که به عظمت و کبریاء سزاوارتر است، آن را فرونهاده و رها می‌کردم و چه بسا

مردم ستودن افراد را به سبب تلاشها و کوششهایشان روا می‌دانند (گرچه کارشان ناروا نیست اما شما) مرا به (کلام دلفریب و) زیبا نستاید زیرا می‌خواهم حقوقی که خدا و شما بر عهده‌ام دارید و هنوز از ادای آنها فراغت نیافته‌ام، به جای آرم (و به خدا تقرب جویم) و نیز واجباتی هست که می‌بایست به اجرا درآورم. پس بدان گونه که با زمامداران ستمگر گفتگو می‌شود، با من سخن مگویید و از من چنانکه از فرمانروایان مقتدر حذر می‌شود، پروا نکنید و با تکلف و تصنع با من رفتار نکنید... زیرا من خود را برتر از اینکه اشتباه کنم، نمی‌دانم و در کارهایم از آن (خطا) در امان نیستم مگر اینکه خداوند که بر من از خودم با نفوذتر و مؤثرتر است، مرا از آن حفظ فرماید. همانا من و شما بنده و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست و چنان در ما نفوذ و تأثیر دارد که ما بدانگونه در خود تأثیر نمی‌گذاریم. خداوند ما را از آنچه در آن بودیم به سوی آنچه صلاح و سعادت ما بود برون آورد و به جای گمراهی ما را هدایت بخشید و پس از نابینایی، بصیرت و بینش عطا فرمود^۱.

و با اینکه سینه‌اش صندوق علوم الهیه از تعلیمات حضرت خیر البریه بود باز هم در اسرار خلقت و راز مرگ و حیات حتی در آخرین لحظه عمر نازنیش می‌فرمود: وَكَمْ أَطْرَدْتُ الْآيَامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ! عِلْمٌ مَحْزُونٌ چه روزهایی که به جستجو و کند و کاو از اسرار پوشیده این مسأله (مرگ) پرداختم لیکن خداوند - جل ذکره - جز خفا و پوشیدگی آن را نخواست، هیهات که دانشی پوشیده و سر به مهر است^۲.

و از آن اظهار نادانی می‌کرد و به خلیفه سوم می‌فرمود: «مَا أَعْرِفُ شَيْئًا جَهْلُهُ... إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ» چیزی نمی‌دانم که تو ندانی... همانا آنچه که ما می‌دانیم، می‌دانی^۳.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶ و کافی، ج ۱، باب ۱۲۳، حدیث ۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹، و اثبات الرّوضه، ص ۱۵۳.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

و سلامت و رشاد و هدایت و ارشاد نصیب آنان که از صراط مستقیم الهی که حدّ
وسط افراط و تفریط و دور از تیأس و تنشیط است برکنار نیفتاده همواره از دربار
کردگار، هدایت خود را خواهان بوده و از مغضوبین و گمراهان نیستند.

انگیزه تألیف کتاب

دین مقدس اسلام در ابتدای ظهور دچار مخالفین و دشمنانی چون بت پرستان مکه و یهود و نصاری در مدینه و یمن و بلاد و قبایل دیگر گردید. اما طولی نکشید که تمام این دشمنان و مخالفان در مقابل دلایل روشن و براهین متقن آن تسلیم گشته مسلمان شدند و یا لا اقل دست از مخالفت برداشته طریق صلح و جزیه را پذیرفتند و از آن روز تا کنون دشمنان بی حد و حصر اسلام هیچ کدام با سلاح عقل و علم در میدان نبرد و جدال به مقابله و ستیزه نپرداخته و اگر پرداخته‌اند به زودی خود را مفتضح و رسوا ساخته خائب و خاسر و شکست خورده و متضرر از معرکه بیرون رفته‌اند.

مبلغین مسیحیت و مبشرین نصرانیت با تمام نیرو و قدرتی که از جهت مادی و معنوی داشته و دارند و با جمیع کوشش و کششی که برای تضعیف اسلام یکار برده و می‌برند، تاریخ شاهد، و وضع حاضر گواه است که در این عرصه، کاری انجام نداده و در مانده و بیچاره‌اند.

اما متأسفانه شکستها و خرابیها، مفسده‌ها و ویرانی‌ها، خونریزیها و نادانیها و ضربات کشنده و حوادث نابود کننده که به وسیله خود مسلمین و فرق و طوائف آنها علیه یکدیگر انجام گرفته و می‌گیرد چیزی نیست که بتوان آن را مخفی داشت و ناچیز انگاشت.

پس از غروب خورشید نبوت بلافاصله قضایای شتابناک سقیفه بنی ساعده برای جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به وجود آمد و به هر حال زمینه‌ای چیده شد که همواره به محاذات زمان و تلاش فتنه جویان خسارت و وبال آن بر گردن مسلمانان باقی مانده و هنوز هم و شاید تا قیام قیامت اثرات نامطلوب آن همچنان باقی بماند!

از آن پس همیشه مسلمانان به علل مختلف و بهانه‌های گوناگون به جان یکدیگر افتاده و صحنه‌های ننگینی از نبردهای خونین به وجود آورده‌اند که اگر جویهای خونی

که از یکدیگر ریخته‌اند جمع گردد یقیناً دریائی بزرگ و وحشت‌خیز و نفرت‌انگیز تشکیل خواهد داد، و اگر اموال و اوقاتی که صرف نابودی یکدیگر کرده‌اند به محاسبه درآید، محاسب اندیشه از حساب آن عاجز شود! چه خانمانها ویران و چه زنانی بیوه و اطفالی یتیم و سرگردان مانده و چه نفوس زکیه و بی‌گناه، در این آتش بیداد سوخته‌اند، فقط خدا می‌داند و بس!

عجب و فوق‌عجب در این است که هرگاه مبانی مشترک و وحدت عقیده که این فرقه‌های مختلف و مذاهب گوناگون با یکدیگر دارند، بررسی شود معلوم می‌گردد که اینان همه پرستنده‌ی خدای واحد و به نبوت «محمد بن عبد الله» صلی الله علیه و آله معتقد، و دارای کتاب و قبله‌ی مشترک هستند، اعمال و عباداتشان از صلوات و زکوات یکسان بوده در هیچ مطلب و مسأله‌ای اختلافشان آن اندازه نیست که مقلدین دو مجتهد یک مذهب، با یکدیگر دارند!

تنها مسأله‌ای که ریشه‌ی اصلی و پایه‌ی اساسی این عداوت و دشمنی است مسأله «امامت» است که امروز از هیئت و حقیقت آن اثری در روی زمین نیست و در حقیقت نزاعشان نزاع آن دو احمق قصه‌ی ملا نصر الدین است که یکی از خدا هزار گوسفند می‌خواست و آن دیگری صد گرگ! و سرانجام این دو آرزوی محال منجر به جدال و نزاع خونین آن دو گشت!! شکی نیست آنچه در این میان آتش عداوت را تیزتر و معرکه‌ی جدال را خونریزتر می‌کند دست مخفی دشمن است که نشاید از اوّل هم او این آتش را روشن کرده‌است اما هرچه هست همه‌ی این بدبختی‌ها بر سر مسلمانان به دست خودشان به وجود می‌آید و دشمن نیز با زیرکی و زرنگی از آن استفاده می‌کند. و احمق کسی است که از دشمن توقع رحم و انصاف داشته باشد!

دشمنان بیرونی این دین مبین همواره در کمین بوده و از هر پیشامدی در افکندن اختلاف بین مسلمین سوء استفاده کرده و به مقصد نهایی خود که پوشیدن رخساره‌ی حقیقت و مستور داشتن حقایق تابناک اسلام از منظر و مرآی جهانیان است توفیق

یافته‌اند.

مثلاً همین مسأله «امامت» که در روز اول چیز چندان قابل اعتنایی نبود و اگر پیشآمد خلافتی موجب انحراف شد، مدعی حقیقی آن با نهایت بزرگواری از حق طبیعی و مشروع خود صرف نظر کرد و با کمال بلند نظری تابع اکثریت مسلمین شد و خود و خاندانش با خلیفه منتخب، بیعت نمود! و تا زمانی که مسلمانان او را به قبول خلافت دعوت نکردند، در خانه خود نشست و بر حسب تقاضای متصدیان وقت، به رتق و فتق پاره‌ای از امور همّت بست و از هیچگونه خیر خواهی دریغ نفرمود و در آن چند سالی هم که به حال اجبار و اضطرار به امر خلافت پرداخت کوچکترین زمینه بلکه حتی کمترین سخنی درباره اینکه خلافت را به خاندان خود انتقال دهد نچید و نگفت، و در هنگام وفات هم بنابر نقل مورّخین وقتی از او برای جانشین شدن فرزندش نظر خواستند فرمود: «لا آمرکم ولا آنهاکم» «شما را بدین کار نه امر می‌کنم و نه نهی می‌کنم»، و پس از ارتحال روح مطهرش به ملاّ اعلی، خلف بزرگوارش، چون هودرا از اداره مور کشور، به علت قلت ناصر و یاور و مقابله با دشمن حيله گر، ناتوران یافت ناچار با کمال جوانمردی دستگاه خلافت را به منظور حفظ وحدت جهان اسلام به حریف مکارسیا ستمدار و گذاشت، و اگر پستی فطرت و خبث طینت یزید بن معاویه آن گونه به حریم محرّمات الهی تجاوز نمی‌کرد و مردم کوفه و بصره از حضرت حسین علیه السلام برای برچیدن بساط ظلم و ستم استمداد نکرده و دست بیعت دراز نمی‌نمودند شاید آن جناب هرگز بدان قیام اقدام نمی‌فرمود و مانند پدر بزرگوارش می‌فرمود: «لَأَلْقِيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا» مهارشتر خلافت را بردوش آن می‌انداختم (وبه حال خودش وامی‌گذاشتم) و آخر آن را با پیاله نخستش سیراب می‌کردم».

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲ / ص ۴۲۵، طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۵ / ص ۱۴۶-۱۴۷، ابن کثیر،

البدایة والنهاية، ج ۷ / ص ۳۲۷.

و اگر می‌بینیم بعد از این بزرگواران فرزندان ایشان به دستگاه حکومت متعرض و حتی گاهی با قیام خونین خود به مخالفت با آن می‌پرداختند فقط از این جهت بوده که می‌دیدند احکام اسلام رعایت نمی‌شود و مسأله حکومت آن گونه که شریعت مطهره اساس آن را ریخته مورد تبعیت قرار نمی‌گیرد و گرنه مانند جد بزرگوارشان می‌فرمودند: «دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ» این دنیای شما در نظرم از آب بینی بزی کم بهاتر است». (نهج البلاغه، خطبه ۳). آن بزرگواران به دنیا و حکومت آن چنان می‌نگریستند که مرد عاقلی به بادی و چرکی که از مقعد و یا بینی بزی بجهد، می‌نگرد! اگر گاهی از آن بزرگواران گفتاری در این زمینه اظهار می‌شد همان بود که علی عليه السلام به عموی خود عباس در هنگام مراجعت از نزد عمر فرمود: «وَاللَّهِ مَا بِي رَغْبَةٌ فِي السُّلْطَانِ وَلَا أَحِبُّ الدُّنْيَا، وَلَكِنْ لِإِظْهَارِ الْعَدْلِ، وَالْقِيَامِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ» مرا در کسب قدرت رغبت نبود و از حب دنیا خلافت را نمس خواستم بلکه برای آشکار ساختن عدالت و برپاداشتن کتاب و سنت بود^۱.

چنانکه در داستان پینه زدن آن جناب نعلین خود را پس از آنکه قیمت آن را از ابن عباس پرسید و او آن را بی‌ارزش خواند، فرمود: «وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا» به خدا سوگند، که این نعلین از فرما نروایی بر شما برایم محبوبتر است مگر آنکه حقی را به پا دارم و باطلی را دفع کنم». (نهج البلاغه، خطبه ۳۳).

و همواره در مناجات خود با پروردگار عالم عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّاسِ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرِ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَتُقَامَ الْمُعْطَلَّةُ مِنْ حُدُودِكَ» پروردگارا همانا تو می‌دانی (آنچه کردیم) نه برای رقابت و برتری جویی در کسب

۱- ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه»، ج ۹/ ص ۵۱. و مجلسی، «بحار الأنوار»، ج ۳۱/ ص ۶۹.

قدرت و نه برای خواستن متاع پست دنیا بود بلکه به منظور آن بود که نشانه‌های دینت را باز گردانیم و صلاح و ایجاد نکویی در شهرهایت را بر قرار سازیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات امنیت یابند و حدود و مقررات فرونهاده شده، برپا شود». (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱).

به هر صورت اگر مراد از امامت زعامت بود، در نظر اولیاء خدا چندان مورد رغبت نبود و اگر مراد از آن رهبری و هدایت مردم به صراط مستقیم الهی است کسی آن را نمیتوانست از ایشان غصب نماید. هرگاه کسی از آن بزرگواران چیزی می‌پرسید از احکام خدا و بیان ما أنزل الله، آن را به روشن‌ترین صورت بیان می‌کردند و خلفای زمان اگر به آنان به چشم رقابت نمی‌نگریستند و آنان را مخالف حکومت خود نمی‌پنداشتند هرگز متعرض هدایت و رهبری ایشان نمی‌شدند زیرا قیام پاره‌ای از فرزندان علی علیه السلام برای مسندنشینان خلافت این اندیشه را به وجود آورد که توجه مردم به یک شخص موجه و محبوب ممکن است موجب قیامی بزرگ شود.

مسأله امامت که در ابتدا چندان مورد توجه اولیاء خدا نبود با گذشت زمان و آمیزش مسلمانان با مردم کشورهای روم و ایران و دیدن و تقلید کردن از جلال و جبروت دستگاه قیصران و پادشاهان جنبه دیگری به خود گرفت و سخت طرف توجه طالبان لذائذ و شهوات گردید و ناگفته پیداست که محرومان و شکست خوردگان در کشاکش و نزاع با ربایندگان گوی موفقیّت از میدان تنازع، چه حالت و صورتی خواهند داشت و چون در میدان مسابقه شکست خورده‌اند در میدان رقابت خاموش نخواهند نشست!

لذا در هر فرصتی برای حلّ عقده خویش به وسائلی که در دسترس آنها بود که آسانترین آن زبان سخن و بنان قلم است به انتقام گیری و فرونشاندن آتش حسادت پرداختند و عرصه‌ای وسیع برای مبارزه با حریف آماده ساختند و پس از خود به میراث به احوال خود سپردند و هرکس آمد چیزی بر آن مزید کرد تا بدین غایت رسید!

از روزهای اوّل مبارزه بر سر جانشینی و خلافت، مطلب از حالت طبیعی خود چندان خارج نبود. زیرا لیاقت را در خلافت و حکومت، پاره‌ای بر حسب سنت

جاهلیت به کثرت سنّ و وراثت می‌دانستند و آنان که از سرچشمه تعلیمات اسلام سیراب شده بودند آن را در دارندگان علم و حکمت و سابقه داران سبقت و مهاجرت و دارندگان فضیلت جهاد «بدر» و «أُحُد» جستجو می‌کردند و مقام خلافت را هم مجری احکام دین از اقامه صلاه و أخذ و جبایت زکات و تأمین حدود و ثغور و دادرسی مظلومان و سرکوبی ظالمان و اجرای حدود و دیات و بالأخره سیاست کشورداری و حفظ بلاد و انجام فریضه جهاد و امثال آن می‌شمردند و آنان که بدان دست می‌یافتند با تشبّث به این معانی آن مقام را محترم می‌خواستند.

اما محرومان شکست خورده و منکوبان دل آزرده برای اجراء این مقام شرائطی سخت و سنگین و فضائلی فوق قدرت و تمکین مقرر داشتند. تا جایی که حکومت بر بلاد و سیاست عباد را که هزاران سال قبل از ایشان معمول و مجری در تمام نقاط جهان بوده درست تالی مقام خدا و رسول شمردند که باید زمامدار دارای عصمت چنین و طهارت چنان باشد! و با پندارهای موهوم آن را بر بال جبرئیلِ اَمین بستند که کسی حقّ حکومت و زمامداری ندارد مگر اینکه از جانب خدا بدان مقام مخصوص منصوب باشد! و این صفت و خاصیت هم جز در افرادی معدود که با نصّ خفیّ و جلیّ بدین مقام گماشته شده‌اند، نیست و آنان منحصرأً از علی و یازده نفر از فرزندان او که آنان را از میان فرزندان بسیار آن حضرت به نام اُئْمَةُ اِثْنِ عَشَرَ ممتاز دانسته‌اند، می‌باشند و با اینکه از طرف آن بزرگواران در مدّت حیاتشان جُز حضرات حَسَنین - علیهما السلام - کوچکترین اقدامی برای حیازت خلافت به عمل نیامد و حتّی با پیشنهاد این مقام از طرف مسلمانان به حضرت زین العابدین و جعفر بن محمّد - علیهما السلام - و اخیراً از طرف مأمون به حضرت علیّ بن موسی الرضا - سلام الله علیه - از قبول آن إباء و امتناع نمودند.

مع ذلک کاسه‌های داغتر از آتش همچنان این موضوع را دستاویز خود نموده در هر نقطه به إشعال نیران اختلاف و فساد پرداختند و تا حدّی که ممکن می‌شد یکی از فرزندان محبوب و مشهور امیر المؤمنین را به قیام و انقلاب وادار می‌نمودند و همینکه

او را به دست دشمن نابود می‌ساختند به سراغ دیگری می‌رفتند!! و چون از اینگونه اقدامات طرفی بسته نشد هر چند یکی دو حکومت مستقله و مستمره از فرزندان علی و فاطمه - علیهما السلام - در مصر و یمن و پاره‌ای بلاد تشکیل یافت اما فرقی متعدده و طوائف مختلفه‌ای که به نام شیعه در گوشه و کنار، به نام اولاد علی علیه السلام دعوت کردند، بدان حکومت‌ها راضی نشدند، بلکه چون با آن شرائط عجیب و من درآوردی که جعل کرده بودند، موافق و مطابق نمی‌افتاد، بهانه آغاز کرده و دنبال آرزوی دیگر می‌رفتند! و در عین حال با نوشتن کتابها و گفتن آن شرائط دایره وصول به حکومت را تنگتر کردند تا آنکه سرانجام چون کرم ابریشم در میان تنیده‌های خود محبوس و مدفون شدند و چنانکه می‌بینیم داشتن یک حکومت شرعی که آرزوی آن را با آن گونه خیالات و اوهام در مغز خود می‌پروریدند فاقدند!

فلذا احکام گرانقدر و حیات بخش اسلام که در گرو ضمانت اجر است معطل و منسوخ مانده‌است و از آن طرف به جهت بدبینی و سوء نظر متشرعین به اصطلاح طالب حکومت حق، دائماً با حکومت‌های موجود خود در حال مخالفت و نزاع و سرپیچی و تمرد بسر می‌برند.

مسأله امامت اگر خسارتش همین بود که بدانها اشارت رفت چون موجب زیانهای دنیوی است شاید به نظر پاره‌ای که اهمیتی بدینگونه خسارات نمی‌دهند تحملش خیلی مشکل نبود! اما مطلب به همین جا تمام نمی‌شود و خسارت و زیانش منحصر به اینکه بین امت اسلام موجب تفرقه و انهدام و خونریزی و اعدام و بین خودشان باعث سرگردانی و پریشانی و حیرانی است نبوده بلکه اخیراً به صورتی در آمده که به نص قرآن کریم و به فتوای عقل سلیم موجب زیانهای غیر قابل جبران و گناهان غیر قابل غفران آخروی شده‌است و علاوه بر آنکه مخالفین مذهب تشیع را در اینکه شیعه مشرک و نامسلمان است جرأت و جسارت بیشتر می‌دهد و مدارک و مستندات قوی در اختیار

۱- به کتاب «حکومت در اسلام» تألیف نگارنده مراجعه شود.

آنان می‌گذارد تا در تذلیل و تحقیر و قتل و تدمیرشان جری‌تر شوند، به یقین باعث خسران ابدی آخروی ایشان خواهد گشت. زیرا پای را از اندازه خود بیشتر دراز کرده و بت‌پرستی و تعدد آلهه را از نو آغاز نموده‌اند و موضوع ولایت را که اگر از دوستی به سرپرستی هم سرایت دهیم به اندازه‌ای بالا برده‌اند که از ولایت تشریحی به ولایت تکوینی کشانیده‌اند!! و ائمه اسلام را که هادیان انام بودند تا سر حد قیومیت بر امور جهان و نیابت و وزارت و ولایت مطلقه بر عالم امکان اوج داده‌اند و همان عقاید مفوضه - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - را به صورتی دیگر و شدیدتر در مذهب شیعه تجدید و زنده کرده‌اند!

هر روز که بر عمر این مذهب می‌گذرد از لحاظ عقیده و عمل در حال افراط و تفریط‌اند، یعنی به هر اندازه که بر غلوشان درباره اولیاء اسلام افزوده می‌شود، به همان اندازه بلکه بیشتر از لحاظ عمل و تقوی رو به نقصان و خسران‌اند تا حدی که اکثر منهیات اسلام در میانشان مباح و رایج بلکه ضروری و لازم شده و تمام اوامر الهی در جامعه‌شان متروک و مهجور بلکه باطل و منسوخ شده است!! در بازارشان ربا و احتکار و ضرار و اضرار و کذب و انہیار چون آبی در آنهار جاری است و فسق و فجور و دروغ در محافل و مجالس و خلوت و جلوتشان متاعی رایج و ارزان و فراوان است!

اساساً این دأب و شیوه، مقصد عمده عموم غالیان جهان است زیرا بت پرستان بدین جهت بتها را تا سر حد الوهیت بالا برده بودند که با آن اعمال ننگین که ارتکابش بر وجدانشان سنگین بود و عقل و فهمشان بر قباحت آن گواهی می‌داد و می‌دانستند که آثار این اعمال زشت ناچار دامنگیرشان خواهد شد لذا از بیم عقوبت آن اعمال به دنبال پناهگاهی بودند که آنان را از کیفر آثار آن اعمال معاف دارد از آن جهت آنها را شفیعیان خود در نزد خدا می‌شمردند و می‌گفتند: «هُؤُلَاءِ شُفَعَاءُنَا عِنْدَ اللَّهِ» اینان شفیعیان ما نزد خداوند (یونس / ۱۸). و یهود عنود که در شیطنت و تزویر و خیانت و خباثت و غش و

تدلیس بر ابلیس سبقت گرفته بودند انبیای خود را «ابن الله» پنداشته و خود را فرزند زادگان خدا می‌انگاشتند که «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» «ما فرزندان خدا و دوستان اویم» (المائده/ ۱۸)، تا بدین وسیله پرده بر دیدهٔ وجدانشان نهند. و نصاری از فرط استغراق در معاصی و بی‌بند و باری، عیسی را پسر خدا بلکه خود خدا می‌پنداشتند و محبت او را کافی از جمیع عبادات و اجتناب از منهیات تصور می‌کردند تا او را در قیامت شفیع گناهان خود قرار دهند!

غالیان در دین مقدّس اسلام هم از همان ابتداء منظوری جز إباحهٔ محرّمات و ارتکاب منکرات نداشتند چنانکه در داستان کسانی که مدّعی ألوهیت دربارهٔ حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شدند، آمده‌است که جناب مولای متّقیان در ماه رمضان عده‌ای را دید که در نصف النهار در صرف غذای ناهاراند، به ایشان فرمود شماها مسافراید؟ گفتند: نه! فرمود: بیمارید؟ گفتند: نه! فرمود: پس به چه عذری روزه خود را افطار می‌کنید؟! عذر آوردند که چون تو خدایی و ما تورا شناخته‌ایم لذا از عبادت بی‌نیازیم!!

آنگاه حضرت آنها را به توبه امر فرمود. چون سرباز زدند در حفره‌هایی به آتششان کشید؟!

از آن پس تمام غالیانی که در اسلام پیدا شدند از منصوریان و خطابیان و شلمغانیان و نصیریان عموماً کسانی بودند که چون نمی‌توانستند از شهوات خود صرف نظر کنند و مرکب چموش نفس اماره را مهار نمایند و از لذایذ حرام چشم‌پوشند یا کسانی که اصلاً اعتقاد به مبدء و معاد نداشتند و چون می‌خواستند در جلب لذات و اجرای شهوات از اموال و نساء و ولدان دیگران تمتّع گیرند و می‌دیدند عقاید دینی مردم مانع از این است که از اینان تمکین نمایند لذا افسانه‌هایی به نام دین ساخته و آکاذیبی پرداخته و عقایدی غلوّ آمیز بر مردم القاء و آنان را برای مقاصد خود حاضر به اجرا می‌نمودند.

هم‌اکنون اگر دقت شود کسانی که دربارهٔ ائمه، ادعای ولایت تکوینی و تصرفات مطلقه در عالم وجود کرده و آنان را (أمراء هستی) معرفی می‌کنند کسانی‌اند که می‌بینند با خدای علیم و بصیر و لطیف و خبیر که عاری از عواطف بشری و منزّه از قرابت پدر و پسری است و تملق و چاپلوسی، و دلال و ملوسی در حضرتش اثری ندارد و هر کاری را مزدی و هر کرداری را پاداشی هر بزه‌ی را مجازاتی و هر عملی را مکفاتی است و فرموده:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٢٥﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٢٦﴾﴾ هر که به قدر ذره‌ای نیکی کند (ثمره) آن را ببیند و هر که به قدر ذره‌ای بدی کند (نتیجه) آن را ببیند» (الزلزال / ۷ و ۸).

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ هر که کاری نیک به جای آرد به سود خود اوست و هر که بدی کند به زیان خود اوست» (فصلت / ۴۶ و الجاثیه / ۱۵)

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾ روزی که هرکس آنچه از خیر به جای آورده‌است حاضر می‌یابد و آنچه از بدی به جای آورده (حاضر یافته) و دوست می‌دارد که (ای کاش) میان وی و کارهای ناپسندش فاصله‌ای دور می‌بود» (آل عمران / ۳۰)

﴿وَتُؤْتَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ﴾ به هرکس (جزا و پاداش) هر چه کرده‌است به تمامی داده شود» (النحل / ۱۱۱)

﴿وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ﴾ به هرکس (پاداش و جزای) آنچه کرده‌است به تمامی داده شود» (الزمر / ۷۰)

﴿وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِّمَّا عَمِلُوا﴾ برای هر گروهی به سبب آنچه کرده‌اند درجاتی قرار داده شده است» (الانعام / ۱۳۲)

﴿وَوَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾ (در روز رستا خیز) هر چه کرده‌اند، حاضر یابند» (الکهف/ ۴۹)

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ پس امروز بر هیچ کس هیچ نخواهد شد و جز بد آنچه کرده‌اید پاداش و کیفر داده نخواهد شد» (یس/ ۵۴)

بنابراین هیچ کس جز نتیجه عمل خود نمی‌برد و جز کشته خود نمی‌درود، و آیات قرآن همواره او را دعوت می‌کند که بدانچه برای فردای خود ذخیره می‌کند از عمل خیر و شر بنگرد و از خود غافل نشود، ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از (عذاب) خدا پروا کنید و هر که باید بنگرد (و تأمل کند) در آنچه برای فردا (ای قیامت) پیش می‌فرستد (الحشر ۱۸)، ﴿إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ روزی که انسان (نتیجه) آنچه را که دستانش از پیش فرستاده است، می‌نگرد» (النبا ۴۰) و مسأله شفاعت در دین اسلام آنقدر عرصه‌اش تنگ است که باید گفت نزدیک به نبودن است! چنانکه آیات شریفه نیز مؤید و مبین این مدعی است! ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ و بهره‌زید از روزی که کسی دیگری را کفایت نکند و از او شفاعتی پذیرفته نشود و از او معادل گرفته نخواهد شد و یاری نشوند» (البقره/ ۴۸ و ۱۲۳) و باز در همین سوره که سوره‌ای مدنی است برای آنکه آب پاک به دست مؤمنین بریزد می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه روزی شما قرار داده‌ایم، بخشش و انفاق کنید، پیش از آنکه

روزی فرارسد که در آن. خرید و فروش و دوستی و شفاعتی نیست» (البقره ۲۵۴) و ما به یاری خدا در بحث شفاعت در همین کتاب مسأله را روشن می‌کنیم.^۱

غالیان زمان ما نیز چون می‌بینند با چنین خدایی نمی‌توان کنار آمد و مراقب اعمال نفس خود بود، لذا برای فرار از سرزنش وجدان به غلوّ دربارهٔ امامان می‌پردازند و با احادیثِ اعجاب‌برانگیز بلکه اکاذیب و دور از منطق عقل و شرع، پاره‌ای از اولیای خدا را به مقام خدایی می‌رسانند! و آنگاه باب شفاعتی به وسعت آسمان و زمین می‌گشایند! تا خود را در آن گنجانیده و از کیفر اعمال در امان مانده سهل است با تمام بزهکاری و بدکرداری، خود را مستحقّ بهشت برین و حائز مراتب عالیّین دانسته با این کیفیت چیزی هم از خدا طلبکار باشند!

چه خوب فهمیده و فرموده‌است حضرت سلیمان محمّدی (فارسی) در آنجا که بنابه فرمودهٔ حضرت امام محمّد باقر - علیه السلام - که می‌فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است» و همان اوست که به مردم می‌گفت: «هر بتم من القرآن إلى الأحادیث، وجدتم کتاباً رقیقاً حوسبتم فيه علی النقییر والقطمیر والفتیل و حبة خردل فضاقت ذلك علیکم و هر بتم إلى الأحادیث التي اتسعت علیکم» از قرآن گریختید به احادیث آویختید زیرا قرآن را کتابی یافتید دقیق که شما را در آن به هر نقیر و قطمیر و رشته‌های باریک و دانهٔ خردلی به محاسبه می‌کشد، از آن جهت بر شما تنگ آمد و به سوی احادیثی گریختید که بر شما گشا گرفت و وسعت داد^۲.

آری بازار احادیث است که در آن با خواندن یک دعا و زیارت کردن یک قبر و ریختن قطرهٔ اشکی هر چند با ریا باشد، شخص را به عالیترین درجات جنّات عروج می‌دهد و از مکافات سیئات مصون می‌دارد! که شرح آن إن شاء الله بعداً خواهد آمد و قرآن از چنین گزافکاری برکنار است.

۱- ر.ک. کتاب حاضر، صفحه

۲- رجال کشی، چاپ کربلاء، ص ۲۲ و ۲۳.

این انگیزه یک انگیزه نفسانی بلکه در حقیقت یک غرور شیطانی است که ابلیس از طریق دین، انسان را به جهنم می‌کشاند و همان غروری است که خدای سبحان انسان را از این فریب شیطان بر حذر داشته‌است و می‌فرماید: ﴿يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ ﴿۱۲۰﴾ ایشان را وعده می‌دهد و آرزو در دلشان می‌آورد و شیطان به ایشان جُز به فریب وعده نمی‌دهد» (النساء / ۱۲۰).

اگر در ازمنه سالفه داعی بر غُلُوّ دربارهٔ اولیای خدا غرور شیطانی و تسویلات نفسانی بوده و یا اینکه دشمنان ائمه - عَلَیْهِمُ السَّلَام - برای یافتن بهانه‌هایی برای آزار و اضرار ایشان و شیعیانشان کسانی را وادار می‌کردند که چنین اقوال زشت و منکر و عقاید سخیفه شرک آمیز دربارهٔ آنان انتشار دهند تا بتوانند بدیشان دست یابند و آنان را مورد شکنجه و آزار و قتل و نهب قرار دهند. باری در زمان ما یک علت دیگر بر علل گذشته افزوده شده و آن علت، نکبت وجود دولتی به نام اسرائیل است که اعدا عدو اسلام یعنی یهود عنود به دستگیری دولتهای استعماری خصوصاً انگلیس و امریکا در قلب کشورهای اسلامی و قبله اول آنها بیت المقدس تشکیل یافته‌است که هرکسی کم و بیش از آن خبر دارد، و چون وجود چنین دولتی در وسط سرزمین اسلام موجب تحریک و جنبش و کوشش ملت‌های مسلمان می‌شود زیرا بر حسب معتقدات دینی هر آن سرزمینی که در آن بانگ الله اکبر بلند شود متعلق به عموم مسلمین است و اگر از طرف بیگانه‌ای مورد طمع و هجوم بر فرد فرد مسلمانان از جوان و پیر و صغیر و کبیر حتی زنان و دختران واجب است که با جان و مال از آن دفاع کنند تا دشمن را از کشور و سرزمین خود بیرون رانند. هرچند مدتی است که با دسایس شیطانی اینگونه عقاید را در بین مسلمین از میان برده‌اند به طوری که سالهاست حتی ذکری از آن در مجالس و مناظر نمی‌شود و در رساله‌های عملیه فقهای عصر ذکری از آن به میان نمی‌آید مع ذلک موجب وحشت و خوف این دولت پر ملعنت و ایجاد کنندگان آن است.

با اینکه از سالها و قرن‌ها پیش تخم عداوت و دشمنی به سبب اختلاف در موضوع

امامت در بین مسلمین پاشیده شده و ثمره تلخ آن هم به بار آمده و آثار شوم آن موجب جنگ و جدال و دشمنی و قتال بین طرفین شده است مع هذا چون اخیراً در میان مسلمانان، به لطف پروردگار جهان دانشمندان و روشنفکرانی پیدا شده و امت اسلام را به این قبیل شقاق و نفاق آگاهانیده، آنان را از حیل و مکاریهای دشمن که بدین وسیله موجبات بدبختی آنان را فراهم می‌آورد، بر حذر داشتند و کم کم می‌رفت این آتش خانمانسوز خاموش شود و این دشمنی و عداوت به الفت و محبت مبدل گردد، اما وجود این دولت شود مشئوم و مرام مخرب صهیونیسم که می‌دید وجودش در میان دولتهایی که اکثر آنان به اصطلاح سنی مذهب‌اند امکان بقاء و ابقاء ندارد، لذا به دو وسیله بزرگ که همواره استعمار با آن دو وسیله مخالفین خود را از بین برده است، متشبث شد، با اینکه سالها این حربه را بکار برده و تصور می‌رفت دیگر از ریشه کنده شده باشد و کاری از پیش نبرد اما او که به تجربه خود اطمینان و به حماقت مخالفین خود ایمان داشت، بار دیگر همان حربه را بکار برد و اتفاقاً باز هم از آن نتایج فراوان برده و می‌برد! این دو حربه:

۱- یکی موضوع قومیت و نژاد پرستی و به اصطلاح نا سیونالیسم بود که از آثار جاهلیت و دوران بربریت بشر است. بدین وسیله زعماء پاره‌ای از کشورهای اسلامی صلاهی قومیت داده و اعراب را به عربیت خوانده و خود را قومی ممتاز و بی نیاز از سائر مسلمین دانسته و بدین وسیله بیش از ششصد میلیون مسلمانان جهان را از خود دور کرده و به صد میلیون عرب مختلط از مسلمان و یهودی و مسیحی اکتفاء نمودند چنانکه وضعشان بر همگان معلوم و آشکار است.

۲- حربه دیگری که از حربه نخستین کندتر اما باز هم اثرش بیش از یک لشکر صد میلیونی است موضوع کهنه شیعه و سنی است! برای تجدید دشمنی بین مسلمین عربها که اکثراً سنی مذهب‌اند و مسلمین غیر عرب که شیعیان اکثراً در این طائفه‌اند، وسیله‌ای بهتر از تجدید این موضوع نیست!

لذا در مدت این چند سالی که دولت یهود تشکیل یافته کتابهای فراوانی برای

تجدید نزاع بین این دو فرقه تألیف شده و اعمالی ضدّ اسلامی و ضدّ انسانی برای این منظور در میانشان وقوع یافته که از آن جمله کشتن مرحوم «ابو طالب یزدی» در مکه معظمه، محلّ امنِ الهی است، و تألیف کتابهای عداوت خیز و فتنه انگیز «الصراع بین الوثنیّه والاسلام» و تجدید چاپ «العواصم من القواصم» و دهها کتاب دیگر از طرف عربهای سنّی مذهب برای تفرقه و عداوت بین فریقین، و در مقابل تألیف کتابهای عداوت بار شرارت آثار از طرف نویسندگان شیعی که ما فعلاً از آوردن نام آن کتابها و مؤلفین آنها که اکثر آنها حیات و نفوذ دارند معذوریم، به همین بسنده نکردند که زندگان چیزهایی تازه برای تولید دشمنی بین این دو فرقه بنویسند بلکه کتب قدیمی و کهنه پیشینیان را که روزی شاید به مصلحت آمرین و سیاسیین آن روز نوشته شده، همانهارا مجدداً تجدید چاپ کرده و یک جلد را به صورت ده جلد و بیشتر درآورده در میدان ترکانازی عربده‌هایی آغاز کردند تا به نتایج شوم آن دست یابند!

برای آماده کردن عرصه قیل و قال و گرمی معرکه جدال، هرکس از گوشه‌ای به کار پرداخت و برای دشمن نردبانی برای وصول به مقصود ساخت، هرچند که ما خود به یقین می‌دانیم که بیشتر این نویسندگان مردمانی بی‌خبر و غافل از خیر و شرّ اعمال خود هستند بلکه آلت بی‌اراده و نفهمیده استعماراند که بدون اراده و اختیار، متاع خود را به بازار اختلاف عرضه می‌دارند. برای اینکه نمونه‌ای از این خیمه شب بازی به خوانندگان خود ارائه کرده باشیم قضیه نوشتن کتابی را یاد آور می‌شویم:

چند سال قبل یکی از نویسندگان فاضل ایرانی به نام «نعمت الله صالحی نجف آبادی» کتابی در موضوع شهادت سید جوانان اهل بهشت حضرت اَبی عبد الله الحسین - علیه السلام - به نام «شهید جاوید» نوشت و منتشر ساخت و در این کتاب با ذکر أدله به فلسفه قیام حسینی آن گونه که عقل و شرع فتوا می‌دهند، پرداخت. در این کتاب چیز تازه و مطلب بی‌سابقه خارج از موضوع نبود و چون نویسنده میزان فکر و اندیشه طبقه تحصیل کرده را در نظر داشت مطالب را آن چنان از آب درآورد که مطلوب هر خواننده تحصیل کرده فکور باشد، و با اینکه از باب احتیاط این کتاب را قبلاً به نظر

دانشمندان اُولی الأَبصار رسانیده و توجّه آنان را جلب کرده بود، تا جایی که دو نفر از فقهاء عالی شأن آن کتاب را ممتاز شمرده و تحسین کرده بودند، هنوز چند روزی از انتشار کتاب نگذشته بود که روضه خوانان مأمور و گویندگان مزدور، در معابد و مجالس به زشت گویی و مذمت مندرجات کتاب پرداختند و خوانده و ناخوانده آن را کتاب ضالّ و مُضِلّ خواندند! و فتاوی عجیب و غریبی از مصادر فتوی علیه آن صاد کردند و تا کنون نزدیک به بیست جلد کتاب در ردّ آن نوشته و منتشر کرده‌اند!! تو گویی قیامت قائم شده و حسین بن علی - علیهما السلام - را بار دیگر در کربلا کشته‌اند یا خانه کعبه را منهدم کرده‌اند!!

شاید تصوّر شود که انگیزه این عمل عِرْقِ دینی و تعصّب مذهبی گویندگان و نویسندگان بود متّهی عِرْقی عامیانه و تعصّبی جاهلانه! آری ممکن بود این مطلب را به این صورت باور کنیم هرگاه این ملت در تمام یا پاره‌ای از پیش آمده‌ها که به حیثیات مذهبی و نوامیس دینی او جسارت می‌شود یا هتک حرمت می‌گردد این اندازه یا یک دهم آن از خود غیرتی نشان داده تعصّبی بکار می‌برند، اما برای آنکه دانسته شود که نه در گویندگان و نه نویسندگان چنین عرق و تعصّبی نبوده و نیست می‌بینیم در همان زمان، یعنی هنگام انتشار کتاب «شهید جاوید» کتابی به نام «اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده» با تیراژ بیشتر در تهران و شهرستانها منتشر شد که در آن خدا را منکر و پیغمبر را مورد مسخره و استهزاء قرار داده و احکام الهی را به بازیچه گرفته و از هیچ گونه توهینی به اولیای دین فروگذار نکرده بود، و صدها نسخه از این کتاب در هر

۱- بدان که مؤلّف فاضل «شهید جاوید» کتابی در بررسی و پاسخ مستدلّ و مستند به ردّیه‌هایی که بر کتابش نوشته‌اند، به نگارش در آورده است. اینجانب نسخه‌ای از کتاب مذکور را دیده‌ام و در آن جز استدلال و استناد به مدارک شرعی، چیزی نیافته‌ام اما متأسّفانه در زمان طاغوت اجازه ندادند که چاپ شود و نسخ این کتاب را نابود کردند ولی عجیب‌تر اینکه تا امروز که زمان حکومت آخوندهاست اجازه چاپ به این کتاب داده نشده است!! (برقعی)

شهری به فروش رفت، اما نفسی از کسی برنیامد چرا؟ زیرا محرکی نداشت و کسی را با آن کاری نبود!

باز بنده خدایی در تهران کتابی به نام «درسی از ولایت» نوشت و چاپ شد در این کتاب قدمی از حدود عقل و شرع خارج نشد بلکه پاره‌ای از عقائدست را نیز در آن گنجانید! اما چون در مسأله ولایت راهی معتدل رفته بود باز قیامت فریب خوردگان قائم شد و کتابها و فتواها بر رد آن صادر گردید و از عوام الناس برای کوبیدن نویسنده استمداد و استفاده شد! باردیگر بی اعتباری دعای معروف ندبه را یاد آور شد، باز غیرت و اورنه عده‌ای به حرکت آمد و دستگاه فتوا ضدیت با آن را تا حد کفر امضاء کرد! و این بازار همچنان به گرمی خود ادامه می‌دهد و معرکه را گرمتر می‌کند!

۱- یکی از صفات مذمومه که مستلزم بسیاری از گناهان شده و بسیار قبیح است آن است که کتاب کسی را ندیده و عبارات او را نسنجیده، قضاوت می‌کنند و این عادت اکثر معممین و اهل علم بوده و هست و حال آنکه هیچ دادگاهی پرونده ندیده را نباید قضاوت کند و این صفت مذموم، از حسد و عناد یا تبلی و تعصب است چنانکه خود حقیر مبتلا شدم به حسد و عناد معاصرین خود به واسطه اینکه کتابی نوشتم در رد اهل غلو و ابطال گفتار گویندگان غالی به نام - درسی از ولایت - که در آن به ادله اربعه اثبات کردم که متولی امور تکوین خدای تعالی است یعنی فقط خدای متعال نیرو دهنده و هستی دهنده و خالق و رازق و شافی علی الإطلاق و قاضی الحاجات نامقید و نامشروط است و اما انبیاء و امامان و اوصیا و هادیان و زمامداران و پیشوایان مردم و متصدی و متولی امور شریعت‌اند نه اینکه مدیر جهان بوده و پس از ارتحال، همه جا حاضر و ناظر باشند (خوب است مردم آن کتاب را مطالعه کنند).

اما اهل علم زمان ما اکثراً نسبت به حقیر ستم کردند زیرا یا بدگویی و ضدیت کرده و مطلب دینی ما را بر خلاف دین و بر خلاف حب ائمه جلوه دادند و یا با سکوت خود افتراها و تهمت‌ها را تثبیت کردند و به هر حال عوام را علیه اینجانب تحریک کرده و از بدگویی و افترا، چه بر منابع و چه در محافل خودداری نکردند!

نویسنده هرچه اعلام کردم و نامه نوشتم که آقایان اشکال شما چیست؟ از اُحدی جواب نیامد. به هر کدام رسیدم گفتم کجای این کتاب باطل است؟ کسی پاسخ مستدلّ نداد! از همه عنودتر و حسودتر و متعصّب‌تر کسانی هستند که اهل فلسفه یونان و عرفان‌اند و از قرآن دوراند و یا آراء یونانیان و عرفا را بر آیات قرآن تحمیل می‌کنند، از آن جمله سیّدی است به نام سیّد محمد هادی میلانی که در مشهد - که محلّ اجتماع زوّار و آمد و رفت عوام النَّاس است - خود را به عنوان مرجع معرفّی کرده بود و با نشر رساله و دادن مواجب گراف به وعّاظ متملّق و اهل منبر، آنها را واداشته بود که توجّه عوام را به او جلب کرده و مردم را به تقلید از او تحریض کنند و البته واضح است که اگر در یکی از مشاهد که زوّار بی سواد یا کم سواد یا غیر اهل فنّ جمع می‌شوند، هرکس را که چهار نفر روضه خوان، به اعلمیّت و مرجعیّت معرفّی کند، می‌پذیرند زیرا مردم غالباً استقلال فکری ندارند و در ذمّ و مدح، تابع غیراند و قول معتمّین را بدون مطالبه دلیل می‌پذیرند و این هم مسلم است که اکثر گویندگان برای گرفتن چند تومان مواجب، اُعلم العلماء می‌تراشند!! خصوصاً در زمان ما که اکثر مبلغین به امور دنیوی آلوده و به حُبّ جاه و مال مبتلا شده‌اند!!

به هر حال چون ما در کتب خود افکار ضدّ قرآنی فلاسفه و عرفا را ردّ کرده بودیم به این سبب «میلانی» عناد و خصومت با ما را بر خود لازم می‌دید. از سوی دیگر چون ما با کتب خود از جمله «درسی از ولایت» و «بررسی دعای ندبه» و مردم را بیدار و هشیار کرده و از امور بی دلیل و مدرک شرعی و خرافات دور می‌کردیم و این کار سبب تضعیف تفرقه و باعث و حدت و نزدیکی مسلمین به یکدیگر می‌شد، دکانداران خرافات که دیدند دکانشان در خطر است و همچنین دست پنهان استعمار که از بیداری مردم می‌ترسید، رفتند نزد آن به اصطلاح مرجع که خوف خدا و قیامت نداشت و او را وادار کردند که اعلامیه‌ای صادر کند که کتاب «درسی از ولایت» ضدّ قرآن و کتاب ضلالت است!! و از آن ده ها هزار نسخه میان مردم منتشر ساختند، حتّی مرجع مذکور پول می‌داد به روضه خوانها که بر منابر نسبت به اینجانب هتّاکی و نفرین کنند و مرا گمراه جلوه دهند و مردم را از اطراف نگارنده پراکنده سازند.

اینجانب به آخوند مذکور نامه نوشتم که حضرت آقا دلیل شما براین نظری که اعلام کرده‌ای چیست؟ به دوستان خود گفتم شما هم بنویسید و هم به نزد وی بروید و حضوراً از او سؤال کنید، از آن جمله

این حرکات برای چه صورت می‌گیرد و نفع آن را که می‌برد جز دولت می‌شوم اسرائیل و ملت ملعونه صهیونیزم؟ و پولش را به کدام اسلحه‌ای بدهد که برای او این قدر فائده داشته باشد!!؟ و بین شیعه و سنی و حتی بین خود شیعیان اینگونه اختلاف ایجاد کند؟

گفتیم غالیان و دشمنان، از این کوشش و کشش یکی از دو هدف را منظور دارند: منظور غالیان به دست آوردن دل اولیای خدا و کسانی که ایشان را بر طبق عقیده شفعاء عند الله یا اختیار دار ملک و ملکوت خدا می‌دانند و تصور می‌کنند که با گفتن و بافتن این موهومات و نشر این مزخرفات قانون لا یتغیر و سنت تبدیل ناپذیر الهی را در کیفر اعمال و تعویض سیآت به حسنات عوض می‌کنند و تغییر می‌دهند! و با تملق و ثناخوانی آنان، خود را به مقام اعلاى رضوان می‌رسانند و داد دل از حور و قصور می‌ستانند!

منظور دشمنان از نشر این موهومات آن است که بدین وسیله چهره درخشان دین را مشوه و کریه جلوه دهند تا خاصان عاقل را از حقایق دین برمانند و عامیان جاهل را در

برادر فاضل ما جناب «سید جلال جلالی قوچانی» چند بار نزد وی رفت ولی غیر از ادعا و تحریم و تکفیر بی دلیل، چیزی دیده نشد! از آن سو سیل تهمت و افتراء جاری شد و مرا به هر دستگاهی که مورد تنفر مردم بود، چسپانیدند، یکی گفت فلانی درباری است، یکی گفت سنی است، دیگر گفت وهابی است و از عربستان پول می‌گیرد.

مسلم است که مردم ما که مارگزیده استعمار و زود باوراند تمام این دروغها را باور کردند و قربتاً إلى الله به بدگویی و ضدیت برخاستند. عجیب‌تر اینکه علما و دانشمندان بسیاری که می‌دانستند حق با ماست و مظلوم واقع شده‌ایم، حق را ظاهر نکردند و از ترس عوام و رمیدن آنها ساکت ماندند و جز عده کمی از مومنین ما را یاری نکردند و ما را با عوام تنها گذاشتند و بدین ترتیب نگذاشتند مردم خیرخواهی ما را درک کنند! از آن سو وعاظ خرافه فروش ما را متهم کردند به مخالفت با ولایت و با این تهمت ناروا عوام را به ما بدبین کردند در حالی که ما به ولایت معتقد بوده و به دوستی اهل بیت افتخار می‌کنیم و خود را جدی‌ترین پیرو علی علیه السلام می‌دانیم. **وَاللَّهُ يُحْكُمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.** (برقعی)

معصیت و فسق و فجور، جری گردانند و چنانکه یادآورد شدیم شیطان و نفس آماره نیز از باطن هر یک خود داعی و سبب قوی برای فریب و غرور، به نشر این اکاذیب است. کتبی که در همین سالهای نزدیک در این موضوع نگارش یافته بسیار «وَلَا تُعَدُّ وَا لَا تُحْصَى» است زیرا از علامه زمان تا طفل ابجد خوان و از خطیب خوش بیان تا روضه خوان و تعزیه خوان! در این میدان اسب سبقت و سفاهت جهاندندان! و ما در این مختصر نمی‌توانیم به یکایک آنان متعرض شده و خطای گفته و عقیده‌شان بر طبق احکام متقنه و اعلام معینه شریعت ابدیه الهیه بیان کنیم و آنچه را با تمام وجدان و ضمیر خود در پیشگاه پروردگار جهان ایمان داریم - و بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى در این هدف جز رضای آفریننده خود و خدمت به شریعت و دینی که بدان معتقد و پایبندیم، منظوری نداریم - در این صفحات برای بیداری برادران دینی مقاله‌های یکی از کتب مهمه این دسته را که به نام «امراء هستی» چاپ و انتشار یافته مورد دقت و انتقاد قرار می‌دهیم.

این کتاب را از آن جهت انتخاب کردیم که **أولاً**، نویسنده آن خود را آیت الله العظمی خوانده و چون این لقب بزرگترین لقبی است که در این زمان به یک عالم و مرجع دینی می‌دهند و انتخاب این لقب به وسیله خود او یا به رضای او حاکی از این است که خود را برای احراز مقام مرجعیت صالح ولایق می‌داند، پس دکانداران خرافه فروش نمی‌توانند بهانه آورند که در انتقاد از یک مذهب نباید کردار و گفتار عوام یا افراد متوسط العلم را مستند قرار داد بلکه باید به اقوال و افعال پیشوایان و مراجع و مجتهدین استناد شود، زیرا کتاب مورد نظر ما تألیف یک آیت الله العظمی است!

ثانیاً، در این کتاب زمینه را به تقلید از علمای بزرگ و معروف گرفته و اصطلاحاتی از فلاسفه و حکماء و متکلمین بکار برده گاهی خود در برابر آنان اظهار نظری کرده و بر ایشان خرده گرفته است. پس کتاب او از این جهت نیز مهم و قابل دقت است.

ثالثاً، در این کتاب از شرکیات و کفریات چیزی فروگذار نکرده است و آنچه را هم

که هرگز به فکر غلات نمی‌رسید است با توجیهاات و تأویلات خود ساخته و پرداخته و چهارده معصوم را مدبر کائنات و گرداننده زمین و سماوات دانسته است! آنچه را هم که هیچ مشرکی درباره بتان قائل نبوده او درباره ائمه به صورت عقیده دینی و حکم ضروری، مسلم گرفته است پس مناظره و مبارزه با این کفریات از هر جهت لازمتر و ضروری‌تر است و آشکار ساختن خطاهایش دیگران را نیز به جای خود خواهد نشاناند.

این جناب آیت الله العظمی! در ابتدای کتاب خود پس از آنکه به تقلید مؤلفین قدیم یک سطر ونیم به ستایش خدا پرداخته و نیم سطر، خاص گواهی به رسالت پیغمبر ساخته، می‌نویسد: «و گواهی می‌دهم که جانشینان او مدبران امور آفرینش‌اند»!!

اینک همین یک سطر او را از نظر قرآن مورد دقت قرار بدهیم تا ببینیم مدبر امور آفرینش کیست؟ قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ﴾ خدا بر عرش استیلا یافته و تدبیر امور می‌کند» (یونس/۳) و می‌فرماید: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ﴾ خداست که تدبیر امور کرده آیات را تفصیل می‌دهد» (الرعد/۲) و می‌فرماید:

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ﴾ خداست که امور زمین را از آسمان تدبیر می‌نماید» (السجده/۵) و عجیب است آنجا که خدا می‌فرماید: اگر از اینان (مشرکان) پرسیده شود که چه کسی تدبیر امور می‌کند؟ می‌گویند: خدا! همان خدا فرموده است:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٠﴾﴾

فَدَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتُمْ تُصِرُّونَ ﴿٦١﴾﴾ (ای محمد) به مشرکین بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد یا کیست که مالک گوشها و چشمهاست و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و کیست که امر خلقت را تدبیر می‌نماید؟ خواهند گفت: که آن خداست. پس بگو آیا با

این حال از خدا نمی‌ترسید همچنان خداست که پرورنده شماست پس بعد از حق چه چیزی است جز گمراهی؟ پس چگونه از حق گردانیده می‌شوید» (یونس / ۳۱ و ۳۲) وقتی که مشرکان اقرار می‌کنند که تدبیر کننده امور آفرینش تنها خداوند جهان است آنگاه از این اقرار، این نتیجه را بر آنان حمل می‌کند که پس چرا از خدا نمی‌ترسید؟ آن کسی که تدبیر امور آفرینش می‌کند همو پروردگار شماست و چون حق همین است پس بعد از حق چیزی جز ضلالت نیست پس دنبال چه چیز می‌گردید و به کجا می‌روید؟!

مشرکین اقرار می‌کنند که مدبر امور آفرینش خداست! پس به مسلمان چه باید گفت؟ ما همین جواب خدای متعال را به نویسنده این کتاب داده و می‌گوییم چه می‌خواهید و دنبال چه می‌گردید آیا بعد از حق جز ضلالت است؟! جناب نویسنده در جمله‌های بعد می‌نویسد: «آرامش هر ساکن و تکاپوی هر متحرک به امر آنهاست» (یعنی به امر دوازده امام). اینک پاسخ این جمله شرک آمیز بلکه شرک صریح او از آیات الهی:

پروردگار علام در سوره انعام آیه ۱۳ می‌فرماید: ﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ هر چه آرامش گیرد در شب و روز از آن اوست» و ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ﴾ او خدایی است که شب را برای آنکه در آن آرامش گیرید قرار داد» (یونس/۶۷) و می‌فرماید: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه در تحت فرمان خداست» (هود/۵۶) و می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا﴾ مگر پروردگار خود را ندیدی که چگونه سایه را متحرک کرد و اگر می‌خواست آن را ساکن می‌نمود» (الفرقان / ۴۵). پس تمام حرکات و سکانات تحت امر و اراده خداست و بس!

آیا یک مأمور چند آمر می‌خواهد؟ آیا خدایی که خود آفریده و خود هستی و جان داده از آمر و تدبیر آن عاجز است، یا با توانایی و قدرت، آمر آنها را به دیگران واگذار کرده است؟ این جانشینان معصوم غیر خدای‌اند یا عین خدا؟ که این امور به اینان واگذار شده است؟! و تو هر کدام را که بپذیری کافر و مشرکی! زیرا اگر غیر خدای‌اند شرک است و مشرک از بدترین پلیدهاست ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ همانا مشرکان پلیداند» (التوبه/۲۸) و اگر عین خدای‌اند یا اتحاد است و یا حلول! و این هر دو عقیده کفر و در ردیف شرک است، به ضرورت مبانی دین و به اجماع مسلمین.

در جمله بعد می‌نویسد: «بی‌حکمشان گیاهی نمی‌روید» (یعنی بدون حکم جانشینان پیغمبر گیاهی نمی‌روید). اینک مسأله رویدن گیاه از نظر قرآن:

۱- پروردگار جهان در سوره لقمان (آیه ۱۰) می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ از آسمان آبی فرو فرستادیم و در زمین از هر صنف پرارزش رویانیدیم»

۲- و نیز می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ آیا به زمین نظر نکرده‌اند که در آن از هر گونه گل و گیاه پرارزش رویانیده‌ایم» (الشعراء/۷)

۳- و می‌فرماید: ﴿وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾ و کوهها را در زمین افکنده‌ایم و در آن از هر چیز سنجیده‌ای رویانیده‌ایم» (الحجر/۱۹)

۴- و می‌فرماید: ﴿... وَأَنْزَلْنَا لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلَّ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾ و برایتان از آسمان آبی فرو فرستاد که با آن بوستانهای شاداب رویانید که شما را نمی‌رسد (نه توان آن است) که درختش را برویانید، آیا با خداوند، معبودی دیگر هست؟! بلکه آنان گروهی هستند که برای خدا همتا قائل می‌شوند (از حق عدول می‌کنند)» (النمل/۶۰)

در این آیه شریفه تو گویی از عقیده کفر و شرک اینگونه مسلمانان خبر می دهد که روزی هم کسانی ادعا خواهند کرد که مخلوقات خدا در امر خدا مشارکت دارند و رویانیدن گیاهان را به آنان نسبت می دهد لذا با استفهام انکاری می فرماید: ﴿أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ﴾ آیا با خدا معبود دیگری هست؟ و در دنبال آن می افزاید: ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾ بنان همان گروه اند که برای حق متعال همتا قائل می شوند، و پس از آنکه حق بر آنان القاء و بیان شد از پذیرفتن آن سرمیتابند و به بافته های خود می گرایند!

۵- و می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ﴾ یُنَبِّتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ خداست که از آسمان آبی فرو فرستاد که از آن آب آشامیدنی دارید و از آن درخت و گیاهی است که در آن چارپایان خویش را می چرانید. با آن باران برای شما کشت و زیتون و خرما و انگورها و از هر گونه میوه ها می رویاند» (النحل / ۱۰ و ۱۱)

ما اگر بخواهیم تمام آیاتی که در این باره در قرآن آمده است بیاوریم کار به تفصیل و تطویل می کشد و با اختصار ناسازگار است همینقدر خوانندگان خود را به آیات ذیل:

البقره / ۶۱	الأنعام / ۹۹	إبراهیم / ۲۵
طه / ۵۳	الأنبياء / ۳۰	عبس / ۲۵-۳۱
ق / ۷-۱۱		

حواله می دهیم که در تمام این آیات آفریننده عالم رویانیدن گیاهان و نباتات را به خود نسبت داده و آن که خلاف آن ادعا کند همچنانکه در آیه ۶۰ «النمل» فرموده، با خدای عالم، معبود دیگری گرفته و مشرک است!

ما نمی دانیم این مدعیان مسلمانی با چه جرأتی اینگونه نسبت ها را به مخلوقات الهی می دهند؟! و چون نویسنده اظهار می کند که «بی حکمشان گیاهی نمی روید» اما آیات قرآن رویانیدن گیاهان را به خدا نسبت می دهد لا بد نظر نویسنده آن است که

رویاندن غیر حکم کردن است! پس نتیجه آن می‌شود که امامان حکم می‌کنند یعنی آمرند و - نَعُوذُ بِاللَّهِ - خدا که می‌رویاند مأمور! و همچنین در سایر امور!! تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

در جمله بعد از آن، آیت الله العظمی می‌نویسد: «و قطره‌ای نمی‌بارد» (یعنی بی حکم جانشینان پیامبر قطره‌ای نمی‌بارد).

ما به عنوان نمونه فقط یک آیه از آیات شریفه قرآن را در جواب این هذیان او می‌آوریم: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاحِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ و ما باده‌ها را باردار کننده (گیاهان) فرستادیم و از آسمان آبی فرو فرستادیم و با آن شما را سیراب ساختیم که شما خزانه دار و نگهدارنده آن نیستید» (الحجر/۲۲) و علاوه بر این شما را به شرح ذیل به آیات شریفه سوره قرآن حواله می‌کنیم:

البقره / ۲۲	الأنعام / ۹۹	الأعراف / ۵۷
یونس / ۲۴	الرعد / ۱۷	إبراهیم / ۳۲
النحل / ۱۰	الکهف / ۴۵	طه / ۵۳
الحج / ۵ و ۴۳	المؤمنون / ۱۸ و ۱۹	الفرقان / ۴۸
النمل / ۶۰ و ۶۳	العنکبوت / ۶۳	الروم / ۲۴
لقمان / ۱۰	السجده / ۲۷	فاطر / ۲۷
الزمر / ۲۱	فصلت / ۳۹	الشوری / ۲۸
الزخرف / ۱۱	ق / ۹	الواقعه / ۶۸-۷۰
الملک / ۳۰	النبأ / ۱۴ و ۱۵	عبس / ۲۵

که در تمام این آیات نزول باران را خدای جهان به خود نسبت داده و غیر خدا هر که چنین ادعایی کند هرکس باشد از طبقه مسلمانان خارج و در ردیف مشرکان است!

در جمله بعد می نویسد: «و نسیمی نمی وزد». و در این باره تیمناً آیات قرآن را می آوریم:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٧٤﴾﴾ همانا در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز و کشتی که در دریا برای نفع مردمان روان می شود و آنچه خدا از آسمان از جنس آب فرومی فرستد و زمین را پس زمردنش زنده می کند و در آن از هرگونه جنبنده ای می پراکند و گردش و جنبش نسیمها و بادها و ابری که در میان آسمان و زمین مسخر شده است برای کسانی که عقل خود را بکار می برند نشانه هایی (خدایی) است» (البقره/۱۶۴). و می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ و او کسی است که بادها را (به سان) مژده رسان، پیشاپیش باران رحمتش می فرستد (الأعراف/۵۷ والفرقان/۴۸) و در سوره النمل (آیه ۶۳) با اندک اختلافی همین معنی را مکرر فرموده است. و در آیات ۲۲ سوره الحجر و ۴۶ سوره الروم و ۹ سوره الفاطر و ه سوره الجاثیه و زیدن نسیمها را به خدا نسبت داده و آن را دلیل بر خدایی «الله» گرفته است. یعنی آن کسی که چنین اموری را در تصرف دارد و به امر و به حکم او این امور اجراء می شود، خداست.

حال اگر جانشینان معصوم پیغمبر مدبر این اموراند، پس به ناچار خدای اند!! شاید در اینجا این عذر و بهانه آورده شود که آری این امور مربوط به خداست لکن جانشینان معصوم از جانب خدا و به إذن او به این امور گماشته شده اند! ما سخافت این عقیده و ردّ این قول مزورانه را إن شاء الله در صفحات بعد آشکار خواهیم کرد.

جناب آیت الله العظمی و نویسنده کتاب «امراء هستی و حکومت چهارده معصوم بر جمیع موجودات» بعد از آن می نویسد: «و اختری نمی افروزد» (یعنی بدون حکم جانشینان پیامبر ستاره ای در آسمان فروزان نمی شود)!!

برای ما در میان ملّتی که ادّعیای مسلمانی می‌نماید و خود را به دین اسلام که دین توحید است نسبت می‌دهد خیلی سخت است که اینگونه مباحث را که حتّی پیغمبر اسلام اثبات آن را بر بت پرستان لازم نمی‌دانست، به میان آوریم زیرا همان بت پرستان هم به سائقه فطرت می‌دانستند که تدبیر امور آفرینش و سکون هر ساکن و جنبش و تکاپوی هر متحرّک به دست خداست، و می‌دانستند که بدون حکم خدا، گیاهی نمی‌روید و قطره‌ای نمی‌بارد و اختری نمی‌افروزد. چنانکه می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْمُونَ﴾ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾ (ای پیامبر به مشرکین) بگو: به دست کیست فرمانروایی هر چیزی و کیست که پناه می‌دهد و از او پناه گرفتن، نتوان یافت اگر شما می‌دانید؟ به زودی خواهند گفت فقط خداست! به ایشان بگو پس چرا مسحور شده‌اید؟! و به کدام سو چون جادو شدگان سر گردانید؟» (المؤمنون/ ۸۸ و ۸۹).

جای بسی افسوس است که بت پرستان، فرمانروایی در هر چیز را مخصوص خدا می‌دانند و در میان مسلمانان بعد از هزار و چهار صد سال گسترش تعلیمات اسلام اکنون آیت الله العظمای آنها می‌نویسد جانشینان معصوم یا چهارده معصوم حاکم بر جمیع موجودات اند؟!!

اینک بار دیگر به جمله شرک آور آیت الله العظمی باز می‌گردیم که گفته‌اند: «و اختری نمی‌افروزد» (بدون حکم جانشینان معصوم) و آن را به آیات شریفه قرآن عرضه می‌کنیم تا ببینیم آیا فرستنده قرآن چنین حکمی را امضاء کرده‌است و یا پیغمبر او در رساندن آیات الهی و تبلیغ رسالت بر ردّ کفر و شرک - نَعُوذُ بِاللَّهِ - کوتاهی نموده‌است!!

خداوند می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ﴾ اوست خدایی که ستارگان را برای شما پدید آورد تا بدان در ظلمات خشکی و دریا راه

یابید» (الأنعام/۹۷)

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ﴾ «پروردگار شما الله است»

سپس می‌فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهٖ ۗ وَ خورشید و ماه و ستارگان در تسخیر فرمان اویند» (الأعراف/۵۴) و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾ اوست کسی که خورشید را پرتوافکن و ماه را روشن قرار داد» (یونس/۵) و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾ اوست خدایی که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید» (الأنبياء/۳۳)، و مخصوصاً دربارهٔ مشرکین می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ اگر از مشرکین بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ هر آینه بدون درنگ خواهند گفت: خدا! پس چگونه از حق رویگردان می‌شوند؟» (العنكبوت/۶۱).

هرگاه بت پرستان آفرینش و فروزش خورشید و ماه را که نمونهٔ روشن اختراناند به خدا نسبت دهند چگونه رواست که مدعی مسلمانی آن را به بندگان خدا و مخلوقات او نسبت دهد؟! پس چرا اینقدر چرند بافته هذیان می‌گویید؟ ﴿قُلْ ۗ اللَّهُ أَذْرَبَ لَكُمْ ۗ أَمْرًا عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾ (ای پیامبر) بگو آیا خدا به شما اجازه داده‌است یا بر خدا دروغ می‌بندید؟» (یونس/۵۹)

باز هم آیت الله العظمی! در صفحهٔ ۶ بعد از آن جمله‌ها، می‌نویسد: «هر چیز که از عدم به وجود آید یا از هستی به فنا گراید به مراقبت و نظارت امامان است!!!»
اینک ببینیم که صفت مراقبت و نظارت بر اشیاء از نظر قرآن منحصر به کیست؟
خدای عالم از قول عیسی بن مریم می‌فرماید که آن جناب به درگاه خدا عرض می‌کند: ﴿أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِدٌ﴾ تو مراقب و نگاهبان بر بندگانی و تویی که هر چیز حاضر و گواهی» (المائدة/۱۱۷)

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ ﴿١﴾ همانا خدا بر شما مراقب و نگاهبان است» (النساء/۱)

و می‌فرماید: ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا﴾ ﴿٢٢﴾ خداوند بر هر چیزی مراقب است» (الأحزاب/۵۲)

پس امر نظارت و نگاهبانی بندگان و جمیع مخلوقاتِ عالم امکان خاصاً پروردگار جهان بوده و اینگونه چرندها کفر و هذیان است.

باز هم آیت الله العظمی! در شرک و کفر، خود را رسوا می‌کند و در جمله بعد می‌نویسد: «و نقطه‌ای از قلمرو هستی غائب از نظر و توجه آنان نیست!!» و در اثبات این مزخرفات در صفحه ۱۹۸ کتابش می‌نویسد: «امام - عَلَيْهِ السَّلَام - جمیع مشارق و مغارب را می‌بیند و همه‌آماکن وجود در نظرش حاضر و مجسم است!!»

اینک این مدّعی را در پیشگاه قرآن کریم می‌گذاریم و قضاوت کتاب خدا را می‌خواهیم که بنابه آیات ذیل:

الأنعام/ ۷۳	التوبه/ ۹۴ و ۱۰۵	الرعد/ ۹ و ۱۰
السجده/ ۶	الزمر/ ۴۶	الحشر/ ۲۲
الجمعه/ ۸	التغابن/ ۱۸	

«عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» فقط خداست و مخصوصاً در آیه ۹۲ «المؤمنون» پس از آنکه خدا را عالم الغیب و الشّهاده وصف می‌کند بلا فاصله می‌فرماید: «پس برتر است از آنچه شریک وی می‌سازند» یعنی کسانی که غیر خدا را «عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» بدانند مشرک‌اند! و خدا برتر است از آنچه مشرکان می‌گویند.

و اما اینکه تنها خدا بر اعمال و افعال مخلوقات خود شاهد و گواه است آیات ذیل را از قرآن کریم یادآور می‌شویم:

﴿وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ﴾ ﴿٣٨﴾ و خداوند بر آنچه می‌کنید گواه است» (آل

عمران/۹۸)

حضرت عیسی به خدا عرض می‌کند: ﴿وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ و تو بر هر چیزی گواهی (المائدة/۱۱۷)

﴿اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَيَّ مَا يَفْعَلُونَ﴾ خدا بر آنچه می‌کنند گواه است (یونس/۴۶)

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ همانا خداوند بر هر چیز گواه است (الحج/۱۷)

و نیز آیات ذیل:

النساء/ ۳۳ الأحزاب/ ۵۵ سبأ/ ۴۷

المجادله/ ۶ البروج/ ۹

و نیز با استفهام انکاری و توبیخی می‌فرماید: ﴿أَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ آیا این بسنده و کافی نیست که پروردگار بر هر چیز گواه است؟! (فصلت/۵۳). قرآن خود تصریح نموده که خدا برای گواهی کافی است و فرموده: ﴿وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ گواه بودن خدا کافی است (النساء/۷۹، یونس/۲۹، الاسراء/۹۶، الفتح/۲۸) و با این آیات تودهنی محکمی به دهان هرزه درایان شرک‌پیشه می‌زند که تنها خدا برای گواهی کافی است و به دیگری نیاز نیست. و در بصیرت خدا به اعمال بندگان در قرآن آیا فراوان است که از کثرت آن، آوردنش را در این مختصر، معذرت می‌طلبیم.

بعد از این کلمات کفر آمیز، نویسنده کتاب اظهار تأسف می‌کند که «در اثر نارسایی تبلیغات اسلام (یعنی این کفریات) جماعت انبوهی از پیروان مذهب حقه تشیع از معرفت حقیقی نسبت به امام و ولی عصر خود محروم‌اند (لا بد به عقیده این مؤلف علت بدبختی و عقب ماندگیشان هم همین عدم معرفت این چنینی است!!) کوتاهی دامنه تبلیغ از یک طرف (آیا تبلیغ بیش از این می‌شود که در تمام مجالس و محافل و در معرکه هر درویش و قلندر و بالآخره به وسیله روضه خوانان و مداحان و گدایان از هر بام و در اینگونه تبلیغات در اکثر ایام انجام می‌شود؟) و تزریقات مسموم گمراهان

جاهل و یا شهرت طلبانِ معاند از جانب دیگر، سبب گردیده که روح فرزندان بی‌گناه شیعه را از توجه به ساحت مقدس امام منصرف سازند (معلوم نیست کدام ساحت؟ و اگر توجه داشتند چه می‌کردند و چه می‌شدند؟! و در نتیجه این جنایت، ولایت را که شرط اعظم قبول و پذیرش عبادات است از آنان سلب نمایند (معلوم می‌شود این آقا وارد عرصه محشر شده یا به ساحت قدس ربوبی راه یافته و چون در آنجا دیده‌است که اعمال، بدون چنین ولایتی پذیرفته نشده‌است لذا به این تألیف پرداخته‌است تا ولایت فرزندان بی‌گناه شیعه را تکمیل نماید!!)

این پیشامد ناگوار (و واقعاً ناگوار؟! که ذکر آثار وخیم آن بیش از گنجایش این صفحات است (ای کاش یک اثر از آن آثار وخیم را لافل بیان می‌فرمودند تا مورد قضاوت خوانندگانش قرار می‌گرفت) مرا لزوماً بر آن داشت که دست به قلم برده مجموعه حاضر را به یاری حق تنظیم کنم!.

سپس از صفحه ۸ به بعد به نقل سخنان اهل لغت در معنی ولایت پرداخته و زمینه چینی کرده‌است تا ولایت را به معنی تدبیر امور کائنات و روزی دادن و احیاء و اِماتۀ اهل ارضین و سماوات قالب کند!

آنگاه موضوع ولایت را پیش کشیده که کلمه «مَوْلَى» در معانی متعدده که دارد، هیچ کدام درباره امیر المؤمنین علیه السلام در داستان غدیر با جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» سازگار نیست مگر همان تصرف در امور تکوینی، و برخی هم گفته‌اند ولایت به معنای قرب و نزدیکی است، اگر مقصود از کلمه «مَوْلَى» قرب هم باشد باز به مقصود نزدیک است زیرا این یک طرز تقرّب عجیب و مخصوص است که خداوند از نظر تصرف و تدبیر و همچنین اولیاء خدا از نظر تملک امر به همه مخلوقات به اشد مراتب نزدیک بوده (لا بدّ شدیدتر از آنچه خدا نزدیک است زیرا سیاق عبارت این معنی را می‌رساند) اما غصاه و کُفّار و متمردین با آنکه اولیاء خدا از رگ گردن به آنها نزدیکتراند هیچ گونه

۱- در جملات بالا آنچه در بین الهالین است از اینجانب و بقیه از متن کتاب «امراء هستی» است.

تقریبی به آنها ندارند و مسافتهای بعید و فواصل بسیار دوری بین آنها می‌باشد و **وَذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ!!**

خواننده شریف و عاقل! می‌بینی که چگونه آیه شریفه **﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾** و ما به او از رگ گردن نزدیکتریم» (ق/۱۶۷) را که قرب ذات اقدس الهی را نسبت به بندگان بیان می‌کند و ما قبل آن این جمله شریفه است: **﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾** و همانا ما انسان را آفریده‌ایم و آنچه را که نفسش به او وسوسه می‌کند می‌دانیم» که جز به ذات پاک احدیت این قرب را به هیچ کس نمی‌توان نسبت داد، این آیت الله العظمی! آن را برای اولیای خدا و حتی اشد مراتب آن را ادعا می‌کند!!!

من که تاکنون ادعای هیچ مشرک و بت پرستی را در این مورد تا این حد ندانسته و نشناخته‌ام، راستی اگر این ادعا شرک و کفر نیست پس کفر و شرک چیست؟! سپس این آیت الله العظمی! دنبال کلمه «ولی» را گرفته و آن را با کلمه «مولی» که از حدیث غدیر است یکی دانسته و در اینکه این کلمه دارای معانی مشترک لفظی یا معنوی است یا نه به تطویل پرداخته و بالأخره چنین نتیجه گرفته است که ولایت در آیه شریفه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾** (المائده/۵۵) به معنای اولی به تصرف است و با کلمه «انما» این خاصیت اختصاص به خدا و رسول و علی - علیه السلام - دارد، و اگر «ولی» یا «مولی» به معنای دوستی هم باشد - زیرا آیه شریفه در میان آیاتی است که در آن نهی دوستی با کفار یهود و نصاری و غیرهم است - باز هم به معنای اولی به تصرف است زیرا صرف دوستی با کفار ضرری و صرف دوستی با خدا هم نفعی به حال هیچ کس نخواهد داشت.

وقتی دوستی نسبت به کفار و مشرکین واقعاً دوستی و محبت شمرده می‌شود که انسان عقائد و اعمال آنان را مرضی و محبوب خود بداند و در حقیقت به همان عقائد و

صحتِ همان روشی که مورد عمل آنهاست، معتقد باشد و همچنین هنگامی خدا و پیغمبر را دوست داشته که قول و فعل آنها را ممضی و محترم بشناسد و اطاعت دستور آنان را بر خویش فرض و حتم شمارد^۱.

آیت الله العظمی! سعی می‌کند به هر قیمتی که هست و لو با پریشان‌گویی از کلمه «ولی» و «مولی» تصرف و تدبیر ائمه را در کون و مکان بیرون بیاورد هرچند این کلمه درباره یهود و نصاری هم اطلاق شود!

در حالی که هم سیاق آیات و هم متون تاریخ سیر و روایات، حاکی است که آیه شریفه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾ (المائده/۵۵) در بین آیاتی است که در آن نهی از مودت و دوستی با یهود و نصاری شده است که ابتدای آن آیه شریفه ۵۱ از سوره «المائده» است که می‌فرماید: ﴿يَتَّيَّبُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۱﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان (خود) مگیرید، برخی از آنان دوست (وطرفدار) برخی دیگرند و هر که از شما با ایشان دوستی (وهمدلی) کند در شمار ایشان است (و بدانید) همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی‌نماید»

سپس آیات شریفه در همین سیاق و هدف ادامه دارد تا آنکه در آیه ۵۵ می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿۵۵﴾ همانا دوست شما خدا و فرستاده‌اش و کسانی هستند که (واقعاً) ایمان آورده‌اند، همانان که نماز برپا می‌دارند و خاشعانه و خاضعانه زکات می‌پردازند^۲.

۱- ر. ک «شاهراه اتحاد» صفحه ۷۸ الی ۹۵ و حاشیه صفحه ۱۴۵ الی ۱۵۱ (برقی).

۲- قرآن کریم به مؤمنین فرموده غیر مؤمنین را دوست و همراز خود مگیرید (آل عمران/۱۱۸) و فرموده کسانی را که به شما نپیوسته‌اند و منافقین را که دین را به بازی و سُخره می‌گیرند، به دوستی مگیرید (النساء/۸۹ و المائده/۵۷) و کفار را - حتی اگر پدران و برادران شما باشند (النساء/۱۴۴ و التوبه/۲۳)

در قضیه محاصره یهود بنی قریظه و بنی قینقاع که از طرف مسلمین به امر رسول خدا ﷺ محصور و در مظان قتل و نهب بودند و «عبد الله بن اُبی» منافق که با آنان دوستی داشته و هم پیمان بود به خواهش آنان، به نزد رسول خدا ﷺ آمده و با اصرار از آن حضرت درخواست می نمود که از محاصره و سختگیری بر یهود صرف نظر کند اما «عباده بن صامت» که او نیز با یهود هم پیمان بود از دوستی آنان صرف نظر نمود و با رسول خدا و مؤمنین در قتل و جلاء یهود همداستان شد و این آیات نازل گردید.

پس هر معنایی که در دوستی و ولایت با یهود و نصاری هست، سیاق آیات همان معنا را درباره خدا و رسول و مؤمنین به نِعَمَ الْبَدَلِ اثبات می کند، و جز این معنی خواستن از آیات، تعدی و تجاوز و انصراف از حقیقت و انحراف از مقصود و تحمیل رأی بر آیات الهی است.

أما آیت الله العظمی! چون می خواهد به زور و لجاج از این آیه، معنای تصرف اولیاء خدا را در تمام عالم امکان، آنچنان که خدا متصرف است، در آورد؛ لذا به این در و آن در زده سپس در فصل دوم کتاب در امکان چنین ولایتی و ممتنع نبودن آن از نظر عقل به تطویل پرداخته و به تقسیم محال و ممکن رفته و از نظر فلاسفه چنین نتیجه گرفته است که تصرف و تدبیر یک فرد از بشر در یک آن نسبت به تمام عوالم آفرینش از حیات و رزق و تعلیم و همچنین مرگ آنها که به ولایت خلاصه می شود هم ذاتاً ممکن است و هم وقوعاً.

- و یهود و نصاری را دوست مگیرید (المائده/ ۵۱ و ۵۷) و فرموده منافقین که پرداخت زکات را تاوان و زیان می دانند و با اکراه زکات می پردازند (التوبه/ ۵۴ و ۹۸) و با کاهلی و بی میلی یا از روی ریا برای نماز حاضر می شوند (النساء/ ۱۴۲ و التوبه/ ۵۴) را دوست مگیرید، بلکه کسانی را که بر خلاف غیر مؤمنین خاضعانه و با رغبت زکات می دهند و نماز بر پا می دارند یعنی مؤمن واقعی باشند، به دوستی بگیرید و برای اعمال آنها لفظ مضارع که دلالت بر مداومت و استمرار دارد استعمال فرموده و آیات ۲۲ تا ۲۵ سوره معارج نیز مؤید قول ماست.

آنگاه کمالی را که آمال بشر را تأمین می‌کند مورد بحث قرار داده که چون در عالم هستی، کامل مطلق جز ذات خدا نیست، پس کمال نهائی بشر نیز تشبّه و تمثّل به او در صفات و امثال و آنراست که علم و اراده و قدرتش مانند آن کامل مطلق گردد و در کشور خدا به امر و نصب خدا فرمانروایی کند (آروزی عرفانی!) و این کمال در اهل بیت عصمت کسبی نبوده بلکه ذاتی است (به فتوای عقل و نقل هر کمالی حتّی در اهل بیت نیز کسبی است چنانکه تمام آیات و روایات و حتّی خود این آیت الله العظمی در جای دیگر این معنی را تصدیق می‌کند!) و در دیگر مخلوقات با مخالفت نفس و اطاعت حقّ، ممکن است کم و زیاد قسمتی از این مقام حاصل شود (تاکنون در هیچ کس جز مدّعیان دروغی، چنین ولایتی حاصل نشده و نخواهد شد) اما ولایت عامّ و همگانی و همه جایی آن هم ذاتی و إفاضی مخصوص به آن چهارده نور پاک خواهد بود.

بعد از آن برای اثبات عقیده خود نظریّه‌ای از شیخ الرئیس ابو علی سینا آورده که او گفته‌است / هرکس حکمت عملی را به حکمت نظری ضمیمه کند به سعادت رسیده و هرکس با آنها خصائص مقام نبوت را هم انضمام دهد نزدیک است خدایی شود به صورت انسان، و دور نیست که پرستش او پس از خدا جایز باشد و آنکه امور بندگان به او تفویض شود و سلطان عالم وجود و جانشین خدا در زمین گردد (اگر این عبارت از ابو علی باشد پس معلوم می‌شود که ابو علی سینا هم در شناخت خدا بسی نادان بوده و اینکه عبادت غیر خدا را نیز جایز دانسته در مسلمانی هم مایه‌ای نداشته‌است).

آنگاه می‌نویسد: «می‌گوئیم تمام مقامات و کمالاتی که در شخص ولیّ از جنبه ولایت او وجود دارد مرجع آنها به تکامل دو قوه علم و عمل است یعنی از نظر علمی باید به جمیع جوانب و جهات عالم آفرینش دانا و از هر نقطه آگاه و بر همه چیز مطلع باشد و هیچ حقیقتی از علم او مخفی و مستور نبوده بلکه جمیع صحنه وجود در جلوش حاضر و مجسم باشد»!!

بعد از آن شعری از حاج ملا هادی سبزواری آورده می‌نویسد: «در این صورت علم

دارد که فلان ماهیت باید لباس وجود بپوشد و فلان موجود صلاح نیست در تحت تربیت و تکمیل تا فلان حد، نه بیش و نه کم، قرار گیرد. «
سپس در این مطلب قلمفرسایی کرده آنگاه حدیثی از ابو ذر آورده که اگر صحیح بوده و ساخته غُلاة نباشد، باز هم نتیجه غلط از آن گرفته است!

زیرا در آن حدیث می‌گوید: ابو ذر و علی علیه السلام در بیابانی عبورشان به قطعه زمینی افتاد. در آن زمین مورچگان به قدری زیاد بودند که چشم را سیاه می‌کرد. ابو ذر گفت: «جَلَّ مُخْصِيه» بسی بزرگ است خدایی که شماره این مورچگان را می‌داند! «علی - علیه السلام - فرمود: بگو: «جَلَّ بَارِيه» بسی بزرگ است آن خدایی که آنها را خلق کرده است» پس قسم به آن کس که تو را صورت بخشیده، من شماره آنها را می‌دانم و از نر و ماده‌شان با خبرم!!

اگر این حدیث صحیح باشد، باز به هیچ وجه تصرف اولیای خدا را در موجودات نمی‌رساند، زیرا دانستن شماره مورچگان یک لانه یا یک قطعه زمین برای هرکس که از زندگانی و تشکیلات منظم مورچگان و موریانه و زنبور عسل اطلاع داشته باشد کاری آسان است. به جهت اینکه ساختن لانه مورچگان و موریانه و زنبور عسل روی قاعده‌ای منظم و هندسه‌ای دقیق بر حسب شماره سکنه آن لانه است، و تولید نر و ماده آنها هم روی حساب معینی است. و کسی که از علوم طبیعی و حیات جانوران اطلاعی داشته باشد در نزد او تعیین شماره و نر و ماده سکنه آن لانه کاری خارق العاده نیست. (برای تحقیق مطلب به کتاب مورچگان و زنبور عسل و موریانه تألیف «موریس مترلینگ» بلژیکی مراجعه شود).

پس با چنین حدیثی بر فرض صحّت، جرأت این چنین نسبتی (نسبت خدایی) به علی - علیه السلام - دادن جز «تَشْبِثُ بِكُلِّ حَشِيشٍ» نیست هر چند تمام دلایل این آیت الله العظمی! از این قبیل است چنانکه شرح ضعف آنها خواهد آمد. إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

بعد از آنکه به خیال خود تصرف در عالم وجود را از نظر عقل برای اولیای خدا

ثابت نموده آنگاه در حل اشکال جسمانی بودن اولیای خدا بیداد کرده است!!
وی می‌نویسد: «اگر کسی چنین توهم کند که رسیدگی به هر نقطه‌ای از اماکن وجود
موقوف بر رفتن به آن نقطه و بودن در آنجاست در این صورت شخص ولی باید در
یک آن به هزاران مکان برود و هنگام تولد یا مردن آنها که در یک لحظه با فواصل بسیار
دور از یکدیگر می‌زایند و می‌میرند، حاضر باشد و این عمل اگر با بدن عنصری جسمی
باشد یک بدن بیش نیست، و اگر یک بدن بخواهد هزار بدن شود خلف و اجتماع
نقیضین و اجتماع جزء با کل لازم می‌آید و محال است اگر بخواهد حضور یابد تصرف
و تأثیر در امور جسمانی بدون قرب مکانی و حضور بدن محال خواهد بود».

آنگاه به پندار خود به رفع اشکال پرداخته می‌نویسد: «جواب این شبهه آن است که
اگر رسیدگی و اجراء هر اراده و مقصودی موقوف به حضور در آن مکان و ورود و
دخول در آن نقطه است و بدون حضور محال عقلی است پس تدبیر و تصرف خداوند
هم در اجزای عالم باید به آمدن و وارد شدن خدا به نزدیک آن جزء باشد، و چون این
امر مستلزم مکانی بودن خدا است و خدا از حلول در مکان منزّه است بنابراین باید
تصرفات خداوند در عالم نیز محال باشد و محال عقلی نسبت به خداوند و غیر خدا
فرقی نمی‌کند اگر یک چیز از محالات عقلی شناخته شد برای بشر محال و برای خدا
هم محال است.»!!!

توجه فرمایید که این جناب آیت الله العظمی قاعده عقلی را به چه صورت مفتضح
و عوام فریبانه‌ای مورد سوء استفاده قرار می‌دهد؟! زیرا بنابه قاعده مذکور آنچه برای
خدا محال باشد و قدرتش بدان تعلق نگیرد طبعاً و بداهه انجام آن برای ماسوی الله نیز
محال خواهد بود اما از این قاعده نمی‌توان عکس آن را نتیجه گرفت که آنچه برای بشر
محال باشد برای خدای علیم قدیر هم محال است!! پر واضح است که در موضوع مورد
نظر او، سخن آن نیست که رسیدگی و اجراء هر اراده و مقصودی برای خدا که موجود
نامحدود و نامقید است بدون حضور در مکانهای گوناگون ممکن نیست بلکه نزاع
درباره مخلوقات خداست بر خلاف خدا، موجودات محدود و مقیداند. اما جناب آیت

الله العظمی می‌فرمایند نگوید این کار برای غیر خدا محال است زیرا اگر برای غیر خدا محال باشد، لابد محال عقلی است و اگر محال عقلی باشد پس برای خداهم محال است!! و اگر برای خدا محال نباشد پس محال عقلی نیست و برای غیر خدا نیز محال نخواهد بود.

آیا جناب آیت الله العظمی توجه ندارند که بسیاری از خصوصیات و صفات الهی قابل تفویض به غیر خدا نیست از جمله نامحدود و نامقید و بی‌نیاز بودن؟! بنابراین راهی که این آیت الله العظمی برای وصول به مقصود پیموده‌اند دو ایراد اساسی دارد یکی اینکه نمی‌توان گفت هر چه برای غیر خدا محال بود لابد محال عقلی است و محال عقلی برای خدا هم محال است. دوم آنکه حتی اگر چیزی محال عقلی نبود یعنی برای غیر خدا محال نبود به این معنی نیست که توان تحقق آن قابل تفویض به غیر خداست. اما هزار افسوس که جناب آیت الله العظمی علاقه‌ای به فهم این مطالب ساده ندارد!

واقعاً چشم عالم اسلام روشن باد به این آیت الله العظمایش که اینگونه مشکلات را حل می‌کند؟! ملاحظه می‌فرمایید این فیلسوف بزرگ! چه می‌گوید؟! می‌فرماید هر چیزی از محالات عقلی بشر، همینکه برای بشر انجام آن محال باشد لابد محال عقلی است و در نتیجه برای خداهم محال است!!! به راستی آیا این آیت الله العظمی این جمله را در حالت صحت نفس و کمال عقل نوشته است؟ یعنی او آنقدر نفهمیده که به وجود آوردن عالم از نیستی به هستی برای بشر و هر چه از بشر مقتدرتر، یعنی برای ما سیوی الله محال است اما برای خدا محال نیست؟!

خلقت خود بشر از هیچ برای بشر و هر قدرتی، محال است اما برای خدا محال نیست ﴿ وَقَدْ خَلَقْتِكُمْ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴾^(۱) و پیش از این تو را آفریده‌ام در حالی که چیزی نبودی» (مریم/۹) ﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴾^(۲) آیا انسان یاد نمی‌کند که همانا او را پیش از این آفریدیم در حالی که چیزی

نبود؟» (مریم/۶۷).

مردن و خاک شدن و در ذرات عالم مستهلک شدن و دو باره جمع شدن همان ذرات برای بشر از محالات است - و در محال بودن آن همان «أبو علی سینا» هم همداستان است زیرا او معاد جسمانی را تعبداً می‌پذیرد نه تعقلاً! آن را هم به انضمام روح^۱ - أمّا برای خدا ممکن است زیرا خدا علی کلّ شیء قَدیر است.

آنگاه چه نسبتی بین خدا و بشر؟! که هر چه برای بشر محال باشد لابدّ برای خدا نیز محال است، چه نسبت، خاک را با ایزد پاک؟! تَعَالَى اللهُ عَمَّا يَقُولُ الْجَاهِلُونَ عُلوّاً کَبِيراً! واقعاً آفرین به این خیره رویی و بی‌حیائی! بی‌سوادی و رسوایی! مقایسه بشر عاجز ناتوان با آفریننده کون و مکان و پدیدآورنده جهان و جهانیان؟! و مساوی دانستن انسان با هستی بخش عالم امکان!!

هرچیز برای بشر محال است لا بدّ برای خداهم محال است!! راستی این جمله را صرف نظر از یک آیت الله العظمی آیا یک نفر عاقل گفته است؟! من که در دار المجانین همچین دیوانه‌ای سراغ ندارم که هرچه را برای بشر محال است برای خداهم محال بشمارد!

آنگاه آیت الله العظمی به آوردن دلایلی بر مدّعی خود پرداخته است و می‌نویسد: «مثلاً اجتماع نقیضین که می‌توان گفت مرجع همه محالات عقلی شمرده می‌شود هم نسبت به ما محال است هم نسبت به خداوند و نمی‌شود گفت که خداوند قدرت دارد که جمع نقیضین کند فی المثل ظرفی که به مساحت یک متر در یک متر است نمی‌توان چیزی را که حجم آن دو متر در دو متر است در آن گذارد به طوری که نه ظرف بزرگ شود و نه حجم آن چیز کوچک گردد، این عمل را نه ما می‌توانیم انجام دهیم نه خداوند، یا مانند آنکه خدای متعال جهان را در تخم مرغی قرار دهد آن سان که نه تخم

۱- مفید است که در مورد آراء «ابن سینا - مراجعه شود به کتاب برا در مفضال ما جناب سیّد «مصطفی

حسینی طباطبایی» به نام «نقد آراء ابن سینا در إلهیات» (برقی)

مرغ بزرگ شود و نه عالم کوچک گردد این هم محال عقلی است.»
 آنگاه حدیثی آورده است که علی علیه السلام در جواب کسی که از قدرت خدا نسبت به این عمل پرسید فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَلَكِنْ مَا سَأَلْتَهُ لَا يَكُونُ» خداوند به عجز نسبت داده نمی شود اما آنچه تو گفته ای نمی شود» و حال اینکه حدیث این معنی را نمی رساند که خدا نمی تواند چنین کاری را انجام دهد بلکه حضرت فرموده است آنچه تو سؤال نمودی نمی شود.

«بسیاری از نشده های بشر، شده است و بسیاری از نشده ها هم متعلق قدرت است و مغز کوچک بشر میزان حقایق عالم وجود و ترازوی تحقق بود و نبود نیست و ما جواب این تصوّرات خام را در صفحات آینده داده ایم.

باز آیت الله العظمی به اظهار فضل و ردیف کردن دلایل بر این ادعا پرداخته و نوشته است: «پس تصرف خدا در أرحام مادران و نقّاشی و خلق و تسویه بدن به آن شکل زیبا و عجیب هم باید عقلاً بدون رفتن در آنجا و بدون داشتن قلم و دوات و رنگهای مختلف محال باشد و با رفتن خدا هم مکان داشتن و تحیز لازم می آید که آن هم محال است.

بر حسب ظاهر وجود نقّاش و قلم و دوات در رحم پیدا و مشهود نیست و صدای پای کسی شنیده نمی شود که در رحم رفت و آمد نماید یا پای گلبن های باغستان بنشیند و برگهای گلها و نهالها را مهندسی و نقّاشی و رنگ آمیزی نماید ناچار باید بگوییم که این حوادث همه به توسط اراده حق انجام می گیرد. اگر چنین شد می گوئیم عیناً همان اراده هم در وجود پاک اولیای خدا تولید می شود و به إذن و امضای خدا چنان تنفیذ می یابد که در اقصی نقاط جهان بدون نیاز به رفت و آمد، تأثیر مزبور را از خود باقی می گذارد.»!

ملاحظه می فرماید آیت الله العظمی چگونه فیلسوفانه مسأله به این مشکلی را حلّ کرد؟! کاری که برای بشر محال است برای خداهم محال است، چون خدا بدون اینکه

در رحم مادری برود و قلم و دواتی همراه ببرد و صدای پایش در آنجا شنیده شود مع ذلک در رحم نقاشی و در پای گلبن‌های باغستان بدون آنکه بنشیند رنگ آمیزی می‌نماید! لذا می‌پرسیم این کار را چگونه می‌کند؟ البتّه با اراده خود. همچنین اولیای خدا با اراده خود منتهی با اذن و امضای خدا اینگونه کارها را انجام می‌دهند!!

حالا باید دید اولیای خدا که این کارها را انجام می‌دهند چرا انجام می‌دهند؟ آیا خدا در کمک گرفتن از اولیای خدا نیازی به این کار دارد؟ یا فقط یک عمل تشریفاتی است؟ و اگر نیازی به این کار دارد، اینان جزو خدایند یا خارج از خدا؟ و اصلاً چه دلیلی هست که این کارها به وسیله اولیای خدا انجام می‌شود؟! و آیا صفت نامحدود و نامقید بودن خدا قابل تفویض به مخلوقات هست یا نه؟

اینها سؤالاتی است که متوجه این آیت الله العظمی می‌شود. و چون معلوم شود که اصلاً ادعای آیت الله العظمی کاذب و چرندگویی است جواب تمام این چراها داده می‌شود. و چه نیکو گفته‌اند که صد کلاغ را با یک کلوخ می‌توان پراند!

بطلان ادّعی آیت الله العظمی! و دلایل آن

جناب آیت الله العظمی! مدّعی‌اند که شخص «ولیّ» باید در یک آن به هزاران مکان برود و هنگام تولّد یا مردن مردم که در یک لحظه با فواصل بسیار دور از یکدیگر می‌زایند و می‌میرند، حاضر باشد و چون این عمل با بدن عنصری ممکن نیست پس همانگونه که خدا بدون بدن عنصری در همه جا حاضر است، «ولیّ» هم حاضر است اگر این کارها محال است برای خداهم محال است و اگر کاری ممکن است برای «ولیّ» هم ممکن است!!!

نتیجه اینکه: پس یا شما که معتقدید که خدا در همه جا حاضر است از این عقیده دست بردارید تا من هم از این عقیده دست بردارم!! یا همینکه شما قائل شدید که خدا در همه جا حاضر است - به هر دلیلی که باشد - باید قبول کنید که «ولیّ» هم همه جا حاضر است!!

چون تصرف و تدبیر خدا هم مستلزم مکانی بودن خداست و شما خدا را منزّه از مکان می‌دانید و او از حلول در مکان منزّه‌است پس تصرف او هم در عالم محال است و چون محال است که خدا بدون آمد و شد بتواند در عالم تصرف کند و این از محالات عقلی است!! پس همینکه یک چیز برای بشر از محالات عقلی بود برای خداهم محال خواهد بود! و سرانجام هر کاری که برای بشر محال بود برای خداهم محال است و چون خدا نمی‌تواند در ظرفی که یک متر است چیزی که حجم آن دو متر در دو متر است، بگذارد که نه آن بزرگ و نه این کوچک شود! ما هم نمی‌توانیم و چون خدا نمی‌تواند جهان را در یک تخم مرغ بگذارد که نه جهان کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ، ما هم نمی‌توانیم!!

اما چون خدا می‌تواند بدون دخول در ارحام و بدون داشتن دوات و قلم در رحمها تنها به وسیله اراده صورت بندی و نقّاشی کند «ولیّ» هم می‌تواند به وسیله اراده در همه

جا حاضر شود و در تولد و وفات همه حضور یابد.

پس کاری که خدا توانست به وسیله اراده انجام دهد بشر هم به وسیله اراده می‌تواند انجام دهد!! این خلاصه و نتیجه ادعای جناب آیت الله العظمی بود!
حال باید دید چه انگیزه‌ای باعث این جنب و جوش آیت الله العظمی است و به چه دلیل این ادعا را به میان آورده است؟

از انگیزه آن، ما جز آنچه در صدر این گفتار آوردیم چیزی نمی‌دانیم و خدا بدان آگاه است. اما دلیل او: روشن‌ترین آن شعر سید حمیری است که آن را از زبان امیر المؤمنین علیه السلام ساخته است که آن حضرت به «حارث بن أعور» فرموده است:

يَا حَارِثَ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي / مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا^۱

چنانکه پاره‌ای از قضایا که اصلاً وقوعی نداشته است در اشعار سید دیده می‌شود.

و بعد حدیثی چند است که در کتاب کافی در کتاب «الجنائز» آمده است.

اما درباره این شعر همین بس که آن را «سید اسماعیل حمیری» گفته است که با تمام سوابق مشوش، بر طبق تواریخ و کتب رجال مردی فاسق است و چنانکه گفته‌ایم فساق و فجار به اغوای شیطان، دل خود را به این قبیل موهومات خوش می‌دارند تا در ارتکاب معصیت جرأت بیشتری داشته باشند. تمام کتب رجال که متضمن ترجمه حال او هستند متفق‌اند که وی تا هنگام احتضار به شرب خمر استمرار داشته است!

هرچند بنا بر نقل اخباری، وی در آخرین ساعات عمر خود اشعاری گفته و در آن از مذهب گذشته خود که مذهب خوارج و کیسانیه بوده، استغفار نموده است و آن شعر معروف است که گفته: **تَجَعَّفَرْتُ بِاسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ**.

اگر چه همین مطلب هم در نظر اهل ادب صحیح نیست و این شعر هرگز به اشعار شیرین و نمکین اسماعیل بن محمد حمیری مانند نیست علاوه بر اینکه تاریخ ولادت او را در سال ۱۷۳ هـ نوشته‌اند بنابراین روایاتی که دلالت دارد که حضرت صادق علیه السلام را

۱- ای حارث همدانی هر که بمیرد چه مؤمن باشد، چه منافق مرا (به هنگام قبض روح) رو در رو می‌بیند!

ملاقات کرده و به دست آن حضرت توبه کرده یا از مذهب قبلی منصرف شده است و حضرت صادق علیه السلام در خصوص آمرزش او و عفو از شُرب خمرش چیزی فرموده است، از درجهٔ صحّت و صدق ساقط است زیرا حضرت صادق در سال ۱۴۸ یعنی ۲۵ سال قبل از تولد «سید حمیری» از دنیا رفته است!

برای اینکه یقین شود این شعر از حضرت امیر المؤمنین نیست و گفتهٔ سید حمیری است شما را به کتاب نفیس «جمعه النفیس» علامه کبیر مرحوم «سید محسن امین عاملی»، ارجاع می‌دهیم که در آن مطالبی بدین مضمون آورده است: «عیبی ندارد که اشاره شود به پاره‌ای از آنچه موجب قطع به فساد نسبت پاره‌ای از آنچه در دیوان منسوب به امیر المؤمنین است.....» تا آنجا که می‌نویسد از آن جمله ابیاتی است که می‌گوید:

يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي / مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبْلًا

در حالی که این شعر از «سید حمیری» است و اوّل آن این است:

قَوْلٌ عَلِيٍّ لِحَارِثٍ عَجَبٌ / كَمْ نَمَّ أُعْجُوبَةٌ لَهُ جَمَلًا

و این خود صریح است که این حکایتِ قول آن حضرت است نه اینکه فرمایش خود آن حضرت باشد. شیخ طوسی - عَلَيْهِ الرَّحْمَه - نیز در أمالی خود مجلس هجدهم این ابیات را به سید حمیری نسبت داده است و همین بیت را در اوّل آن آورده است. بلی برای ابن ابی الحدید شارح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ این اشتباه رخ داده است که گفته است شیعه از آن حضرت چنین شعری را روایت می‌کنند. (پایان فرمایش علامه امین).

أما أحاديث کتاب «الجنائز» کافی، در این کتاب در حدود ۱۶ حدیث در این باب آمده است که بسیاری از آن به صراحت دلالت بر این مطلب ندارد. و تمام آن احادیث به تشخیص علامه مجلسی - رحمت الله علیه - در کتاب «مِرَاةُ الْعُقُول» یا ضعیف‌اند یا مجهول!! و اکثر راویان آنها غالیان و گمراهان‌اند چون سهل بن زیاد و محمد بن سنان و

۱- گفتار علی علیه السلام به حارث شگفت انگیز است / و چه بسیار سخنان شگفت انگیزی آن حضرت دارد.

بنو الفضل که ما ترجمه حال نکبت مآل آنان را به مناسبت در جلد دوم این کتاب آورده‌ایم.^۱

تنها یک حدیث صحیح در میان این ۱۶ حدیث، در آن کتاب است که آن هم مربوط به حضور «ولی» یا امامی بر سر محضر نیست بلکه مضمون آن بدین قرار است که مؤمن در هنگام مرگ چشم شبه نتیجه اعمالش روشن خواهد شد.

و همچنین احادیثی که در تفسیر منسوب به حضرت عسکری و عیاشی و سایر کتب آمده‌است به همین مضمون و در همین حدّ از اعتبار است. و بر فرض آنکه تمام آن احادیث صحیح بودند و تمام آنها صریح بود که اولیای خدا در هنگام مرگ مؤمن یا منافق بالای سر او حاضر می‌شوند معنای آن این نبود که شخص امام با جسم یا روح یا اراده یا مشیّت باید بالای سر آن میّت حاضر شود! بلکه بهترین تعبیر و تفسیر اینگونه اخبار همان است که شیخ بزرگوار حضرت شیخ مفید - اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ - بدین مضمون آورده‌است:

«من می‌گویم معنای رؤیت محضر، آن دو بزرگوار را همان علم یافتن به ثمره ولایت ایشان است یا شکّ در حَقّائیت ایشان و عداوتشان به طور یقین، به علاماتی که آن را در نفس خود می‌یابد و امارات و مشاهده احوال و معاینه مدرکاتی که شکّی با آن نیست.

و این معنا غیر از دیدن عین آن دو بزرگوار و مشاهده اجساد ایشان با چشم است. چنانکه خدای متعال هم می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ...﴾ الخ و لقای خدای تعالی هم که در آیات و اخبار است همان لقای جزای اعمال است و بر این قول من، تمام محققین علمای امامیه موافق و متفق‌اند.^۲

۱- ر.ک. زیارت و زیارتنامه، ص ۵۶ به بعد.

۲- اوائل المقالات، چاپ تبریز، باب «القول فی روايه الْمُحْتَضَرِينَ رَسُولَ اللَّهِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِنْدَ الْوَفَاةِ»،

همچنین تفسیر و تعبیر سید جلیل القدر سید مرتضی علم الهدی بنا بر نقل علامه مجلسی در جلد چهارم بحار الأنوار (ص ۱۴۷) چاپ تبریز که در این خصوص می‌فرماید:

«أَنَّ الْمَعْنَى أَنَّهُ يَعْلَمُ فِي تِلْكَ الْحَالِ ثَمَرَةَ وَلَا يَتَّبِعُهُمْ وَأَنْحِرَاهُ عَنْهُمْ لِأَنَّ الْمُحِبَّ لَهُمْ يَرَى فِي تِلْكَ الْحَالِ مَا يَدُلُّهُ عَلَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكَذَا الْمُبْغِضُ لَهُمْ يَرَى مَا يَدُلُّهُ عَلَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَكُونُ حُضُورُهُمْ وَتَكَلُّمُهُمْ اسْتِعَارَةً تَمَثِيلِيَّةً» (معنای این حدیث آن است که شخص محتضر در آن حال، ثمره ولایت و دوستی ائمه را می‌بیند و یا نتیجه انحراف از ایشان را، زیرا مُحِبِّ ایشان در آن حال چیزهایی را می‌بیند که دلالت دارد بر آنکه او از اهل بهشت است و همچنین مُبْغِضِ ایشان چیزهایی را می‌بیند که دلالت دارد بر آنکه او از اهل آتش است. پس معنای حضور ائمه و تکلم ایشان بر سبیل استعاره تمثیلی است نه حضور واقعی) (پایان فرمایش سید مرتضی).

خصوصاً که پاره‌ای از اخبار صراحت به این معنی دارد چنانکه در حدیث کافی از سدید صیرفی از حضرت صادق - علیه السلام - در خصوص کراهت مؤمن از قبض روح می‌فرماید: «وَيُمَثَّلُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ» که تصریح است بر اینکه برای او رسول خدا و ائمه هدی - علیهم السلام - ممثل می‌شوند و ممثل شدن غیر از حضور واقعی است.

پس بهتر آن بود که آیت الله العظمی! اصلاً از این احادیث و معانی آن صرف نظر می‌نمود تا مجبور نشود که آنقدر لاطائلات بلکه کفریات به هم ببافد تا جایی که بگوید اگر مسأله جسم است تصرف خدا هم در أرحام و صور، احتیاج به آمد و شد دارد؟! چه کسی از مسلمانان گفته است که خدا در امور، احتیاج به حضور جسم عنصری دارد که شما به خیال خود او را از باب جدل محکوم و مجاب کردید؟!!

و بر فرض آنکه - العیاذ بالله - خدا مجسم به ماده باشد! آیا حضور او در هر جا چون حضور بشر است که احتیاج به آمد و شد و شنیدن صدای پای او و دیدن دست و

دوات و قلم اوست!!

نه تنها خدا که بدون ماده و مدت، محیط بر همه عالم می‌باشد، حتی پاره‌ای از مخلوقات او در بیشتر جاها حضور دارند و مع هذا بشر را با آنها نمی‌توان به مقایسه گرفت.

مثلاً امواج برق در سراسر جهان وجود دارد و دستگاه رادیو و تلویزیون و امثال آن در هر جا که باشد می‌تواند امواجی را که از فرستنده‌ها پخش می‌شود احساس و دریافت کند و هرگز بشر چنین قدرتی نداشته و نخواهد داشت، و همچنین نیروی جاذبه، سرتاسر کیهان و مجموع منظومه کهکشان را اسیر تدبیر خویش دارد که برای بشر تصور آن هم مشکل است.

و نیز اشعه ایکس و ما وراء بنفش و نیروهای دیگر که هم اکنون پاره‌ای از آنها در تحت قدرت علمی بشر است قادر به انجام کارهایی است که در اندیشه بشر هم نمی‌گنجد! پس این چه قیاس غلطی است که تو آیت الله العظمی، خدا را با بشر مقایسه می‌کنی که به گواهی علوم طبیعی اگر از عاجزترین و ضعیف‌ترین موجودات بر حسب جسم نباشد باری از قوی‌ترین آنها نیست. و بدتر از آن اینکه گفته‌ای چون انجام محالات عقلی برای بشر محال است پس برای خدا هم محال است! مثلاً چون خدا نمی‌تواند در ظرفی که یک متر در یک متر است چیزی که حجم آن دو متر در دو متر است بگذارد بشر هم نمی‌تواند! و چون خدا نمی‌تواند جهان را در یک تخم مرغ بگذارد که نه جهان کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ ما هم نمی‌توانیم! (قیاسی وارونه و غلط!) اولاً باید به شما گفت که خدا حتی از این محال عقلی شما هم عاجز نیست! چنانکه آفرینش جهان از هیچ، از محالات است لکن به کوری چشم فلسفه بافان! خدا جهان را از هیچ آفریده: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ﴿٤١﴾ «همانا خدا چون چیزی را بخواهد، کارفرمان او این است که به خواسته‌اش بگوید باش پس می‌باشد» (یس/۸۲ و نیز البقره/۱۱۷ و آل عمران/۴۷ و مریم/۳۵) ﴿وَقَدْ خَلَقْتَنَّاكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُنْ﴾

شَيْئًا ﴿١﴾ «و پیش از این تو را آفریدم در حالی چیزی نبودی» (مریم/۹) «کان الله ولم یکن معه شیء» خدا بود در حالی که چیزی با او نبود»

شما با تمام ادّعایتان الآن نمی‌توانید ادّعا کنید که در جهانی هستید که وسعت و حقیقت آن به مقدار و ملاکی است که شما تصوّر می‌کنید و لا غیر! زیرا عقل بشر میزان حقایق نیست. بلکه عقل شعله ضعیفی است که در ازاء محرومیت‌هایی که از غرائز طبیعی دارد برای دیدن راه و چاه زندگی به بشر عطا شده و ما فعلاً در صدد اثبات این حقیقت نیستیم.

در زندگی بشر که لا اقلّ یک سوّم آن به خواب می‌گذرد، در عالم رؤیا با جهانی مواجه‌است که هرگز با ماده و مدّت نمی‌توان سنجید و قاعده محالات عقلی را در آن اعمال کرد. در عالم رؤیا در یک آن از زمان، اعمالی انجام می‌دهد که در طیّ سالها نمی‌توان انجام داد، و سخنانی ردّ و بدل می‌کند که ماه‌ها نمی‌توان ردّ و بدل کرد! از سوراخ سوزنی کوهی عظیم می‌گذرد بدون اینکه از محالات عقلی شمرده شود و پروازها و عروجها و سقوطها صورت می‌گیرد که هرگز در غیر رؤیا باور کردنی نیست و منطق آن به کلی با منطق بیداری مخالف است در حالی که یک سوّم زندگانی بشر را تشکیل داده و در شریعت اهمّیتش یک جزء از ۴۶ جزء نبوت است و حتّی دلیلی بزرگ بر معاد است، پس نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

همچنین لازم است که جناب آیت الله العظمی بفرمایند هنگامی که عصای حضرت موسی علیه السلام به نصّ قرآن کریم، تمام آلات و ادوات سحره فرعون را که سر به چندین کیلو مس و آهن و چوب و طناب می‌زد، بلعید - «تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا» «آنچه ساخته‌اند می‌بلعد» (طه/۶۹) - آیا عصای موسی، بزرگ یا آلات و ادوات سحره فرعون، کوچک شد؟! چگونه چندین و چند متر اشیاء و آلات در برابر دیدگان حاضرین در یک عصای حدود یک متر و نیم جا گرفت، که نه عصا بزرگ شد و نه آن آلات کوچک؟

خداوند علیم گواه‌است که به هیچ وجه قصد فرو گذاشتن حرمت نعمت عظمای

عقل را که مورد تکریم عظیم قرآن کریم است نداریم و نمی‌خواهیم محال عقلی را انکار کنیم بلکه مقصود ما آن است که اولاً علمای مذهبی لا اقل در مورد خداوند قدیر به سادگی هر چیزی را و از جمله اموری را که برای غیر خدا محال است، مشمول استحاله عقلی ندانند و بیشتر تأمل و احتیاط کنند.

ثانیاً این آیت الله العظمی که بیش از سایرین به کتب روایی متکی است و بسیاری از ادعاهایش مأخوذ از خرافات و قصه‌های موجود در کتب روایی است متوجه باشد که با چنین موضعی که دارد، این اندازه، بی‌باکانه به عقل ضعیف بشری نیاویزد، زیرا بسیاری از مستندات و معتقدات او چنانکه خواهیم دید علاوه بر اینکه مخالف قرآن است، مخالف عقل و علم و تاریخ نیز هست.

ما به ایشان می‌گوییم شما ناچارید طبق همین مذهبی که دارید - و ما شما را به منقولات علمای مذهب خودتان الزام می‌کنیم - به بسیاری از محالات عقلی تسلیم شوید. همین مسأله که آیا خدا می‌تواند تمام عالم را در یک تخم مرغ بگذارد که نه عالم کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگ، در احادیث مذهبی و در کتاب «کافی» حدیثی در این موضوع هست که «عبد الله دیصانی» با «هشام بن الحکم» گفتگو کرده‌اند و «هشام» این مشکل را به نزد حضرت صادق علیه السلام برده‌است و آن حضرت این مسأله را به همین صورت تصدیق کرده است!!^۱

بنابه آنچه در مجالس و محافل مذهبی و کتب شما نقل می‌شود - و علماء و مراجع نیز نهی و مخالفت نمی‌کنند - حضرت رضا علیه السلام تصاویر شیر را که بر پرده منقوش بود، امر به دریدن مخالف خود کرد و تصاویر شیر، آن ملعون را خوردند و همچنین تصویر جانوری که به اشاره حضرت هادی علیه السلام در حضور متوکل آن شعبده‌باز را درید و خورد! هنگامی که از آن بزرگواران خواستند که آن دریده‌ها باز گردند، فرمودند: اگر

۱- اصول کافی، باب ۲۴، حدیث ۴. اگر این حدیث را قبول ندارید، لا جرم باید نظایر آن نیز نپذیرید و به آنها استناد نکنید. (برقی)

عصای موسی علیه السلام بلعیده‌های خود را برگرداند اینان هم ممکن است برگردانند! مسأله معراج که یکی از کرامات و معجزات حضرت خاتم الانبیاست^۱ برای معتقدین به معراج جسمانی که اغلب شیعیان از این دسته‌اند موجد این سؤال است که طبق احادیث، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای معراج از رختخواب خود برخاست و به تماشای ملکوت الهی پرداخت، در کمتر از یک آن^۲ به تمام عوالم وجود که فعلاً دنیای مشهود آن، طبق تحقیقات علمی و آلات و تلسکوپهای این زمان، مسافت آن بیش از یک هزار میلیون سال نوری است (نور در هر ثانیه بیش از سیصد هزار کیلومتر طی طریق می‌کند) حاضر شده و با آن همه ملائکه و فرشتگان کرّوبیان و اهل بهشت و جهنّم و انبیاء گفتگو کرده و احکام و شرایع دریافت داشته است، همینکه به محل خود مراجعت فرمود، هنوز کوزه آبی که در بالای سرش بود و در هنگام رفتن پای مبارکش به آن اصابت کرد، در حال ریختن بود! و حلقه در که در هنگام رفتن، در حرکت بود هنوز از حرکت نایستاده بود و رختخواب آن حضرت هنوز گرم بود!

چگونه یک جسم مثلاً شصت یا هفتاد کیلویی در این همه عوالم کثیره در این مدت قلیله عبور نمود؟. عالم کوچک شد یا جسم رسول الله بزرگ و یا میلیون میلیون جسم کوچک شدند؟!

تصاویر شیر که به قول شما مخالفین حضرت رضا و حضرت هادی را دریدند و آنها را خوردند تصاویر بزرگ شدند یا اجساد آن ملعونها کوچک؟!

نه اینها بزرگ شدند و نه آنها کوچک پس چگونه چند متر در هیچ متر جا گرفت؟! شما خود نقل کرده‌اید حضرت جواد علیه السلام در یک مجلس به سی هزار مسأله مشکل، جواب گفت^۲ که اگر فرضاً جواب هر مسأله احتیاج به حد اقل دو دقیقه وقت

۱- البته واضح است که اعتقاد به روحانی بودن معراج حضرت ختمی مرتبت در معرض اشکالات فوق نیست.

۲- اصول کافی، باب ۱۷۹، حدیث ۷.

داشته باشد جمعاً شصت هزار دقیقه خواهد بود که نزدیک پنجاه شبانه روز است!!
 مسائل کمتر از دو دقیقه و وقت لازم داشت یا مجلس پنجاه شبانه روز طول کشید؟!
 از عجائب است که شما می‌خواهید اینگونه مسائل را با این فلسفه بافی خود به
 خورد مردم دهید، که هیچ دلیلی هم بر آن ندارید جز اینکه فلان غالی یا دشمن دین آنها
 را در کتابی نوشته‌است. آنگاه جای دادن چیزی را که دو متر در دو متر است در چیزی
 که یک متر در یک متر است برای خدا محال می‌دانید که از قدرت او خارج است و
 چون خدا از این کارها به قول شما عاجز است و بشر هم نمی‌تواند پس خدا پایین
 می‌آید و در ردیف بشر قرار می‌گیرد!!!، بنابراین هر چیزی که برای بشر ممکن بود برای
 خداهم ممکن می‌شود؟! واقعاً زهی بی‌شرمی و حق‌ناشناسی!

حضرت آیت الله العظمی! شما با تمام ادعاهایتان مثل اینکه منطبق هم نخوانده‌اید
 زیرا در این قضیه، از نسب اربعه، نسبت عموم و خصوص مطلق بر قرار است (هر
 گردی گردو نیست اگر چه هر گردویی گرداست) و شما آن را در قیاس اقترانی منطقی
 به شکل اول یا سوم درآورده‌اید (هر چیز برای خدا ممکن است برای بشر هم ممکن
 است) و نتیجه این قیاس چنین می‌شود که پس بشر هم خداست! و همین است اشتباه
 بلکه خطای بزرگ، خطائی که کمتر دیوانه‌ای مرتکب آن می‌شود، تا چه رسد به آیت الله
 العظمی! نشر این قبیل مطالب، رشوه و مژده و بشارتی برای فسّاق و فُجّار است که پیش
 خود خیال می‌کنند که چون علی علیه السلام در هنگام مردن در بالای سر آنهاست و آنها هم
 که خود را دوستان و شیعیان علی می‌دانند زیرا گاهی در پای معركة درویشان و قلندران
 و زمانی در دسته قمه زنان و زنجیر زنان بوده‌اند! و آن را مهمترین سند ولایت خود
 می‌شمارند، پس در حال احتضار، نانشان در روغن است!

و گرنه برای تربیت و سوقِ اِلی الله، نشر این مطالب چه سودی داشته و خواهد
 داشت؟! منتسبین به تشیع تجرّی و گستاخی خود را در معصیت و نافرمانی خدا به
 فریب همین چیزها بر تمام جهانیان آشکار کرده‌اند، گذاری به بازار و دقتی در امر ربا و
 احتکارشان و بی‌اعتنایی آنان به مقرّرات شریعت، آن را بر همه واضح و آشکار می‌کند.

از همه اینها گذشته به اثبات این مطلب چه احتیاجی است جز وسوسه شیطان و دسیسه دشمنان که آدمی را در وادی خطرناک کفر و شرک اندازد و دین اسلام و مذهب تشیع را در نظر عقلای عالم یک مذهب موهوم و از عقل و اندیشه محروم معرفی کند؟! اگر فرضاً محمد و علی - عَلَیْهِمَا السَّلَام - در بالای سر مولودی یا میتی نباشند چه خللی بر ارکان آفرینش و چه ضرری به حال آن مولود و میت دارد؟ مگر خدا عاجز است که بدون وجود محمد و علی آن مولود را به دنیا آورد یا آن میت را از جهان ببرد که شما خودرا به این زحمت انداخته‌اید؟ البته مقصود شما به دست آوردن دلیل است بر مدّعی شرک آمیز خودتان هر چند «حشیش» باشد.

راستی آیا همینکه مردم معتقد شوند که محمد و علی یا ائمه - عَلَیْهِمُ السَّلَام - بر بالای سر مرده و زنده‌ای حاضر می‌شوند در آن صورت حقیقت اسلام بر جهانیان آشکار شده و به عظمت و حقانیت آن اقرار می‌نمایند؟! یا بالعکس، حتی افراد فهمیده مسلمان هم با شنیدن این قبیل موهومات از آن بیزار شده حتی از شنیدن حقایق آن هم فرار می‌کنند! چنانکه اکثراً فراری شده‌اند.

سپس آیت الله العظمی پرداخته‌است به شرح تفاوت عمل مرتاضان با روش اولیای خدا تا از اشکال اینکه چون در میان جامعه بشر افراد و جوامع دیگر نیز مدّعی تصرفات آنچنانی که از بعضی امامان نقل شده وجود دارند، رفع شبهه کرده و در حقیقت باطلی را با باطلی اثبات کند. ادّعا کرده‌است که تفاوت اعمال اولیاء الله با مرتاضان در این است که از آنان کسی و از اینان ذاتی است! در حالیکه خود به ناچار در صفحات دیگر اقرار کرده‌است که هر آنچه اولیای خدا دارند به جهت عبادتی است که نسبت به پروردگار انجام می‌دهند، چنانکه اخبارهم مؤید همین معنی است.

آنگاه به اباطیلی پرداخته‌است که حتی قابل نقل و اعتناء نیست و چون دچار اشکال توارد علل بر یک معلول شده! به خیال خود به این اشکال جواب گفته و نوشته‌است: مثلاً ورود اراده‌های متعدّد بر یک مراد به مفاد آیه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ**

ءَامَنُوا... ﴿﴾ آنگاه موجب اشکال می‌شود که اراده‌ها با هم متفاوت و متبائن باشند و چون در فلسفه توارد دو یا سه علت بر یک معلول از محالات عقلی است اما در اینجا اراده خدا و رسول و ولیّ چون یکی است پس اشکالی در میان نیست! آنگاه آن را تشبیه و تنظیر به دستگاه سلاطین و وزرای آنها کرده و خدا را نظیر سلطان و رسول و ولی را نظیر وزیر و رئیس دانسته که هر سه یک اراده می‌خواهند.

یعنی همان فلسفه‌ای که مسیحیان در اقاویم ثلاثه می‌بافند و می‌گویند پدر و پسر و روح القدس هر سه یکی هستند در حالی که سه تا هستند!! بلکه می‌توان گفت فلسفه آنها ضعف کمتری دارد!

و همین خیالات عامیانه بلکه کودکانه که با طرزی فیلسوفانه ادا می‌کنند باعث است که این بیچاره‌ها را بدین وادیه‌ها می‌افکند که خدا را چون شاه می‌پندارند (زیرا در محیط خود جز شاه، بزرگی نمی‌شناسند!!) و چون می‌بینند که شاه دارای وزیر و مشیر و خدم و حشم است لذا عین این دستگاه را برای خدا معتقد می‌شوند آنگاه چون می‌بینند وزیر شاه قدرتش بیش از دیگران است لذا برای رسول هم همان مقام و قدرت را تصور می‌کنند و چون رئیس بعد از وزیر، صاحب اختیاراتی است لذا وصی رسول را هم چنین می‌پندارند و قس علی ذلک...

مسأله تَوَسُّل و شفاعت هم از همین گونه خیالات و تصوّرات پیدا می‌شود. با این تفاوت که در دستگاه سلطنت همواره قدرت و عظمت شاه محفوظ و محترم است که هرگاه اراده کند وزیر و رئیس را از کار برکنار کرده گاه بر سر دار می‌فرستد!! اما در دستگاه خدا همواره قدرت و نفوذ وزیر و رئیس در فزونی است تا آنجا که دیگر با وجود اولیاء، وجود خدا زائد به نظر می‌رسد!!!

زیرا وزرای خدا تمام کارهای او را انجام می‌دهند و آنچه او بخواهد اینان بسا که قبلاً خواسته و انجام داده‌اند (مانند نزول قرآن که قبل از آنکه خدا آن را بخواهد و به خاتم الانبیاء انزال و ابلاغ کند علی مرتضی در هنگام تولد تمام آن را بر رسول خدا

خوانند!!)

شاید قیاس این قدرت و زرای خدا در دستگاه خدا: از قدرت وزراء و سوگلی‌های دربار سلاطین صفوی نمونه برداری شده‌است زیرا کثیری از این کتب در زمان آن سلاطین تألیف شده‌است و قدرت ائمه - عَلَیْهِمُ السَّلَام - در زمان آن سلاطین به دست نویسندگانی چون مؤلفین «مدینه المعجزه» و «اثبات الهداة» و امثال ایشان وسعت یافته است، و گرنه علماء و مؤلفین شیعه خصوصاً متقدمین ایشان آنقدر قدرت تصرف درباره ائمه قائل نبودند چنانکه شرح آن خواهد آمد، إن شاء الله تعالی.

همین فزونی قدرت و نفوذ و تسلط ائمه در توسّل و شفاعت است که می‌بینید در کشورهای شیعی مذهب مشاهد مملوتر از مساجد، و موقوفات و نذورات بر مقابر بیش از زکوات و صدقات بر فقرا و مصالح عامه است، و خواندن و استغاثه کردن به علی و یا به حسین - عَلَیْهِمَا السَّلَام - بیش از استغاثه به خدا و گفتن «یا الله» است، دسته‌های سینه زن و نوحه خوان بیش از تشکیل نماز جماعت و قرائت قرآن است، و آرزوی زیارت قبر حسین و رضا - عَلَیْهِمَا السَّلَام - بیش از آرزوی زیارت بیت الله است، و از حضرت عباس و شاه چراغ بیش از خدا می‌ترسند و.... و.... چرا چنین است؟ برای اینکه این مردم خدا را نشناخته‌اند و اینگونه علمای اعلام و آیات عظام (!!!؟) در تعلیمات و تبلیغات خود مردم را متوجه اینگونه خدایی کرده‌اند که درباریانش بیش از خود او به مردم علاقه دارند و دوستان و محبان خود را با قدرت عظیمی که دارند زودتر به مراد و آرزویشان می‌رسانند!!! و اینکه خدا را بخوانند و اوامر و نواهی او را اطاعت کنند، لزوم قطعی ندارد! با چند تملق و کرنش و گریه و پوزش، دل اولیاء یا سوگلی‌های او را - العیاذ بالله که مانند خودشان بشرند و لابد چون دارای عواطف بشری هستند - زودتر می‌توان دلشان را به دست آورد، پس دیگر چه احتیاج به خدا! این است منشأ مفاسد و خرابی این کشورها که همه آن از خدانشناسی یا خدا شناسی این چینی به وجود می‌آید چنانکه شرح آن خواهد آمد. إن شاء الله تعالی.

جواب دوّمی که از اشکال توارد عِلَل گفته‌است به صورت خلاصه چنین است: ولایت اولیاء همان احتیاج به اسباب است و چون جهان وجود: جهان سبب و مُسَبَّب است، لذا اولیای خدا نیز سبب إفاضه فیض إلهی از حیات و مرگ و رزق و حرکت و..... و همه این فیوضات اند!

این جواب هم سفسطه و مغلطه‌ای بیش نیست زیرا: هرچند جهان مشهود، عالم اسباب و وسائل و سبب و مُسَبَّب است اما سبب هر چیزی: آنچه در زندگی عادی و طبیعی بشر لازم است معلوم و خود بشر یا نظام متقن جهان، به تهیه آن ملزم و محکوم است: مثلاً: برای تهیه رزق، بشر - اعمّ از مؤمن یا غیر مؤمن - به کسب و صنعت و زراعت و برای سلامت به رعایت بهداشت و صحت، و برای غلبه بر دشمن به اعداد قدرت و نیرو ملزم و مأمور است، و آنچه مربوط به خدا و نظام آفرینش است خود خدا می‌داند و دانستن و مسؤولیت آن را از کسی نمی‌خواهد!

انبیاء و اولیاء واسطه فیض برای هدایت بشرانند، نه چیز دیگر؟ و خدا هم بیش از این از آنها نخواسته‌است، زیرا بیش از این چیزی به آنها نداده‌است زیرا در ملک خود نه به وزیر محتاج است و نه به مشیر، و نه رئیس می‌خواهد و نه وکیل! و اینگونه تصوّرات چنانکه گفتیم خیالات کودکانه و تصوّرات عامیانه‌است که روشن‌ترین نمونه آن همان تصوّر اقامیم ثلاثه‌است.

آیت الله العظمی! در پایان این فصل عصاره‌ای از آن را خلاصه کرده و با عنوان «ممتنع نبودن ولایت از نظر شرع» وارد فصل سوّم شده‌است. و آنگاه چند حدیث صوفی پسند چون حدیث قرب نوافل - که چندان ربطی به مدّعی وی ندارد، شده‌است - و داستان آوردن تخت بلقیس را - که به نصّ قرآن، عفریتی از جنّ هم بر آوردن آن قادر بوده - آورده‌است! و پس از آنکه دعایی از حضرت سجّاد - علیه السلام - در تضرّع و ابتهال به خدای متعال (بر خلاف هدف خود!) آورده‌است تا بگوید ما هم اینهارا می‌دانیم! و مع ذلک راه گمراهی را عالمانه می‌رویم!! آنگاه پرداخته‌است به بدگویی از کسانی که امثال این دعاها را دلیل بر عدم تصرّف و اقرار به عجز و عبودیت

أولیاء گرفته‌اند و گفته است: «این گروه بدبخت و بی‌خبر که یا از غلبهٔ سفاهت و نادانی و یا به منظور ابراز اختلاف و کسب شهرت و سوء استفاده از بساطت و خوشباوری یک مشت عوام بُز صفت و مقلدین عمیاء به اشاعهٔ این اباطیل می‌پردازند (خوانندهٔ محترم متوجه‌است که چگونه گناهان خود را به گردن مخالفین خود می‌اندازد و به او باید گفت عوام بُز صفت و مقلدین و عمیان را امثال خود او بازی می‌دهند) و می‌خواهند مردم بی‌گناه را از فهم حقیقت مقام اولیاء واستضاءه به آن انوار مقدس و استناره از اشعهٔ ملکوتی آنها و بالنتیجه پیدایش نیروی اراده و قوت نفس در خود و تشبه به آن راد مردان عظیم.... محروم و ناامید سازند!!».

حال ما به این جناب آیت الله العظمی! می‌گوییم فرضاً که مردم چنین اعتقادی داشتند که اولیاء قبلهٔ حاجات و مدبر کائنات و موجد موجودات و متصرف در جمیع ارضین و سماوات‌اند که خوشبختانه یا بدبختانه با تبلیغات شبانه روزی شماها و قلندران و معرکه‌گیران و روضه‌خوانان و مداحان، اکثر مردم عوام این مملکت را به چنین موهومات، معتقد کرده‌اید، از آن، چه نفعی عائد بشر می‌شود؟ و جالب چه خیر و دافع چه شری خواهد شد؟! داشتن چنین عقیده‌ای در یک فرد، موجب چه حسناتی خواهد شد؟ جز آنکه به خیال توسل به آنها برای خدا شرکائی قائل باشند و در مقابل اعمال زشتی که مرتکب می‌شوند به منظور مصونیت از کیفر آن اعمال، شفیعانی برای خود بتراشند و به معاصی و فسق و فجور جری‌تر گردند، چنانکه شده‌اند؟! و اموال خود را صرف زینت مقابر آنان کنند و اعمال خود را منحصر به تضرع در برابر آنان نمایند؟!.

اگر مقصودتان از آنکه به آن رادمردان عظیم تشبه پیداکنند، آن است که تا اینان هم دارای چنان قدرت و تصرفی در عالم ملک و ملکوت شوند یا دارای آن حشمت و جبروت! شما خود در مباحث بعد گفته‌اید که حتی انبیاء و ملائکه هم حق ندارند آرزوی مقام آنها را بنمایند و همین آرزوی خام بود که آنان را مبتلا به بلیات کرد! خصوصاً که آن مقامات و فضائل در چهارده معصوم به قول شما ذاتی بوده و کسبی

نیست!

پس استضاءه و استناره از آنها طبق پیشنهاد شما همان است که کارهایی که از خدا باید خواست، مردم از اینان بخواهند! و این همان شرک است که آیات قرآن و سیره انبیاء و اولیای عظیم الشان همیشه مبارزه با این قبیل کفریات بوده است و قرآن صریحاً در جواب این کفریات می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ [الأعراف/۱۹۴] همانا کسانی را که غیر از خدای یگانه می‌خوانید بندگانمانند شمایند. و اگر بدان اصرار بورزید در جواب شما می‌فرماید: ﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مَنِ ظَهِيرٌ﴾ [سبأ/۲۲] (ای پیامبر) بگو کسانی را که جز خدا [معبود] پنداشته‌اید، بخوانید [بدانید که] هموزن ذره‌ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و آنان را آن دو شرکتی نیست و خدای را از آنها هیچ پشتیبانی نیست» حال تو هر چه می‌خواهی بیاف!

آیت الله العظمی! بعداً وارد بحث «سازش ولایت با توحید» شده و می‌خواهد با سریشم منظور خود را با توحید سازش دهد چنانکه علمای آفانیم چنین کرده و می‌کنند. در اینجا خدا را در صفات و افعال بی‌شریک دانسته و می‌گوید: «اگر کسی وجود اولیاء را از جانب حق در تنظیم و اجرای مقررات خلقت مستلزم شرک و کفر پندارد، پس باید رفتار مردم را هم در توسل به وسائل، از قبیل کسب و سعی و کوشش و مراجعه به طبیب در بیماری و استعمال دارو برای بهبودی و سایر توسلات و تمسک به اسباب زندگی همه را کفر و زندقه و الحاد به طریق اولی بداند!» و بعد به خیال خود زیرکانه! به مجادله و سفسطه پرداخته می‌نویسد: «زیرا این اعمال هم دخالت دادن غیر خدا و استمداد از ما سوی الله و اعتقاد به وجود شریک در افعال، آن هم شریکی که نه فهم و نه عقل و نه حس دارد مانند دوا و غذا و زمین و دکان تجارت و بیل و کلنگ و خورشید و ابر و باد و امثال آنها می‌باشد. و توسل به چنین اسباب از توسل به اولیاء حق

که مردانی صاحب حسّ و اراده و فهم و سمع و بصر و عقل و علم اند به مراتب قبیح‌تر و شنیع‌تر خواهد بود!!!

واقعاً چشم جهان اسلام و مخصوصاً شیعه به چنین آیات عظام روشن باد!! که در استدلال و منطق افلاطون و ارسطو شاگردشان نمی‌شوند!!!

اینان خدا را چگونه شناخته و دین و شرع را با چه فهمی درک کرده‌اند؟! آیا خوردن غذا و استعمال دوا و رفتن دنبال کسب و سعی و کوشش و مراجعه به طبیب همچون روزی خواستن از مرزوقین و شفا خواستن از معلولین و حاجت خواستن از محتاجان و حیات خواستن از مردگان است؟!

آیا دست بردن به سوی بیل و کلنگ، همچون بلند کردن بی قید و شرط دست نیاز و نیایش به سوی مخلوقین نیازمندی است که روحشان به دار السلام پیوسته و از جهان فانی به دیار باقی شتافته‌اند و امروز از آنان برای ما جز مقبره‌ای از خاک و سنگ باقی نیست؟! (البته صرف نظر از تعالیمشان). کدام بشر دیوانه و نادان است که نداند در گرسنگی باید به طرف غذا رفت و در سرما و گرما باید به آتش و سایه پناه برد؟! و کدام عاقلی برای کسب و کوشش به گورستان و برای شفای مریض به ارواح رفتگان متوسّل می‌شود?!

اگر فرضاً شرع و دینی هم در میان نبود، بشر خود می‌دانست که برای تهیه روزی به کسب و دگّان نیاز دارد، زیرا خداوند بدین اندازه عقل به انسان داده‌است که اگر شریعت هم منع ننموده بود انسان عاقل می‌دانست که از توسّل به مردگان کسب و دکان به دست نمی‌آید.

ما اگر مخالف اینگونه عقائد شرک‌آمیز بلکه شرک صریح هستیم از آن رو است که صرف نظر از إباء و إنکار عقل سلیم، خود شرع حکیم آن را نهی می‌کند!

شکّی نیست که انسان در موقع اضطرار و آنگاه که چاره‌اش در حوادث زندگی ناچار می‌شود و آفات و بلیّات او را به نیستی و فنا تهدید می‌کند، پناهگاهی می‌خواهد که مقید به قیدی نباشد و خود شرع این پناهگاه را به ما نشان داده‌است و آن فقط توسّل

به ذات اقدس الهی است:

﴿...وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [النساء/۳۲] و از

خدا بخواهید از فضل و رحمتش [به شما ببخشد] همانا خدا به هر چیزی داناست.

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾ [غافر/۶۰] پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید

تا شما را اجابت کنم.

﴿أَمَّنْ تَحِيْبُ الْمَضْطَرِّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ... أَلَمْ لَهُ مَعَ اللَّهِ﴾ [النمل/۶۲] آیا کیست که

فرد درمانده چون او را بخواند، وی را اجابت می‌کند و بدی را از او مرتفع می‌سازد.....

آیا با خدای یگانه معبودی [دیگر هم] هست؟!.

قرآن پناه بردن به خدا را در حال اضطرار جز و فطرت انسان دانسته و فرموده: ﴿وَإِذَا

مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا لِحَبِيْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا...﴾ [یونس/۱۲] و چون انسان را بدی

و گزند رسد، در حالی که به پهلو خفته یا نشسته یا ایستاده ما را می‌خواند و

فرموده‌است: ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ...﴾ [الزمر/۸] و هرگاه آدمی را

زیانی رسد پروردگارش را در حالی که به او روی آورده‌است می‌خواند.

و امر اکید فرموده‌است که در چنین احوالی او را بخوانیم چنانکه می‌فرماید: ﴿ادْعُوا

رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً... وَادْعُوهُ حَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [الأعراف/۵۵ و ۵۶] پروردگارتان را به

زاری و آهستگی بخوانید.... و او را با بیم و امید بخوانید.

و به پیغمبر خود جدا امر می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ

الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾ [الأعراف/۲۰۵]. و

پروردگارت را در دلت به زاری و بیمناکی و بدون آنکه صدایت را بلند کنی در صبح و

شام یاد کن و از غافلان مباش.

اما همین شرع، که کتاب ﴿لَا رَبَّ فِيهِ﴾ اش قرآن کریم است ما را از توسل و

خواندن نامقید غیر ذات احدیث، منع فرموده، چنانکه به نحو اکید و نهی شدید می فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن/۱۸] با خدا هیچ کس دیگر را مخوانید. که کمترین اثر آن این است که برای استعانت و استمداد نامقید، یا محمد و یا علی و یا..... نگوید. خواندن غیر خدا را قرآن شرک صریح می داند چنانکه می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [الجن/۲۰] (ای محمد) بگو: من فقط پروردگار خود را می خوانم و کسی را در خواندن با او شریک نمی کنم.

دین اسلام و کتاب آسمانی آن از تمام مسلمانان جهان در هر شبانه روز حد اقل ده مرتبه به طور وجوب خواسته است که بگویند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحه/۵] فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو یاری می جوئیم که عبادت و استعانت فقط برای خدا و از خداست، منحصرأ.

و شما آیات عظمای الهی این چنین!! مردم را با این ترهات وادار کرده اید که نه تنها با خدا امامان را هم بخوانند و از ایشان در حوائج مربوط به خدا، استمداد و استعانت کنند، بلکه بسا باشد که منحصرأ آنان را بخوانند چنانکه مشهود است! کسانی که غیر خدا را هر چند محمد مصطفی و علی مرتضی - علیهما السلام - باشند (تا چه رسد به حضرت عباس و امامزاده داود) بخوانند و از آنان استمداد کنند، آن خواندن نامقید علاوه بر آنکه به تصریح آیات شریفه قرآن شرک است، اصلاً به نظر عقل و قرآن عملی غیر نافع و بیهوده است:

چنانکه می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالِكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف/۱۹۴] آن کسانی که غیر خدایند و شما آنها را می خوانید و از ایشان استمداد می کنید خود بندگان همانچون شمایند.

و پر واضح است که مقصود از بندگان همانچون شمایند، بتان نیستند، بلکه آنان بندگان خدا بوده و بشرند و مصداق کامل بندگان خدا محمد ﷺ و آل و می باشند که

خواندن آنان نیز مورد نهی پروردگار جهان است!

در همین سوره می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصَرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾ ﴿٥٦﴾ [الأعراف/۱۹۷] این کسانی که غیر خدایند و شما آنان را می‌خوانید و از ایشان استمداد می‌کنید نمی‌توانند به شما حتی به خودشان یاری کنند. و باز در آیه ۵۶ سوره الإسراء می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ ﴿٥٦﴾ [الإسراء/۵۶] (ای محمد) بگو این کسانی را که غیر خدایند [و شما آنان را معبود پنداشته و در گرفتاریها می‌خوانید] مالک کشف ضرری از شما نیستند و نمی‌توانند وضع شما را تغییر دهند.

همچنین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفِيهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ...﴾ [الرعد/۱۴] و کسانی که غیر خدا را می‌خوانند ایشان را هیچ پاسخی ندهند [و خوانندگان] مانند کسی هستند که دو دست خویش را به سوی آب گشاده‌است تا آب را به دهانش برساند ولی بدان نرسد. و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ ﴿١٣﴾ [فاطر/۱۳] و کسانی را که جز خدا می‌خوانید مالک پوست هسته خرمايي نیستند.

اگر شرک آرایان مردم فریب، شبهه کنند که مقصود از نهی خواندن در این آیات بتان بی‌جان هستند (هرچند معنی در مدعوین ایشان نیز موجود است) صراحت همین آیات تو دهنی محکم و دندان شکن به دهان ژاژخای ساحران مردم فریب می‌زند که خدا می‌فرماید: آنان بندگان همچون شمايند یعنی از جنس بشر و مانند بشر محتاج خواب و خوراک بوده و به افتخار بندگی خدا سرافرازند و اينان جز بندگان خدا و به اصطلاح اولیاء الله نیستند.

و در نزد اهل لغت و ادب معلوم است که ضمائر آنها عموماً متعلق به ذوی العقول است و ابدأً ربطی به بت‌های بی‌جان ندارد، هر چند اطلاق آن به بت‌ها هم موجب انحصار

نیست، خدای متعال در قرآن، خواندنی چنین را عبادات دانسته است. و برای اینکه این مطلب واضحتر شود باز هم در این مسأله به همان آیات قرآن مراجعه می‌کنیم که از هر چه به تبعیت و اطاعت سزاوارتر است:

در قرآن کریم پس از آنکه خداوند سبحان به موجب فرمان: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر/۶۰] مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، دستور می‌دهد که او را بخوانیم، در همین آیه بلا فاصله می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر/۶۰] کسانی که از عبادت من (که همان خواندن و دعا است) تکبر می‌ورزند به زودی با حال نکبت و ذلت به جهنم داخل خواهند شد؛ پس خواندن این چنین یعنی خواندن بی‌قید و شرط، عبادت است (ادعونی ← عبادتی).

و باز می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَلَمِينَ﴾ [غافر/۶۶] (ای محمد) بگو خدا مرا نهی فرموده است از اینکه بپرستم کسانی را که غیر خدایند و شما آنان را می‌خوانید (یعنی عبادت می‌کنید) و این نهی بعد از آن است که بیّنات و دلایل روشنی از جانب پروردگارم برایم آمده است و مأمور شده‌ام که فقط تسلیم پروردگار عالمیان باشم.

در آیه ۵۶ سوره الأنعام می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا اتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾ [الأنعام/۵۶] (ای محمد) بگو همانا من نهی شده‌ام کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید (یعنی عبادت می‌کنید) عبادت کنم، بگو از خواسته های دل شما پیروی نمی‌کنم که [در غیر این صورت] گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود.

قرآن همواره دعوت می‌کند خدا را بخوانند و از غیر او هر که باشد در این مورد إعراض کنند زیرا او حیّ و حاضر و از همه کس به بندگانش نزدیکتر است، چنانکه می‌فرماید: ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

﴿ [غافر/۶۵] خداست که همیشه زنده است (و هر که غیر خداست حتی پیغمبر مرده است) و خدایی هم جز او نیست پس او را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص کرده‌اید و ستایش خاص خداست که پروردگار جهانیان است.

و بر فرض محال که انبیاء و اولیاء چنانکه شما معتقد در عالم تصرفی داشتند و می‌توانستند خوانندگان و متوسلان خود را یاری کنند باز هم شرط عقل نبود که کسی خدای حی حاضر قادر و از همه نزدیکتر به خود را واگذارد و دست به سوی اولیاء که فرضاً تصرفی در ملک و ملکوت دارند، دراز کنند. زیرا برای اولیاء هر گونه قدرتی که تصور کنیم باز هم در قبال خدا چون ناچیز قطره‌ای است در مقابل دریای بی‌پایان، و منتهای نادانی است که کسی دریای بی‌پایان را گذاشته دست نیاز سوی قطره دراز کند! زیرا خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الْدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۶﴾ [البقره/۱۸۶] هنگامی که بندگان من از تو مسأله دعا کردن را می‌پرسند (به ایشان بگو) که من بسی نزدیکم و دعای دعا کننده را همینکه مرا بخواند اجابت می‌کنم پس باید اجابت از من طلب کنند و به من ایمان آورند شاید ارشاد شوند.

این آیات مبارکات بر آنان که قلوبشان را زنگار کفر و شرک نگرفته باشد خود چون نوری است که بر کوه طور تابیده و صخره صمّا را مُندک نمود. و هر مؤمن به خدا به روشنی می‌فهمد که جز از خدا نباید بدون قید و شرط حاجت خواست و غیر او را نباید خواند.

اتفاقاً بر طبق آیات خدا احادیث و آثاری که از آئمه هدی - سلام الله علیهم - رسیده‌است همین معنی را تأیید و همین مدّعی را ثابت و تصدیق می‌نماید که خواندن

۱- خدای متعال به پیامبرش فرموده: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿۳۰﴾ [الزمر/۳۰]. همانا تو می‌میری و آنان نیز خواهند مرد.

خدا بدون هیچ واسطه و شفیع و بی میانجیگری هیچ ولی و حیب، مطلوب ذات احدیت است چنانکه در نهج البلاغه، باب المختار من کتب مولانا امیر المؤمنین علیه السلام، در وصیت حضرت علی - صلوات الله علیه - به حضرت امام حسن علیه السلام این فقرات مبارکه دیده می شود می فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ وَلَمْ يُلْحِقْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ». و بدان همانا آن خدایی که خزائن آسمانها و زمین به دست قدرت اوست خود او به تو اذن و دستوری در دعا داده است و اجابت آن را برای تو عهده دار و کفیل شده است و تو را امر فرموده است که از خود او بخواهی تا به تو عطا کند و از حضرتش طلب رحمت کنی تا به رحم فرماید و بین تو و او حاجب و مانعی که تو را از او دور دارد قرار نداده است و تو را وادار نکرده است که شفیع و واسطه ای برای خود به جانب او بیاوری (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

و حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین - علیه السلام - در دعای ابو حمزه ثمالی به خدا عرض می کند: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بَعْدَ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي...» حمد خدای راست که هر وقت که من خواسته ام برای حاجت خود او را خوانده ام و هر هنگام خواسته ام برای راز خود با حضرتش خلوت کرده ام بدون اینکه شفیع و واسطه در کار باشد پس حاجت مرا بر آورده است.

که به روشنی معلوم می دارد خواندن خدا هیچ گونه احتیاجی به شفیع و واسطه ندارد و این عمل خود اگر از شرک و کفر هم سالم بماند باز یک عمل فضولانه است که کسی حق ندارد بدون دستور شرع بدان اقدام کند!

و حال اینکه چنانکه معلوم شد با کیفیتی که انجام می شود همان شرک و کفر است که نابخشودنی ترین گناهان و مورد لعن پروردگار جهان است.

هر کسی که در حال اضطرار غیر خدا را به صورت نامقید بخواند و از او جلب نفع

و رفع ضرر خود را بخواهد قرآن او را مشرک خوانده‌است و فرمود چنین کسی با خدا، خدای دیگر گرفته‌است آنجا که می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ [النمل/۶۲] آیا چه کسی (جز خدا) مضطری را هنگامی که او را بخواند اجابت می‌کند و از او بدی را رفع می‌نماید و شما را جانشینان در روی زمین می‌نماید، آیا با خدا معبود دیگری هست.....؟!.

یعنی خواندن بی‌قید و شرط شما دیگری را در حال اضطرار و برای کشف سوء یا استفاده از مواهب حیات ارضی، حال کسی است که معتقد است با خدا، معبود دیگری هم هست که می‌تواند مضطری را اجابت نماید و چقدر کم متذکر این معانی می‌شوید. پس به دلیل این همه آیات خواندن نامقید غیر خدا و خواستن نامقید از غیر خدا کفر و شرک است و معتقد به آن مشرک و نجس!.

اما اینکه شما آیات عظام این چنینی که برای پوشاندن کفر و شرک خود پس از طی تمام مراحل می‌گویید: آری، اثری در عمل اولیاء از جانب خودشان بالاستقلال نیست بلکه مانند سایر اسباب و وسایل (مثلاً بیل و کلنگ) از طرف حق در اجرای برنامه مداخله دارند!.

أولاً: معلوم نیست که این کلمه استقلال چه حرفی است و مایه‌اش چیست و دلیلش کجاست و از اختراعات کیست؟

ثانیاً: مگر بت پرستان که بت‌ها را می‌خواندند (عبادت می‌کردند) به تعبیری که آیات شریفه سابق الذکر حاکی است، به استقلال بتان اعتقاد داشتند؟! هرگز چنین اعتقادی نبوده‌است، مگر نه این قرآن است که از زبان همان بت پرستان می‌گوید: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر/۳] ما این بتان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای آنکه ما را به خدا نزدیک کنند.

پس به عقیده آنان، تنها فقط وسیله‌هایی بودند که خوانندگان و عبادت کنندگان خود

را به خدا نزدیک کنند، و تقرب به خدا برای آن است که حوائج آنها را برآورد و إلاً تقرب به خدا برای بت پرستان که نه به آخرت ایمان داشتند و نه معنی عرفان و رضوان الهی را می دانستند چه فائده‌ای داشت؟! هرچند اگر ایمان به آخرت و رضوان الهی هم داشتند، باز آن را از خدا می خواستند، تازه با تمام این حرفها باز هم بتان آنها مقام ولی متصرف در تمام کون و مکان و امریت بر جمیع موجودات عالم امکان را که شما می گوئید نداشتند!

اما بتانی که شما با خیالات و اوهام خود ساخته‌اید خود خدای جهان‌اند!!!؟ هر چند کلمه «غیر مستقل» را بیاورید!

هنگامی که قرآن بت پرستان را مورد سرزنش قرار می دهد می فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ هَتُوْلَآءِ شُفَعَتُوْنَا عِنْدَ اللّٰهِ...﴾ [یونس/۱۸] می گویند که اینان شفیعان ما در نزد خدا هستند.

خدای متعال که در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن شفاعتی را که مردم ما به آن معتقدند ثابت نگرفته‌است بلکه به صراحت آخرین آیاتی که درباره شفاعت در مدینه، یعنی در سالهای آخر عمر شریف رسول الله ﷺ نازل شده‌است به کلی آن را نفی کرده‌است. چنانکه قبلاً هم اشاره شد.

در دنبال همین آیه ۱۸ یونس بلا فاصله می فرماید: ﴿... قُلْ اَتُتَّبِعُونَ اللّٰهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ سُبْحٰنُهُ وَتَعَلٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ﴾ [یونس/۱۸] بگو (ای پیامبر) آیا شما (شفیع تراشان) خدا را خبر می دهید به چیزی که در آسمانها و در زمین بدان علمی ندارد (!! خدا پاک و والاتراست از آنچه با او شریک می پندارند.

یعنی اصلاً چنین مطلب و موضوعی در نزد خدا نیست! خدای سبحان منزّه‌است از اینکه کسی بتواند در مملکت او فضولی کند و خودی نشان دهد. چنین اعتقادی که شفاعتی عند الله بدون قید بوده باشند به نظر خدا به نص قرآن شرک است و می فرماید: ﴿... سُبْحٰنُهُ وَتَعَلٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ﴾ [یونس/۱۸] خدا پاک و والاتراست از آنچه با او

شریک می‌پندارند.

شما در موضوع شفاعت در بتانی که با خیالات و اوهام خود تراشیده‌اید خیلی بیش از بت پرستان جاهلیت غلو کرده‌اید که ما إن شاء الله تعالی در فصل مستقلی در این باب بحث خواهیم کرد.

معلوم نیست که این کلمه استقلال و غیر استقلالی که شما از خود ساخته‌اید کدام است و چه چیز ممیز شما از بت پرستان است؟!

شما از یک طرف اولیاء را مدبر امور کائنات و متصرف در ارضین و سماوات می‌دانید که حتی به اراده و اختیار خود تصرفاتی در کون و مکان می‌کنند، و از طرفی دیگر آنان را آلتی چون بیل و کلنگ معرفی می‌نمایید!! مثلاً معجزه‌ای که در صفحه ۳۳۹ از حضرت سید الشهداء علیه السلام در انگور و موز بیرون آوردن آن حضرت از ستون مسجد، برای فرزند خود علی اکبر در غیر فصل انگور و موز نقل کرده‌اید، آیا در اینجا حضرت حسین فقط آلت بوده و هیچ اراده‌ای از خود نداشته و چون می‌خواست که حضرت علی اکبر معجزه امام حسین را ببیند (لابد برای اینکه ایمان علی اکبر کامل شود!!) یک آلت بود و فقط اراده خدا را برای علی اکبر جاری نمود!.

۱- معجزه بیرون آوردن انگور و موز از ستون مسجد را در ((مدینه المعاجز)) از کتاب (الامامه) محمد بن جریر طبری امامی آورده است که آن را ((ابو محمد عبد الله بن محمد البلوی)) از ((عمار بن زید)) نقل کرده است.

رجال نجاشی عبد الله بن محمد البلوی را چنین معرفی می‌کند: ((البلوی رجل ضعیف مطعون علیه و ابن الغضائری در باره او فرموده است: عبد الله بن محمد البلوی ابو محمد المصری کذاب وضاع للحديث لا يلتفت الی حدیثه و لا یعبأ به)) یعنی عبد الله بن محمد البلوی بسیار دروغگو و بسیار حدیث ساز بوده است که به حدیث او اعتناء نشده و به او اهمیتی داده نمی‌شود.

و علامه حلی نیز او را در ((خلاصه)) قدح فرموده است و ابن داود نیز او را جزو مجروحین و مقدوحین شمرده است. از او سؤال شد که این ((عمار بن زید)) که تو از او روایت می‌کنی کیست؟ در جواب

و همچنین معجزهٔ امیر المؤمنین علیه السلام برای عمّار یاسر که برای طلبکار خود پریشان بود، حضرت سنگی را از زمین برداشت و به او فرمود: این را بگیر و دین خود را ادا کن، عمار گفته است: گفتیم این سنگ است، فرمود: خدا را به نام من بخوان! برای تو طلا خواهد شد. عمّار گفت: خدا را به نام علی خواندم سنگ طلا شد!! فرمود: ای ضعیف الیقین (عماری که رسول خدا دربارهٔ او فرمود سرتاپای عمّار مملوّ از ایمان است، حال ضعیف الیقین شد!!) خدا را به نام من بخوان تا نرم گردد زیرا آهن برای داود علیه السلام به سبب نام من نرم شد!! پس خدا را به اسم علی خواندم طلای مزبور نرم شد به مقدار حاجات از آن گرفتم فرمود باقی را به نام من بخوان سنگ شود، همان طور شد!!.

جناب آیت الله العظمی این معجزه را در ص ۳۴۰ کتاب خود از «مدینه المعاجز» آورده است!

آیا در این معجزه علی علیه السلام هیچ اراده‌ای از خود نداشت؟ و فقط برای اینکه عمّار ضعیف الیقین!! یقینش قوی شود! بدون اراده همچون آلتی، خواست خدا را اجرا نمود؟!.

گفت: رجلٌ نزل من السماء فحدّثنی ثم عرّج!!» او مردی است که از آسمان نازل شده و مرا حدیث گفت آنگاه عروج نمود!

و اما ((عمارة بن زید)) که این معجزه‌ها را روایت کرده است بنا بر اتفاق تمام ائمه علم رجال اسمی بی‌مسمی است! و چنین کسی اصلاً در عالم وجود نداشته است! ابن الغضائری در بارهٔ او فرموده است: «إنه اسمٌ لیس تحته أحدٌ، وكلُّ ما یرویه کذبٌ والكذبُ بینٌ فی وجهه حدیثیه.» هر چه از او روایت شود دروغ محض است و دروغ از سر و روی حدیثش روشن و آشکار است!

آری اینانند که این همه معجزات از ائمه - علیهم السلام - روایت کرده و این همه سند و مدرک در متصرف بودن اولیای خدا در اختیار این آیات عظام (!!)) گذاشته‌اند!

۱- ((مدینه المعاجز)) آن را از کتاب پر از شرک و خرافات شیخ رجب بُرسی غالی آورده است!

و معجزه طشت پر از غساله امام سجّاد علیه السلام که برای دوست بلخی خود مملوّ از عقیق سرخ و ذرّ سفید و زمرد سبز فرمود و به او داد^۱.

و همچنین معجزه آن دو قرص نان که موجب غنی شدن مرد مجهولی شد که از محبان آن حضرت بود، و دهها از این قبیل معجزات که برخی از آنها را برای اثبات ولایت و تصرف اولیاء در ملکوت الهی در این کتاب آورده‌ای که ائمه - علیهم السلام - دوستان خود را غنی می‌کرده‌اند.

مانند معجزه منقول در ص ۳۴۵ که حضرت جواد دست بر درخت زیتون گذارد برگهای آن درخت مبدل به قطعات نقره گردیده (لابد اگر در زمان ما بود تبدیل به اسکناس هزار تومانی می‌شد!) و براهیم بن سعید مقدار زیادی از آن پولها را برداشت و در بازار مصرف کرد (و لابد حضرت امام محمد تقی علیه السلام با این گونه بخششها ملقب به جواد الأئمه شده است! زیرا با این کیفیت جواد الأئمه شدن خیلی مهم نیست!!)^۲.

و معجزاتی که ائمه پاره‌ای از دشمنان خود را زن یا سگ کرده‌اند! مانند همان معجزه منقول در صفحه مزبور که حضرت صادق علیه السلام عربی باده نشین را که معجزه ایجاد رطب تازه در درخت خشکی از حضرت دید و گفت: تا کنون چنین جادوی

۱- معجزه طشت پر از غساله که در و یاقوت شده است سید هاشم بحرانی در ((مدینه المعاجز)) ص ۳۰۲ به نقل شفاهی از شیخ فخر الدین نجفی آورده است که او گفته است روایت شده که مردی مؤمن از اکابر بلخ چنین و چنان گفته است! یعنی این یکی از نقلهای شیرین خوابی و خیالی بوده است که هیچ مسؤولی ندارد!!

۲- معجزه برگهای زیتون را پول نقره کردن از طرف حضرت جواد الأئمه علیه السلام، در کتاب ((مدینه المعاجز)) ص ۵۲۴ از کتاب ((دلایل الامامه)) طبری امامی از همان ((عبد الله بن محمد البلوی)) که ما ترجمه حال او را در ذیل معجزه انگور و موز علی اکبر از ستون مسجد نقل کردیم، روایت شده است!! آن راوی خوش نام آن را از همان ((عمار بن زید)) بی نام و نشان که از آسمان می آمده و برای عبد الله بن محمد البلوی حدیث می گفته و عروج می کرده!! نقل کرده است! بیله دیگ بیله چغندر!!

بزرگی را ندیده‌ام، این حرف آن اعرابی بدبخت چنان این ولیّ متصرّف در کون و مکان را!! عصبانی کرد که گفت: اگر اراده کنم می‌توانی از خدا بخواهم تو را سگی قرار دهد که به منزل روی و تبصص و اعرابی ناگاه مبدل به سگ شد!!!^۱.

خوب! با اینکه ما هرگز عوام یعنی همان مردمان عادی را که خودتان اقرار کرده‌اید که گرفتار شرک شده‌اند، مقصر نمی‌دانیم، بلکه علّت و سبب آن شرک، خود شما و همین نوشته‌های شماست که نتیجه‌ای جز این نداشته و ندارد. لکن همین عقیده و نظریه شما هم دوپهلوی و نا معلوم و نا مربوط است!

شما می‌گویید: ائمّه - علیهم السلام - در امور رزق و حیات و اّمات و امثال آن اسباب‌اند همچنان که دکان و مزارع و میز و بیل و کلنگ اسباب‌اند یا همچون غذا که وسیله سیری و دوا که وسیله درمان است:

أولاً: ما در همین تشبیه نامناسب شما حرف داریم، زیرا در این وسائل و اسباب با میلیونها سال تجربه و عمل ثابت شده‌است که از دکان و مزارع و بیل و کلنگ کارهای

۱- معجزة اخراج رطب از نخل خشک و سگ شدن عرب بیابانی را ((مدینة المعاجز)) در ص ۳۸۳ از ثاقب المناقب از علی بن ابی حمزة بطائنی نقل کرده است. ((علی بن ابی حمزة بطائنی)) طبق تصریح علمای رجال واقفی مذهب بوده است که حتی علی بن فضال که به گفته ابن ادریس معلون و کذاب است، در باره او گفته است: علی بن ابی حمزه کذاب و ملعون است (و ویل لمن کفره نمرود!). ابن الغضائری - رحمت الله علیه - در باره او فرموده است: ((علی بن حمزة - لعنه الله - أصل الوقف وأشدّ الخلق عداوة للمولی «یعنی الرضا - علیه السلام -» بعد ابی ابراهیم.)) علی بن ابی حمزه - که خدایش لعنت کناد - از مهمترین کسان در مذهب واقفیه است بعد از حضرت کاظم علیه السلام، عداوت شدیدی با حضرت رضا علیه السلام داشت)). و کشی گفته است که حضرت کاظم علیه السلام به او فرمود: ((إنّما أنت وأصحابک یا علی أشباه الحمیر)). «خودت و رفقاییت مانند یک مشت خراید!» و یونس بن عبد الرحمن گفته است که حضرت رضا در باره او فرمود: ((قد دخل النار)). «او به دروخ رفته است وی از کذابین مشهور است چون محمد بن سنان و یونس بن ظبیان!».

مربوط به آنها بر می آید و نه همه کار، به همین سبب هیچ عاقلی تا حال از کلنگ میوه! و از بیل گیوه! نخواسته است! زیرا اینها برای کاری محدود و مربوط به خود آفریده و ساخته شده اند؟ اما فردی از بشر هر چقدر هم فوق العاده باشد هرگز مُنشیء البریّات و محیی الأموات و رافع البلیات نبوده و در تاریخ بشر هیچ عاقلی کسی جُز خدا را مدبّر کائنات و متصرّف در ارضین و سماوات، ندانسته است و هیچ فرد با شعوری برای این امور به سراغ انسانی مانند خود نرفته است مگر آنکه با تبلیغات اُمثال شما گمراه شده باشد!!

ثانیاً: هیچ کس از غذایی که خورد و سیر شد، سپاسگزاری نمی کند و نسبت به او تمجید و تملّق نمی پردازد و از دوائی که دردش از آن درمان شده حد و ثناء نمی کند. إذا و سیله ای است محدود و مقید که خدا برای بدل ما يتحلّل و سیری قرار داده است و دوا را نیز برای درمان او مهیا فرموده است. پس اگر حد و ثنا و ستایش باید به درگاه آفریننده آن شاید، نه به دوا و غذا!

أما شما اولیاء را تا حدّ خدایی و بالاتر، سپاس می گوید و بر زنده و مرده آنها ستایش می برید! و گور آنها را بیشتر از مساجد احترام کرده و مورد توجه و اکرام قرار می دهید به طوری که صد یک این کرنشها و عبادتها و سپاسها و ستایشها را نیست به خدا انجام نمی دهید.

ثالثاً: هیچ کس از بیل و کلنگ و شمشیر و تفنگ انتظار پاداش دوستی و کیفر دشمنی ندارد، آنها آلاتی هستند که دوست و دشمن نمی شناسند و با کسی حبّ و بغض ندارد، أما اولیاء متصرّف در کون و مکان شما، طبق معرفّی شما حبّ و بغض و تعصب را تا آخرین حدّ دارند! اینان دوستان خود را با اندک دوستی و محبّت و کمترین ارادت و خدمت، ممکن است به عالیترین درجات جنت برسانند! و دشمنان خود را در نهایت ذلّت به أسفل درکات جهنّم بفرستند!! و حتی اعمال و عبادات مردم هر چند از روی اخلاص باشد اگر از محبّت خاصّ آنها خالی باشد به هیچ حساب می کنند و در روز

قیامت که همه اختیارات میزان و کتاب به دست آنهاست دوستان خود را چنان و دشمنان خود را چنین می‌کنند! و چنانکه قبلاً هم گفتیم همین معنی و منظور است که شما را با این طمع، به کفر و ضلالت کشانیده است!

شما خود در ۴۸۰ کتاب «امراء هستی» تحت عنوان «حساب قیامت و نظارت امام» نوشته‌اید: مفسران معصوم در آیه آخر سوره غاشیه: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿۲۵﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿۲۶﴾﴾ [الغاشیة/۲۵-۲۶] فرموده‌اند: بازگشت مردم و حساب آنان به سوی ما است. از جمله در تفسیر صافی از حضرت کاظم - علیهم السلام - نقل می‌کند فرمود: (إِن إِيَابَ الْخَلْقِ إِلَيْنَا وَحِسَابُهُمْ عَلَيْنَا). یعنی بازگشت این مردم به جانب ما و حسابشان برماست، پس آن گناہانی را که از نظر حقّ الله مرتکب شده‌اند از خدا می‌خواهیم که آن را به ما واگذار فرمایند و خدا خواسته ما را اجابت می‌کند و هر گناہی را که از نظر حقّ الناس ارتکاب کرده‌اند از مردم خواهش می‌کنیم که به ما بخشند و مردم نیز می‌پذیرند و خدا به آنان عوض خواهد داد و همچنین در زیارت جامعه کبیره وارد شده: «وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ!!!» یعنی رجوع مخلوقات به سوی شما ائمه است و حساب آنها نیز به عهده شماست.

در صفحه ۴۹۰ نوشته‌اید: «از حضرت سجّاد - علیه السلام - که خلاصه ترجمه آن این است که ما روز قیامت سرپرست حوض کوثریم و به دوستان خود از آن می‌چشانیم و جز به سبب توسّل به ما راهی به سوی آن نیست، و هر کس ما را مسرور کند در آن روز مسرور می‌کنیم و هر کس ما را بیازارد و حقّ ما را غصب کند نطفه‌اش ناپاک بوده در آخرت به سزای خود خواهد رسید!!».

و در صفحه ۱۷۹ از برخی اخبار چنان نتیجه گرفته‌اید که: «مردم محشر دامان

۱- همانا بازگشت ایشان به سوی ماست آنگاه محاسبه [اعمالشان] برماست (توجه داشته باشیم که سوره (الغاشیة)) مکی است).

شیعیان را می‌گیرند و شیعیان دامان ائمه خود را گرفته همه به بهشت می‌روند و هر دسته با توسل به دسته دیگر به ثوابت آن جهان نائل می‌گردند چنانکه در این جهان نیز رسیدن به حاجات و نجات از بلیات، یکتا و سیله‌اش تمسک به ذیل عنایت آن خاندان است!».

ما می‌دانیم انگیزه نویسندگان و تمام غالیان همین غرورهای شیطانی است و به یقین دشمنان اسلام هم برای سستی و تضعیف مسلمین، خود مستقیماً و یا به وسیله ایادی خود اینگونه مطالب غرورانگیز فتنه خیز را در بین مسلمانان مخصوصاً شیعیان نشر داده و می‌دهند، زیرا چه کاری از این بهتر که در مقابل آن همه تهدیدات و انذارات الهیه که ﴿تَقْشَعِرْ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ تَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾ [الزمر/۲۳]، یک چنین فضای بی بام و دری از شفاعت در مقابل تمام مردم باز شود که آنچه حق الله است، خدا به ائمه ببخشد و آنچه حق الناس است مردم به ائمه ببخشند آنگاه شیعیانی که مسلماً به وسیله این انگیزه ها، گناهانشان از همه مردم بیشتر است خود به سبب گرفتن دامان سر سلسله ناجیان یا منجیان شوند و مردم هم دامان آنها را گرفته سر انجام همگی به بهشت روند!! با این امتیاز که شیعیان آقا و نجات بخش دیگران اند!! و ما إن شاء الله تعالی در بحث شفاعت به سستی و مجعولیت این روایات می‌رسیم و واهی بودن این تصورات را ثابت می‌کنیم. در اینجا فقط می‌گوییم این اسباب و وسائل را که شما قبلاً تشبیه به دکان و مزارع و بیل و کلنگ بی اراده و شعور کردید و خواستید نتیجه بگیرید که ائمه اطهار در مملکت الهی خدای قهار، جز آلتی همچون آلات و ادوات نا مبرده نیستند، چرند گفتی و هذیان بافتی!.

آنان به عقیده شما مالکان ملکوت الهی و هر چه بخواهند با دوستان و دشمنان خود می‌کنند، چون کلید بهشت و جهنم به دست آنهاست!
 أما به قول شما از طرفی دارای عواطف تند و تعصبات شدید بشری هستند، (البته

۱- پوست کسانی که از پروردگار شان بیم دارند، منقبض و جمع می شود.

آنگونه که شما معرفی می‌کنید) کسی که اندک خدمتی و اظهار محبتی به ایشان کرد، او را وارد بهشت کرده و آن که مختصر آزار و اهانتی به ایشان روا داشته داخل جهنم می‌کنند!

همین انگیزه و طمع است که مردم بدبخت این مملکت از همه اوامر و نواهی شریعت که بعثت تمام پیغمبران و نزول جمیع کتب آسمانی و قرآن برای آن است، صرف نظر کرده و پست سرانداخته و در رعایت مقررات دینی و دنیایی حتی از یک کشور نیمه وحشی هم بدتراند!!! اما برای به دست آوردن رضایت امامان به خیال خودشان در سال چندین روز به جهت وفات آنان تعطیل می‌کنند و یا به جهت تولدشان جشن می‌گیرند در صورتی که کوچکترین دلیلی از شرع و عقل برای آن ندارند، برای عزاداریشان میلیونها تومان زنجیر و قمه و قداره و توق و علم می‌خرند و صحنه های دهشت انگیز و حیرت آوری از دسته های سنیه زن و زنجیر زن و شیهه به وجود می‌آورند! برای مرقد آنان میلیاردها صرف تعمیر و تزیین گنبد و بارگاه و خدام و ضریح و اثمال آن می‌نمایند^۱ و..... و..... و.....

برای چه؟! برای اینکه شما به این مردم چنین فهمانیده‌اید که آنان صاحب اختیار دنیا و آخرت اند! باید آنها را با این وسایل راضی کرد! و إلا فلا!! به خدا قسم، اگر تبلیغات و تطمیعات نبود، هرگز هیچ عاقلی این اعمال سفیهانه را انجام نمی‌داد، و وقت و مال و عمر و فکر خود را برای چنین اموری که از طرف خدا و پیغمبر کوچکترین قول و فعلی در این باره صادر نشده‌است، ضایع نمی‌کرد.

خود شما قبول دارید که پروردگار عالم بیش از یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای هدایت بشر مبعوث فرموده‌است (هر چند قائل اید که آن بزرگواران نیز تحت ولایت امامان شیعه بوده و ریزه خوار احسان ایشان هستند!) این همه انبیای بزرگوار که پروردگار متعال در قرآن کریم ایشان را مدح و تمجید فرموده از قبر و مزار

۱- ر.ک. مقدّمه حقایق عربیان در اقتصاد قرآن (زکات)، بند هشتم.

ایشان طبق روایت «عبد الله بن ابی قروه» و سایر اخبار، جز سه قبر معلوم و معروف نیست: که یکی از آن سه، قبر حضرت اسماعیل علیه السلام است که در زیر ناودان خانه کعبه و فاقد قبه و بارگاه و ضریح و خادم است و دیگری قبر حضرت هود علیه السلام که محفوف به رمل و در دامنه کوهی از جبال یمن است و سومی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در مدینه منوره است، فقط این سه قبر، مرقد حقیقی انبیاء است و بقیه موهوم و نامعلوم است! اما شما نگاهی به کشور شیعه نشین کرده و قبور و زیارتگاههای آنان را ببینید که سر به صدها هزار می زند با آن همه نهی صریحی که در شریعت اسلام از طریق عامه و خاصه در تعمیر و تجویص و ساختن بنا و ضریح بر قبور، شده است! در هر سال چه مقدار از اموال صرف این امور منهی می شود؟ خدا می داند و بس. و ما ان شاء الله تعالی در بحث مقابر و زیارت، مختصری از آن را برای خوانندگان می آوریم!

چرا؟! برای اینکه شما با این گونه تبلیغات مردم را معتقد کرده اید که صاحبان این قبور مدبر امور کائنات اند و متصرف در ارض و سماوات؟ و بر آورنده حاجات و دافع بلیات و منزل برکات و رافع درجات در دنیا و آخرت اند!! و البته هر حیوانی تا چه رسد به انسان طالب خیر خود و دافع شر از خود است، بالطبع آن را خواهان و از این گریزان است. این است که صرف یک درهم برای صد دینار و دادن یک مشت برای به دست آوردن چند خروار را از جان و دل راغب و خریدار است!

با امامانی که به قول شما دارای عواطف تند بشری هستند و برای محبان خود و نجات ایشان حاضر شده اند فداکاریها کرده تا جایی خود را قربانی کنند، و نسبت به دشمنان خود چنان به خشم آیند که تا عرب بیابانی کوچکترین شک کرد امام او را تبدیل به سگ می کند و..... و..... با چنین کسانی به سادگی می توان کنار آمد و دل او را راضی کرد. تا آن خدای منزّه از احساسات بشری و بی تعصب! که بدون هیچ ملاحظه ای در کمین ظالمان و ستمگران است که ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ [الفجر/۱۴]

همانا پروردگارت در کمین است». و دشمن ناسپاسان که می‌فرماید: ﴿فَارَبَّ اللَّهِ عَدُوًّا لِلْكَافِرِينَ﴾ [البقرة/۹۸] «همانا خداوند دشمن کافران است». و محاسبه او با مثقال و نغیر و خردل و قطمیر است که ﴿وَإِنْ وَنَضَعُ كَانَتْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ حَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ﴾ [الأنبياء/۴۷] «اگر کردارشان هموزن دانه خردلی باشد، آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابگر باشیم». و قرآن کریم و صیّت لقمان حکیم را بدین بیان می‌آورد که: ﴿يَبْنِيٰ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ...﴾ [لقمان/۱۶] «ای پسرکم اگر کردار انسان هموزن دانه خردلی باشد که در صخره‌ای یا در آسمانها یا در زمین باشد خداوند آن را [در روز رستاخیز] بیاورد»، و نیز می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾ [الزلزله/۷-۸]. «هر که به وزن ذره‌ای کردار نیکو به جای آرد [پاداش] آن را ببیند و هر که به وزن ذره‌ای کردار بد به جای آرد [نتیجه] آن را ببیند». با چنین خدایی چگونه می‌توان در محاسبه روبرو شد که از احساسات بشری مبری است و تعصّبی ندارد و به اصطلاح مو را از ماست می‌کشد؟!

لذا به امامی پناه می‌برند که آنچه ایشان از حقّ الله را امتناع کرده‌اند از خدا خواهش کنند که آن حقوق را به ایشان واگذار کند و خدا هم واگذار می‌کند!! و آنچه را از حقّ النَّاس از بین برده‌اند امامان از مردم می‌خواهند که آن حقوق را به ایشان واگذار کنند، لابدّ مردم هم روی امامان را به زمین نمی‌زنند و می‌گذرند! این هم حساب مشکل روز قیامت؟! بعد از آن کلید بهشت و جهنّم در دست امامان یعنی پسر خاله شیعیان است! که این عزیزان بی‌جهت را به بهشت و دشمنانشان را به جهنم می‌برند! چه سودی از این بهتر و چه معامله‌ای از این پُرسودتر!!؟ پس چرا نکنند؟

این است آن انگیزه‌ای که به قول خودتان اینان را تا حدّ شرک کشانده است و علّت واقعی و انگیزه حقیقی آن هم خود شما و این احادیث عجیب و غریب غالیان یا

دشمنان دین اسلام است. پس چنانکه گفتیم تشبیه شما به اینکه ائمه آلت بی اراده خدایند! غلط و خلاف حقیقت یعنی همان غلو و گزاف است. و إلا اگر حساب آلت و اسباب بوده باشد از آلات و اسباب فیوضات الهی هیچ آلتی بلکه آیتی ظاهرتر و روشن‌تر از خورشید نیست، و به قول خود شما در صفحه ۵۸ «ماه و خورشید در تربیت موجودات زمین از جماد و نبات و حیوان تأثیر و دخالت تامه دارد و بدون تردید و سیله حیات جسمانی و مادی کرات مورد تابش خود هستند ولی استقلال در تربیت ندارند بلکه از جانب خدا تربیت می‌کنند». و من اضافه می‌کنم که اینگونه فیض بخشی و تربیت را اکثر افراد بشر بلکه همه آنها می‌دانند. اما آیا تا حال شنیده شده که مسلمانی نسبت به خورشید اظهار ارادتی کند یا ابراز محبتی؟ و از آن ثنا و تمجیدی نماید یا تملق و تحمیدی؟! چرا؟ برای اینکه می‌داند خورشید دارای عاطفه و تعصب نیست و اراده‌ای از خود ندارد و از مدح و قدح کسی آگاهی ندارد. آنچه خدا به او داده است می‌دهد، و به امری که مأمور است می‌پردازد، نه از اقبال کسی خوشحال و نه از اعراض کسی خشمگین می‌شود! لذا هیچ مسلمانی او را محبوب نمی‌گیرد و برای لطف و غضبش خوشحال و اندوهگین نمی‌شود. او آلت فیض الهی است، اگر شکری باید و ثنائی شاید، باید به پروردگار او که فیاض علی الاطلاق است، کرد نه به شخص او! آیا امامان آلات فیض نیز چنین اند؟!.

۱- چنانکه در ((درسی از ولایت)) نیز گفته‌ام قیاس رسول و امام با خورشید قیاس مع الفارق است که همگان آن را باطل می‌دانند. خورشید در عالم تکوین مانند آلات و اسباب است و آلت و سبب چون اراده و اختیاری ندارد فعل او منسوب به مسبب الاسباب است که خدا باشد، مانند ارّه و تیشه که اسباب ساختن در و منبر است و اگر دری ساخته شد گفته می‌شود نجار در را ساخته نه ارّه و تیشه. رسول و امام چون بشراند و صاحب اراده و اختیار اگر کاری کنند گفته نمی‌شود خدا کرده بلکه فعلشان منسوب به خود ایشان است زیرا بشر فاعل مختار است مثلاً اگر رسول خدا غذا خورد نمی‌گویند خدا خورده بر خلاف خورشید که فاقد ادراک و اراده و فعلش غیر اختیاری است و آثار او

از نظر عقل و دین هرگز پروردگار عالم برای نظم جهان و تدبیر امور موجودات احتیاج به کسی اعمّ از نبی و ولیّ و وصیّ و وزیر و دبیر و وکیل و مشیر ندارد! و هیچ کس را در حریم ملکوت او راه نیست و از اسرار خلقت و علوم غیب او آگاهی ندارد مگر آنچه به وسیله وحی بر رسولش بر حسب مصلحت و حکمت ابلاغ فرماید، و این قبیل افکار، اندیشه های کودکانه و تصورات عامیانه است در محیطی تنگ و تاریک و قلبی خالی از علم و اندیشه!

از نظر عقل نیز تمام آنها جعلیات است که به عنوان معجزه و کرامت و تصرف ائمه در امر حیات و ممات و رزق و حاجات بشر و حیوانات آورده‌ای! و از صفحه ۳۸۵ تا ۳۹۴ و از صفحه ۴۳۹ تا ۴۴۹ کتابت پر کرده‌ای! تمام آنها موهومات و ساخته غلات است! زیرا معجزه‌ای را که شخص بی‌نام و نشانی چون «عمارة بن زید» و یا بدنامی چون «علی بن ابي حمزة بطائنی» و یا غالی کذابی چون «محمد بن سنان» و کذابی چون «یونس بن ظبیان» روایت کنند، از داستان مجهولانی چون آن اعرابی و قصه آن مرد بلخی!! از این جعلیات و موهومات و خرافات هیچ عاقلی برای اثبات تصرف ائمه در تدبیر امور کائنات استدلال نمی‌کند، این قبیل معجزات برای گوینده‌ای چون آن راوی، و برای شنونده‌ای چون عمّه اش خوب است!! اینها نه تنها حجت نیست بلکه منتهای رسوایی و خفت برای گوینده و شنونده آن است! صدها خروار از این احادیث در مقابل یک آیه قرآن کریم که مخالف آن است چون صدها هزار پرّ کاه است در مقابل سیلی سهمگین و خروشان. البتّه در نظر کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد. زیرا هیچ عاقلی نمی‌تواند از حقایق قرآن با آن صراحت بیان، چشم بپوشد و عقل و وجدان خود را کنار بگذارد برای چرندی که فلان غالی بافته یا فلان دروغگو ساخته است!! و با معجولات خود اولیای خدا را که تاریخ حیات سراسر افتخارشان پر از عبادت و تقوی و مملوّ از

منسوب به آفریدگارش خداست، چنانکه اگر بهار گلها را برویاند می‌گویند خدا گل و گیاه را رویانده.
(برقعی).

خوف خدا و حساب روز جزاء بوده است و خود بهترین معلم خداپرستی و داعیانِ اِلی الله بوده اند به صورتی درآورده که جُز تعریف و تمجید خود کاری و جُز خودپسندی و خودخواهی هدفی نداشته اند؟! تو گویی تمام این دستگاه کائنات و آفرینش موجودات برای سپاس و ستایش و عبودیت و کرنش آنان به وجود آمده است لا غیر؟! تَعَالَى اللهُ عَمَّا یَقُولُ الْجَاهِلُونَ عُلوًّا کَبِیرًا.

گفتیم آن معجزاتی که از ائمه - علیهم السلام - شما در کتاب خود آورده و آنها را دلیل بر تصرف آنان در کل ممکنات و موجودات گرفته و دلیل نقلی و شرعی دانسته‌ای، و در صفحه ۶۰ گفته‌ای: «مطالعه در معجزات چهارده معصوم هرگاه به طور مجموع مورد دقت قرار گیرد اکثراً مشحون از خلق و ایجاد و تغییر و تبدیل ماهیات و خبر دادن از غیب و سایر کارهای خدایی و اعمال ولایتی است!!».

اگر اینگونه معجزات ادعایی دلیل بر تصرف کسانی در امور عالم و نظم جهان و تدبیر عالم امکان است، هر طائفه‌ای از ملل و مذاهب و ادیان جهان از این قبیل جعلیات و موهومات برای خود و اولیای خود دارند. زیرا معجزه‌ای که گوینده و سازنده آن یک نفر - هر چند عادل - باشد، مورد قبول و اطمینان هیچ نخواهد بود؛ تا چه رسد که راویان آن کذابان و غالیانی چون محمد بن سنان و یونس بن ظبیان و عماره بن زید بی نام و نشان و علی بن ابی حمزه ملعون به لسان همان امامان باشد!

شما تنها در طائفه صوفیه و احوال اولیای آنها مطالعه کنید تا ببینید این طائفه کراماتی برای ائمه خود آورده اند که این معجزات شما در احوال ائمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم - شاید به پایه آنها نرسد!! یک مطالعه اجمالی در کتب صوفیه، مثل «تذکره الأولیاء» شیخ عطار یا «نفحات الأنس» جامی یا «إسعاف الرّاعین» یافعی و امثال آن، هزاران معجزات غریب و عجیب از اولیای خود نشان می دهند^۱ که ما برای نمونه به

۱- همچنین سایر مذاهب اسلامی برای ائمه خود از قبیل (مالک بن انس)) و ((ابو حنیفه)) و ((شافعی)) و ((احمد بن حنبل)) و عجائب و کرامات فراوان نقل کرده اند که برای اطلاع از آنها می توان به جلد

چند عدد آن به نحو اجمال اشاره می‌کنیم:

مثلاً شیخ عطّار که کتاب «تذکرة الأولیاء» خود را به نام حضرت امام جعفر صادق بزرگ صوفیان - البتّه به عقیده او - افتتاح می‌نماید، از آن حضرت معجزه قابل اهمیتی نمی‌آورد! امّا در معجزه حسن بصری که بسیاری از علمای بزرگ شیعه چون علامه مجلسی و دیگران او را مخالف ائمه مخصوصاً امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌دانند، می‌نویسد: حسن بصری خرمایی را یافته و به کسی داده و او خورده، دانه او طلا شده است! یا هر روز حسن نماز پیشین را در بصره می‌کرده و به مکه می‌رفته و باز برای نماز پسین هر روز به بصره باز می‌گشته است! برای شمعون گبر دست در آتش می‌نهاد و نمی‌سوخت و چون شمعون مسلمان شد، خطّ آزادی و ضمانت بهشت برای او نوشت و خدا آن را امضاء و اجرا کرد!! یا ماری با شاخ نرگس مالک دینار را باد می‌زد! و دست دهری چون در مجاورت دست مالک بود در آتش نسوخت! یا کسی تازیانه‌ای به مالک زد، و وی او را نفرین کرد، روز دیگر دست تازیه زن قطع شد! یا حبیب عجمی که از اقطاب صوفیه است چون هر روز به مسجد می‌رفت و عبادت می‌کرد و به خوانوده‌اش می‌گفت من در نزد کسی به مزدوری کار می‌کنم و هنوز صاحب کار مزدم را نداده است، روز دهم یک خروار آرد و یک مسلوخ گوشت و روغن و عسل به در خانه او آوردند، یا برای مهمانان او غذا از غیب می‌آمد!! یا چون حسن از حجاج گریخت و در خانه حبیب پنهان شد مأمورین در خانه او با اینکه دست به حسن می‌مالیدند امّا از کرامت راستگویی حبیب که گفته بود حسن در همین خانه است او را نمی‌دیدند!! یا اینکه او بر روی آب روان می‌شد و غرق نگشته، راه پیمایی می‌کرد!! یا سوزن از دست حبیب افتاد و در شب تاریک خانه روشن شد! یا قاتلی را بر دار کردند همینه که حبیب بر او عبور نمود، مستحق بهشت شد!!

اول کتاب ((الامام الصادق والمذاهب الأربعة)) (تألیف اسد حیدر)، و جلد پنجم ((الغدیر)) علامه امینی

تبریزی و..... مراجعه کرد. (برقی).

در کرامت عتیبه بن غلام می‌نویسد که او از روی آب دریا می‌گذشت و حسن که خود صاحب آن همه کرامات بود تعجب می‌کرد!! یا بدون هیچ مقدمه در فصل زمستان به کسی زنبیل رطب تازه می‌داده!

در کرامت رابعه عدویه می‌نویسد که هنگام تولد او به پدرش پولی رسید که با آن هر چه می‌خواست می‌خرید! یا خر او در سفر حج بعد از مردن زنده شد! و چنان گرامی بود که کعبه به استقبال او آمد!!! ناقل این معجزه و کرامت شیخ علی فارمدی است که هر چند دروغگو باشد از علی بن حمزه و محمد بن سنان و عماره بن زید دروغگوتر نیست.

با اینکه رابعه از جلوی مهمانان خود دو عدد نان برداشت و بیست عدد نان از غیب در یافت داشت! یا هنگامی که حسن به او گفت بیا تا سجاده برای نماز در آب اندازیم او در هوا انداخت! (یعنی بالاتر از حسن!).

یا دیگ رابعه بدون آتش می‌جوشید و طعمی از آن با حسن بصری خوردند که به تصدیق حسن بهتر از آن نخورده بود!

و در کرامت فضیل بن عیاض گفته اند: جهودی بُردن تل ریگی را بر او عرضه کرد تا او را آزاد کند و آن ریگها را باد برد!!

برای ابراهیم ادهم ازدهایی پوستین شد تا از سرما رنج نبرد، و سوزنی از او در دریا افتاد و چون آن را خواست هزاران ماهی با سوزنهای طلا بیرون آمدند که خودت نیز در همین کتاب آن داستان را آورده‌ای!

یا چون عده‌ای از همراهان ابراهیم ادهم که در بیابانی آتش افروخته بودند و آرزوی

۱- علامه عبد الجلیل رازی قزوینی در کتاب پر ارزش خود (النقض) ص ۳۸ نقضاً و ردّاً آورده است که گفته اند: حسن بصری در راه بادیه با رابعه عدویه رسید رابعه را گفت: چه می‌خوری؟ رابعه دست به خاک بادیه کرد و مشتی خاک برداشت و به شیخ گفت: بستان و بخور، تا در صحرا بود خاک بود به بول شتران ممزوج، چون از دست رابعه به دهن شیخ آمد، مغز بادام و شکر سفید!!

گوشت حلال کردند تا کباب کنند به کرامت ابراهیم، شیری گورخری را آورد! در کرامت ذو النّون مصری گفته اند: چون در کشتی گوهری گم شد و ساکنان کشتی ذو النّون را متّهم به ربودن آن کردند به معجزه وی هزاران ماهی از دریا بیرون آمده در دهان هر یک گوهری تقدیم وی نمودند!

یا اینکه جوانی چون صد هزار درهم بردرویشان انفاق کرد. آنگاه پشیمان شد ذو النّون مصری به دارویی سه دانه یاقوت برای او به وجود آورد!! یا کسی به نزد ذو النّون آمد و گفت وام دارم، ذو النّون سنگی برداشت و به او داد و آن زمرّد بود به چهار صد درم.

تا جایی که متوکّل ملعون که امام شیعیان با آن همه کرامات یا معجزات نتوانسته بود او را تسلیم کند، از کثرت کرامات یا بگو معجزات مرید ذو النّون شد!! و هنگامی که جنازه ذو النّون را برمی داشتند مرغانی از هوا آمدند و بر جنازه او که در آفتاب گرم بود، سایه کردند.

در کرامات بایزید بسطامی نوشته اند که شیخ ابو سعید ابو الخیر که خود از بزرگان صوفیه است گفته است که هجده هزار عالم را از بایزید پُر می بینم! تا جایی که معروف است که با یزید ادّعی خدایی می کرد و می گفت: «سبحانی ما أعظم شأنی»!!

در این باره در مثنوی مولوی داستان عجیبی مذکور است. یا گفتگویی که با یزید با سگ داشت و با او احتجاج می کرد! یا در طبرستان بر جنازه مردگان حاضر می شد تا جایی که یکی از مریدان با یزید به نام ابو سعید راعی چوبدست خود، انگور سپید و سیاه بیرون می آورد و خود و مهمانانش می خوردند!! و معراجی عجیب از بایزید که در چند صفحه «تذکرة الأولیاء» از او نقل شده است.

عبد الله مبارک کوری را بینا کرد و به دعای سفیان ثوری خلیفه و ارکان دولت او جمعاً به زمین فرو رفتند! و مرغی که سفیان او را در قفس دیده و خریده بود پس از مرگ او بر سر گورش بال می زد! گفته اند خشتهای خام با محمّد بن خالد الاجری که

یکی از بزرگان صوفیه است سخن می‌گفتند.

در باب بشر حافی آورده‌اند که بنابه و عده‌ای که داده بود با پای برهنه از روی آب دجله عبور کرد! و مادامی که زنده بود هیچ چارپایی در آن شهری که او بود سرگین نریخت، و أهل معرفت وقتی از فوت بُشرِ حافی اطلاع یافتند که دیدند استری سرگین انداخت!!

حسین بن منصور حلاج روزی بر شیری سهمگین غضوب نشسته و ازدهایی زنده در دست گرفته از دروازه بغداد آمد و بر گرد شهر بگشت و انا الحق می‌زد.

ابو الخیر تینانی از طرابلس مکه طی الأرض می‌کرد. شیخ روزبهان از آنچه در ضمیر اشخاص می‌گنجید خبر می‌داد! و همو بر حسب پیمان با شیخ ابو بکر بن طاهر پس از فوت خود هر سحری عُشرِ قرآن را در قبر می‌خواند! جالب است که همین شیخ با داشتن عشق به خدا، عاشق زن مُغْنِیَه‌ای شد و مدتی خرقة را ترک کرد!

از این قبیل کرامات یا معجزات که شرحش طولانی است برای اقطاب صوفیه فراوان گفته و نوشته‌اند. کسی که طالب تفصیل بیشتر باشد می‌تواند به کتب عربی و فارسی صوفیه که اتفاقاً در عصر ما از نظر سیاست استعمار، رواج بسیار دارد، مراجعه نماید.

اگر با این قبیل موهومات بتوان تصرف بشر را در نظم و گردش ارضین و سماوات ثابت کرد، پس تمام این افراد مُدبّرین امور کائنات‌اند! در آن صورت به جای چهارده متصرف در امور عالم، بیش از چهارده هزار بلکه چهار صد هزار! متصرف یا به عبارت ساده «خدا» خواهیم داشت!! و این فضیلت منحصر به امامان شیعه نمی‌شود!! زیرا نسبت کرامات و معجزات به اولیای دین، منحصر به مسلمین نیست. بلکه هر مذهب و دینی از این قبیل موهومات دارد!

تاریخ کلیسا برای پاره‌ای از راهبان از زن و مرد کراماتی عجیب نقل کرده‌است، تا جایی که دانشمندان بزرگی مانند «کامیل فلاماریون» فلکی موحد فرانسوی که اصلاً به کلیسا و روحانیت نصاری اعتقادی نداشته، آنها را باور کرده است! و در پاره‌ای از تألیفات خود نمونه‌هایی از این قصّه‌ها را آورده است!

شما هرگونه اشکالی که بر این ادّعاها وارد کنید بر خودتان وارد است! زیرا اگر گویندگان و روایت کنندگان این کرامات غالباً بیش از یک نفر نبوده است آنچه را هم که شما در آثار خود نوشته‌اید و در این کتاب آورده‌اید همین‌طور است!

اگر بگویید که گویندگان این کرامات صوفیه و راهبان، صادق و عادل نبوده‌اند، روایت کنندگان این روایات یا به قول شما معجزات هم نه تنها عدالت و صدقشان مورد تردید است، بلکه به تصریح کتب رجال، بسیاری از آنها کذاب و غالی بوده‌اند! پس ادّعی بدین بزرگی را که جُز از افراد خدا ناشناس و گستاخ یا دیوانه بر نمی‌آید با این موهومات نمی‌توان ثابت کرد و قال و قیل هر مبدع ضلیل برای کسی دلیل نمی‌شود.

آیت الله العظمی! در فصل سوّم کتاب خود راجع به مدّعی خود از پیش خود اشکالاتی تراشیده سپس به جوابگویی پرداخته است: مثلاً در صفحه ۸۰ گفته است: «دیگر از اشکالاتی که می‌شود آن است که مقام سلطنت و فرماندهی نسبت به جهان هستی را خود ائمه هم درباره خود قائل نبوده‌اند و قولاً و عملاً این انتساب را تخطئه و تکذیب کرده‌اند، به این دلیل که ولایت و سلطنت مفروض چنانکه گفته شد ناشی از کمال علم و اراده و عمل است، یعنی باید شخص ولیّ از نظر علم، محیط به تمام جهات و جوانب عالم ملک و ملکوت و مُطَّلَع بر غیب و ظهور و باطن و آشکار جهان بوده هیچ مطلبی بر او مخفی و از جواب هیچ سؤالی عاجز و در حلّ هیچ مشکلی محتاج به دیگری نباشد و از جنبه قدرت نیز عاجز از هیچ دشمن و مستأصل در برابر هیچ حادثه و مقهور هیچ گونه بلیّه مالی و جانی نباشد؛ و از نظر عقل هم معصوم و منزّه از هر عیب و نقص عملی و بری و مطهّر از هرگونه لغزش و خطا بوده باشد، تا بتواند مقام نیابت از مَنُوبُ عنه را که خداوند عالم قادر مَتَّصِف به جمیع اوصاف کامله و منزّه از تمام صفات سلویه است، احراز و خلافت آن مستخلف را واجد و سرپرستی کشور خداوند را به عهده بگیرد».

أولاً: در این جملات، خود آیت الله العظمی! اقرار دارد که ائمه - علیهم السلام -

هرگز مقام سلطنت و فرماندهی بر جهان هستی را درباره خود قائل نبوده و قولاً و عملاً این انتساب را تخطئه و تکذیب کرده‌اند. بلکه چنانکه بعداً در باب عُلوّ و عُلات بحث خواهیم کرد، تمام کسانی که چنین ادّعا، بلکه خیلی کمتر و کوچکتر از آن را درباره هر یک از ایشان - سلام الله علیهم - قائل شده‌اند صدها و هزارها مرتبه آنان را لعن کرده و از ایشان اظهار برائت نموده‌اند؛ و صحابه و یاران و دوستان و شیعیان خود را از هم‌نشینی با چنین کسان منع فرموده و گویندگان را نفرین کرده‌اند.

أما این آیت الله العظمی! با این کیفیت باز هم می‌خواهد همان چیزی را که خود ائمّه - علیهم السلام - به اقرار خودش تخطئه و تکذیب کرده‌اند، درباره ایشان مسجّل و تثبیت نماید!!

بلی در میان مریدان و دوستان، گاهی افراد احمق و نادانی پیدا می‌شوند که ارادت و محبتشان محبت همان خرسی است که داستان آن را مولوی با این بیت در مثنوی شروع می‌کند: اژدهایی خرس را درمی‌کشید شیر مردی رفت و فریادش رسید

و چون خرس از دهان اژدها نجات یافت و خواست احسان نجات دهنده خود را تلافی کند، همینکه آن مرد خوابید برای راندن مگس از صورت او، تخته سنگی را بر صورت مُنجی خفته، کوبید! و این نکته را برجہانیان روشن کرد که: «دوستی بی‌خرد، خود دشمنی است!» و بسا که بیشتر علّت ادّعی مدّعیان الوهیت چون فرعون و شدّاد و نمرود و رؤسای ادیان باطله مانند باب و بهاء، از فرط حماقت همین مریدان احمق باشد! و گرنه هیچ عاقلی گرد این ادّعاها نمی‌گردد.

چنانکه در احوال میرزا حسینعلی بهاء آورده‌اند که مرید داغ و پرحرارتی به نام میرزا روح الله داشت، روزی به او گفت: میرزا روح الله! اگر من خود اقرار کنم که من خدا نیستم تو دست از این ادّعا برمی‌داری؟ میرزا روح الله گفت: خیر! اگر فرضاً روزی هم تو دست از این ادّعا برداری آنگاه من تو را تبلیغ کرده و به تو ثابت خواهم کرد که تو خدایی!!!

حالا این آیت الله العظمی که خود در اخبار اهل بیت اظهار خوانده‌است که آن

بزرگوارن چگونه به کرات از این قبیل کفریات مردم درباره ایشان، اظهار برائت و بیزاری کرده و گویندگان را لعنت و نفرین نموده‌اند، و به قول خود او تخطئه و تکذیب کرده‌اند مع هذا اصرار دارد که ثابت کند که خیر، مطلب غیر از این است!

و اگر خود ائمه - سلام الله علیهم - حضور داشته شاید با همین دلایل بندتنبانی می‌خواست ایشان را تبلیغ کند که خیر، شما متصرف در کون و مکان و محیط و مدبر عالم امکان اید!! هر چند خود از آن اظهار برائت و قائلین به آن را لعنت می‌کنید، یعنی خودتان هم نمی‌دانید که خدایید ولی دیگران می‌دانند!!

ثانیاً: جناب آیت الله العظمی پنداشته قدرت بر اداره کردن امور جهان و تدبیر کار آفریدگان و رسیدگی به ملک زمین و آسمان، فقط در این است که شخص از جواب هیچ سؤالی عاجز و در حلّ هیچ مشکلی محتاج به دیگری نباشد و از جنبه قدرت نیز از هیچ دشمن عاجز و در برابر هیچ حادثه مستأصل و مقهور هیچ گونه بلیه مالی و جانی نباشد، با اینکه ممکن است در بین افراد بشر واجدین چنین صفات یا پاره‌ای از این صفات بوده باشند و مع ذلک خدا نیستند! و هرچند که اولیای متصرف در کون و مکان او طبق تاریخ و سیره ارجمندشان دارای تمام آن صفات نبوده‌اند، چنانکه خود او هم در صفحه ۸۱ کتاب خود گفته است: «ولی وقتی در تاریخ حیات و کیفیت زندگی ائمه دین دقت و مطالعه کامل می‌کنیم می‌بینیم بر حسب ظاهر واجد این سه مرتبه که بیان شد نبوده‌اند بلکه مطالبی به چشم می‌خورد که موهم خلاف این مقام است».

سپس به شرح عجز ائمه در واجد بودن این سه مرتبه پرداخته که در علم بسا مورد اظهار بی‌اطلاعی می‌کرده‌اند و در قدرت نیز محکوم به حکم محیط بوده‌اند و مقهور چنگال طبیعت و مغلوب حوادث دوران می‌گشتند و در قسمت عصمت هم خلاف این مقام در گفتار خودشان مشاهده می‌شود و اکثر آنان ضمن دعاها و مناجات با خدا اعتراف به گناه و اذعان به خطا کرده‌اند!

أولاً: بنابه قول تو کسی واجد این صفات خواهد بود که در علم از جواب هیچ

سؤالی عاجز و در حل هیچ مشکلی محتاج به دیگری نباشد و از جنبه قدرت نیز عاجز از هیچ دشمن و مستأصل در برابر هیچ حادثه و مقهور هیچ گونه بلیه مالی و جانی نباشد و از نظر عقل هم معصوم و منزّه از هر عیب و نقص عملی و بری و مطهر از هرگونه لغزش و خطا بوده باشد.

اما بدان باز هم چنین کسی نمی‌تواند مقام نیابت از خدا را که متّصف به جمیع اوصاف کامله و منزّه از تمام صفات سلویه است، احراز کند و خلافت خدا را واجد و سرپرستی کشور خدا را عهده دار شود. زیرا خدا خیلی خیلی خیلی بیش از آنکه تو تصوّر کرده‌ای بزرگتر است و اداره امور جهان و تدبیر عالم امکان هم خیلی خیلی خیلی بیشتر به صفات کامله‌ای که تو می‌پنداری احتیاج دارد که کسی با این صفات که «در جواب هیچ سؤالی عاجز نباشد و.....» بتواند جانشین خدا شود و متصرف در عالم امکان گردد! صرف نظر از اینکه خدای متعال احتیاج به نایب و وزیر و جانشین و سرپرست در امور کشور خود ندارد و قائلین به چنین گفتار از بدترین مشرکین و کفاراند!

ثانیاً: اخبار و آثار بسیاری که از ائمه اطهار - علیه السلام - باقی مانده است خود حاکی است که خود آن حضرات از چنین نسبتها بیزار و از گویندگان آن در آزار بوده‌اند و آنان را لعن و نفرین کرده‌اند و در دعاها و مناجات اظهار کمال بندگی و عجز و تقصیر در مقابل پروردگار می‌نمودند. مع هذا تو با چند حدیث چرند! که از غالیان و دشمنان دین باقی مانده است که تو نمونه‌ای چند از آن را در این کتاب آورده‌ای که با تمام کذب و غلو آنها باز هم موهم این معنی نیست که آنان نایب و جانشین خدا و سرپرست کشور او هستند!

آیا می‌خواهی بگویی که آن بزرگواران در خلوت در مقابل خدای متعال اظهار عجز و بندگی می‌کردند، و در جلوت در حضور مردم ادعای خدایی می‌کردند!! یعنی نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ مَنَافِقِ مَرَدَمٍ فَرِيبٍ بُوْدَهُ اَنْد!!

مثلاً مانند فرعون که در خلوت در مقابل خدا اظهار عبودیت و ناچیزی و بندگی می‌کرد اما در حضور مردم ادّعی الوهیت می‌نمود! بر خلاف موسی علیه السلام که در خلوت و جلوت بنده بود، چنانکه مولوی می‌گوید:

روز موسی پیش حق گریان شده نیمه شب فرعون هم نالان شده
کاین چه غلّ است ای خدا در گردنم گرنه غلّ باشد که گوید! من منم!
وای از این تهمت که هرگز ائمه - علیهم السلام - چنین نبودند. حال ببینیم دلایلت
که در حلّ این اشکال که خود کرده‌ای چیست؟

آیت الله العظمی در این موضوع که امام عالم و محیط به تمام جهات و جوانب عالم است، نوشته است: «باید دانست که علم اولیای خدا ارادی است یعنی اگر اراده کنند که بدانند می‌دانند ولی اگر اراده نکنند و نخواهند عالم موضوعی شوند نمی‌دانند!».

حالا چرا و به چه دلیل علمشان ارادی است؟ البتّه: «المعنی فی بطن الشاعر!» لابد دلیلش چند حدیث علیل است که از حیث سند ضعیف و مجهول اند چنانکه علامه مجلسی - رحمه الله علیه - در «مرآة العقول» که در شرح بر کافی تألیف نموده و در آن بابی است با عنوان «أن الأئمة إذا شأؤوا أن يعلموا علموا» و در آن سه حدیث آورده است که دوتای آنها از حیث سند ضعیف و یکی دیگر مجهول است! با این سه حدیث ضعیف و مجهول چنین ادّعی خلاف عقل و نقل را می‌خواهد درباره ائمه - سلام الله علیهم - اثبات کند!!

از حیث عقل هم معلوم است که انسان تشنه دانستن است و هر چیزی علمش بهتر از جهل، پس چرا نخواهند بدانند؟!.

از حیث نقل هم پیغمبر خدا که شخص اول عالم امکان است به موجب آیات شریفه قرآن مأمور است که همواره از درگاه الهی زیادتی علم طلب نموده و عرض کند: ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه/۱۱۴]. «پروردگارا دانشم را بیفزای». پس با چنین احادیثی که مخالف عقل و وجدان و مباین و ضد آیات قرآن است چرا چنین مطلبی را باور کنیم؟

حالا برویم به سراغ احادیثی که دلیل بر مدّعی خود آورده‌است که ائمه به تمام علوم آگاه بوده‌اند: یکی آن خبر است که امیر المؤمنین به ابن عباس در تفسیر قرآن گفته‌است که «من نقطه باء بِسْمِ الله هستم!».

ما اکنون که مشغول نوشتن این کتابیم فصل تابستان است و در یکی از دهات قم (قریه دیزیجان) هستیم و به کتابخانه خود دسترسی نداریم که سند این حدیث را بررسی کنیم اما از لحاظ تاریخ مسلماً این حدیث جعلی و دروغ است و به فرموده شهید ثانی - علیه الرحمه - در کتاب «الدراية» رسواترین حدیث آن است که تاریخ آن را تکذیب کند!

بر طبق تواریخ معتبره نقطه‌گذاری بر حروف، از زمان عبد الملک مروان شروع شد و نسخه های قرآن که از آن نوشته شده‌است اصلاً نقطه نداشته چنانکه هم اکنون نسخه های قرآنی که از آن زمان کپی و چاپ شده و در دسترس همگان است بدون نقطه‌است. پس در زمان امیر المؤمنین - علیه السلام - هیچ بانی نقطه نداشته که آن حضرت نقطه باء بسم الله باشد! لذا این حدیث به تصدیق تاریخ از بیخ دروغ است!

حدیث دیگری که در این باب آورده‌است و خواسته‌است علوم لا یتناهی ائمه را بدان ثابت کند داستان مباحثه‌ای است که حضرت صادق علیه السلام با ابو حنیفه داشته‌است هر چند آن داستان در کتب احادیث ضبط است ولی چندان باور کردنی نیست! باز ما درباره این حدیث نیز از بررسی سند آن به علت گفته شده، معذوریم.^۲ اما عقلاً هرگز گمان نمی‌رود که حضرت صادق علیه السلام هیچگاه در مقام کوبیدن ائمه و فقهای معاصر خویش بوده‌است و ابو حنیفه که خود از ارادتمندان حضرت صادق بود اهل بیت را

۱- ر.ک. ((عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول)) ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲- برخی از روایات این قصه‌ها عبارت‌اند از: ((بشیر بن یحیی العامری)) که مهمل است و دیگری ((ابن ابی لیلی)) است که وضع خوبی ندارد و علمای رجال او را تضعیف کرده‌اند. و ((عیسی بن عبد الله القرشی)) نیز مهمل است (برقی).

پنهان نمی‌کرد، در صدد مقابله با آن حضرت باشد.

أما آیت الله العظمی نوشته است: «حضرت از ابو حنیفه پرسیده‌است: بول پلید تراست یا جنابت؟ ابو حنیفه گفت: بول! امام فرمود: پس چرا برای خروج منی غسل لازم است و برای بول نیست؟ ای ابو حنیفه آیا نماز افضل است یا روزه؟ گفت: نماز، فرمود: پس چرا زن حائض روزه را باید قضا کند؟! آیا قتل نفس گناهش بزرگتر است یا زنا؟ گفت: قتل، امام فرمود: پس چرا برای ثبوت قتل دو شاهد کافی و برای زنا کمتر از چهار نفر کافی نیست؟ ابو حنیفه در جواب همه عاجز و بیچاره ماند!!».

لابد به عقیده آیه الله، با این کیفیت لیاقت امام برای اداره کردن و تصرف در عالم امکان ثابت شد!! تصوّر می‌رود این قبیل مباحثات را کسانی که خواسته‌اند میدان عدوات و دشمنی موهوم بین حضرت صادق علیه السلام و ابو حنیفه باز کنند و آنان را نسبت به یکدیگر چون دو مخالف غرض ورز نشان دهند، ساخته‌اند، تا غلبه یکی را بر دیگری ثابت و در نتیجه فاصله پیروان این دو را بیشتر کنند! و گرنه اینها مطالبی نیست که فقیهی مانند ابو حنیفه آن را نداند یا داننده آن عالم کون و مکان و مدبّر امور جهان باشد؟!.

عجیب آن است که خود آن حضرت هم به این مسائل مشکله جوابی نداده و فقط

به اشکال نقضی به ابو حنیفه اکتفا نموده است!!

اینک این ناچیز که هیچ ادّعائی ندارد و خدای را شاهد می‌گیرم که تا کنون هیچ جوابی را نه از حضرت صادق و نه دیگری در جایی شنیده ام اما با میزانی که از شریعت اسلام در دست دارم، پاسخ این مسائل را می‌دهم و ابو حنیفه خیالی را از خجالت حضرت صادق خیالی! بیرون می‌آورم و یا در واقع جاعل حدیث را خجل می‌کنم زیرا من به راستی دوستدار حضرت جعفر علیه السلام و آباء کرام اویم.

اینکه ابو حنیفه بر فرض این روایت، گفته‌است که بول پلید تراست از جنابت، گفته او صحیح است، زیرا هم علم و تجربه ثابت کرده‌است که بول از تمام نجاست پلید تراست و هم شرع مطهر اسلامی زیرا برای شستن هر نجاستی بعد از زوال عین، یک بار

شستن را کافی دانسته مگر بول را که حد اقل شستن آن دو مرتبه است.

أما اینکه چرا در خروج منی؟ غسل لازم است و برای بول نیست؟ علتش آن است که منی چون از اعصاب جدا می‌شود و اعصاب همچون چادری بر سرتاسر بدن محیط است چنانکه بر هر کسی در حین عمل و خروج منی ظاهر و معلوم است که قشعریره و سستی در تمام اعضاء رخ دهد و بعد از خروج منی عرقی که از انسان خارج می‌شود بوی مخصوص دارد که خود حاکی است که سرتاسر بدن در این عمل شرکت داشته است. لذا شستن تمام بدن واجب است و آن با یک مرتبه به حد اقل کافی است، پس معلوم شد که بول از منی پلید تراست و علت غسل آن هم معلوم است.

أما مسأله دوم که امام علیه السلام از ابو حنیفه پرسیده است: آیا نماز أفضل است یا روزه؟ و ابو حنیفه در جواب عرض کرد نماز! جواب ابو حنیفه صحیح است و نماز أفضل است زیرا عقل و نقل افضلیت آن را ثابت کرده است و پیامبر اکرم آن را نور چشم خود خوانده است اما اینکه چرا زن حائض باید روزه را قضا کند اما نماز را نباید قضا کند؟ علتش آن است که در سال بیش از یک ماه روزه نیست و اگر زن در آن حائض شود چون حد اکثر زمان حیض ده روز و حد اقل آن سه روز است چنین فرض می‌کنیم که حد اکثر آن باشد که ده روز است، در این صورت هم در طول سال، زنی که در ماه رمضان حائض شده است حد اکثر نمی‌تواند ده روز و بسا که نتواند سه روز، روزه بگیرد یا اصلاً بر او روزه‌ای واجب نشود. اما همین زنی که بر فرض حد اکثر در سال فقط ده روز قضای روزه می‌گیرد هرگاه قضای نماز هم بر او واجب می‌بود، باید در سال یکصد و بیست شبانه روز نماز را قضا نماید و این تکلیف شاقی است بر یک زن؛ و شریعت سمحه سهله چنین تکلیفی نمی‌کند ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة/ ۱۸۵] خداوند برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج/ ۷۸] خدا در دین هیچ رنج و دشواری برای شما ننهاده است. لذا زنان را از قضای نماز علی رغم افضلیت آن، معفو

داشته است.

اما اینکه امام از ابو حنیفه پرسیده باشد: آیا گناه قتل نفس بزرگتر است یا زنا؟ و ابو حنیفه گفته باشد: قتل؛ جواب ابو حنیفه صحیح است. زیرا خدای متعال در آیات قرآن گناه قتل را بزرگتر از زنا شمرده است و عقل سلیم هم آشکارا بدان شهادت می‌دهد، حدّ زنا بر فرض ثبوت، صد تازیانه و حدّ قتل، قتل است. اما اینکه چرا در قتل به دو شاهد اکتفاء شده و در زنا به چهار شاهد، به سبب آن است که وقوع قتل معلوم و غیر قابل تردیده است فلذا فقط مرتکب آن را باید شناخت و آن به دو شاهد عادل ممکن است. اما وقوع زنا نامعلوم و اثبات آن مشکل است، زیرا تنها وجود یک زن و مرد نامحرم در بستری، وقوع زنا را مسلم نمی‌کند و برای ثبوت آن اثر و علامتی نیست جز دیدن چهار نفر به یک کیفیت مثبت و گرنه کیفیتهای مُقَرَّبَه چون بوسیدن و برهنه بودن و سایر احوال نمی‌تواند آن را ثابت نماید. پس معلوم شد که گناه قتل از گناه زنا بزرگتر است و علّت دو شاهد آن و چهار شاهد این، نیز معلوم گردید.

همچنین معلوم و مسلم است که کسی با دانستن جواب این مسائل، محیط به تمام جهات و جوانب عالم مُلک و مطلع بر غیب و ظهور و باطن و آشکار جهان نیست و حضرت صادق علیه السلام هم با طرح این مسائل نمی‌خواسته است این مطلب را ثابت کند، زیرا هرگز ابو حنیفه چنین ادّعایی نداشته است، و شما بی جهت خود را به زحمت انداخته‌اید و بسیار از مرحله دور افتاده‌اید!! و چنانکه گفتیم ظاهر این است که این مجادلاتِ ساختگی، کارکسانی است که همواره خواسته‌اند آتش عداوت را بین مسلمین برافروزند و شکاف تفرقه را عمیق تر کنند؛ و گرنه ابو حنیفه و سایر ائمّه مذاهب اسلامی خود از ارادتمندان حضرت صادق و سایر اهل بیت بوده‌اند! چنانکه به تصریح

۱- علامه عبد الجلیل رازی - رحمت الله علیه - در کتاب النّقض (ص ۱۳۰) فرموده است: منصور ابو حنیفه را بارها الحاح کرد که به امامت من اقرار و اعتراف ده ابو حنیفه امتناع کرد و می‌گفت: امامت با زید علی راست یا جعفر صادق راست یا آن کس که ایشان اختیار کنند از این سبب بو جعفر منصور،

شیخ طوسی - علیه الرحمه - در کتاب «أسماء الرجال» بنا بر نقل علامه عبد الجلیل رازی در کتاب «النقض» (صفحه ۲۰۴) فرموده است: «وكان محمد بن ادریس شافعی من أصحابنا» شافعی از اصحاب ما و شیعیان است». پس هم ابو حنیفه و هم شافعی از محبان اهل اهل بیت رسول الله بوده‌اند.

باری آیت الله العظمی در صفحه ۳۲۴ وارد بحث چگونگی علم امام شده‌است و می‌نویسد: «و أما کیفیت علم ائمه و مقدار و میزان آن را این مختصر گنجایش بیان کافی و شرح وافی ندارد». یعنی اگر کتاب شما مفصل می‌شد آیا می‌توانستید کامل بیان کنید؟!.

آنگاه برای اثبات مدعای خود به پاره‌ای از احادیث کافی (در علم امام) که در آنها ائمه علیهم السلام فرموده‌اند ما چنینیم و چنانیم پرداخته و از آن جمله حدیثی را از اصول کافی «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَالْجُفْرِ وَالْجَامِعَةِ وَمُصْحَفِ فَاطِمَةَ عليها السلام» آورده است^۱ که

بو حنیفه را محبوس فرمود و در آن حبس زهرش داد و فضلاء اصحاب او را معلوم است که او را منصور کُشت به سبب دوستی و پیروی آل رسول و همه روایت از محمد باقر و جعفر صادق کند، موحد و عدلی مذهب است و به آل مصطفی، تولی کرده است..... و با رحمت و جوار خدا باشد. مؤلف محترم درست گفته‌اند و ابو حنیفه از علاقه‌مندان حضرت صادق و بزرگان اهل بیت بود و از زید بن علی بن الحسین در مبارزه اش علیه هشام بن عبد الملک طرفداری می‌کرد و حضرت صادق درباره او فرموده: ((رحم الله أبا حنیفة لقد تحققت مودته لنا فی نصرته لزید بن علی)) «خداوند ابو حنیفه را رحمت فرماید که با جانبداری و کمک به زید بن علی، دوستی‌اش با ما اهل بیت را ثابت کرد»). ابو حنیفه چنانکه مؤلف فرموده در زندان منصور دوانیقی وفات یافت (برقی).

۱- این حدیث در اصول کافی از ((احمد بن محمد)) از ((عبد الله الحجال)) از ((احمد بن عمر الحلبي)) از ابو بصیر نقل شده اما جای این سؤال است که ((احمد بن عمر)) که از اصحاب حضرت رضا و جواد است چگونه بلا فاصله آن را از ابو بصیر که از اصحاب حضرت صادق و کاظم است بدون واسطه نقل کرده است؟!.

ابو بصیر نقل می‌کند که به حضرت صادق عرض کردم: می‌خواهم از شما پرسش کنم اما در این خانه کسی است که مایل نیستم سختم را بشنود، حضرت پرده‌ای میان خود و اطاق دیگر کشید. در حالی که عبارت خبر چنین است: «فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِتْرًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ بَيْتِ آخَرَ» حضرت پرده‌ای را که بین خود و اطاق دیگر بود بلند کرد و سر کشید تا ببیند کسی هست یا نیست!

لطف خبر در این است که امامی که به عقیده اینان عالم بها کان و ما یکون و محیط به تمام عوالم و جود است، از درون خانه خود و از پشت پرده‌ای که بین دو اطاق آویخته بود خبر ندارد؛ و ناچار است با بلند کردن پرده و سرکشی به آن به امر بصیر اطمینان دهد که هرچه می‌خواهی پرس، زیرا در پشت پرده کسی نیست، و بهتر از آن اینکه چون ابو بصیر می‌خواسته از علم غیب امام بپرسد امام با این عمل به تمام مسائل او جواب داده است! یعنی کسی که از اطاق مجاور خود خبر ندارد، تو چه از او می‌پرسی؟! و اگر گفته شود که این عمل را امام برای ابو بصیر کرده است که او ببیند که در اطاق دیگر کسی نیست! باید گفت بدبختانه ابو بصیر کور بوده است و احتیاج به بلند کردن پرده و نگاه کردن نداشته است، پس اگر امام پرده را بلند کرده است، برای اطمینان خودش بوده است!

باری این حدیث می‌گوید که امام به ابو بصیر فرمود: در نزد ما علم ما کان و ما یکون هست تا جایی که می‌فرماید: اینها تمام علم نیست بلکه علم آن چیزی است که در شب و روز و امر پس از امر، حادث می‌شود تا روز قیامت، که معلوم نیست در این جمله‌ها امام می‌فرماید: این علم هم مخصوص ماست یا مخصوص خداست!

در حالی که احادیث دیگر می‌گویند که در مصحف فاطمه جز احکام نبوده است و مربوط به علم ما کان و ما یکون که اینان ادّعا می‌کنند نیست یعنی همان احکام محتاج

همچنین مفید است که در باره این حدیث و سایر احادیث باب مذکور رجوع شود به تحریر دوم (عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول)، صفحه ۵۱۲ به بعد (برقی).

الیه مردم بوده‌است. به هر صورت بازهم با داشتن مصحف فاطمه که در آن علم ما کان و ما یکون هم باشد کسی مدبر عالم امکان و متصرف در کون و مکان نمی‌شود. و ابو بصیر هم هیچگاه چنین عقیده‌ای درباره امامان نداشته است! چنانکه عن قریب شرح آن خواهد آمد إن شاء الله تعالی^۱.

جناب آیت الله! از این حدیث چنین نتیجه گرفته است: «بنابر این هیچ مطلبی از علم آنان پوشیده نیست در زمانها و مکانهای دور و از پس پرده ها، ضمائر دلها و قعر زمین و اوج آسمان و اعماق دریاها اطلاع دارند!» ملاحظه می‌فرمایید که از حدیث این چنینی چه نتیجه‌های عجیب و غریب می‌گیرد و بعد استتخا می‌کند که: «نخست وزیر دربار الهی باید از عموم نقاط کشور وجود خبر داشته باشد!!».

اگر این تشبیه صحیح باشد توجه داشت که حَقاً نخست وزیر باید حتی از شاه هم با اطلاعتر باشد زیرا اگر شاه از نقطه‌ای از کشورش بی اطلاع باشد چندان عیب نیست که نخست وزیر از آن بی اطلاع باشد! حال باید دید آیا خدا به نخست وزیر احتیاج دارد که نخست وزیر او از عموم نقاط کشور وجود خبر داشته باشد یا خیر؟ به عقیده موحد و مؤمنین به قرآن، قائل شدن نخست وزیر برای خدا شرک و کفر است!

آنگاه حدیثی از کتاب «بصائر الدرجات» آورده‌است که مضمون آن این است که أئمه علیهم السلام - به مریضی شیعیان مریض و به حزن آنان محزون می‌شوند که در جواب آن باید گفت: **أولاً**: مضمون این حدیث در هر کتابی که بوده باشد چون بر خلاف عقل است مردود است. زیرا اگر أئمه به مریضی هر یک از شیعیان مریض و به حزن هر کدام آنها محزون شوند، لازمه‌اش آن است که همواره مریض و به شدت درجه مرض هر کدام از شیعیان بر شدت بیماری امام افزوده شود تا جایی که مثلاً شدت تب آن حضرت از میلیونها درجه که هیچ کوه و سنگی هم طاقت آن را ندارد بالاتر باشد و همچنین حزن آن بزرگواران!!!

۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۲۵.

مگر اینکه بگوییم: یا شیعیان آن حضرت آن قدر کم اند که از یکی دو نفر تجاوز نمی‌کند یا طاقت آنها در مقابل این امراض آن قدر زیاد است که مثلاً تب چند میلیون درجه را هم تحمل می‌کنند!! و هر کدام از این تصوّرات، خام و احمقانه است!!

ثانیاً: کتابی که این روایت را از آن نقل کرده، یعنی کتاب «بصائر الدرجات» منسوب به صفّار است که مشتمل بر غلوّ و گزاف و مطالب دور از عقل و انصاف است به طوری که جناب «محمد بن الحسن بن الولید» - رحمت الله علیه - استاد بزرگوار شیخ صدوق و همچنین خود شیخ صدوق و پدر بزرگوارش آن کتاب را از صفّار ندانسته و مردود و غیر قابل اعتناء می‌شمرند.^۱

ثالثاً: راوی این روایت «ابو داود نفع بن الحارث السبّعی» است که به تصریح مرحوم غضائری در روایاتش مناکیر است و باید در آن توقّف نمود، و مرحوم علامه نیز او را در خلاصه در ردیف ضعفا آورده است.^۲

رابعاً: در این روایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به رمیله فرموده است: «یا رمیلة لیس یغیب عنا مؤمن فی شرق الأرض ولا فی غربها» و معنای آن این است که هیچ مؤمنی در شرق زمین باشد در غرب آن از ما غائب نیست!!

آیا با چنین حدیث مزخرف منکری می‌خواهی تصرّف و علم امام را به ما کان و ما یکون ثابت کنی یا می‌خواهی ثابت کنی که «الغریق یتشبّه بكلّ حشیش».

آنگاه با ذکر چنین حدیث منکری نتیجه‌ای عجیب گرفته و کفری صریح گفته و نوشته است: «خلاصه همان علمی که خدا دارد و می‌فرماید: ﴿عَلِمَ الْغَيْبِ لَا يَعْرُبُ عَنْهُ

۱- شیخ صدوق فرموده است: ((کَلَّمَا لَمْ يَصْحَحْ ذَلِكَ الشَّيْخُ قُدَّسَ سِرُّهُ وَلَمْ يَحْكَمْ بِصِحَّتِهِ مِنَ الْأَخْبَارِ فَهُوَ عِنْدَنَا مَتْرُوكٌ غَيْرٌ صَحِيحٌ)) هر چه از اخبار که آن شیخ صحیح نשמوده و به صحت آن حکم نکرده، نزد ما نیز متروک و غیر صحیح است)) (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۰۰).

۲- تنقیح المقال، ص ۲۷۵، ج ۳، رجال تفرشی ص ۳۶۶.

۳- رجال العلامة الحلی، چاپ نجف، ص ۲۶۲.

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ﴿ [سبأ/۳]!! خداوند عالم به غیب است آنچنانکه هیچ ذره‌ای در زمین و آسمان از اطلاع او و خارج نیست همان علم برای ائمه و اولیاء نیز می‌باشد!! (امراء هستی، ص ۳۲۹).

ما تا کنون شرکی به این صراحت از هیچ نشنیده ایم و چون حقیقتاً هرکس که اندک اطلاعی از مبانی اسلام داشته و بدان معتقد باشد، تحمل چنین کفری بر وی بسی سخت و ناگوار است خصوصاً که چنین کفریاتی موجب ذلت و بدبختی همکیشان و هموطنان ما در نزد سایر مسلمانان بلکه جمیع عقلای جهان است؛ لذا خود را به زحمت و خسارت و حتی تهمت پاره‌ای از جاهلان و عوام الناس که آلت بی اراده اینگونه آیات عظام (!؟) و نویسندگان و گویندگان از این طبقه هستند، مبتلی کرده و به نوشتن این رساله، برای رفع تهمت از شیعیان راستین و تنزیه امامان بزرگوار - علیهم السلام - از اینگونه نسبت‌های ناروا پرداختیم و در این راه از هیچ پیشامدی اندیشه نداشته و به ملامت هیچ ملامتگری اعتناء نمی‌کنیم زیرا کار به جایی رسیده که حتی از قتل و نهب و حرق و ضرب نباید اندیشید و باید بدعت و شرک را با هر وسیله‌ای که ممکن باشد از بین برد. و خدامی داند که جهاد در این راه از جهاد با کفار و مشرکین بسی بالاتر و مفید تر است. زیرا فتنه از داخل و دشمن از درون خانه حمله کرده است، و از عدوی درونی باید بیشتر پرهیز کرد تا از خصم بیرونی! و بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وِ عَلَيْهِ التَّكْلَانِ وِ هُوَ الْمُسْتَعَانُ.

عدوی خانه خنجر تیز کرده تو از خصم برون پرهیز کرده؟!

سلسله‌ی راه نجات از شر عُلات



بحث شفاعت

شفاعتی که در قرآن است

(حقایق عریان)

تصحیح و مراجعه:

اسحاق دبیری (رحمه الله)

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفِيعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (البقره: ۲۵۴)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، والصلاة والسلام على محمد وآله وأصحابه أجمعين.

در چند سال قبل که کتاب (راه نجات از شر عُلات) تألیف و به یکی از چاپخانه‌های قم برای طبع داده شد متأسفانه بعلت کار شکنی‌ها و موانعی که از چنین محیطی انتظار می‌رود کار چاپ آن پایان نرسید و بناچار آن را قطعه قطعه کرده هر قسمتی را در یکی دو شهرستان در چاپخانه‌های متعدد بچاپ رسانیدیم اینک این قسمت آن را که مربوط به بحث شفاعت است به یاری خدای متعال بدین صورت و کیفیت تقدیم طالبان حق و حقیقت می‌کنیم و امیدواریم که در جامعه‌ی گمراه ما باعث تنبه و هدایت شود، چه می‌دانیم علت اصلی و مهم نفرت نسل جوان از مسائل دین و ایمان همان نشر خرافات و بسط موهومات است که بنام حقائق دین در میان این مردم در ترویج و گسترش است و از همه‌ی آن موهومات مهمتر موضوع شفاعت است که این ملت را بهرگونه فسق و فجور و فساد گستاخی جرأت داده است بطوریکه انسان گاهی آرزو می‌کند که جامعه‌اش بیدین محض باشد لیکن به چنین دین و مذهبی که در نتیجه‌ی غرور شفاعت هیچ حد و سدی در نظام زندگیش نبوده باشد مبتلی نشود. مسئله‌ی شفاعت با این گسترش و وسعت برای این جامعه دیگر چیزی نه تنها از اسلامیت بلکه از انسانیت باقی نگذاشته است.

فائده‌ی دین و مذهب آن است که افراد جامعه را از حیث جان و مال و ناموس در امان نگاهدارد، و هر کسی در حد و مرز خود بایستد، و بقدری که بجامعه‌اش نفع

می‌رساند برخوردار شود. اما بدبختانه اگر موهومات برای کسی عقلی باقی گذشته باشد و بتواند زندگی جامعه خود را با زندگی جوامع متمدنی دیگر مقایسه کند آنگاه می‌فهمد که در چه جهنم سوزانی زندگی می‌کند. و بهر صورت حقیقت مسأله‌ی شفاعت در شریعت اسلامی که قرآن کریم ضامن بیان آن است، اینست که بقدر امکان بعرض خوانندگان می‌رسد. وبالله التوفیق.

محرم الحرام ۱۳۹۲هـ

موضوع شفاعت و حقیقت آن

مسأله‌ی شفاعت که در ملت ما تا این حد وسعت یافته که علاوه بر اینکه گویندگانی غالباً بی‌اطلاع از حقایق دین و بی‌خبر از حد و مرز شرع مبین و حتی فاقد سواد خواندن و نوشتن که بناحق منبر را که جایگاه انبیای مرسلین و اولیای صدیقین است غصب کرده و با افسانه‌های خود به گمراه نمودن خلق در هر صبح و شام بنام روضه‌خوانی مشغولند و معرکه‌گیرانی که خود سر تا پا جنایت و گناه بوده در هر گاه و بی‌گاه عوام الناس را دور خود جمع نموده و با بافته‌ها و ساخته‌های خود مردم را به پرتگاه هلاکت و گناه تشویق می‌کنند. و هرگاه دقت شود معلوم می‌گردد که اینان که باب شفاعت بوسعت آسمان و زمین بروی مردم باز می‌کنند غیر از اغوای شیطانی دو محرک نفسانی نیز دارند که یکی از آنها آن است که چون خود سر تا پا آلوده‌ی معاصی و گناه‌اند و چنین کسان گناه باشد که در وجدان خود احساس گناه‌کاری و حقارت کنند برای آنکه در این وضع و حال شرکائی و رفقائی داشته باشند تا از تنهائی و انفراد وحشت نکنند و رنج نبرند دیگران را نیز بدین وضع و حال می‌خوانند و به این عرصه می‌کشانند بگمان آنکه با رفقا و شرکاء بسیار خدا را ناچار به صرف نظر از عذاب و عفو از کیفر خود خواهند کرد!!

و علت دیگر این دعوت بشفاعت آن است که از این طریق جلب رضایت و خشنودی شنوندگان را کرده در مقابل آنانرا ببذل مال و انجام سؤال خود وادار نموده استفاده‌ی شایان می‌کنند.

آری، علاوه بر اینان متأسفانه مسأله‌ی شفاعت در کتب احادیث و روایات نیز جائی بزرگ برای خود باز کرده و حتی از افراد مشهور و محترمی آثاری در اینگونه کتب باقی مانده است که برای یاران شیطان دستاویزی محکم و مستمسکی مستحکم است چنانکه در یکی از کتب فقهی معروف فقیه مشهوری نوشته است که «زنی زنا می‌داد و فرزندان او از زنا می‌آورد و آنها را از ترس رسوائی می‌سوزانید، و کسی جز مادرش از این افعال زشت او خیر نداشت همی‌نکه مُرد و دفنش کردند، خاک جنازه او را قبول نمی‌کرد و

بیرون می‌انداخت او را بهر نقطه‌ای بردند چنین بود عاقبت اهل او نزد امام وقت، رفته واقعه را بحضرتش عرض کردند امام پس از آنکه قضیه را از مادرش پرسید و بما وقع آگاه گردید به اهل آن زن دستور داد که مقداری از تربت حسینی در قبر او بگذارند. بدینصورت بر آن گناه لباس مغفرت پوشیده شد!!

ملای معروف دیگری در کتابهای بسیاری که در این قرن لابد برای ترویج معارف اسلامی و معالم دین مبین می‌نوشت در یکی از کتابهایش داستان زنی را نوشته است که: «پسر خود را مست کرده و وادار می‌نمود که با او زنا کند و آن پسر هموار با مادر خود چنین می‌کرد!! اما بعد از مرگ آن زن را دیدند که در عالیتترین درجات بهشت است از موجب آن پرسیدند گفت: روزی هفت مرتبه صلوات می‌فرستادم!!»

و صدها از این قبیل کفریات که هر که با مجالس دینی ما این روزها آشنا باشد از این مطالب زیاد شنیده است! شما هرگاه بقرآن کریم مراجعه کنید می‌بینید که نه تنها چنین شفاعتی در آن نیست بلکه اساساً شفاعت در آن پایه‌ای و مایه‌ای ندارد و جز ذات احدیت کسی را در عرصه‌ی قیامت هیچگونه قدرت و جرأتی نیست، و مسئله‌ی شفاعت بدین کیفیت جز اغوای شیطان که از هواهای نفسانی مدد می‌گیرد حقیقتی ندارد. و ما هر گاه به عقل و وجدان خود نیز مراجعه کنیم هرگز نمی‌توانیم باور کنیم که پیغمبری که از جانب پروردگار جهان برای اصلاح و هدایت بندگان او مبعوث شده است و شریعتی را بدین بنیان محکم و قواعد حکیمانه بنیاد نهاده است با طرح چنین شفاعتی آن را از بیخ و بن ویران نماید!؟

بنظر ما علت نکبت و ذلت شرق و بخصوص ما مسلمانان و بالاخص ما ایرانیان که هیچ قانون و مقرراتی در می‌ان ما ثبات و احترامی ندارد و این اندازه ملت ما آلوده و غیر قابل اصلاح شده است که هیچ رژیم و آئینی قادر به اصلاح آن نیست وجود همی‌نگونه مسائل است. زیرا وقتی مغرور بودن بشفاعت انسان را به تجاوز در حریم قوانین شریعت گستاخ کرده و جرأت دهد دیگر هیچ مقررات و قانونی درمی‌ان چنین ملتی از حرمت برخوردار نخواهد بود و این زیان و خسروانی بس عظیم است. اینک ما

شما را به مطالعه‌ی این مختصر دعوت می‌کنیم تا ببینید مسئله‌ی شفاعت با این همه خسارت و نکبت در نظر شریعت اسلامی چه پایه و مایه‌ای دارد؟! وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ.

علت گسترش و پذیرش مسئله شفاعت بدین‌صورت که: اولیاء و مقربان درگاه خدا در روز قیامت برای عاصیان که گناه باشد مشفوع له خود را به همه‌ی گناه و عصیان می‌توانند تا عالیترین درجات بهشت ارتقاء دهند و یا در دنیا به منتها آرزوهایشان برسانند چنان که این عقیده را از آنان در متن کتاب آورده‌ایم از شفاعت معموله در درگاه سلاطین جبار و دربار فرمانروایان دیکتاتور و خودخواه قیاس و کپی شده است که گناه باشد مجرمی مفسد و واجب القتل را بعلت شفاعت شفیع از اقارب و احباب سلطان جبار از پای دار به کاخ محارم و خزائن اسرار همان سلطان رهبری کند و او را با تمام جنایاتش به عالیترین مقام و درجات ارتقا دهد و فرد نالایق پستی را به شریفترین شغل و بهترین پُست امارت و وزارت رساند، چنانکه ممکن است فرد صالح و لائق بی‌هیچ علت و گناه مورد بی‌اعتنائی و غضب پادشاه قرار گیرد!!

آری، اینگونه عقائد و افکار از چنین سرزمینهایی که از عدل و انصاف دور و از عقل و شرع مهجورند سرچشمه گرفته و در چنین محیطهایی نشو و نما می‌کند. زیرا ملتی که در آن عقل و عدل حاکم نبوده و صداقت و لیاقت ارزشی ندارد و کارها همه با پارتی بازی و شفیع تراشی انجام می‌گیرد و پُستها و مقامها با تملق و ثناخوانی و کرنش و ستایش جباران و سوگلیان سلاطین، غالباً به اشخاص پست و نالایق داده می‌شود و علم و هنر و انسانیت و شخصیت و عفت و لیاقت ارزشی ندارد و مردمش همه چیز را با چنین مقیاس و می‌زانی می‌سنجند. درگاه پروردگار خود را نیز چون دربار سلاطین جبار می‌پندارند و بدبختانه به همین صورت و کیفیت پروریده می‌شوند!

لذا در می‌ان چنین ملت فاسدی هرگز صلاح و سداد و تقوی و انضباط و عفت و اخلاق رشد پیدا نمی‌کند و مردمش طریق صحیح مراحل حیات را با چنین خصال و صفات نمی‌پیمایند و جز تملق و شخص پرستی و بی‌اعتنائی باساس و ارگان حقایق

زندگی و عدم ارزش فضائل اخلاقی چیزی نخواهند داشت و نسل لایق و صالحی بجای نخواهند گذاشت!

ما امیدواریم مطالعه‌ی این رساله حقیقت شفاعت را چنانکه هست نه چنین که پنداشته می‌شود برخوانده آشکار کند و در نتیجه کسانی که تصور می‌کنند با تملق و توسل شفیعیان پنداری می‌توان بجائی رسید بخود آیند و حقیقت آن را بر نفس خود تلقین نمایند که در پیشگاه خداوند عالم الغیب و الشهادة و مالک یوم الدین جز براستی و حقیقت زندگی تقرب نتوان یافت و بحضرتش بر جعت شتافت شاید در اثر انتشار این حقایق جامعه ما از این ذلت و انحطاط که به علت‌های مذکوره بدان مبتلی گشته است و بدان انس و عادت گرفته است نجات یابد به خود یا لا اقل نسل او بجانب مجد و عظمت مسلمین صدر اول که دچار چنین عقائد سخیفه نبودند بقدم سعی و عمل شتابد
ومن الله التوفیق وعلیه التکلان والمستعان.

حیدر علی قلمداران

علت مهم نشر کتب غلات و عقاید غالیان

در بخش اول قبلاً گفتیم که آنچه باعث شده است که در باره امامان غلو کنند ابتدا از ناحیه‌ی دشمنان اسلام این مطالب در بین مسلمانان ترویج و اشاعه یافت و بعداً از طرف ارباب فسق و فجور از مسلمانان غافل و منهمک در شهوات این مطالب تبلیغ و توزیع شد زیرا آنان که طبعاً مایل به ارتکاب منکرات و علاقمند به انجام محرمات بودند و در ارتکاب آن از تهدید و وعید آیات قرآن احساس ناراحتی می‌کردند اینگونه مطالب را بداعی نفس و وسوسه‌ی شیطان بزودی پذیرفتند تا در مقابل انذار و تهدید آیات الهی پناهگاهی داشته باشد و از این جهت باب شفاعت بدان وسعت در اسلام گشایش یافت و کار را بجائی کشانید که تمام احکام اسلام در مسلخ شفاعت و مذبح غلو ولایت کشته و نابود گردید. و این بابی بود که شیطان هزاران سال قبل از پیدایش اسلام در امم گذشته و ادیان منسوخه و باطله گشوده بود و نتیجه‌اش را دیده بود: مثلاً در مذهب مسیح عَلَيْهِ السَّلَام موضوع دوستی و محبت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام که خود این موضوع موجب بسته شدن باب تکلیف و آزادی در ارتکاب فسق و فجور شد و نتیجه‌اش آن شد که از شریعتی که از زمان آدم تا آن زمان بوسیله انبیای الهی ابلاغ و آبیاری شده بود چیزی باقی نماند زیرا ولایت و محبت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام و شفاعت او دیگر مجالی برای احکام و حلال و حرام باقی نگذاشت. و پولس نصرانی با تبلیغات مزورانه یهودانه دوستی مسیح عَلَيْهِ السَّلَام را جانشین احکام کرد و شفاعت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام را ذخیره‌ی یوم القیامه نمود^۱. اسلام با همه‌ی کوششی

۱- مسئله شفاعت در ملت نصاری از کتب دینی و باصطلاح از أسفار آسمانی مایه می‌گیرد و چنین تلقین می‌کند که خود انسان قادر نیست که حوائج خود را مستقیماً از خدا بخواهد بلکه نیاز و احتیاج بواسطه و شفیع‌ی دارد که حاجت انسانرا با زبانی که واسطه می‌داند از خدا برای او بخواهد؛ بخلاف اسلام که تعلیم می‌دهد: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر/۶۰) «مرا [به دعا] بخوانید تا برایتان اجابت کنم». ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ (بقره/۱۸۶) «یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می‌کنم».

که در این باب کرد و در حقیقت باب شفاعت را بست اما غرور شیطانی و هوای نفسانی و اغوای دشمنان دین و طمع خام فاسقین و فاجرین مجدداً این راه ضلالت را با عزیزترین وسعت قبل از جاهلیت و مسیحیت به روی مسلمانان باز کرد و شد آنچه شد. دشمنان اسلام می‌دیدند دین اسلام با قدرتی که از مبانی آن که ایمان بخدا و روز قیامت است می‌گیرد و کتاب آسمانی آن که قرآن مجید است هر نفسی را در گرو کردار آن گذاشته است که ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ (مدثر/۳۸) «هر شخص در گرو عمل خویش است» ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ (طور/۲۱) ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (نجم/۳۹) «برای انسان چیزی نیست مگر آنچه را که کوشش کرده باشد».

و راه نجات مسلمان را از عذاب آخرت و دخول به بهشت فقط در عرضه داشتن و فروختن مال و جان در راه خدا می‌داند که:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ (توبه/۱۱۱)

یعنی: «خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را می‌خرد که در راه خدا جهاد کنند و کشته شوند تا بهشت برای ایشان بوده باشد».

چنانکه در نامه پولس به رومیان باب ۸ آیه ۲۶ آمده است:

«وهم چنین روح نیز ما را مدد می‌کند زیرا آنچه دعا کنیم بطوریکه می‌باید نمی‌دانیم لیکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند بناله هائی که نمی‌شود بیان کرد»

در تعلیمات دین مسیح علیه السلام برای شفاعت باید شفیع و واسطه در درگاه خدا دارای مقام قربانی شدن و قرب خدا را داشته باشد! و فدیة جریمه ایست که شخص مجرم به پیشگاه مجنی علیه تقدیم می‌کند و چون حضرت عیسی در راه نجات بشر و اصلاح بین فرزندان آدم و خدا قربانی شده است لذا مقام شفاعت به او تفویض گردیده: زیرا قربانی راه امت روسیاه است !!!

و راه دخول در بهشت را آسان نمی‌گیرد بلکه می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالصَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلاَ إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ (بقره/۲۱۴) یعنی: «آیا چنان پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید و حال اینکه هنوز برای شما مانند آنچه بر کسانیکه قبل از شما بودند نیامده است آنرا سختی‌ها و زیانها می‌رسید و متزلزل می‌شدند تا جایی که رسول خدا و مؤمنین می‌گفتند پس نصرت و یاری خدا چه وقت خواهد رسید؟ بدان که نصرت خدا نزدیک است». و در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۴۲ می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾ یعنی: «آیا چنان می‌پندارید که داخل بهشت می‌شوید و هنوز خدا را معلوم نشده است که آنان که جهاد می‌کند از شما و صابران کیانند» یا در سوره‌ی الاعراف آیه‌ی ۴۰ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِبِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾ یعنی: «همانا کسانیکه به آیات ما تکذیب کرده و از آن گردنکشی نمودند درهای آسمان برای ایشان باز نمی‌شود و داخل بهشت نمی‌شود تا اینکه شتر (با طناب کلفت) در سوراخ سوزن در آید (یعنی محال است) و ما مجرمان را نیز چنین پاداش می‌دهیم (یعنی گناهگاران نیز داخل بهشت نمی‌شوند مگر اینکه شتر در سوراخ سوزن در آید) برای ایشان جهنم جایگاه بوده و از بالای سر ایشان پوششهاست که ما ستمکاران را چنین کیفر می‌کنیم».

این‌گونه تهدیدات که اگر کسی آنرا از صاحبان سلطنت عاریتی که همه چیزشان در اختیار دیگری است بشنود خواب را بر او حرام می‌کند مسلمانان آنها را بوسیله‌ی رسول خدا از خدا می‌شنیدند و می‌دیدند که در پایان جهان و روز قیامت جز یکی از دو محل برای آنان نیست که خدا در قرآن سوره‌ی شوری آیه‌ی ۷ می‌فرماید: ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ یعنی: «گروهی از مردم در بهشتند و گروهی در جهنم». لذا برای تحصیل

رضای او و دخول به بهشت و رضوان الهی و تنعم در نعمتهای لایتنهای باید از جان و مال صرف نظر کرده آن دو را صمیمانه در طبق اخلاص گذاشته با خوف و رجا در بازار خرید و فروش سعادت ابدی در آورند: نتیجه‌ی چنین عقیده‌ای آن بود که در زمان رسول خدا و بعد از آن حضرت در رکاب خلفای او نقد جان را بکف گرفته با آنچه از اموال که در دسترس آنان بود برای بسط و توسعه‌ی اسلام در سرتاسر عالم بتکاپو پردازند و عند اللزوم جان و مال را بی دریغ بلکه در نهایت شوق و علاقه در راه وصول بمقصود در بازند. مال کار آن شد که در ظرف کمتر از نیم قرن با برق شمشیر مسلمین قاف تا قاف جهان را روشن و زمین مرده و تاریک را از حیات دین و نور عدالت زنده و روشن کردند و اساسی از حکومت عدل و نظام احسن ریختند که قبل از آن نه کسی دیده بود و نه گوش شنیده بود بلکه در خاطر هیچ آفریده‌ای خطور نکرده بود.

اما همینکه مسلمین در نتیجه‌ی توسعه قلمرو اسلام با ارباب ملل و مذاهب قبل از اسلام که آلوده بخرافات و موهومات بودند آمیزش و اختلاط پیدا کردند قهرا عقاید باطله و آرای فاسده‌ای که در دماغ و قلب آنها بود، به اینان نیز سرایت نمود و دشمنان نیز برای جلوگیری از فتوحات نظامی و دینی و علاج این مصیبتی که بر آن وارد شده بود همان عقاید خرافی و موهومات مذهبی خودشان را که بچنان روز سیاهی کشانیده بود وارد دین اسلام کردند، بتداییر و خیلی که خود می‌دانستند! مثلا بظاهر ادعای اسلام می‌کردند و حتی در ردیف علما و دانشمندان دینی خود را جا می‌کردند: چون کعب الاحبار و عبدالله بن سبأ و شیخ رجب برسی غالی که بمذهب قبلی خود که یهودیت یا نصرانیت یا زردشتیت بود علاقه داشتند آنگاه اخبار غلو آمیزی با نسبت دادن آن به ائمه‌ی اسلام بزبان آنان در بین مسلمین پراکنده شد و بهشت را به بهائی اندک در اختیار آنان گذاشتند که با یک صلوات و خواندن فلان دعا و گرفتن چند روز روزه و زیارت بی‌مغز و میان تهی و گریه کردن بر فلان حادثه شخص معصیت کار مالک قصور بهشت و همسر حوران و همنشین پیغمبران و امامان می‌گشت!!

از این راه توانستند اولاً: مسلمانان را از آن جذب و جوش و جانبازی و فداکاری در گسترش اسلام و حفظ حدود و قوانین باز دارند. و ثانیاً: آنان را بگستاخی و جرأت در معصیت و ارتکاب فسق و فجور که خود بزرگترین وسیله برای نابودی یک ملت است جری گردانند. زیرا باعث بدبختی سایر ملل خداپرست نیز همین علت‌ها بوده است چنانکه خداوند در سوره آل عمران آیه ۲۳- ۲۴ از احوال آنها خبر می‌دهد: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن نَّمَسِّنَا آلْنَا إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَعَرَّهَمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾﴾ «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی می‌گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟. این عمل آنها، به خاطر آن است که می‌گفتند: آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی‌رسد. (و کیفر ما، به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم، بسیار محدود است). این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند)، آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)».

یعنی: مردم دعوت شده‌اند که بکتاب خدا رجوع کنند تا کتاب خدا در اعمال و افعال آنان حکم کند و نظر دهد لکن مجرمان مغرور از کتاب خدا اعراض می‌کنند و مدعی‌اند که اگر خدا ناکرده بجهنم هم بروند جز چند روزی معذب نیستند یا این گفتارهای شیرین را پیش خود می‌بافند و بدان مغرور می‌شوند! مگر یهود جز چنین بودند؟ مگر نصاری دربارهی مسیح علیه السلام جز چنین ادعا می‌کردند که از تمام اعمال و احکامی که از جانب خدا آمده است تنها محبت و ولایت مسیح علیه السلام کافی است!! اینها نمی‌دانستند اگر ولایت پیغمبر و امامی مفید باشد ولایتی است که در زمان خود آن پیغمبر و امام است، یعنی در زمان حیات او که منشأ عملی شود که نصرت و معاونتی بعمل آید و در رکاب آن پیغمبر و امام جهادی صورت گیرد و بفرموده‌های آن ولی کاری انجام شود. وگرنه

دوستی خشک و خالی آن هم بعد از فوت او منشأ چه خیری خواهد بود؟! عشق با مرده که کار عاقلانه‌ای نیست، دوستی با رفته‌گان چه معنائی دارد؟ مثلاً شیعیان علی علیه السلام که در این همه مدت اظهار ولایت او کرده‌اند چه کاری انجام داده‌اند؟ آن روزی که آن حضرت زنده و بیاری و نصرت مردم نیاز داشت از ولایت او خبری نبود و از نصرت او تقاعد ورزیدند، امروز ادعای ولایت چه کاری صورت می‌دهد؟! پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله آن روز که ولایت علی علیه السلام را بر مردم عرضه نمود مگر نفرمود: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله» آیا مراد پیغمبر همان ولایت قلبی بود بدون عمل؟! مگر در همین عرض ولایت نصرت و یاری علی را نخواسته است؟ مدعیان ولایت چه نصرتی از علی کرده و می‌کنند؟ پس مسأله‌ی ولایت و شفاعتی که اکنون بین مردم هست بی‌شبهت بمسأله‌ی محبت و شفاعت مسیح علیه السلام نیست، آنچه مسلم است اگر این مسأله از طرف مسیحیان بر مسلمانان پیشنهاد نشده باشد از طرف آنان تائید و تقویت می‌شود. زیرا با این تائیدات، هم ملت اسلام را از فعالیت دینی باز می‌دارد و هم به معصیت و فسق و فجور که نتیجه‌اش احتیاج و اسارت است گستاخ و تشویق می‌کند! برای گشودن باب شفاعت ظاهراً زحمتهای کشیده‌اند و تبلیغات دامنه‌داری صورت گرفته است که امان اهل بیت و شفیعیان روز قیامت تدریجاً بالا رفته تا جائی که والعیاذ بالله تعالی تلو خدا بلکه بالاتر شده‌اند؟! زیرا مسلمانان صدر اول معتقد بودند که آفریننده‌ی جهان در وعد و وعید خود صاحب قدرت و اراده و مشیت است و چنانکه در صدها آیات قرآن آمده بهر کسی جزای عمل او داده خواهد شد: ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ (فصلت/۴۶ و جاثیه/۱۵) یعنی: «هر کس عمل نیکی انجام دهد بنفع خود اوست و کسیکه بدی کند بضرر خود اوست». و چون تهدیدات الهی سخت و وحشت انگیز زهرگداز است باید در مقابل آن بکسی پناه برد که لا اقل همسن او باشد! و گرنه هیچ ضعیفی در مقابل قوی‌تر از خود طاقت مقاومت ندارد. لذا از ذهنیات خود اولیائی برای خدا یا بگونه که آنرا تراشیدند که بقول عوامشان عزیز کرده‌ی

خدا باشد تا بتواند در مقابل قوانین و سنت الهیه مقاومت نماید. و بقول آیت الله عظمی ایشان مدبر عالم امکان و متصرف در کون و مکانند که خود صاحب همه چیزند! به این کیفیت بود که مسأله‌ی شفاعت را تا آن حد وسعت دادند که با عملی سهل و اندک تمام آن تهدیدات الهی را ناچیز کردند، و آن بهشت و نعمتهای جاوید آنرا بدست آورده مالک و متصرف شدند! یعنی شریعت الهیه را یکسره منسوخ و موقوف کردند. و این همان خواسته‌ی دشمن بود که به آسانترین وجه صورت گرفت!

تمام کوششها و کوششها و مجاهدتها و جانبازیها برای آن بوده و هست که انسان از عذاب الهی برهد و به بهشت مقصود برسد و این منظور با اعمالی از آن قبیل که گذشت با بدست آوردن دل مخلوقی چون خود بوسیله‌ی مدحها و ثناها و تملقها و امثال آن حاصل می‌شد! دیگر چه لازم که انسان خود را مقید بحلال و حرام و اجرای احکام کند؟ چه احتیاج که جان و مال را در کف دست خود گرفته از حدود و ثغور اسلامی مراقبت نماید و از مال و ناموس مسلمانان دفاع کند؟! چه نیاز که برای بسط و توسعه‌ی اسلام پای در رکاب جهاد نهد؟ و روی بسر زمینهایی که کفر در آن استقرار دارد بیاورد؟ و خود را دچار هزاران مخاطره‌ها و سختیها کند؟ تا سرانجام با نهایت آرزو و اشتیاق جان عزیز را در راه عزیزتر از جان یعنی دین فدا نماید؟ نه خیر دیگر اینها لازم نیست!! کاری که با چند قطره اشک صورت می‌گیرد و حاجتی که با ادعای دوستی چند نفر از آفریده‌های خدا که اکنون دوستی آنها هیچگونه تکلیفی برای او ایجاد نمی‌کند زیرا در دنیا نیستند و امر و نهی ندارند و چیزی نمی‌خواهند بر می‌آید، بهشتی را که به بها نمی‌دهند اما به بهانه می‌دهند؟! آری دشمنان اسلام هم بدینوسیله بمقصود رسیدند زیرا آنچه را آرزو می‌کردند به آسانترین وجه یافتند. مگر مقصود دشمنان چه بود که بدینوسیله بدان دست یافتند؟

۱- شمشیر جهاد مسلمانان را می‌خواستند که در غلاف باشد زیرا برق این شمشیر که با نور هدایت قرآن همراه بود چشمها را خیره می‌کرد و فوج فوج مردم را داخل دین خدا می‌نمود. دشمنان در غلاف بودن آن را آرزو می‌کردند. با بازکردن ولایت آن چنانی

و باب شفاعت این چنینی بمقصود خود دست یافتند و چه خوب دست یافتند! روح سربازی و سلحشوری در راه دین را از مسلمین گرفتند و بدینوسیله خود را از مصیبت تسلط اسلام و مسلمانان رها کرده و آسوده خاطر ساختند آنگاه در مقام انتقام از اسلام برآمدند و کردند آنچه کردند چنانکه هنوز هم می‌کنند.

۲- مسلمانان را که هرگز جرأت ارتکاب گناه و اشاعه‌ی فسق و فجور نداشتند در نتیجه اعتماد و اطمینان بشفاعت اولیا با انجام پاره‌ای اعمال مبتدعانه به انواع گناهان بزرگ مبتلا کردند بطوریکه امروز کشورهای اسلامی مخصوصاً شیعه در بی‌اعتنائی به نظامات و قوانینی که موجب آسایش جامعه است و در دین اسلام به بهترین صورت موجود و به شدیدترین وجه اجرای آن توصیه شده است. از اکثر ملل عالم حتی بی‌دینان و بت‌پرستان به قوانین موضوعه‌ی خود بی‌اعتنا تراند، و با سرعت بی‌مانندی در مخالفت با احکام بسوی هلاکت و نابودی رهسپارند. در حالیکه در مذهب شیعه همیشه به تقوی توصیه و تاکید شده است.

در بین مذاهب اسلامی چنانچه گفتیم این تعلیمات مغرضانه‌ی شیطانی و تبلیغات سوء و بی‌اساس ابلیسانه بعلت وجود غلو و غلات در مذهب شیعه شدیدتر است زیرا بواعث و دواعی در آن از سایر مذاهب بیشتر است بجهت ذیل:

۱- از طریق این مذهب آسانتر می‌توان مسلمانان را از اتحاد اسلامی دور نمود و قاعده‌ی مسلمة (تفرقه بینداز و آقائی کن) را اجرا داشت. بهمین منظور تاکنون دشمنان اسلام و کشورهای استعماری انواع کوششها را برای تفرقه و جدائی مسلمانان بکار برده و می‌برند از پروریده‌ی علمای استعماری و نوشتن کتابهای استعماری و تشکیل مجالس استعماری و خلاصه آنچه برای منظور استعمار مفید است!! و تاکنون هریک از مردان مصلح و دانشمندان روشنفکر اسلامی که درصدد ترمیم و اصلاح این شگاف برآمده و خواسته‌اند مردم را قدمی به وحدت اسلامی نزدیک کنند بوسیله‌ی همان عمال و ایادی استعمار بصورت گوناگون مورد حمله‌ی علمای استعماری و گویندگان استعماری و کتابهای استعماری شده‌اند و این حمله‌ها غالباً مؤثر واقع شده و آن مصلحین و

دانشمندان دیر یا زود از بین رفته و از کوششهای ایشان نتیجه بعکس گرفته شده است، زیرا حریف چند برابر آن مصلح کوشش بکار برده و شگاف را وسیعتر کرده است. علی الخصوص که در اینجا یک داعی بزرگ دیگر وجود دارد بشرح آتی الذکر که نمونه‌ای از غفلت مسلمین است.

سخن در شفاعت بود که منشأ غلو در بین مسلمین مخصوصا شیعیان است

مسئله‌ی شفاعت در امم گذشته و ادیان باطله سابقه‌ی تاریخی دارد و در مذاهب خاموش که مملو از افساسه‌های عجیب است تا افسانه‌های خدایان یونان و کیش زردشت و مذاهب قدیم مصر و آئین مسیح عَلَيْهِ السَّلَام و اخیرا بت پرستان حجاز و بابل در تمام این مذاهب موضوع شفاعت ریشه‌ی عمیق داشته است و علت آن این بوده است که پس از آنکه بشر معتقد بوجود خدای بزرگ شد و خدایان دیگر که هنوز در صحنه‌ی عقاید و افکار مردم دارای مقامات عالیه و عرض اندام بودند ناچار هریک پستی از امور خلقت را عهده‌دار بوده و شأنی از شئون آفرینش را تدبیر می نمودند!! و خاضع خاشع بود. از خدایی طلب باران می کرد و در سالهای قحط و غلا غضب او را بخود متوجه می دانست و برای رفع خشم او قربانیها می کرد، و از خدای دریا در بیم و هراس بود و از جزر و مد و طغیان و طوفان آن وحشت داشت، و برای جلب رضای او دختران زیبا را بعنوان عروس دریا با تشریفات خاص تقدیم می نمود. و همچنین خدایان جنگ و صلح هر یک در مقام خاص خود موجب امید و بیم مردم بودند تا اینکه در مذهب زردشت که قدرت خدایان تعدیل شده و تحفیف یافت و مدبری کون و صانع عالم بدو خدا (یزدان و اهریمن) اختصاص یافت در اینوقت خدایان دیگر از مقام خداوندی خود استعفا داده و جای خود را خالی کرده فرشتگان و امشاسپندان دادند و بجای خدای باران تشتر فرشته‌ی باران پای بعرصه‌ی عمل نهاد و با آپوش اهریمن به نبرد پرداخت. و همچنین فرشتگان مهر، امرداد، هریک پست مخصوص خود را تحویل گرفته مشغول رتق و فتق امور عالم شدند: افسانه یونانیان درباره‌ی خدایان نیز در نتیجه گسترش آراء

فلاسفه‌ی آن سرزمین جای خود را بعقول عشره و افلاک تسعه سپرد و آن خدایان و این فرشتگان و آن عقول و افلاک با اینکه در اثر اعتقاد بشر بخدای بزرگ از مقام استقلال و استبداد خود نازل شده در تحت ریاست خدای بزرگ قرار گرفتند اما همچنان در مقام اختصاصی خود دارای نوعی استقلال بودند زیرا افسانه‌ی یونانیان مصدر اول و صادر نخستین را در درجه‌ای از تجرد و استعلاء قرار داده بود که شأنش اجل از آن بود که به امور پست خلقت و رزق و اماته و احیاء و سایر شئون آفرینش پرداخته جزئیات را درک کند. لذا این امور ناچیز بفرشتگان و امشاسپندان و خدایان کوچک یا واسطه و شفعاء واگذار شد تا بوسیله‌ی اینان از خدای بزرگ خواسته شود لذا انسان نادان همواره از اقبال و اعراض آنان امیدوار و هراسان بود، از موضوع شفاعت فرشتگان در اعراب جاهلیت و در اخبار اسلامی نیز اثری از آن باقی است چنانکه گفته‌اند حمله‌ی عرش چهار فرشته‌اند که هر یک بصورت یکی از جانداران است «إن الذي في صورة رجل هو الذي يشفع لبني آدم وأرزاقهم والذي في صورة النسر فهو الذي يشفع للطير» (بلوغ الارب، الوسی ۲/۲۵۳). یعنی: «آن فرشته‌ای که بصورت مردی است او فرشته‌ایست که برای فرزندان آدم و روزی آنان شفاعت می‌کند و آن فرشته که بصورت کرگس است فرشته‌ایست که برای پرندگان و روزی آنان شفاعت می‌کند». پس مسأله‌ی شفاعت فرشتگان در ادیان گذشته سابقه دارد پیدایش رژیم پادشاهی در میان بشر و ایجاد دستگاه سلطنت و ریاست و تقرب و تبعد افراد برؤسا و پادشاهان و پاداش و کیفر نیکوکاران و بدکاران کم کم کار را بدانجا کشید که کسانی که مورد غضب سلطان و رئیس طائفه و قبیله قرار می‌گرفتند به نزدیکان و خویشان و عزیزان شخص سلطان و رئیس پناه می‌بردند و از عزت و آبروی آن عزیز استفاده کرده از غضب و خشم شاه و رئیس مصون می‌ماندند. قهرا محبت آن شخص عزیز و شفیع در قلب مشفوع له قرار می‌گرفت و او را اکرام و انعام نموده برای روز مبادای خود ذخیره می‌نمود. پس در حقیقت منشأ اعتقاد شفاعت انس و عادت دربار سلاطین جبار آن روزگار بود که

مدبرتر یک سوگلی و مقرب در پیشگاه شاه می‌شد، شخص مجرم سرتاپا گناه را از کیفر پاک و از عزیزان درگاه کند!!

عین این عقیده در متدینین پیدا شده و خدایان کوچک با امشاسپندان یا بتان یا فرشتگان یا پیغمبران را نیز داری همان عزت و احترام در پیشگاه خدای بزرگ پنداشته و تصور کردند که در هنگام نزول بلا و بروز قحط و غلا باید اینان را در دربار پروردگار بشفاعت وادارند تا آن بلیه و سختی از ایشان برداشته شود.

این شفاعت در وهله‌ی اول برای امور دنیوی و اصلاح کار معاش بود و هنوز مسأله‌ی معاد بمیان نیامده بود خصوصاً در اعراب جاهلیت که مسأله‌ی شفاعت خدا گرفت که آنان بتان خود را فقط شفعی در نزد خدا می‌پنداشتند و می‌گفتند: ﴿هَتُوْلَاءِ شُفَعَتُوْنَا عِنْدَ اَللّٰهِ﴾ (یونس/۱۸) «اینان در نزد خداوند شفیعان ما هستند». چنانکه در تواریخ معتبر در علت پرستش بت در اعراب جاهلیت چنین آمده است که عمرو بن لحو که از اشراف جاهلیت بود از مکه به سوی شام آمد همینکه از سرزمین بلقاء باراضی مآب آمد عمالیق در آنجا بودند مشاهده کرد که آنان بتانی را می‌پرستید به ایشان گفت: «ما هذه الأصنام التي أراكم تعبدون» این اصنامی را که شما می‌پرستید چه چیز است؟ باو گفتند: «هذه أصنام نعبدها فنستمطرها فتمطرنا ونستنصرها فتنصرنا» گفتند: اینان بتانی هستند که ما از آنها طلب باران می‌کنیم برای ما می‌بارانند و از آنان یاری می‌خواهیم ما را یاری می‌کنند. عمرو بن لحو به ایشان گفت: آیا بمن صنم را نمی‌دهید که به سرزمین عرب ببرم تا او را عبادت کنند لذا به او بتی دادند که نامش هبل بود. پس وی آن را بمکه آورده نصب کرد و مردم را امر کرد که او را عبادت کرده تعظیم نمایند. (سیره ابن هشام ۸۲/۱، البدایه والنهایه ۱۸۸/۲).

تا جائی که از پیغمبر خدا هم توقع آن را داشتند که شفاعت بتان را تصدیق نماید چنانکه (بتان غرائق نمونه‌ای از این توقع بی‌جاست که «إنهن الغرائق العلی وإن شفاعتهن لترتجی») اما این شفاعت هر چه بود برای امور دنیوی و اصلاح امر معاش بود زیرا اعراب

جاهلیت و بت پرستان به آخرت ایمان نداشتند که از بتان شفاعت نجات از عذاب و دخول بهشت را خواستار شوند. و چنانکه الوسی در (بلوغ الارب ص ۱۹۸) آورده است می نویسد: «شبهات العرب کانت مقصورة علی إنکار البعث و جحد إرسال الرسل». یعنی: عرب در مسأله دین بدو چیز شبهه اش منحصر بود: اول مسأله ی بعثت و انگیزش روز رستاخیز بود، و دوم انکار ارسال رسل. چنانکه آیات بسیاری در قرآن شاهد این دعوی و مبین این معنی است که آنان اصلاً اعتقاد به حیات بعد از مرگ نداشتند و پیغمبر خدا را که خبر می داد که پس از زندگانی این جهان بشرحیات دیگری بی پایان در پی دارد مسخره کرده می گفتند: ﴿هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ (سبأ/۷). یعنی: «آیا می خواهید شما را راهنمایی کنم بمردی که خبر می دهد که چون ریزه ریزه شدید باز آفریده می شوید». و در حضور پیغمبر ﷺ استخوانهای مردگان را آورده و می گفتند: ﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ (یس/۷۸). «چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالیکه پوسیده است؟».

﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْجُوا أَنَّكُمْ سَأَلَ عِلْمًا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (صافات/۱۶-۱۷). «آیا هنگامی که ما مُردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟! یا پدران نخستین ما (بازمی گردند)؟!» و از اشعار معروف آنهاست که می گفتند: «حیات ثم موت، ثم نشر، حدیث خرافة یا أم عمرو». و اول کسیکه از عرب ایمان به بعثت داشته است قس بن ساعده است که گفته اند: «وهو أول من آمن بالبعث من أهل الجاهلية». و او معاصر رسول الله ﷺ بوده است چنانکه جاحظ در کتاب البیان والتبیین گفته است: «لأن رسول الله ﷺ هو الذي روى كلام قس بن ساعدة وموقفه على جملة بعكاظ ومو عظته، وهو الذي رواه لقريش والعرب، وهو الذي عجب من حسنه وأظهر من تصويبه». و او تنها کسی بوده است که چنین عقیده ای داشته است و از کس دیگر چنین عقیده ای در جاهلیت شهرت ندارد.

پس در میان اعراب کسی اعتقاد بآخرت نداشته که در آن مسأله‌ی شفاعت از گناهان را پیش بیاورد. چون چنین کسانی اعتقاد بآخرت نداشته لذا شفاعت اخروی را هم از معبودان خود نمی‌خواستند بلکه فقط در امور زندگی و شئون حیات را از آنان خواستار بودند چنانکه زردشتیان از امشاسپندان و فرشتگان باد و باران توقع ترحم و شفاعت در امر باد و باران را می‌خواستند فقط در مذهب مسیح عَلَيْهِ السَّلَام که سخن از حیات بعد از مرگ و دخول در ملکوت آسمان بود مسأله‌ی شفاعت جنبه‌ی دیگری گرفت. و شاید افراد نادری نیز از مذاهب دیگر بودند.

پس آیات شفاعت که در قرآن است و آن را منوط و موقوف به اذن خدا می‌داند بسیاری از آن مرتبط به همین شفاعت در امر معیشت است که در امم گذشته مخصوصاً در جاهلیت محیط نزول قرآن سابقه داشته است مانند آیه‌ی شریفه ۲۵۵ سوره بقره که می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ «چه کسی است که بدون حکم او در پیشگاهش شفاعت کند؟» که ما قبل آن این جمله‌ی شریفه است: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست». و ما بعد آن ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ «گذشته و [حال و] آینده آنان را می‌داند» که معلوم است اصلاً سخنی از آخرت نیست تا شفاعت آن منظور باشد. و همچنین آیه‌ی شریفه ۲۳ سوره یس که می‌فرماید: ﴿ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِدُونِ﴾ یعنی: «آیا من غیر از خدا خدایانی را گیرم که اگر خدای رحمن برای من بدی را بخواهد شفاعت آنان چیزی را از من کفایت کند و مرا از او نرهانند» و نیز آیه‌ی شریفه ۳ سوره یونس که می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۗ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ۗ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ۗ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ یعنی: «همان پروردگار آسمانها و زمین را در شش روز آفرید پس بر عرش استوی یافت او خود تدبیر امور می‌کند هیچ

میانجی و واسطه‌ای نیست مگر به اذن او پروردگارتان خداست پس او را بپرستید...». و آیه شریفه ۴ سوره سجده که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ «خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که ما بین آنهاست در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استوا نمود. جز او هیچ دوست و شفاعت کننده‌ای ندارید. آیا پند نمی‌پذیرید؟» و آیات دیگر که در این آیات شریفه نفی شفاعت از تدبیر امور آسمان و زمین و ضرر و نفع رسانیدن شفیعان بدون اذن پروردگار جهان می‌کند یعنی همان شفاعت و واسطه‌ای که زردشتیان از امشاسکپندان و تابعین فلاسفه از عقول عشره و مردم جاهلیت از بتان و فرستگان انتظار داشته (قرآن کریم خود تصدیق می‌نماید که پاره‌ای از امر خلقت بتوسط فرشتگان انجام می‌گردد چنانکه امر موت را به ملک الموت نسبت می‌دهد که: ﴿قُلْ يَتَوَفَّنَا مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ (سجده/۱۱) یعنی: «بگو: (ای محمد) که فرشته‌ی مرگی که بشما گماشته شده است جان شما را می‌گیرد». یا جمله‌ی: ﴿تَوَفَّنَا رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ﴾ (انعام/۶۱) یعنی: «آنگاه فرستندگان ما او را جان می‌ستانند و کوتاهی نمی‌کنند». و تدبیر پاره‌ای امور را بفرشتگان نسبت می‌دهد: ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾ (نازعات/۵) یعنی: «قسم بفرشتگانی که تدبیرکنندگان امورند». ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ﴾ (انفطار/۱۰) یعنی: «همانا بر شما هرآینه نگهبانانی است». ﴿إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ (طارق/۴) یعنی: «بر هر نفس البته نگهبانی است». و از این قبیل، اما هیچکدام اینان بدون اذن پروردگار جهان در کون و مکان تصرفاتی ندارند و بسیاری از آنان را هیچگونه تصرفی در امر خلقت و غیر آن نیست، چنانکه در آیه ۲۷ سوره النجم می‌فرماید:

﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِّنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ (نجم/۲۶) یعنی: «و ای بسا فرشتگانی که در آسمانها هستند لیکن شفاعت و

واسطه‌ای ایشان سودی ندارد جز اینکه خدا برای هر کس که بخواهد و بپسندد اجازه دهد. و این آیه ناظر به همان بت‌پرستان است که در آیات قبل عقیده آنانرا در خصوص پرستش فرشتگان که صورت آنان را به شکل بتان در آورده‌اند مذمت کرده می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَمَنْوَةَ الثَّلَاثَةِ الْأُخْرَىٰ ﴿۲۰﴾ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ﴿۲۱﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿۲۲﴾﴾ (نجم/۱۹-۲۲). «آیا به «لات» و «عزى» نگریسته‌اید؟ و به «منات» سومین [بت] بی‌ارزش [چه؟] آیا شما پسر دارید و او دختر؟ این [تقسیم] آن گاه تقسیم بیدادگرانه است». و نیز مربوط به شفاعت عامه و استغفاری است که فرشتگان می‌کنند بعد از آنکه نفی شفاعت از فرشتگان می‌کند مگر آن فرشته مأذون یا آن کسی که خدا برای او امری را بخواهد و بپسندد در دنبال آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونَهُمْ أَلْمَاتٍ﴾ (نجم/۲۷) یعنی: «این بت‌پرستان که ملائکه را بنام دختران خدا می‌نامند اصلاً ایمان به آخرت نداشتند». و بفرمایش آیه‌ی ۲۹ همین سوره ﴿وَلَمْ يُرَدِّ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ «ایشان جز زندگی دنیا چیزی نمی‌خواستند»، پس شفاعت اخروی را از آنان انتظار نداشتند و خیال می‌کردند که آنان در زندگی دنیا می‌توانند شفاعت کنند. خدای متعال نیز آنان را از این عقیده مذمت می‌نماید که هیچکس بدون اذن او نمی‌تواند در امر دنیا و آخرت دخالت نماید در آیه‌ی ۴۳ سوره زمر نیز ایشان را مذمت می‌کند که اینان غیر خدا را شفیع گرفته‌اند و می‌فرماید: ﴿أَمْ أَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ ۚ قُلْ أُولَٰئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿۴۳﴾ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا ۗ لَهُ مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ۗ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۴۴﴾﴾ (زمر/۴۳-۴۴) «آیا آنان غیر از خدا شفیعانی گرفته‌اند؟! به آنان بگو: آیا (از آنها شفاعت می‌طلبید) هر چند مالک چیزی نباشند و درک و شعوری برای آنها نباشد؟! بگو: تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیت آسمانها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او باز می‌گردانند!» یعنی: غیر خدا را نباید شفیع گرفت زیرا ملک آسمان و زمین از آن

اوست و کس دیگر را در آن تصرفی نیست و بلا فاصله می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾﴾ (زمر/ ۴۵-۴۶) یعنی: «هنگامی که خدا به یگانگی‌اش یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند می‌گیرد اما هنگامی که معبودانی جز خدا مذکور شوند در این هنگام آنان شادمان گردند، بگو: خداوندا، ای پدید آورنده آسمانها و زمین، دانای نهان و آشکارا، تو خود در میان بندگان بر سر آنچه [از عقاید و عبادات] اختلاف می‌کردند، داوری خواهی کرد». در این آیات شریفه بخوبی روشن است که شفاعتی که بت‌پرستان از برای شفعا خود قائل‌اند در امور دنیوی است و آنان اصلاً اعتقاد به آخرت نداشتند و آن شفاعت را قرآن نفی کرده می‌فرماید: ﴿قُلِ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا ۗ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (زمر/ ۴۴) «بگو: شفاعت - سراسر - از آن خداست. فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست». که معلوم می‌دارد که ملک و ملکوت آسمان و زمین بدست خدا بوده زیرا او آفریننده آنهاست و کسی را در ملک او حق فضولی نیست و چیزی از او خواستن شرک است و هر که هر چه بخواهد و انتظار داشته باشد باید فقط از خدا بخواهد اگر هم بت‌پرستان بوجود ارواح بعد از مرگ قائل بودند بحساب و کتاب و ثواب و عقابی قائل نبودند تا نیازمند شفاعت باشند. پس شفاعت در مذهب آنها منحصر بامور دنیوی بوده که خدا آن را نفی و یا موقوف باذن خود می‌فرماید که اگر ملائکه هم دستی در تدبیر امور دارند باذن پروردگار است که خدای دو جهان آن امور را به ایشان واگذار کرده است و آنان تنها بر امر و اذن و حول و قوه او تدبیر پاره‌ای از امور می‌کنند.

در قرآن مجید هیچ آیه و جمله‌ای یافت نمی‌شود که شفاعت کسی را در باره کسی دیگر در روز قیامت قائل باشد! بلکه آیات قرآن عموماً نفی شفاعت و کفایت کسی از

برای دیگر در عذاب اخروی می‌نماید چنانکه: ۱- در آیه‌ی ۴۱ از سوره دخان می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^(۱) : یعنی: «روزی که هیچ دوستی از دوستی چیزی را کفایت نکند و نتوانند ایشان را یاری کنند».

۲- در سوره (بقره) ۲۵۴ می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِي يَوْمَ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفِيعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آنچه روزی شما داده‌ایم پیش از آنکه روزی که در آن خرید و فروش نیست و دوستی نمی‌باشد و شفاعتی نیست و کافران (باین حقیقت) ستمگارانند». یعنی: در نتیجه مغرور بودن بشفاعت بسا که مرتکب معصیت شوند و به خویشتن ستم کنند، که در این آیه آب پاک بدست آنهایی که تصور می‌کنند نفی شفاعت فقط درباره‌ی کفار و بت پرستان است لیکن مؤمنان را از آن بهره‌ی است ریخته و تو گوئی: می‌فرماید: آنانکه این معنی را باور ندارند و برای خود شفيعی تصور می‌کنند که آنان را از عذاب الهی می‌رهاند به این آیات کافر بوده و بخود ظلم می‌کنند.

در آیه‌ی ۵۱ سوره الانعام می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ ءَوْلَىٰ وَلَا شَفِيعٌ لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾^(۲) : یعنی: «بوسیله‌ی آیات وحی کسانی را که خوف آن دارند که بجانب پروردگار خود محشور می‌شوند بیم ده و بترسان که برای ایشان جز خدا دوستی و شفيعی نیست تا شاید پرهیزگار شوند». و در همین سوره آیه ۷۰ می‌فرماید: ﴿وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ ءَوْلَىٰ وَلَا شَفِيعٌ ۗ وَإِن تَعَدَلَ كُلُّ قَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا﴾. «و به آن (قرآن) پند ده تا مبادا کسی به [سزای] آنچه (گناهی) که کرده است از پاداش محروم شود. برایش جز خداوند دوست و شفيعی نیست و اگر هر فدیة‌ای را به جای [رهانیدن] خود دهد، از او گرفته نمی‌شود». که در تمام این آیات نفی شفاعت کرده و جای طمع خام برای کسی باقی نگذاشته است. و مخصوصاً مؤمنین را از مسأله‌ی شفاعت مایوس می‌کند. آری، چیزی

که دستاویز مدعیان شفاعت است آیاتی است که پس از آنکه قرآن نفی شفاعت کرده است کلمه إلا استثناء در آن آمده است مانند این آیه شریفه که در سوره مریم است:

﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِثًا ۗ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ۗ﴾

﴿۸۷﴾ (مریم ۸۷-۸۶) در حالیکه همین آیه هم نفی شفاعت می‌کند زیرا می‌فرماید:

«مجرمین را بسوی جهنم می‌رانیم و مالک شفاعت نمی‌شوند مگر کسیکه در نزد خدا پیمانی گرفته است». و این عهد و پیمان اشاره به عهده و پیمانی است که در آیه ۸۰

سوره بقره می‌فرماید: هنگامی که یهود را مذمت می‌کند: ﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً ۚ قُلْ أَخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ تُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَىٰ اللَّهِ مَا لَا

تَعْلَمُونَ ۗ﴾ یعنی: «یهود گفتند که آتش ما را جز ایامی چند مساس نخواهد کرد

بگو (ای محمد) آیا در نزد خدا پیمانی بدان گرفته‌اید؟ اگر چنین باشد خدا پیمان خود را خلاف نخواهد کرد. آیا چیزی که نمی‌دانید بر خدا می‌گوئید؟». یعنی: اگر با خدا

چنین پیمانی بسته‌اید که هر قدر شما جرم و گناه کنید باز هم مورد شفاعت و بخشش

قرار می‌گیرید البته خدا در آنصورت به پیمان خود وفا خواهد کرد!! در حقیقت استثنای

منقطع است. یعنی چنین چیزی نیست و خدا با کسی چنین پیمانی ندارد. و شاید مراد

عهدی است که می‌فرماید: ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۗ ... ۗ وَأَنْ أَعْبُدُونِي﴾ (یس ۶۰-

۶۱) «شیطان را نپرستید ... و مرا پرستید» اساساً مسأله‌ی شفاعت بقدری مورد انکار

قرآن است که چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم و در سوره یونس آیه‌ی ۱۸ هنگامی که خدای

متعال از قول بت پرستان نقل کرده مفرماید: ﴿وَيَقُولُونَ هَتُوْنَا شُفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ ۗ بَلَا

فاصله می‌فرماید: ﴿قُلْ أَتَتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ۗ﴾. یعنی:

«آیا شما خدا را خبر می‌دهید بچیزی که نه در آسمانها و نه در زمین بدان علمی ندارد».

۱-- چنانکه قبلاً گفتیم این نفی علم از باب عدم تعلق علم بمعنوم است.

یعنی اصلاً خدا در ملک خود چنین چیزی را باور نمی‌کند که شفاعتی هم در دربار او باشد... و این مثل و مانند آن است که کسی بشما خبر دهد که فلان کس یا جامه و خانه شما شریک است یا در خانه شما فلان چیز یا فلان شخص است و شما با علم کامل از آن اظهار بی‌اطلاعی نمائید و گوینده آن را بنادانی فضولانه ملامت کند. آنگاه خدا مسأله شفاعت گرفتن را شرک دانسته اینگونه شفاعت را فضولی مالکانه و گستاخانه در ملک و ملکوت الهی می‌شمارد و طرداً و رداً می‌فرماید: «منزه است و متعالی از آنچه مشرکان برای خدا در ملک او شریک قایل می‌شوند» چنانچه غلات شیعه چنین شفاعتی را در باره امامان قایل‌اند. و پاره‌ای از ارباب مذهب درباره روءساء دینی خود معتقدند.

حقیقت شفاعت

پاره‌ای از آیات شریفه قرآن شفاعت را موکول به اذن خدا کرده است البته درباره‌ی کسانی که خدا از ایشان راضی بوده باشد و این دسته تنها مؤمنینند که شفاعت خاصی را درباره‌ی آنان قائل است:

در آیه‌ی شریفه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی طه می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾^(۱۰۹) یعنی: «در آنروز (روز قیامت) شفاعت هیچ نفعی ندارد مگر برای آن کسی که خدا بدان دستوری قبلاً داده و گفتاری را درباره‌ی او پسندیده باشد» (کلمه‌ی لا تنفع) مضارع ولی کلمه‌ی اذن ماضی است). و در آیه‌ی شریفه ۲۲ و ۲۳ سوره‌ی سبأ می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾^(۲۲) وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ^ط حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ^ط قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾^(۲۳) که در این آیه‌ی نیز نفی شفاعت می‌کند مگر کسی که خدا برای او دستور شفاعت داده باشد ترجمه‌ی آیه چنین است: «بگو بخوانید کسانی را که می‌پندارید جز خدا را (یعنی معبودان پنداری را) آنان مالک سنگینی ذره‌ای را در آسمانها و نه در زمین نیستند و در آسمان و زمین شرکتی با خدا ندارند و برای خدا از آن معبودان پشتیبانی نیست. و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر برای کسی که برایش اجازه داده باشد. تا وقتی که نگرانی را از دل‌هایشان دور سازند، گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حق. و او بلند مرتبه بزرگ است». یا در آیات شریفه‌ی ۸۴ تا ۸۶ سوره‌ی الزخرف می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾^(۸۴) وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^(۸۵) وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ

وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۸۱﴾ یعنی: «و او خدائی است که در آسمان و در زمین خدای برآرونده حاجات است و حکیمی پس داناست و مبارک است آن؛ پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است از اوست و در نزد اوست علم قیامت و بسوی او باز برمی گردید و مالک شفاعت نمی شوند کسانی که غیر او را بخوانند مگر آنانیکه گواهی بحق داده و دانا بآن بوده باشند». یا در آیهی شریفه ی ۲۶ و ۲۸ سوره الانبیا که می فرماید: ﴿وَقَالُوا أَخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ سُبْحٰنَهُ ۗ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ ۗ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ حَشِيَّتِهِ ۗ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾﴾ یعنی: «بت پرستان گفتند: خدا فرزندی فرا گرفته است. پاک و منزله است خدا از چنین نسبت، بلکه فرشتگان بندگان گرامی اند که پیشی بفرمان خدا نمی گیرند (یعنی قبل از دستور خدا کاری انجام نمی دهند) و ایشان بفرمان او بکار می پردازند و میانجیگری و شفاعت نمی کنند جز در باره ی کسیکه پسندیده باشد و با اینحال از خوف پروردگار ترسانند». آیهی شریفه شرح صفات و اختصاصات فرشتگان است که در این آیات پس از اینکه پروردگار جهان احاطه ی ذات اقدس خود را بملکوت زمین و آسمان یادآور می شود و کسانی غیر او را که مشرکین می خوانند هیچ و پوچ معرفی می کند، آنگاه شفاعت را درباره کسانی که پسندیده خدا باشند و شهادت بحق داده باشند و در هنگام شفاعت بحدود و وظائف شفاعت دانا باشند که از چه کس و در چه مورد شفاعت می کنند حق شفاعت و استفاده از آن می دهد. از این آیات برمی آید که شفاعتی در کار است هر چند از آن پسندیدگان و گواهان بحق و آنانکه همواره از خدا خائف اند و بدستور او عمل می کنند برخوردار خواهند شد. در حالیکه در آیات قبل ثابت شد که اصلاً در روز قیامت شفاعتی نیست.. آیا اختلاف و تناقض در این مطلب نیست؟. اینک ما این مطلب را برهنمائی قرآن کریم که مدد بخش عقل و وجدان سلیم است توضیح می دهیم، ان شاء الله.

چنانکه قبلاً هم یادآور شدیم در کتاب مجید آسمانی ما هیچ آیه و اشاره‌ای بشفاعت انسانی برای انسانی اعم از پیغمبر و غیر پیغمبر نیامده و آنرا ثابت نکرده است. و تمام آیاتی که در آن کلمه‌ی شفاعت آمده است اعم از نفی و اثبات درباره‌ی بتان که خدایان مشرکین بودند یا فرشتگان که مدبر و متصرف درباره‌ی از شئون خلقت و امور مأذونه‌ی آسمان وزمین هستند می‌باشد و این دو طائفه (بتان و فرشتگان هیچکدام انسان نیستند که درباره‌ی انسان شفاعت کنند پس با دقت و تأمل و تعمق در آیات شریفه معلوم می‌شود که هیچ انسانی برای انسانی شفیع نخواهد بود. تنها از آیاتی که می‌توان شفاعت انسانی را برای انسانی استنباط نمود آیاتی است که در آن مؤمنی برای مؤمنی استغفار می‌کند خواه آن مؤمن استغفار کننده پیغمبر باشد یا غیر پیغمبر شفاعت انسانی برای انسانی نیز همین است و بس! و حتی شفاعت فرشتگان هم درباره زمینیان جزء استغفار نیست چنانکه می‌آید.

و این معنی علاوه بر آنکه تشخیص عقل و وجدان و صریح آیات شریفه‌ی قرآن است که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله؛ از متون روایت صحیح و دقت در احادیث شریفه هم بروشنی بدست می‌آید. مضمون این معنی در احادیث فریقین است که شفاعت همان استغفار است.

۱- چنانکه در حدیث شریفی که در بحار الانوار ۶۵/۱۹ چاپ کمپانی از امالی صدوق آورده است این معنی بصراحت بدست می‌آید: عن ابن علوان عن الصادق عن آبائه عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «ما من مؤمن أو مؤمنة من أول الدهر أو هو آت إلى يوم القيامة إلا وهم شفعاء لمن يقول في دعائه اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات». یعنی: هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای نیست از اول روز زندگی بشر یا اینکه بعد از این بیاید تا روز قیامت که آنان همان شفیعانند که در دعا می‌گویند: اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات پس شفاعت مؤمنان در حق یکدیگر همان استغفاری است که در باره‌ی یکدیگر می‌کنند. استغفار برای چهل مؤمن در نماز شب یعنی شفاعت برای چهل مؤمن.

۲- ایضا در بحار الانوار ۲۸۵/۱۸ چاپ کمپانی از علل الشرایع و عیون اخبار الرضا عن فضل بن شادان فیما رواه من العلل عن الرضا علیه السلام قال: «إنما أمرُوا بالصلوة علی المیت لیشفعوا له ویدعوا له بالمغفرة لأنه لم یکن فی وقت من الأوقات أحوج إلى الشفاعة فیهِ والطلب والاستغفار من تلك الساعة... وأرید بها الشفاعة لهذا العبد الذی قد تخلى عما خلف واحتاج إلى ما قدم».

یعنی: حضرت رضا علیه السلام فرمود مؤمنین مأمور شده‌اند بنماز خواندن بر میت تا برای او شفاعت کنند و بمغفرت و آمرزش دعا نمایند زیرا در هیچ وقتی از اوقات این مؤمن مرده بشفاعت و استغفار و طلب آمرزش از این ساعت محتاجتر نیست و مقصود از نماز، شفاعت است برای این بنده‌ای که از آنچه گذاشت دستش خالی مانده و اکنون محتاج است بدانچه از پیش فرستاده است.

آری، چون آخرین روز از عمر دنیا و اولین روز او از عمر آخرت است و روزی است که مؤمنین زنده بخوبی می‌توانند حسن اعمال و اخلاق او را در نظر بیاورند و برای او طلب آمرزش نمایند مقصود حضرت هم همین است. یعنی حسن اعمال او انگیزه‌ی استغفار مؤمنین است برای او.

۳- طریحی در مجمع البحرین در ذیل کلمه شفیع فرموده است: «المراد بالشفاعة الحسنة الدعاء للمؤمنین والشفاعة السيئة الدعاء علیهم، وفي حدیث الصلوة علی المیت وإن كان المستضعف لسبیل منك فاستغفر له علی وجه الشفاعة منك لا علی وجه الولاية». یعنی: مراد از شفاعت حسنه دعا کردن در حق مؤمنین است و شفاعت سیئه نفرین کردن بر ایشان است. و در احادیث نماز بر میت آمده است که اگر آن میت مستضعف بود یعنی شیعه‌ی کامل نبود در آنطریقی که تو هستی پس برای او استغفار کن بعنوان شفاعت نه بعنوان ولایت. یعنی اگر شیعه نبود چون مسلمان است پس بعنوان مسلمان بودن از او شفاعت کن.

۴- در تفسیر صافی ذیل آیه‌ی شریفه: ﴿مَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا^ط وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِّنْهَا﴾ (نساء/۸۵). حدیثی از کافی از حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام آورده است که موید این معنی است که شفاعت همان استغفار است.

۵- در من لا یحضره الفقیه باب الصلوة علی المیت از حضرت صادق علیه السلام همان حدیث طریحی را آورده است که شفاعت همان دعائی است که مؤمنان برای یک دیگر می‌کنند.

۶- در کتاب شریف کافی باب الصلوة علی المؤمنین در التکبیر والدعاء در روایت از اسماعیل بن عبدالحالق بن عبدالله از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: در نماز بر جنازه می‌گوئی: «اللهم أنت خلقت هذه النفس وأنت أمتها تعلم سرها وعلانیتها أتیناک شافعین فیها فشفعنا». یعنی: خدایا تو این نفس را آفریدی و تو خود آنرا می‌رانیدی و تو اعمال نهان و آشکار او را می‌دانی ما بسوی تو بعنوان شفاعت آمده‌ایم پس شفاعت ما را بپذیر:

۷- و نیز در همین باب الصلوة علی المستضعف در روایت از ثابت بن ابی القدام از حضرت باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت بر جنازه‌ای نماز خواند و در آخر دعا این جمله را بخدا عرض کرد: «وقد جئناک شافعین له بعد موته فإن کان مستوجبا فشفعنا فیہ واحشر مع من کان یتولاه». یعنی: خدایا ما بعد از مرگ این شخص بعنوان شفاعت بجانب تو آمده‌ایم پس اگر او مستوجب شفاعت است ما را در باره او شفیع قرار بده و او را با آن کسی که دوست دارد محشور فرما.

۸- در کتاب الصلوة جواهر الکلام از من لا یحضره الفقیه باب الصلوة علی المیت از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «من تبع جنازة إمرء مسلم أعطي يوم القيامة أربع شفاعات»... علاوه بر اینکه شفاعت او در دنیا است دلالت بر تجسیم شفاعت او در آخرت است.

۹- علامه حلی رحمه الله علیه در تذکرة الفقها ص ۴۵ می فرماید: «و الصلوة على الميت استغفار وشفاعة». که نماز خواند بر میت همان استغفار است و استغفار همان شفاعت است که در دنیا انجام می شود و حدیثی که مرحوم شهید اول در الذکری از حضرت رضاعلی علیه السلام آورده است مؤید این حقیقت است که فرمود: «إمامك شفيعك إلى الله عز وجل فلا تجعل شفيعك سفیها ولا فاسقا». زیرا امام نماز از زبان تو با خدا مناجات می کند.

۱۰- در کتاب مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نوری ۱/۱۱۸ از کتاب المغازی محمد بن علی حسین از ابوالملیح بن اسامة قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: «لا یصلي علی رجل أربعون رجلا فیشفعون له إلا غفر الله له». یعنی: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: بر جنازه هیچ مردی چهل مرد نماز نخواند که درباره او شفاعت کنند مگر اینکه خدا او را می آمرزد. احادیث در این باب که مشعر آن است که شفاعت مؤمنین در حق یکدیگر و شفاعت پیغمبر به درباره امت همان استغفار است که در همین دنیا صورت می گردد، در آخرت مجسم و مشفوع له از آن منتفع می شود بسیار است که ما به همین ده مورد اکتفا کردیم و اتفاقا در کتب عامه هم اینگونه احادیث موجود است و ما برای نمونه چند حدیث می آوریم تا یقین شود که شفاعتی که در آخرت نفع می بخشد همین شفاعتی است که در دنیا در باره شخصی انجام می شود که مستحق آن است چنانکه بیاید.

اینک احادیثی که در این معنی در کتب عامه است.

۱- در صحیح مسلم ۳/۵۳ از ابن عباس رضی الله عنهما از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آورده است که آنحضرت فرمود: «ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته أربعون رجلا لا یشر-کون بالله شیئا إلا شفعم الله فیهم». یعنی: هیچ مرد مسلمانی نیست که بمیرد و آنگاه بر جنازه او چهل نفر مردیکه چیزی را با خدا شریک نگرفته اند بایستند جز اینکه خدا ایشانرا در باره او آن میت شفیع می گرداند.

۲- در سنن نسائی ۲۶۲/۴ باب فضل من صلی علیه مائة . از عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما من میت یصلي علیه أمة من الناس یبلغون أن یكونوا مائة إلا شفّعوا فيه».

یعنی: هیچ مرده‌ای نیست که بر او در حدود صد نفر نماز گذارند که شفاعت نمایند جز اینکه شفاعت ایشان درباره‌ی او پذیرفته است.

۳- در صحیح مسلم ۵۳/۳ و در سنن نسائی ۶۲/۴ پیغمبر خدا فرمود: «لا یموت أحد من المسلمین فیصلي علیه أمة من الناس فیلغوا أن یكونوا مائة إلا شفّعوا فيه». معنی همان مضمون حدیث فوق است.

۴- ایضا در سنن نسائی از ابو بکار حکم بن فروخ روایت است که گفت: «صلى بنا أبو الملیح علی جنازة فظننا أنه کبر فأقبل علينا بوجهه فقال: أقيموا صفوفکم ولتحسن شفاعتکم، قال أبو الملیح: حدثني عبد الله وهو ابن سلیط عن إحدى أمهات المؤمنین وهي میمونة زوج النبي صلی الله علیه و آله و سلم قالت: أخبرني النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال: ما من میت یصلي علیه أمة من الناس إلا شفّعوا فيه فسألت أبو الملیح عن الأمة فقال: أربعون». این حدیث در مسند احمد ص ۳۳۱/۶ نیز آمده است.

۵- در سنن ابن ماجه ص ۴۷۷ و در مسند احمد ۲۷۷/۱ و همچنین در صفحات ۲۶۶ و ۳۲ و ۴۰ و ۹۷ و ۲۳۱ جلد ششم «عن کریب ابن عباس قال هلك ابن لعبد الله بن عباس قال: فأخرجوا بابني فأشهد أني سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: ما من مؤمن یشفعون لمؤمن إلا شفّعهم الله تعالی فيه». این احادیث پنجگانه که مضمون آن مورد اتفاق جمیع ائمه‌ی محدثین اهل اسلام است حاکی است که شفاعت عبارت از همان استغفاری است که مؤمنین در همه حال خصوصاً در هنگام نماز میت برای یکدیگر می‌کنند که در دنیا شاهد اعمال یکدیگرند و نیکوکار و بدکار را تا حدی می‌شناسند و آنرا که لایق دیدند برای او طلب مغفرت یعنی شفاعت می‌کنند. شفاعتی که در اسلام آمده که انسانی برای

انسانی انجام می‌دهد همان دعا و استغفار است که پیغمبر برای مؤمنین یا مؤمنین برای یکدیگر در دنیا بعنوان اطاعت و عبادت خدا انجام می‌دهند و بر این معنی شرع و عقل و وجدان و لغت گواهی می‌دهند چنانکه از علمای لغت خاصه فخر الدین طریحی چنانکه گذشت در مجمع البحرین گفته است: «المراد بالشفاعة الحسنة الدعاء للمؤمنين». و از علامه فخر الدین رازی در تفسیر کبیر خود ۳۵/۱ چاپ قدیم مصر باین معنی متفطن است که می‌فرماید: «إن الله لما أمر محمداً ﷺ بالاستغفار..... ولا معنى للشفاعة إلا هذا». که آنجائی که خدا پیغمبر خود محمد ﷺ را امر باستغفار برای امت کرد همان شفاعت است و معنائی برای شفاعت جز همین استغفار نیست. پس شفاعت پیغمبر هم همان استغفار است که طبق فرمان پروردگار: ﴿وَأَسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ (محمد/۱۹) یعنی: «برای گناهان خود و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار کن» شفاعت می‌کند. و روایات وارده از ائمه‌ی اسلام نیز مبین و مؤید همین حقیقت است:

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر گرانقدر خود (التبیان) ۴۴۳/۱ چاپ تهران در ذیل تفسیر آیه‌ی شریف ۶۴ از سوره النساء که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ یعنی: «اگر آنانکه بعلت گناه بخویشتن ستم کردند بسوی تو آمده از خدا برای خود طلب آمرزش کرده و پیغمبر نیز برای ایشان استغفار کند خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند». عبارتی دارد که مضمون آن اینست که دوازده نفر از منافقین که بر امری از نفاق اجتماع و هماهنگی داشتند که آنرا انجام دهند، خدای متعال آنرا برسول خود خبر داد آنان بر رسول الله ﷺ وارد شدند آنحضرت فرمود که دوازده نفر از منافقین بر امری از نفاق هماهنگی و اتفاق نموده‌اند پس این گروه برخیزند و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده بگناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم «حتى أشفع لهم» اما هیچیک از آنان بر نخاستند! رسول خدا چند

مرتبه فرمود: آیا بر نمی‌خیزید؟ آنگاه حضرتش هر یک را نام برده فرمود: بر خیز ای فلان و تو ای فلان.. پس آنان عرض کردند ما استغفار کرده و بسوی خدا باز گشت می‌نمائیم تو نیز (ای رسول خدا) برای ما شفاعت کن، حضرت فرمود: آیا اینک؟! حال اینکه من در اول امر شما نفسم برای شفاعت خشنود و آماده‌تر بود و خدا نیز برای اجابت سریعتر «أطيب نفسا بالشفاعة». از نزد من بیرون بروید لذا آنان از نزد آنحضرت خارج شدند.

این قضیه خود بروشنی دلیل است که شفاعت استغفار است و آن هم در دنیاست چنانکه در احادیث شریفه نیز در این باب اشارت بلکه صراحت دارد که شفاعت پیغمبر برای مؤمنین از کسانی که خدا از ایشان راضی و یا آنانرا پسندیده است در دنیاست نه در قیامت هر چند نتیجه‌ی آن در روز قیامت عائد مشفوع له شود. از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم قمی استاد کلینی صاحب کافی امام علیه السلام می‌فرماید: «إن الله قد أذن له ﷺ في الشفاعة قبل يوم القيامة». یعنی: همانا خدا به پیغمبر ﷺ اذن در شفاعت داده قبل از روز قیامت. و این مطلب با توضیحاتی که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی روشن‌تر خواهد شد که شفاعت برای هر که از طرف هر که فقط در دنیاست در قرآن کریم دو نوع شفاعت وجود دارد که هر دو نوع به اذن پروردگار انجام می‌گیرد.

۱- شفاعت در امور طبیعی و شؤون آفرینش که بوسیله‌ی قوای مدبره‌ی عالم کون چون تولید و فوت و باد و باران و قحطی و فراوانی و مرض و سلامت صورت می‌گیرد و این همان شفاعتی است که بت پرستان و ثنویان اعتقاد داشتند و از بتان و امشاسپندان و فرشتگان و موجودات روحانی و آسمانی می‌خواستند که از خدای خدایان بخواهند تا در امور فوق الذکر ایشانرا یاری دهد و بهر صورت شفاعت شوند و این قبیل تصرف از فرشتگان و قوای روحانی هر چند در امور عالم امکان محقق و محرز است اما بهر صورت تصرف و تدبیر این قوا در شؤون کاینات جز باذن و دستور خالق البریات نیست چنانکه آیات آن قبلا گذشت.

۲- شفاعت در امر آخرت و آمرزش گناهان و رفع درجات در قیامت، قرآن منکر چنین شفاعتی است که در روز محشر که «يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» است صورت گیرد و آیات آن نیز قبلاً یادآوری شد که اصلاً در روز قیامت شفاعت از جانب هیچکس نیست.

بلی شفاعتی را که قرآن حاکی است که ممکن است در روز قیامت نافع بحال پاره‌ای از مؤمنین گردد که مرضی و پسندیده خدا باشند و خدا اذن بشفاعت ایشان داده باشد و پیغمبر یا فرشتگان یا مؤمنین در دنیا برای ایشان استغفار کرده باشند و آن شفاعت بجا بوده و مشفوع له لائق و مستحق آن باشد شاید چنین شفاعتی در آخرت مفید افتد و مشفوع له را باعث نجات از عذاب یا موجب ترفیع درجات در بهشت گردد. اما اینگونه شفاعت هم مشروط به سه شرط و متصل به سه اصل است:

اصل یا شرط اول: اینکه مشفوع له از جمله مؤمنین باشد پس شفاعت که همان استغفار است برای غیر مؤمنین هیچ فائده‌ای ندارد چنانکه در آیه ی ۸۰ سوره التوبه در عدم آمرزش منافقین می‌فرماید: «أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» یعنی: «می‌خواهی برای ایشان استغفار کن و یا می‌خواهی استغفار مکن اگر برای ایشان هفتاد مرتبه هم استغفار کنی خدا هرگز ایشانرا نخواهد آمرزید».

و نیز می‌فرماید: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ» (توبه/۱۱۳) «سزاوار پیغمبر و مؤمنین نیست که برای مشرکین استغفار (و شفاعت) کنند». «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ» (توبه/۸۴). «و هرگز بر هیچ کس از آنان چون بمیرد نماز مگزار و بر قبرش مایست».

اصل یا شرط دوم: اینکه علاوه بر اینکه مسلمان و مؤمن است مستحق و لائق شفاعت باشد و مرضی خدا و رسول نیز باشد: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (انبیاء/۲۸) «و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که [خداوند] پسندد»

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه/۱۰۹) «آن روز شفاعت سود نبخشد مگر کسی را که [خداوند] رحمان برایش اجازه داده است و سخن او را پسندیده است».

اصل یا شرط سوم: شفاعت در هر صورت موکول و موقوف باذن پروردگار عالم است چنانکه تمام آیاتی که در این باره است اذن خدا را اصل اصیل گرفته است: چون آیه‌ی شریفه ۱۰۹ طه: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أذنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ یعنی: «آن روزی که شفاعت نفعی نبخشد مگر کسی را که خدا برای شفاعت او اذن داده باشد و گفته‌ای او را پسندیده باشد» و آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی سبا که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أذنَ لَهُ﴾ (سبا/۲۳) «و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر برای کسی که برایش اجازه داده باشد». پس شفاعت در روز قیامت تنها بحال کسانی ممکن است نفع بخشد که شفاعت درباره‌ی ایشان جائز به این سه شرط باشد. گفتیم شفاعتی که پیغمبر برای افراد امت یا مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند دارای سه اصل یا سه شرط است: مؤمن و مأذون برای شفاعت و مورد شفاعت.

اصل اول: که مؤمن باشد چنانکه آیه‌ی شریفه ۱۹ سوره‌ی محمد می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ و آیه‌ی ۱۵۹ سوره‌ی آل عمران: ﴿فَاعْفُ عَنَّهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ و آیه ۶۲ سوره‌ی نور: ﴿وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ و آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی ممتحنه: ﴿فَبَايَعْنَهُمْ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ و آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی توبه: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ که در این آیات به پیغمبر اذن بلکه امر شده که درباره مؤمنین استغفار نماید. و در مقابل از استغفار بر مشرکین و کفار و منافقین نهی شده و چنانکه در آیه‌ی ۱۱۳ سوره‌ی توبه می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ و آیه‌ی ۸۴ همین سوره که

می فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ ﴿۱۰۹﴾.

و اصل دوم و سوم را نیز همین آیات شامل است. زیرا اذن پروردگار همان امری است که خدا به پیغمبر خود و مؤمنین دستور استغفار داده و چون مؤمن باشند مرضی و پسندیده خدا و قابل لائق شفاعت اند.

در اینجا اشاره به یک نکته‌ی روشن لازم است و آن اینست که در هر کجا موضوع شفاعت موکول به اذن شده کلمه‌ی اذن ماضی است هر چند کلمه‌ی نفع شفاعت مضارع است چون: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ (طه/۱۰۹). ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ (سبا/۲۳). که مضمون هر دو آیه‌ی شریفه آن است که شفاعت نفع نمی‌بخشد مگر برای کسیکه قبلاً برای شفاعت او خدا اذن داده است و این همان حقیقتی است که شفاعت را خدای متعال در دنیا اذن و دستور داده و پیغمبر و مؤمنین آنرا انجام می‌دهند و در آینده قیامت نفع آن ظاهر می‌شود و گرنه در قیامت شفاعت به آنصورتی که مغروران ضال آورده‌اند وجود ندارد و بسا باشد که چنین شفاعتی در دنیا برای کسانی که استحقاق و لیاقت را ندارند از جانب پیغمبر یا مؤمنین و حتی فرشتگان صورت گرفته باشد لیکن در قیامت نفعی نبخشد.

چنانکه آیت شریفه‌ی: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّفَاعِينَ﴾ ﴿۱۰۸﴾ (مدثر/۴۸). ﴿وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ (بقره/۱۲۳). حاکی است بموجب آیاتی که فرمود: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ (توبه/۸۰). ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ (منافقین/۶). پس ممکن است که پیغمبر و یا مؤمنین، کفار و منافقین را نشناخته و بتصور اینکه از مؤمنینند در باره‌ی آنها استغفار و شفاعت کرده باشند اما آن استغفار و شفاعت در باره‌ی آنان نفعی نبخشد. چنانکه شفاعت نوح در باره پسرش، و شفاعت ابراهیم برای پدرش و برای قوم او، و شفاعت

رسول خدا برای خویشاوندانش نفعی نبخشید. نکته‌ی دیگر. چنانکه قبلا هم آرویدیم شفاعت انسانی برای انسانی با این کلمه هرگز در کتاب خدا نیامده است اما این کلمه درباره‌ی فرشتگان بسیار است و هر جا که کلمه‌ی شفاعت است ناظر بهمان ملائکه و فرشتگان است حال یا در امور دنیوی و شئون خلقت است و یا در موضوع شفاعت در قیامت است و توضیح این مطلب بدینصورت بیان می‌شود ان شاء الله.

در قرآن کریم آیاتی که در آن اثبات شفاعت و میانجیگری در امور خلقت برای فرشتگان شده است قبلا آرویدیم اما شفاعت آنان را در امور معادی و آخرت نیز قرآن تصدیق نموده خود خبر می‌دهد چنانکه در آیات ۲۶ - ۲۸ سوره‌ی انبیا می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ سُبْحٰنَهُ ۗ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنَ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾﴾ (یعنی: بت پرستان و مشرکان «گفتند: که خدای رحمن فرزندی فراگرفته است منزّه است خدا از چنین نسبت بلکه آن فرشتگان بندگان گرامی‌اند که پیشی بگفته‌ی خدا نمی‌گیرند و آنان بفرمان او عمل می‌کنند خدا می‌داند آنچه در جلوی آنها است و آنچه در پشت سر آنان است و ایشان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسیکه پسندیده خدا باشد در حالیکه آن فرشتگان از خوف خدا بیمناکند).

و در سوره‌ی نجم آیه‌ی ۲۶ می‌فرماید: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمٰوٰتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا ۙ اِلَّا مِّنْ بَعْدِ اَنْ يَّادَّبَ اللّٰهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضٰى ﴿۲۶﴾﴾ یعنی: «چه بسیارند از فرشتگان در آسمان که شفاعت ایشان کفایت نکند چیزی را (فایده نداشته باشد) مگر پس از اینکه اذن دهد خدا برای کسیکه بخواهد و راضی باشد».

پس چنانکه قبلا هم گفتیم کلمه‌ی شفاعت در قرآن کریم جز برای فرشتگان نیامده است چه در امور خلقت و چه در امر قیامت هر چند هر دوی آن با اذن و اجازه‌ی پروردگار عالم است. اما شفاعت فرشتگان در امر آخرت هم جز استغفار نیست و آن همان که مشرکان یا غالیان می‌پندارند نمی‌باشد، چنانکه در آیه‌ی ۷ سوره‌ی غافر

می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ تَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی: «آن فرشتگانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و فرشتگانی که در پیرامون و اطراف عرشند (یعنی ملائکه‌ی مقربین) بحمد پروردگارشان تسبیح کرده و به او ایمان می‌آورند و برای کسانی که ایمان آورده‌اند استغفار و طلب آمرزش می‌کنند».

و در سوره شوری آیه‌ی ۵ می‌فرماید: ﴿وَأَلْمَلَتِ كُلُّ أُمَّةٍ لَهَا رَافِعَةٌ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی: «و فرشتگان بحمد پروردگارشان تسبیح می‌کنند و برای کسانی که در زمینند استغفار می‌نمایند». پس معلوم شد که فرشتگان نیز بعنوان شفاعت استغفار می‌کنند هر چند آن هم باذن پروردگا است یعنی نافع بودن شفاعت در اینجا نیز دو نکته بنظر می‌رسد:

نکته‌ی ۱- اینکه شفاعت فرشتگان برای مردم روی زمین روی فطرت خیر است از آنکه وجود آنان خیر محض است و برای جهانیان جز خیر و خوبی نمی‌خواهند چنانکه پاره‌ای از روایات این معنی را تأیید می‌کند.

نکته‌ی ۲- اینکه فرشتگان مقرب الهی چون حاملین عرش و فرشتگانی که در پیرامون عرشند فقط برای مؤمنین استغفار می‌کنند اما فرشتگان دیگر برای عموم مردم روی زمین استغفار می‌کنند هر چند آن استغفار و شفاعت مفید فائده‌ای نشود جز برای کسانی که خدا از ایشان راضی باشد و این همان معنائی است که از آیه‌ی ۲۶ سوره نجم استنباط می‌شود که چه بسیار فرشتگانی در آسمانند که شفاعت ایشان چیزی را کفایت نکند و فائده نبخشد جز برای کسانی که خدا بخواهد و راضی باشد و همین حقیقت است که در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی مدثر می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ با این توضیح چند مطلب بدست می‌آید:

۱- شفاعت بآن معنائی که مشرکان و غالیان معتقدند که در روز قیامت پیغمبر یا امامی دامن همت بکمر زند یا بعبارت واضحتر پای گستاخی در صحرای محشر نهد و از مجرمان و گناهگاران شفاعت نماید و مستحقان عذاب جهنم را از کیفر الهی نجات

بخشد هرگز وجود ندارد و حتی شفاعت نیکان هم در چنین روزی واقع نمی‌شود اگر قبلاً نشده باشد! و آنچه در این باره یافته‌اند و در کتب و رسائل باقی مانده است جز اغوای شیاطین جن و انس نیست تا مجرمان و مترفان را بمعصیت خدا و تجاوز از مقررات شریعت گستاخی و جرأت دهد و ملت اسلام را بذلت و زبونی سوق نماید چنانکه این منظور شیاطین بنحو کامل حاصل شده است!

۲- کلمه شفاعت در قرآن چه معادی و چه معاشی جز در باره فرشتگان استعمال نشده است اما در باره‌ی معاش همان است که فرشتگان بفرمان و اذن پروردگار جهان متصدی و مدبر پاره‌ای از امور خلقت و طبیعتند. و آن بدون اجازه و اذن و حول و قوت الهی بکاری که بدانها محول است نمی‌توانند پردازند و در هیچ امری از امور استقلال ندارند که بمیل و اراده‌ی خویش آنرا انجام دهند.

و اما شفاعت آنها در امر آخرت و قمات هان استغفار است که برای مؤمنین یا برای عموم اهل زمین می‌کنند حال پذیرفته و قبول دربار پروردگار بشود یا نشود! و این عمل استغفار هم در همین حیات دنیا واقع می‌شود.

۳- در خصوص شفاعت انسانی برای انسانی اعم از اینکه شفیع پیغمبری یا امامی و یا مؤمنی باشد هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد علی‌الخصوص در روز قیامت که تمام آیات کتاب آسمانی منکر و مخالف آن است که در آن روز کسی برای کسی نافع و مفید و شفیع باشد و بلکه هر نفسی در گرو عمل خویش می‌باشد، و اگر بخواهیم خیرخواهی و شفاعت انسانی را برای انسانی از قرآن استنباط و استخراج نمائیم فقط همان استغفار است که پیغمبر برای پاره‌ای از افراد امت بدستور و امر پروردگار انجام می‌دهد یا مؤمنین برای یکدیگر از خدا طلب آمرزش می‌کنند و این هم در دنیا است که در عمل و محل عبادت و طاعت است، و گرنه در آخرت هیچ کسی را جرأت و همت آن نیست که کوچکترین نفعی و شفاعتی برای احدی بکند و هر که بخود مشغول است.

۴- شفاعت و استغفاری که فرشتگان یا پیغمبر و مؤمنان برای افراد می‌کنند پذیرفتند از طرف خدا حتم و مسلم نیست جز برای مؤمنین و آنانکه مرضی خدا باشد، چه نه

فرشتگان جز حاملین عرش و نه پیغمبر و مؤمنین بطور حتم و یقین نمی‌دانند که برای کسانی که استغفار می‌کنند مؤمنین مرضی و مرتضی‌ خدایند و فرشتگان بر حسب فطرت که الهام بخیرند برای اهل زمین خیر و خوبی را می‌خواهند چنانکه شیاطین که الهام بشرند برای مردم بدیها را خواهانند. پس استغفار این فرشتگان چون باران رحمتی است که در محل لایق و قابل اثر خود را خواهد بخشید و گرنه در باغ لاله روید و در شوره زار خس. و پیغمبر هم بنص قرآن علم بغیب ندارد و حتی منافقین اهل مدینه را نمی‌شناسد چنانکه آیه‌ی ۱۰۱ توبه می‌فرماید: ﴿وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ الْإِفْثَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ بنا بر این ممکن است برای پاره‌ای از منافقین ناشناخته و امثالهم استغفار نماید لیکن مرضی خدا نباشد لذا شفاعت آنحضرت و همچنین مؤمنین برای چنین افرادی هرگز نافع نشود. پس بهر صورت شفاعتی انجام شده حال یا نفع بخشد یا نبخشد؟!!

۵- شفاعت باین کیفیت مستلزم آن است که هر مؤمنی که به نجات خود علاقمند است در دنیا آنچنان به اعمال صالحه بپردازد و اخلاق فاضله را پیشه کند تا فرشتگان مؤمنین او را مستحق و لایق استغفار و بعبارت دیگر لایق شفاعت خود تشخیص دهند و در حق او دعا و طلب آمرزش کنند تا خدا استغفار و شفاعت ایشانرا در حق او بپذیرد و وی را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار دهد!

۶- اینگونه شفاعت در حقیقت نتیجه‌ی عمل خود شخص است که با انجام و تکرار عمل صالح و مداومت به اخلاق فاضله خود را مستحق چنین فیضی کرده است که ملائکه و مؤمنین در حق او دعای خیر کنند، خلاف آن شفاعت غرور انگیز شیطانی که مغروران می‌پندارند که اعمال صالحه و تقرب فوق‌العاده پیغمبر یا امامی موجب آن می‌شود که آن پیغمبر یا امام بجزای اعمال صالحه‌ی خود شفاعت گناهگاران و مجرمان و گستاخان در معصیت الهی را که خود هیزم جهنمند از خدا بخواهد! اینگونه پندار جز اغوای شیطان و هوس دیوانه‌گان نیست.

۷- همین استغفار و شفاعت دنیائی فرشتگان یا پیغمبر و مؤمنین است که در روز قیامت که تجسم اعمال است مجسم شده و شفیعان شفاعت شدگان در عرصه قیامت نمایان می‌شوند چه آنانکه شفاعت ایشان قبول شده و چه آنانیکه پذیرفته نشده‌اند و در همین حال که منافقان و مجرمانی که شفاعت پیغمبر و مؤمنین درباره آن مقبول نیفتاده است از شفاعتی که درباره‌ی آنان قبول نشده است متحسر و معذب می‌شوند که آیه‌ی شریفه‌ی ۴۸ - سوره مدثر می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ یعنی: شفاعت شافعان در حق ایشان نفعی نمی‌بخشد.

با این تبیین و توضیح معلوم شد که شفاعتی که در السنه و افواه رایج است هیچ مایه‌ای از حقیقت ندارد و همان غرور شیطانی است که قبل از اسلام در مذاهب باطله و منسوخه چون یهودیت و مسیحیت و غیره رایج بوده، و شیطان برای گمراهی آن ملت‌ها آنرا ترویج و تبلیغ نموده است، و سرایت آن باین معنی در اسلام از همان منابع آب می‌خورد و نتیجه‌ی آن هم چنانکه معلوم و مشهود است جز ذلت و زبون که از اجرای شهوات و گستاخی و تجاوز از حدود و مقررات الهی عائد مسلمین نمی‌شود، مخصوصاً ملت شیعه که از این قبیل مطالب غرور انگیز فراوان دارند!!

شفاعتی که در اسلام است و قرآن حاوی آن است نه تنها کسی را بغرور آن بمعصیت جرأت نمی‌دهد بلکه خود بهترین محرک و مؤثرترین وسیله و انگیزه برای نیکوکاری و اعمال صالحه است چه مؤمن را تشویق و ترغیب می‌نماید که با انجام اعمال نیک و تخلق باخلاق فاضله جلب نیت حسنه‌ی مؤمنین را نموده خود را بستر طلب مغفرت و دعای خیر برادران مؤمن خود قرار دهد تا اگر اعمال صالحه‌ی خودش کافی به نجات از عذاب نباشد و دعای خیر برادران مؤمنش او را در این منظور کمک دهد و یا موجب ترفیع درجات او در بهشت گردد.

نکته دیگر که فوق‌العاده قابل دقت است و باید مطالعه کنندگان را پیش از پیش به آن توجه دهد آن است که معروض شد: که در آیات شفاعت در روز قیامت هر جا که

هست کلمه «اذن» ماضی است یعنی باید اذن بشفاعت قبلاً داده شده باشد و کلمه «تنفع» بصیغه‌ی مضارع است، یعنی شفاعت انجام شده بعد از اذن نفع می‌بخشد و شرط اذن هم بصیغه ماضی است ﴿وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ یعنی: آنگاه اذن شفاعت درباره کسی داده شده است که در باره استحقاق گفته‌ای مقبول و پسندیده باشد.

بدیهی است نفع شفاعت در روز قیامت مورد انتظار است نه وقوع شفاعت و آیات شریفه هم ملهم بلکه مفهم همین معنی است، و هیچ آیه و حتی اشاره‌ای در قرآن نیست که در قیامت شفاعتی واقع خواهد شد بلکه صراحت آیات است که در آن روز اصلاً شفاعتی نیست و بر فرض محال شفاعتی باشد قبول نخواهد شد، اینکه می‌گوئیم بر فرض محال برای آنست که آیات قرآن حتی وقوع محالات را هم غیر نافع و نامقبول شمرده است، چون دادن فدیة و قربانی و فداکاری دوستانه و نفع بخشیدن اولاد و مال در آیات شریفه مانند: ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره/۴۸) ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ (بقره/۱۲۳). و ﴿وَإِنْ تَعَدَلَ كُلَّ عَدَلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا﴾ (انعام/۷۰). بدیهی است در قیامت فدیة و عدلی نیست که قبول بشود یا نشود و همچنین آیه ۸۸ سوره‌ی شعراء که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ در آن روز مالی نیست که نفعی بخشد یا نبخشد، پس همچنانکه بر فرض محال عدلی باشد یا مالی باشد یا بیعی باشد نفعی نخواهد بخشید همچنان بر فرض محال شفاعتی باشد نفعی نخواهد بخشید و یا قبول نخواهد شد،

تنها آن شفاعتی نافع و مقبول است که خدا در دنیا از بنده‌اش اعمالی دیده باشد که مرضی و پسندیده او باشد و بفرشتگان و پیغمبران و مؤمنین اجازه داده باشد که برای او استغفار که همان شفاعت است کرده باشند آنگاه چنین شفاعتی که در حقیقت یک نوع مزد عمل خود این شخص است نافع بوده در قیامت موجب آمرزش سیئات یا رفع درجات او خواهد شد، سخن در این است که ماضی بودن کلمه اذن خود بهترین دلیل

است که اذن شفاعت در دنیا بشفیعیان داده شده بلکه امر شده است که در باره پسندیدگان شفاعت یعنی استغفار و نفع آن هم در روز قیامت خواهد بود، در اینجا این سوال به پیش می‌آید که در آیات قرآنی کلماتی در اذن شفاعت است که بصیغه مضارع آمده است. چون آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی نجم: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ و یا چون آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی انبیا که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ﴾ که در این آیات اذن و وقوع شفاعت مضارع است؟ در اینجا می‌گوئیم:

چنانکه قبلاً بعرض رسید و بعداً هم خواهد آمد، این شفاعتها مخصوص فرشتگان است که در همین دنیا با استمرار توالد و تناسل آدمیان علی‌الدوام انجام می‌گیرد چنانکه استغفار فرشتگان که همان شفاعت است بصیغه مضارع است زیرا همواره تا انسانی در روی زمین است در جریان است و هیچ مربوط بشفاعت در روز قیامت نیست با دقت در آیات حقیقت واضح است. و خلاف و تناقضی در قرآن نیست که از یکطرف می‌گوید در قیامت شفاعتی نیست و از طرفی دیگر وقوع آنرا موکول باذن نماید.

با دقت در مراتب معروضه می‌بینیم که در قرآن کریم هیچ خلاف و تناقضی نه تنها وجود ندارد بلکه تمام مطالب و مضامین آن معاضد و مؤید یکدیگرند و چون بنای رفیع و منیعی است که با هندسه‌ی کارگاه آفرینش از قدرت و مشیت مهندس آفریدگاری بنیان یافته است، و تماشای دستگاه هوش ربای عقل افزایش هر دم مؤمن آگاه را بفریاد «تبارک الله رب العالمین» وا می‌دارد. شفاعت او نیز چون رسالتش همه انذار و تبشیر است. ﴿إِنَّ اللَّهَ بَعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾ (فاطر/۳۱).

پاره‌ای از کسانیکه خواسته‌اند شفاعت شفیعان روز قیامت را ثابت نمایند متمسک به آیاتی شده‌اند که در آن کفار و مجرمین در روز قیامت از نداشتن شفیع متحسرنده مانند آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره شعراء که در آن بت‌پرستان می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۵۸﴾ یعنی: «برای ما از شفیعان کسی نیست و دوستان مهربانی نداریم». یا آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی مدثر که در آن مجرمان در جواب خزنه‌ی جهنم چیزهای می‌گویند سرانجام در سرنوشت آنها می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (مدثر/۴۸) یعنی «شفاعت شفیعان بحال مجرمان نفعی نمی‌بخشد». یا در آیه ۱۸ سوره غافر بعد از آنکه سختی روز قیامت شرحی می‌دهد آنگاه می‌فرماید: ﴿لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ یعنی: برای ستمگاران خویشاوندی و شفاعتگری که اطاعت کرده شود نخواهد بود. یا در سوره اعراف آیه ۵۳ می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ (۲۲) (یعنی: «آیا انتظار می‌برند جز تأویل آنرا روزی که تأویل قیامت بیاید آنانکه آنرا از پیش فراموش کرده‌اند خواهند گفت: فرستادگان خدا بحق و راستی آمدند پس آیا برای ما شفیعی است تا در باره‌ی ما شفاعت کنند یا اینکه برگردانیده شویم، پس عمل کنیم غیر از آنچه در دنیا عمل می‌کردیم اینان خود را زیان‌کار کرده‌اند و آنچه را که بدورغ بافته‌اند از آنها گم شده است»). مثبتین شفاعت می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات استناد باثبات شفاعت کنند در حالیکه هرگز این آیات چنین مفهومی ندارند که بتوان از مخالف آن اثبات شفاعت نمود. اینکه کفار آرزو می‌کنند که کاش آنانرا شفیعی بود یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها است که اصلاً در روز قیامت مصداق آن یافت نمی‌شود چون آرزوی برگشت بدنیا چنانکه گفتیم آرزوهای محالی است که تحقیق آن برای هیچکس ممکن نیست.

چنانکه گفتند: ﴿أَوْ نُردُّ فَنَعْمَلْ﴾ یعنی: «برگردیم و تلافی اعمال فوت شده را کنیم» یا اینکه می‌گویند: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ ﴿۱۱﴾ لَعَلِّيَ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ (مؤمنون/۹۹-۱۰۰) یعنی: «پروردگار من مرا برگردان تا شاید عمل صالح کنم» مگر صدیق حمیم که در

ردیف شفیع است برای دیگران هست که برای اینان نیست؟ مگر نه می بینی خدای متعال در سوره معارج پس از آنکه شرح روز قیامت را می دهد که: ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاوَاتُ كَالْهَلِّ ۖ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ۚ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا﴾ (سوره ی معارج/ ۸-۹-۱۰) یعنی: «همان روز که آسمان همچون فلز گداخته می شود. و کوهها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود. و هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد!».

مگر در دنبال همین آیه شریفه نمی فرماید: ﴿يُبْصِرُوهُمْ ۖ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ ۖ وَصَحْبَتِهِ ۖ وَأَخِيهِ ۚ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُتَوِيه ۚ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ﴾ (معارج/ ۱۱-۱۲-۱۳-۱۴) «آنها را نشانشان می دهند (ولی هر کس گرفتار کار خویشان است)، چنان است که گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند. و همسر و برادرش را. و قبیله اش را که همیشه از او حمایت می کرد. و همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش گردن». آیا این حالت مخصوص مجرم است؟ این همان آرزوهای محال نیست؟ مگر خدای متعال در سوره عبس آیه ۳۳ نمی فرماید: ﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ ۚ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۚ وَأُمُّهُ وَأُيُوتِيهِ ۚ وَصَحْبَتِهِ ۚ وَبَنِيهِ ۚ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ (عبس/ ۳۳-۳۷).

که این حالت برای همه است پس اینگونه آرزوها آرزوهای محال است که در آن روز هریک از گناهگاران دارند خصوصا کسانی که بامید شفاعت شافعان مرتکب گناهان شده اند بیش از دیگران دنبال شفیعان می گردند اما از آنها خبری نیست!! زیرا در روز قیامت شفיעی نیست چنانکه حمیمی نیست. چنانکه برگشتی نیست. چنانکه فدیة ای نیست. ووو...وو.

با بیانی که شد در مسأله ی شفاعت بروشنی واضح شد حکه مطلب آن چنان نیست که غالیان و دشمنان دین به دست و دهان جاهلان و فاسقان انداخته اند و کار دین را ساخته بلکه حقیقت این مطلب را باید از قرآن کریم خواست نه از هوی و هوس این و

آن چنانکه گفتیم در قرآن کریم بکرات نفی شفاعت را در روز قیامت کرده است که: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ (بقره/۴۸) یعنی: «و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می‌شوند». و باز در همین سوره می‌فرماید: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ (بقره/۱۲۳) (یعنی: «بپرهیزید روزی را که هیچ شخصی از شخص دیگر چیزی را کفایت نکند و از او قربانی قبول نگردد و شفاعتی نفع ندهد». در این دو آیه‌ی شریفه تصریح می‌کند که در روز قیامت شفاعتی قبول نمی‌شود یا شفاعتی نفع نمی‌دهد، ممکن است طمع‌کاران بهانه‌جو و جاهلان لجوج از قبول این حقیقت دست و پا زده بگویند: پس شفاعتی هست غایت امر اینکه پذیرفته نمی‌شود یا فائده ندارد به اینان باید گفت که در این آیات هم چنانکه تصریح بنا قبولی و بی‌فائدگی شفاعت شده است همچنان بنا قبولی و بی‌فائدگی عدل (فدیه) تصریح شده است و حال اینکه هر دوی اینها در روز قیامت نخواهند بود. مگر در روز قیامت فدیه و قربانی هست که شفاعت هم باشد هر چند پذیرفته نشوند؟ بلکه آیات شریفه از آرزوهای مجرمان در روز قیامت خبر می‌دهد که آنان آرزو می‌کنند که کاش کسی دیگر بجای آنها فدیه می‌شد و بجهنم می‌رفت تا آنها آزاد باشند چنانکه در آیه ۱۱ سوره معارج آورديم که فرموده: ﴿يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ﴾ یعنی: «مجرم دوست دارد که از عذاب آنروز پسرانش را فدیه دهد» و در سوره حدید آیه ۱۵ می‌فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ یعنی: «امروز نه از شما منافقان و نه از کسانی که کافر شدند فدیه گرفته نمی‌شود جای بود باش شما جهنم است» آیا در آن روز فدیه‌ای هست که خدا از منافقین و کافران نمی‌گیرد و مثلاً از مؤمنان می‌گیرد یا آن روز مجرم دسترسی بفدیه دادن فرزندان

و همسران و برادران خود دارد لکن از او پذیرفته نمی‌شود؟ هرگز نه، بلکه این فقط آرزویی است چنانکه در آیات شریفه این آرزو را به کرات از کفار و مجرمان آورده است که آنان آرزومند فدیة دادن هستند لکن بدان دسترسی نداشته و اگر هم داشتند از ایشان پذیرفته نمی‌شد. چنانکه در آیه ۵۴ سوره یونس می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ۗ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ﴾ یعنی: «اگر برای هر نفسی که بخود ظلم کرده است آنچه که در روی زمین است از او بود هر آینه آنرا فدیة می‌داد...».

و در آیه ۱۸ سوره رعد می‌فرماید: ﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ ۗ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾ یعنی: «کسانیکه اجابت فرمان الهی نکرده‌اند و از اطاعت سر باز زده‌اند اگر همه آنچه در روی زمین است از ایشان بوده و مثل آن با او بود هر آینه فدیة می‌دادند تا از عذاب نجات یابند...».

و در سوره زمر آیه ۴۷ نیز می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ (یعنی کسانیکه ظلم کرده‌اند اگر همه مال جهان را داشته باشند و مانند آنرا نیز مالک باشند آنگاه همه را از برای رهای از شدت عذاب روز قیامت می‌دهند) (نجات بیابند) و از جانب خدا چیزهای برایشان آشکار شود که آنها را بحساب نمی‌آوردند. و در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۳۶ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ ۗ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ ۗ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (یعنی: «کسانیکه کافر شدند اگر همه اموال روی زمین و مانند آن را بعلاوه ما فی الارض برای رهای از عذاب روز قیامت فدیة دهند از آنان قبول نشود...»).

در تمام این آیات از آرزوهای محال مجرمان و کفار بیان می‌کند که اگر فرضاً همه اموال روی زمین از آنان بود بلکه زمینی دیگر مانند آن نیز از ایشان بود آن را بفدیه می‌دادند لکن بهر صورت از ایشان پذیرفته نمی‌شد و بهره‌ی ایشان همان عذاب دردناک خواهد بود پس کلمه شفاعت هم که در آیات است همانند کلمه فدیه است، همانند کلمه صدیق و حمیم است، چنانکه فدیه وجود ندارد و صدیق و حمیم وجود ندارد، شفاعت هم وجود ندارد: خصوصاً که این حقیقت را قرآن کریم در آیه ۲۵۴ بقره خطاب بمؤمنین تصریح کرده است که: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفُقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ﴾ یعنی: «ای مؤمنان، از آنچه روزی شما کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن بیع و دوستی و شفاعتی نیست». که آب پاک بدست همه ریخته است که اصلاً در روز قیامت شفاعتی نیست. چنانکه خلّتی نیست چنانکه بیعی نیست. و در تمام آیات قرآن کوچکترین اشاره‌ای بوجود شفاعت در روز قیامت نیست بلکه تماماً نفی است. بلی شفاعتی که در قرآن هست شفاعتی است که مؤمنین یا فرشتگان یا پیغمبر در دنیا بوسیله استغفار از یکدیگر می‌کنند و از خدا طلب رحمت و آمرزش بوسیله عبادت می‌نمایند زیرا دنیا دار عمل و عبادت است که: «اليوم عمل ولا حساب و غدا الحساب ولا عمل». آن هم به اذن پروردگار که فقط درباره مؤمنین است که ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيَاكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ (محمد/۱۹) ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ (آل عمران/۱۵۹). چنانکه شرح آن گذشت.

با این بیان است که هیچگونه تناقضی در آیات قرآن دیده نمی‌شود و مسأله شفاعت بر طبق عقل و نقل صحیح و درست می‌آید. زیرا با بیانی که شفاعت جویان کرده‌اند از یکطرف قرآن صریحاً اظهار می‌دارد که در قیامت شفاعتی نیست و از طرف دیگر آن را موکول به اذن خدا کرده است و از طرف دیگر مجرمان آرزوی شفیع می‌کنند از طرف دیگر بازار شفاعت بآن وسعت گشایش می‌یابد؟! آری مجرمان طمع‌کار این آیات و تناقض با یکدیگر می‌بینند و چون روح طمع در انسان قوی است و غرور و فریب

شیطان و دسیسه‌گالیان و دشمنان دین مطلب را بصورتی در آورده است که گوئی خدا و پیغمبر العیاذ بالله هذیان می‌گویند! از یکطرف گناهگاران و مجرمان را از عذاب شدید جهنم بعثت ارتکاب معصیت و نافرمانی از خدا می‌ترسانند، و از طرف دیگر باب شفاعت را با آن وسعت بروی آنان باز می‌کند! یعنی بنای محکمی که از دین و قوانین آن پی می‌افکنند و آنرا با بهترین هندسه بنیاد می‌کنند، یا مسأله شفاعت از بیخ و بن ویران می‌کنند! چنانکه ویران شده است و اثری از آن باقی نیست! در حالیکه اصلاً قرآن از موهومات و مزخرفات آنان چیزی را تصدیق نمی‌کند بلکه بهمان حکمت کامله خود شفاعت را در دنیا باذن پروردگار برای مؤمنین که همان استغفار است می‌پذیرد و در روز قیامت نفع آن که آمرزش سیئات یا رفع درجات باشد عاید مؤمنین می‌شود و از این شفاعت ساختگی خبری در روز قیامت نیست و فقط آرزوی است که به غرور شیطانی در گمراهان است و چون فردای قیامت از آن اثری نبیند فریاد: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ» برآورند و به ایشان گفته خواهد شد: ﴿وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَؤُا۟﴾ (انعام/۹۴). یعنی شفیعانی که خیال می‌کردند، کجایند که دیده نمی‌شود؟ ﴿وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ (انعام/۹۴). یعنی: «آنچه در خیال خود می‌پنداشتید از شما گم شد». و جز حسرت باقی نماند!

ائمه معصومین علیهم السلام نفی شفاعت از خود نموده‌اند و نجات را بتقوی و بعمل و ورع منوط داشته‌اند بر طبق قرآن مجید

تمام استناد و اتکای شفاعت طلبان و شفیع تراشان به احادیث ضعیفه و مجهوله و دروغی است که نسبت آنرا به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یا ائمه معصومین علیهم السلام داده‌اند و چون آن اخبار که ما ان شاء الله بزودی صحت و سقم اسناد آن را از کتب رجال و درایه معلوم خواهیم کرد که همه‌ی آن مخالف کتب الهی است باید قبل از همه آنها را بسینه دیوار کوبید. لذا نباید مورد اعتماد و اتکاء عاقلان صاحب ایمان گردد.

اینکه ما احادیثی که در آن ائمه اطهار سلام الله علیهم از خود نفی شفاعت کرده‌اند چون از همه بهتر بجهت آنکه موافق آیات قرآن است در این اوراق بنظر حقیقت طلبان می‌رسانیم

۱- در امالی شیخ طوسی علیه الرحمه ۳۸۱/۱. «عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال لخيثة: أبلغ شيعتنا إنا لا نغني عنهم من الله شيئاً، وأبلغ شيعتنا أنه لا ينال ما عند الله إلا بالعمل، وأبلغ شيعتنا أن أعظم الناس يوم القيامة حسرة من وصف عدلاً ثم خالفه إلى غيره، وأبلغ شيعتنا أنهم إذا قاموا بما أمروا إنهم هم الفائزون يوم القيامة».

یعنی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام به خیثمه یکی از اصحاب بزرگوار خود فرمود: بشیعیان ما ابلاغ کن که ما از جانب خدا هیچ چیزی را از آنان کفایت نکرده و کاری از ما بر نمی‌آید و نیز بشیعیان ما ابلاغ کن که در نزد خدا بهیچ مقامی نتوان رسید جز بعمل و نیز بشیعیان ما ابلاغ کن که همانا بزرگترین مردم از حیث حسرت در روز قیامت آن کسی است که خود عدالت و انصاف را وصف کند آنگاه در مورد عمل با دیگران خود او آن را مخالفت نماید و نیز بشیعیان ما ابلاغ کن هر گاه بدانچه مأمور شده‌اند آن را بر پاداشته عمل نمایند آنان در روز قیامت بطور حتم رستگار خواهند بود). دقت در حدیث شریف و مطابقت آن با کتاب مجید آسمانی ما بخوبی گواه صحت مطلب (است).

۲- در مشکوٰۃ الانوار طبرسی ۳۲/۱۸ بحار الانوار از دعائم اسلام از فضیل روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بمن فرمود: «یا فضیل، أبلغ من لقیتم من شیعتنا السلام وقل لهم: إني أقول: إنا لا نغني عنهم من الله شيئاً إلا بورع فاحفظوا ألسنتكم وكفوا أيديكم وعليكم بالصبر والصلوة إن الله مع الصابرين». یعنی: حضرت صادق بمن فرمود: ای فضیل هر کسی که از شیعیان ما را ملاقات کردی سلام برسان و بگو من که جعفر صادقم می گویم: ما از جانب خدا هیچ چیزی را از ایشان کفایت ننموده باز نمی داریم جز به ورع و پرهیزگاری خود ایشان. پس شما زبان خود را نگاهدارید (از بد گوی مردم و سخنان بیهوده) و دست خود را باز دارید (از ظلم و مال حرام) و بر شما باد بشکیبائی و نماز همانا خدا باصابران است.

۳- در روضه کافی ص ۳۴۲ چاپ اسلامیه... «قال الصادق علیه السلام: إنه لن يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئاً، لا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك، فمن سره أن تنفعه شفاعة الشافعين فليطلب إلى الله أن يرضى عنه».

یعنی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هیچکس از عذاب خدا شما را کفایت نکرده و باز نمی دارد نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه غیر اینها پس کسیکه مسرور می شود و دوست دارد که شفاعت شفیعیان بحال او نفعی داشته باشد باید از خدا بخواهد از او راضی شود (یعنی بعمل پردازد و خود را اصلاح کند) شفاعت شافعین همان دعا و استغفاری است که فرشتگان و مؤمنین می کنند.

می بیند حدیث شریف چگونه مضمون آیه شریفه است که ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه/۱۰۹).

«در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است».

۴- این حدیث از فریقین به صحت پیوسته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها به خویشان خود می‌فرمود: «یا فاطمة بنت محمد ویا صفیة عمه رسول الله ویا... اعملا لما عند الله فإني لا أغني عنكما من الله شيئا». (یعنی: ای فاطمه دختر محمد، و ای صفیه عمه رسول خدا، عمل کنید برای آنچه از ثبوبات که در نزد خداست زیرا من از شما چیزی را کفایت نمی‌کنم) و این فرمایش آنحضرت در آخرین سال عمر شریف آن بزرگوار صلی الله علیه و آله بود. مضمون آیه شریفه است که درباره زنان پیغمبران (نوح و لوط عليهما السلام) آمده است که می‌فرماید: ﴿فَخَانَتَاهُمَا ضَرْبٌ فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ (تحریم/۱۰). یعنی: «چون آن دو زن با آن دو پیغمبر خیانت کردند آن دو پیغمبر چیزی را از عذاب خدا از ایشان نتوانستند جلوگیری کنند». و درباره فرزندان یعقوب عليه السلام می‌فرماید از زبان یعقوب عليه السلام: ﴿وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ﴾ (یوسف/۶۷) یعنی: «من از جانب خدا نمی‌توانم چیزی را از شما کفایت و جلوگیری کنم همانا حکم جز خدای را نیست». و باری تعالی همین سخن یعقوب را تصدیق فرموده گفت: ﴿مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (یوسف/۶۸) یعنی: «آری چنین است که یعقوب نمی‌توانست از آنان از جانب خدا چیزی را کفایت و جلوگیری کند».

۵- در امالی طوسی ص ۳۰۲... آمده: عن جابر بن يزيد الجعفي «قال: خدمت سيدنا الإمام أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام ثمان عشرة سنة فلما أردت الخروج ودعته وقلت أفدني فقال: أبعد ثمانية عشرة سنة يا جابر؟ قلت نعم إنكم بحر لا ينزف ولا يبلغ قعره فقال: يا جابر بلغ شيعتي عني السلام وأعلمهم أنه لا قرابة بيننا وبين الله عز وجل ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة، يا جابر من أطاع الله وأحبنا فهو ولينا، من عصى الله لم ينفعه حبنا، يا جابر من هذا الذي يسأل الله فلم يطعه أو توكل عليه فلم يكفه أو وثق به فلم ينجه؟».

یعنی: از جابر بن یزید جعفری که از اصحاب بزرگوار و عالیقدر حضرت امام محمد باقر است: روایت شده است که گفت: من مدت هیجده سال آقای ما حضرت ابوجعفر

امام محمدباقر خدمت کردم همینکه خواستم از خدمت آنحضرت خارج شوم آن حضرت را وداع کرده و عرضه داشتم که بمن فائده برسان (موعظه کن و چیزی تعلیم فرما) حضرت فرمود: ای جابر آیا بعد از هیجده سال باز هم فائده؟ (یعنی آیا از علم لازم بی نیاز نشده‌ای؟) گفتم: آری همانا که شما دریائی هستید که بقعر آن نتوان رسید حضرت فرمود: ای جابر شیعیان ما را از جانب من سلام برسان و به ایشان اعلام کن که بین ما و خدا هیچ قرابت و خویشاوندی نیست و بحضرت احدیت تقرب نتوان یافت مگر بطاعت و فرمانبرداری وی. ای جابر هر که خدا را فرمان برد و ما را دوست دارد او ولی ماست، و کسیکه خدا را معصیت کند دوستی ما به حال او نفعی نخواهد داشت! ای جابر چه کسی از خدا خواست که خدا به او نداد یا بر او کفایت نکرد؟ یا به او وثوق و اطمینان نمود و خدا او را نجات نداد؟.

۶- در مشکوة الانوار طبرسی ص ۵۶ چاپ نجف... «عن عمرو بن سعید بن هلال قال: دخلت علی ابي جعفر عليه السلام ونحن جماعة فقال عليه السلام كونوا النمرقة الوسطی يرجع إليکم العالی و يلحق بکم التالی واعملوا یا شیعة آل محمد والله ما بیننا وبين الله قرابة ولا لنا علی الله حجة ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة، من كان مطيعاً لله نفعته ولا يتنا ومن كان عاصياً لم تنفعه ولا يتنا قال: ثم التفت إلینا وقال: لا تغتروا ولا تقترروا و ما النمرقة الوسطی قال: ألا ترون أفلا تأملون أن تجعلوا للنمط الأوسط فضله؟».

ترجمه: عمرو بن سعید بن هلال که از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق عليه السلام است گفت وارد شدم بر حضرت ابو جعفر (باقر) عليه السلام و ما جماعتی بودیم آنحضرت فرمود: فرش و فرد میانگین باشید تا عالی بسوی شما برگردد و عقب مانده بشما ملحق شود و عمل کنید ای شیعیان آل محمد عليه السلام که بخدا تقرب نمی توان یافت مگر بوسیله طاعت و فرمانبرداری او هر که مطیع خدا باشد دوستی ما بحال او نفع می دهد و هر که عاصی باشد دوستی ما بحال او نفعی نخواهد داشت! آنگاه حضرت بما توجه و التفت فرمود گفت: مغرور نباشید و مأیوس هم نباشید و خود را کوچک نگیرید، عرض کردم

فرش میانگین یعنی چه؟ فرمود مگر نمی‌بینید مگر آرزو نمی‌دارید که برای شخصی معتدل و میانه رو فضل او را قائل باشید؟

۷- در روضه کافی ص ۲۶ از صحیفه حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام که فرمود: «واعلموا أنکم عبید الله ونحن معکم یحکم علینا وعلیکم سید حاکم خدا وهو یوقفکم ویسألکم فأعدوا للجواب قبل الوقوف والمسائلة والعرض علی رب العالمین یومئذ لا تکلم نفس إلا بإذنه واعلموا إن الله لا یصدق یومئذ کاذبا ولا یکذب صادقاً ولا یزر عذر مستحق ولا یعذر غیر معذور له الحجة علی خلقه بالرسول الاوصیاً بعد الرسل فاتقوا الله عباد الله واستقبلوا فی اصلاح أنفسکم وطاعة من تولونه فیها». یعنی: و بدانید که شما بندگان خدائید و ما نیز چون شما با شمائیم و بر ما و بر شما آقای حاکم، فردا حکومت خواهد کرد و همو شما را باز داشته و پرسش خواهد نمود پس آماده جواب دادن باشید قبل از آنکه بازدارند و پرسش کنند و بر پروردگار عالمیان عرضه شوید، در آن روز هیچ نفسی سخن نگوید مگر به اذن او جل جلاله و بدانید که خدا در آن روز هیچ دروغگوئی را تصدیق نخواهد نمود و هیچ راستگوئی را تکذیب نخواهد کرد و عذر مستحق را بر نمی‌دارد و عذر نامعذوری را نمی‌پذیرد. او را بر خلق خود بسبب ارسال رسل و اوصیای بعد از رسل حجت است، پس ای بندگان خدا از خدا بترسید و در اصلاح نفوس خود روی آورید و طاعت کسی را که در این باره او را دوست دارید پیش گیرید.

۸- در مشکوة الانوار طبرسی ص ۶۳.. «عن عمر یزید، ثم أقبل علينا (أبو جعفر) فقال: والله ما معنا من الله براءة وما بیننا وبين الله قرابة ولا لنا علی الله حجة ولا یتقرب إلى الله إلا بالطاعة فمن کان منکم مطیعاً نفعته ولا یتنا ومن کان منکم عاصياً لم تنفعه ولا یتنا». ترجمه این حدیث نیز مضمون احادیثی است که گذشت.

۹- در کتاب صفات الشیعه صدوق از جمله فرمایشات رسول الله صلی الله علیه و آله آمده: «إني رسول الله إليکم إني شفیق علیکم لا تقولوا إن محمداً منا فوالله ما أولیائی منکم ولا من غیرکم

إلا المتقون فلا أعرفكم تأتوني يوم القيامة تحملون الدنيا على رقابكم ويأتون الناس يحملون الآخرة، ألا وإني قد اعذرت فيما بيني وبينكم وأن لي عملي ولكم عملكم». یعنی: رسول الله ﷺ به اصحاب خود و خویشان خود فرمود: من فرستاده خدا هستم بجانب شما همانا من خیلی دلسوز و غمخوار نسبت بشما هستم مگوئید (مغرور نشوید) که محمد ﷺ از ماست زیرا بخدا سوگند که دوستان من از شما و غیر شما نیستند مگر پرهیزگاران پس نه بینم شما را در روز قیامت که بیائید در حالیکه وبال دنیا در گردنهای شماست و مردم دیگر بیایند در حالیکه توشه‌ی آخرت را حمل می‌کنند. آگاه باشید من عذر خود را در آنچه بین من و شما بود و بین خدا و بین شماست آوردم، عمل و کردار من فقط برای خود من است و عمل شما برای خود شماست).

در اینجا مناسب است که فرمایش آنحضرت را که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۸۶۳/۲ چاپ بیروت در این مورد آورده است نقل کنیم: قال ﷺ: «أیها الناس! لیس بین الله و بین أحد نسب ولا أمر یؤتی به خیرا ویصرف عنه شرا إلا العمل ألا لا یدعین مدع ولا یتمنین متمن والذی بعثنی بالحق لا ینجی إلا عمل مع رحمة ولو عصیت لهویت». یعنی ایها الناس! میان خدا و احدی نسبت و قرابتی و هیچ امری نیست که بتوان بدان خیری را جذب و شری را بدان دفع نمود مگر عمل. آگاه باشید هیچ مدعی نباید ادعا کند و هیچ آرزومندی چیزی را آرزو کند (مگر از طریق عمل) بآن خدائی که مرا بحق برانگیخته است که هیچ چیز انسان را نجات نمی‌دهد مگر عمل که رحمت خدا ضمیمه‌ی آن شود و اگر من که پیغمبرم معصیت کنم هر آینه هلاک خواهم شد. این حدیث چون موافق قرآن است که فرموده: ﴿إِنِّي أَخَافُ إِنَّ عَصِيَّتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (انعام/۱۵- یونس/۱۵ زمر/۱۳) لذا ضمیمه احادیث شیعه کردیم.

۱۰- در کتاب صفات الشیعه مرحوم صدوق رحمه الله علیه ص ۵۳ و مشکوة الانوار طبرسی ص ۵۶ با اندک اختلاف... «عن جابر الجعفی قال أبو جعفر عليه السلام یا جابر: أیکتفی من اتخذ التشیع أن یقول یحبنا أهل البیت؟ فوالله ما شیعتنا إلا من اتقی الله وأطاعه وما کانوا

يعرفون إلا بالتواضع والتخضع وأداء الأمانة وكثرة ذكر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدين والتعهد للجيران من الفقراء وأهل المسكنة والغارمين والأيتام، وصدق الحديث وتلاوة القرآن وكف الأذى عن الناس إلا من خير وكانوا أمناء عشائهم في الأشياء، قال جابر: يابن رسول الله ما نعرف أحدا بهذه الصفة فقال لي جابر: لا تذهبن بك المذاهب حسبة الرجل أن يقول أحب عليا صلوات الله عليه وأتولاه، فلو قال إني أحب رسول الله صلى الله عليه وآله ورسول الله خير من علي ثم لا يتبع سيرته ولا يعمل بسنته ما نفعه حبه إياه شيئا، فاتقوا الله واعملوا لما عند الله، ليس بين الله وبين أحد قرابة، أحب العباد إلى الله وأكرمهم عليه أتقاهم وأعملهم بطاعته، والله ما يتقرب إلى الله عز وجل إلا بالطاعة، ما معنا براءة من النار، ولا على الله لأحد حجة، فمن كان لله مطيعا فهو لنا ولي، ومن كان عاصيا فهو لنا عدو ولا تنال ولا يتنا إلا بالعمل والورع».

يعنى: جابر جعفی روایت کرده است که حضرت ابوجعفر امام محمد باقر عليه السلام فرمود: ای جابر آیا کسیکه تشیع را مذهب فرا گفته است او را همین کفایت می کند که بگوید او که ما اهل بیت را دوست می دارد؟ بخدا سوگند که شیعه‌ی ما نیست مگر آن کسیکه از خدا بترسد و او را اطاعت کند. شیعیان ما شناخته نمی شده و نمی شوند جز بتواضع و خشوع و ادا کردن امانت و کثرت ذکر خدا و روزه و نماز و نیکی کردن با پدر و مادر و رسیدگی کردن بحال همسایگان از فقیران و نیازمندان و تاوان زدگان (مقروضان) و یتیمان، و راست گفتاری و تلاوت قرآن و بازداشتن اذیت خود از مردم مگر اقدام بخیر و شیعیان ما همواره امینان قبیله‌ها و عشیره‌های خود بودند در تمام امور و اشیاء^۱. جابر عرض کرد: یابن رسول الله ما در میان شیعیان کسی را بچنین صفت

۱-- مراد از قبیله و عشیره افراد شیعه است که سنی بوده اند عرض حضرت اینکه رفتار شما با خویشان خود با نهایت رأفت و امانت و احسان و عدالت توأم باشد نه اینکه سخنی بگوئید یا عملی انجام دهید که موجب نفرت یا جدا شدن آنها از شما یا دوری آنها گردد پس یک فرد شیعه که در میان یک قبیله سنی باشد باید رفتارش طوری باشد که امین همه باشد.

نمیشناسیم حضرت بمن فرمود: ای جابر مذاهب و راههای مختلف تو را براه خطا نبرد آیا بس است شخص را که بگوید: من علی علیه السلام را دوست می‌دارم و او را ولی خود می‌دانیم؟ پس اگر بگوید من رسول خدا را دوست می‌دارم در حالیکه رسول خدا از علی بهتر است آنگاه سیرت آنحضرت را پیروی نکرده و بسنت او عمل ننماید، آیا چنین دوستی هیچ نفعی بحال او خواهد بخشید؟ پس از خدا بترسید و برای آن ثوابهایی که در نزد خدا است عمل کنید زیرا بین خدا و احدی خویشاوندی نیست و دوست‌ترین بندگان و گرامی‌ترین آنها بر خدا با تقوی‌ترین آنها نسبت به اوست، و عاملترین آنان بطاعت خداست. ای جابر بخدایتعالی تقرب نمی‌توان یافت مگر بطاعت و فرمانبرداری، و برای ما (امامان) هیچ برائت آزادی از آتش نیست و هیچ یک از شما بر خدا حجتی نیست. کسیکه مطیع خدا بود او دوست و شیعه هست و کسی که به خدا عاصی بود او برای ما دشمن است و بولایت ما دست نتوانی یافت مگر بعمل و پرهیزگاری.

این ده حدیث شریفه است که مضمون آنها منطبق با آیات شریفه قرآن و حکومت عقل و وجدان است و بهمین جهت ما از آوردن رجال و اسناد آن خودداری کردیم که «ما یوافق القرآن فخذہ». و اگر می‌خواستیم خیلی بیش از این احادیث در این معنی و موضوع داشتیم لکن برای ارباب عقول انصاف همین اندازه کافی است و برای جاهل عنود تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام هم فائده ندارد! پس چقدر خوب است که ملت اسلام مخصوصاً طائفه‌ی شیعه هر چه زودتر بخود آید و از شر دجالان و شیاطین غالین که موجب این همه خسران و زیان دنیا و آخرت مسلمانان شده‌اند خود را نجات دهد، و گرنه همچنان که معلوم و مشهود است «خسر الدنیا والآخرة» است. مسئله شفاعت با وسعت و کیفیتی که بین مردم شایع است بزرگترین علت و آفت عدم اجرای احکام شریعت و قوی‌ترین محرک جرم و معصیت و شدیدترین مشوق کذب و بدعت است در حالیکه چنان که عقل و وجدان گواهی می‌دهد و آیات قرآن صریحاً بیان می‌

کند و اهل بیت قرآن بروشنی اذعان دارند هیچ مایه‌ای از عقل و پایه‌ای از شرع ندارد. ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (بقره/۲۱۳). «و هر که را خدا بخواهد براه راست هدایت می‌کند».

احادیث شفاعت از حیث سند عموماً ضعیفند

کسانی که از دسیسه‌ی جعلان بلکه دجالان بی‌خبرند خواهند گفت که پس شفاعت بدان بی‌بام و دری که روضه‌خوانان و خطیبان و مداحان و تعزیه‌خوانان و معرکه‌گیران در هر محفل و مجلس بلکه در هر قصیده و شعری از آن دم می‌زنند تا جائی که شمشیر و سنان را هم قابل آمرزش و غفران در نتیجه شفاعت امامان می‌دانند چیست؟ اینک ما اخبار شفاعت را از مفصلترین و مهمترین کتاب شیعه یعنی بحار الانوار مجلسی را از جلد سوم آن که مخصوص معاد است و باب خاصی برای شفاعت دارد در این اوراق از نظر خوانندگان عاقل و با انصاف می‌گذرانیم تا به بینند محرفین کتاب و مخربین دین سید المرسلین صلی الله علیه و آله تا چه حد در این میدان تاخت و تاز کرده و چه بر سر حقایق اسلام آورده‌اند باب شفاعت در جلد سوم بحار الانوار چاپ تبریز از صفحه ۲۶۲ شروع و بصفحه ۲۷۲ خاتمه می‌یابد. احادیثی که در این باب است اکثراً از کتاب تفسیر عیاشی است که علماء رجال عموماً درباره او گفته‌اند: «**یروی عن الضعفاء کثیراً**». او از اصحاب علی بن الحسن بن فضال است که ما هویت او را در کتاب زکات آورده‌ایم که وی از بدنامترین رجال حدیث است. او قبلاً فطحی مذهب بوده اخیراً قائل به امامت جعفر کذاب شده است و در تخریب شریعت سهمی وافر دارد کسیکه بخواهد ترجمه حال نکبت بار او را بداند باید بکتاب زکات ما مراجعه نماید. در اینجا همینقدر اشاره می‌کنیم که محمد بن ادریس صاحب السرائر که از بزرگان علمای شیعه است در کتاب (السرائر) درباره او می‌گوید: که علی بن فضال و پدرش از رؤساء ضلال بوده و کذاب و ملعونند. با صرف نظر از آن اصلاً در تفسیر عیاشی مطالبی است که هرگز مسلمان معتقد بقرآن و شیعه‌ی امیرمؤمنان آنها را باور نمی‌کند مثلاً در ۲۶۷/۳ بحار از خیشمه یعنی از همان کسیکه در ص ۳۸ همین کتاب حضرت باقر علیه السلام به او فرمود:

«أبلغ شیعتنا إنا لا نغني عنهم من الله شيئاً». و روایتی آورده است که خیشمه گفته است:

من و مفضل بن عمر شبی خدمت صادق علیه السلام بودم و کسی جز ما در نزد آنحضرت

نبود (یعنی حدیث محرمانه است!) مفضل عرض کرد: فدایت شوم حدیث برای ما بگو که بدان مسرور شویم. حضرت داستان روز قیامت و گرفتاری مردم و رفتن شان را خدمت حضرت آدم علیه السلام و طلب شفاعت از او و مایوسی از وی و رفتن خدمت نوح علیه السلام و مایوسی از آن حضرت. و هم چنین انبیاء دیگر علیهم السلام تا خدمت حضرت خاتم علیه السلام را گفت: تا اینکه پیغمبر می آید به درب خانه خدا «و یأتی باب الرحمن... فیحرك حلقة من الخلق». حلقه‌های در خانه خدا را حرکت می‌دهد! خدا جل جلاله می‌گوید: این شخص کیست؟ در حالیکه خودش بدان داناتر است «فیقال من هذا؟ وهو أعلم به». رسول خدا خود را معرفی می‌کند و می‌گوید من محمدم! آنگاه گفته می‌شود: در را بروی او باز کنید. پس در را بروی من (پیغمبر) باز می‌کنند. همینکه نظر می‌کنم بخدای خودم «فإذا نظرت إلی ربی». اورا چنان تمجید می‌کنم که نه احدی قبل و نه بعد از من چنان نکرده است! پس بسجده می‌افتم و این کار سه مرتبه انجام می‌شود و در هر سه مرتبه خدا می‌فرماید: هر چه می‌خواهی بگو و بخواه. که قول تو مسموع و شفاعت تو مقبول است... آنگاه ناقه‌ای می‌آورند از یاقوت سرخ که افسار آن از زمرد است!.. تا آنجا که می‌گوید: «فیجلس علی العرش ربنا و یؤتی بما کتب» یعنی: آنگاه پروردگار ما روی عرش (تخت) می‌نشیند و نامه‌ها و دفترها را بحضور او می‌آورند.. این حدیث تا آخر از این موهومات است و آخر شفاعت بی حساب و کتاب...

راوی گفته است: آنگاه خوشبختانه یا بدبختانه کنیزی خدمت حضرت صادق آمده و گفت: فلان قرشی بر در خانه است. حضرت فرمود به او اجازه دهید بیاید و بما فرمود: ساکت باشید!) می‌بینید که در این حدیث عیاشی چه چیزهایی است که مخالف مذهب شیعه بلکه ضروریات اسلام است بافته است. خانه‌ای که خدا در آن نشسته است و در دارد که دارای چند حلقه است پیغمبر وقتی وارد می‌شود خدا را می‌بیند و آنگونه گفتگوها بین آن دو رد و بدل می‌شود! خدا روی عرش می‌نشیند و دفترها را می‌خواند!

و این قبیل موهومات، عیاشی چون در اول عمر از عامه بوده و بعداً شیعه شده است در احادیث او آثاری از عامی بودن او بسیار است.

پاره‌ای از احادیث شفاعت از تفسیر امام معروف بتفسیر امام حسن عسکری نقل شده است و چنانکه مطلعین می‌دانند و قبلاً هم گفته‌ایم کتابی بی‌اعتبارتر از این کتاب و مطالبی چرندتر از آنچه که در این کتاب آمده است در بین مؤلفات شیعه نیست!

پاره‌ای از این احادیث از کتبی دیگر مانند کنز کراچکی نقل شده است مانند حدیث سؤال از: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٢٦﴾﴾ (غاشیه/ ۲۵ - ۲۶). که مهمترین تکیه‌گاه غالیان این حدیث است چنانکه آیت الله العظمی نیز در کتاب (امراء هستی) ص ۴۸۰. در حساب قیامت و نظارت امام آورده است که امام فرمود: «إِلَيْنَا إِيَابُ هَذَا الْخَلْقِ وَعَلَيْنَا حِسَابُهُمْ...». تا آخر که شفاعت همه مردم را متضمن است. زیرا امام فرموده است: بازگشت این مردم بجانب ما و حساب‌شان بر ماست پس آن گناهانی را که از نظر حق الله مرتکب شده‌اند از خدا می‌خواهیم که آن را بما واگذار نماید و خدا خواسته ما را اجابت می‌کند و هرگناهی را که از نظر حق الناس ارتکاب کرده‌اند از مردم خواهش می‌کنیم که بما ببخشند و مردم نیز می‌پذیرند و خدا به آنان عوض خواهد داد.

این حدیث که مضمون آن بر خلاف کتاب خدا و دین اسلام و مخالف عقل و وجدان است و یکباره ریشه دین و احکام آن را از بیخ می‌کند و مردم را به هرج و مرج و وحشت تشویق می‌کند و سوق می‌دهد و در بار پاپ و گناه بخشی او صد بار بر آن فضیلت دارد؟ زیرا لا اقل کشیش در مقابل آن بخشش جرائمی از مرتکبان گناه دریافت می‌کند اما در اینجا بدون هیچ زحمت جرم و جریمه درب بهشت بروی همه باز است!! بدترین حدیثی است که در این باب است. این حدیث اگر حدیث صحیح هم بود یعنی از حیث سند و رجال درست بود باز هم می‌بایست آنرا بسینه دیوار کوبید. اما خوشبختانه یا بدبختانه از حیث سند و رجال نیز مخدوش است زیرا این حدیث را آیت الله العظمی در بحار از کافی نقل کرده است: بدین عبارت است «العدة عن سهل عن

ابن سنان عن سعدان عن سعاة قال كنت قاعدا مع أبي الحسن عليه السلام والناس في الطواف في جوف الليل فقال يا سعاة: إن إلينا إياب هذا الخلق وعلينا حسابهم فما كان لهم من ذنب بينهم وبين الله عز وجل حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك وما كان بينهم وبين الناس استوهبناه منهم و أجبوا إلى ذلك وعوضهم الله عز وجل». ترجمه حدیث همان است که آیت الله العظمی در ص ۴۸۰ (امراء هستی) آورده است و ما در صفحه قبل ج ۱. آن را عیناً نقل کردیم جز اینکه در کلمه «حتمنا على الله في تركه لنا» یک نوع تهکمی است که گستاخی بر خدا در آن بر اهل ادب مخفی نیست. «حتمنا على الله» یعنی ما این واگذاریدن حقوق خدا را بر ما بر خدا حتم و واجب کرده و خواه و ناخواه او را وادار می‌کنیم که آن حقوق را بما واگذار کند (حتم در لغت یعنی اجبی است که اسقاط آن ممکن نیست. امر محتوم. مجمع البحرین).

پس هر گونه حقوقی که از خدا تزییع شده چون نماز روزه و حج و جهاد و عبادات دیگر و ارتکاب هر گونه معصیت از شرب خمر و زنا و لواط و آنگونه معاصی که در آن حق الناس نباشد خدا را وادار می‌کنیم که خواه ناخواه آن را بما واگذار کند و حقوق مردم را از مردم خواهش می‌کنیم که آنها را بما ببخشند آنها هم همه آنها را بما می‌بخشند. آنگاه هر که را خواستیم به بهشت می‌بریم یا همه را. این حساب روز قیامت.. اگر کسی مرگ هم می‌خواهد برود گیلان!! بسی جای حیرت و تعجب است! آیا ممکن است کسانی که بمنظور هدایت و اصلاح مردم قیام کرده مروج دین پیغمبر اسلام باشند چنین سخنانی بگویند که تمام زحمات پیغمبر را نقش بر آب نمایند؟ آیا هیچ عاقلی باور می‌کند؟ با کجای کتاب خدا وفق می‌دهد؟ آیا عرض حدیث بر کتاب چه معنی دارد؟ کدام کتاب و کدام عقل و چه وجدانی آن را باور می‌کند؟

آیا این حدیث و نظائرش با کتاب خدا **بالصراحة** مضاد و مخالف نیست؟ این مضمون آن حدیث خیلی شریف!! است و احادیث دیگر از این قبیل! ما اینک بسند این حدیث رسیدگی می‌کنیم تا ارزش آن از این جهت هم معلوم باشد.

این حدیث از کتاب کافی یعنی اولین محاج شیعه است یعنی همان کتابی که از شانزده هزار حدیث آن به تشخیص علامه مجلسی در کتاب *مرآة العقول* بیش از نه دهم آن از درجه‌ی صحت ساقط است. بهر صورت سند این حدیث از کتاب رجال بشرح زیر است: اولین راوی این حدیث سهل است. و آن سهل بن زیاد الادمی الرازی ابو سعید است ارباب رجال او را از اصحاب حضرت جواد شمرده‌اند نجاشی او را در رجال خود ص ۱۴۰ چاپ تهران چنین معرفی می‌کند: «سهل بن زیاد ابو علی الادمی کان ضعیفاً فی الحدیث غیر معتمد فیه و کان أحمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو و الکذب و أخرجه من قم إلى الري». او در حدیث ضعیف بوده و بدان اعتمادی نبوده است و احمد بن محمد بن عیسی که از دانشمندان بزرگ شیعه در قم بوده او را از قم بیرون کرده زیرا او را غالی و دروغگو می‌دانسته است.

شیخ طوسی علیه الرحمه او را در استبصار چنین معرفی می‌کند: «إن أبا سعید الادمی ضعیف جدا عند نقاد الأخبار». ابو سعید کنیه‌ی سهل است او در نزد ناقدان اخبار خیلی ضعیف است).

جناب ابن الفضاثری رحمت الله علیه او را چنین وصف می‌کند بنقل تنقیح المقال در ۷۵/۲. «سهل بن زیاد الادمی الرازی کان ضعیفاً جدا فاسد الروایة والدین و کان أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری أخرجه من قم وأظهر البرائة منه والروایة عنه و یروی المراسل و یعتمد المجاهیل». که او را هم خیلی ضعیف دانسته و هم فاسد الروایه و الدین می‌شمارد که احمد بن عیسی از او اظهار برائت کرده و از روایت او جلوگیری می‌نموده است. زیرا او مراسیل را روایت و به مجاهیل اعتماد داشته است. (مراسیل احادیث بدون سند و مجاهیل احادیث مجهول است).

فضل بن شاذان نیز او را احمق می‌شمرده است: که «إنه أحمق». در شان او گفته است. ابن داود در رجال خود ص ۴۶۰ او را ضعیف و فاسد الروایه دانسته است و غلو و

کذب او را نقل کرده است. در رجال میر مصطفی (نقد الرجال) نیز در ص ۱۶۳ او را بهمین اوصاف زشت نکوهیده است. این اولین راوی این حدیث خیلی شریف است! سهل آن را از محمد بن سنان روایت کرده است. اینک محمد بن سنان را بشناسیم نجاشی در رجال خود ص ۲۵۲ فرموده است: «هو رجل ضعیف جدا لا یعول علیه ولا یلتفت إلی ما تفرد به». و گفته است که فضل بن شاذان می فرمود: من جایز نمی دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنید. او خیلی ضعیف است که نمی توان بدو اعتماد و التفات نمود.

و ابن الفضائری در باره‌ی او فرموده است: «محمد بن سنان غال لا یلتفت إلیه». او یک شخص غالی است و نباید بگفتارش اعتنائی نمود.

شیخ ابو عمرکشی در رجال خود ص ۳۳۲ از ایوب بن نوح آورده است که او می فرمود: «لا أستحل أن أروي أحادیث محمد بن سنان». حلال نمی دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم.

و در ص ۴۲۷ نوشته است حمدویه بن نصیر از ایوب بن نوح نقل کرده است که محمد بن سنان در هنگام مرگ گفته است: هر چه حدیث که برای شما گفتم هیچگدام را از کسی نشنیده‌ام و سماعی نبوده است و روایت نیست بلکه چنین یافتم.

ابن داود در رجال خود ص ۵۰۵ او را در قسم ضعفاء آورده و نوشته است که محمد بن سنان می گفت: «لا ترووا عني مما حدثت شيئا فإنها هي كتب اشترت من السوق».

از من حدیثی روایت نکنید آن حدیثها که گفتم فقط کتابهائی بود که از بازار می خریدم و هر چه در آنها بود گفتم. آنگاه گفته است: «والغالب علی حدیثه الفساد». و علمای رجال متفق اند وی از کذابین است. و فساد بر احادیث او غالب است.

محمد بن سنان این حدیث بسیار شریف!! را از سعدان روایت کرده است. شرح حال سعدان در تنقیح المقال ص ۲۳ می نویسد: «أهمله في الخلاصة والذخيرة والبلغة وغيرها ولم يتعرضوا له أصلا وفي موضع من الذخيرة إنه ضعيف وفي موضع آخر منه غير موثق في كتب

الرجال». سعدان که مهمل و مجهول و ضعیف و غیر وثوق است این حدیث را از سماعه بن مروان روایت کرده است و سماعه در «من لا یحضره الفقیه» باب ما یجب علی من افطر او جامع فی شهر رمضان. واقفی دانسته است و فرموده است: من خبری که از سماعه روایت شده فتوای نمی‌دهم زیرا او واقفی است و پاره‌ای از علمای رجال او را فطحی فاسد المذاهب دانسته‌اند. ابن داود نیز او را در رجال خود ص ۴۶۰ ضمن ضعفاء و مجروحین آورده است و ابن الغضائری و نجاشی معتقدند که او در زمان حیات حضرت صادق علیه السلام در سال ۱۴۵ در گذشته است. پس روایت او از حضرت امام موسی کاظم که این حدیث چرند را بآن حضرت نسبت می‌دهند به کلی بی‌اساس و دروغ است. یعنی دروغ اندر دروغ است!!

آری با چنین احادیثی این آیت الله العظمی و نظر وی بجنگ قرآن آمده‌اند و بابتی به آن معنای کذائی: تصرف در کون و مکان و تدبیر عالم امکان در ولایت امامان و بابتی به این وسعت برای شفاعت در گستاخی فساق و فجار در معصیت پروردگار عالمیان گشوده‌اند. و امامان شیعه را که خالصترین و متواضعترین عباد الله صالحین بوده‌اند خدایانی (والعیاذ بالله) حاکم و مسلط بر خدای جهان معرفی کرده و مذهب شیعه را یک مذهب مملو از شرک بجهانیان معرفی کرده و می‌کنند، و از این که این موهومات و خرافات جهانگیر نشده گله و شکایت دارند، شاید شما خواننده عزیز تصور کنید که تنها این حدیث یا حدیث ما قبل آن (ورود رسول خدا بر خدا) آنقدر چرند و بی‌اعتبار است و شاید سایر احادیث شفاعت دارای صحت و اعتباری باشد لذا ما ناچاریم که یک یک آن احادیث را از همان جلد سوم (بحار الانوار) که مخصوص موضوع معاد است آورده و از حیث سند بررسی کنیم تا معلوم شود که تمام آن احادیث از حیث سند مخدوش بوده قابل اعتنای نیست. هر چند اگر در صحت سند تا آن حد بود که فی المثل مستقیماً از معصوم شنیده شده بود چون مخالف با آیات صریحه قرآن است بر طبق دستور و فرموده خود ایشان سلام الله علیهم باید آنها را بدیوار کوبید. علاوه بر

آیات قرآن، عقل و وجدان هم خود بهترین مصدق این معنی است: اینک ما تمام آن احادیث را باکثرت آن که در باب شفاعت است و در حدود شصت حدیث است یکایک از لحاظ سند نظر خوانندگان محترم می‌گذاریم تا خود انصاف داده به ببینید گمراهان بچه دستاویزی متمسک‌اند؟ در شمارش احادیث اهتمام تامی شده است زیرا پاره‌ای حدیث نبوده و پاره‌ای مکرر.

حدیث اول: از کتاب خصال صدوق از روایت عامه آورده است چون ابو الحسن طاهر بن محمد بن یونس از محمد بن عثمان هروی تا انس بن مالک که در کتاب رجال شیعه نامی از هیچکدام نیست.

حدیث دوم: اصلاً مربوط بشفاعت نیست لذا از آوردن سند آن بی‌نیازیم.

حدیث سوم: مضمونش آن است که امیر المؤمنین فرموده است: ما را برای شفاعت خود بزحمت نیندازید لیکن چون در روایت آن سندی نیاروده است لذا نمی‌دانیم از چه کس و از کجا نقل کرده است. این حدیث از شما صدوق و راویان آن محمد بن عیسی یقطینی و قاسم بن یحیی، و هر دو ضعیف و غلط‌اند.

حدیث چهارم: از ابراهیم هاشم است که در کتب رجال از او توثیق نشده است وی این حدیث را از علی بن معبد روایت کرده است در تنقیح المقال ۳۰۹/۲ درباره‌اش گفته‌اند: «لم ینص فیہ بالتوثیق ولا مدح». از او مدح و توثیقی نشده است و در ص ۱۱۰ او را امامی مجهول دانسته است. پس حدیث مجهول است.

حدیث پنجم: نظریه صدوق است و حدیث نیست.

حدیث ششم: از امالی صدوق از ابی قلابه عبد الملک بن محمد روایت شده است چنین شخصی در کتب رجال نام و نشانی ندارد و از غانم بن الحسین السعدی روایت کرده است او نیز اسمی بی‌مسمی است. وی از مسلم بن خالد المکی روایت کرده است در ص ۲۱۴ و ص ۱۴۹ تنقیح المقال او نیز از مجاهیل است. مضمون حدیث آنستکه حضرت فاطمه علیها السلام به پیغمبر خدا گفت: در روز قیامت من تو را در کجا ملاقات کنم

پیغمبر مقامات و مواقف روز قیامت را گفت: تا اینکه فرمود: مرا در سفیر جهنم ملاقات کن که مانع شراره‌های آن از امت خود می‌شوم.

حدیث هفتم: از تفسیر قمی از ابن محبوب از زرعه و او از سماعه روایت کرده است. زرعه طبق تصریح در رجال خود ص ۳۵۰ واقفی مذهب است و ابن داود نیز او را در رجال خود ص ۴۵۳ جزو مجروحین و ضعفاء آورده است. علامه حلی نیز او را در خلاصه خود در قسم ثانی ۲۲۴ جزو ضعفاء آورده است زرعه از سماعه روایت کرده است و ما هویت سماعه را در حدیث منتخب آیت الله العظمی در صفحات قبل آوردیم که او نیز واقفی بوده است و بهر حال این حدیث از درجه صحت ساقط است، مضمون این حدیث مضمون همان حدیث عیاشی است که در همین کتاب گذشت خلاصه (حدیث آمدن پیغمبر در قیامت به در خانه خدا و حرکت دادن حلقه....).

حدیث هشتم: مربوط بشفاعت پیغمبر نسبت به پدر و مادر و عمو و برادرش در جاهلیت است و آرزویی است که بآن حضرت نسبت داده‌اند که فرمود: اگر در مقام محمود ایستادم در حق ایشان شفاعت خواهم نمود و چون با مطلب ما مناسبتی ندارد لذا بسند او نمی‌پردازیم.

حدیث نهم: از ابن البطائی روایت شده است: چون ابن البطائی در کتب رجال علی بن حمزه بطائی است و یا پسرش حسن بن علی بن حمزه است. اگر علی بن حمزه است ابن الغضائری در باره او فرمود است: «علي بن أبي حمزة لعنه الله أصل الوقف وأشد الخلق عدوا للمولي». (یعنی الرضاء عليه السلام) و ده‌ها حدیث از مذمت در تنقیح المقال ۲/۲۶۱ و سایر کتب رجال آمده است. و ظن مقرون بیقین است که پسر علی بن حمزه حسن بن علی است و اگر پسرش حسن بن علی بن ابی حمزه است ابن الغضائری درباره او نیز فرموده است: «الحسن بن علی ابن أبي حمزة البطائني مولى الأنصار أبو محمد واقفي بن واقفي ضعيف في نفسه». و شیخ کشی درباره او فرموده است: «الحسن بن علي بن أبي حمزة

کذاب». و شرح حال نکبت مآل او در تنقیح المقال ۲۹۰/۱ و سایر کتب رجال مذکور است. پس حدیث چنین ملعونی قابل استماع نیست.

مضمون حدیث نهم تفسیر آیه شریفه: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ أَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ (مریم/۸۷). می‌باشد که مراد از اخذ عهد اذن دادن بولایت امیر المؤمنین علیه السلام و امامان بعد از اوست.

حدیث دهم: از امالی صدوق و بشارت المصطفی از سلمه بن الخطاب از حسین بن سعید از ابو اسحق بن ابراهیم از عبد الصباح از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام است سلمه بن الخطاب را نجاشی در رجال خود ص ۱۴۲ فرموده است: «كان ضعيفاً في الحديث». و ابن الغضائری در باره او فرموده است: «سلمة بن الخطاب أبو محمد من سواد الرق، ضعيف». علامه حلی نیز او را در خلاصه خود در قسم دوم جزو ضعفاء آورده است: ص ۱۰۴ و ابن داود نیز او را در رجال خود ص ۴۵۸ در قسم ضعفاء و مجروحین آورده و نوشته است: «كان ضعيفاً في حديثه». و در نقد الرجال ص ۱۵۷ نیز او را ضعیف شمرده است. و در تحریر طاووسی نیز او را واقفی مذهب دانسته است. بقیه روایات او از مجاهیل اند لذا بچنین حدیثی نباید اعتنا داشت. مضمون حدیث آن است که در روز قیامت که ظلمت مردم را گرفته است گروهی که نور آنان زمینی قیامت را روشن کرده است بر می‌خیزند، مردم می‌گویند که اینان پیغمبران یا فرشتگانند یا شهیدانند آنان می‌گویند ما علوی و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایم پس به آنها گفته می‌شود که در باره محبان خود شفاعت کنید.

حدیث یازدهم: از محمد عطار از جعفر بن محمد بن مالک از احمد بن مدین از محمد بن عمار روایت شده است:

اما جعفر بن محمد بن مالک نجاشی رحمت الله علیه در باره او فرموده است: «كان ضعيفاً في الحديث». و گفته است: که احمد بن الحسین درباره او می‌فرمود: «كان يضع

الحديث وضعاً و يروي عن المجاهيل و سمعت من قال كان أيضاً فاسد المذهب والرواية». او هم وضع حدیث می کرده است و هم از مجهولان روایت می نموده و هم فاسد المذهب و الروایه بوده است. ص ۹۴ رجال نجاشی و از احمد بن مدین روایت می کند و از او نامی در رجال نیست و محمد بن عمار نیز از مجهولات است (تنقیح المقال ۱۶۲/۳). مضمون حدیث آن است که حضرت صادق فرموده است: شیعیان ما از نور خدا آفریده شده اند و در روز قیامت بما ملحق می شوند و ما شفاعت می کنیم و شما هم شفاعت می کنید و هیچکس از شما نیست مگر اینکه دوستان خود را ببهشت و دشمنان خود را بجهنم می برد.

حدیث دوازدهم: از ابن ابی الخطاب از نصر بن شعیب از قلاسی روایت شده است نصر بن شعیب طبق ص ۲۷۲/۳ تنقیح المقال مجهول است و شهید ثانی نیز او را مجهول دانسته است و بالاخره تمام راویان این حدیث مجهولند و روایت بی اعتبار. مضمون حدیث آن است که پیغمبر خدا فرمود: اگر در مقام شفاعت ایستادم درباره اصحاب کبائر شفاعت خواهم کرد. اما در باره آزارکننده ذریه خود شفاعت نخواهم کرد. **حدیث سیزدهم:** قطان از سکری و او از جوهری و او از محمد بن عطار و او از پدرش روایت کرده است: احمد بن القطان را در تنقیح المقال ۵۶/۱ از قول سید صدر الدین صاحب وافی و حواشی او در منتهی المقال عامی شمرده است. از سکری اسمی در کتب رجال نیست و محمد بن عماره در ۱۶۴/۳ پدرش عماره در ۳۲۲/۲ حالشان مجهول است و چنین حدیث مجهول و از درجه اعتبار ساقط است. مضمون حدیث: هر کس سه چیز را منکر شود از شیعیان ما نیست معراج و سؤال قبر و قیامت را. (مضمون حدیث ربطی بشفاعت ندارد و کسی منکر این سه چیز نیست). بعد از این حدیث بی سندی از ابوذر و سلمان است.

حدیث چهاردهم: از ابی اسامه روایت شده است و باقی راویان نامشان نیامده است، ابی اسامه نامش زید الشحام است: ابن الغضائری و اسحق بن علی بن عمان و غیر او

وی را ضعیف شمرده‌اند. و ابن داود در ص ۱۶۴ رجال خود اشاره بواقفی بودن وی کرده است. چون نام تمام رجال حدیث نیامده است، فرضاً که ابی اسامه ثقه باشد حدیث مرسل است و از درجه صحت ساقط. مضمون حدیث آنست که حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام فرموده‌اند: بخدا قسم آنقدر از شیعیان خود شفاعت می‌کنیم که دشمنان ما بگویند: «فما لنا من شافعين ولا صديقٍ حميمٍ» برای ما شفیعی و دوست مهربانی نیست.

حدیث پانزدهم: از تفسیر قمی از معاویه بن عمار از ابی العباس مکتبر روایت شده است معاویه بن عمار در تنقیح المقال ۳/۳۲۴ مختل العقل شمرده شده است. و علی بن احمد المقیفی از علمای بزرگ رجال درباره او فرموده است: «لم یکن معاویه بن عمار عند أصحابنا مستقیماً کان ضعیف العقل متهاً فی حدیثه». یعنی: معاویه بن عمار در نزد علمای شیعه مرد درستی نبوده، بیهوده عقلش ضعیف و در حدیث‌اش متهم است بدروغ (قاموس الرجال ۹/۴۲) و چون او یکصد و هفتاد و پنجسال بر طبق تصریح ابن داود در رجال خود ص ۳۵۰ عمر کرده است و در سال ۱۷۵ فوت نموده است و او از ابی العباس مکتبر که معلوم نیست چه کس است و بهر صورت وی در سنین پیری این حدیث را روایت کرده است شکی نیست که او در حال اختلاف حواس بوده است. مضمون حدیث: حضرت باقر علیه السلام به ابویمن فرموده است: که همه کس بشفاعت پیغمبر محتاج است و ما درباره شیعیان خود شفاعت می‌کنیم.

حدیث شانزدهم: از محمد بن سنان غالی و کذاب مشهور است که ما احوال او را قبلاً آوردیم. خلاصه مضمون حدیث آنست که پیغمبر خدا فرمود: خدا بمن پنج چیز عطا کرده است که از آن جمله شفاعت است و از جمله حلیت غنائم که ما کذب مضمون آن را در کتاب خمس آورده‌ایم.

حدیث هفدهم: از علی بن حکم و او از ابان از محمد بن الفضیل الرزقی روایت کرده است. علی بن حکم در کتب رجال حالش مجهول هم چنین ابان.

اما محمد بن الفضیل الازدی الازرق: شیخ طوسی در رجال خود ص ۳۶۰ او را ضعیف شمرده است و در ص ۳۸۹ او را بغلو متهم کرده و در خلاصه علامه ص ۲۵۰ او را ضعیف شمرده است. در نقد الرجال ۳۲۷ نیز او را ضعیف و غالی دانسته است. مضمون حدیث آنست که امیر المومنین فرمود: بهشت هشت در دارد از یک در پیغمبران و محبان وارد می‌شوند و من در کنار صراط ایستاده به شیعیان دعا می‌کنم و، و، و.

حدیث هجدهم: از فخام از منصوری روایت شده است و از هیچ کدام نامی در کتب رجال بعنوان وثاقت یا ضعیف نیامده است. بنابر این حدیث مجهول است. به تنفیح المقال ۳۱۰/۱ مراجعه شود. خلاصه مضمون حدیث آنست که در روز قیامت بر رسول خدا گفته می‌شود: که تو را در پاداش محبان اهل بیت قدرت است.

حدیث نوزدهم: از اسمعیل بن علی الدعبل از محمد ابراهیم بن کثیر روایت شده است که از هیچ کدام نامی در کتب رجال نیست که اینان بر ابونواس شاعر هرزه سرای هزار و یکشب که در شعر خود سرود: صلی الله علی لوط و شیعته). در مرض موت او وارد شدند و عیسی بن موسی الهاشمی به او گفته است: یا ابا علی تو در آخرین روز عمر خود در دنیا و اولین روز خود در آخرت هستی و بین تو و خدا گناهایی است پس توبه کن بسوی خدا (ابونواس در شرب خمر و لواط معروف زمان خود بوده است). ابونواس گفت: مرا تکیه دهید پس همینکه نشست گفت: مرا از خدا می‌ترسانید همانا حماد بن سلمه از ثابت بنانی از انس مالک رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: برای هر پیغمبر شفاعتی است و من شفاعت خود را برای مرتکبین کبایر از امت پنهان کرده‌ام آیا شما خیال می‌کنید من از آنها نیستم؟ (پس چرا از خدا بترسم). آری باید چنین حدیثی را راویانی چون ابونواس روایت کنند! راویان این روایت هیچکدام امامی نیستند هر چند حماد بن سلمه ممدوح میزان الاعتدال است، و ثابت بنانی نیز مشترک است در بین چند شخصیت. اما اولین راوی آن خود ابونواس

است که شرب خمر و لواط معروف است و همین روایت نیز حاوی این معنی است. و مضمون روایت نیز بر خلاف قرآن مجید و روح اسلام و تعلیم جمیع انبیاء و اولیا است. اگر بنا باشد که مرتکبین کبایر هر گونه گناهی را مرتکب شدند، شفاعت پیغمبر برای آنها ذخیره شده باشد پس دین و شریعت یعنی چه؟ در خبائث ابونواس که حتی بقیامت هم عقیده نداشته است ما ان شاء الله در جای دیگر از این کتاب سخن خواهیم گفت. در مذمت او همین بس که حضرت هادی علیه السلام او را ابونواس باطل می خواند (الکنی واللقاب)

حدیث بیستم: از عیون اخبار الرضا از احمد بن ابی جعفر البیهقی از علی بن جعفر البیهقی از علی بن جعفر المدنی از علی بن محمد بن مهرویه القزوینی از داود بن سلیمان از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود می شویم و مظلّمه ای که بین آنها و مردم است از آنها خواهش می کنیم بما بخشیده می شود و حقوقی که بین ما و شیعیان ماست ما بعفو و بخشش سزاوارتریم. یعنی دستگاه آفرینش مسخر، و مسخره اراده ی رفیق بازان مخصوصی است!!

مضمون این حدیث مضمون همان حدیث آیت الله العظمی است. با این تفاوت که این از رسول خدا است و آن از حضرت کاظم و راویان این حدیث از حضرت رضا تا امیر المؤمنین از معصومین اند واقعاً چه حدیث خوبی است برای مغرورین و مخربین دین اسلام زیرا باب هر گونه جرأت و معصیت را باز می کند و برای خرابی دین از صد هزار سپاه مؤثرتر است.

اما از رجال سند این حدیث از احمد بن ابی جعفر البیهقی و علی بن جعفر البیهقی. و علی بن جعفر المدنی اصلاً نامی در کتب رجال نیست و فقط نام علی بن مهرویه القزوینی در ۱۳۰/۲ تنقیح المقال آمده است حال او مجهول است و داود بن سلیمان را نیز در ۴۱۰/۱ وحید بهبهانی عامی دانسته است. وی یکی از عامیان است و علی بن

مهروه القزوینی نیز از روایت عامه است شاید آنها نیز از عامه باشند در میزان الاعتدال ۸/۲ گفته است: داود بن سلیمان الجرجانی الغازی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و غیر او روایت می‌کند. یحیی بن معین او را تکذیب کرده و ابو حاتم او را نمی‌شناسد، و بهر حال او شیخی بسیار دروغگو است. کتابی دارد که آن را بر حضرت رضاء علیه السلام بدروغ وضع کرده است. از این نسخه علی بن محمد بن مهروه قزوینی روایت می‌کند و صدوق از او نقل و روایت می‌کند. معلوم می‌شود این هم از احادیثی است که صدوق و کذابین برای شیعیان هدیه آورده است و چون داود بن سلیمان مسلماً از مخالفان است چنین رساله‌ای مشحون به کذب و کفر ساخته و آن را به حضرت رضاء علیه السلام نسبت داده است. و گرنه هر گاه چنین حدیثی راست باشد. پس دیگر بعث رسل و انزال کتب یعنی چه؟ آنگه چه قرابت و نسبتی بین خدا و شیعیان است که با بندگان دیگر خدا نیست آیا ضلالت از این واضحتر؟ و چه بسا که مذهب نصرانیت را در جعل این حدیث دستی پنهان یا آشکارا باشد.

حدیث بیست و یکم: اصلاً سند ندارد و مضمون آن مضمون حدیث چهارم است که گذشت.

حدیث بیست و دوم: از ابی ولاد (حفص بن یونس) روایت شده است و او از میسر نقل کرده است و هر دوی آنها حالشان مجهول است. به تنقیح المقال ۳۵۶/۱ و ۲۶۲/۳ مراجعه شود. مضمون آن هم مربوط بشفاعت نیست بلکه بحقوقی است که مردی بمومنی دارد و آن حقوق موجب نجات او می‌شود. این حدیث در چاپ جدید بحار الانوار بشماره ۲۶ می‌باشد.

حدیث بیست و سوم: از محمد بن خالد و او از نصر و او از یحیی خلبی و او از ابی المعزا از ابی بصیر از علی صانع روایت کرده است. و ابن الغضائری درباره او فرموده است: «محمد بن خالد البرقی حدیثه يعرف وینکر ویرون من الضعفاء ویعتمد علی

المراسیل». تنقیح المقال ۱۱۳/۳ و در رجال ابن داود ص ۵۰۳ او را در ردیف مجروحین و مجهولین آورده است و وی را از ضعفا در قسم دوم شمرد است. مضمون حدیث آن است که مؤمن برای دوست خود شفیع می‌شود مگر اینکه ناصبی باشد که شفاعت پیغمبر هم درباره او فائده ندارد. اگر این شفاعت در دنیا باشد صحیح است اما در آخرت شفاعت نیست.

حدیث بیست و چهارم: از سعدان بن مسلم است که ما هویت او را در حدیث منتخب آیت الله آوردیم که او را مهمل شمرده‌اند و گفته‌اند او ضعیف است و موثق نیست و سعدان آن را از معاویه بن وهب روایت کرده است و معاویه حالش مجهول است تنقیح المقال ۲۲۶/۳. مضمون حدیث: آن است که حضرت صادق فرمود: شفاعت ما در حق شیعیان ما رد نمی‌شود.

حدیث بیست و پنجم: نیز از سعدان است و مضمون حدیث نیز همان حدیث بیست و چهارم است چنانکه بارها گفته‌ایم شفاعت یعنی استغفار برای مؤمن از طرف فرشتگان و پیغمبران و اولیاء در دنیا صحیح است.

حدیث بیست و ششم: نیز همان حدیث بیست و چهارم است اما روایت آن از محمد بن الفضیل است محمد بن الفضیل همان است که ضعف و غلو او در ذیل حدیث هفدهم گذشت.

حدیث بیست و هفتم: نیز از همین محمد بن الفضیل است و مضمون حدیث تفسیر ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ است که حضرت صادق ع فرموده است: ما آن شفیعیانیم.

حدیث بیست و هشتم: از قاسم بن محمد و از علی بن ابی حمزه روایت کرده است مضمون حدیث مضمون حدیث یازدهم است. قاسم بن محمد طبق تصریح ارباب رجال واقفی بوده است و هیچیک او را توثیق نکرده‌اند و جمیع فقهاء روایت او را رد

کرده‌اند و بر او طعن زده‌اند. تنقیح المقال ۲۴/۳ قسم دوم قاسم بن محمد از علی بن ابی حمزه روایت می‌کند.

و علی بن ابی حمزه همان ملعونی است که ما در ذیل حدیث هشتم شرح حال نکبت مآل او را آوردیم.

حدیث بیست و نهم: از حمزه بن عبدالله روایت شده که شرحی از آن در کتب رجال نیست او از ابو عمیره روایت کرده است ابو عمیره کنیه رشید بن مالک السعدی است و وی از اصحاب رسول خدا ﷺ است و چنین کسی از حضرت باقر روایت نمی‌کند. فصل الکنی ص ۲۸ می‌نویسد: «لم أعرف اسمه ولا حاله». پس حدیث مجهول است و مضمون آن هم چیزی نیست. «قال أبو جعفر: إن لرسول الله شفاعة». یعنی برای رسول خدا یک نوع شفاعتی هست، نه تنها رسول الله بلکه بسیاری چنین است.

حدیث سی ام: از ابان از اسد بن اسمعیل از جابر بن یزید جعفری روایتی است که حضرت باقر علیه السلام بجابر فرموده است از دشمنان ما کمک مخواه. اسد بن اسمعیل طبق ۷/۱ تنقیح المقال مجهول است. و مضمون حدیث چندان ربطی شفاعت کذائی ندارد.

حدیث سی و یکم: از ابو فضاله از حسین بن عثمان از ابو حمزه روایت شده است. ابو فضاله کنیه ثابت بن اسلم نبانی است که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام در صفین کشته شده است و روایت چنین کسی بواسطه حسین بن عثمان از ابو فضاله دیگری در اصحاب ائمه وجود ندارد اما بر طبق تصریح تنقیح المقال ۱۸۸/۱ صاحب المطاوی ثابت را جزو ضعفاء شمرده است و صاحب ذخیره در ذکر او اهمال کرده است و روایت بمعصوم نمی‌رسد و قول ابو حمزه است، مضمون حدیث ابو حمزه گفت است: رسول خدا را در امتش شفاعت است. البته رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور بشفاعت امت است که «استغفرهم واستغفر لذنبک وللمؤمنین».

حدیث سی و سوم و سی و چهارم: از عامه است و مضمون آنهم چیز قابل ذکری

نیست.

حدیث سی و پنجم: از تفسیر امام است که ما بی اعتباری و ضعف و کذب و جعل آنرا در این کتاب قبلاً آورده‌ایم.

حدیث سی و ششم: همان حدیث چرند تفسیر عیاشی است که رسول خدا ﷺ در روز قیامت می‌شاید بدرج خانه خدا و حلقه در راه می‌زند و خدا می‌گوید کیست که در را می‌زند؟ تا آخر. و ضعف این تفسیر بر عقلا و مطلعین پوشیده نیست.

حدیث سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم: نیز از تفسیر عیاشی که سند مسلسل ندارد و قابل اعتناء نیست. این حدیث در چاپ جدید حدیث ۴۶ است (الدهستانی).

حدیث چهلم: از یحیی بن محمد بن الحسن الجوابی از جامع بن احمد از علی بن الحسین بن عباس الصدلی از احمد بن محمد بن ابراهیم الثعالبی از یعقوب بن احمد السری است که از هیچکدام نامی در کتب رجال شیعه نیست و یعقوب از محمد بن عبدالله بن محمد روایت می‌کند و این شخص اگر مجهول نباشد محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله است که نجاشی او را ضعیف شمرده است او از احمد بن عامر بتوسط عبدالله روایت کرده است و احمد بن عامر در تنقیح المقال ۶۳/۱ مجهول الحال است و احمد از پدرش عامر بن سلیمان بن صالح روایت کرده است و از این شخص نامی در کتب رجال نیست. پس این حدیث از هر جهت مجهول و بی اعتبار است.

مضمون حدیث آنست که حضرت رضاء رضی الله عنه فرموده است: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهار نفرند که من شفیع ایشانم گرامی دارندگان ذریه‌ی من...

حدیث چهل و یکم: از محمد بن العباس از احمد بن هوزه از ابراهیم بن اسحاق از عبدالله بن حماد از عبدالله بن سنان. محمد بن العباس در کتب رجال مجهول الحال است ۱۳۵/۳ تنقیح المقال. احمد بن هوزه نیز مانند اوست. تنقیح المقال ص ۹۹/۱. ابراهیم بن اسحاق را شیخ طوسی در رجال خود ص ۴۵۱ ضعیف شمرده است و در الفهرست ص ۲۹ نوشته است: «إبراهیم بن إسحاق أبو إسحاق النهاوندي كان ضعيفا في

حدیثه متها فی دینه». علامه در خلاصه ص ۱۹۸ دوم نوشته است: «ابراهیم بن اسحق... کان ضعیفاً فی دینه و فی مذهبه ارتفاع و أمره مختلط لا أعمل علی شیء مما یرویه...». او هم در حدیث ضعیف و هم در دین متهم و هم در مذهبش ارتفاع و غلو است و امر او در هم و برهم است و من بدان چه او روایت می‌کند عمل نمی‌کنم.

ابراهیم از عبدالله بن حماد روایت می‌کند: ابن الغضائری درباره او می‌فرماید: «عبدالله بن حماد أبو محمد الأنصاری نزل قم لم یرو عن أحد من الأئمة و حدیثه یرعرف تارة و ینکر أخرى». یعنی: ابو محمد انصاری بقم نزول کرد از هیچ یک از امامان روایت نمی‌کند و حدیث او گاهی خوب و گاهی زشت است، عبدالله بن حماد از عبدالله بن سنان خزانه‌دار روایت می‌کند وی خزانه‌دار منصور در امتعه است.

مضمون آن حدیث آیت الله العظمی است که روز قیامت حساب شیعیان با ماست در چاپ حدیث ۵۴ است.

حدیث چهل دوم: با همین سند تا عبدالله بن حماد از محمد بن جعفر از حضرت شناختیم و ناشناخته محمد بن جعفر است محمد بن جعفر فرزند حضرت صادق علیه السلام است شیخ معبد در ارشاد فرموده است: که او نقل به مذهب زیدیه بوده و عقیده داشته است امام زمان کسی است که با شمشیر خروج کند و خود او در زمان مأمون در سنه ۱۹۹ خروج کرد و زیدیه او را متابعت کردند او مردم با بخود خواند و ادعای خلافت کرد و در کشف الغمه گفته است: از کسانی که درباره حضرت موسی بن جعفر شکایت در نزد هارون کرد از خویشان او بود که برادر آنجناب بود. و در عیون اخبار الرضا آمده است که هر گاه در نزد حضرت رضا علیه السلام نام محمد بن جعفر برده می‌شد حضرت می‌فرمود: من عهد کردم بر خود که در زیر سقفی که بر من و او سایه افگند ننشینم. محمد بن جعفر بر هارون وارد شده و بر او بخلافت سلام داد و گفت: من خیال نمی‌کردم که در زمین دو خلیفه باشد تا اینکه دیدم برادرم موسی بن جعفر را که بر او هم بخلافت سلام می‌دادند... در کتاب عیون اخبار الرضا آمده است که او خروج کرد و

خود را امی المؤمنین خواند حضرت رضا به او فرمود با این عمل تکذیب پدر و برادر خود را مکن، و زشتی داستان خلافت او در تاریخ مسطور است.

حدیث چهل و سوم: از محمد بن سنان و او از ابن مسکان روایت کرده است: چون محمد بن سنان را در ذیل حدیث منتخب آیت الله العظمی معرفی شد که او ضعیف و غالی است بهمان اکتفاء کردیم. مضمون حدیث او آن است که حضرت فاطمه علیها السلام در کنار جهنم می‌ایستند و محبان و دوستان خود را نجات می‌دهد. حدیث ۵۸ چاپ جدید.

حدیث چهل و چهارم: از سهل بن احمد روایت شده است و سهل بن احمد همان است که ابن الغضائری درباره او فرموده است: که «کان یضع الأحادیث و یروی عن المجاهیل». (تنقیح المقال ۷۴/۲) و عقیقی نیز او را چنین معرفی کرده است: «کان واقفياً غالباً». او واقفی بوده است یعنی ائمه بعد از او حضرت کاظم را قبول نداشته است و هم غالی بوده است. مضمون حدیث آنست که در روز قیامت چگونه منبرهای نور برای رسول الله و امیر المؤمنین و اولاد پیغمبران و حسنین نصب می‌شود و فاطمه زهرا علیها السلام چگونه وارد محشر می‌شود و درب بهشت خدا به او چگونه خطاب می‌کند که چرا معطلی داخل بهشت شو و او می‌خواهد که محبان خود را داخل بهشت کند و سر انجام خود را داخل بهشت می‌کند. در این روایت در بحار نامی جز از سهل نیست و سهل را در تمام کتب رجال ضعیف و غالی شمرده‌اند. رجال ابن داود ص ۴۶۰ در قسم ضعفا. نقد الرجال ص ۱۶۴ او کسی است که تفسیر امامرا نیز وضع کرده است. قاموس الرجال ۳۲/۵.

حدیث چهل و پنجم: از تفریسی از ابو العباس بن الفضل بن عبدالملک روایت شده است. تفریسی لقب بشر بن بیان است و او در تنقیح المقال ۱۷۲/۱ مجهول و در ص ۲۰ (لاوجود له) است و اگر مراد از تفریسی بیان بن حموان باشد حال او مجهول است ۱۸۵/۱ تنقیح المقال. و اگر مراد شریف بن سابق باشد وی بقول غضائری ضعیف و مضطرب الامر است و بقول صاحب تنقیح المقال ۸۴/۲ «کلهم یتسالمون علی ضعف

الرجل». یعنی: همه ائمه‌ی رجال در ضعیف بودن این مرد موافق هستند). مضمون حدیث آنست که دشمن وقتی به بیند یکی از شما شفاعت می‌کند از دوست خود و می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ﴾ ^(۱) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ^(۲).

حدیث چهل و ششم: دارای مضمون صحیح است که موافق قرآن است. و او آن است که حضرت صادق ^(ع) می‌فرماید: «واعلموا لیس یغنی عنکم من الله أحد من خلقه شیئاً لا ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا من دون ذلك». چنانکه قبلاً گذشت (یعنی بدانید که هیچکس از مخلوقات الهی شما را از خدا کفایت نمی‌کند نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کس دیگر).

حدیث چهل و هفتم: بدون سند از ابن عباس روایت شده است و چون سابقاً ابن عباس را شناخته‌ایم و این حدیث نیز بدون سند است لذا متروک است.

حدیث چهل و هشتم: از احمد بن ادریس از حنان روایت شده است حنان بن سدیر بر طبق معرفی کتب رجال واقفی مذهب بوده است (رجال کشی ص ۶۵) رجال ابن داود در ردیف مجهولین و مجرحین و ضعفاء ص ۴۵۰. «إنه واقفی». در رجال علامه ص ۲۱۸ او را واقفی شمرده است و از قول شیخ طوسی آورده است که شیخ گفته است: «إنه ثقة وعندي في روايته توقف..». که معلوم نیست این عقیده شیخ است. یا عقیده‌ی خود علامه که در روایت او توقف دارد هر چند ظاهر آن است که این عقیده شیخ طوسی است، نجاشی علیه الرحمه در رجال خود ص ۱۱۳ او را غیر ثبت خوانده است و بقول تنقیح المقال ۳۸۱/۱ صاحب تنقیح گفته است: «حنان ضعیف لأنه کیسانی». و تمام علمای رجال نوشته‌اند که او حضرت باقر ^(ع) را درک نکرده است مع هذا او این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است که می‌گوید: (سمعت أبا جعفر ^(ع)) که معلوم می‌شود حدیث از بیخ دروغ است.

مضمون حدیث اینست که حضرت باقر علیه السلام فرمود: از مخالفین حاجت نخواهید تا وسیله‌ای شود برای آنها در روز قیامت تا برسول خدا متوسل شوند، یا بما متوسل شوند و ما را بزحمت اندازند.

حدیث چهل و نهم: نیز با همین سند و نزد یک بهمین مضمون است و اعتبار ندارد.
حدیث پنجاهم: از ابن عبدون (احمد بن عبدالواحد است) درباره او در تنقیح المقال ۶۶۱ گفته است: «لم یرد فی الرجل توثیق صریح». یعنی: از هیچ یک از علمای رجال در باره او توثیق صریحی صادر نشده است. او از ابن زبیر روایت کرده است که او را وحید بهبهانی غالی خوانده است. او از علی بن فضال روایت کرده است. علی بن فضال از بدنامترین رجال حدیث است که ما قبلاً او را معرفی کرده‌ایم و سایر رجال این حدیث که نامی از آنها در کتب رجال نیست. پس حدیث از حیث سند از بی اعتبارترین احادیث است.

مضمون حدیث آنست که شیعیان علی را سبک شمارید که یکی از آنها شفاعت می‌کند بعدد قبیله معد و مضر. و این معنی ممکن است با تأویلی درست آید.

حدیث پنجاه و یکم: از تفسیر قمی است و آن از تفسیر فرات روایت کرده است بدون سند ولی ظاهراً این اشتباه است و در تفسیر قمی این حدیث سند دارد و در تفسیر فرات بی سند است. در تفسیر قمی ص ۴۷۳ چاپ قدیم این حدیث از ابراهیم بن هاشم از حسن بن محبوب از ابی اسامه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است. در این روایت ابی اسامه زید الشحام است که هر چند در نزد اکثر ارباب رجال ممدوح است لکن غضائری او را در حدیثی که ممدوح شمرده‌اند ضعیف دانسته است و چون این حدیث را علی بن ابراهیم بن هاشم روایت کرده است که در نزد بسیاری از علمای رجال توثیق نشده است.

و مضمون حدیث نیز آن است ابراهیم در نزد بسیاری از علمای رجال توثیق نشده است. و مضمون حدیث نیز آن است که در روز قیامت چون ما و شیعیان ما شفاعت

می‌کنند دیگران نیز آرزو می‌کنند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۱۱۱﴾ یعنی چرا برای ما کسی از شفاعت‌کنندگان نیست؟).

حدیث پنجاه و دوم: یکی از روایتش علی بن فضال است که ما او را قبلاً معرفی کرده‌ایم و باقی روایتش نیز مجهول و مهمل‌اند.

مضمون حدیث آنست که محبان ما به بهشت می‌روند و ناصبین بر ما می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۱۱۱﴾. که با شرحی که در خصوص شفاعت خواهد آمد صحیح است.

حدیث پنجاه سوم: همان حدیث رسوائی است که آیت الله العظمی آنرا انتخاب کرده است و ما در صفحات قبلی سند ضعیف آنرا آوردیم.

حدیث پنجاه و چهارم: از محمد بن القاسم و او معنعناً از بشر بن شریح البصری روایت کرده است. اگر محمد بن القاسم الاسترابادی باشد محمد بن القاسم را بنا بر نقل تنقیح المقال غضائری در رجال خود چنین تعریف کرده است: «ضعیف کذاب». و او همان است که تفسیر امام را وضع و جعل کرده است، اگر نه محمد بن القاسم بن عبید و بشر بن شریح هیچکدام را در کتب رجال نامی نیست و حدیث مجهول و نامقبول است. در تفسیر فرات نام بشر نشر است. و بهر صورت مجهول است.

مضمون حدیث تفسیر آیه شریفه: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾ (ضحی/۵). که مراد از آن شفاعت است.

حدیث پنجاه و پنجم: از تفسیر امام نقل شده است و ما در صفحات قبل بی‌اعتباری این تفسیر ننگین را آوردیم.

حدیث پنجاه و ششم: عمار ساباطی روایت شده است عمار ساباطی فطحی مذهب است. کاشف الرموز فرمود است: «عمار فطحی لا أعمل علی روايته». (یعنی عمار فطحی مذهب که من بر روایت او عمل نمی‌کنم). و شیخ طوسی در روایت سهو در نماز

مغرب فرموده است: «هُوَ فَطْحِي مَلْعُونٌ مِنَ الْكِلَابِ الْمَطُورَةِ». یعنی او از سگان باران خورده است.

مضمون حدیث یکی از شیعیان شفاعت می‌کنند. مثل ربیعه و مصر (دو قبیله عرب).
حدیث پنجاه و هفتم: از دعوت رواندی از سماعه بن مهران روایت شده است و شیخ صدوق گفته است من بروایت سماعه فتوا نمی‌دهم و با اینکه او در زمان حضرت صادق فوت نموده در سال ۱۴۵ ولی وی این روایت را از حضرت کاظم آورده است.

مضمون حدیث آن است که در روز قیامت هیچ ملک مقرب و نبی مرسل و مومن ممتحنی نیست مگر اینکه محتاج شفاعت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلِيٌّ است.

حدیث پنجاه هشتم: از تفسیر امام است که ما بی‌اعتباری آن را کراراً یادآور شدیم. مضمون حدیث نیز چرند است زیرا می‌گویند شیعه علی در روز قیامت می‌آید در حالیکه کفه سیئات او از کوههای بلند و دریاهاى سیار بزرگتر است آنگاه گناهان او بخشیده می‌شود به ثواب نفسی از نفسهای علی عَلِيٌّ که در فراش رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوابیده است او چیزهای دیگر که از چنین تفسیر مجعول و دروغی باید انتظار داشت.

حدیث پنجاه و نهم: از تفسیر عیاشی است که ضعف آن قبلاً مذکور شد. مضمون آن نیز مربوط به موضوع نیست و سخن از صرف و عدل و نافله و فریضه است که قبول نمی‌شود.

حدیث شصتم: نیز از تفسیر عیاشی است و سندی ندارد.

مضمون آنهم اینست که ابان بن تغلب گفته است از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم که مؤمن شفاعت می‌کند در اهل بیت خود حتی در خادم خود. و در بحث حقیقت و شفاعت این معنی روشن خواهد شد که اگر مؤمن در حیات خود درباره کسی استغفار نمود همین استغفار در قیامت شفاعت مجسم خواهد شد.

این شصت حدیث است که علامه مجلسی آن را در بحار الانوار در باب شفاعت جمع آوری کرده است. و چنانکه ملاحظه فرمودید حتی یک حدیث صحیح هم در میان

تمام این شصت حدیث نبود هر چند اگر شصت حدیث آن هم صحیح بود چون مضامین اکثر آنها مخالف قرآن است اصلاً قابل اعتبار نبود مع هذا ببینید که مضلین و دجالان به اغوای شیطان در این موضوع چه کرده‌اند؟ و چه حدیثها و بچه حدیثها و داستانها و خوابها و خیالها از آن ساخته‌اند و کتاب خدا و دین خدا را چگونه متروک و مهجور کرده و بیم و انذار رسول الله ﷺ را چگونه بی‌اثر کرده و از کار انداخته‌اند؟ توضیح اینکه در باب شفاعت در چاپ جدید بحار پیش از رقم شصت ردیف کرده‌اند لیکن بعضی از آن رقمها حدیث نیست و بعضی حدیث بی‌سند است لذا ما بدین شصت حدیث پرداختیم.

شفاعت و حقیقت آن

قبلاً از نظر مطالعه کننده محترم گذشت که شفاعت به این معنی که شخص مقربی در در بزرگی از شخص مجرمی شفاعت کند که در کیفر او تخفیف داده شود یا از گناه او صرف نظر کنند یک عادت بوده که از دوران سلاطین جبار و متکبرین روزگار بیادگار مانده است و هرگز با نظام جهان هستی که در تحت اراده و مشیت پروردگار علیم اداره می شود مناسب و سازگار نیست. بلکه نسبت بساحت اقدس ربوبی یک نوع جسارت و جهالت و بعبارت ساده تر خدانشناسی است، زیرا قیاس آن مع الفارق و نامربوط است. در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام به پروردگار علامه یک نوع جسارت و گستاخی است که شریعت مطهره اسلام از آن منع فرمود است چنانکه در کتاب *البدایة و النهایة* أبو الفداء (۱۰ / ۱) چنین آمده است... «عن جبير بن محمد بن جبير بن مطعم عن أبيه عن جده قال: أتى رسول الله أعرابي فقال: يا رسول الله! جهدت الأنفس وجاعت العيال ونهكت الأموال وهلك الأنعام فاستق الله بنا فإننا نستشفع بك على الله ونستشفع بالله عليك، قال رسول الله ﷺ: ويحك أتدري ما تقول؟ وسبح رسول الله فما زال يسبح حتى عرف ذلك في وجوه أصحابه ثم قال: ويحك أنه لا يستشفع بالله على أحد من خلقه شأن الله أعظم من ذلك». یعنی: جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش از جدش روایت می کند که اعرابی خدمت رسول الله آمد و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ جانها بجان آمد و خانواده ها گرسنه ماندند و اموال نابود شد و چهارپایان هلاک شدند پس تو از خدا برای ما باران بخواه زیرا ما تو را شفیع بر خدا گرفته و خدا را بتو شفیع می کنیم، رسول خدا فرمود: وای بر تو آیا می فهمی چه می گوی؟ و رسول خدا به بتسییح پرداخت و همواره خدا را تسبیح می گفت تا جائیکه این معنی در چهره های اصحاب شناخته می شد آنگاه فرمود: وای بر تو خدا را در نزد هیچیک از آفریده های او شفیع نتوان آورد شأن خدا خیلی بزرگتر است از این چیزها. شفاعتی که در زمان سلاطین جبار متکبرین روزگار در دربارشان انجام می گرفت چند جهت داشت:

- ۱- مجرم عملی که انجام داده بود در عیب آن سلطان علم نداشت و از وقوع آن جرم اطلاعی نداشت.
- ۲- جرم مجرم هرگاه فاش می شد و بمحضر سلطان می کشید کیفر آن از طرف سلطان بر طبق نظر و دلخواه او تعیین می شد و قاعده‌ی صحیحی نداشت و قانون معلومی نبود!
- ۳- مجرم هیچگونه وسیله‌ای برای تبرئه‌ی خود نمی یافت زیرا نمی توانست خود از خویشتن دفاع کند برای آنکه قدرت و حشمت و غضب سلطان به او اجازه هیچگونه دفاعی نمی داد و بسا که بی گناهی مجرم متهم می شد و چون وسیله‌ی دفاع نداشت محبوس و یا مقتول می شد.
- ۴- اگر مجرم بصاحب جاهی که در نزد سلطان مقرب بود دست می یافت و آن صاحب جاه در شفاعت او برای خود نفعی تصور می کرد که ارزش آن بیش از سنگینی خواهش از سلطان بود در نزد سلطان از مجرم شفاعت می کرد و اگر چنین ارزشی نداشت (ارزش مادی یا معنوی) شفاعت نمی کرد.
- ۵- شفیع در نزد سلطان متعذر بعذرهایی می شد از قبیل اینکه این شخص چنین جرمی را مرتکب نشده و قضیه بر خلاف واقع بعرض سلطان رسیده است یا اینکه مجرم شخص مغرضی نبوده و از روی جهل و نادانی یا بدون اراده این جرم از او صادر شده، یا این که از این مجرم برای شخص سلطان یا مملکت در آینده منافعی انتظار می رود، سلطان را قانع و راضی بشفاعت خود می نمود.
- ۶- سلطان اگر از شفیع این شفاعت را قبول می کرد از جهت آن بود که اطلاع کامل بر قضیه نداشت و احتمال یا یقین داشت که آنچه شفیع در بی گناهی مجرم می گوید صحیح است و مجرم واقعاً گناهی ندارد یا اینکه تصور می کرد که اگر شفاعت شفیع را قبول نکند او را از خود دلخور و ناراضی کرده است و ممکن است نارضایتی او بر سلطان گران تمام شود و در آینده نفعی که از شفیع انتظار دارد بدست نیاید یا ضرری از طرف او متوجه سلطان شود لذا ناچار شفاعت او را می پذیرفت.

۷- نتیجه این شفاعت آن می‌شد که مجرم از کیفر نجات می‌افتد و در نتیجه این شفاعت مقوله آن شخص مقرب که شفیع شده بود احترامش در نزد مردم زیادتر می‌شد و به او کرنش بیشتر می‌کردند اما بهمان اندازه عظمت و قدرت سلطان در نزد مردم کاهش می‌یافت زیرا معلوم می‌شد که سلطان در کشور خود مبسوط‌الید بتمام معنی نیست و قدرت نهائی هم هست که مانع قدرت مستقله او می‌شود...

با این کیفیت مجرمین هم از شفیع بیشتر راضی می‌شدند تا از سلطان و محبت شفیع در قلب‌شان بیش از محبت سلطان جای می‌گرفت. زیرا آنچه مانع کیفر ایشان شد قدرت شفیع بود به قدرت سلطان. شما پیش خود این هفت جهت را در شفاعت با اراده و مشیت و قدرت خالق عالم بسنجید و ببینید آیا ممکن است یکی از آن جهت در دربار خداوندی راه داشته باشد؟!!

آیا خدا از وقوع جرم بی‌خبر است؟ یا دستگاه خلقت بدون حساب و کتاب است یا مجرم و گناهگار خود بدربار پروردگار راه ندارد؟ در حالیکه می‌فرماید: ﴿فَأِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ (بقره/۱۸۶). یعنی: «همینکه خواننده‌ای مرا بخواند او را بزودی اجابت می‌کنم».

یا شفاعتی که غالبان و جاهلان برای روز قیامت ساخته‌اند احتیاجی بمجرمین دارند یا آنان نسبت به خلق خدا از خدا مهر بان تراند؟! در صورتیکه حتی محمد ﷺ و علی ﷺ که بعقیده اینان بمردم با شیعیان خود علاقه زیادی دارند آن علاقه و محبت نسبت بعلاقه‌ای که خدا به بندگان خود دارد هر چه باشد کمتر از قطره‌ای در مقابل دریائی است یا شفیعانی می‌توانند قضیه را بخدا بر خلاف آنچه خدا می‌داند حالی کنند؟ یا خدا از شفیعان حسابی می‌برد و به آنان احتیاجی دارد؟! یا از ملولی آنها بخود ضرری متوجه می‌بیند؟ و از آن بیم‌ناک است و ناچار بشفاعت آنها تن در می‌دهد؟ یا در آن حکمتی است؟! هر چه در این باره بخدا نسبت داده شود کفر است «تعالی الله عما یقول الجاهلون».

یک اشتباه دیگر در مسأله‌ی شفاعت آن است که تصور کرده‌اند نتیجه شفاعت نجات از عذاب جهنم و دخول در بهشت است مثلاً مانند دنیا است که گاهی مجرمی را که مستحق کیفر گناهی می‌دانند همینکه شفیع صاحب منزلتی او را در نزد صاحب قدرتی که در صدد اجرای مجازات اوست شفاعت کرد نه تنها از کیفر نجات می‌یابد بلکه گاهی فوق آنچه تصور می‌رود آنقدر عزیز و مقرب می‌شود که بسا باشد که از پای دار داخل قصر سلطنتی شده با مقربان آن صاحب قدرت قرین و همنشین می‌شود. وقوع چنین پیش‌آمدی هر چند در دنیا کم است ولی ممکن است. گاهی مجرمی بدین کیفیت بقصر سلطنتی راه یابد و از نزدیکان و مقربان سلطان گردد و حتی بصدرات و وزارت هم برسد و این بدان جهت است که اگر فرضاً آن مجرم گناهی را مرتکب شده است که بنظر سلطان جرم بوده است لکن بهر صورت آن مجرم دارای لیاقت و شخصیت دیگر بوده است که همینکه بدستگاه سلطنت راه یافت و برای ابراز لیاقت و شخصیت خود محل مناسبی پیدا کرد شخصیت خود را بظهور رسانید و لیاقت خود را به سلطان فهمانید ارزش آن را پیدا کرد که تا قصر سلطنتی بلکه تا حرمسرای سلطان راه یابد و خود را تا منصب وزارت و صدرات ارتقاء دهد. اما این تصور در شفاعت شافعان روز محشر هیچگونه راه ندارد زیرا آنجا عذاب و ثواب بر حسب لیاقت و شخصیت محصله هر کس است، یعنی ترقی کمال روحی اگر کسی معذب است برای ملکات خبیثه‌ایست که در نفس او حاصل شده است. فرضاً که او را بی‌باغ بهشت برند از آن هیچ‌گونه لذتی نخواهد یافت و مانند مریضی است که تمام جهاز هاضمه و دستگاه گوارش و مذاق خود را از دست داده باشد، چنین کسی از دیدن غذاهای لذیذ و مطبوخ که برای تندرستان سالم لذت بخش است چه لذتی خواهد برد؟! و مرد غمگین و پیری که تمام قوای جنسی خود را از دست داده، حتی لمس و بصری هم برای او باقی نمانده است چه لذتی از دیدن چیزهای قشنگ به حاصل می‌شود؟ در قیامت سنت خداوند هیچ کمالی آنی و خلق الساعه بکسی نمی‌بخشد که مجرمی را که گناه تمام مذاق معنوی او را از بین برده است و بجای آن ملکاتی زشت جانشین شده است فوراً او را تبدیل به

یک شخص متقی دارای کمالات معنوی کند که در طی سالیان دراز با عبادت و ریاضت جهاز هاضمه‌ی روحش برای بلعیدین غذاهای معنوی بهشتی آماده و حریص و پر اشتها است. مثل معروف بابا طاهر شود که می‌گفت: «أَمْسَيْتُ كُرْدِيًّا وَ أَصْبَحْتُ عَرَبِيًّا». یعنی: شبانه کُرد بودم و صبح کردم در حالیکه عرب بودم! نه خیر: چنین طفره‌ای در طبیعت عالم نیست. برای درک و حیازت آن مقام عبادت و ریاضت لازم است و تحصیل چنین کمالات فقط دار دنیاست چنانکه امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدَا الْحِسَابُ وَلَا عَمَلٌ». یعنی: «امروز در دنیا عمل است و حسابی نیست و فردا (قیامت) حساب است و دیگر جای عمل نیست». خطبه ۴۲ نهج البلاغه). دین اسلام دین بود او برهما نیست که برای تحصیل مقام قرب و عروج بمعارج انسانیت و معنویت قائل به نسخ و عودت باشد که انسان برای رسیدن به آن مقام چندین بار دنیا بیاید و بر گردد! تا سر انجام لایق مقام قرب بوسیله ریاضتها و مشقتها که در این عالم متحمل می‌شود بگردد. نه خیر چنین نیست زندگی در دنیا همین یکدفعه و تحصیل کمالات در همین چند روزه است. هر چه شدی، شد.

چه رفتی از جهان یکباره رفتی دگر هرگز بعالم در نیفتی

روزی است که انسان آرزو می‌کند اما افسوس که دیگری جای حسرت است و کار تمام: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» (مریم/۳۹). یعنی: «ای محمد)، این مردم را از روز حسرت بترسان از آن وقتی که دیگر کار از کار گذشته است». «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۸﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا ﴿۹۹﴾ (مؤمنون/۹۸-۹۹) یعنی: «وقتیکه به یکی آنها موت آید [آن شخص مقصر] خواهد گفت: پروردگار من مرا برگردان دنیا شاید کار خوبی کنم! نه چنین است، این سخنی است که فقط او می‌گوید». مقامات اخروی به همان درجه‌ایست که انسان در این عالم تحصیل کرده است و خلق الساعه نیست که بشفاعت حاصل شود.

آری نیل مقامات و درجات اخروی خیلی مشکلترا از وصول بمقامات و مناصب دینوی است. همچون مقامات و ترقیات علمی که آن را نمی‌توان آنأ و بغتةً به کسی تفویض کرد بلکه باید سالها زحمت کشید و خون دل خورد تا بدان نائل شد. آری درجات اخروی چنین است که با سالها عبادت و ریاضت می‌توان بمعرفت و مقامات معنوی ارتقا یافت.

چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَتٍ مِّمَّا عَمِلُوا﴾ (انعام/۱۳۲). یعنی: «برای هر کسی همان درجه‌ایست که بوسیله عمل نایل شده است کند». ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (نجم/۳۹) یعنی: «و اینکه انسان را نیست جز آنچه کوشش کند». ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾ كَلَّا نُمَدُّ هَتُولَاءِ وَهَتُولَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ ﴿٢٠﴾ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢١﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ﴿٢٢﴾ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿٢٣﴾﴾ (اسراء/۱۹-۲۱). «و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند- در حالی که ایمان داشته باشد- سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد. هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می‌دهیم و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است. بین چگونه بعضی را (در دنیا بخاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده‌ایم درجات آخرت و برتریهایش، از این هم بیشتر است!». ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَتٍ مِّمَّا عَمِلُوا ﴿٢٤﴾ وَلِيُوفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾﴾ (احقاف/۱۹) (یعنی: «و همه را برای اعمال که کردند درجاتی است و [خدا پاداش] کارهای آنان را تمام دهد». ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ﴿١١﴾﴾ (مجادله/۱۱). ﴿وَمَنْ يَأْتِهِمْ مَوْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ ﴿٧٥﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ﴿٧٦﴾ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ ﴿٧٧﴾﴾ (طه/۷۵-۷۶). یعنی: «کسیکه در محضر عدل الهی حاضر می‌شود درحالیکه

مؤمن باشد و کارهای خوب انجام داده باشد چنین کسانی برای ایشان درجاتی بسیار عالی است بهشتانی که از زیر قصرها و درختهای آن نهرهای جاری است که در آن همیشه جاویدانند اینگونه کرامتها پاداش کسانی است که خود را پاکیزه و شایسته کرده باشد».

و آیات دیگری که مفهوم این معنی است که درجات بهشت و درک لذات آن بقدر استعدادات و کمالاتی است که انسان آن را در دنیا کسب کرده است. این آیات بروشنی می‌رساند که در دستگاه آفرینش گزاف و طفره نیست و حساب آخرت خیلی دقیقتر از حساب دنیاست. اگر در این دنیا تقسیم روزی بتقدیر خدا است اما در آن دنیا هر کس در گرو اعمال خود است. ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ (طور/۲۱). یعنی: «هر شخصی در خور و گرو کار کرد خود است». ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ (مدثر/۳۸) یعنی: «هر نفسی بدانچه کسب کرده مرهون است». فرضاً که شفاعتی باشد بوسیله‌ی شفاعت نمی‌توان بدرجات عالی جنت که فقط بطی مقامات انسانیت بوسیله‌ی عبادت است راه یافت. این کمال باید در نفس انسان بوسیله‌ی علم و عرفان و عبادت و احسان حاصل شده باشد و خلق الساعه نیست. واقعاً جای تعجب است که چگونه شخص عاقل از خود و هدف خلقت خود غافل باشد با اینکه در دنیا بهر مقامی که می‌رسد به آن قانع نشده در صدد احراز مقام دیگر و بالاتر است. با اینکه مقامات دنیا هر چه باشد فانی و هیچ است اما در کسب مقامات اخروی که ابدی و جاوید است مغرور بشفاعت آنچنانی شود که هیچ اصل و پایه‌ای از نظر عقل و شرع ندارد و ساخته و پرداخته اوهام و خیالات غافلان با مکر و شیطنت دشمنان اسلام است که مسلمین را به چنین روز سیاهی بنشانند چنانکه مشهود است که امروز هیچیک از احکام حیات بخش اسلام در بین مسلمین نه تنها عملی نیست بلکه از آن حتی نامی در میان مسلمین نیست. چون احکام دفاع، و جهاد، و حکومت، و اتحاد، و اکثر آنچه بنام دین صورت می‌گیرد ساخته و پرداخته غالیان و دجالان است و با انجام آنگونه بدعتها تصور می‌بینند: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ

بِالْأَحْسَرِينَ أَعْمَلًا ﴿١٠٣﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾ (کهف/ ۱۰۳-۱۰۴). یعنی: «بگو: [ای محمد] آیا شما را خبر بدھیم برزیانکارترین کسان؟ کسانی که کارهای انجام می دهند؟ آنان کسانند که نتیجه اعمالشان در همین زندگی دنیا هم هیچ و بی فائده است و معهذاً می پندارند که بهترین کارها انجام می دهند»!!

حقیقت شفاعت همان است که قبلاً عرض شد که فرشتگان مجول بخیر برای مؤمنین و پاره‌ای برای تمام اهل زمین می کشد و در سوره‌ی غافر می فرماید: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ (غافر/ ۷) و در سوره‌ی شوری می فرماید: ﴿وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْاَرْضِ﴾ (شوری/ ۵). اما این استغفار و شفاعت آنان در حق تمام مردم جهان نفعی نخواهد داشت جز برای کسانی که پروردگار مهربان از ایشان راضی باشد چنانکه آیه‌ی شریفه ۲۶ سوره‌ی نجم می فرماید: ﴿وَكَم مِّن مَّلٰٓئِكَةٍ فِي السَّمٰوٰتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا اِلَّا مِّنْ بَعْدِ اَن يَّاذَنَ اللّٰهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرْضٰٓى﴾ ﴿٢٦﴾ یعنی: «چه بسیار از فرشتگان که در آسمانند که شفاعتشان سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه خدا اذن دهد برای کسیکه بخواهد و از او راضی باشد». و این شفاعت حتی شامل پیغمبران هم می شود زیرا آنان نیز ﴿لِمَن فِي الْاَرْضِ﴾ اند. و خود آن حضرت از امت چنین خواهش داشت که می فرمود: «إن ربی قد وعدنی درجۃ لا تنال اِلا بدعاء امتی». و چون چنانکه دیدیم و قبلاً هم آوردیم فرشتگان آسمان برای عموم اهل زمین خیر خواهی و استغفار می کنند چنانکه در آیه‌ی ۵ سوره‌ی شوری می فرماید: ﴿وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْاَرْضِ﴾ (شوری/ ۵). خبر حمله عرش که فقط برای مؤمنین استغفار می کنند چنانکه در سوره‌ی غافر آیه‌ی ۷ و ۸ می فرماید: ﴿الَّذِينَ تَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِۦ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ

لِّلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧٧﴾ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٧٨﴾ (غافر/۷-۸).
 یعنی: «فرشتگان که عرش خدا را حمل می‌کنند و فرشتگانی که در پیرامون عرش هستند طلب آمرزش می‌کنند از برای کسانی که ایمان آورده‌اند [بدین بیان که] پروردگار تو هر چیزی را از حیث علم وسعت بخشیدی و همچنین از حیث رحمت، خدایا پیامرز کسانی را که توبه کردند و پیروی راه [دین] تو را کردند و آنانرا از عذاب دوزخ نجات بخش و نگاهدار، پروردگارا! آنانرا به بهشت‌های بی‌زوال که به ایشان وعده فرموده‌ای در آور و نیز هر کس که راه اصلاح گرفت از پدران ایشان و ذریات ایشان، همانا که تو قدرتمند و حکمت مداری».

پس شفاعت و خیر خواهی و دعای فرشتگان غیر حمله عرش که برای عموم اهل زمین است موقوف به اجازه امر بعد الحضر نیست وقتی شامل کسانی از اهل زمین می‌شود که آن کس خود قابل و مستحق و لایق آن شفاعت و استغفار عمومی کرده باشد. و چون این کیفیت با پیدایش وجود آمدن افراد وطی آن مقامات بتدریج و تناوب صورت می‌گیرد و علی‌الدوام در وقوع انجام است بهمین جهت است که آن شفاعت هنگامی نافع می‌شود که پروردگار جهان به آن وعد که یکی بعد از دیگری طی آن مقام می‌کنند اجازه انتفاع و استفاده می‌دهد لذا کلمه‌ی (یستغفرون) بصورت مضارع آمده است که تدریج و توالی را می‌سازد.

حقیقت شفاعت همان است که در صفحات قبل بعرض رسید که همان استغفار و طلب آمرزشی است که فرشتگان و پیغمبران یا مؤمنین درباره‌ی یکدیگر می‌کنند.^۱ و

۱-- یادآوری این نکته لازم است که چنانچه که پیغمبر ﷺ مأمور بشفاعت برای امت است. امت نیز

مأمور بشفاعت برای پیغمبر ﷺ است، که به پیغمبر خود هم طلب شفاعت کند. زیرا خود رسول الله

ﷺ فرموده اند: «إن ربی قد وعدنی درجة لا تنال إلا بدعاء أمتی».

چون انجام شفاعت باذن پروردگار است که خدا می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه/۱۰۹). پس شرط مهم آن این است که خدا قبلاً یعنی در دنیا به فرشته یا پیغمبر یا مؤمن اذن شفاعت (طلب آمرزش) داده باشد و گرنه شفاعت در روز قیامت نفع نخواهد داد لذا با صیغه‌ی ماضی می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ خدا چنین اذنی را به فرشتگان داده است چنانکه در سوره غافر می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ و به پیغمبران خود نیز چنین اذن و اجازه‌ای داده است چنانکه در سوره‌ی محمد آیه‌ی ۱۹ می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ یعنی: «پس بدان که جز ذات احدیت خدا نیست و برای گناهان خود و برای مؤمنین و مؤمنات آمرزش بخواه». این همان اذن بلکه امری است که پروردگار برای شفاعت به پیغمبرش داده است.

و در سوره‌ی نور آیه‌ی ۶۲ می‌فرماید: ﴿وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ یعنی: «برای ایشان [مومنین] آمرزش بخواه از خدا زیرا خداوند غفور و رحیم است». و در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۵۹ می‌فرماید: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ یعنی: «از ایشان عفو کن و برای ایشان آمرزش بخواه». و در سوره ممتحنه آیه‌ی ۱۲ می‌فرماید: ﴿فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ﴾ «با زنان مؤمنه بیعت کن و برای ایشان آمرزش بخواه از خدا». و حضرت ابراهیم بخداوند عرض می‌کند: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ (ابراهیم/۴۱) یعنی: «پروردگار ما: مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنین را در روزی که حساب بر پا می‌شود ببامرز!»

و حضرت نوح عليه السلام برای خود و پدر و مادر و مؤمنینی که جزو خانواده‌ی او بوده و بر جمیع مؤمنین و مؤمنات دعا کرده بخدا عرض می‌کند: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ (نوح/۲۸).

پس همچنانکه در صفحات قبل توضیح دادیم استغفار و طلب آمرزش که همان شفاعت است پس از اذن خدا جز درباره‌ی مؤمنینی که مرضی خدا باشند و بتوان گفته‌ای در باره‌ی آنان پذیرفت سودی ندارد. چنانکه همین استغفاری که فرشتگان و پیغمبران در باره‌ی مؤمنین مأذونند بر فرض انجام درباره‌ی کفار و منافقین و کسانی که با معصیت زیاد درباره‌ی خود ظلم کرده‌اند هیچ سودی ندارد و دعای پیغمبران و شفاعت ایشان هیچ نفعی نمی‌بخشد چنانکه در آخر همین آیه‌ی شریفه ۲۸ سوره‌ی نوح می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾ و بر رسول خدا می‌فرماید: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (منافقون/۶). و نیز می‌فرماید: ﴿إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ (توبه/۸۰). «اگر آمرزش خواهی برای آنها هفتاد مرتبه هم هرگز خداوند آمرزش نمی‌کند برای آنها». پس شفاعت جز در باره‌ی مؤمنین که مرضی خدا باشند و خدا قبلاً بر رسول خود و فرشتگان و مؤمنین اذن داده باشد که در باره‌ی آنان استغفار نمایند سودی ندارد و این شفاعت بی‌بام و دری که گشوده شده است جز غرور شیطانی نیست که: ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (نساء/۱۲۰). پاره‌ای از مثبتین شفاعت از تنگی قافیه و نبودن دلیل روشنی در قرآن مجید در موضوع شفاعت مثبت شده‌اند، بپاره‌ای از توهمات از مفاهیم آیاتی مانند این آیه‌ی شریفه‌ی ۴۸ سوره‌ی مدثر که می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّفَاعِينَ﴾ «آن روز شفاعت شافعین [کافران] را سودی نمی‌دهد» یا آیه‌ی شریفه‌ی (۱۰۰-۱۰۱ سوره‌ی شعراء). ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ و ﴿وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾. یعنی: «برای ما از شفاعت‌کنندگان کسی نیست و دوست گرمی نداریم».

که از آنها استدلال می‌کنند باینکه پس شفاعتی در روز قیامت هست لکن برای کفار از آن نفعی نیست با اینکه جواب اینگونه پندارها را در صفحات گذشته دادیم که در آن روز صدیق و حمیمی نیست نه برای غیر آنها که همچنین شفاعتی نه برای کفار نه برای

غیر آنها که: ﴿يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ﴾ (بقره/۲۵۴). یعنی «روزی که نه خلتی دوستی و نه شفاعتی هست». باید توجه داشت که کلمه شفاعت در آیه‌ی شریفه‌ی نکره در سیاق نفی است که شامل تعمیم جمیع انواع شفاعت است یعنی در روز قیامت هیچگونه شفاعتی نیست. و در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن اثبات شفاعت حتی بطور کنایه هم در روز قیامت برای هیچکس نشده است. اما چون عاشقان کذائی می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات اثبات شفاعت نمایند می‌گوئیم. مگر آنجا که خدا در وصف قیامت می‌فرماید: ﴿يَوْمٌ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ (شعراء/۸۸). «روز قیامت روزی است که در آن روز هیچ مال و فرزندی نفع نداشته و نمی‌دهند». مگر در آن روز مالی یا فرزندی هست که نفع نمی‌دهند؟ مالی وجود ندارد که نفعی بدهد یا ندهد یا در آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (بقره/۴۸). یعنی [در روز قیامت از هیچکس] «فدیه و قربانی و عوض قبول نمی‌کنند». مگر در آن روز فدیة‌ای یا قربانی یا عوضی هست که قبول کنند یا نکنند؟ یا اینکه می‌فرماید: ﴿يَوْمَذُ الْمَجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِذٍ بِبَنِيهِ﴾ (معارج/۱۱). یعنی: روز قیامت روزی است که «گناهگار دوست می‌دارد که برای نجات از عذاب آن پسران خود را بفدیه پردازد». مگر در آنروز برای کسی پسرانی هست که می‌توان بفدیه داد؟ و مگر از کسی فدیة می‌پذیرند که از مجرم نمی‌پذیرند؟ پس در حقیقت سالبه‌ی بانتفاء موضوع است. شفاعتی نیست که نفع بدهد یا ندهد چنانکه مالی نیست تا اینکه نفعی بدهد یا ندهد. فرزندی در اختیار کسی نیست که آنرا فدیة کند تا اینکه فدیة قبول کنند یا نکنند. صدیق حمیمی برای هیچکس نیست. نه تنها برای کفار نیست. همچنین شافع برای هیچکس نیست تا برای کفار و گناهگار باشد یا نباشد. اما از آنجا که روح طمع در انسان قوی است از داغ کردن خربوی کباب می‌شنود.. و از شنیدن نام شفیع بطمع شفاعت آن هم آن چنان شفاعت بی‌بام و در می‌افتند. خصوصاً که شیطان هم کمک می‌کند پس اینگونه آیات در بیان شدت عذاب روز قیامت و بیچارگی انسان است نه اثبات شفاعت.

در قرآن مجید هیچ آیه‌ی و اشاره‌ای در خصوص شفاعت در دنیا و آخرت برای انبیاء جز استغفار برای مؤمنین نیست.

مگر آنچه در باره‌ی ابراهیم علیه السلام و شفاعت برای قوم لوط یا آن چه در باره‌ی نوح و پسرش در سوره‌ی هود آمده است که می‌فرماید از آیه‌ی ۳۶ ببعده: ﴿وَأَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ ﴿۳۶﴾ وَأَصْنَعِ الْفُلَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا وَلَا تَخْطِبْ فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ﴿۳۷﴾ (هود/۳۶-۳۷).
یعنی: «نوح وحی شد که دیگر از قوم تو هیچکس ایمان نخواهد آورد جز کسانی که قبلاً ایمان آورده‌اند. پس اندوهگین مباش بدانچه آنان می‌کنند [از تکذیب رسالت و اهانت و اذیت تو] و در تحت نظارت و مراقبت ما و دستور ما کشتی بساز و در باره کسانی که ظلم کرده‌اند مرا مورد مخاطبه [و تضرع و التماس شفاعت] مکن زیرا اینان غرق شده‌گاند». یعنی حجت خدا بر اینان تمام است و دیگر شفاعت و دعا و استغفار در باره‌ی آنان مؤثر نخواهد بود. آنگاه داستان ساختن کشتی و مسخره و استهزاء قوم نوح علیه السلام را بیان می‌کند در آیه‌ی ۴۲ می‌فرماید: ﴿وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿۴۲﴾ قَالَ سَاعُوا إِلَىٰ جِبَلٍ يَعْصُمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿۴۳﴾ وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَسْمَأِ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَىٰ الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۴۴﴾ (هود/۴۲-۴۴)
یعنی: «و آن کشتی با جمیعتی که در آن بود در جریان است در امواجی که مانند کوهها بود در اینحال نوح علیه السلام پسر خود را صدا زد در حالیکه او در کناره‌ای بود که ای پسرک من بیا با ما سوار کشتی شو و با کفار مباش گفت: بزودی جای در کوهی می‌گیرم که مرا از آب نگهداری کند نوح علیه السلام گفت: امروز نگهدارنده‌ای از امر الهی نیست مگر آنکه را که خدا رحم کند و موج بین ایشان [کشتی نشستگان و آنانکه بیرون

بودند] حائل شد و آن پسر از غرق شدگان گردید. و بزمین گفته شد: که آبهای خود را ببلع و بر آسمان گفته شد: که باران را قطع کن و آب در زمین فرو رفت و کشتی در کوه جودی قرار گرفت و گفته شد: [از مصدر جلال] دوری و هلاکت سزای گروه ستمگاران است. در آیه ی ۴۵. ﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴿۴۵﴾ قَالَ يَبْنَوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۴۶﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۴۷﴾﴾ (هود/۴۵-۴۷). یعنی: «نوح علیه السلام پروردگار خود را ندا داده عرض کرد پروردگارا! من همانا پسر من از خانواده‌ی من است [که مستحق نجات است] و همانا وعده‌ی تو [در نجات خانواده‌ی من] حق است و تو بهترین حکم‌کنندگانی [خدا] گفت: ای نوح او از اهل تو نیست او بد کردار است پس در چیزی که تو را بدان علمی نیست از من درخواست مکن من تو را موعظه‌ی می‌کنیم تا جاهل نباشی [نوح علیه السلام] گفت: پروردگارا من بتو پناه می‌برم از اینکه از تو درخواست کنم چیزی را که بدان مرا علمی نیست و اگر تو مرا نیامرزی و رحم نکنی همانا من از زیانکارانم!»

این حقیقت قرآنی بخوبی می‌رساند که: اولاد در دربار عزت و جلال الهی هیچ قربت و قرابتی جز ایمان و تقوی نیست و اصل و نسب و پیغمبر زادگی هرگاه تقوای نباشد کمترین ارزشی را ندارد، ثانیاً: شفاعت هیچ پیغمبری در باره‌ی مجرمی یا کافری کمترین فائده را نخواهد داشت چنانکه در باره‌ی شفاعت ابراهیم علیه السلام برای قومی لوط در سوره‌ی هود آیه ی ۷۵. ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجْنِدُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿۷۵﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّهٌ مُنِيبٌ ﴿۷۶﴾ يَتْلُوهُمْ إِعْرَاضًا عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿۷۷﴾﴾ (هود/۷۴-۷۶). که شفاعت ابراهیم علیه السلام درباره‌ی آنان پذیر

رفته نشد بلکه اصلاً در هیچ پیغمبری شفاعت باین معنی وجود ندارد. و اگر استغفار و دعا را شفاعت بدانیم جز درباره‌ی افراد شایسته اثری نخواهد بخشید.

ثالثاً: استغفار که همان شفاعت است باید درباره‌ی اشخاصی باشد که علم به ایمان و عمل صالح او فی الجمله داشته باشد و گرنه دعا و شفاعت درباره‌ی کسانی که علم به نیکی ایشان نداریم یا ببدی آنان تا حدی واقفیم عمل خطاست و مورد ملامت پروردگار عالم است و چنانکه می‌دانیم شفیعیانی که مغرورین می‌پندارند هیچکدام با احوال امت خود علم ندارند تا روز قیامت از آنان شفاعت کنند چنانکه در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۱۰۹ می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾ یعنی: «در روز قیامت که خدا پیغمبران را جمع می‌کند می‌فرماید: شما پیغمبران به چه نحو و به چه کیفیت اجابت شدید [و امتتان از شما تبعیت کردند]؟ می‌گویند: ما هیچ علمی بدان نداریم همانا تنها تو دانای غیبه‌ها هستی». و در دنیا نیز باعمال امت خود اطلاعی نداشته چنانکه در سوره‌ی شعرا آیه‌ی ۱۱۱ در داستان نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ قال وما علمي بما كانوا يعملون ﴿۱۱۱﴾ ان حسابهم إلا على ربِّي لو تشعرون ﴿۱۱۲﴾ (شعراء/۱۱۱-۱۱۳). و در سوره‌ی انعام آیه‌ی ۵۰ نیز نوح علیه السلام می‌گوید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾. پس او از خود نفی علم می‌کند از اعمال امت. و خدائی متعال در سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۰۲ به پیغمبر اسلام می‌فرماید: ﴿وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى اللَّيْفِ لَا تَعْلَمُهُمْ خُنُّنٌ نَعْلَمُهُمْ﴾ پس پیغمبر به منافقین مدینه علم ندارد و صالح و طالح را نمی‌شناسد و خدا نیز به او می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (الاسراء/۳۶). با این کیفیت چگونه ممکن است کسانی را که نمی‌شناسد از ایشان شفاعت کند؟ با صرف نظر از اینکه اصلاً شفاعتی نیست و اگر هست درباره‌ی پیغمبر و امامی از هیچ آیه از

آیات الهی صراحت حتی کنایه‌ای نیست و اگر شفاعت همان استغفار است آن هم
درباره‌ی مؤمنین است نه فاسقین چنانکه شرح آن گذاشت!

خلاصه‌ی بحث شفاعت

۱- مسئله شفاعت که در امت اسلام عموماً و در مذهب شیعه خصوصاً بشرحی که رایج است هیچ مایه‌ای از عقل و پایه‌ای از شرع ندارد و یقیناً بدینصورت از امم و ملل منسوخه و باطله‌ی ادیان قبل از اسلام داخل شده است و یا دشمنان اسلام جعل کرده‌اند چنانکه شرح آن گذشت کتب ملل و نحل و تحقیق در مذهب و کیشهای خاموش و فراموش ضامن بیان حقیقت این مطلب است.

۲- شفاعت بدینصورت و کیفیت از طرز شفاعت مقربان سلاطین جبار که امر و اراده‌ی مستبدانه‌شان دائر مدار خود خواهی و اجرای خشم و شهوت ظالمانه و جاهلانه آنان بود کپی شده است و هرگز با اراده‌ی حکیمانه و مشیت عالمانه پروردگار جهان و آفرینده‌ی عالم امکان و سنت عادلانه آن موافق نیست و چنین تصور و نسبتی بخالق و صانع حکیم منتهای جهل و خدانشناسی است بتوضیح و تفصیلی که قبلاً آورده‌ایم.

۳- اکثر آیات شفاعتی که در قرآن کریم است رد و دفع عقائد جاهلانه‌ایست که قبل از اسلام در بین مردم مخصوصاً بت پرستان جاهلیت شایع بود زیرا مشرکین و مجوس و تابعیون فلاسفه‌ی یونان و هند قائل به ارباب انواعی بودند که در دستگاه خلقت دارای قدرت و مشیتی هستند و خدایان باد و باران و جنگ و صلح و قطحی و فراوانی و مرض و صحت و امشاسپندان هر یک را در پست مخصوص خود دارای حکومت و استقلالی و عزت و احترامی می‌دانستند که از طرف خدای بزرگ به جهت تقرب و احترامی که دارند می‌توانند از خدا بخواهند که نفعی برای عبد خود جلب و یا ضرری را دفع کند لذا این فرق ضاله از معبودان خود می‌خواستند که نفعی را بشفاعت برای ایشان و ضرری دفع نمایند و خصوصاً مشرکین محیط نزول قرآن که اصلاً به آخرت ایمان نداشتند هرگز شفاعت اخروی را از شافعان نمی‌خواستند بلکه منظورشان منافع دنیا بود. دقت در آیات شریفه قرآن این معنی را بطور روشن بر طالبان واضح می‌کند چنانکه پاره از آن اشارت رفت.

۴- آیات شفاعتی که در آن اشاره بنافع بودن آن در روز قیامت است شفاعتی است که فرشتگان آسمان و پیغمبر و مؤمنان بوسیله‌ی استغفار درباره‌ی مستحقین آن انجام می‌دهند و این گونه شفاعت چنانکه قبلاً شرح داده‌ایم دارای اصول و شرائطی است که اولاً شخص مشفوع له لیاقت و استحقاق شفاعت و استغفار ملائکه و پیغمبر و مؤمنان را داشته باشد، یعنی مؤمن و مرضی خدا باشد.

ثانیاً: خدای متعال اذن و اجازه برای استغفار و شفاعت او بدهد چون: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ﴾ و یا ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾.

ثالثاً: این شفاعت و استغفار در همین عالم صورت گیرد وگرنه در قیامت شفاعتی نیست ﴿يَوْمَ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفِيعَةٌ﴾ (بقره/۲۵۴). و شفاعت و استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین در دنیا است که در روز قیامت بحال آن کسیکه درباره‌ی او استغفار شده است نفع می‌بخشد و آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفِيعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه/۱۰۹). متضمن این حقیقت است و در آیات شریفه اصلاً اشاره‌ای بوقوع شفاعت در قیامت نیست بلکه سخن از نافع بودند و نبودن آن است.

۵- احادیثی که در کتب اخبار در باب شفاعت آمده است جمیعا از درجه اعتبار و صحت خالی است چنانکه شرح آن گذشت.

۶- انگیزه‌ی وسعت و گسترش موضوع شفاعت بدین کیفیت که رایج است بطور حتم از ناحیه غالیان و دشمنان اسلام است تا بدین وسیله مسلمانان را از توجه بقرآن و انذارات آن غافل کرده و در فسق و فجور و اجرای شهوات مُنهمک نموده از فعالیت و فداکاری و اجتناب و احتیاط از معاصی باز دارند تا از جهاد و جانبازی باز داشته از یکطرف آنان را از ترویج دین مبین متوقف کرده و از طرف دیگر به تنبلی و تباهی و غرور به فساد و اضمحلال تشویق نمایند چنانکه این مقصود برای ایشان حاصل است!

۷- مبلغین سوء از طرف دشمنان اسلام دانسته یا ندانسته از شفاعت چنینی تبلیغ و تأیید کرده و روح طمع و طبیعت حیوانی از آن استقبال و بهره‌وری می‌کند و گرنه اندک تعقل و تفکر و تدبیر در آیات قرآنی مراتب معروضه را تصدیق می‌کند.

شفاعتی در قرآن است

شفاعتی که قرآن کریم ضامن بیان آن است نه تنها چون شفاعت مشهور غرور انگیز نیست بلکه خود بهترین وسیله‌ی تربیت و تعالی و خشیت خیز است و موجب و مشوق حسن اعمال و صالح افعال است بدین شرح:

در کتاب مجید آسمانی دین توحید همه‌ی حول و قوت و اراده‌ی و مشیت علی‌الخصوص در روز قیامت خاص خدای رب العالمین مالک یوم الدین است و هیچیک از آفریدگان از ملائکه‌ی مقربین و انبیای مرسلین و اولیای صالحین را در آن روز آن نیرو و توان نیست که کلمه‌ای بزبان آورند: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰئِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ اِلَّا مَنْ اٰذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ (نبا/۳۸). «روزی است که روح و فرشتگان بحالت صف برخیزند و سخن نگویند مگر آنکه خدای رحمن باو قبلاً اجازه داده و او سخن بصواب گفته باشد!» ﴿اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰٓ اَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اٰیٰدِيهِمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ﴾ (یس/۶۵). «روزی که بر دهانهایشان مهر زنیم و دستهایشان با ما سخن گویند و پاهایشان بدانچه که کرده‌اند گواهی دهند».

در منطق قرآن به هیچیک از بندگان خدا از پیغمبران و پیشوایان و صالحان وعده‌ی شفاعت داده نشده است سهل است بلکه شفاعت پاره‌ای از انبیا حتی برای نزدیکان و اقربای ایشان رد شده است چون شفاعت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ برای پسرش و شفاعت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ برای پدرش و نیز شفاعت آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ برای قوم لوط و شفاعت رسول اکرم برای پاره‌ای از اقوام و یارانش.

شفاعتی که قرآن بدان صراحت دارد عبارت است از اموری که به پاره‌ای از فرشتگان و قوای مدبره‌ی عالم باذن پروردگار داده شده است که نظام طبیعت را تدبیر و کارگاه خلقت را بدستور رب قدیر تقدیر می‌کنند و همین قوای خیره هستند که پاره‌ای از آنان چون حمله‌ی عرش برای مؤمنین خیر خواهی کرده و برای ایشان استغفار می‌کنند و فرشتگان دیگر که برای عموم اهل زمین بوسیله‌ی استغفار و شفاعت می‌کنند هر چند آنان در این عالم روی طبیعت ملکوتی خود خیر و خوبی و شفاعت و آمرزش برای همه‌ی اهل زمین بخصوص برای مؤمنین می‌خواهند و حتی انبیاء و اولیاء هم شامل است. اما آن استغفار و شفاعت فقط خاص مستحقان و صاحبان لیاقت از بندگان خدا می‌شود: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ (نجم/۲۶). یعنی: «و ای چه بسیار از جنس فرشته که در آسمانها [برای اهل زمین] شفاعت می‌کند، لکن شفاعت آن فرشتگان چیزی را کفایت نکند فائده‌ی نداشته باشد مگر پس از آنکه خدا اجازه دهد برای کسانی که بخواهد و بپسندد».

شفاعتی که قرآن برای آدمیان قائل است همان استغفاری است که فرشتگان و پیغمبر برای مؤمنین امت خود، مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند آن چنانکه شرح آن گذشت بدستور خدای رحمن و باذن پروردگار عالمیان است. چون: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ (محمد/۱۹). ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَهُنَّ اللَّهُ﴾ (ممتحنه/۱۲). ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ (حشر/۱۰).

و اینگونه شفاعت و استغفار که بدستور پروردگار است فقط در دنیا که دار عمل است انجام می‌شود و نتیجه‌اش در قیامت عائد مستحق آن می‌گردد. نتیجه اینگونه شفاعت آنست که مؤمنین بقرآن در زمان حیات و زندگی در دنیا سعی می‌کنند تا با اعمال حسنه و اخلاق فاضله خود را مستحق استغفار پیغمبر و مؤمنین کنند تا مرضی خداوند جهان و مشمول استغفار ملائکه و پیغمبر و مؤمنان گردند، نه اینکه بغرور شفاعت کذائی در وادی فسق و فجور و اجرای شهوات ارتکاب محرمات خود را

مستحق عذاب ابدی الهی گردانند و آن همه نکبت و ذلت در دنیا و آخرت نصیب خود و ملت نمایند چنانکه مشهود است!

نتیجه‌ی اینگونه شفاعت آن است که در عالم وجود و جهان بود و سجود جز به یک معبود که پروردگاری و آمرزگاری خاص اوست روی نیاورند و انداد و شرکائی خیالی همچون بت پرستان برای خود و خدا نتراشند و موحد حقیقی باشند.

نتیجه اینگونه شفاعت آنست که هر فردی سعی کند که اوامر شرع را چنانکه باید رعایت کند و با مردم آنچه رفتار نماید که پیغمبر و مؤمنین از صمیم قلب برای او طلب آمرزش کرده در معاشرت و معاملت از او راضی بوده در حیات و ممات او را بخیر و خوبی یاد نمایند. باشد که مشمول شفاعت و استغفار ایشان شود و نتیجه همین شفاعت است که در آخرت موجب نجات و تخفیف عذاب و رفع درجات او می‌شود و باز همین شفاعت است که شامل حال مجرمین و کفار نمی‌شود. و در روز قیامت آن همه استغفار فرشتگان و شاید آدمیان نافع نیفتد ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (مدثر/۴۸).

آری، اینگونه شفاعت است که موجب ترقی نفس و علو روح مؤمن شده او را لایق همنشینی مؤمنان و صالحان می‌کند و با منطق قرآن و عقل و وجدان سازگار است و بغیر آن جز القائات شیطان و فریب دشمنان نیست.

و الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله والسلام علينا وعلى عباد الله

الصالحين ورحمة الله وبركاته.

خوانندگان آثار ما این کیفیت را درک کرده‌اند که مطالبی که در تألیفات ما می‌آید غالباً برخلاف مشهور چون مسئله‌ی زکات و خمس و حکومت و شفاعت و زیارت و ولایت و امثال آن و همین مسائل است که مخالفین آن از عهده‌ی مقابله و دفاع از عادات و اعتیادات خود که بر خلاف حق است و اینان آنها را اعتقادات خود قرار داده‌اند بر نمی‌آیند لذا در مخالفت تا سرحد سب و تهمت و ضرب و قتل ما بر می‌آیند. برای روشن شدن حقیقت بر خوانندگان خود که بر این مطالب اطلاع و تسلط کامل ندارند می‌گوییم: کسانی که دچار چنین شبهاتی می‌شوند و شهرت را بجای حقیقت می‌پذیرند باید پاسخ آن را از فرمایش حضرت متولی الموحدین امیر المؤمنین علی علیه السلام در یابند که در جواب کسی که به آن حضرت در خصوص جنگ و قتال با طلحه و زبیر اشکال کرد که چگونه با این دو شخصیت که حیث شهرت و فضیلت در آن زمان‌شان حضرت ادعای برابری و شاید حتی ادعای برتری داشته‌اند به جدال پرداخت؟ فرمود: حق به رجال شناخته نمی‌شود بلکه رجال را باید بوسیله‌ی حق شناخت، حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی «اعرف الحق تعرف أهله». اگر حق را با میزانی که در اختیار دارید (عقل و قرآن) بشناسید آنگاه اهل حق را خواهید شناخت. در آن صورت عادت و شهرت بر شما حکومت نخواهد کرد

مثلاً در همین مسأله‌ی شفاعت شما می‌بینید چنین برداشتی که از آن معمول و مشهور است بر خلاف نظام جهان و حکمت آفریننده‌ی حکیم و مهربان است و در آیات شریفه قرآن حتی اشاره‌ای به وقوع شفاعت در قیامت نیامده است. بلکه کلمه‌ی لا شفاعة آمده در صورت نکره در سیاق نفی است که تعمیم در عدم انواع شفاعت است و تنها مسئله‌ی که قرآن باین موضوع عنایت دارد عدم نفع شفاعت در قیامت برای کسانیست که از طرف خدا بدان قبلاً اذن داده نشده است و مشفوع له مرضی خدا نیست. و این حقیقت است که صفحات قبل حاوی شرح و توضیح آن است.

با مطالعه و دقت در این مسئله و خالی داشتن ذهن از مشهورات و خرافات رایج و سلطه‌ی حکومت عقل و وجدان در روشنایی هدایت قرآن حقیقت مطلب چون آفتاب

در نصف النهار بر خواننده و جوینده حق آشکار خواهد شد. همچنین سایر مطالبی که فوق به آنها اشاره شد که ما بتوفیق و هدایت الهی بتشریح و توضیح آن پرداختیم.

«وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت وإلیه أنیب».

سلسله‌ی راه نجات از شر غُلّات



زیارت قبور بین حقیقت و خرافات

مقدمه

در کتاب «راه نجات از شر غلات» پنج بحث به میان آورده‌ایم که یک بحث آن موضوع زیارت است زیرا غالبانین زمان در ادعای خود به ولایت تکوینی و تصرف چهارده معصوم به ملکوت زمین و آسمان به پاره‌ای از فقرات زیارتنامه‌ها تمسک بسته اند چون فقره: «السلام علیکم یا عین الله الناظره ویده الباسطة» ترجمه: (سلام بر شما ای چشم بینای خداوند و ای دستش که آنرا می‌گشاید.) و امثال آن، از این رو ناگزیریم که در اصل مسأله «زیارت» و مشروعیت آن به طریق علمی به تحقیق بپردازیم:

مسلم است که «زیارت» بدین کیفیت در دین مقدس اسلام حقیقتی ندارد و قطعاً از احکام «ما أنزل به الكتاب وأرسل به الرسول» نیست و هیچ پیغمبری در شریعت خود حکمی برای زیارت نیاورده و در هیچ دینی از ادیان حق الهی، عبادتی به عنوان زیارت قبور تشریح نشده است. شاهد این مطلب کتب موجوده آسمانی و عدم وجود قبور انبیای بیشمار الهی و نوادگان آنان است. و کتاب مجید و فرقان حمید نیز نه تنها در هیچ آیه‌ای اشاره بدین عمل ندارد بلکه از این عمل مذمت نیز شده است.

اگر روزی هم زیارت مرقد اولیاء برای رضای خدا بوده باری امروز اکثراً برای اعمالی است مورد نهی شرع که سبب ملامت و مذمت خدای اکبر و موجب حسرت و ندامت در روز محشر است زیرا چنانکه گفتیم در کتاب خدا، زیارت از ابتدای بعثت حضرت ختمی مرتبت ﷺ مورد نفرت و کراهت شریعت بوده است. چنانچه فقره متواتره: «إني نهيتكم عن زيارة القبور» ترجمه: (من شما را نهی کردم از زیارت قبور).

براین مدعی دلیلی روشن و برهانی متقن است. و اگر جمله بعد از آن مورد استناد مدعی قرار گیرد که مقام رسالت پس از نهی امر بعد الحظر فرموده است که: «ألا فزوروا فإنها تذکرکم الآخرة (الموت)».

اکنون قبرستانها را زیارت کنید که آن آخرت (مرگ) را به یاد شما می‌آورد.
در جواب می‌گوییم:

بدیهی است اینگونه زیارت قبور که انسان را به یاد مرگ و آخرت می‌افکند در این زیارتگاههای پر جلال و جبروت و آراسته به انواع زینتهای دنیا از ضرایح سیمین و گنبدها و نیز گلدسته‌های زرین و ایوانهای طلا و آئینه کاری و فرشهای گرانبها و لوسترها و شمعدانهای زیبا، نه تنها خاصیت تذکر آخرت و یاد مرگ را ندارد، بلکه تماشای آنها خود محرکی قوی برای جمع آوری زینتها و توجه شدید به دنیاست. به علاوه دستور شارع در این مسأله منحصر به زیارت قبرستانهای مؤمنین نیست بلکه زیارت قبور مؤمنین و کفار در آن مساوی است زیرا هر دوی اینها انسان را به یاد مرگ و آخرت می‌افکند به شرط آن که از حد قبرستان تجاوز نکند و به سرحد عالیتین بنای با شکوه و عظمت نرسد، چنانکه رسیده است. و اگر متشبهین، مفهوم مخالف آیه شریفه ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّا تَأْتِي الْقُبُورَ وَلَا تُقِمُّ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ۸۴]. «ابداً بر یکی از ایشان (منافقین) که مرده است نماز مگذار و بر قبرش نایست». را که رسول خدا ﷺ را از نماز بر منافق و قیام بر قبر او نهی می‌فرماید، دلیل بر مدعای خود گیرند که بنابراین می‌توان بر قبر مؤمن قیام کرد! اگر طالب حق باشند و تشبث غریقانه نکنند، می‌دانند که مراد از قیام بر قبر در این آیه شریفه، عملی است که پس از انجام نماز میت صورت

۱- این حدیث در فریقین درجه قبول یافته است چنانکه در «سنن الکبری» بیهقی (۷۷/۴) آمده است: قال رسول الله ﷺ: إني نهيتكم عن زيارة القبور ثم بدا لي فزوروها لأنها ترق القلب و تدمع العين و تذكر الآخرة فزوروا ولا تقولوا هجرا. و در کتاب «ذکری» شهید اول با اندکی اختلاف آمده است.

می‌گیرد و به هر کیفیتی که باشد اصلاً ناظر به زیارت نیست زیرا بلا فاصله بعد از نماز میت قیام به قبر که همان پرداختن به دفن است می‌باشد، چنانکه گوئی: قام علی الأمر = به کار قدام کرد.

صرف نظر از نبودن چنین عملی در هیچ دینی و آئینی از شرایع حق الهی^۱ و عدم وجود چنین حکمی در کتاب و سنت سنی اسلامی، تاریخ مسلمین صدر اول و سیره نبوی نیز از وجود چنین عملی خالی و بی‌خبر است تا جایی که پس از گذشت بیش از سی یا چهل سال از رحلت رسول بزرگوار همین که عائشه زوجه ی رسول خدا ﷺ در زمان حکومت معاویه به زیارت قبر برادرش «عبد الرحمن بن ابی بکر» رفت مورد ملامت و نهی صحابه‌ی پیغمبر و مسلمانان قرار گرفت که چرا مرتکب عملی شده است که رسول خدا ﷺ از آن نهی فرموده است.^۲

پس این عمل، در صدر اول هرگز رخ نداده است و شعبی (ابوعمر، عامر بن شراحیل الکوفی متوفای ۱۰۴ هجری) که خود از دانشمندان بزرگ اسلامی است و بیش از صد و پنجاه تن از صحابه‌ی رسول خدا ﷺ را دیده، و از آنان حدیث اخذ کرده، بقول «ابن بطال» همواره می‌گفت: «لولا أن رسول الله ﷺ نهی عن زیارة القبور لزرت قبر النبی ﷺ». «اگر نه این بود که رسول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی فرموده است من قبر پیغمبر ﷺ را زیارت می‌کردم».^۳

۱- در «انجیل» نیز نه تنها هیچگونه توصیه‌ای به مزار سازی و زیارت قبور نیست، بلکه ساختن بنای یادبود بر مرقد انبیاء را کار مردم ریا کار دانسته است. از جمله در انجیل متی باب ۲۳ آمده است که عیسی ﷺ فرمود: وای به حال شما ای علمای دینی و فریسه‌های ریا کار، شما برای پیامبرانی که اجدادتان آنها را کشته‌اند، با دست خود بنای یادبود درست میکنید؟!

۲- سنن الکبری بیهقی، ۷۸/۴..

۳- در پاره ای از کتب احادیث چون کتاب «المصنف» اثر عبد الرزاق الصنعانی (۵۶۹/۳) در این حدیث به جای کلمه: «النبی» لفظ «ابنتی» آمده است که در هر صورت متضمن نهی است!

روایات دیگر نیز متضمن این حقیقت است نه تنها زیارت قبور عبادت نیست بلکه مورد نهی شریعت است، چنانکه عبد الرزاق الصنعانی شیعی در کتاب گرانقدر خود «المنصف» چنین آورده است: «عبد الرزاق عن معمر عن قتاده أن رسول الله ﷺ قال: من زار القبور فليس منا».

- کسی که قبرها را زیارت کند از ما نیست^۱.

یعنی تا گذشت صد سال از هجرت، زیارت فردی بدین کیفیت، وجود نداشت. ما نمی‌دانیم این بدعت در چه زمانی در میان مسلمین شایع و در شیعه رایج گشته است؟ و اینکه گفته‌اند اولین کسی که اباعبد الله الحسین علیه السلام را در کربلا زیارت کرده است «جابر بن عبدالله انصاری» صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، با وجود کثرت راویان کذاب و غالیانی حد و حساب نمی‌توانیم چنین روایاتی را قبول کنیم و مستند سخن قرار دهیم و به فرض صحت این خبر به هیچ وجه معلوم نیست که آن جناب آن قبر شریف را به عنوان یک عمل عبادی زیارت کرده باشد زیرا در آن زمان، مرقد آن امام همام علیه السلام فاقد بنا و ضریح و... بوده و اعمالی که امروز زائرین در بارگاه آن حضرت انجام می‌دهند از قبیل طواف و عرض حاجات و استشفاع و...، آن بزرگوار انجام نداده است، بلکه حداکثر می‌توان گفت جابر بر مرقد سیدالشهداء علیه السلام برای آن حضرت به درگاه پرورگار حی قیوم دعا کرده است. به هر صورت این واقعه را نمی‌توان دلیلی محکم و مدرکی معتبر برای شدّ رحال به زیارت قبور محسوب کرد.

اینک، برای تأیید این معنی و اثبات این مدعا که «زیارت قبور» در نظر شرع اسلام، امری ممدوح و مورد توجه نبوده و از حقایق شرعی نیست، بلکه به دلالت روایت وارده مورد انکار و براءت و بیزارى رسول مختار صلی الله علیه و آله و اصحاب بزرگوار آن حضرت در صدر اسلام بوده و حداقل امری مأمور به نبوده است، اخبار و آثاری از کتب معتبره به طور مختصر از نظر خوانندگان منصف و صاحب نظر می‌گذرانیم:

۱- المنصف، ۵۶۹/۳، حدیث ۶۷۰۵.

۱- چنانکه گذشت، در کتاب شریف «المصنف» عبد الرزاق صنعانی (متولد ۱۲۶هـ) که از قدیمی ترین کتابهای اخبار اسلامی و مؤلف آن معاصر ائمه[ؑ] از زمان حضرت جواد^{علیه السلام} و به تصریح علمای رجال، شیعی مذهب، بوده آمده است:

«عبد الرزاق عن معمر عن قتاده: «أن رسول الله ص: من زار القبور فليس منا».

- رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرموده: هر که قبرها را زیارت کند از ما نیست!».

۲- حاکم نیشاپوری به اسناد خود از «عبدالله بن عمرو بن العاص^۱ روایت می کند که گفت: «قبرنا من رسول الله ص رجلا فلما رجعنا وحازینا بابه، إذا هو بامرأة لأظنه عرفها فقال: يا فاطمة من أين جئت؟ قالت: جئت من أهل الميت رحمت عليهم ميتهم وعزيتهم، قال: فلعلك بلغت معهم الكدی قالت معاذالله أن أبلغ معهم الكدی وقد سمعتك تذكر فيه ما تذكر. قال ص: لو بلغت معهم الكدی ما رأيت الجنة حتى يرى جد أبيك».

- ما با رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} مردی را که مرده بود در قبر نهادیم، چون برگشتیم و محاذی و برابر خانه آن میت رسیدیم ناگاه با زنی برخورد کردیم که گمان می کنم رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} او را شناخت، پس فرمود: ای فاطمه از کجا می آیی؟ آن زن گفت: از نزد خانواده ای این میت، برای ترحیم و تعزیت ایشان رفته بودم، رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمود: مبادا با ایشان به قبرستان رفته باشی؟ زن گفت: معاذالله که من با ایشان تا قبرستان رفته باشم در حالی که تو در این باب آنچه را که باید، تذکر داده ای! رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} فرمود: اگر با ایشان به قبرستان رفته بودی دیگر بهشت را نمی دیدی!! تا آنگاه که جد پدرت که بت پرست بود آن را ببیند!». یعنی محال بود که به بهشت وارد شوی.

۱- عبدالله بن عمرو بن عاص تنها کسی است که از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} اجازه نوشتن احادیث حضرت را داشت.

۲- المستدرک علی الصحیحین ، ۱/۳۷۱..

این حدیث شریف این را می‌رساند که زیارت قبور در ابتدای اسلام تا چه حد در نظر شارع مکروه و منفور بوده است.

۳- روایات و احادیثی که در نهی از زیارت قبور در ابتدای بعثت از جانب پیامبر ﷺ مأثور است، هرچند در آخر فرمود: «إني نهيتكم عن زيارة القبور ألا فزوروها...» که برای عبرت اجازت فرموده، این مطلب در کتب عامه و خاصه حتی در مسند زیدبن علی از امیر المؤمنین عليه السلام منقول است که: «نهانا رسول الله عن زيارة القبور». - پیامبر ﷺ ما را از زیارت قبور نهی فرمود!

۴- همچنین از طریق عامه و خاصه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «لعن الله زوارات القبور»^۲ - که زنان زائره ی قبور را لعنت کرده است.

۵- و نیز مورد اتفاق مسلمین است که رسول خدا ﷺ مکرراً می‌فرمود: «لا تتخذوا قبري عيداً». - قبرم را محل آمد و شد قرار ندهید. که شرح بیشتر آن إن شاء الله خواهد آمد.

۶- احادیث لرزاننده ای است که نهی شدید و کراهت عظیم این عمل را متضمن است چون حدیث شریف «عطاء بن يسار» از پیغمبر بزرگوار ﷺ که بارها با عجز از دربار پروردگار می‌خواست که: «اللهم لا تجعل قبري وثناً يُعبد». - بار خدایا قبر مرا بتی قرار مده که پرستیده شود.

آنگاه شدت غضب خدا را متوجه قومی می‌کند که قبور انبیاء را مسجد کردند.

۷- مضمون حدیث عایشه است که می‌گوید: رسول خدا ﷺ از آن بیم داشت که قبرش مسجد شود بدین جهت از ابراز قبر خود کراهت داشت.

۱- مسند الامام زید، دار مکتبه الحیاة، ص ۲۴۶ باب الأكل من لحوم الاضاحی.

۲ - روایت مذکور در کتاب «التاج الجامع الأصول في أحاديث الرسول» (۳۸۲/۱) به لفظ: زائرات ذکر شده که رسول خدا ﷺ فرمود: لعن الله زائرات القبور، والمتخذين عليها المساجد والسرج.

«ولولا ذلك لأبرز قبره ولكن كره أن يُتخذ مسجدا».

۸- بی اعتنایی پیغمبر خدا ﷺ و اصحاب بزرگوارش به قبوری که در آن زمان از انبیاء و اولیاء به راست یا دروغ باقی مانده بود، از قبیل حضرت اسماعیل عليه السلام و هاجر که در مکه بود و قبر حضرت ابراهیم عليه السلام و حضرت یوسف عليه السلام که در شام بود و قبر حضرت هود عليه السلام که در یمن بود که هیچ یک را زیارت نکرد. در زمان رسول خدا ﷺ نیز عزیزانی از دنیا رفتند که جا داشت قبر آنان مزار قرار گیرد چون قبر ام المؤمنین خدیجه^۴ و شهدای بدر و احد که بدین صورت احترام نیافتند! و حتی قبر فرزندان خود رسول خدا ﷺ هیچ گاه مطاف نشد چنانکه قبر یگانه فرزندش در دوره نبوت یعنی ابراهیم که در مدینه وفات یافت بنابر آنچه در کتاب «من لایحضره الفقیه» (شیخ صدوق) و در کتاب «کافی» آمده مزار قرار نگرفت: «وفي رواية عامر بن عبدالله قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: كان قبر إبراهيم بن رسول الله ص عذق عظله عن الشمس حيث ما وارت، فلما يبس العذق ذهب القبر فلم يعلم مكانه».

- حضرت صادق عليه السلام فرموده است بالای قبر ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ شاخه نخل خرمايي بود که چون خشک شد قبر نیز گم شد و دیگر معلوم نشد! پس اگر قبری زیارت و طواف می شد شایسته بود قبر پسر رسول خدا ﷺ باشد نه اینکه در زمان خود آن حضرت قبر ابراهیم معدوم الأثر شود!

و همچنین قبر عموی بزرگوارش حمزه سیدالشهدا عليه السلام نیز مزار نبود! به تصریح جمیع تواریخ و کتب اخبار، از جمله سیره ابن هشام و تفسیر علی بن ابراهیم قمی و

۱- در مسند امام زید (ص ۱۷۷ باب غسل النبی و تکفینه) نیز از قول امیر عليه السلام آمده است که فرمود: «سمعت رسول الله عليه السلام يقول: اللحد لنا والضريح لغيرنا». شنیدم که پیامبر عليه السلام می فرمود: لحد برای ما (مسلمانان) است و ضریح برای غیرما. (از قبیل مردم عهد جاهلیت و برخی از اهل کتاب و ...).

۲- فروع کافی، ج ۳، ص ۲۵۴.

بحار الانوار جلد ششم، چون پیامبر ﷺ جسد حمزه را در دامنه کوه عریان و مثله دید فرمود: «لولا أن يحزن ذلك نساءنا لتركناه للعافة يعني السباع والطير حتى يحشر يوم القيامة من بطون السباع وحواصل الطير».

- اگر نه این بود که جنازه حمزه با این وضع، زنان ما را اندوهگین می کند ما او را وا می گذاشتیم تا درندگان و مرغان جسدش را بخورند و در روز قیامت از شکم درندگان و چینه دان مرغان محشور شود.

بدیهی است اگر عمل زیارت آن چنان مطلوب و محبوب بود که مدعیان می گویند هرگز رسول خدا ﷺ به این کیفیت در باره حمزه سید شهیدان راضی نمی شد!

۹- اخبار بسیاری است که در نهی از بنا و تعمیر و تجصیص (گچ کاری) قبور وارد شده است و پر واضح است که در آن اخبار، بین انبیاء و اولیاء و افراد دیگر فرقی نیست چنان که در مستدرک الوسائل^۲ آمده است: «عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: سمعت رسول الله ص يقول: أول عدل الآخرة، القبور، لا يعرف شريف من وضع».

- اولین عدل و برابری آخرت قبرها هستند که در آن شریف و بزرگوار از پست و خوار شناخته نمی شود.

و صدها حدیثی که در این باب در کتب احادیث مسلمانان آمده است جای انکار برای کسی باقی نمی گذارد که نهی از تعمیر قبور برای آن است که قبر، مزار نشود.

۱۰- اوامری که از طرف رسول خدا ﷺ به امیر المؤمنین و از طرف امیر المؤمنین به ابی الهیاج در خصوص تخریب و هدم کردن قبور و تمثال صادر شده است، حقیقت

۱- علی عليه السلام نیز در زمان خلافت خویش نسبت به ساخت مزار برای مرقد مطهر پیامبر ﷺ یا شهداء و

بزرگان در گذشته ی اسلام دستور نداده است. (برقی)

۲- کتاب الطهارة، ابواب الدفن، باب ۷۹، ص ۱۴۸.

این معنی را حاکی است که تعظیم قبور مورد کراهت شدید و نهی اکید اسلام است که: «لا تدع قبراً إلا سوّيته ولا تمثالاً إلا هدمته».

-قبری را باقی مگذار مگر آنکه آن را با خاک یکسان سازی و تندیزی باقی مگذار مگر آنکه خرابش کنی.

و نیز آنچه در باب نهی از تعمیر و تحدید آن وارد شده است به وضوح تمام گویای این حقیقت است. چنانکه در «من لا یحضره الفقیه» صدوق و «المحاسن» برقی و جلد ۱۸ بحار الانوار و سایر کتب معتبر تشیع آمده است که امیر المؤمنین علیس فرمود: «من جدّد قبراً أو مثل مثلاً فقد خرج عن الاسلام».

- هر که قبری را تجدید بنا کرده و یا مجسمه ای بسازد از اسلام خارج شده است. روشن است که اگر زیارت قبور و طواف آنها و طلب حاجات و شفیع قرار دادن اموات، مطلوب شارع و امری محبوب بود، پیغمبر خدا ﷺ و علی مرتضی‌س مأمورینی خاص برای تخریب و انهدام قبور همه، بدون استثناء نمی‌فرستادند و قبور معمور را هم ردیف بت های مجسمه نمی‌گرفتند که بفرمایند هر کی قبری را تجدید کند یا مجسمه ای بسازد در حقیقت از اسلام خارج شده است. چنانکه در زمان خود این حقیقت را به خوبی درک و لمس می‌کنیم.

ما احادیث و قرائن بسیار در اختیار داریم اما در اینجا به این ده حجت اکتفا می‌کنیم. «تلك عشرة كاملة».

دلایل عقلی و تاریخی در نفی زیارت

ما دلایل نقلی را از آن جهت مقدم داشتیم که معتقدان به زیارت از جهت نقلی بدان متمسک اند و گرنه از جهت عقلی هیچ عاقلی زیارت قبور را امری ممدوح نمی‌شمارد و لازم نمی‌داند.

اینک دلایلی عقلی، آن که زیارت قبور از طرف شارع مأمور به نیست، یعنی هرگز به آن امر نشده است.

۱- در تمام آیات قرآن کوچک ترین اشاره ای بدین عمل نیست (یعنی در آیات قرآن کوچکترین اشاره‌ای به امر و یا تشویق به زیارت قبور نیامده است) بلکه نفی و منع آن را می‌توان از آیات قرآن استنباط نمود زیرا مذمت از کسانی است که به زیارت قبور می‌روند.

۲- در ادیان و مذاهب الهی قبل از اسلام نیز اثری از زیارت قبور نبوده و در کتابهای آسمانی آن مذاهب نیز خبری از آن نیست، و خوب می‌دانیم که دین اسلام همان دین نوح و ابراهیم و سایر پیغمبران است که: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳]

ما به تو وحی کرده ایم همچنان که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم.

و: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ

وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ﴾ [الشوری: ۱۳]

خداوند آئینی را بر شما بیان داشته و روشن نموده که آن را به نوح توصیه کرده و ما

آن را به تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم.

و: ﴿مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ﴾ [فصلت: ۴۳]

ای پیامبر به تو گفته نمی‌شود جز آنچه به پیامبران پیش از تو نیز گفته شده.

که مفاد آنها این است که هر دستوری که در دین اسلام به پیغمبر آخر الزمان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده شده همان است که به سایر پیغمبران داده شده است. پس چیزی که به سایر پیغمبران گفته نشده بدیهی است که در این دین نیست و اگر به آنان گفته شده بود به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز گفته می‌شد. (منظور زیارت قبور می‌باشد)

۳- با اینکه بنا به مشهور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در جهان آمده است بلکه به نص قرآن، تعداد پیغمبران به قدری است که کسی جز خدای آنان را نمی‌داند.

﴿لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ﴾. [ابراهیم: ۹]

- (شمارشان) را جز خدا نمی‌داند. پیامبرانشان با دلائل روشن آمدند.

﴿وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْضُصْ عَلَيْكَ﴾. [غافر: ۷۸].

- و از پیامبران هستند کسانی که ماجرایشان را برایت نگفته ایم.

با این حال هیچگونه قبری و مزاری از ایشان دیده نشده، و چند قبری که به ایشان نسبت داده شده حقیقت آن معلوم نیست چنانکه در طبقات ابن سعد (چاپ بیروت ص ۵۳) از اسحق بن عبدالله ابی فروه آمده است که: «ما يعلم قبر نبی من الأنبياء إلا ثلاثة»

- هیچ قبری از قبور انبیاء معلوم نیست مگر سه نفر:

(۱) قبر هود که در تپه‌ای از ریگ در زیر کوهی از کوه‌های یمن است.

(۲) قبر اسماعیل که در زیر ناودان بین رکن و خانه کعبه است.

(۳) قبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه.

که اینها واقعا قبر انبیاء است!!!

در حالی که اگر امر زیارت در نظر شارع محبوب و مطلوب بود زیارت قبر داوود عَلَيْهِ السَّلَام پیغمبر کمتر از زیارت امام زاده داود نیست. و قبر الیاس عَلَيْهِ السَّلَام کمتر از امامزاده علی عباس نیست!!!

۴- چنانکه کتب تواریخ و سیر گواه اند در صدر اسلام و در حیات بنیان‌گذار اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن همه مؤمنان و مجاهدان بزرگ که چه به مرگ طبیعی و چه به شهادت در

رکاب رسول در غزوات و سرایا از دنیا رفتند، قبر هیچ یک آنها به طریق زیارت مورد احترام قرار نگرفت، در حالی که بسیاری از آنان از جمله حمزه سیدالشهداء و ابراهیم پسر پیامبر، از اعلام بودند.

۵- عمل تدفین در صدر اسلام خود حاکی است که هیچ یک از اموات هر چند از بزرگان و رؤسای اسلام بودند با دیگران فرقی نداشتند و هیچ کدام دارای زائر و مزار نبودند.

۶- دفن کردن امیر المؤمنین فاطمه زهرا سیده نساء عالمیان را که به کیفیتی که حتی قبر فاطمه تا امروز هم معلوم نیست و دفن جنازه خود مولا بر حسب وصیتش که قبرش از انظار جهانیان مخفی باشد برای اولی الأبصار و صاحب نظران نکاتی را یادآور است که اعجاب و تحیر عقلای خدا پرست جهان را به بینش وسیع و بصیرت بی نهایت دیده خدا بین عیسی و امی دارد که گویی از وراء آستار قرون و اعصار، بت پرستی بعد از سال هزار را، می نگرند!! عیسی آن بزرگ موحد عالم است که از جانب رسول خدا ﷺ مأمور می شود که قبر مردگانی که تا آن زمان زیارتگاه آدمیان و درحقیقت بتخانه مرده پرستان بود ویران نماید، چنانکه مأموریت یافت که مجسمه بتان را که به صورت تمثال در معابد و شاید در مقابر آنان بود منهدم کند.

برای علی علیه السلام آن ابراهیم بت شکن زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله چه فرقی داشت که در فتح مکه بر دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آید و بتها را از خانه خدا فرو ریزد و یا به قبرستانها رود و قبرها را ویران و با زمین مساوی و هموار نماید، هر دو رضای خدا و امر رسول الله صلی الله علیه و آله است. آیا چنین بزرگواری با دید دورانیش خود نمی بیند که عن قریب این امت تازه نجات یافته از تاریکیهای جاهلیت ممکن است قبر یگانه دختر پیغمبر خود را که از جانب رسول الله به مزایای خاصی چون (فاطمة بضعة منی) و (فاطمة سیده نساء العالمین) سر افراز است، زیارتگاه یا به تعبیر صحیح به صورت همان بتخانه ای که وی مأمور

ویرانی آن بود درآورند. لذا نیمه شب او را طوری دفن می‌نماید که هیچ کس را بر مزار او اطلاعی نباشد!

همچنین در خصوص دفن خود چنان وصیت می‌کند که کس نداند جسم آن مجسمه توحید، در کجا دفن شد. برای اینکه درباره خود همان واقعه را به یقین می‌دید. زیرا درحیات خود کسانی را دیده بود که او را تا حد خدایی می‌ستودند بلکه او را خدا و خالق خویش می‌پنداشتند! تا جایی که برای بازگشت آنان از این عقیده فاسد ناچار شد تا حد کشتن و سوزاندن تهدید و حتی عمل کند و با این حال آنها از عقیده خود برنگشتند و سوخته شدند.

آیا چنین کسی نباید قبر خود و قبر دختر پیغمبر خدا ﷺ را از نظر مردم مقرون به جاهلیت، مخفی دارد؟

اما اینکه پاره‌ای از علمای نفاق افکن پنهان کردن قبر فاطمه، را از این جهت القاء می‌کنند که بدان منظور بوده که شیخین (ابوبکر و عمر) بر او نماز نخوانند خدا می‌داند که این جز کذب محض و القاء اختلاف و عداوت بین مسلمین نیست.

علی سالها بعد از شیخین در دنیا بود و فرزندان فاطمه، نیز در زمانی که دیگر چنین بیم و ترسی نبود باقی بودند پس چرا قبر فاطمه، همچنان نامعلوم مانده و آن بزرگواران آن قبر را آشکار نفرمودند و اینکه گفته‌اند وصیت آن حضرت در اخفای قبر خویش نیز از آن جهت بود که می‌ترسید خوارج جنازه او را بسوزانند نیز دروغ بی‌فروغی است که حقیقت و تاریخ، مکذب آن است. زیرا خوارج جنازه هیچ یک از مخالفین خود را نسوزانده‌اند و در اخبار چنین چیزی نیست. کسانی که چنین اباطیل و مزخرفات را در بین مسلمین شایع می‌کنند یا از حقیقت دین بی‌خبرند و از شناختن اولیاء دین عاجزاند و یا متعصب احمق‌اند و یا مأمور اختلاف افکنی و یا هر سه!!؟.

۷- قضیه‌ی نهی رسول الله ﷺ از زیارت قبور آن چنان معمول و مشهور بوده است که چون عبدالرحمن بن ابی بکر در سال ۵۵ یا ۵۶ هجری در مکه فوت کرد، همین که

عایشه زوج رسول الله ﷺ و خواهر عبدالرحمن به زیارت قبر او رفت، از جانب مسلمانان مورد ملامت قرار گرفت که رسول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی فرموده است. وی عذر آورد که رسول خدا ﷺ پس از نهی اجازه داده است.

۸- موضوع نهی رسول خدا ﷺ از زیارت قبور تا بیش از صد سال در غایت شهرت و کمال قوت بود چنانکه پیش از این نیز گفتیم شعبی (ابو عامر شرحبیل) متوفای سال ۱۰۴ هـ که بیش از یکصد و پنجاه نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ را دیده و از آنان حدیث روایت کرده است بارها می گفت: «لولا أن رسول الله ص نهى عن زيارة القبور لزلت قبر النبي ص يا ابتي».

۸- اگر نه این بود که رسول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی فرموده است من قبر پیغمبر ﷺ را زیارت می کردم یا دخترم.

۹- بهترین دلیل عقلی و نقلی آن است که پس از گذشت نزدیک به یک قرن از وفات پیغمبر ﷺ قبر مطهر آن حضرت مورد زیارت هیچ یک از اصحاب بزرگوار و تابعین عالی مقام آن جناب قرار نگرفت! زیرا آنچه مسلم است پیکر پاک پیغمبر ﷺ را در همان خانه‌ای که منزل عایشه بود دفن کردند. و طبق تواریخ معتبر، عایشه آن منزل را ترک نکرد چنانکه ابن سعد در طبقات الکبری (ص ۳۱۳ چاپ بیروت) و عموم مورخین می نویسند که عایشه روی قبر پیغمبر ﷺ زندگی کرده و همان جا می خوابیده و تا زمان دفن عمر که وی در آن خانه بود حجاب بر خویش نمی گرفت اما همین که عمر دفن شد مقنعه از سر و شاید جلباب از بدن نمی گذاشت تا اینکه دیواری بر قبور کشید.

و نیز در طبقات (ص ۳۰۸) آمده است که مسلم بن خالد روایت کرده است: زمانی که عمر بن عبدالعزیز در سالهای بعد از هشتاد هجری، از طرف ولید بن عبدالملک والی مدینه بود دیوار خانه‌ای که قبر رسول خدا ﷺ در آن بود به علت باران خراب شد، و عمر بن عبدالعزیز آن را تعمیر می کرد، من به مدینه رفتم در خانه‌ی عایشه مقبره رسول

خدا را دیدم که ظرف آب خالی و پالان کهنه پوسیده شتر در کنار آن بود، و سقف خانه به همان حالت اولیه بود.

واضح است که در خانه و مقبره‌ای که نزدیک به یک قرن هنوز در آن سبوی آب و پالان شتر مانده باشد هرگز زیارتگاه نبوده و دلیل بارزی است بر سکونت عایشه در آن خانه!

در همین کتاب آمده است که «عمر بن عبدالعزیز» در هنگام تعمیر خانه از خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و کسانی دیگر را به بیرون بردن خاکها و خاکروبها امر کرد و چون «مزاحم» غلام او نیز خاکروبها را بیرون برد «عمر» دردمندانه می‌گفت: مأموریتی که به مزاحم دادم اگر خود من آن خاکروبه‌ها را بیرون می‌بردم از تمام دنیا برایم محبوبتر بود!

بدیهی است: اگر آن روضه‌ی شریف زیارتگاه بود آن همه خاکروبه که قبلاً به زین العابدینس و قاسم بن محمد بن ابی بکر و سالم بن عبدالله و اخیراً به «مزاحم» محمول شد در آنجا نمی‌بود!

۱۰- در همان زمان که دیوار خانه‌ای که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بود به علت باران یا حادثه‌ی دیگر که اتفاق افتاد، بوی بدی از قسمت شرقی آن خانه برخاست، عمر بن عبدالعزیز با یکی از نوادگان عمر آمده، و مردان را امر کرد که قضیه را کشف کنند و خاکهای اطراف قبر عمر را پس و پیش کند، عبدالله نواده عمر بن الخطاب به عمر بن عبدالعزیز که از این پیش آمد هراسان بود گفت: ایها الأمير ناراحت نباش که این بوی دو قدم جدت عمر بن الخطاب است! و در خیر دیگری آمده است بوی مذکور، بوی گربه مرده‌ای بوده است، و البته خبر دوم صحیح‌تر می‌نماید زیرا سالها از دفن عمر گذشته بود و استخوانهایش هم پوسیده بود چه رسد به دو قدم وی!

۱۱- محمد بن عبدالرحمن قرشی از پدرش روایت می‌کند که در همین زمان که عمر بن عبدالعزیز والی مدینه بود و دیوار خانه قبر شریف افتاده بود من از نخستین کسانی بودم که بدان سو شتافتند، من خود قبر رسول خدا ﷺ را دیدم که بین قبر و بین دیوار محل سکونت عایشه فاصله‌ای بیش از یک وجب نبود. از آن رو فهمیدم که به قبر آن حضرت از طرف قبله وارد نشده اند. یعنی چون از این طریق وارد نشده اند از طریق دیگر نیز نمی‌توان وارد شد!

۱۲- پس از دفن رسول خدا ﷺ و شیخین در آن خانه پاره‌ای از مردم که دسترسی به قبر پیدا می‌کردند از خاک آن به عنوان تبرک بر می‌داشتند عایشه دستور داد که دیواری اطراف قبر کشیده و روزنه‌ای باقی گذاشته و چون از آن روزنه نیز همین استفاده می‌شد، عایشه دستور داد که همان روزنه را نیز مسدود نمودند. و دهها قرائن دیگر که مسلم می‌دارد که قبر شریف در آن زمان مورد زیارت هیچ یک از مسلمانان نبوده که برای اطلاع بیشتر از این باید به کتب تواریخ از جمله وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی تألیف نورالدین علی بن احمد السمهودی (ص ۵۴۳ به بعد) رجوع نمود.

۱۳- اخبار و آثار بسیاری موجود است که زیارت قبر رسول خدا ﷺ از همان ابتدا مورد نهی اصحاب و انصار و حتی زراری بزرگوار آن حضرت بوده است که از آن جمله:

الف: در کتاب گرانقدر المصنف تألیف «عبدالرزاق صنعانی (۵۷۷/۳) و در کتاب وفاء والوفاء سمهودی (ص ۱۳۶۰) نقل شده که: «عبدالرزاق عن ابن عجلان عن رجل یقال له سهیل عن الحسن بن الحسن بن علی رضی الله عنه قال: رأی قوما عند القبر فنهامم و قال: إن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: لا تتخذوا قبری عیداً ولا تتخذوا بیوتکم قبوراً».

مضمون حدیث شریف آن است که جناب حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی رضی الله عنه گروهی را در نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دید، ایشان را از این عمل نهی کرد و فرمود همانا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قبر مرا عید (محل آمد و شد) مگیرید و خانه هایتان را قبرستان

نکنید، (یعنی در خانه ها باید نماز خوانده شود و همانند قبرستان نباشد که در آن نماز خوانده نمی شود، یعنی مفهوم مخالف این است که در قبرستان جایز نیست نماز خوانده شود).

ب: در همین کتاب آمده است:

«روي عن علي بن الحسين م أنه رأى رجلا يجيء فرجة عند قبر النبي ص فيدخل، عن جدي عن رسول الله ص قال: لا تتخذوا قبوري عيداً ولا بيوتكم قبوراً فان تسليمكم يبلغني أينما كنتم».

- زین العابدین علیه السلام مردی را دید که از دریچه ای که نزدیک قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله است داخل محل می شود و آنگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله را می خواند، حضرت او را از این عمل نهی کرده و فرمود: آیا شما را حدیث نکنم به آنچه شنیدم از پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: قبر مرا عید مگیرید و خانه های خود را قبرستان مکنید، همانا سلام شما هر جا باشید به من می رسد.

ج: و باز در همین کتاب «سمهودی» در بحث «صلوات بر پیغمبر ص» از قاضی اسماعیل نقل کرده است که:

«عن سهل بن أبي سهيل قال: جئت لأسلم على النبي ص وحسن بن حسن م يتعشى وبيته عند بيت النبي ص» وفي رواية: ... «رأني الحسن بن الحسن م عند القبر وهو في بيت فاطمة ك يتعشى قال: هلم إلى العشاء فقلت: لا أريده، فقال: مالي رأيك عند القبر؟) وفي رواية: مالي رأيك وقفت؟ قلت: وقفت أسلم على النبي ص فقال: إذا دخلت فسلم عليه!» وفي رواية: «إذا دخلت المسجد فسلم عليه، قال: أن رسول الله ص قال: لا تتخذوا بيتي عيداً ولا بيوتكم مقابر، ثم قال: ما أنتم ومن بالأندلس إلا سواء».

- از سهل پسر ابو سهیل روایت شده که گفت: آمدم نزدیک قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله تا به حضرت سلام کنم در حالی که حضرت حسن مثنی علیه السلام فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام شام می خورد و خانه ی او نزدیک خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

و در روایتی دیگر: حسن بن حسن مرا در نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله دید در حالی که او در خانه فاطمهک بود و شام میل می کرد، فرمود: بیا شام بخور! گفتم: نمی خواهم، پس گفت: چرا من تو را در کنار قبر دیدم؟!.

و در روایتی دیگر: چرا تو را در اینجا متوقف می بینم؟ گفتم: ایستاده ام تا به پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام کنم، گفت همین که داخل شدی سلام کن و برو.

و در روایتی دیگر: همین که داخل مسجد شدی سلام کن (یعنی او در خارج و بیرون از مسجد بوده است) پس گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خانه مرا عید مگیرید و خانه های خودتان را قبرستان نکنید آنگاه حسن مثنی فرمود: شما و آن کسی که در اندلس (اسپانیا) هست یکسانید. یعنی در سلام دادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله دور و نزدیک مساوی اند! (و آمدن به مدینه لازم نیست)!

د: همچنین قاضی اسماعیل در حدیثی دیگر که سند آن را به حضرت علی بن الحسین می رساند می نویسد: «أن رجلا كان يأتي كل غداة فيزور قبر النبي ص ويصلي عليه ويصنع من ذلك ما انتهره عليه علي بن الحسين عليه السلام فقال له علي بن الحسين م: ما يملكك على هذا؟ قال: أحب التسليم على النبي فقال له حسين س: هل لك أن أحدثك حديثا عن أبي؟ قال: نعم، قال له علي بن الحسين م أخبرني أبي عن جدي أنه قال: قال رسول الله ص لا تجعلوا قبوري عيدا».

- مردی بود که هر بامداد می آمد و قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیارت می کرد و بر آن حضرت صلوات می فرستاد! و از این کارها می کرد به طوری که علی بن الحسین را به خشم می آورد! و از روی غضب بر او بانگ می زد! (ناچار) حضرت به او فرمود: چه چیز تو را به این کار و می دارد؟ آن مرد گفت: من دوست می دارم که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام کنم، علی بن الحسین عليه السلام فرمود: خبر داد مرا پدرم از جدم (امیرالمؤمنین عليه السلام) که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قبر مرا عید (جای برو بیا) مگیرید!!.

از غرائب امر آن است که این حدیث: «لا تتخذوا قبري عيداً» که به نحو تواتر از رسول خدا ﷺ صادر شده است، و تمام آنان که این حدیث را روایت کرده‌اند حتی نوادگان بزرگوارش چون حسن بن حسن و علی بن الحسین آن را به معنای واقعی آن یعنی تکرار آمد و شد گرفته و عملاً بنا به مفاد آن، مردم را از زیارت قبر پیغمبر ﷺ منع می‌کردند. با این حال پاره‌ای از کج اندیشان بدعت دوست چون دیده‌اند که این عبارت با بدعتشان موافق نیست، گفته‌اند: لا تجعلوا قبري عيداً یعنی قبر مرا چون عید قرار مدهید که سالی یکی دوبار زیارت کنید بلکه همیشه و هرروز!!! معنی کردن اینان از این حدیث چون معنی کردن جعلان کذاب در باره آن حدیث نبوی ﷺ است که فرمود: «من كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار».

- کسی که حدیث دروغ بر من بگوید باید جایگاه خود را در آتش مهیا کند.

می‌گفتند پیغمبر خدا ﷺ فرموده است (من کذب علی) و نفرموده است (من کذب لی) ما حدیث (علی) جعل نمی‌کنیم بلکه حدیث (لی) جعل می‌کنیم، یعنی حدیث دروغ ما به ضرر پیغمبر نیست بلکه به نفع آن حضرت است!!!

هـ: ایضا سمهودی که خود از طرفداران زیارت است در کتاب وفاء الوفاء

(ص ۱۳۶۸) می‌نویسد: «روي عن ابراهيم بن سعد بن ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف الزهري أنه قال: ما رأيت أبي قط يأتي قبر النبي ﷺ وكان يكره إتيانه».

- از فرزندان عبدالرحمن بن عوف که از صحابه پیغمبر بزرگوار است روایت

می‌کنند که پسرش گفته است: من پدرم را هرگز ندیدم که به قبر پیغمبر ﷺ نزدیک شود و او آمدن نزد قبر پیغمبر ﷺ را ناپسند می‌داشت!!

و: در صدر اسلام قریب یک قرن اصحاب پیغمبر ﷺ و تابعین اصحاب مردم را از

آمد و شد از زیارت قبر پیغمبر صراحتاً یا کنایتاً باز می‌داشتند چنانکه مراتب مذکوره و اخبار مأثوره به این حقیقت گواهی می‌دهد از جمله در کتاب المصنف عبدالرزاق صنعانی (۵۷۶/۳) و سنن بیهقی آمده است: «عبدالرزاق عن الثوري عن أبي المقدم أنه سمع

ابن المسيب ورأى قوماً يسلمون على النبي ﷺ قال: ما مكث نبي في الأرض أكثر من أربعين يوماً»

- ابو المقدام از سعید بن مسیب (که از فقهای سبعة مدینه و از تابعین متوفای سال ۹۵ هجری است) گروهی را دید که بر پیغمبر (نزد قبر) سلام می‌کنند، گفت: هیچ پیغمبری بعد از مرگ بیش از چهل روز در زمین نمی‌ماند. یعنی زیارت پیغمبر به تصور اینکه آن حضرت در قبر یا در اطراف قبر است بی فائده و غلط است!

با تتبع و دقت در کتب تواریخ معلوم و مسلم می‌شود که در صدر اسلام و زمان حیات صحابه‌ی رسول خدا ﷺ و تابعین طبقه اولی هیچ خبر و اثری از مسأله زیارت در بین مسلمانان نبوده و قبر مطهر پیغمبر ﷺ هرگز مزار یاران ابرار آن بزرگوار قرار نگرفته است! و در سال نود و یک هجری به بعد که عمر بن عبدالعزیز از جانب ولید بن عبدالملک خلیفه اموی مأمور تعمیر خرابی دیواری که از اتاق مقبره رسول الله ﷺ ساقط شده بود گردید، تا آن زمان هیچ کس به زیارت قبر پیغمبر ﷺ نمی‌رفت چنانکه قبلاً گذشت که جناب حسن مثنی و علی بن الحسین ن نوادگان بزرگوار رسول خدا ﷺ کسانی را که به قصد زیارت و سلام به آن بیت شریف وارد می‌شدند مانع می‌گشتند! و چون هر دو این بزرگواران همسایه آن قبر مبارک و از همه کس بهتر و آشناتر به مقررات شرع بودند و رعایت احکام اسلام را بهتر می‌دانستند.

از جمله دلایلی که مسلم می‌دارد که قبر مبارک رسول خدا ﷺ بر حسب مضمون حدیث شریف: «لا تجعلوا قبري عيداً» تا گذشت یک قرن اصلاً محل آمد و شد زائران آن حضرت قرار نگرفت، آن است که بر طبق نقل نورالدین علی بن احمد السمهودی از صحیح بخاری در «وفاء الوفاء» (ص ۵۴۷-۵۴۸) در همان زمانی که عمر بن عبدالعزیز از طرف ولید بن عبدالملک مأمور تعمیر خرابی مقبره مبارک و خرید خانه‌های اطراف برای وسعت دادن به روضه مبارک بود قبل از تعمیر در آنجا اثر قدمی روی خاکهای اطراف قبر دیدند که از دیدن آن وحشتی بر بینندگان دست داد و تصور کردند که آن

جای پای خود پیغمبر است! و بعداً معلوم شد که آن جای پای عمر است یعنی از زمان عمر بن الخطاب تا آن روز کسی نزد آن قبر منور نرفته بود!

ز: در کتاب کافی کتاب الجنائز (ص ۲۰۱، چاپ اسلامیه) از حضرت صادق علیه السلام

نقل شده که فرمود: «قبر رسول الله صلی الله علیه و آله محصب حصباء همراء»

و مانند این حدیث در طبقات ابن سعد (۳۰۷/۲) از عمرو بن عثمان از قاسم بن

محمد بن ابوبکر الصدیق جد مادری حضرت صادق علیه السلام آمده است که گفته است:

«اطلعت وأنا صغیر علی القبور فرأیت علیها خصباء همراء»

مضمون هر دو حدیث کافی و طبقات این است که تا زمان حضرت صادق علیه السلام که

بیش از صد و بیست سال از هجرت گذشته بود قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و روپوش آن که

ریگهای سرخ بود بر مردم مجهول بود که باید حضرت صادق و جد مادری اش قاسم

بن محمد ابن ابی بکر از آن خبر دهند و چنانکه حدیث قاسم می گوید او در زمانی که

کودک بوده با سرکشیدن از دریاچه ای یا پشت پرده ای آن قبر شریف را دیده است.

ح: در هنگام تعمیر دیوار خانه که قبر مبارک در آن بود یک کاسه چوبی یا گلی

در کنار قبر یا طاقچه بود که با فرو ریختن دیوار آن کاسه شکست! (طبقات ابن سعد

۳۰۷/۲ و وفاء الوفاء ص ۵۴۹)

ط: همینکه دیوار خانه افتاد سه قبر در آن مشاهده شد که ولید بن عبدالملک خلیفه

اموی آنها را شناخت تا اینکه عمر بن عبدالعزیز صاحبان آن قبور (رسول خدا و

شیخین) را معرفی کرد، اگر تا آن روز زیارتی معمول بود، این قبور اینچنین مجهول

نبودند که محتاج سؤال باشد.

ی: در المصنف (۵۰۳/۳) عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابی بکر گفته است:

هنگامی که دیوار خانه قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو ریخت من به پرده دار آن گفتم: پرده را

بلند کرد اطراف قبر را زمین خراشیده ای دیدم که روی آن رمل است مانند رملهای

عرصه. باید دانست که عبدالرحمن با اینکه از وارثان عایشه بود هنوز تا آن زمان قبر را ندیده بود!

این علامات دهگانه دلیل است که حدیث شریف: «لَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا»، بیش از یک قرن عملاً در کمال قوت بود! **تلك عشرة كاملة.**

۱۴- مهمترین دلیل بر اینکه زیارت معمول در زمان ما از قبور اولیاء، هرگز در بین مسلمین صدر اول ائمه هدی علیهم السلام که این همه روایات و احادیث در ثوابهای زیارت را به ایشان نسبت داده اند، معمول نبود و بی اعتبار است، آن است که در هیچ تاریخ معتبری دیده نمی شود که یکی از این بزرگواران برای زیارت قبر پیغمبر یا انبیای دیگر یا زیارت قبر یکی از امامان شدّ رحال و سفر کرده باشد. و باور کردنی نیست که امامی که خود از اعباد عبادالله است، بلکه حتی یک مسلمان معتقد مردم را به عبادتی امر کند و خود از آن خودداری نماید!! آیا چنین کسی مشمول آیه قرآن نیست که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾﴾ [الصف: ۲ و ۳].

- ای کسانی که ایمان آورده اید چرا کاری که خود نمی کنید بدان قائل می شوید، در نزد خدا بزرگترین بغض شدید و دشمنی است که کاری را که خود نمی کنید بدان قائل می شوید.»

مثلاً در احادیث زیارت آورده اند که حضرت رضاء علیه السلام فرموده است: «أبلغ شيعتي إن زيارتي تعدل عند الله عز وجل ألف حجة قال فقلت لأبي جعفر علیه السلام ألف حجة: قال أي والله ألف ألف حجة لمن زاره عارفاً بحقه!».

- به شیعیان ما برسان که ثواب زیارت من در نزد خدای عزوجل برابر با ثواب هزار حج است!.

راوی میگوید: به امام محمد تقی پسر رضا علیه السلام عرض کردم: برابر با ثواب هزار حج است؟! فرمود: آری به خدا سوگند برابر با هزار هزار (یک میلیون) حج است برای کسی که زیارت کند درحالی که عارف به حق آن جناب باشد!!!.

که اینجا این سوال پیش می آید که هر گاه این سخن درست باشد که ثواب زیارت رضا علیه السلام برابر با ثواب هزار حج باشد تا چه رسد به اینکه برابر با ثواب هزارهزار حج باشد، و ثواب حج مستحبی طبق احادیثی که از همین بزرگواران رسیده افضل است از نماز و روزه و حتی بالاتر است از آزادکردن برده و حتی طبق روایتی از صادق علیه السلام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به مردی که از فوت حج متأسف بود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست که او را به عملی هدایت کند که اجر حاجی را داشته باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به این کوه ابو قبیس نگاه کن! اگر همه کوه ابو قبیس برای تو طلا باشد و تو آن را در راه خدا انفاق کنی به ثوابی که حاجی بدان دست می یابد نخواهی رسید! یا ثوابهای بسیاری که در تهذیب شیخ طوسی آمده است.

هر گاه مطلب چنین باشد حضرت امام محمد تقی علیه السلام که نزدیک هیجده سال در دربار مأمون به عنوان داماد وی محترم می زیست و زیارت دامادش از قبر پدرش که در آن قبر هارون هم بود هیچ مانعی نداشت، بلکه موجب خوشحالی او هم می شد! چرا از درک ثواب یک میلیون حجی که خود قائل بود، ولأقل ثواب هزار حجی که در کتاب خود حضرت رضا علیه السلام آمده بود، چند فائده فوق العاده دیگر هم داشت.

أ: حضرت رضا علیه السلام پدر امام محمد تقی علیه السلام بود. علاوه بر درک زیارت، ثواب بر والد هم می برد!

ب: این عمل او حجت و سند بود برای کسانی که زیارت را امری مشروع و مستحب می دانستند.

ج: زیارت او موجب می شد که دیگران هم با کمال اطمینان بدین عمل اقدام کنند.

نه تنها امام محمد تقی علیه السلام به این عمل که تا حدی مشقت مسافرت داشت زیرا از بغداد که مدتها در آن بود تا خراسان مسافتی طولانی بود هر چند با رفاهیت و وسائلی که مامون خلیفه در اختیارش می گذاشت، چندان مشکل نبود، عمل نکرد، بلکه حتی به زیارت جد بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام که در همان نزدیکی بغداد در مقابل قریش آن روز و کاظمین امروز واقع است نرفت! درحالی که طبق اخبار بسیاری که از پدر بزرگوارش رضا علیه السلام در کتب احادیث آورده‌اند این عمل آن حضرت نیز فوائد بسیار داشت که علاوه بر درک ثواب بسیار زیارت و درک ثواب بر والدین، شهرت زنده بودن کاظم علیه السلام که طائفه واقفیه قائل بودند و آن حضرت را قائم آل محمد و آخرین امام دانسته و ائمه بعد از وی را قبول نداشتند عملاً انکار و به هر صورت از کثرت و شدت واقفیه با این عمل، تا حد بسیاری می کاست و موجب تصدیق روایاتی که از پدرش در ثواب زیارت جدش آمده بود می گشت!

به موجب این روایات و ملاحظه آن رفاهیات که برای حضرت جواد علیه السلام حاصل بود جنابش را - العیاذ بالله - میتوانیم از چند جهت مقصر بدانیم! زیرا آن حضرت علاوه بر آنکه از زیارت پدر و جدش علیه السلام با همه امکاناتی که در اختیار داشت از زیارت بزرگترین کسی که همه کس نه تنها بر حضرت جواد بلکه بر تمام مسلمانان حقوق بسیار داشت یعنی حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که قبر مبارکش بنا بر مشهور در نجف یعنی نزدیک بغداد است که آن روز مقر و مسکن داماد خلیفه بود خود داری کرد!!!

درحالی که زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از چند جهت بر حضرت امام محمد تقی علیه السلام واجب می نمود!

أ: در احادیث بسیاری از ائمه علیه السلام ثواب بی شماری برای زائر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده حتی تهدیداتی وحشت زا! چون روایتی که از حضرت صادق علیه السلام آورده‌اند که فرمود: «من ترك زيارة أمير المؤمنين لم ينظر الله إليه».

- کسی که زیارت امیرالمؤمنین را ترک کند، خدا به نظر رحمت بر او نمی‌نگرد! و این تهدیدی نیست که اگر روایت صحیح باشد بتوان آن را آسان گرفت.

ب: در زیارت امیرالمؤمنین علاوه بر آن ثوابها، ثواب برّ به والدین نیز وجود داشت زیرا آن حضرت ابوالأئمه است.

ج: عمل آن حضرت مسأله زیارت قبور را که در کراهت مشهور است تخفیف می‌داد! اما همین خودداری حضرت جواد و ائمه ما قبل و ما بعد او علیهم‌السلام دلیل بزرگی است بر صحت کراهت زیارت!

د: زیارت آن حضرت، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در نجف، تصدیق او از مزاری است که هارون الرشید به حدس و گمان و گفته یک دهقان از قبر مولای متقیان، در آن بیابان بنیاد نهاد، که اکثر مورخان از قبول آن ابراء دارند!!

اگر یک زیارت از طرف حضرت جواد علیه‌السلام در آن مزار صورت می‌گرفت بیش از همه مأمون از آن جناب ممنون می‌شد زیرا پدر مأمون اساس بارگاه نجف را بنا نهاد، و ضمناً دلیلی بزرگ بر صحت روایات زیارت می‌شد.

پس وقتی می‌بینیم حضرت جواد علیه‌السلام که بیش از ائمه ما قبل خود امکان عمل کثیرالثواب زیارت قبور پدران بزرگوار خود را دارد و بنا به نقل روایات منتسبه به آن جناب از همه ائمه بیشتر برای زیارت ثواب قائل است، چنانکه ثواب یک زیارت حضرت رضاء علیه‌السلام را که خود حضرت برابر هزار حج میگیرد، حضرت جواد علیه‌السلام میفرماید: هزار هزار حج است^۱ و با این حال بدان مبادرت نمی‌کند، می‌دانیم که مطلب چنین نیست و این گفته، فرمایش آن حضرت نیست.

۱- در بطلان اینگونه روایات تردید نیست هر عاقل منصفی می‌داند که اگر زیارت مرقد انبیاء و ائمه؛ واجب بود در قرآن کریم که تیبانا لکل شیء بوده و به صفت یهدی للتی هی أقوم ممتاز است، به چنین ثوابی امر شود، نه اینکه در آن به حج و حتی امور جزئی و کم ثوابتر امر شود، اما در باره عملی که از حیث اجر و ثواب هزار بلکه هزاران برابر آن است کمترین سخنی به میان نیاید!!!

و روایاتی از حضرت جواد و سایر ائمه علیهم السلام نقل شده که در این روایات ثواب زیارتها را به ایشان نسبت داده اند، صحیح نیست، زیرا در آن صورت ناچار مشمول همان آیه **﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾**. [الصف: ۲] یعنی «چرا کاری را که خود انجام نمی‌دهید بدان قائل می‌شوید.»

می‌شوند! و ما هرگز چنین اعتقادی در باره آن بزرگواران نداریم.

نکته قابل توجه و مهم این است که اگر تتبع شود زیارت قبر هیچ امامی را از طرف هیچ امامی در هیچ تاریخ معتبری نمی‌توان یافت! و اما آنچه در خصوص زیارت حضرت صادق علیه السلام از قبر امیرالمؤمنین آمده است در صفحات بعدی همین کتاب از ضعف و سستی آن مطلع خواهید شد.

حل مشکل و رفع معضل

پس با بیانی که گذشت و دلایل عقلی و نقلی که آوردیم معلوم شد مسأله‌ی زیارت که در این امت تا این حد وسعت و گسترش یافته است و اکثر مردم می‌پندارند که یکی از فرائض مهم الهی و رکنی از ارکان عظیم اسلامی است، به هیچ اصلی از اصول دین متکی نیست، و اکثر تبعاتش از بدعت‌ها مایه می‌گیرد!!.

شاید خواننده بپرسد پس این همه روایات و احادیثی که در خصوص زیارت در کتب فریقین از شیعه و سنی وجود دارد و این همه مزارات و بقاع که در کشورهای اسلامی بر قبور اموات بنا شده است و این قافله‌های بسیار زوار که از راست و چپ شهرها و روستاها رهسپار به سوی هر مزار و فرقه‌ای مقیم و ثابت و گروهی متحرک و سیارند چیست؟ و این همه کتب و رسائل زیارت و آداب آن را که از جانب ارشاد منتشر می‌شود، چه چیز باعث است؟!.

شاید بتوان تنها از کتب شیعه چون کامل الزیارة و تهذیب و استبصار و کافی و مصباح و سایر رسائل و صحایف نزدیک به هزار حدیث و روایت یافت که در ثواب زیارت و آداب و رسوم دخول به مشاهد و خواندن زیارات متعددی که پاره‌ای دارای عباراتی مانند: (السلام علی عین الله الناظرة ویده الباسطة). ترجمه: (سلام بر چشم خداوند که می‌بیند و دستش را که می‌گشاید) است وارد شده که از آنها جناب آیت الله العظمی! در کتاب امراء هستی، استناد به ولایت تکوینی امام نموده است، آیا ممکن است بیهوده سخن به این درازی باشد؟!.

اینک ما بعون الله تعالی در این مختصر تا حدی که بگنجد مسأله را روشن می‌کنیم: لازم است که این نکته را در نظر داشته باشیم که از کثرت احادیث و بسیاری کتب و رسائل در این باب بلکه در هیچ موضوعی نباید وحشت داشت، زیرا اگر کسی با کتب و رسائل سر و کار داشته باشد و بر احادیث و اخبار احاطه حاصل نماید، می‌بیند و میداند که بسیاری از این نوشته‌ها ارزش اعتناء نداشته بلکه بهترین خدمت به بشریت

آن است که آنها را با کمال احترام به دریا بریزند!! و کثرت احادیث هم در پاره‌ای مواضع اهمیتی ندارد و همان مثل معروف را باید در مقابل دلایل عقلی و حسی و تاریخی که آن را باطل می‌نماید به کار برد که: هزار کلاغ را با یک کلوخ می‌توان پُراند! شما می‌بینید که در مقابل صدها حدیثی که در خصوص زیارت آمده است مسلماً بهترین آن مزارها باید قبر منور پیغمبر خدا ﷺ باشد، که شیعه و سنی در خصوص زیارت آن حضرت در کتب خود احادیثی آورده اند! اما با دلایل عقلی و نقلی ثابت کردیم که قبر رسول خدا ﷺ نیز تا حدود یک قرن که اصحاب بزرگوار او حیات داشتند، هرگز مورد زیارت هیچ مسلمانی قرار نگرفت تا چه رسد به قبر دیگران از ائمه و اولیاء.

پس هرگاه قبر رسول خدا ﷺ هیچگاه در صدر اسلام مورد زیارت مسلمانان نبوده و اصحاب و ذراری آن بزرگوار، پاره‌ای از مردم بی اطلاع از احکام اسلام را از زیارت پیغمبر ﷺ منع می‌نمودند، دیگر چه اعتباری به احادیث وارده در این موضوع خواهد بود که یقیناً از آثار وارده از دیگران بر اسلام است.

همه می‌دانیم که اسلام تنها در محل ظهور خود (مکه و مدینه) محبوس نماند، بلکه با اجازه خدا و کوشش مسلمانان به دورترین نقاط جهان راه یافت و اکثر نقاط معموره عالم که در برابر اسلام تسلیم شدند و دارای آداب و سنن خاصی بودند که از تمدن مخصوص آنان مایه می‌گرفت و از آن جمله در پاره‌ای از کشورهای متمدن آن روز، احترام به مردگان و بنیاد بقعه و بارگاه برگور آنان بود. چون مصر که در آن مقابر ملوک وجود داشت و قبور فراعنه با عظمت فوق العاده بنا می‌شد و اهرام ثلاثه موجود، از آثار روشن این عقیده است، همچنین در ایران که قبر کورش کبیر و داریوش و پاسارگاد و کوردختر و سایر آثار ناشی از احترام به اموات در گوشه و کنار آن موجود است، و در خود حجاز هم در جاهلیت و شرک به مزار مردگان اثر و قدرت فوق العاده‌ای قائل بودند. ظاهراً یکی از علل و حکمت نهی از زیارت قبور، همین عقیده فاسد جاهلیت به

قدرت و احاطه و تصرف مردگان در امور زندگان بود، که اسلام با تمام کوشش در محو آثار غلط جاهلیت کوشید. اما می‌بینیم بعد از غروب خورشید نبوت، بازهم به تدریج آثار جاهلیت، زنده می‌شود علی‌الخصوص پس از اینکه مسلمانان با مردم ممالک دیگری که از حیث قدمت و مدنیت بر آنان برتری داشتند همنشین می‌شوند، به ویژه در زمان عباسیان که دولت و خلافت اسلامی یکسره در اختیار اشراف ایران قرار گرفت! اکثر آداب و عادات ایران به نام آداب اسلام در میان مسلمین رایج شد، مخصوصاً آداب و سنن تجهیز اموات چون تشییع جناز اشراف با توب و علم و بوق و کرنا و برافراشتن و بنیاد بقعه و دخمه و روشن کردن چراغ و تشریفات دیگر. بدین ترتیب مسأله زیارت اموات رونقی تازه یافت.

پس، علت ساده این کیفیت همان تقلید و تبعیت از سنن و آداب ملل غیر اسلامی است که خواه ناخواه بر مسلمانان تأثیر نهاد و در میان آنان رواج یافت. اما باید دید برای چه این همه ثواب و فضیلت برای زیارت اموات در کتب احادیث و زیارات آمده است که منظور اصلی ما هم از تألیف این رساله، تحقیق همین وضعیت است که می‌بینیم مسأله زیارت در دین اسلام خصوصاً در مذهب شیعه از بزرگترین عبادات شمرده شده تا آنجا که سائر عبادات به لحاظ ثواب، تحت الشعاع آن قرار گرفته است!!

علت توجه به زیارت و اهمیت یافتن آن

علت توجه به زیارت اولیاء در مذهب شیعه دو چیز است:

۱- سیاست شیعه که در امر دیانت و در مسأله‌ی زیارت، نقشی اساسی داشت. و علتش آن بود که می‌دانیم: طرفداران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در اواخر زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عده‌ی مخصوصی را تشکیل می‌دادند پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و در نتیجه فشار دولت بنی امیه و وضعیتی پیش آمد که ناچار به اختفاء و استتار شدند، و با تمام تلاشهایی که چه در زمان حضرت امام حسن علیه السلام و چه بعد از آن به کار بردند، در انتقال دولت از بنی امیه به آل علی علیه السلام نتیجه‌ای نگرفتند تا اینکه فاجعه‌ی خونین جگرسوز و دل‌گداز کربلا پیش آمد به صورتی که همه کس کم و بیش از آن آگاه است. از این رو مخالفان حکومت امویان که البته بسیاری از آنان در شمار دوستان نادان بوده‌اند برای تضعیف امویان و اقناع مردم به نامشروع بودن حکومت این خاندان و جنباندن و شوراندن مردم علیه آل امیه از یک سو به انتشار فضائل کم‌مثال علی علیه السلام و حضرات حسنین علیه السلام که هنوز چون دریای موج در سینه باقیماندگان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌جوشید، پرداختند و حتی در این عرصه از جعل اخبار نیز دریغ نوزیدند و از سوی دیگر به ذکر متاعب و مصائبی که از ستمگران اموی بر ابرار و اخیار آل علی علیه السلام به خصوص حضرت سید الأحرار حسین بن علی علیه السلام وارد آمده بود پرداختند و در این میدان نیز از جعل خبر پرهیز نداشتند و سرانجام نیز دولت بنی امیه به زوال و اضمحلال نزدیک شد، اما با روی کار آمدن بنی عباس نیز از ارتکاب مظالم به آل علی علیه السلام کاسته نشد، و در نتیجه همین طریقه یعنی ذکر مظالم مخالفین و مصائب اهل بیت علیه السلام و بیان فضائل بسیار آنان ادامه یافت. بدیهی است که تشویق و تحریک افراد به اینگونه اعمال (زیارت و عزاداری) که خود از کار آمدترین روشها در آن زمان بود، جعل اینگونه احادیث در ثواب زیارت و تعزیت و نسبت دادن آن به کسانی که

مقبول القول اند یعنی ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام، امری مورد انتظار بود!!! زیرا در مردم تاثیر بسیار می‌گذشت اما اثری موقت و زودگذر!

شاید نسبت جعل احادیث در نظر پاره‌ای از خوانندگان باور کردنی نیاید، لیکن آنان که به تاریخ حدیث و سیر آن‌ها آشنا می‌دانند که این امر در نظر سیاستمداران و مصلحت‌اندیشان بسی آسان است به شرحی مختصر که پس از این خواهد آمد ان شاء الله.

۲- علت دیگری که در جعل اینگونه احادیث اثری بیشتر داشت و کسان بسیاری را به جعل آن بر می‌انگیخت دشمنی باطنی با حقایق اسلام و تعالیم قرآن بود. زیرا قرآن چنان نور مبینی بود که از کانون ربوبیت بر افروخته و از قلب طبیعت تراویده بود. وانسان را رهین عمل و کردار خود می‌شناخت و می‌فرمود:

﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ [الطور: ۲۱]. - «هر انسانی در گرو اعمال خودش است.»

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿۲۷﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿۲۸﴾﴾ [الزلزلة: ۸ و ۷]

«هر که به مقدار ذره‌ای نیکی کند (پاداش) آن را می‌بیند و هر که قدر ذره‌ای بدی کند (جزای) آن را می‌بیند.»

و اینگونه ذره بینی و دقت و به اصطلاح موشکافی! کسان را که می‌خواستند دری گشاده و میدانی آزاد برای اجرای شهوات داشته باشند طبعاً به دنبال بازاری بودند که متاعی در آن یافت شود که تا تمام ولنگاری و بی بند و باری آنان را از محاسبه یوم الحساب در امان دارد نه تنها از سختی و شدت عذاب یوم عظیم نجات بخشد و از ندامت شرر بار یوم الحسره بیمه کند بلکه از وعده‌های پرسرور حور و قصور بهشت و رضوان نیز مسرور دارد.

چنین خواسته هایی عرضه کنندگانی به وجود آورد که هم فاجران و فاسقان از متاع شفاعت برخوردار می شدند و این امتیاز به وسیله توسل و تضرع در برابر بنده ای مسؤول انجام می یافت و با زیارت مرده ای در گور و خواندن چند کلمه نامفهوم به عنوان دعائی مأثور، مسلوب العیوب و مغفور الذنوب می شدند!! و هم به وسیله اینگونه بدعتها از انجام دادن تمام احکام و رعایت حلال و حرام و تحمل انواع مشقات عبادت، آسوده گشته و سرانجام با کمال احترام در روز واپسین داخل بهشت برین می شدند!

ابتداء پیدایش اینگونه احادیث از جاعلان که هدف از آن از میان بردن اوامر و نواهی قرآن بود و بی شک از ناحیه دشمنان اسلام به وسیله عالم نمایان به ظاهر مسلمان صادر می شد تا جایی که خود آن حضرت ناچار شد که قیام فرموده و مردم را از این خطر بزرگ برحذر دارد چنانکه به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام خود رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای خواند و فرمود: «لقد كثرت علیّ الكذابة... فمن كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده في النار».

«دورغ بستن بر من بسیار شده ... هر که عامدانه بر من دروغی بگوید، باید که جایگاهش را در دوزخ بگیرد.»

در رجال کشی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که می فرمود: «ذاك سلمان المحمدي أن سلمان منا أهل البيت انه كان يقول للناس: هر بتم من القرآن إلى الأحاديث وجدتم كتاباً دقيقاً حوسبتم فيه على النقيير والقطمير والفتيل و حبة خردل فضاقت عليكم وهر بتم إلى الأحاديث التي اتسعت عليكم».

مضمون حدیث شریف آن است که در نزد امام محمد باقر علیه السلام نام سلمان برده شد حضرت فرمودند: او سلمان محمدی است، همانا سلمان از ما اهل بیت است او بود که همواره به مردم می گفت: شما مردم از قرآن گریخته به احادیث پناه بردید از آن جهت که قرآن را کتابی یافتید که شما را بر نقییر و قطمیر و فتیل و خردل (یعنی به اندک چیزی چون

پوسته هسته خرما و خال پشت هسته) به حساب می‌کشد، از این جهت بر شما پذیرش قرآن سخت آمد و به تنگنا افتادید، لذا به احادیث پناه بردید زیرا بر شما گشایش داد!!!.

با اینکه در ابتداء و زمان حیات رسول الله ﷺ نقل احادیث کم اتفاق می‌افتاد و از جهت اینکه مبدا عبارات احادیث با آیات قرآن مشتبه و مخلوط گردد، از نقل آن جلوگیری می‌شد و بنا به پاره‌ای از روایات، تنها از میان اصحاب به عبدالله بن عمرو بن العاص اجازه داده شد بود که آنچه از پیغمبر خدا ﷺ می‌شنود بنویسد و دیگران چنین حقی نداشتند تا بدانجا که ابوبکر بنا به نقل دخترش عایشه در حدود پانصد حدیث از رسول خدا ﷺ در دفترچه‌ای نوشته بود ولی شبی که تا صبح مضطرب بود «علی الطلیعه» آب یا آتشی از دخترش خواست و آن احادیث را از ترس آنکه مبدا تخلیط شده باشد از بین برد! با این حال بعدا یعنی پس از گذشت یک قرن که نوشتن احادیث به فرمان عمر بن عبدالعزیز آزاد شد بازار حدیث آن چنان رواج گرفت که کثرت و حفظ و نقل آن یکی از مفاخر و امتیازات آن زمان گردید! و کار به جایی رسید که خرید و فروش آن گرانبهاترین متاع روزگار شد!!!.

و بالاخره کثرت احادیث در زمان احمد بن حنبل به حدی رسید که او مسند خود را که اکنون سی و چند هزار حدیث است از میان یک میلیون حدیث انتخاب و تألیف کرد! و امام بخاری، صحیح خود را که اکنون قریب هفت هزار حدیث است از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث تدوین کرد و همچنین مسلم صحیح خود را که کمتر از صحیح بخاری است از سیصد هزار!

این عمل آن روز به مسلمانانی که امروز به طائفه عامه و سنی مشهور اند منحصر نبود، بلکه در گروهی که امروز شیعه نامیده می‌شوند و در آن روزگار رافضی خوانده می‌شدند و درحقیقت احزاب غیر علنی بودند، شدتش بیشتر بود، زیرا معارف و آثار ایشان تحت کنترل و چندان مشهور نبود و در یک گروه و حزب خاصی باقی نمی‌ماندند

و همه روزه در استتار و انتشار و انفجار بودند! و گاه از یک گروه، ده گروه یا بیشتر انشعاب کرده و جدا می‌شدند!

جعالان کذاب اکثرا در عراق بودند به طوری که گفته‌اند در یک هزار حدیث محدثین عراق، ۹۹۹ حدیث دروغ و یک حدیث دیگر نیز محل تردید است!!
به ناچار حقیقت را باید پذیرفت که کسانی که آن روز با اسلام دشمنی داشتند غالباً خود را در ردیف شیعیان علی علیه السلام درآورده و ضربتی مهلک بر پیکر اسلام وارد می‌کردند که مهمترین حربه شان جعل حدیث بود!!

این حقیقت آنگاه مورد تصدیق قرار خواهد گرفت که کتب ملل و نحل را خصوصاً کتبی که علمای بزرگ شیعه، در این خصوص نوشته‌اند مطالعه شود، از قبیل کتاب المقالات و الفرق «سعد بن عبدالله الاشعری القمی» متوفی ۳۰۱ هجری که خود از اعلام شیعه و از خواص اصحاب ائمه علیهم السلام بوده و کتاب فرق الشیعه اثر «أبو محمد حسن بن موسی النوبختی» متوفی ۳۰۰ هـ که او نیز از بزرگان علمای این فرقه است. اکثر فرق خارج از دین حق را از شیعه شمرده‌اند چون سبائیه و کیسانیه و مغیریه و سرحوبیه و رافضیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و خطابیه و نمیریه و غیرهم. و نام مبارک علی علیه السلام و مظلومیت آن حضرت و فرزندان بزرگوارش که به حُسن شهرت در بین مسلمین ممتاز بودند، پناهگاهی بود برای بد اندیشان و بی دینانی که در صدد ویرانی بنیان اسلام بودند و بدین ترتیب بود که با جعل احادیث و احداث مذاهب توانستند پیکر شریف جامعه اسلامی را قطعه قطعه کنند!

پس چنانکه دیدیم جعل احادیث دو انگیزه داشت نخست برای فرار از قرآن: تا به وسیله اشتغال و توجه به آن از اندازات و تخویفات آن در امان باشند و برای اجرای شهوات و سعت و آزادی داشته باشند و منظور دوم و مهمتر تخریب بنیان اسلام بود و هر گروه انگیزه‌ای داشت و گاه در یک گروه هر دو انگیزه موجود بود!

شما به همین دو کتابی که از این دو عالم شیعه (سعد بن عبدالله اشعری و حسن بن موسی نوبختی) است، مراجعه کنید و ببینید فرقی که تأسیس مذاهب و جعل اخبار

می‌کردند چگونه احکام حلال و حرام اسلام را برای تزییع هدف قرار می‌داند و مردم را به ارتکاب محرمات تشویق می‌نمودند!

مثلاً فرقه‌ای از اصحاب ابی الخطاب که آن روز فرقه‌ای از شیعه را تشکیل می‌دادند طبق نقل المقالات و الفرق (ص ۵۱ چاپ تهران)

«أحلوا المحارم من الزنا والسرقه وشرب الخمر و ترکوا الزکاة والصلاة والصیام والحج وأباحوا الشهوات بعضهم لبعض».

«امور حرام چون زنا و دزدی و شرب خمر را حلال شمرده و پرداخت زکات و ادای نماز و روزه و حج را ترک کرده و شهوت را نسبت به یکدیگر مباح ساختند!»

همین عبارات در کتاب فرق الشیعه نوبختی (ص ۶۱ چاپ نجف) با اندک اختلاف در «المقالات» است که در آنجا لواط و سرقت را هم اضافه کرده است!! و درباره فرقه «مجسمه» در «المقالات و الفرق» (ص ۵۷) آمده است: «وأباحوا الفروج كلها وأبطلوا النکاح والطلاق».

«تمامی زنان را حلال شمرده و ازدواج و طلاق را باطل اعلام کردند!!»

برای آگاهی از سائر عقاید فاسده اینان در باره اسماعیلیه و نصیرییه و نمیرییه به صفحات ۶۳ و ۹۲ و ۱۰۰ المقالات و الفرق و صفحات ۸۱ و ۱۰۵ و ۱۱۶، فرق الشیعه مراجعه نمائید، تا بر شما معلوم شود که مهمترین مقصد جاعلین حدیث و مؤسسن مذهب، فرار از مقررات اسلام و تخریب آن بوده است!

شاید در این مورد گفته شود: اگر این گروه که نامشان ذکر شد از فرق شیعه بوده‌اند.

اولاً: امروز از نظر شیعه امامیه مطرودند، ثانیاً: در زمان ما بحمد الله از ایشان فرقه‌ای

در روی زمین نیست، پس قضیه، چه ربطی به آنچه ما در آن هستیم دارد؟.

می‌گوییم درست است که این فرق از نظر شیعه امامیه گروه ضاله بوده و مطرودند،

اما آثار و اخبار بسیاری از آنان هنوز هم، در بین شیعه امامیه موجود است و حق و باطل

آثار باقیمانده از گذشتگان با یکدیگر مخلوط است و متأسفانه تا کنون اقدامی جدی برای تفکیک و اصلاح آن آثار به عمل نیامده است!

به علاوه بسیاری از راویان اخبار شیعه امامیه همان معتقدان به مذاهب باطله چون فطحیه و واقفیه و شلمغانیه هستند و حتی کسانی هم که به امامی مشهور اند بسا که قبلاً در همان مذاهب باطله روزگاری سپری کرده و بعداً به مذهب امامیه رجوع کرده‌اند از قبیل فرزندان اعین و ابوخدیجه و معلی بن خنیس و غیرهم.

و در صورت عدم تمسک به قرآن کریم، تفکیک و تفریق اخبار و آثاری که اینان در زمان اعتقاد به مذهب سابق روایت کرده‌اند و ثبت شده، از آثاری که در زمان اعتقاد به مذهب سابق روایت کرده‌اند و ثبت شده از آثاری که در زمان گرویدن به مذهب امامیه نقل کرده‌اند، بسیار مشکل است.

احادیث باقیمانده از فرق ضاله که در کتب شیعه موجود می باشد

صرفنظر از تمام این معایب، اینک در کتب معتبر شیعه امامیه احادیثی موجود است که همان رنگ و بوی مذاهب باطله را دارد، و همچنان انسان را به جرأت بر امور خلاف قرآن فرا می خوانند! از آن جمله:

۱- «ابن بابویه قمی» در امالی در «المجلس الثمانون» ضمن فضیلت ماه رجب و ثواب روزه در آن، می نویسد: «ومن صام من رجب تسعة وعشرين يوماً غفر الله عز وجل له ولو كان عشاراً ولو كانت امرأة فجرت بسبعين مرة (امراً) بعد ما ارادت به وجه الله والخلاص من جهنم لغفر الله لها!».

- ملاحظه می فرمایید با بیست و نه روز روزه در ماه رجب گناه زنی که هفتاد بار با هفتاد مرد زنا کرده باشد آمرزیده می شود!! و شاید با هر مرد هفتاد مرتبه، جمعاً ۴۹۰۰ مرتبه!! در این صورت آیا می توان حتی یک حلال زاده جستجو نمود؟!.

۲- در کتاب منتهی المطلب، علامه حلی (۱/۶۱۱) ضمن آنکه می نویسد:

«يستجيب أن يجعل معه (=الميت) شيئاً من تربة الحسين عليه السلام طلباً للبركة والاحترار من العذاب والستر من العقاب».

- مستحب است به منظور طلب برکت و دوری از عذاب و بر کنار ماندن از مجازات، با میت مقداری از تربت امام حسین عليه السلام نیز قرارداد شود.

سپس داستان زنی را می آورد که مرتکب زنا می شد و فرزندی که می آورد، از ترس رسوائی می سوزانید! و کسی جز مادرش از کارش خبر نداشت. هنگامی که مرد و دفن شد خاک او را بیرون انداخت و قبول نکرد! و به هر جا که بردند وضع چنین بود، خانواده اش خدمت صادق عليه السلام رفتند و قضیه را گفتند، امام از مادر آن زن پرسید که این زن در زمان حیاتش چه معصیتی مرتکب می شد؟ مادرش ناگزیر واقعیت را به استحضار امام رساند، حضرت فرمود: زمین او را قبول نخواهد کرد زیرا او خلق خدا را به عذابی که خاص خداست معذب می کرده است!! در قبر او مقداری از تربت حسین عليه السلام

بگزارید! چنین کردند و خدا آن زن را مستور داشت!! آری با مقداری خاک تربت، معصیتی بدین عظمت تخفیف یافت!! تا کور شود هر آنکه نتواند دید!!!.

۳- در جلد نوزدهم بحارالانوار (ص ۳۰۲ چاپ کمپانی) از مهج الدعوات «سید بن طاووس» نقل شده است: روینا باسنادنا الی سعد بن عبدالله، آنگاه سند حدیث را تا به حضرت صادق علیه السلام می‌رساند که فرمود: «إِنْ عَدْنَا مَا نَكْمَتَهُ وَلَا يَعْلَمُهُ غَيْرُنَا».

- چیزی داریم که آن را کتمان می‌کنیم و غیر ما آن را نمی‌داند.

و می‌خواهد برساند که نعوذ بالله این سر از اسرار آل محمد است! تا آنجا که می‌گوید: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: گواهی بر پدرم می‌دهم که او مرا حدیث کرد از پدرش از جدش که علی علیه السلام فرمود: ای پسرک من، ناچار تقدیر الهی و احکام آن، بر آنچه من دوست دارم قضا و امضا می‌شود. . . تا آنجا که می‌فرماید: ترا از خیری آگاه میکنم که اصل آن از خداست که تو آن را صبح و شام خواهی گفت و بدان هزار هزار فرشته را مشغول خواهی داشت که بر هر فرشته از آن هزار هزار فرشته، نیروی هزار هزار نویسنده تندنویس داده خواهد شد یا داده شده است. و خداوند برای این، آن هزار هزار فرشته را مأمور کرده است که برای تو استغفار کنند در حالی که به هر فرشته نیروی هزار هزار سخنگوی تند داده شده است و برای تو در دارالسلام (بهشت) هزار خانه در صد قصر بنا شود که در آنجا همسایه جد خود خواهی بود و برای تو در بهشتهای عدن هزار هزار شهر بنا خواهد شد! و در قبر تو نوشته های این شهرها و قصرها (سند مالکیت آنها!!) با تو محشور خواهد شد تا برای تو هیچ ترسی و خوفی نبوده و هیچ تزلزل و لغزش در صراط و هیچ عذابی نباشد و . . . و . . . و برای تو هر روز به شماره ثقلین (جن و انس) به هر نفس آنها هزار هزار حسنه نوشته و هزار هزار گناه محو و هزار هزار درجه بلند خواهد شد و برای تو عرش و کرسی استغفار خواهند کرد تا آنگاه که تو در مقابل خدا قرار گیری و . . . و . . .

باری تمام ثوابها برای چیست؟ برای اینکه تو بگویی: «سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر».

و چند کلمه دیگر، البته حضرت امیر المؤمنین از حضرت حسن علیه السلام یا حضرت حسین علیه السلام پیمان گرفته است که این راز را به کسی (نامحرم) نگویند اما متأسفانه این راز کشف و در این گنج عجیب و عظیم باز شده و کتابها را پر کرده است و اکنون هر فاسق و فاجری می‌تواند تمام انذارت قرآن را هیچ گرفته و با خاطر جمع به فسق خود ادامه دهد! و اهل معنی می‌دانند که این اصرار در کتمان این راز برای آن بوده است که بازار این ادعا گرم باشد که «الانسان حریص علی ما منع». (انسان حریص است بر آن چیزی که منع شده) و «کل ممنوع متبوع». (هر چیز ممنوعی بیشتر به دنبالش می‌روند) و مفت و ارزان از دست ندهند!!

۴- باز هم احادیثی از این قبیل در کتاب «مهج الدعوت» و غیر آن فراوان است که پناهگاه خوبی! برای مأمون بودن از انذارات قرآن است، از آن جمله حدیثی است در دعا که در جلد ۱۹ بحارالانوار از «مهج الدعوت» آمده است و از جمله ثوابهای آن دعا آن است که حتی زنای با مادر هم آمرزیده می‌شود!!!

و اینک آن حدیث: «عبدالله عن حمید البصری قال حدثنا ابراهیم بن أدهم عن موسی عن الفراء عن محمد عن علی بن ابي طالب صلوات الله علیه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: من دعا بهذه الأسماء استجاب الله عزوجل . . .».

- این روایت که سندش را به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسانده‌اند آن است که فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هرکه این نامها را بر پاره‌های آهن بخواند هر آینه آن آهن ها آب شود و ... و ... و اگر مردی این دعا را چهل شب جمعه بخواند خدا هر گونه گناهی را که بین او و خدا هست بیامرزد، هرچند با مادر خود زنا کرده باشد البته خدا او را با این دعا می‌آمرزد، و ... و ...».

دعا اینست، می‌گویی: «اللهم إني أسألك يا من احتجب بشعاع نوره عن نواظر خلقه» و چند سطر دیگر....

- پروردگارا همانا از تو می‌خواهم ای آنکه با پرتو نورش از دیدگاه خلقش در حجاب است.

گفته‌اند که سلمان عرض کرد یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد این دعا را به مردم تعلیم نکنم؟ پیغمبر ﷺ فرمود: ای اباعبدالله نه که (خوانندگان این دعا) نماز را ترک می‌کنند و مرتکب زنا می‌شوند درحالی که خدا همه آنها و خانواده هایشان و همسایگانشان را و حتی کسانی که در مسجد آنها هستند و تمام مردم شهر خواننده دعا را می‌آمزد!!!

یعنی ثواب این دعا آنقدر تند و تیز است که نه تنها موجب آمرزش خواننده دعا که نماز را ترک می‌کند و مرتکب زنا حتی با مادر خودش می‌شود بلکه تمام مردمی که در شهر خواننده این دعا ساکن اند آمرزیده خواهند شد!!!

چه کسی می‌تواند بگوید که در یک شهر یک تن یافت نمی‌شود که در طول عمر یک بار این دعا را بخواند تا تمام اهالی شهر آمرزیده شوند!؟

حدیث از این بهتر!!؟ نویسنده‌ای چون سید بن طاووس و روایت کننده‌ای چون امیر المؤمنین و گوینده‌ای چون پیغمبر ﷺ این حساب دنیا و آخرت! مرگ می‌خواهی برو گیلان!!

۵- بازهم از برکات احادیث خصم قرآن که در کتب معتبر فراوان است حدیثی است که در همان کتاب «مهج الدعوات» سید بن طاووس بنا به نقل بحار الانوار جلد نوزدهم (ص ۲۹۶ چاپ کمپانی) است به این عبارت: «ومن ذلك دعا جامع لمولانا ومقتدانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام روينا بأسنادنا إلى سعد بأن يزيد يرفعه في كتابه كتاب فضل الدعاء قال: حدثنا يعقوب بن يزيد يرفعه قال سلمان الفارسي س^۱».

۱- و (۲)- کتاب مهج الدعوات، چاپ جدید، ص ۷۶ و ص ۱۳۸ از انتشارات کتابخانه سنائی.

سلمان فارسی روایت می‌کند که از علی بن ابی طالب ع شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا ص فرمود: یا علی هر که این دعا را بر پاره‌ای آهن بخواند آنها ذوب شوند....

تا آنجا که فرمود: قسم به کسی که مرا به پیغمبری برانگیخته است اگر خواننده‌ای این دعا را چهل شب از شبهای جمعه بخواند خدا گناهان او را که بین او و آدمیان است بیامرزد هرچند با مادر و د زنا کرده باشد! (ولو فجر بأمه)!

کسی که بخواند این دعا را در حالی که می‌خواهد خدا به هر حرفی از این دعا هزار هزار از روحانیون (فرشتگان) را که رخسارشان هفتاد بار بهتر از آفتاب و ماه باشد بر انگیزد که برایش استغفار کنند. و برای او حسنات و درجات بنویسند!!!

سلمان گفت: عرض کردم پدر و مادرم فدای تو یا امیر المؤمنین آیا کسی که این دعا را بخواند همه این ثوابها را خواهد داشت علی ع فرمود: من از پیامبر پرسیدم و رسول خدا ص فرمود: یا علی تو را خبردهم به عظیم‌تر از اینها، کسی که بخوابد در حالی که تمام گناهان کبیره را مرتکب شده باشد اگر این دعا را بخواند و بمیرد در نزد خدا شهید است و هر چند بدون توبه بمیرد، خدا مسجدهش را و امامش را به عفو و رحمت خویش بیامرزد!!

این دعا در بحار چند سطر است و با جمله: «اللهم إنك حي لا يموت».

-پروردگارا همانا تو زنده‌ای هستی که نمی‌میرد. آغاز می‌شود.

حال این دعاها که در این کتب معتبر!! که بزرگانی چون شیخ صدوق و علامه حلی و سید بن طاووس و امثال ایشان نوشته‌اند و در کتب ادعیه موجود است، فقط یک استعداد مخصوص زنای با محارم لازم دارد تا انسان این ادعیه را به دست آورد و وسیله آمرزش خود قرار دهد!! و هر گناه که می‌خواهد مرتکب شود و از هر زنی که رغبت کند کام

دل گیرد زیرا زنایی بدتر از زنای با مادر که نیست، در صورتی که زنای با مادر نیز با این دعا بدون توبه مغفور است!! دیگر چه گناهی درمقابل این دعا، تاب مقاومت دارد؟! اینست برکات احادیث در کتب معتبرما!! و در اینگونه احادیث است که ثواب زیارت یک قبر بیش از نود حج با رسول الله و بیش از یک میلیون حج با دیگران است!!

پاره‌ای از مخالفان ما که عشق هر بدعت و با حق خصم بی حجت اند چون با چنین انتقادی در آثار ما آشنا می‌شوند می‌گویند فلان را چه شده که جستجو کرده این نوادر را پیدا نموده آنگاه آن را بزرگ کرده و به رخ ما می‌کشد!

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: آنچه ما از این بدعت‌های سنت شکن آورده‌ایم نوادر نیستند بلکه بسیارند و در دسترس همه.

ثانیاً: فرضاً که اینها نوادر باشند و حال آنکه کتب مملو از آنهاست، آیا برای تزلزل ارکان دین بلکه ویرانی بنیان شریعت هر یک و حتی یکی از آنها کافی نیست؟! هرگاه با یک دعای مسند و مختصر بتوان انواع گناهان را مرتکب و بدون توبه مغفور و مالک باغهای بهشت و حور و قصور شد و با یک بار زیارت یک قبر ثواب بیش از نود حج با رسول الله ﷺ را که در عمر مبارکش فقط یک حج اسلامی به جای آورد، جانش شد! و با یک قطره اشک چشم در عزاداری، آتش غضب خدا را خاموش کرد! آیا دیگر برای انذارات قرآن که در بیش از هزار آیه قرآن مذکور است، اثری باقی می‌ماند و در چنین جامعه‌ای اثری از انسانیت و مسلمانی می‌توان یافت؟ عیان کافی از بیان است! و باید هم چنین باشد زیرا: یک مثقال زهر، یک نهر آب را مسموم و هزارن نفر را مقتول و معدوم می‌کند.

صد کاسه انگبین را یک قطره بس بود. زان چاشنی که در بُن دندان ارقم است! و بدتر از همه آثار شرک باری است که در این دعاها و زیارتنامه‌ها به چشم می‌خورد مثلاً به امیرالمؤمنین علیه السلام لقب «عین الله الناظرة ویده الباسطة». (چشم بینای خدا

و دست باز خدا) می دهد تا از این لقبها، آیت الله العظمی زمان ما استنباط و استدلال به ولایت تکوینی و عالم الغیب لایعزب عنه مثقال ذره درباره امامان کنند!! و از جمله «إياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم» (آمدن خلق بسوی شماست و حسابشان نیز با خود شماست) (مفاتیح الجنان دعای جامعه کبیره).

در حالی که خداوند در آخر سوره ی غاشیه می فرماید: «إِن إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ثُمَّ إِنْ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ». ترجمه: بازگشت مخلوقات بسوی ماست و حساب آنها هم با ماست!
برای این کلمات و اعتقادات مشرکانه چه دلائلی دارند؟! برای اینکه علی ع و ع را (قسیم الجنة والنار) «تقسیم کننده ی بهشت و دوزخ». معرفی می کنند در حالی که با آیات قرآن تناقض و تضاد دارد چه دلائلی دارند؟

استفاده مغفور و مغفور بودن جمیع شیعیان از تمام گناهان به علاوه شفیع بودن آنها بر جمیع خلق جهان شود!! و فقط با بودن همین جمله در زیارتنامه به حساب تمام آیات قرآن که استماع حتی یک آیه آن در خصوص حساب و میزان یوم القیامه دل کوه را آب و جگر شیر را کباب می کند قلم نسخ بکشد!! و هر انسان عاقلی از خود می پرسد که این پیغمبر ص مگر همان گونه که دشمنانش می گفتند: العیاذ بالله بی کار بود که از یک طرف آن گونه آیات هول انگیز و جملات زهره گداز از جانب خدا بیاورد که خواب و آسایش را از هر مؤمن صاحب شعور سلب کند و از طرف دیگر با رهنمود به خواندن یک دعای چند سطری و یک زیارت چند قدمی نه تنها خواننده آن دعا و زائران قبر، مغفور و مالک هزاران حور و قصور خواهد شد بلکه میلیونها ثواب و اجور دیگر از خدا طلبکار می شود!!؟

آیا این تناقض نیست؟ و اگر نه، پس تناقض چیست؟ شاید مطالعه و نظر در این مختصر تا حدی خواننده ی صاحب نظر را به این حقیقت رهبری کند!

چنانکه گذشت جعل حدیث که از همان ابتدا برای مقاصد سیاسی و به منظور دشمنی با حقایق اسلامی صورت گرفت که ما شرحی از آن را در کتاب ارمغان آسمان^۱ آورده‌ایم در مسأله دعا و زیارت و محبت و ولایت که به وسیله آن موضوع خوف و خشیت را از دین بود و إلا نه این دعاها را آن اثر و نه این زیارتها را آن ثمر است! و چنانکه قبلاً آوردیم زیارت اموات را در شریعت حضرت خیر البریات این برکات نیست!!

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که مسأله ثواب زیارت در این امت منحصر با فرقه شیعه نیست بلکه در کتب اهل سنت نیز احادیثی در این باب می‌توان یافت، از جمله در همان کتاب «وفاء الوفاء» سمهودی که خود تاریخ قبر رسول خدا ﷺ را آورده است و از آن می‌توان دریافت که در طول یک قرن پس از رحلت رسول خدا ﷺ هیچ خبر و اثری از زیارت قبر آن حضرت در بین مسلمانان از اصحاب و تابعین نبود با این حال در باره زیارت حدود هفده حدیث ضبط شده است و علاوه بر آن سی و سه حدیث از طریق شیعه آورده است!!

البته پاره‌ای از این احادیث از حیث متن و سند مکرر اند به طوری که می‌توان گفت تمام آنها منتهی می‌شود به دو حدیث!! که آن دو را بیهقی در سنن الکبری (۲۴۵/۵) آورده است که از حیث سند یکی مجهول و دیگری ضعیف است!!

از هفده حدیث سمهودی، نُه حدیث آن مستند به «ابن عمر» است و ظاهراً تنها این استناد از آن جهت است که در میان اصحاب رسول خدا ﷺ تنها «عبدالله بن عمر» بوده است که چون از سفری بر می‌گشت به در خانه‌ای که قبر رسول خدا ﷺ و ابوبکر و پدرش (عمر) بود می‌رفت و سلام می‌کرد! لذا حدیث سازان به عمل او استناد و

۱- ر.ک «ارمغان آسمان» ص ۱۷۳. این کتاب بیست و اندی سال قبل انتشار یافته و نیازمند تصحیح و تهذیب و تغییر برخی از مطالب است.

احادیث را به او اسناد داده اند! و اگر دقت شود اکثر راویان آن مجاهیل بوده‌اند! و یکی از عجائب در این احادیث آن است که در بیشتر آنها این جمله دیده می‌شود که: «من زارني بعد مماتي فكأنما زارني في حياتي».

- هر که مرا بعد از مردنم زیارت کند همچون کسی است که مرا در زنده بودنم زیارت کرده است!!

و همین عبارت نیز دلیل بر بی اعتباری آن است!

در هر منطقی و نزد هر عاقلی و حتی به مضمون خود همین احادیث، حیات بهتر از ممات است، حال باید دید مگر آنان که در حیات رسول خدا ﷺ او را زیارت کردند اما به زیارت کردن بعد از موت از آن بهره ور می‌شوند؟ و چون حدیث به کلمه «من» بدون مقید بودن به صفتی ابتدا می‌شود معلوم می‌گردد که هر کس باشد گو باش! یعنی فرقی نمی‌کند بنابراین بسیاری از زائرین آن حضرت در زمان حیات، کفار و منافقین بودند و زیارت آن حضرت نه تنها فضیلتی برایشان کسب نکرد بلکه بالعکس موجب خسارت ایشان گردید و برای مؤمنین هم تنها زیارت آن حضرت کسب فضیلت نکرد بلکه آنچه موجب سعادتشان شد تبعیت از پیامبر و اعمال صالحه ایشان بود! چنانکه مشهور است اویس قرنی که آن حضرت را ندید بارها مورد مدح آن جناب بود که: «إني أشم رائحة الرحمن من جانب اليمن».

- رایحه رحمت پروردگار از سوی یمن به مشامم می‌رسد.

و عبدالله بن ابی که آن حضرت را بارها دیدار کرد مورد لعن خدا و رسول بود. آنچه مسلم است به طور قطع و یقین حتی یکی از این احادیث که پنجاه باشد یا دو حدیث، از طرف پیغمبر ﷺ صادر نشده است و گر نه اگر یکی از این حدیثها در زمان حیات رسول الله ﷺ از آن حضرت شنیده شده بود از همان روز دفن آن جناب، مزارش مورد زیارت همه اصحاب بود! نه اینکه پس از گذشت یک قرن هنوز در

خانه‌ای که قبر آن حضرت است پالان پوسیده شتر درگوشه‌ای و ظرف خالی از آب در گوشه‌ای! و جای پای عمر روی خاکهای مجاور قبر باقی مانده باشد!

علاوه بر آنکه زیارت قبور نهی شده و در اسلام جز برای عبرت و تذکر موت بدان دستور داده نشده است بلکه طبق کتب رجال کسانی که احادیث زیارت را روایت کرده‌اند همگی از غلات و ضعفاء و مجاهیل بوده‌اند که ما حدود چهل نفر از آنان را که احادیث زیارت بدیشان مستند است در همین مختصر به نقل از کتب ائمه رجال معرفی خواهیم کرد. و تو خود، حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!

پس اینگونه احادیث اگر برای تخریب دین نبود (که بود) باری برای تأیید دین نبوده نیست! و خواننده حقیقت جو در همین رساله مختصر که ترجمه حال رجال و راویان این احادیث را که زیارت را با آن ثوابهای کذائی برای ما ارمغان آورده‌اند هرگاه با دقت مطالعه کند درمیابد که نه سند این احادیث مقبول است و نه متن آن معقول! بلکه افکار خام و نابکار یک مشت غلوکننده و جاهل است که اگر دشمن اسلام نبوده‌اند باری به حقایق آن هم راهی نیافته‌اند و علاقه‌ای نداشته‌اند: ﴿ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ [النور: ۴۰]. «ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگری».

خسارت و خصومت احادیث با آیات قرآن!!

احادیث اسلامی که به هر صورت برای درک و فهم شریعت اسلامی از آن بی نیاز نیستیم و سنت پیامبر و تفصیل مجملات آیات را از آن طریق می‌توان به دست آورد، اما متأسفانه از همین رهگذر خسارتهای سنگینی به احکام قرآن و اوامر و نواهی شریعت وارد شده است که اشارتی اجمالاً به پاره‌ای از آنها می‌شود.

خسارت این احادیث تنها منحصر به ثوابهای بی حد و حساب زیارت و دعا و عزاداری و امثال آن که نیروی محرک دین و شریعت را بی اثر بلکه بالعکس انسان را تبدیل به جانور بلکه صدها مرتبه بدتر می‌کند نیست!

بلکه خسارتهایی که از نواحی دیگر و ضربات جان ربایی چون گرز و خنجر بر پیکر حقایق اسلامی وارد می‌کند!

مثلاً صرف نظر از اینکه نماز را که رکن مهم اسلام است به وسیله احادیث در پاره‌ای موارد شکلی دیگر!! زکات را که اساس تأمین معیشت فقرا و هفت صنف دیگر است و در حقیقت بودجه مملکت اسلامی است با چند حدیث مجعول و نامعقول، منحصر به اشیاء نه گانه چون شتر و گاو و گوسفند غیر معلوف و طلا و نقره مسکوک و گندم و جو و مویز و خرما و مشروط به شرائط مخصوص می‌کند، که در این زمان به صورتی نامعقول درآمده است، همچنین از طریق احادیث، خمسی را در جامعه‌ی شیعه رواج داده‌اند که از خدا و پیغمبر در این باره خبری و در عمل مسلمین صدر اول از آن اثری نیست!!

همچنین به استناد حدیثی مجعول برای قبور ائمه و بنای آن املاک و مستغلات و اموال فراوانی را صرف بنیاد بقاع و قباب طلا و ضرایح نقره و انواع تشریفات قبور اموات می‌کنند که به اقرار محاسبان اوقاف بیش از یک ربع اراضی و املاک ایران صرف

۱- ما در مورد زکات و خمس کتابی در دو مجلد به نام حقائق عریان در اقتصاد قرآن تالیف کرده ایم.

تعمیر و تزیین این مقابر و مشاهد که شباهت بسیاری به کاخ سلاطین جبار و فراعنه روزگار دارد، می‌شود و در هر شهر و دهی قبور بسیاری با جلال و جبروت و موقوفات به چشم می‌خورد. و با قدرت و قوت همین احادیث است که عده‌ای از تنبلان و انگلانی را به نام سادات و علما، بر گردن مردم مسلمان تحمیل کرده‌اند تا آن حد که در زمان ما به نام ولایت فقیه، هر فرد کم‌اطلاعی را قیم و صاحب اختیار همه مسلمانان بلکه جمیع خلق جهان، تبلیغ می‌کنند! و ترس آن است که بدین ترتیب نام اسلام را هم خدای ناخواسته مکروه دنیا کنند!

اینها و صدها مانند آن غیر از خساراتی است که از غلو و افراط درباره ائمه[ؑ] که متواضع‌ترین عبادالله بوده‌اند حاصل شده و آنان را مدیر و متصرف عالم امکان و انداد و شرکاء پروردگار جهان کرده‌اند!! **تعالی الله عما یقول المشرکون.**

مخفی نماند که ما منکر و مخالف احادیث (صحیح) نیستیم و چنانکه گفتیم برای فهم و درک اوامر و نواهی و تفصیل مجملات قرآن بدان نیازمندیم، اما آن حدیثی که طبق راهنمایی ائمه[ؑ] مؤید و موافق قرآن باشد نه اینگونه احادیث که مضامین آن ناسخ بلکه خصم قرآن است!

مثلاً احادیثی که با ثوابهای باور نکردنی^۱ مردم را به زیارت قبور ترغیب و تشویق می‌کند به صراحت یا لاًقل به کنایه مخالف با قرآن است و زیارت مقابر برای تکاثر و تفاخر مکروه بلکه ممنوع قرآن است و به نص احادیث و آثار وارده و مسلم تواریخ، زیارت قبور مورد نهی رسول الله^ﷺ بوده و فرمود: «**إني نهيتكم عن زيارة القبور**».

پس زیارت قبور از هر که باشد جایز نیست و جز به قصد عبرت و تذکر موت، استثناء نشده است و پر واضح است که این مشاهد و مقابر پر جلال و جبروت که پاره‌ای از آنها طعنه بر بارگاه فراعنه و اکاسره می‌زند، هرگز از دیدن تشریفات آنها

۱- علمای «درايه الحديث» عقیده دارند که از علائم احادیث مردود و مجعول آن است که برای کاری ناچیز ثوابهای بسیار زیاد و یا عقابهای که تناسبی باعمل ندارد، قائل شوند.

کسی به یاد موت و آخرت نمی افتد بلکه علاقه و محبت به دنیا و زخارف آن را صد چند می کند! و مشاهده همین گنبدها، مسرفین و ثروتمندان را که بر مزار اولیاء چنین می بینند، تشویق می کند که آنان نیز مقبره های خود را با انواع زینتها و فرشها و چراغها با بناهای عالی بیارایند که اولاد و احفاد آنان همان تفاخر و تکاثر جاهلیت را بر مقابر آنان تجدید نمایند! و صدها مفسد و جرأت دادن به فسادهای دیگر که در دنبال این اعمال می آید.

به علاوه آن وعده های غرور انگیز که ثواب یک زیارت و یا خواندن یک دعا و گریه بلکه تظاهر به گریه و زاری در عزاداری، عامل آن را تا آنجا می برد که هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی بدان دست نمی یابد!! و برای خشتی بلکه مغفول نمودن آیات انذار و تبشیر قرآن از جنود ابوجهل و ابوسفیان بسی مؤثرتر است!

خدای سمیع و بصیر می داند و «کفی بالله شهیدا» که نگارنده این سطور از تألیف و نشر این منشور محرور و سایر آثار مأثور خود جز زدودن غبار اوهام و کثافات پر دوام از چهره نورانی آیین اسلام غرضی نداشته و در تمام ایام عمر خود در این مرام جز تحمل آلام و اتهام بهره و احترامی نیافته ام، تا جایی که در معرض قتل و انعدام قرار گرفته ام و یقین دارم که پس از مرگ نیز مورد لعن و دشنام لیالی و ایام بسیاری از خاص و عام خواهم بود! اما چون این مرام را برای رضای پروردگار علام ذوالجلال و الاکرام انجام می دهم و این کار را بزرگترین جهاد برای تقویت اسلام می دانم! هر چه مشقت و مصیبت افزون تر مسلماً ثواب و انعام مجاهد بیشتر است!

در اینجا تذکر نکته ای را لازم می دانم، کسانی که طرفدار زیارت معمول اند هنگامی که از هر حجت در می مانند می گویند: گیریم که زیارت قبور بزرگان دین مشمول این همه ثواب نبوده و از طرف شارع بدان مأمور نباشیم باری وجود این مشاهده و بارگاهها کمتر از قبر سرباز گمنام نیست که در تمام کشورهای متمدن یا

بعضی آنها، مورد احترام و سنبل حیثیت آن کشورهاست که واردین و وافدین، به زیارت آن می‌روند!!!

هر چند پر واضح است که تفاوت و تضاد بسیاری بین این دو هست! با این حال می‌گوییم: اگر مطلب از این نظر باشد ما برای آن فواید و فضایل بیشتر سراغ داریم: اما به چند شرط:

اولاً: این آفت را که در این اعمال از این احادیث است (یعنی احادیث ضعیف و موضوع و جعلی) از آن برداریم، و این گونه نسبتها را به شریعت ندهیم تا آن را در نزد عقلای دنیا موهون و خود را از جهت ارتکاب بدعت در نزد خدا ملعون و از جهت صرف اموال در کاهای بیهوده متضرر و مغبون ننماییم.

ثانیاً: این همه تشریفات و تزیینات و صرف اموال و عرض حاجات و ندورات را از آنها برداریم تا از ورطه پر آتش شرک نجات یابیم.

بدیهی است اگر به چنین اموری اقدام نماییم فواید و نتایجی خیلی بیش از آنکه بنیاد گزاران دلسوز گفته‌اند خواهیم برد، و این مطلبی است که ما در سی و چند سال قبل در کربلا در صحن مطهر حسینی سلام الله علیه پیشنهاد کردیم و در این مختصر نیز مجملی از آن آمده است!

مقدمه را در همین جا پایان می‌دهیم و می‌پردازیم به متن کتاب که در چند سال قبل آن را برای چاپ در جواب و رد کتاب امراء هستی یکی از آیات عظمای الهی!!! قم آماده کرده بودیم و با اینکه تاکنون چند بحث از پنج بحث آن را با تمام سختیها و گرفتاریها و کارشکنیها طبع و تقریباً مخفیانه منتشر کرده‌ایم! متأسفانه دو بحث آن: «بحث ولایت» و «بحث زیارت»، تاکنون به علت نداشتن وسائل و قدرت چاپ و فقدان امنیت و موانع دیگر در عقده تعویق مانده است، اینک بحث زیارت آن را با همان

۱- ر، ک صفحه ۹۲ به بعد همین کتاب.

۲- این بحث ها عبارت اند از بحث «علم غیب» و «شفاعت» و «غلات».

اسلوب مباحث قبلی به حول و قوهی پروردگار در اختیار طالبان حق می‌گذاریم. وما
توفیقی إلا بالله.

ضعف روایات زیارت از کتب ائمه رجال

تردیدی نیست که پس از آنکه مسلمانان با فرق مخالف خود از یهودیان و ترسایان و گبران و بودائیان و قبطیان تماس گرفتند و در مرز و بوم آنان مقابر الملوک و پاسارگاد و قبر کورش و داریوش و امثال آن را دیدند مسأله‌ی زیارت به میان آمد و در زمان عباسیان ساختمان مقابر و مشاهد برگور مردگان مسلمانان آغاز شد و قافله زوار از راست و چپ برای زیارت قبور پاره‌ای از صالحان و اولیا شد رحال و سفر نمودند. و هر روز گنبدی گلین و آجرین و اخیراً سیمین و زرین از هر گوشه قبه‌ای بر آسمان بلند شد، و راویانی از خاور و باختر برای جعل خبر و در حقیقت بی اثر کردن احکام جاندار و حیاتبخش شرع انور سر بر آوردند و کتب احادیث و اخبار را از وعده‌های گزاف و خلاف پرکردند تا جایی که زیارت قبر با چند حج و چند عمره و اخیراً با صد هزار حج و با رسول خدا ﷺ صد هزار عمره و حتی صد هزار غزوه با پیغمبر صو امام عادل برابر گردید ... بلکه بیشتر!!!

علت و انگیزه این ماجرا هر چه باشد آنچه بیشتر نزد ارباب عقول مورد قبول واقع می‌شود آن است که چون اکثر، بلکه تمام راویان این احادیث چنانکه شرح آن بیاید غالباً کذابان و مفسدان و بی دینان بوده‌اند، جعل این احادیث به منظور تضعیف و سست کردن بنیان شریعت و ابتدال و استهزاء به کتاب خدا، بوده است تا باورکنندگان، آن روح خوف و خشیت را که از وقوع در معصیت و یا سستی در انجام عبادت در خود حس می‌کردند از خویش زائل کرده و به غرور انبار کردن این همه طاعات و زاد و توشه و حسنات ... برای یوم القیامه جرأت و گستاخی در معصیت حضرت خالق البریات پیدا کنند و به فسق و فجور، وقت و نسل خود را ضایع نموده و از روی آوردن به خیرات و حسنات و بذل مال و جان در راه خدا و ذخیره یوم المعاد خودداری نمایند.

و مخصوصاً جهاد فی سبیل الله که خود، وسیله‌ی ترقی و پیشرفت و عظمت اسلام بوده است فراموش شود، و در عوض به عملی مشغول شوند که از آن اگر ذلت و نکبتی نصیب نشود لاجرم عزت و شوکتی از دست ندهد.

و غرض دیگر از نشر و تبلیغ این موضوع شاید چنانکه مخالفان شیعه گفته‌اند آن بوده است که سیاستمداران خواسته‌اند از اهمیت فراوان و بی بدیل حج خانه خدا که یکی از بزرگترین وسائل ارتباط مسلمانان و اتحاد اسلامی است حتی المقدور کاسته شود!

هر چه بود این نقشه و سیاست کار خود را به شدیدترین صورت انجام داده است به طوری که امروز در مردمی که ادعای مسلمانی و تشیع می نمایند بزرگترین آرزو و مهمترین عمل، زیارت قبور و عزاداری و سوگواری است! و پر واضح است که این عمل تاکنون نتیجه روشنی که داشته جز غرور و جهل و فقر و احتیاج چیز دیگری عاید این ملت نکرده است! و چیزی که بر معارف و عقاید این طایفه افزوده است همان فقرات کفر آمیز غرور انگیز است که امامان را: «عین الله الناظره ویده الباسطة وایابهم الیکم وحسابهم علیکم»^۱.

معرفی کرده است و شب و روز این عبارات شرک و کفر در مشاهد متبرکه ایشان خوانده شود.

چنانکه در سطور آینده خواهید خواند اکثر بلکه تمام این ثوابها که برای تشویق از طرف راویان و محدثان و علمای شیعیان در کتب اخبار جمع شده از ناحیه غالیان و کذابان و دشمنان دنیا و آخرت مسلمانان جعل و وضع شده است. اما آنچه باعث

۱ - مقایسه کنید این عبارات را با آیاتی نظیر: ﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۵۲] «حساب آنان به هیچ وجه با تو نیست» ﴿إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ﴾ [الشعراء: ۱۱۳] «حسابشان جز با خدایم نیست، اگر می دانستید».

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ [الغاشية: ۲۵ و ۲۶] «همانا بازگشتشان به سوی ما و آنگاه حسابشان با ماست».

تعجب و حیرت است آن است که چگونه بسیاری از جامعین این احادیث که خود از ائمه علم رجال اند این احادیث را در کتب خود آورده اند!!؟. مثلاً شیخ طوسی که خود دو کتاب در علم رجال تألیف کرده است بسیاری از راویان این احادیث را غلو کننده و کذاب و ضعیف شمرده است با این حال در کتاب معروف خود تهذیب الأحکام بسیاری از احادیث زیارت را از همین غالیان کذاب روایت کرده است!

اینان چون طبیبان اند که برای احتراز از ابتلا به امراض خودشان دستوراتی برای پرهیز مریض می دهند آنگاه خود در نشر میکروب همان مرض حریص اند!!*(۱) ما عقیده داریم که به هر حال از این غفلت و اشتباهشان نباید غافل بود.

باری ما این مقدمه را با بخشی که در خصوص زیارت داریم. *قربۀ إلی الله و طلباً لمرضاته با تمام خسارات مادی و ضررهای معنوی دنیوی که برای ما دارد و از چنین جهادی انتظار می رود. تقدیم طالبان حق و حقیقت می کنیم تا خود با عقلی روشن و چشمی بصیر بدان بنگرند، اگر عقل و وجدانش آن را پذیرفت در نشر و اشاعه آن بکوشند تا شاید بتوانیم از این خرافات، طالبین حق را نجات دهیم و به شاهره اسلام صحیح که سعادت دنیا و آخرت در آن است برسانیم و در نتیجه ثوابی از آن عاید ما گردد، و گرنه ما دین خود را نسبت به شریعتی که علاوه بر تبعیت به حفظ و حراست آن نیز مأموریم به قدر مقدور ادا نموده و انجام وظیفه کرده ایم.*

و إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت وما توفيقي إلا بالله.

* ۱- در امم جاهلیت قبل از اسلام که انیمیزم شیوع داشت، و هنوز هم شایع است، آنان معتقد بودند که ارواح رؤساء و بزرگان قبیله از خوش آمد و تملق و چاپلوسی زندگان خوشنود می شوند و از وفاداری و خلوص ممنون می گردند، از اینرو باید همواره به یاد آنان بود، تا جلب رضایتشان شود. در اسطوره های نیمه تاریخی قهرمانی بعضی از فطائل قبل از مرگ مراحل کمال را میبیمایند تا جنبه الوهیت می یابند. (خلاصه از تاریخ جامع ادیان و سایر کتب ملل و نحل).

تعدادی از راویان احادیثی که در کتب شیعه (کافی و کامل الزیارة و من لا یحضره الفقیه و تهذیب الأحکام) در باب زیارت آمده است به ترتیب حروف هجایی به قرار ذیل است مگر افراد نادری که گفتار آنها چندان مخالفتی با مبانی دین نداشته و یا ظهور آن احادیث از طرف آنان ارزش یقین نگرفته است.

اسامی راویان:

- | | |
|----------------------------|----------------------------------|
| ۱- احمد بن هلال عبرتایی | ۱۸- عبد الله بن عبد الرحمن الاصم |
| ۲- بکر بن صالح | ۱۹- عبد الله بن القاسم الحضرمی |
| ۳- جعفر بن محمد بن مالک | ۲۰- عبد الله بن میمون القداح |
| ۴- حسن بن عبد الله القمی | ۲۱- عثمان بن عیسی |
| ۵- حسن بن علی بن ابی حمزه | ۲۲- علی بن حسان |
| ۶- حسن بن علی بن ابی عثمان | ۲۳- علی بن فضال |
| ۷- حسن بن علی بن زکریا | ۲۴- عمرو بن ثابت |
| ۸- حسین بن عبد الله | ۲۵- قاسم بن یحیی |
| ۹- حسین بن مختار | ۲۶- محمد بن ارومه |
| ۱۰- حسین بن یزید النخعی | ۲۷- محمد بن اسلم |
| ۱۱- خیبری بن علی الطحان | ۲۸- محمد بن جمهور |
| ۱۲- داوود بن کثیر الرقی | ۲۹- محمد بن حسن بن شمعون |
| ۱۳- سلمه بن الخطاب | ۳۰- محمد بن سلیمان الدیلمی |
| ۱۴- سهل بن زیاد | ۳۱- محمد بن سنان |
| ۱۵- سیف بن عمیره | ۳۲- محمد بن صدقه |
| ۱۶- صالح بن عقبه | ۳۳- محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی |
| ۱۷- عبد الرحمن بن کثیر | ۳۴- محمد بن فضیل |
| ۳۵- محمد بن موسی الهمدانی | ۴۰- یونس بن ظبیان |

- | | |
|-------------------------|--------------------------------|
| ۳۶- معلى بن محمد البصرى | ۴۱- موسى بن عمران النخعى |
| ۳۷- مفضل بن صالح | ۴۲- سليمان بن عمرو النخعى* (۱) |
| ۳۸- مفضل بن عمر | ۴۳- صالح النيلى* |
| ۳۹- موسى بن سعدان | ۴۴- منذر بن جارود* |

پاره‌ای از این راویان، یک حدیث و پاره‌ای از آنان تا بیست حدیث و بیشتر در باب زیارت و ثواب آن با واسطه یا بی واسطه از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام روایت کرده‌اند.

اینک ما به ترتیب اسامی اینان سابقه و ترجمه حال هر یک از ایشان را از کتب معتبر رجال شیعه چون رجال نجاشی و شیخ طوسی و غضائری و علامه حلی به نظر خوانندگان حقیقت جو میرسانیم و پاره‌ای از احادیثی که اینان در خصوص زیارت و ثواب آن آورده‌اند همراه ترجمه آن مینگاریم تا خود انصاف دهند که آیا شخصی که ایمان به خدا و رسول و روز قیامت دارد می‌تواند به استناد چنین راویانی مطمئن و مغرور شده و عملی را که نه در کتاب خدا از آن خبری و نه در سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن اثری است به عنوان بزرگترین عبادات انجام داده و عبارات و فقراتی کفر آمیز که در این زیارتنامه‌ها آمده است مدرک و حجت در ولایت تکوینی و تصرف و حاکمیت ائمه علیهم‌السلام بر کل موجودات بشمارد و ملتی را که در تاریخ جهان راقی ترین ملل جهان بوده‌اند در نتیجه اینگونه القاءات شوم به صورت منحطترین (از انحطاط) و ذلیل ترین ملل عالم از حیث دین و دنیای امروز در آورد؟

* ۱- استاد قلمدران نام این سه راوی را در ردیف روات احادیث زیارت آورده ولی معرفی آنان در کتاب از قلم افتاده است. دو راوی اول از معاصرین امام صادق علیه السلام بوده اند. سلیمان بن عمرو النخعی را علمای رجال بسیار ضعیف می دانند. وی از بس دروغ گفته او را کذاب النخع لقب داده اند! صالح بن الحکم النیلوی الأحول نیز در صفحه ۱۰۱ رجال نجاشی ضعیف شمرده شده است. درباره منذر بن جارود العبدی نیز مقانی در صفحه ۲۴۸ جلد سوم تنقیح المقال می‌گوید که: به هر حال در ضعیف بودن منذر هیچ شک و شبه‌ای نیست. (برقی).

بنا به ترتیب حروف هجایی اولین رجال احادیث زیارت

۱- احمد ابن هلال عبرتایی است، لیکن چون ترجمه حال او در متن بحث آمده است.^۱ در اینجا فقط به ذکر نام او از لحاظ ترتیب، اشاره می‌نمائیم و بقیه را به متن بحث احواله می‌کنیم.

۲- بکر بن صالح الرازی، که شرح حال او در متن بحث آمده است لذا به آنجا احواله می‌شود.^۲

۳- جعفر بن محمد بن مالک: الف: مجمع الرجال ۲/ ۴۲ (غض) جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن شاپور، کذاب، متروک الحدیث جمله و کان فی مذهب ارتفاع ویروی عن الضعفاء والمجاهیل و کل عیوب الضعفاء مجتمع فیہ.

عضائری می‌فرماید: جعفر بن محمد بن مالک مردی است بسیار دروغگو و همه حدیثهای او متروک است و در مذهب او ارتفاع و غلو است، به علاوه از ضعفاء و مجهولان روایت می‌کند، و تمام عیوب ضعفاء در او جمع شده است.

ب: در رجال نجاشی ص ۹۴، همین صفات زشت را درباره او می‌شمارد به علاوه می‌فرماید: «وسمعت من قال کان أيضاً فاسد المذهب والروایة».

- جناب ایشان او را فاسد المذهب و الروایه می‌دانند.

یعنی علاوه بر صفات زشتی که عضائری بر او می‌شمارد فاسد المذهب و الروایه هم هست!

ج: رجال حلی ص ۲۱ همین گفته‌های نجاشی و عضائری را تکرار کرده و سر انجام می‌فرماید: «عندي في حديثه توقف و لأعمل بروايته»

من در حدیث او توقف کرده و به روایت او عمل نمی‌کنم.

۱- ر.ک صفحه ۱۲۸ همین کتاب.

۲- ر.ک صفحه ۱۵۲ همین کتاب.

۴- حسن بن عبدالله القمی:

این شخص را بنا به نقل تنقیح المقال ۲۸۸/۱ و خلاصه علامه ص ۲۱۲ حسن بن عبدالله با حسن بن عبیدالله گفته‌اند که متهم به غلو است.

۵- حسن بن علی بن ابی حمزه البطائی:

أ / رجال نجاشی ص ۲۸: «انه كان من وجوه الواقفة، لا أستحل روايته».

- وی از بزرگان واقفه است که منکر امامت حضرت رضا و ائمه بعد از او ع بودند به طوری که جناب نجاشی روایت از حسن به علی را حلال نمی‌شمارد.

ب / مجمع الرجال قهپائی ۱۲۱/۲: «محمد بن مسعود قال: سألت علي بن الحسن فضال

عن حسن بن علي بن أبي حمزه البطائي؟ فقال: كذّاب ملعون»

-محمد بن مسعود می‌گوید که: از علی بن فضال که خود از فطحیه بود درباره احوال حسن بن علی بن ابی حمزه بطائی پرسیدم، علی گفت: او بسیار دروغگوی ملعونی است!

ج / غضائری درباره او فرموده است: «حسن بن علي بن أبي حمزه البطائي مولى الانصار

أبو محمد واقفي بن واقفي ضعيف في نفسه».

- حسن بن علی بن ابی حمزه واقفی فرزند واقفی است و خود به خود ضعیف است.

د / در نقد الرجال تفرشی ص ۹۲ مراتب بالا را آورده و اضافه می‌کند: «حكى لي

أبو الحسن حمدويه ابن نصير عن بعض أشياخه أنه قال: حسن بن علي بن أبي حمزه رجل سوء».

-حسن بی علی بن ابی حمزه مرد بدی است.

اینک این احادیث را از این کذاب ملعون درکامل الزیاره «ابن قولویه» بخوانید که

در ص ۱۱۹ آن کتاب می‌نویسد: «عن علي بن أبي حمزه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه

السلام قال: وكل الله بقبر الحسين ع سبعين الف ملك يصلون عليه كل يوم شعشاء غرباء من

یوم قتله إلى ما شاء الله يعني بذلك قيام القائم ويدعون لمن زاره ويقولون يارب هؤلاء زوار الحسين عليه السلام افعل بهم وافعل بهم».

- این علی بن ابی حمزه کذاب ملعون از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرموده است: خدا هفتاد هزار فرشته بر قبر حسین علیه السلام گمارده است که هر روز به صورت ژولیده مو و غبار آلود از روز کشته شدن آن حضرت تا روزی که قائم، قیام کند بر او صلوات می فرستند و به کسی که آن حضرت را زیارت کند دعا می کنند و می گویند: پروردگارا اینان زائران حسین اند به ایشان چنین و چنان کن.

کسی نمی داند این خدای حکیم برای چه فرشتگان را به این صورت در آنجا گمارده است، ژولیده مو و غبار آلود بودن فرشتگان چه فایده ای دارد؟ مگر پاکیزه و مرتب بودن عیبی دارد؟ آیا با سر و وضع مناسب و پاک نمی توان عزاداری کرد؟

در ص ۱۵۳ آن کتاب: «عن حسن بن علي بن أبي حمزة عن حسين بن محمد بن عبدالكريم عن مفضل بن عمر عن جابر الجعفي في حديث طويل فاذا انقلبت من عند قبر الحسين ناداك مناد لوسمعت مقالته لأقمت عمرك عند قبر الحسين عليه السلام وهو يقول لك أيها العبد قد غنمت و سلمت قد غفرلك ما سلف فاستأنف العمل».

یعنی: همین حسن بن علی بن ابی حمزه از حسن بن محمد بن عبدالکریم که در کتب رجال از او نامی نیست از مفضل بن عمر که خود از رجال بد نام است از جابر جعفی که او نیز خوشنام نیست روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام در حدیث طولانی فرمود: همینکه از نزد قبر حسین علیه السلام برگردی ندا کننده ای تو را ندا کند که اگر گفتار او را می شنیدی در تمام عمر خود در نزد قبر حسین اقامت می کردی. او می گوید: ای بنده خدا راستی که غنیمت کردی و سالم ماندی گناهان گذشته تو آمرزیده شد این عمل را از سر بگیر!!!!

آری اینگونه احادیث است که از یکسو مغروران را به گستاخی در معصیت الهی جرأت می‌دهد و هر منکری را به امید ثواب زیارت مرتکب می‌شوند، و ازسوی دیگر سالی میلیونها تومان رنج دست خود و دیگران را در این راه مصرف می‌کنند و نتیجه‌اش همین وضع است که ملاحظه می‌فرمایید.

۶- حسن بن علی بن ابی عثمان: ۱ - در رجال شیخ طوسی ص ۴۱۳ و ۴۲۰ می‌نویسد: حسن بن ابی عثمان السجاده، غلو کننده.

ب - در مجمع الرجال قهپائی ج ۲/۱۲۴، غضائری می‌فرماید: حسن بن علی بن ابی عثمان ابو محمد المقلب بسجاده فی عداد القمیین ضعیف و فی مذهبه ارتفاع. حسن بن علی بن ابی عثمان که ملقب به سجاده است در عداد غالیانقم بوده و ضعیف است و در مذهب او ارتفاع و غلو است.

ج / رجال نجاشی ص ۴۸ «حسن بن ابی عثمان المقلب بسجاده أبو محمد کوفی ضعفه اصحابنا» علمای ما (شیعیان) او را ضعیف شمرده‌اند.

د / رجال کشی ص ۴۷۸ چاپ کربلا می‌نویسد: «قال أبو عمرو السجاده لعنة الله ولعنة اللاعنون والملائكة أجمعون».

- یعنی أبو عمرو صاحب رجال کشی فرموده است: این سجاده را خدا لعنت کند و تمام لعنت کنندگان و همه فرشتگان لعنتش کنند.

این بدبخت ملعون به همراهی رفیق دیگرش، «حسین بن عبدالله» که ان شاء الله شرح حال نکبت مآلش خواهد آمد^۱ در صفحه ۱۳۲ کامل الزیارة این حدیث سراسر اغراق و غلو آمیز را از یکدیگر روایت کرده‌اند: «عن حسین بن عبدالله عن حسن بن علی بن ابی عثمان عن عبد الجبار النهاوندي عن ابی سعید عن حسین بن ثور بن ابی فاخته، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: يا حسين من خرج من منزله يريد زيارة قبر حسين بن علي صلوات الله عليها إن

۱- ر.ک صفحه ۶۳ همین کتاب، وی با شماره ۸ معرفی شده است.

كان ماشياً كتب الله له بكل خطوة حسنة و مُحي عنه سيئة حتى إذا صار في الحائر كتب الله من المصلحين (المفلحين المنجحين) المنتجين حتى إذا قضى مناسكه كتب الله من الفائزين حتى إذا أراد الإنصراف أتاه ملك فقال: أن رسول الله ﷺ يقرئك السلام و يقول لك استأنف العمل فقد غفرت لك ما مضى!!».

- حضرت صادق عليه السلام فرمود: ای حسین (بن ثور) کسی که از منزل خود بیرون شود و قصد زیارت قبر حسین بن علی صلوات الله علیهما را داشته باشد اگر پیاده برود خدا به هر گامی برای او حسنه‌ای نوشته و گناهی از او را محو نماید تا هنگامی که وارد حائر شود خدا او را از مصلحین (رستگاران و پیروزان) شایستگان بنویسد تا آنگاه که مناسک* (۲) خود را به جا آورد خدا او را از فائزین بنویسد، همین که قصد انصراف کند فرشته‌ای آمده و می‌گوید رسول خدا ﷺ تو را سلام فرستاده می‌فرماید عمل خود را از سر گیر که گناهان گذشته تو آمرزیده شد!!».

تعجب ما از این است که هر گاه مردی در کتب رجال بدین بدنامی است، اگر بخواهیم روایت رجل بد نامی را رد کنیم حق این است که آنچه مربوط به عقیده اوست و این قبیل احادیث که روح غلو از آن می‌بارد مطرود شود، پس چرا مسؤولین شریعت به چنین عملی همت نگماشته‌اند؟ مگر نه این چنین احادیث است که روح خوف و خشیت را در افراد کشته و آنان را به جرأت در معصیت و سستی در انجام احکام مغرور می‌نماید که یک زیارت چندین هزار حسنه در نامه عمل زائر ثبت و چندین هزار سیئه را محو می‌کند فلذا برای دست یافتن بدان به هر قیمتی باشد اقدام می‌کند تا از قید سایر احکام آزاد گردد؟

* ۲- در این حدیث جعلی زیارت قبر امام علیه السلام را «مناسک» خوانده درحالی که لفظ «مناسک» اختصاص به اعمال «حج» دارد و یا عباراتی که خدا و رسول امر کرده باشند. (برقی)

۷- دیگر از رجال احادیث زیارت حسن بن علی بن زکریا یا حسین بن علی بن زکریا (به اختلاف نسخه‌ها) است. این شخص را در کتب رجال چنین معرفی کرده‌اند:
 أ / غضائری در «مجمع الرجال» ۱۹۰/۲ فرموده است: «حسین بن علی بن زکریا بن صالح زفر العدوی اَبوسعید ضعیف جداً کذاب».

حسین بن علی بن زکریا بن صالح ... خیلی ضعیف و بسیار دروغگو است.
 ب / رجال علامه حلی ص ۲۱۷ نیز او را به همین صفات نکوهیده مذمت کرده است.

۸- حسین بن عبدالله: که در ضمن شرح حال حسن بن علی بن ابی عثمان نامی از او برده شده^۱ وی را در کتب رجال چنین وصف کرده‌اند.
 أ / رجال علامه حلی ص ۲۱۶: «حسین بن عبدالله السعدي أبو عبدالله بن عبيدالله بن سهل ممن اطعن عليه و رمي بالغلو».

حسن بن عبدالله از کسانی است که بر او طعن زده و او را به غلو نسبت داده‌اند.
 ب / رجال کشی ص ۴۳۲ «إن حسین بن عبدالله القمي أخرج من قم في وقت كانوا يخرجون من اتمموه بالغلو».

حسین بن عبدالله قمی کسی است که او را هنگام اخراج غالیاناز قم از شهر بیرون راندند!

۹- حسین بن مختار: تنقیح المقال ۳۴۳/۱ او را از قول شیخ طوسی واقفی می‌شمارد و در قسمت دوم رجال علامه که مخصوص حال ضعیفاء است نیز او را واقفی می‌داند و همچنین شیخ بهائی در «وجیزه» او را از ضعیفاء می‌شمارد.

۱۰- حسین بن یزید النخعی: مجمع الرجال از قول نجاشی آورده است که: «قال قوم من القميين أنه غلا في آخر عمره». او در آخر عمر، غلو کننده شده است!

۱- حسن در صفحه ۶۱ با شماره ۶ معرفی شده است.

۱۱- خبیری بن علی الطحان: غضائری مجمع الرجال ۲/ص ۲۷۵ فرموده است:
«خبیری بن علی بن الطحان ضعیف الحدیث غال المذهب کان یصحب یونس بن الظبیان و یكثر الروایات عنه و له کتاب عن أبي عبدالله عليه السلام لا يلتفت إلى حديثه».

خبیری از مردم کوفه و ضعیف الحدیث و غلو کننده مذهب است، او همنشین و صاحب یونس بن ظبیان است که از بدترین غالیان و دروغگویان است. و از او روایات بسیار نقل می‌کند وی دارای کتاب حدیثی است به نقل از حضرت صادق عليه السلام اما به حدیث او نباید اعتناء کرد.

و در رجال نجاشی ص ۱۱۸ نیز او را به همین صفات نکوهیده مذمت می‌کند که در مذهب او ارتفاع و غلو است.

این بدبخت غلو کننده احادیثی چند در موضوع زیارت دارد. یکی از احادیث او این حدیث سراسر کذب و غلو است که در کتاب القمی عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:
«من زار قبر أبي عبدالله عليه السلام بشط الفرات كمن زار الله في عرشه».

حضرت رضا عليه السلام فرمود: کسی که قبر حسین عليه السلام را در شط فرات زیارت کند چون کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است!!!

آری حسین عليه السلام چون خدا و فرات، چون عرش است^۱ عجب است که این حدیث را با همین سند شیخ طوسی نیز در «تهذیب الأحکام» ۴۶/۶ آورده است.

۱۲- داوود بن کثیر الرقی: شرح حال او در متن بحث مذکور است بدانجا رجوع شود.^۲

۱- اینان هرگز خود نیندیشیده اند که فرق عرش خدا از نظر احاطه با زمین چیست؟ ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ [فصلت: ۵۴] «آگاه باشید که خداوند بر همه چیز احاطه دارد،» و آیا تشبیه و مقایسه امام

حسین با خدا و شط فرات با عرش الهی جز مقایسه غلو کننده انه است؟!!!! (برقی)

۲- ر.ک ص ۱۵۳ همین کتاب.

- ۱۳- سلمه بن الخطاب: از سلمه بن الخطاب بیش از بیست حدیث در «کامل الزیارة» و تهذیب الاحکام» روایت شده است اینک ترجمه او: أ / مجمع الرجال غضائري ص ۱۵۲: «سلمة بن الخطاب البراوستاني أبو محمد من سواد الري ضعيف».
- ب / رجال نجاشی، ص ۱۴۲: «سلمة بن الخطاب أبو الفضل البراوستاني الايرقاني قرية من سوادالري، كان ضعيفا في حديثه».
- که هر دو بزرگوار: غضائری و نجاشی او را در حدیث ضعیف شمرده است.
- ج / رجال علامه ص ۲۲۷ نیز او را ضعیف الحدیث دانسته است. همچنین دیگر کتب معتبر رجال.
- ۱۴- سهل بن زیاد الادمی: این شخص نیز ترجمه حال نکبت مأل او در متن بحث آمده است!
- ۱۵- سيف بن عميرة: این شخص به فرموده مؤلف «کشف الرموز» و بنا به نقل تنقیح المقال مطعون و ملعون است.
- ۱۶- صالح بن عقبه: از این بدبخت در موضوع زیارت در «تهذیب» و «کامل الزیارة». احادیث بسیار آمده است. اینک ترجمه حال او:
- أ / مجمع الرجال ج ۳ ص ۲۰۶ غضائری درباره او فرموده است: «صالح بن عقبه بن قيس بن سمعان ريح مولى رسول الله روى عن أبي عبد الله عليه السلام، غال، كذاب، لا يلتفت إليه».
- یعنی وی هم غلو کننده و هم کذاب است که نباید به او اعتناء نمود!
- ب / در رجال علامه ص ۲۳۰ قسم الثانی عین همین عبارات تکرار شده است.
- ج / تنقیح المقال ج ۲ ص ۹۳ به نقل از ابن داوود با ذکر همین جملات می فرماید: «و نسب إلي ابن الغضائري انه قال: ليس حديثه بشيء، غال، كذاب وكثير المناكير». حدیثش به

هیچ نمی ارزد، او هم غلو کننده است و دروغگو و کثیر المناکیر است یعنی حدیث منکر زیاد روایت می کرده.

اینک این تحفه غلو کننده انه را که در «کامل الزیارة» صفحه ۱۰۴ آمده است از او بشنوید: «... عن صالح بن عقبه عن أبي هارون المكفوف، قال أبو عبدالله عليه السلام، يا أبا هرون أنشدني في الحسين عليه السلام فأنشدته: امرر على جدك الحسين فقل لا عظمه الزكية، قال فبکی، ثم قال: زدني، قال فأنشدته القصيدة الاخرى قال فبکی و سمعت البكاء من خلف الستر قال فلما فرغت قال لي يا أبا هرون من أنشد في الحسين شعرا فبکی و أبکی عشرا، كتبت له الجنة، و من أنشد شعرا فبکی و أبکی خمسة كتبت له الجنة و من أنشد شعرا في الحسين عليه السلام فبکی و أبکی واحداً كتبت له الجنة و من ذكر الحسين عنده فخرج من عينه الدموع مقدار جناح ذباب كان ثوابه على الله و لم يرض له بدون الجنة».

- صالح بن عقبه از أبوهارون مکفوف روایت می کند، همین أبو هارون را «تنقیح المقال» فصل الکنی و خلاصه علامه حلی ص ۲۶۷ چنین معرفی می کنند که «روي فيه طعنا عظيماً» بر وی طعن عظیم وارد کرده اند این شخص بدنام می گوید: که حضرت صادق عليه السلام به من فرمود: ای ابا هارون در مرثیه امام حسین شعری بسرای، من قصیده: «امرر علي جدك الحسين» را تا آخر سرودم. و آن حضرت گریه کرد، آنگاه فرمود زیاده کن، من قصیده ای دیگر سرودم، باز حضرت گریست و من صدای گریه را از پشت پرده (حرم حضرت) شنیدم، چون فارغ شدم، حضرت فرمود: ای أبو هارون کسی که در مرثیه حسین شعری بگوید که خود گریه کند و ده نفر را بگریاند، بهشت برای او نوشته می شود و کسی که شعری بسراید و گریه کند و پنج نفر را بگریاند بهشت برای او نوشته می شود و کسی که شعری بگوید و خود بگرید و یک نفر را بگریاند بهشت برای او نوشته شود، و کسی که نام حسین در نزد او ذکر شود و از چشمان او به اندازه بال

مگس اشک بتراود ثواب آن بر خدا است که حداقل آن، این است که به کمتر از بهشت برای او راضی نمی شود.

آری اینگونه افسانه‌هاست که از این شیاطین انسی به وحی و الهام شیاطین جنی بر مردم ما شب و روز القاء می شود، آنگاه بعضی‌ها بی حساب و کتاب و بدون عقل و شعور و انسانیت و گستاخ و فاسد بار می آیند که دیگر به هیچ وجه اصلاح آنان امکان پذیر نمی باشد، زیرا از همان راهی فاسد شده‌اند که باید اصلاح می شدند یعنی از راه دین و همان است که چون فاسد شد دیگر چیزی جانشین آن نمی شود.

از این غلو کننده کذاب کثیر المناکیر که در کفر و غلو بی نظیر است احادیث بسیار در کتب اخبار از هر قسم آمده است. اما در «کامل الزیارة» ص ۱۶۹:

«عن صالح بن عقبه، عن بشیر الدهان قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام ربها فاتي الحج فاعرف عند قبر الحسين عليه السلام فقال: أحسنت يا بشير من أتى قبر الحسين عارفاً بحقه غير يوم عيد كتب الله له عشر من حجة و عشرة من عمرة مبرورات و متقبلات و عشر من غزوة مع نبي مرسل و إمام عدل و من أتاه يوم عيد كتب مائة عمرة و مائة غزوة مع نبي مرسل أو إمام عدل و من أتاه يوم عرفه كتب الله له ألف حج و ألف عمرة متقبلات و ألف غزوة مع نبي مرسل و إمام عدل قال: فقلت له و كيف لي بمثل الموقف قال فنظر إلي شبه المغضب ثم قال: يا بشير إن المؤمن إذا أتى قبر الحسين عليه السلام يوم عرفه و اغتسل في الفرات ثم توجه إليه كتب الله له بكل خطوة حجة بمناسكها و لا أعلم إلا قال و عمرة؟!».

- صالح بن عقبه از بشیرالدهان روایت می کند که من به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم که بسا می شود که حج از من فوت می شود و من عرفه را در نزد قبر امام حسین عليه السلام بسر می بردم، حضرت فرمود: کار نیک میکنی ای بشیر، کسی که به زیارت قبر حسین بیاید و عارف به حق آن حضرت باشد اگر غیر از روز عید باشد، خدا برای او ثواب ده حج و ده عمره نیکو و ده غزوه (جهاد با پیامبر) با پیغمبر مرسل و امام عادل مینویسد، اما کسی که در روز عید بیاید برای او صد حج و صد عمره مقبول و صد

جهاد به همراهی پیغمبر مرسل و امام عدل مینویسد، اما کسی که در روز عرفه بیاید خدا برای او ثواب هزار حج و هزار عمره مقبوله و هزار جهاد با پیغمبر مرسل و امام عادل مینویسد، بشیر می گوید: عرض کردم چگونه برای من ثواب موقف عرفه نوشته خواهد شد؟ آن حضرت در حالی که خشمگین شده بود به من نگریست و فرمود: ای بشیر همین که مؤمن روز عرفه به زیارت قبر حسین علیه السلام بیاید و در فرات غسل کند آنگاه متوجه مرقد آن حضرت شود خدا برای او به هر قدمی ثواب حج با تمام مناسک آن می نویسد، بشیر می گوید نمی دانم حضرت عمره هم فرمود یا نه!!!.

آیا کسی که ایمان به خدا و رسول و روز قیامت دارد، چنین حدیثی را که با شرک فاصله ی چندان ندارد از چنین کذابی هرگز باور می کند؟ و از چنین حدیثی جز بی اعتنائی و سهل انگاری به احکام حیات بخش اسلامی و اکتفاء به چنین عملی که هرگز در ردیف اوامر الهی نیست چه بر می آید؟!

از همه مهتر زیارت عاشوراست که یکی از روای آن نیز همین صالح بن عقبه است که محمد بن موسی الهمدانی که خود نیز از غالیانو کذابان است از سیف بن عمیره واقفی مطعون و ملعون از صالح بن عقبه روایت می کند که در ص ۱۷۴ «کامل الزیارة» نقل شده که سند را صالح بن عقبه بن مالک جهمی و او به حضرت باقر علیه السلام می رساند که فرمود: «من زار الحسین علیه السلام یوم عاشوراء حتی یظل عنده باکیاً لقی الله یوم القیامة بثواب ألفی ألف حجة وألفی ألف عمره وألفی ألف غزوة وثواب کل حجة وعمره وغزوة کثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله ومع الأئمة الراشدون صلوات الله علیهم».

- حضرت باقر علیه السلام فرمود: کسی که حسین را در روز عاشوراء زیارت کند با ثواب دو میلیون حج و دو میلیون عمره و دو میلیون غزوه (جهاد با پیامبر) که ثواب هر حج و عمره و غزوه ای چون ثواب حج و عمره و غزوه ی کسی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه راشدین صلوات الله علیهم أجمعین انجام داده باشد!!!.

می بینید که با این عمل که به موجب همین روایت از دور هم می توان انجام داد دیگر آبرو و ارزشی برای سایر احکام باقی نمی ماند! آیا این کذب بر خدا و رسول و

ائمه هدی علیهم السلام نیست؟ آیا همین روایت خود نشانه غلو که برادر شرک است نمی‌باشد؟ آیا برای هیچ پیغمبری و امامی و صالحی ممکن بوده است که در عمر خود دو میلیون حج و دو میلیون عمره و دو میلیون جهاد با پیغمبر یا امام انجام دهد؟ ثواب آن تنها در یک زیارت عاشورا نصیب فردی می‌شود و اگر چندین عاشوراء باشد چگونه است؟ آیا چنین افسانه ای بازی با دین خدا نیست؟ پیغمبر خدا و ائمه هدی علیهم السلام هر کدام در عمر خود یک حج و حداکثر تا بیست حج به جا آوردند و زائر با یک زیارت اینهمه!!

۱۷- عبدالرحمن بن کثیر: رجال نجاشی ص ۱۸۹ ضمن ترجمه حال علی بن حسان که از عموی خود عبدالرحمن بن کثیر روایت می‌کند می‌نویسد: «عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی ضعیف جداً ذکره بعض أصحابنا في الغلاة فاسد الاعتقاد». و غضائری در مجمع الرجال ص ۱۷۶ در شرح حال علی بن حسان می‌فرماید: «روی عن عمه عبدالرحمن ابن کثیر غال ضعیف». (یعنی عبدالرحمن بن کثیر غلو کننده و ضعیف است). و رجال حلی ص ۲۳۳ قول غضائری و نجاشی را نقل کرده و می‌گوید مسعودی فرموده است: فهو كذاب وهو واقفي. عبدالرحمن كذاب و واقفي مذهب است.

۱۸- عبدالله بن عبدالرحمن الأصم: این شخص که بسیاری از احادیث «کامل الزیارة» از طرف او روایت شده است ترجمه حالش در کتب رجال چنین است: أ / رجال نجاشی ص ۱۶۱ «عبدالله بن عبدالرحمن الأصم المسمى بصري ضعيف غال ليس بشيء وله كتاب المزار!». عبدالله بن عبدالرحمن الأصم ضعیف و غلو کننده بود، هیچ ارزشی ندارد، و او را کتاب مزار است، (یعنی لاطائلات که در احادیث زیارت آورده است!!).

ب / غضائری در مجمع الرجال ج ۴ ص ۲۵ در باره او فرموده است: «عبدالله بن عبدالرحمن الأصم المسمى بصري ضعيف مرتفع القول وله كتاب في الزيارات مايدل على خبث عظيم ومذهب متهافت وكان من كذابة أهل البصرة».

ج / رجال حلی ص ۲۳۸، القسم الثاني: «عبدالله بن عبدالرحمن الأصبم بصري ضعيف غال ليس بشيء وله كتاب في الزيارات يدل على خبث عظيم و مذهب متهافت و كان من كذابة أهل البصرة».

خلاصه فرمایش هر سه (غضائری و نجاشی و علامه) چنین است: عبدالله بن عبدالرحمن الأصبم شخصی است ضعیف در حدیث و در مذهب غلو کننده و مشرک و هیچ ارزشی ندارد و او را کتابی است در موضوع زیارات (احادیث کامل زیاره و غیره از اوست) که دلالت بر خباثت عظیمی دارد و مذهبی متهافت (که گاهی مؤمن و گاهی کافر است) و او از دروغگویان درجه اول اهل بصره است.

اینک چند حدیث از احادیث این ضعیف غلو کننده خبیث بسیار دروغگو که زینت بخش کتاب «ابن قولویه» است. در صفحه ۶۸ این کتاب از حضرت صادق ع چنین روایت می کند: «و كان الحسين ع مع أمه تحمله فأخذه رسول الله ص فقال: لعن الله قاتليك . . . تا آنجا که رسول خدا ص به فاطمه می فرماید: وتأتيه قوم من مجيناليس في الأرض أعلم بالله ولا أقوم بحقنا منهم وليس على ظهر الأرض أحد يلتفت إليه غيرهم أولئك مصابيح في ظلمات الجور وهم الشفاء».

- امام حسین ع را مادرش برداشته بود، پس رسول خدا او را گرفت و گفت خدا قاتلان تو را لعنت کند . . . تا آنجا که پیغمبر خدا ص شرح شهادت حسین را داد و فرمود: گروهی از دوستان ما به زیارت او می آیند که در روی زمین از ایشان کسی داناتر به خدا و قائم تر به حق ما نیست و در روی زمین احدی جز ایشان به حسین توجه ندارد، آنان چراغهایی هستند که در تاریکی های ظلم و جور می درخشند و شفیعان روز قیامت اند!!!.

در این حدیث فقط زائران حسین را عالمترین مردم به خدا و قائم ترین ایشان به حقوق رسول الله ص و تنها کسانی که متوجه آن حضرت هستند، چراغهای درخشنده در ظلمتهای ظلم و جور و شفیعان روز قیامت می شمارد، آیا به راستی چنین است؟

در ص ۸۱ «کامل الزیارة» در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت به زراره می‌فرماید: «یا زرارۃ إن السماء بکت علی الحسین أربعین صباحاً بالدم وأن الأرض بکت أربعین صباحاً بالسواد وأن الشمس بکت أربعین صباحاً بالكسوف والحمرة وأن الجبال تقطعت وانتشرت وأن البحار تفجرت تا آنجا که: وما من عين أحب إلى الله ولا عبرة من عين دمعت علیه، تا آنجا که: فإنه يحشر وعينه قريرة والبشارة تلقاه والسرور بین علی وجهه والخلق فی فزع وهم آمنون والخلق يعرضون وهم حداث الحسین علیه السلام تحت العرش فی ظل العرش لا يخافون سوء يوم الحساب يقال لهم ادخلوا الجنة فیأبون ويختارون حدیثه ومجلسه وأن الحور لترسل اليهم».

- ای زراره آسمان چهل روز بر حسین علیه السلام با خون و زمین چهل روز با سیاهی و آفتاب چهل روز با کسوف و سرخی گریه کرد و کوهها پاره پاره و پراکنده شدند، تا آنجا که فرمود: هیچ چشمی نزد خدا دوستتر و گریانتر از چشمی که گریان و اشک ریز بر حسین، باشد نیست تا آنجا که فرمود: گریه کننده بر حسین محشور می‌شود در حالی که چشمش روشن و بشارت او را روبرو و شادمانی از چهره‌اش آشکار است در حالی که مردم در فزع و ترس روز قیامت هستند، ولی گریه کنندگان ایمن‌اند و مردم در معرض حساب‌اند و اینان با حسین علیه السلام در زیر عرش و در سایه عرش در حال گفتگو می‌باشند در حالی که از سختی روز حساب نمی‌ترسند، به ایشان گفته می‌شود که داخل بهشت شوید و حوریان بهشتی، قاصدها به نزدشان می‌فرستند که ما مشتاق شما هستیم ولی اینان ابا کرده و همنشینی و گفتگو با امام حسین را ترجیح می‌دهند ... الخ»!!!!.

در صفحه ۸۶ این کتاب این حدیث از این کذاب، آمده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «إذا رزتم أبا عبد الله علیه السلام فالزموا الصمت إلا من خیر وإن ملائكة الليل والنهار من الحفظة تحضر الملائكة الذين بالخیر فتصافحهم فلا يجيئونها من شدة البكاء فيتنظرونهم حتى تزل الشمس وحتى بنور الفجر ثم يكلمونهم ويسألونهم من أشياء من أمر

السماء فأما ما بين هذين الوقتين فإنهم لا ينطقون ولا يفترون عن البكاء والدعاء ولا يشغلونهم في هذين الوقتين من أصحابهم فإنما شغلهم بكم إذا نطقتم. تا آنجا که: إنهم يمرون إذا عرجوا بإسماعيل صاحب الهوا...».

همینکه حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را زیارت کردید خاموش باشید مگر از حرف خوب، برای اینکه فرشتگان شب و روز با فرشتگان محافظ که در حایراند حاضر می‌شوند و با آنان مصافحه می‌کنند لیکن آن فرشتگان به ایشان از شدت گریه جواب نمی‌گویند. لذا این فرشتگان تا زوال آفتاب و یا تا وقتی که فجر روشن شود انتظار می‌کشند و آنگاه با ایشان سخن می‌گویند و از چیزهایی از امر آسمان از ایشان سؤال میکنند، اما در بین این دو وقت آنها سخن نمی‌گویند. و از گریه نمی‌ایستند و مشغول شما هستند که چه می‌گوئید!!!

و از این قبیل موهومات که دلالت کامل بر جهل گوینده و جاعل آن دارد. و در صفحه ۱۳۸، این کذاب در روایتی تارک زیارت امام حسین علیه السلام را عاق رسول الله صلی الله علیه و آله شمرده و کسی که آن حضرت را زیارت کند گناه پنجاه ساله‌اش را آمرزیده و هر درهمی را که در این راه صرف کند ثواب انفاق ده هزار درهم دارد و ثوابهای بی حد و شمار دیگری را وعده می‌دهد!

این حدیث را طوسی در تهذیب ۴۵/۶ از همین خبیث آورده است! آری چنین غالیان کذابی آفرینش خدا و دین خدا و پیغمبران خدا و اولیای خدا را به استهزاء گرفته و چنان می‌نمایند که خدا و انبیاء و بالأخره دستگاه خلقت و هدف آفرینش چیزی نیست جز گریه کردن بر امام حسین یا زیارت آن حضرت و چنانکه در حدیث صفحه ۸ آمده است: «حضرت فاطمه» همین که نظری به زائران می‌کند درحالی که هزار پیغمبر و هزار شهید و یک میلیون کربوبی او را برای گریستن مدد می‌کنند ناگاه صیحه ای می‌کشد که در آسمانها فرشته ای نماند مگر اینکه از صدای فاطمه، به گریه در آید و فاطمه، از گریه آرام نمی‌گیرد، تا اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بیاید و بگوید ای

دخترکم تو اهل آسمانها را به گریه در آوردی و آنها را از تسبیح و تقدیس بازداشتی، پس خودداری کن تا آنان خدا را تقدیس کنند که خدا خود به کارهای خود رساست. و این حدیث را با این عبارت خاتمه می‌دهد که: «وإنها تنظر إلی من حضر منکم فتسأل الله لهم من کل خیر وتزهدوا إلی إتیانه فإن الخیر فی إتیانه أكثر من أن تحصى».

حضرت فاطمه 'می‌نگرد به شما که در آنجا حاضر می‌شوید و از خدا برای زائران از همه گونه خوبی‌ها درخواست می‌کند. پس شما در رفتن به زیارت حسین خود داری نکنید که در آمدن به زیارت او آنقدر خیر است بیش از آنکه به شمارش درآید!

از مجموع این حدیث بر می‌آید که همه روزه این معرکه برقرار است که فرشتگان پائین و بالا می‌روند و پیغمبران و صدیقان و شهیدان با کروبیان در خدمت فاطمه ' بوده و به تبعیت از او گریه می‌کنند و پیغمبر خدا ﷺ همه روزه می‌آید و او را آرام می‌فرماید و فاطمه بر زائران دعا می‌کند و باز روز دیگر همین کیفیت تکرار می‌شود! و موهومات دیگر که در این حدیث است تو گوئی این همه مصیبت‌ها که فاطمه زهرا سلام الله علیها در دنیا بدان مبتلی بود برای آزار او کافی نبود که باید در بهشتی هم که برای مؤمنان: ﴿فَلَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقره: ۳۸].

- «نه بیمی دارند و نه اندوهگین شوند» است دائماً بگریه و در حزن و اندوه باشد.»
و همچنین سایر پیغمبران و اولیا خدا!!!.

در صفحه ۱۰۱ این کتاب نیز حدیثی عجیب از این کاذب کذیب از سمع بن عبدالملک کرد بن المبصری روایت می‌کند که حضرت صادق به او وعده‌های زیادی در ثواب زیارت حضرت حسین ﷺ می‌دهد، تا آنجا که می‌فرماید: «أما أنك ستري عند موتك حضور آبائي لك ووصيتهم ملك الموت بك وما يلقونك به من البشارة أفضل وملك الموت أرق عليك وأشد رحمة لك من الأم الشفيقة على ولدها».

- تو به زودی درهنگام مرگ، حضور پدران مرا خواهی دید که سفارش تو را به فرشته مرگ می‌کنند و آنچه از بشارات که با تو رخ می‌دهد بالاتر است از مادر مهربان نسبت به فرزندش.

آنگاه حدیث را با موهومات دیگر ادامه می‌دهد که برای تفصیل بیشتر باید به آن کتاب مراجعه شود.

این کتاب مملو است از این قبیل احادیث از غالیانو کذابان، تا مغروران و مفسدان را به معصیت خدا گستاخ تر کند و ارزش عبادات مقرر در شرع انور را پائین آورده و با این قبیل اعمال مبادله کند که قیمت آن یک چندین هزار برابر عبادات تشریحی است!!

۱۹- عبدالله بن القاسم الحضرمی: یکی از راویان احادیث زیارت و شفاعت و امثال

آن «عبدالله بن القاسم الحضرمی» است او در کتب رجال چنین معرفی شده است:

أ / در مجمع الرجال ج ۴ ص ۳۵ جناب غضائری می‌فرماید: «عبدالله بن القاسم الحضرمی کوفی غال متهافت لا یرتفاع به». عبدالله بن قاسم حضرمی از اهل کوفه، غلو کننده و تناقص گو، حساب و نظامی درکار و گفتارش نیست.

ب / رجال نجاشی ص ۱۶۷: «عبدالله بن القاسم الحضرمی المعروف بالباطل کذاب غال یروی عن الغلات الخیر فیہ ولا یعتمد بروایتہ». وی غلو کننده بسیار دروغگویی است که از غلات روایت می‌کند و هیچ خیری در او نیست و به روایتش اعتناء نمی‌شود.

ج / رجال علامه ص ۳۳۶: «عبدالله بن القاسم الحضرمی من أصحاب الکاظم واقفی وهویعرف بالباطل و کان کذاباً یروی عن الغلات الخیر فیہ ولا یعتمد بروایتہ ولیس بشیء ولا یرتفع به».

عبدالله از اصحاب امام کاظم علیه السلام و واقفی مذهب و دروغگویی است که از غلات روایت می‌کند و به روایتش اعتماد نمی‌شود و ارزشی ندارد و . . .

این شخص غلو کننده و کذاب با این سابقه احادیثی به منظور غرور و فریب بدکاری به وحی شیطان از امامان علیه السلام ساخته و پرداخته است. از جمله در ص ۱۱۹ «کامل

الزیاره» مذکور است که مردی کذاب به نام «موسی بن سعدان» که بعدا معرفی خواهد شد^۱ از او و او از «عمر بن ابان الکلبینی» و بالاخره از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: «أربعة آلاف ملك عند قبر الحسين غبر بيكونه إلى يوم القيامة رئيسهم ملك يقال له المنصور ولا يزوره زائر إلا استقبلوه . . . ولا يودعه مودع إلا المنصور ولا يزوره زائر إلا التقبلوه . . . ولا يودعه مودع إلا شيعوه ولا يمرض إلا عادوه ولا يموت إلا صلوا عليه وعلى جنازته واستغفروا له بعد موته».

- چهار هزار ملک غبار آلود در نزد قبر حسین علیه السلام هستند که تا روز قیامت بر او گریه می کنند، رئیس ایشان فرشته ای است که به او منصور گفته می شود، هیچ زائری آن حضرت را زیارت نمی کند مگر اینکه او را استقبال می کنند و هیچ وداع کننده ای آنحضرت را وداع نمی کند مگر اینکه او را مشایعت می کنند و مریض نمی شود مگر اینکه او را عیادت می کنند و نمی میرد مگر اینکه بر او و جنازه اش نماز می خوانند و پس از مرگش برای او استغفار می کنند.

در صفحه ۱۹۲ نیز همین حدیث را تکرار می کند جز اینکه می گوید که این چهار هزار ملک همان فرشتگان اند که برای جنگ به مدد آن حضرت آمدند ولی آن جناب به ایشان اجازه نداد، چون مرتبه دیگر برای استیذان برگشتند حضرت کشته شده بود لذا ماندند.

در صفحه ۶۶ این کتاب داستان فطرس ملک که به علت سستی در امر الهی مغضوب و در جزیره ای شصت سال به عبادت مشغول بود تا در روز تولد حسین به شفاعت قنذاقه ی آن حضرت آزاد شد و اکنون در نزد قبر آن حضرت مشغول تبلیغ سلام زائران به آن حضرت است.

چون این قبیل موهومات در زبان روضه خوانان برای مغرور کردن جاهلان در جریان است لذا یادآوری شد تا بدانند از کدام ریشه آب می خورد و چه غالیان و کذابان و

مفسدان اصل و ریشه آن هستند، یعنی عبدالله بن قاسم حضرمی و موسی بن سعدان^۱ و امثال ایشان!

۲۰- عبدالله بن میمون القداح: این مفسد از بانیان مذهب اسماعیلیه است و همین برای شناخت او کافی است.

۲۱- عثمان بن عیسی: این شخص به تصریح ائمه رجال واقفی مذهب است و «کشی» در رجال خود در احوال او می‌گوید: در نزد او اموال بسیاری از رضاع^۲ که به آن حضرت مسترد نکرد و رضاع^۳ به او خشمناک بود و سوابق او به تفصیل در صفحه ۲۴۷ جلد دوم تنفیح المقال و تخلف و استنکاف او از اوامر حضرت رضا علیه السلام مذکور است.

جزائری و ابن داوود و محقق اردبیلی و فاضل مقداد و صاحب مدارک و حلی عموماً او را ضعیف شمرده اند.

اینک یک حدیث دیگر در موضوع زیارت از این مغرور غرور آفرین و گستاخ کننده مجرمین: «عثمان بن عیسی عن معلی بن شهاب عن ابي عبدالله^۴: قال الحسين لرسول الله^۵ يا اَبَتاه ما جزاء من زارك؟ فقال ص: يابني من زارني حياً أو ميتاً أو زار اباك أو زارك حقاً علي أن أزوره يوم القيامة».

- امام صادق^۶ فرمود: که امام حسین^۷ از پیامبر^۸ پرسید: ای پدر پاداش کسی که تو را زیارت کند چیست؟ آن حضرت پاسخ داد: ای پسر کم کسی که مرا زنده یا مرده زیارت کند یا پدرت و یا تو را زیارت کند، بر من است که او را روز قیامت دیدار کنم!!

۱- چنانکه گفتیم شرح حال او در صفحه ۸۷ همین کتاب مرقوم است.

گوئی که حسین علیه السلام از آغاز طفولیت می دانسته که خلقتش برای زیارت است لیکن از ثواب آن بی خبر بوده است! یا خواسته است بدین وسیله به مردم ابلاغ شود لذا از رسول خدا صلی الله علیه و آله از ثواب آن پرسیده است!

۲۲- **علی بن حسان:** که ترجمه حال و ارزش او در ضمن ترجمه عمویش عبدالرحمن بن کثیر اشاره شد^۱ و روایتش قابل اعتماد نیست.

۲۳- **عمرو بن فضال:** به قول صاحب سرائر خود و پدرش ملعون و رأس ضلال اند.

۲۴- **عمرو بن ثابت:** را مجمع الرجال ص ۲۷۵ به صفت «ضعیف جدا» بسیار ضعیف نکوهش می کند.

۲۵- **قاسم بن یحیی:** او از جدش «حسن بن راشد» روایت می کند.

در مجمع الرجال ۵۳/۵ غضائری درباره او می فرماید: «روی عن جده ضعیف» از جد خود روایت می کند که ضعیف است. و در نقد الرجال، فاسد المذهب معرفی شده است، وحلی، غضائری را در این خصوص تبعیت می نماید و در خلاصه او را ضعیف می شمارد با این حال اولین حدیث «کامل الزیارة» که شیخ طوسی هم در تهذیب ۴۰/۶ آورده است از همین «قاسم بن یحیی» است که در آن حیث منتهای آرزوی امام حسین علیه السلام و سؤال او هنگامی که در دامن جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است، این است که می پرسد: «یا ابا ما لمن زارك بعد موتك؟» «ای پدر پاداش کسی که پس از وفات، تو را زیارت کند چیست؟» و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به او همان جوابی را می دهد که در حدیث «عثمان بن عیسی^۲ گذشت.

در صفحه ۱۷۱ «کامل الزیارة» یک حدیث پر خیر و برکت دیگر از قاسم بن یحیی فاسد المذهب و ضعیف الروایه، هست که خود خیلی خوشنام است از جد خوش نامش (!!) و او از یونس بن ظبیان که از مشهورترین غالیان و کذابان است، روایت

۱- وی در صفحه ۶۹ و ۱۴۵ همین کتاب معرفی شده است.

۲- وی با شماره ۲۱ معرفی شده است.

می‌کند: «قال أبو عبد الله عليه السلام من زار الحسين عليه السلام ليلة النصف من شعبان وليلة الفطر ليلة العرفة في سنة واحدة كتب الله له ألف حجة مبرورة وألف عمرة مقبولة وقضيت له ألف حاجة من حوائج الدنيا والآخرة».

امام صادق عليه السلام فرمود: هر که در یک سال شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه مرقد امام حسین عليه السلام را زیارت کند خداوند برایش ثواب هزار حج نیکو و هزار عمره مقبول نویسد و هزار حاجت از حوائج دنیوی و اخروی او را برآورده سازد!!
ملاحظه می‌فرمایید که با یک زیارت، اعمالی که برای هیچ پیغمبر و امامی توفیقش امکان ندارد برای یک زائر با سه زیارت حاصل می‌شود، تا کور شود هر آنکه نتواند دید!!!.

سرّ خدا که عارف کامل به کس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید؟

۲۶- محمد بن ارومه:

أ / رجال نجاشی ص ۲۵۳: «محمد بن ارومه أبو جعفر القمي ذكره القميون وغمزوا عليه ورموه بالغلو حتى دس عليه من يفتك به فوجده يصلي من أول الليل إلى آخره فتوقفوا عنه، وحكى جماعة من شيوخ القميين عن أبي الوليد أنه قال محمد بن ارومه طعن عليه بالغلو». علمای قم او را به بدی یاد کرده و طعن‌ها زده‌اند و او را به غلو نسبت داده‌اند، حتی کسی را وادار کردند که بر او بتازد و کارش را بسازد و او چون دید که وی از اول شب تا آخرش مشغول نماز است از کشتن او خودداری نمود. و محمد بن الولید که از بزرگان علمای قم است جماعتی از شیوخ قم از جنابش حکایت کرده‌اند که فرموده است: محمد بن ارومه مطعون به غلو است.

ب / در مجمع الرجال ۱۶۰/۵ غضائری نیز می‌فرماید: «محمد بن ارومه أبو جعفر القمي

اتهمه القميون بالغلو». محمد بن ارومه را علمای قم به غلو نسبت داده‌اند.

ج / شیخ طوسی در «فهرست» ص ۱۷۰ می‌فرماید: «محمد بن ارومه له کتب الحسین بن سعید و فی روایاته تخلیط أخرنا بجمیعها إلا ما کان فیها من تخلیط أو غلو، وقال أبو جعفر بن بابویه، محمد بن ارومه طعن علیه بالغلو».

محمد بن ارومه را کتابهایی است چون کتب حسین بن سعید و در روایات او حق و باطلی است که ما را به جمیع آن خبر داده‌اند جز آنکه در آن «باطل و غلو است، و صدوق نیز بر او به غلو طعن زده است.

د / در رجال حلی ص ۲۵۲ نیز این صفات زشت را بر او می‌شمارد و در آخر می‌فرماید: «والذی أَرَادَ التَّوَقُّفَ فِی رِوَايَتِهِ». من معتقدم که در روایت او باید توقف کرد (و آن را نباید نپذیرفت).

۲۷- محمد بن اسلم: رجال حلی ص ۲۵۵: یقال أنه کان غلو کتبه أفسد الحدیث» او هم غلو کننده و هم حدیثش فاسد است.

۲۸- محمد بن الحسن بن جمهور:

أ / مجمع الرجال ج ۵ ص ۱۸۴ (غض): «محمد بن الحسن بن جمهور أبو عبدالله القمي غالٍ فاسد الحدیث لا یکتب حدیثه و رأیت له شعراً یجلل فیہ محرمات الله عز وجل». او علاوه بر اینکه غلو کننده و فاسد المذهب و حدیثش قابل نوشتن نیست، شعری از او دیده‌ام که حرامهای خدا را در آن حلال شمرده است.

ب / رجال نجاشی ص ۲۶۰ او را به همین صفت نکوهیده معرفی کرده و می‌فرماید: «وقیل فیہ أشياء الله أعلم بها من عظمها». در باره او سخنانی گفته‌اند، و چیزهایی هست که از بزرگی خبائث آن خدا آگاهتر است.

۲۹- محمد بن حسن بن شمعون:

أ / در مجمع الرجال ص ۱۸۷ غضائری فرموده است: «أصله بصري واقفي ثم غلا ضعيف متهافت لا يلتفت إليه وإلى مصنفاته».

محمد بن حسن بن شمعون از مردم بصره است او در مذهب، واقفی است، اما بعداً غلو کننده شده است، ضعیف تناقص گویی است که نباید به او و تصنیفاتش اعتناء و التفاتی داشت.

أ / در رجال نجاشی ص ۲۵۸: «محمد بن حسن بن شمعون أبو جعفر بغدادی واقف ثم غلا كان ضعيفاً جداً فاسد المذهب». او هم واقفی و هم غلو کننده و هم ضعیف و هم فاسد المذهب است.

ج / رجال علامه حلی ص ۲۵۲ نیز همین صفات نکوهیده را در مذمت این واقفی غلو کننده ضعیف الحدیث فاسد المذهب بر می شمارد.

۳۰- محمد بن سلیمان الدیلمی: در کتب رجال ترجمه حالش چنین است:

أ / رجال نجاشی ص ۲۸۲: «محمد بن سلیمان الدیلمی ضعیف جداً لا یعول علیه فی شیء». ضعیفی است که در هیچ گفته‌ای نمی‌توان به او تکیه کرد.

ب / در مجمع الرجال ۲۱۹/۵ غضائری می‌فرماید: «محمد بن سلیمان زکریا الدیلمی أبو عبدالله ضعیف فی حدیثه مرتفع فی مذهبه لایلتفت إلیه». او در حدیث، ضعیف و در مذهب، غلو کننده و اصلاً قابل اعتناء نیست.

ج / علامه حلی در رجال خود ص ۲۵۵ همان عبارت نجاشی را در مذمت او می‌آورد.

۳۱- محمد بن سنان: ما این غلو کننده بد نام را که از کذابان مشهور است، در این کتاب معرفی کرده ایم در اینجا فقط به ذکر چند حدیث از احادیث کذب و غلو آمیز او می‌پردازیم. و ترجمه حالش را به خود کتاب وا می‌گذاریم.
(ترجمه محمد بن سنان در قسمتهای قبلی کتاب راه نجات از شر غلات گذشت^۱).

۱- جناب مولف «ابن سنان» را در بخش «شفاعت» کتابش معرفی فرموده، اینجانب کلام ایشان را درباره وی در کتاب «خرافات و فور در زیارات قبور» عیناً نقل کرده ام (برقی).

أ / كامل الزيارة ص ۶۷: «... عن محمد بن سنان عن أبي سعيد القساط عن ابن ابي يعفور عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بينا رسول الله صلى الله عليه وآله في منزل فاطمه، والحسين في حجره إذ بكى وخر ساجداً ثم قال: يا فاطمة بنت محمد إن العلي الأعلى ترائي في بيتك هذا في ساعتی هذه في أحسن صورة واهباً هيئة و قال لي يا محمد أنت أحب الحسين؟ فقلت نعم قره عيني و ريجانتي و ثمرة فؤادي و جلده ما بين عيني، فقال لي يا محمد و وضع يده على رأس الحسين عليه السلام بورك من مولود عليه برکاتي و صلواتي و رحمتي و رضواني، ولعنتي و سخطي و عذابي و خزني و نکالي على من قتله و ناصبه ناواه و نازعه أما أنه سيد الشهداء من الأولين و الآخرين في الدنيا و الآخرة».

- حضرت صادق عليه السلام فرموده است: درحالی که رسول خدا صلى الله عليه وآله در منزل حضرت فاطمه، بود و حسین عليه السلام در دامن آن حضرت بود ناگهان به گریه در آمد و به سجده افتاد آنگاه فرمود: ای فاطمه دختر محمد همانا خدای علی اعلا در این خانه تو و در همین ساعت در بهترین صورت و نیکوترین هیئت بر من نمایان شد، و گفت: ای محمد آیا حسین را دوست می داری؟ من گفتم: آری او روشنی چشمم و گلدسته ام و میوه دلم و نور چشم من است، خداوند در حالی که دستش را روی سر حسین گذاشته بود فرمود: مبارک باد مولودی که برکات و صلوات و رحمت و رضوان من بر اوست و لعنت و خشم و عذاب و رسوایی و عقاب من بر کسی که او را بکشد و نصب عداوت و دشمنی با او کرده به کشمکش بپردازد. همانا او سید شهیدان از اولین و آخرین در دنیا و آخرت است.

می بینید در این حدیث چگونه خدا به خانه ی فاطمه آمده و برای نوازش حسین دست بر سر او می گذارد و چنین و چنان می گوید! اینها معارفی است که در شناخت خدا می خواهند به نام شیعیان علی علیه السلام به جامعه بشریت هدیه کنند، آری محمد بن سنان از مشهورترین کذابان و غالیاناست.

باز حدیثی عجیب در ص ۳۶۷ همین کتاب: «عن محمد بن سنان عن أبي سعيد القمط عن عمر بن يزيد بياع الساري عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أرض الكعبة قالت من مثلي وقد بنى الله بيته على ظهري ويأتيني الناس من كل فج عميق و جعلت حرم الله وأمنه فأوحى الله إليها أن كفي وقري فوعزتي وجلالي ما فضل ما فضلت به فيها أعطيت به أرض كربلا إلا بمنزلة الإبرة طمست في البحر فحملت من ماء البحر ولولا تربة كربلا ما فضلتك ولولا ما تضمنه أرض كربلا ما خلقتك ولا خلقت البيت الذي افتخرت به فقري واستقري وكوني دنيا متواضعاً ذليلاً مهيناً غير مستنكف ولا مستكبر لأرض كربلا وإلا سخت بك وهويت بك في نار جهنم».

حضرت صادق عليه السلام فرمود: زمین کعبه گفت: کیست که مانند من در حالی که خدا خانه خود را بر پشت من بنا کرده است و مردم از هر دره ژرفناکی به سوی من آیند و من حرم امن الهی شده‌ام، پس خدا به او وحی کرد که بس کن و برجای خود نشین که به عزت و جلالم سوگند که فضیلتی که به تو داده‌ام در مقابل فضیلتی که به زمین کربلا دادم چیزی نیست جز چنان سوزنی که در آب دریا فرو برند، پس مقداری از آب دریا را به خود گیرد، و اگر خاک کربلا نبود تو را فضیلتی نمی‌دادم و اگر آنچه را که خاک کربلا در بر گرفته است، نبود اصلاً تو را خلق نمی‌کردم و نیز خانه‌ای را که تو بدان افتخار میکنی نمی‌آفریدم، پس آرام باش و برجای خود بنشین و پست شو، متواضع باش، ذلیل و خوار شو و در برابر زمین کربلا بدون استنکاف و استکبار باش، وگرنه ترا فرو برده و به آتش جهنم می‌افکنم!!

آری اینهاست آن اسراری که امامان عليهم السلام جز به این غالیانی دین به کسی نگفته‌اند!!! خدا لعنت کند کاذبان و غلوکننده‌انی که دین اسلام را بدین صورت به جهانیان می‌شناسانند و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را با این کفریات به عالم معرفی می‌کنند. و اینهاست همان دسیسه‌ها که به منظور محو آثار اسلام به کار برده‌اند.

۳۲- محمد بن صدقه: أ / مجمع الرجال ۲۳۶/۵: «محمد بن صدقه بصري غال».

ب / رجال طوسی ص ۳۹۱: «محمد بن صدقه بصری قال». او از غالیان اهل بصره است.

اما عجیب است که همین طوسی که «محمد بن صدقه» را در رجال خود غلو کننده میخواند حدیث ذیل را در تهذیب ۴۴/۶ از او می آورد!

«... عن محمد بن سنان عن محمد بن صدقة عن صالح النيلي قال قال أبو عبدالله: من أتى قبر الحسين عارفاً بحقه كتب الله أجر من اعتق ألف نسمة و كمن حمل على ألف فرس في سبيل الله مسرجة ملجمة».

- یعنی محمد بن سنان که خود از غالیان و کذابان است از محمد بن صدقه که به فرموده طوسی نیز غلو کننده است از صالح نیلی که به فرموده نجاشی ضعیف است، روایت میکند که صادق علیه السلام فرمود: «کسی که به زیارت قبر حسین بیاید درحالی که عارف به حق او باشد یعنی او را امام بداند خدا برای او اجر هزار بنده ای که آزاد کرده باشد، می نویسد و چون کسی است که هزار اسب برای جهاد در راه خدا زین و لگام کرده و فرستاده باشد. !!

آیا دستگاه ثواب بخشی خدا که در کتاب مبین خود، آن گونه دقیق است که می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَرْبَ لِهُمُ الْجَنَّةِ﴾ [التوبة: ۱۱۱]

«خدا از مؤمنین جانها و مالهایشان را می خرد تا بهشت برای آنان باشد.»

و در جای دیگر می فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۱۴].

«آیا پنداشتید که به بهشت داخل می شوید و حال اینکه هنوز آنچه که برای مؤمنین قبل از شما رخ داد برای شما پیش نیامده است، برآنان سختی ها و زیانها می رسید و

متزلزل می شدند تا حدی که پیامبر و کسانی که با او بودند می گفتند پس چه وقت نصرت خدا می رسد؟»

یعنی دخول بهشت به این آسانی نیست! اما می بینیم این منظور اینگونه گشاده و بی حساب و کتاب شده و اختیارش در دست غالیان و کذابان است که آن را اینگونه چوب حراج زده و مبتذل مینمایند!

بنابراین با یک زیارت دیگر جای هیچ بیم و ترسی از معصیت و عذاب خدا برای کسی باقی نمی ماند و بدین ترتیب مردمی بی بند و بار چنین که اینک هستند به وجود می آید! پس چرا در قرآن مجید آن قدر دقت به خرج داده شده و برای هر عملی اعم از خیر و شر نتیجه و اثری مقرر داشته است؟ که: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٨٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨٨﴾﴾ [الزلزله: ۸۷ و ۸۸].

«هر که قدر مثقال ذره‌ای عمل نیک به جای آورد پاداش آن را می بیند و از هر که به قدر مثقال ذره‌ای کار بد سرزند جزای آن را خواهد دید.»

و نیز می فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبًا ﴿٤٧﴾﴾ [الانبیاء: ۴۷].

«و روز ستاخیز ترازوی عدل را در میان نهیم و به هیچ کس ستم نخواهد شد و اگر عمل به قدر دانه خردل باشد آن را بیاوریم و کافی است که ماخود حسابگر باشیم.»

و نیز می فرماید: ﴿يُنَبِّئُ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾﴾ [لقمان: ۱۶].

«به قدر دانه خردل در سنگی سخت یا در آسمانها یا در زمین باشد خداوند آن را می آورد، همانا الله باریک بین و بسیار آگاه است.»

خدایا زین معما پرده بردار! البته در فضل و رحمت إلهی که بی نهایت است شکی نیست، اما در عملی که کمترین امری در قرآن کریم درباره آن نیست، این فضولی غلو کننده انه است!

۳۳- محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی: أ / در رجال طوسی ص ۴۲۷: «محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی ضعیف وقیل أنه کان یذهب مذهب الغلاة». این شخص ضعیف است و گفته اند که وی از غالیان است.

۳۴- محمد بن فضیل: مجمع الرجال ۲۳/۶: «محمد بن فضیل الازدی ضعیف یومی بالغلو». او ضعیف است و او را به غلو متهم کرده اند.

۳۵- محمد بن موسی الهمدانی: أ / مجمع الرجال ص ۵۲ (غض): «محمد بن موسی بن عیسی السمان أبو جعفر الهمدانی ضعیف یروی عن الضعفاء تکلم فیہ القمیون بالرد». او هم ضعیف است و هم از راویان ضعیف روایت می کند و علمای قم او را رد کرده اند.

ب / رجال نجاشی ص ۲۶۰: «محمد بن موسی بن عیسی أبو جعفر الهمدانی السمانی ضعه القمیون بالغلو وکان ابن الولید یقول: أنه کان یضع الحدیث». علاوه بر آن صفات نکوهیده که غضائری فرموده «محمد بن الولید» می فرمود: که او حدیث جعل می کرد!

ج / رجال علامه حلی ص ۲۵۲: «محمد موسی ملعون غال» او ملعون و غلوکننده است.

همین محمد بن موسی الهمدانی است که از کذابانی چون «سیف بن عمیره» و «صالح بن عقبه» زیارت عاشورا با آن چنان ثواب به طائفه شیعه ارزانی داشته است که برای هیچ نبی و ولی و مؤمنی و حتی فرشته ای توفیق بدان حاصل نشده است!!

۳۶- معلی بن محمد: أ / مجمع الرجال ۱۱۳/۶: «معلی بن محمد البصری أبو محمد یعرف حدیثه وینکر و یروون عن الضعفاء».

معلی بن محمد حدیثش خوب و بد دارد و نیز از ضعفاء روایت می کند.

ب / رجال نجاشی صفحه ۳۲۷ «معلی بن محمد البصری ابو اسحق مضطرب الحدیث والمذهب». معلی بن محمد هم حدیثش پریشان گوئی (مضطرب) و هم مذهبش پریشان و بی ثبات است.

ج / رجال علامه ص ۲۵۹ نیز همین صفات زشت را درباره او ذکر می‌کند.

۳۷- مفضل بن صالح أبو جمیلہ الأسدی: أ / تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۳۷: «قال الغضائری: مفضل بن صالح ابو جمیلہ الأسدی النحاس مولاہم، ضعیف کذاب یضع الحدیث». مفضل بن صالح از موالی اسدیان است، هم ضعیف است و کذاب و هم حدیث جعل می‌کند!!

ب / در قسمت دوم خلاصه حلّی، مفضل بن صالح را به همین صفات نکوهیده است، همچنین ابن داوود، و سایر علمای رجال نیز او را ضعیف و کذاب و جعل (جعل کننده) حدیث می‌دانند.

۳۸- مفضل بن عمر: أ / در مجمع الرجال ص ۱۲۳ تا ص ۱۳۱، غضائری فرموده است: «مفضل بن عمر الجعفی أبو عبد الله ضعیف متہافت مرتفع القول خطابی وقد زید علیہ شیء کثیر وحمل الغلاة فی حدیثہ حملاً عظیماً ولا یجوز أن یکتب حدیثہ».

ب / رجال نجاشی ص ۳۲۶: «مفضل بن عمر أبو عبد الله قیل أبو محمد الجعفی کوفی فاسد المذهب مضطرب الروایة لایعبار به و قیل إنه کان خطابیاً وقد ذکر له مصنفات لایعول علیہا».

ج / علامه حلّی در رجال خود ص ۲۵۸: «مفضل بن عمر أبو عبد الله ضعیف کوفی فاسد المذهب مضطرب الروایة لایعبار به متہافت مرتفع القول خطابی وقد زید علیہ شیء کثیر وحمل الغلات فی حدیثہ حملاً عظیماً ولا یجوز أن یکتب حدیثہ».

خلاصه فرمایش علمای رجال درباره این شخص فاسد المذهب غلو کننده آن است که غلات در حدیث، بار خود را بر دوش او نهاده‌اند، تا جایی که علمای رجال نوشتن

حدیث او را جایز ندانسته‌اند، و گفته‌اند که به حدیث و مصنفات او نباید اعتماد کرد، علاوه بر اینها خطابی*^(۱) است که از بدترین مذاهب غلات است.

۳۹- موسی بن سعدان: أ / در رجال نجاشی ص ۳۱۷: «موسی بن سعدان الحفاظ ضعیف فی الحدیث».

ب / در رجال علامه ص ۲۵۷: «موسی بن سعدان الحفاظ . . . روی عن أبي الحسن ضعیف فی مذهبه غلو». او در حدیث ضعیف و در مذهب غلو کننده است.

۴۰- یونس بن ظبیان: که از غالیان و کذابان مشهور است و در این کتاب نامش و ترجمه حالش به کرات آمده و در این مقدمه تکرار نمی‌کنیم و حدیثی از او در ذیل احوال «قاسم بن یحیی^۱ آوردیم، که برای معرفی او کافی است^۲.

۴۱- احوال «موسی بن عمران النخعی» را در فصل «زیارت و حقیقت آن» در بررسی سند «زیارت جامعه کبیره» می‌آوریم^۳.

اینک که از ترجمه احوال ننگین مآل تعدادی از روایات (راویان) احادیث زیارت فارغ شدیم و معلوم شد که جملگی^۴ غلو کننده و کذاب و جعل و در یک کلام غیر قابل اعتماد بوده‌اند(۵)*، ممکن است این سؤال مطرح شود که:

* ۱- خطابی فرقه ای را گویند که عقیده داشتند «أبو الخطاب» پیامبری است که حضرت صادق به سوی خلق مبعوث نموده است!!.

۱- ر.ک صفحه ۷۸ همین کتاب.

۲- در باره یونس ر.ک صفحه ۱۲۸ کتاب حاضر.

۳- ر.ک صفحه ۹۹ همین کتاب.

۴- چه آنان که احوالشان ذکر شد و چه سایرین که نام و حالشان در اینجا نیامده است.

۵* - مؤلف محترم به عنوان نمونه، نام ۴۴ تن از روایات (راویان) احادیث زیارت را ذکر فرموده (ص ۵۷) ما نیز در تأیید کلام ایشان که راویان زیارت جملگی غلو کننده و کذاب و جعل و یا در یک کلام ناموثق

آیا واقعاً همان گونه که بزرگان و ائمه‌ی علم رجال و در آیه‌ی الحدیث چون غضائری و نجاشی و کشی و شیخ طوسی و حلی و ابن داوود آنان را معرفی کرده‌اند غلوکننده و وضاع و کذاب بوده‌اند؟ در این صورت نه تنها می‌بایست به اقوال و منقولات این روایت بی‌اعتنایی نمود بلکه لازم است از ایشان اظهار براءت و بی‌زاری کرد، زیرا دروغ بستن به خداوند متعال و پیامبر ﷺ از معاصی (گناهان) کبیره و از بزرگترین جنایتهاست و با دروغ‌گویی کسانی که در موضوعات شخصی و عرفی دروغ می‌گویند تفاوت بسیار دارد. با اینکه هر نوع دروغ‌گویی، زشت و معصیت پروردگار عالم است و مرتکب آن سزاوار نفرت و لعنت است که: ﴿فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِيْنَ﴾ [آل عمران: ۶۱].

«پس لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار می‌دهیم.»

- اما دروغ گفتن از قول خدا و رسول، بدترین و شدیدترین ظلم و ستمکاری نسبت به خلق خدا است که: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ [الأعراف: ۳۷، الصف ۷/، الأنعام، ۱۲، ۹۳، ۱۴۴. العنکبوت ۶۷].

«پس چه کسی است ظالم‌تر از آن کسی که بر الله دروغ و افترا می‌بندد.»

- یعنی ستمگرتر از او کسی نیست، زیرا موجب گمراهی و ضلالت مردمان در مدتی طولانی بسا که تا پایان جهان شود.

با این وصف پس چرا در بسیاری از احکام و فروع و مطالب و احکام شرعی، از همین کاذبین و جعلین که نام برخی از آنان در این کتاب ذکر شد، احادیثی در کتب دینی آمده و بر اساس آن عمل کرده‌اند؟!!

اگر احادیث آنان مقبول و قابل تبعیت بوده پس چرا از طرف ائمه رجال از قبیل کسانی که نامشان مذکور شد، مورد اینگونه حملات سخت قرار گرفته و ضربات

نسبتهای غلو و کذب و جعل را هدف گشته‌اند؟ مگر نه اینکه در شریعت مطهره تهمت و غیبت و اشاعه فحشاء درباره مؤمنین شدیدترین و خبیث‌ترین معصیت است که:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيًا مَا أَكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا

مُيَبَّنًا﴾ [الأحزاب: ۵۸]. «کسانی که مردان و زنان مؤمن را با گفتن کاری که مرتکب نشده‌اند، آزار می‌کنند، بهتان و گناه آشکاری برعهده می‌گیرند.»

و نیز: ﴿وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَنُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ

مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾ [الحجرات: ۱۲] «در احوال دیگران تجسس نکرده و غیبت یکدیگر را مکنید، آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت مردار برادرش را بخورد، پس ناخوش می‌دارید.»

و نیز: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [النور: ۱۹]. «کسانی که دوست دارند که در میان ایمان آوردگان زشتی‌ها شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک دارند.»

پس چرا علمای رجال این نگون بختان را تیرباران نسبتهای غلو و کذب و جعل قرار داده‌اند!

لازم است بدانیم که شکی نیست که در نسبتهایی که آنان به این راویان غلو کننده و کذاب داده‌اند نه تنها تمام این نکات را رعایت و از تمام آن معاصی پرهیز کرده‌اند و از تهمت و غیبت و اشاعه فحشاء در غایت احتراز و اجتناب بوده‌اند، بلکه حقیقت آن است که آنچه در مذمت آنان بوده آورده‌اند، یک از هزار و اندکی از بسیار است. زیرا این راویان در واقع از بدترین دشمنان خدا و رسول و اعداء (دشمنان) و عدو اسلام بوده‌اند که با نشر اینگونه احادیث، جعل مذاهب نموده، خیانت‌های بزرگی به حقایق اسلام کرده و موجب تحقیر و استهزا به شریعت مطهره‌ای که عین الحیاة جاودانی الهی بوده، گردیده‌اند، و بشریت را از فواید بیکران این سرچشمه حیاتی تا حد زیادی محروم

کرده‌اند، و از همه مهمتر اینکه شکاف عمیقی در حصار وحدت اسلامی و مسلمین که بالاترین آرزو و هدف اسلام است به وجود آورده‌اند، و از همین جهت است که آنان بدترین ستمکاران و موجب لعنت خالق سبحان و جمیع خلق از انس و جن اند.

به نظر ما درباره‌ی احادیث، علاج همان است که ائمه[ؑ] خود فرموده‌اند که هر حدیث موافق قرآن را می‌توان قبول کرد و آنچه نبود باید نبود نمود. و احادیث زیارت از طرف آیات قرآن مردود و مطرود است و ساخته و پرداخته غلات و کذابان است و طبعاً مقبول نیست.

اینک نتیجه جعل و کذب این گروه ضال، غال، جعال را در بحث زیارت که چند سال قبل برای چاپ آماده بود و به علت کارشکنی محافظین خرافات در بوته اهمال ماند، از نظر خوانندگان حق جو می‌گذرانیم تا خود عقل خداداد خود و با عرضه به کتاب خدا قضاوت نموده حقیقت را دریابند و از ورطه‌ی شرک و غلو که بزرگترین آفت این شریعت مطهره است نجات یابند.

شاید الله بار دیگر نظری از رحمت و کرم خویش بر این امت افکند و آن را از این ذلت و نکبتی که دامنگیرش شده است، نجات بخشد و مسلمانان را از احکام حیات بخش و عظمت آفرین دین مبین خود از قبیل داشتن اتحاد و حکومت و جمعه و جماعت و جهاد و عدالت و امت و سایر مزایای اسلامی بهره‌مند فرماید.

و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت وإلیه أئیب.

هیچ توفیقی نیست برای من مگر از جانب الله، بر او توکل می‌کنم و به سوی او رجوع می‌نمایم.

با این بیان، معلوم شد که اکثر، بلکه تمام راویان احادیث زیارت یا خود، غلو کننده و کذاب و وضاع الحدیث بوده‌اند و یا از غالیان و کذابان تبعیت کرده و از آنان روایت نموده‌اند و موجب این همه فساد و اتلاف مال و اوقات و از همه بدتر باعث نشر شرک و خرافات گردیده‌اند، و گرنه احترام و اولیای خدا و عبرت و تأسی از حوادث حیات

آن بزرگواران و دیدار مزار آنان که موجب تحریک حس غیرت و فداکاری و عزت و حرمت دین خدا شود، در نزد تمام عقلای عالم پسندیده است و مطلوب و ما در کتاب فلسفه ی قیام حسین علیه السلام به نحو احسن در این باره داد سخن داده ایم^(۱). و هنوز هم بر همان اعتقادیم. **ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم.**

*- خطابه ای در بیش از سی سال پیش در شب ۱۹ ماه صفر ۱۳۶۹ هجری قمری در صحن حسینی؛ در کربلا در حضور چندین هزار زائر و مجاور القاء نمودم، و اینک با اندک تغییر و مختصر تفسیر به نظر خوانندگان محترم می رسد و یادآوری می شود که ما همچنان بدین نظر معتقد و پای بندیم و آن را پیشنهاد می کنیم!

در این کتاب یادآوری این نکته را بسی لازم می دانم که شاید کسانی، پیش خود تصور کنند یا تلقین شوند که اینگونه نظرات و القاءات، که از افکار و تبلیغات وهابیت و غیر آن که مخالف شیعه اند، می باشد! برای رد این شبهه می گوئیم:

اولاً: آنچه ما در این رساله آورده ایم همه از منابع شیعه و مأخوذ از کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تواریخ معتبر و متبع از سیره مسلمین صدر اول است که آلوده به بدعتها و خرافات اُمم دیگر نبودند.

ثانیاً: اگر وهابیت یا هر فرقه ی دیگر سخن حقی بگویند و اگر قولی موافق کتاب و سنت آورند آیا نباید قبول کرد؟!

درحالی که مسلمانان به حکم قرآن که: ﴿ فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ﴾ [الزمر: ۱۷ و ۱۸] «بشارت باد بر بندگانی که سخنان را می شنوند و بهترینش را پیروی می کنند». مأمورند به سخن حق گوش دهند و آن را تبعیت نمایند و ما در این طریقیم، إن شاء الله تعالی.

سخنرانی مؤلف در صحن حسینی علیه السلام

در اربعین سال ۱۳۶۹ هجری قمری طبق تقاضا و امر حضرت علامه خالصی: در کربلا در صحن مطهر حسینی علیه السلام در حضور بیش از چند هزار تن زائر عرب و عجم، این بنده خطابه ای ایراد کردم و در آن سخنرانی به این قضیه پرداختم که چرا این همه فعالیت و صرف اموال و اوقات ایرانیان در امور دینی مثمر ثمر نیست؟! و نتیجه گرفتم که علت آن وضع بد و غلط تبلیغات دینی است که با روح حقیقت و اسلام، موافق نبوده و آلوده به موهومات و خرافات است، و از این همه اموال و اوقاتی که به عقیده خود در امور دینی مصروف می دارند نتیجه ی مفیدی گرفته نمی شود!

مثلا همین زائرینی که در چنین سالی، با آن همه سختی ها و مشکلاتی که در راه زیارت برای آنان فراهم شده با این حال به نیروی علاقه و ایمان، خود را با سینه سوزان و چشم گریان به این آستان می رسانند.

اما نتیجه ای که از این مسافرت می برند، مگر جز این است که به پندار خود و در نتیجه تبلیغات غلط می پندارند جوالهای (کوله باری یا کوله پشتی) پر از گناه چندین ساله خود را آورده در مرقد مطهر حسینی خالی کرده! اینک سبکبار و آمرزیده برگشته تا باز برای پرکردن آن حال و مجال بیشتری بیابند! حداقل با همین عمل، ادای دین کرده و مقادیر بسیاری هم از خدا طلبکارند!!

ارمغانی که از این مسافرت برای خویشان و همشهریان خود می برند چیزی جز تعریف گنبد و گلدسته و چگونگی صحن و بارگاه و قیمت پارچه و اجناس و خرماهای کربلا نیست!!

درحالی که اگر ما تشکیلات صحیح و سازمان تبلیغات با تربیت درست اسلامی داشتیم می بایست با تماشای مزار این خونین کفنانی که در راه حمایت اسلام و حفظ آن از تجاوز جنود شیطان این چنین وجود خود را در طبق اخلاص گذاشته و آن را در راه معشوق حقیقی خود درباخته اند عبرت بگیریم و متأثر شویم، هرگاه این منظر با آن کیفیت درخور و شایسته خود، تبلیغ و تشریح شده بود باید آن چنان روح از خود

گذشتگی در بینندگان قربانگاه این قربانیان برانگیزد که آنان را در طریق جانبازی همچون پیش آهنگان و پیشوایان خود برای جانبازی در راه دین خدا سر از پا نشناسند! اگر ما رهبران و عالمان و مبلغان دانا و دلسوز و متدین و شایسته ای داشتیم می توانستند از این منظره ی همت زا و شورانگیز، جانبازانی تربیت کنند که در راه مجد و شرف و دین و حفظ حدود اسلامی با دمیدن روح شهادت طلبی، چون کوهی آتشفشان و دریایی پر تلاطم و خروشان باشند!

برای تشویق به فداکاری و جانبازی و تحریک به سوی شرف و سرافرازی چه بیانی رساتر و چه زبانی گویاتر از مشاهده ی قبور مجاهدان گلگون کفنی است که در این صحرای سوزان با لبانی از عطش، داغ بسته و رخسارهایی به جهاد پرداخته و در میدان عشق، سر و دست و تن درباختند که جهانیان را به حیرت و شگفتی انداختند! چه خوب بود به جای این بارگاه پر جلال و جبروت که از طلا و نقره و فیروزه و یاقوت که مورد پسند و آرزو و معشوق فراعنه و طاغوت است به همان صورت طبیعی قبر مندرس (کهنه ی) شهید باقی می ماند تا با تماشای آن و لو نگاهی سطحی باشد به قطعات سر و دست و انگشت و بینی قطعه قطعه و مثله مثله شده فدائیان اسلام و در این بیابان هولناک هر یک در گوشه ای پراکنده اما گویا وزنده اند. و لبهای تشنه داغمه بسته ای که در کنار نهر سیال و موج فرات در حسرت یک جرعه آب خشکیده اند، و تصور جگرهای از سوز عطش تفتیده و شریان و وریدی که از کثرت تلاش و شدت کنکاش، دیگر از داد و ستد و انبساط و انقباض خون بازمانده اند در تصور بیننده ای بیدار که زائر این مزار است یقیناً همان عشق و حرارت آتشین را ایجاد می کند که این بدنهای نازنین را در تپش و جنبش واداشته بود!

مگر همینان نبودند که در روز میعاد هر یک چون برق و باد به کوشش و جهاد پرداخته و جان عزیز را در عزیزتر از جان یعنی در حمایت دین و حراست از اهل بیت درباختند؟

این پروانه‌های بال و پرسوخته درگرد شمع عالم افروز حسینی نه بلکه این ستارگان آسمان هدایت که در پیرامون آفتاب عالم‌تاب شهادت، همواره کسب نور کرده و به جهان بشریت فروغ می‌فروزند، آیا تماشای گور پر نورشان نمی‌تواند همان پرتو را در دل‌های تاریک ما ایجاد کند که از ظلمات (تاریکی‌های) مادیت بیرون آییم؟

قسم به خدا، اگر بتوانیم از ورای زرق و برق این شمع و چراغ و لوستر و پرده و صفحات طلا و قطعات نقره و زیور آلات دیگر که شایسته گورگبران و مرده پرستان و مانع جلوه‌ی حقیقی شاهدان بزم شهادت است بنگریم، و با چشمی حق‌جوی به تماشای یوسفان مجلس جانبازی بنشینیم، نه تنها سر و دست و انگشتان را در سینی و صفحه‌ی ارادت تسلیم بزم آرای این جهان می‌کنیم بلکه با قدم شتاب و عجله تا درب منزل رب الأرباب یعنی پروردگار عالمیان می‌دویم تا به تازیانه عشق خویش، ما دام العمر عذابمان کند یا در زاویه سکون و آرامش در سجنمان کشد!

ای مشاطه گان بدسلیقه و ای آرایشگران زشتی آفرین شما را به جمال دلارای حق سوگند می‌دهم که این ضریح سیمین را که محفوف به پاره‌های نقره و قطعه‌های طلاست از اطراف این قبور پرنور، بردارید و همان پیراهن‌های خونین و کفن‌های رنگین را که در ساعت‌های واپسین بر بدن‌های نازنین این شیران عرین بود به جای این زر و زیور، بر مزار منورشان بپوشانید و آن رجزهای آتشین را که در نفس‌های آخرین از لبان تشنه و شیرین شان شنیده می‌شد به صورتی شایسته و با لحنی شور آفرین بر خوانید تا از دیدن آن مناظر و شنیدن آن حماسه بار دیگر، کربلا شود و از میان تماشاچیان آن معرکه، جوانانی چون حر ریاحی تمیمی و پیرانی چون حبیب بن مظاهر اسدی برخیزند، و در هنگامی که هیکل اسلام در اطراف و اقصای جهان فریاد: «هل من ناصر ینصرنی و هل من معین ینعیننی» (آیا کسی هست که به داد من برسد و آیا کمک کننده‌ای هست که مرا کمک کند) برمی‌آورد به یاریش بشتابند، و از کربت غربت، نجاتش دهند، نه اینکه به فروز زیارت که ثواب آن را به خیال خام خود معادل چندین هزار حج و جهاد می‌

پندارند نه تنها از دفاع و نصرت خودداری کرده بلکه به روشنی چشم دشمن! مغرورانه به فسق و فساد برخیزند! چنانکه چنین اند!!

شما را به خدا، این ضریح سیمین و زرین که شایسته قبور سلاطین و فراعنه و جباران روی زمین است از روی این تربت پاک که مورد تحسین فرشتگان و مقربین است دور کنید و همان مزار خاکی پسر ابوتراب علیه السلام را که با بدن چاک چاک در آن خفته است، چنانکه باید نمایش دهید.

آری از این مشهد و منظر که بسی شورا انگیز است، چنان نمایش دهید و آنگونه آرایش نمایید که چون زائران از مرقد حسینی بازگشتند، آن کنند که گروه توابین پس از گذشت بیش از پنج سال از واقعه ی عاشورا همین که قبر غریب او را در بیابان کربلا دیدند، کردند و آن سان در آتش حسرت و ندامت، شعله ور شدند که تا جان و هستی خود را در همان راه حسین و خط او نباختند، ساکت و ساکن نشدند!

اما افسوس و هزار افسوس که با این تبلیغات زهرآگین در ثواب بی حد و حصر زائرین که رقابت و خصومت با آیات کتاب مبین است و موجب سستی و بی اعتباری در اوامر و نواهی دین، جز گستاخی به حریم قوانین و آئین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چیز دیگری نیست.

زیارت و حقیقت آن

از دلائلی که آیت الله العظمی در کتاب امراء هستی بر ولایت تکوینی و تصرف و تدبیر ائمه علیهم السلام در کون و مکان آورده است، فقرات «زیارت جامعه کبیره» است که در این زیارتنامه، فقرات و جملاتی هست از آن جمله: «بکم فتح الله وبکم ختم الله، وبکم ينزل الغيث، وبکم يمسك السماء أن تقع على الأرض، وبکم ينفس الغم، وبکم يكشف الضر».

- به وسیله شما امامان، خدا، آفرینش یا هر کاری را شروع کرده و به وسیله شما آن را ختم کرده است، و به وسیله شما، خدا باران نازل می کند و به وسیله شما خدا آسمان را نگاه داشته تا بر زمین نیفتد، و به وسیله شما غمها را زایل و زیانها را بر طرف می کند!!!

و در صفحه ۴۸۵ آن کتاب، از فقرات همین زیارتنامه، استناد و استشهاد کرده است بر حساب قیامت و نظارت امام که در آن زیارت آمده است: «وإياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم» و برای آنکه به خیال خود جای پای خود را محکم کند از محدث قمی (حاج شیخ عباس) در «انوار الهی» ضمن نقل کلمات هادی علیه السلام آورده است که مجلسی درباره زیارت جامعه کبیره، فرموده است: «إنها أصح الروايات سنداً وأفصحها لفظاً وأبلغها معنى وأعلاها شأناً» زیارت جامعه از تمامی زیارتها، از حیث سند صحیح تر و از نظر لفظ فصیح تر و از جنبه معنی بلیغ تر و از نظر شأن و رتبه عالیتر است!!

ما قبلاً به سند این حدیث که مورد ادعای این آیت الله العظمی! است، رسیدگی می کنیم، آنگاه به تحقیقات خود، درباره زیارت می پردازیم:

اگر چنین فرض کنیم که این زیارت، همان طور که مجلسی فرموده است، از تمام زیارتها صحیحتر است (اگر در زیارتها، صحیحی باشد!). اما بدبختانه در زیارتها صحیحی نیست تا این صحیحتر باشد، زیرا اکثر آنها بدون سند است یا اسناد آن ضعیف و فاسد است، زیرا از یک مشت افراد غلو کننده فاسدالعقیده و الایمان، نقل شده است که به قدر مجال در این باره به بحث پرداختیم.

این زیارت را مجلسی در جلد ۲۲ بحار الانوار (کتاب المزار) از «دقاق» و «سنائی» و «وراق» و «اسدی» و او از «برمکی» و او از «نخعی» و او از امام علی النقی ع روایت کرده است.

نجاشی در باره اسدی که مراد از او، محمد بن جعفر الأسدی است فرموده است: «کان ثقة، صحیح الحدیث إلا أنه روی عن الضعفاء». یعنی او ثقة است (دروغ نمی گوید) صحیح الحدیث است (حدیث را آن گونه که شنیده است، بیان می کند) جز اینکه از ضعفاء روایت می کند (پس احتمال ضعف روایت هست). و بعد درباره او می افزاید: «وکان یقول بالجبر والتشبيه». یعنی: او برخلاف شیعه، قائل به جبر و تشبیه است!! «ابن داوود» نیز او را به این صفت معرفی می کند، و در ردیف ضعفاء و مجروحین می آورد.

مماقانی در تنقیح المقال (۹۵/۲) قسمت دوم می نویسد: «قوله بالجبر والتشبيه فإنه لو كان علی حقیقته لأوجب فسقه بل كفره». او قائل به جبر و تشبیه بوده که اگر حقیقت داشته باشد فسق و کفر او واجب می شود.

اسدی این زیارت را از برمکی روایت می کند و این برمکی: وی محمد بن اسماعیل برمکی است. محمد بن اسمعیل بن احمد بن بشر البرمکی أبو جعفر المعروف بصاحب الصومعة ضعیف و محمد بن اسماعیل ضعیف است.

در رجال «طه نجف» نیز او را در ردیف ضعفاء آورده است. برمکی روایت می کند. او موسی بن عبد الله النخعی است. از این شخص اصلاً نامی در کتب رجال نیست، و معلوم نیست چگونه مردی بوده است.

مماقانی در «تنقیح المقال» در ذیل ترجمه «موسی بن عبد الملك» در باره او گفته است: «إهمالهم ذكره في كتب الرجال غير قاذحة فيه» «اگر علمای رجال درباره او اهمال کرده اند موجب قدح و ذم نمی شود!!» و بدین وسیله دل خود را خوش کرده است، و احتمال شیخ صدوق را آورده است که موسی بن عبد الملك همان نخعی است و او

هرگز شراب نبیذ ننوشیده بود مگر هنگامی که متوکل (خلیفه)، او را با ابراهیم در قمار حاضر کرد و با او شراب نوشید! فقط از رجال حدیث یک نخعی را سراغ داریم که رضا علیه السلام به او فرمود: «اخرج عني لعنك الله ولعن من حدثك» «از پیش من برو بیرون، خدا تو را و آن کس که به تو حدیث گفته است، لعنت کند».

در کتاب «عیون أخبار الرضا» راوی متصل به امام این روایت (زیارت جامعه کبیره)، موسی بن عمران النخعی است، و هر چند در «من لایحضر الفقیه» و تهذیب طوسی که آن را صدوق روایت کرده و از من لایحضره الفقیه نقل می‌کند که موسی بن عبدالله النخعی است و ظاهراً این اشتباه از آنجا ناشی شده است که «عبدالله» و «عمران» در رسم الخط کوفی، شبیه به یکدیگر است، هر چند موسی بن عبدالله النخعی و موسی بن عمران النخعی، هر دو در کتب رجال مجهول اند، اما قرائنی نشان می‌دهد که او موسی بن عمران النخعی است:

أ / موسی بن عمران النخعی، برادر زاده حسین بن یزید و حسین بن یزید به تصریح کتب رجال از غالیان بوده است و اسناد موسی بن عمران به ابن یزید است. و زیارت جامعه کبیره مملو از غلو است، پس نسبت آن به موسی بن عمران درست است.

ب / حسین بن یزید، را از اصحاب رضا علیه السلام شمرده‌اند و موسی بن عمران برادر زاده اوست که معاصر با هادی علیه السلام است.

ج / موسی بن عمران، از این قبیل احادیث، بسیار دارد چنانکه در «إكمال الدین» (۱)* «صدوق نیز نظائر آن هست، و به هر صورت بدون شک این زیارت ساخته و پرداخته غالیان و مشرکان است، چنانکه عبارات آن بر این حقیقت بهترین بیان و برهان است.

موسی بن عمران النخعی، راوی زیارت جامعه کبیره بدون شک از غلات است. در اکثر روایاتی که از او در کتب اخبار موجود است رائج غلو به شدت استشمام می‌شود،

* ۱- نام این کتاب «إكمال الدین و تمام النعمة» است که ما در متن، نام مشهورتر این کتاب را ذکر کردیم.

مانند روایتی که از این شخص در توحید صدوق (ص ۱۵۴ چاپ بمبئی) از عمویش حسین بن یزید آورده است: «عن علی بن الحسین عن حدیث عبدالرحمن بن کثیر عن ابي عبدالله علیه السلام قال، قال امیر المؤمنین علیه السلام: أنا علم الله، أنا قلب الله ولسان الله الناطق وعین الله وجنب الله وأنا ید الله».

- امیر المومنین علیه السلام فرمود: من پرچم خدا و قلب خدا و زبان ناطق خدا و چشم خدا و جنب خدا و دست خدایم!!!

سند این حدیث چنین شروع می شود: «... حدثنا موسى بن عمران النخعی الکوفی عن عمه حسین بن یزید عن علی بن الحسین» که علی بن عمران النخعی و او از عمویش حسین بن یزید این عبارات سراسر کفر را از امیرالمومنین علی علیه السلام به واسطه روایتی چون علی بن الحسین و راویان پس از او نقل کرده است و یقیناً و بدون هیچ تردید هرگز امیر المومنین علیه السلام چنین کفریاتی بر زبان مبارک جاری نفرموده است.

باز از همین شخص در همین کتاب (ص ۲۹۱) حدیثی آمده است که تصدیق آن تکذیب نبوت پیغمبر خدا است زیرا در طلوع و غروب خورشید از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزهایی می بافد که امروز هر طفل ابجد خوانی به آن می خندد!!!

با مطالعه این چرندیات، به خوبی معلوم می شود که این غالیان یا از بدترین احمقان و یا از بدترین دشمنان اسلام بوده اند!

نتیجه آنکه راویان این زیارت یا ضعیف اند و یا مجهول اند و یا گمنام بلکه ناموجود!! پس چنین زیارتی هرگز صحیح نخواهد بود. لذا برخلاف آنچه آقایان ادعا کرده اند که این زیارت از حیث سند از همه ی آنها صحیح تر است. معنی آن این نیست که این زیارت صحیح است، بلکه آن است که در میان کورها باز لوچ، و حال اینکه چنین هم نیست بلکه خود آن هم کور است. حتی کور اندر کور!!

اما از حیث معنی، برای منظور غالیان شاید بلیغ باشد، زیرا پاره ای از فقرات آن بوی شرک و غلو می دهد بلکه صراحتاً شرک است، و هرگز امامی بلکه هر کسی که ایمان به

خدا و روزقیامت و شریعت صحیح اسلامی داشته باشد چنین کلماتی بر سبیل اعتقاد بر زبان نمی‌آورد. زیرا آن خدا است که می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾ [الرعد: ۴۰]

«همانا وظیفه تو ابلاغ (رسالت) است و حساب آنان باماست.»

﴿إِنَّا إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٢٧﴾﴾. [الغاشیه: ۲۶].

«همانا بازگشتشان به سوی ما و آنگاه حسابشان باماست.»

ولی در این زیارت آمده است که: «إِيَابِ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابِهِمْ عَلَيْكُمْ»

- بازگشت همه مردم به سوی شما امامان است و حساب همه مردم نیز برعهده شماست!! و معتقد به چنین کفری، کافر و مشرک است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ (الزمر: ۶۹).

- زمین به نور پروردگارش روشن است.

ولی در این زیارت است: أشرقت الأرض بنوركم. زمین به نور شما امامان روشن است. و این فقرات می‌رساند که ائمه هدی علیهم‌السلام خدای جهان و پروردگار عالمیان اند. شرک از این واضح‌تر چیست؟ و اگر اینها شرک و کفر نباشد دیگر در جهان شرک و کفری نیست!!

آیت الله العظمی! برای تأیید کفریات خود جملاتی از کتاب التوحید کافی باب النور در آورده است که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا وَصَوَّرَنَا وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَبَدَأَ الْبَاسِطَ عَلَى عِبَادِهِ».

- خدا ما را آفرید و ما را چشم خود در میان بندگانش و زبان ناطق خود در آفریدگان خویش و دست گشاده خود در میان بندگانش قرار داد!!

این عبارت خود دلیل بر بطلان خود است هر چند سند آن صحیح بنماید، زیرا مخالف عقل و ایمان و وجدان و قرآن است. با این حال از حیث سند هم ضعیف و بی

ارزش است. اصولاً صرف وجود حدیثی در کافی دلالت بر صحت آن ندارد، کافی همان کتابی است که قبلاً هم گفتیم که از شانزده هزار حدیث آن، کمتر از یک دهم از حیث سند صحیح‌اند. و اما بپردازیم به این حدیث که اولین راوی آن محمد بن اسماعیل است: مامقانی در تنقیح المقال (۸۲/۲) قسمت دوم وی را مجهول دانسته، او از حسین بن حسن روایت کرده است و در تنقیح المقال (۴۰/۱) او نیز مجهول و مهمل معرفی شده است. حسین از بکر بن صالح روایت کرده است و بکر ابن صالح به گفته ابن الغضائری: «ضعیف جدا انفراداً بالغرائب» است یعنی «علاوه بر اینکه خیلی ضعیف است، در نقل غرائب بی همتا است!!»

نجاشی در باره او فرموده است: «بکر بن صالح الرازی مولی بنی ضبة ضعیف» بکر بن صالح ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۸۴). علامه حلی در باره او فرموده است: ضعیف جداً کثیر التفرّد بالغرائب (خلاصه، ص ۲۰۸). خیلی ضعیف است و بسیار از احادیث غریب روایت می‌کند.

ابن داود نیز او را در قسم دوم (=طبقه ضعیفاء) آورده، و او را تضعیف کرده است (ص ۴۳۲) در وجیزه نیز او را ضعیف یا مشترک بین ضعیف و مجهول دانسته‌اند. مامقانی در تنقیح المقال درباره او فرموده است: «یسقط کل روایة لبکر بن صالح» یعنی روایتی که بکر نقل کرده باشد از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

بکر بن صالح آن را از هیشم بن عبدالله، که حالش در رجال مجهول است روایت کرده و هیشم آن را از مروان بن صباح که اصلاً نامی از او در کتب رجال از قول صادق علیه السلام جعل کرده است، یا هم خود او و هم حدیثش را جعل کرده‌اند!!

این روایت به قدری رسواست که مجلسی نیز آن را در کتاب «مرآة العقول» ۹۶/۱ ضعیف شمرده است. با این همه، جناب آیت الله العظمی، می‌خواهد باطلی بلکه کفری

۱- این جانب در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» اکثر احادیث جلد اول «کافی» را سنداً و متنأً مورد تحقیق قرار داده ام. (برقی)

را به وسیله باطلی و کفری دیگر تأیید کرده و به صورت حق جلوه دهد!! غافل از آنکه: ﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱] «به راستی که باطل از بین رفتنی است» وی زرنگی دیگر به خرج داده و در ذیل ص ۲۴۹ کتابش «خرایج رواندی» که از این قبیل مطالب در آن فروان است از داوود رقی نقل کرده است که صادق علیه السلام به او فرموده است: «اگر ما نبودیم نهرها جاری نمی شد و میوه ها نمی رسید و درختها سبز نمی شد!! و خواسته است با این بیان تصرف و تدبیر امامان را در کون و مکان و زمین و آسمان ثابت نماید!.

اینک باید دید ابن داوود رقی چه جانوری است که توانسته است آنقدر دروغ و کفر از زبان صادق علیه السلام جعل نماید!:

داوود بن کثیر الرقی را در تنقیح المقال (ج ۱، ص ۴۱۴) که گویی برای غسل تعمید رجال بد نام تألیف شده است، چنین معرفی می کند، قال ابن الغضائری: «داوود بن کثیر الرقی مولی بنی اسد یروی عن ابي عبدالله علیه السلام، أنه کان فاسد المذهب ضعيف الرواية لا يلتفت إليه» مذهب او فاسد و روایتش ضعیف بوده و قابل اعتبار نیست.

نجاشی نیز در این تعریف با غضائری موافق است. او از احمد بن عبدالواحد، نقل می کند که «داوود بن کثیر الرقی یکنی ابا خالد وهو یکنی ابا سلیمان، ضعيف جداً و الغلاة یروی عنه» خود داوود در روایت بسیار ضعیف است به طوری که مصدر و منبعی است برای غالیان (غلوکنندگان) چون آیت الله العظمی!!.

احمد بن عبدالواحد فرموده است: «قل ما رأیت منه حدیثاً سدیداً». من از این شخص یک حدیث درست ندیده ام. (رجال نجاشی ص ۱۱۹).

ابو عمرو کشی فرموده است: «ویذکر الغلات أنه کان من أركانهم و یروی عنه المناکیر من الغلو و ینسب إليه أقوالهم».

«غلات او را یکی از ارکان مرام خود دانسته و از او منکرات زیادی از غلو روایت می کنند و اقوال خود را به وی نسبت میدهند».

در رجال ابن داوود، در قسم دوم (طبقه ضعفاء و مجهولین، ص ۴۵۲) او را فاسد المذهب خوانده و او را جزو ضعفاء شمرده است. در رجال میرمصطفی ص ۱۲۹ نیز او را جداً ضعیف شمرده و گفته است غالیان از او روایت می کنند.

آری! چنین جانوری باید تکیه گاه غلات باشد، و آیت الله العظمای زمان ما قول او را سند گرفته و از یک گفته کفر آمیز او صد شرک صریح بیرون آورده بدان استناد کرده مردم را به کفر و شرک سوق دهند!!

اینک پیردازیم به سایر جملاتی که آیت الله العظمی در کتاب خود از زیارتنامه‌ها برای کفریات خود استفاده کرده است.

یکی از فقرات زیارتنامه‌ها که مورد استناد آیت الله العظمی قرار گرفته، این جمله است: «السلام عليك يا عين الله الناظرة ویده الباسطة» است. این جمله (در جلد ۲۲ بحار الأنوار) در دو مورد در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام دیده شده:

یک مورد آن زیارتی است که مجلسی آن را از شیخ مفید نقل کرده است و لفظ آن را متابعت نموده است، زیرا گفته است: «إنه أسبق وأوثق» آن قدیم تر و موثق تر است. و آن را بدون سند از صادق علیه السلام نقل نموده است که آن جناب فرموده است: چون خواستی متوجه قبر امیرالمؤمنین علیه السلام شوی: بگو: السلام عليك يا رسول الله تا آنجا که: «السلام عليك يا عين الله الناظرة، ویده الباسطة وأذنه الواعية».

در همین زیارت که میگوید: «ثم انكب على القبر فقبله و قل ...».

یعنی آنگاه روی قبر خم شده آن را ببوس و بگو ... الخ».

و مورد دیگر زیارتی است مخصوص هفدهم ربیع الاول که روز تولد رسول الله صلی الله علیه و آله است (به روایت شیعیان) که باز شیخ مفید و غیر او روایت کرده‌اند که صادق علیه السلام در این روز امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کرده، و این زیارتنامه را به محمد بن مسلم ثقفی تعلیم داده و به او فرموده است: همینکه به باب السلام رسیدی رو به قبله بایست و سی مرتبه بگو ... آنگاه بگو: السلام على رسول الله و باز در همین زیارت،

حضرت به «محمد بن مسلم» دستور می دهد که: «ثم انكب على القبر فقبله وقل: أشهد أنك تسمع كلامي وتشهد مقامي» آنگاه روی قبر خم شده و آن را ببوس و بگو گواهی می دهم که سختم را می شنوی و ایستادنم را می بینی!! که این فقره نیز بارها مورد استناد و استشهاد آیت الله العظمی و دیگران قرار گرفته است. و در بعضی نسخه ها پس از جمله: «ثم انكب على القبر فقبله» کلمه «قال» است که معلوم می دارد خود صادق علیه السلام خم شده و قبر را بوسیده و آن کلمات را گفته است.

حال یا خود حضرت به این کیفیت زیارت کرده باشد یا به محمد بن مسلم یا دیگری تعلیم کرده باشد به هر صورت دروغ است و آن را غالیان و دجالان جعل و به صادق علیه السلام بسته اند، هر چند آن را شیخ مفید و سید بن طاوس و امثال ایشان روایت کنند، به دلیل آنکه:

اولاً: در آنها سندی ذکر نشده است و چنانکه دیدیم و بعداً إن شاء الله تعالی خواهیم دید آن زیارتنامه ها سند دارد غالب آن از ضعفاء و از غلات (غلوکنندگان) بنام است تا چه رسد به اینها که معلوم نیست چه کسی آنها را ساخته یا بافته است.

ثانیاً: آمدن صادق علیه السلام به زیارت امیر المؤمنین علیه السلام مسلم نیست چنانکه شرح آن بیاید.

ثالثاً: آنچه روایت شده حضرت صادق علیه السلام در زمان منصور دوانیقی به کوفه آمده و به زیارت امیر المؤمنین علیه السلام رفته است به قدری اختلاف دارد که گاهی آن را به «صفوان جمال» نسبت داده اند و گاهی به یونس بن ظبیان و گاهی به معلی بن خنیس که در سال ۱۳۲، یعنی قبل از اینکه منصور به خلافت رسد به دست داوود بن علی کشته شد. و پاره ای از این روایت چون یونس بن ظبیان و معلی بن خنیس به قدری بی اعتبارند که اگر گواهی به روشنی روز و تاریکی شب دهند نمی توان به گفتارشان اعتماد کرد،

چنانکه شخصیت منفور اولی در صفحات گذشته معرفی شد و حال دومی نیز خواهد آمد.^۱ ان شاء الله تعالی.

رابعاً: این مطالب (دیدار صادق از قبر امیرالمؤمنین) در کتب معتبر و مشهور مذکور نیست چنانکه مجلسی در جلد ۲۳ بحار الأنوار داستان صفوان را که با صادق علیه السلام به زیارت آمده است، چنین آورده است: «ذكر الفقيه صفي الدين بن سعدان في مزار فقيهنا محمد بن علي بن فضل ... قال: أخذت هذه الزيارة من كتاب عمومي وكانت بخط عمي الحسين بن فضل قال حدثني ... عن صفوان بن يحيى عن صفوان الجمال ... أنگاه داستان صفوان جمال را آورده که «وی با حضرت صادق علیه السلام از مدینه به کوفه آمده و چون به حیره رسیده‌اند به نجف آمده‌اند، آنگاه حضرت، ریسمانی که از لیف نارگیل بوده در آورده و مقداری از زمین را مساحت کرده تا به محلی رسیده از آن مقداری خاک برداشته و استشمام نموده، همچنین بارها خاک برداشته و بو کرده است تا سر انجام به موضع قبر رسیده و همین که خاک آن را برداشته و بو کرده است شهقه‌ای کشیده و بیهوش شده به طوری که صفوان گمان کرده است که حضرت از دنیا رفته است و چون به هوش آمده فرموده است: «ههنا والله مشهد أمير المؤمنين» سوگند به خدا که اینجا

۱- معرفی «معلی بن خنیس» از قلم افتاده است، «نجاشی» در باره «معلی» فرموده وی جداً ضعیف است و به او اعتمادی نیست.

«غضائری» نیز پس از بیان اینکه وی مدتی پیرو یکی از منحرفین موسوم به «مغیره بن سعید» بوده است درباره او فرموده غلات از وی روایت می‌کنند و من به احادیث او اعتماد نمی‌کنم.

در رجال «کشی» ص ۲۱۳ آمده «معلی» اوصیاء را در شمار انبیاء می‌دانسته!! و امام صادق؛ از چنین کسانی اظهار بیزاری فرموده، «حلی» نیز او را تضعیف کرده است.

البته افراد غلوکننده و ضعیفی چون «عبدالله بن عبدالرحمان الأصب المسمعی» روایاتی در تعریف از او آورده‌اند که قابل اعتماد نیست خصوصاً که به اتفاق جمهور علما قول جارح مقدم است. (برقی).

شهادتگاه امیرالمؤمنین است. به هر صورت روایت از چنان کتابی گمنام نمی‌تواند مورد اعتماد خاص و عام باشد.

باز در حدیث کامل الزیاره از ابی الخطاب از حجال از صفوان بن مهران (صفوان جمال) روایت شده که من از صادق علیه السلام از موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم، حضرت موضع آن را برای من وصف کرد که آن نزدیک دکادک المیل است، پس من رفتم در آنجا نماز خواندم و سال دیگر آمدم خدمت حضرت صادق علیه السلام و به حضرتش خبر دادم که من رفتم و چنین و چنان کردم، حضرت فرمود: «درست رفته‌ای». و من (یعنی صفوان) مدت بیست سال در نزد آن قبر نماز میخواندم، این روایت می‌رساند که صفوان با صادق علیه السلام به محل قبر نرفته و فقط نشانی آن را پرسیده است، و چون حضرت نشانی آن را داده صفوان رفته و با آن نشانی آن قبر را پیدا کرده است و چون آن نشانی‌ها را به حضرت باز گو کرده است، امام علیه السلام او را تصدیق و تصویب فرموده است.

اگر صفوان با آن حضرت به نجف رفته بود و آن قبر را دیده بود دیگر لزومی نداشت که بیست سال به آن نشانی که حضرت داده بود اکتفاء کند و آن را دلیل بر درستی یافت خود بگیرد؟.

و چون صادق علیه السلام در زمان منصور به بغداد تشریف برده اند، و منصور در سال ۱۳۶ به خلافت رسیده، هرگاه فرض شود که در همان سال اول خلافت خود، آن حضرت را احضار کرده باشد (حال آنکه چنین نیست) و با توجه به اینکه وفات آن جناب در سال ۱۴۸ می‌باشد، در این صورت فاصله آمدن به کوفه و وفات آن جناب باز هم بیشتر از ۱۲ سال نمی‌شود و صفوان آمدن بیست سال یعنی هشت سال بعد از این هم، همان مکان را که حضرت به او نشان داده بود زیارت می‌کرد، پس آمدن صادق علیه السلام به صفوان دروغ است!.

خامساً: موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان حضرت رضا علیه السلام در بین شیعیان مورد اختلاف است، زیرا عده‌ای قائل بودند که آن حضرت در مسجد کوفه دفن شده است و

عده‌ای قائل بودند که آن بزرگوار را در خانه‌اش دفن کرده‌اند، و کسانی هم به همان روایت صفوان قائل بودند، چنانکه در قرب الأُسناد از بزنی روایت شده که از رضا علیه السلام از موضع (مکان) قبر امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردم. حضرت فرمود: از پیران خود در این باره چه شنیده‌ای؟ عرض کردم صفوان بن مهران از جدت (حضرت صادق) روایت کرده است که آن حضرت در نجف مدفون است و روایت کرده‌اند، حضرت فرمود: من هم از او شنیده‌ام که می‌گفت او در مسجد شما که در کوفه است مدفون شده است.

شاید مراد حضرت از ضمیر «سمعت منه» که در حدیث است، حضرت صادق باشد، هر چند بعید است که خود آن حضرت، آن را مستقیماً از جد بزرگوارش (حضرت صادق) شنیده باشد، زیرا آن جناب در همان سال وفات حضرت صادق (۱۴۸) یا یک سال قبل متولد شده است و یا اینکه مراد حضرت آن باشد که از «یونس بن ظبیان»، چنین شنیده است، آن نیز بعید است اما نه چنان.

باز در حدیثی که از حسن بن جهم روایت شده است، او می‌گوید که به حضرت رضا علیه السلام داستان یحیی بن موسی و تعرض او را به کسانی که به زیارت قبر امیرالمؤمنین می‌روند یاد آور شدم تا آنجا که می‌گوید من همان حدیث صفوان را قبول دارم زیرا معتقدم که قبر امیرالمؤمنین علیه السلام در دارالخلافة نیست از آن جهت که خدا قبر او را در منازل ظالمان و ستمکاران قرار نمی‌دهد، در مسجد هم نباید باشد زیرا اهل بیت او می‌خواستند قبر او مخفی باشد، کدام یک صحیح است؟ رضا علیه السلام فرمود: «یا ابا محمد ما أرى أحداً من أصحابنا يقول بقولك ولا يذهب مذهبك».

«ای ابو محمد (کنیه حسن بن جهم ابو محمد بود) هیچ کس از اصحاب ما (شیعیان) را نمی‌بینم که قائل به قول تو بوده و معتقد به مذهب تو (درخصوص قبر امیرالمؤمنین) باشد».

به هر صورت آنچه مسلم است در زمان رضا علیه السلام قبر امیرالمؤمنین علیه السلام به درستی معلوم نبوده است، پس تعیین قبر در زمان صادق علیه السلام صحیح نیست.

سادساً: بر طبق تمام کتب تواریخ، اولین کسی که به قبر امیرالمؤمنین دست یافت، هارون الرشید بود که در شکار گاهی، آن محل را دیده و پرسید؟ زارعین و ساکنین صحرای نجف گفتند: ما از پدران خود شنیده‌ایم که قبر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این حدود است، پس آنگاه هارون دستور داد تا در اطراف آن حفاری کردند و موضع قبر را یافتند و آن را تعمیر کردند. از زمان وفات صادق علیه السلام تا زمان انتقال خلافت به هارون، بیش از بیست سال طول کشیده است، زیرا وفات صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ هجری بود و انتقال خلافت به هارون در سال ۱۷۰ هجری بوده است. حال در کدامین سال خلافت توفیق یافتن قبر امیرالمؤمنین به هارون دست داده است؟.

هرچه هست در زمان صادق علیه السلام قبری نبوده تا آن حضرت به «محمد بن مسلم» دستور رفتن به زیارت و آداب ورود به در حرم که «باب السلام» نام داشته و درهای دیگر، که یکی از آنها باب السلام نام داشته است، بدهد در حالی که در این زیارتنامه که شیخ مفید و دیگران از صادق علیه السلام روایت کرده‌اند معلوم می‌شود در زمانی بوده که قبر امیرالمؤمنین علیه السلام چندین در و صحن و سرایی داشته که از آن جمله باب السلام بوده، و در ضمن زیارت دستور می‌دهد که خود را روی قبر انداخته و آن را ببوسد یا خود آن حضرت خم شده و قبر را بوسیده، در حالی که در زمان آن حضرت قبری نبوده تا بتوان آن را ببوسید و دربی نبوده تا بتوان به آنجا آمده و رو به قبله ایستاد!!!؟.

از آنجا که دروغگو کم حافظه است آن کس که این زیارتها را بافته است، هیچ به یاد نیاورده است که در زمان صادق علیه السلام در و صحن و قبری نبوده تا با آن چنین و چنان کنند!!!.

در کتب تاریخ در محل قبر و کیفیت دفن امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن قدر اختلاف است که هیچ کس نمیتواند یقین کند که قبری که اکنون در نجف واقع شده، مرقد آن حضرت است!.

أبو الفداء حافظ ابن كثير در تاريخ خود «البدایة والنهاية» (۳۳۵/۷) (تاریخ ابن كثير مهمترین و معتبرترین كتاب تاريخی است كه تمام مسلمانان به آن اعتماد دارند «ناشر») آورده است: «و عقیده كثير من جهلة الروافض من أن قبره بمشهد النجف، فلادليل على ذلك ولا أصل له ويقال أن ما ذاك قبر مغيرة بن شعبة حكاها الخطيب البغدادي عن أبي نعيم الحافظ عن أبي بكر الطلحي عن محمد بن عبدالله الحضرمي الحافظ عن مطرانه قال: لو علمت الشيعة قبر هذا الذي يعظمونه بالنجف لرجموه بالحجارة. هذا قبر مغيرة بن شعبة، وقد قيل أن علياً دفن قبل المسجد الجامع من الكوفة قاله الواقدي والمشهور بدار الإمارة، وقد حكى الخطيب البغدادي عن أبي نعيم الفضل عن دكين أن الحسن و الحسين حولاه فنقلاه إلى المدينة فدفناه بالبقيع عند قبر فاطمة وقيل إنهم لما حملوه عن البعير ضلّ عنهم فأخذته طي يظنونه مالا، فلما رأوا أن الذي في الصندوق ميت ولم يعرفوه دفنوا الصندوق بما فيه، فلا يعلم أحد أين قبره وحكاها الخطيب أيضا. وروى الحافظ ابن عساكر عن الحسن قال: دفنت عليا في حجرة من دور آل جعدة وعن عبد الملك بن عمر قال: لما حفر خالد بن عبدالله أساس دار ابنه زيد استخرجوا شيخاً مدفوناً أبيض الرأس واللحية كأنها دفن بالأمس فهمّ بإحراقه ثم صرف الله عن ذلك فاستدعي بقياطي فلفه فيها وطيّه وتركه مكانه قالوا وذلك المكان بحذا، باب الوراقين مما يلي قبلة المسجد و عن الصادق قال: صلي على علي ليلا ودُفن بالكوفة وعمي موضع قبره ولكنه عند قصر الإمارة».

يعني: «عقیده بسیاری از جاهلان روافض (شیعیان) این است که قبر آن حضرت در نجف است، اما دلیلی بر آن نیست، و اصلی ندارد و گفته می شود که این قبر، قبر مغیره بن شعبه* (۱) است.

این قول را خطیب بغدادی (در تاریخ بغداد) از ابی نعیم حافظ از ابوبکر طلحی از محمد بن عبدالله الحضرمی از مطرانه نقل کرده است که گفته است: اگر شیعیان بدانند قبری که آنان در نجف بزرگش می دارند از آن کیست سنگسارش می کنند، این قبر از

* ۱- مغیره بن شعبه از جانب معاویه والی کوفه بود و در همانجا در سال ۵۰ هجری درگذشت.

آن مغیره بن شعبه است. و گفته شده است که علی علیه السلام در جلوی مسجد جامع کوفه دفن شده است، این سخن را واقدی (بزرگترین تاریخ دان که امام اهل السیر «امام تاریخ نویسان» به او لقب داده‌اند «ناشر») گفته است. و مشهور آن است که آن حضرت در دارالاماره دفن شده است (این قول ابن کثیر است). و نیز خطیب بغدادی از ابو نعیم از فضل بن دکین روایت کرده است که: حسن و حسین علیهما السلام او را از کوفه حرکت داده به مدینه نقل کرده و آن حضرت را در بقیع در نزد فاطمه ه دفن کردند، و گفته شده که هنگامی که جنازه آن حضرت را بر شتر حمل کردند شتر در بیابان گم شده و قبیله طی به خیال اینکه آن حمل شتر، مالی است گرفتند، اما چون دیدند آنچه در صندوق است جنازه‌ای است و او را شناختند صندوق را با آنچه در آن بود دفن کردند و هیچ کس ندانست که قبر آن حضرت در کجاست!!؟ و نیز خطیب بغدادی این مطالب را حکایت کرده است. و حافظ ابن عساکر از امام حسن علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من علی را در حجره‌ای از کوچه‌ی جعده دفن کردم. و از عبدالله که محل خانه‌ی فرزند خود را حفر می کرد از زیر پایه پیرمرد مدفونی را بیرون آوردند که موی سر و ریشش سفید بود که تو گویی دیروز او را دفن کرده‌اند، خالد تصمیم گرفت که او را بسوزاند، لیکن خدا او را از این تصمیم منصرف کرد، پس پارچه‌ای خواست و جنازه را با آن پیچید و خوشبو گردانیده به جای خود گذاشت گفته‌اند که این نقطه محاذی (برابر) دروازه کتابفروشان روبروی مسجد است. و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: بر علی علیه السلام نماز میت شبانه خوانده شد و در کوفه دفن شد و محل قبر او پوشانده شد. لیکن قبر آن حضرت در کوفه نزدیک دارالاماره است».

در مروج الذهب مسعودی (۲/۲) چنین مسطور است: «وقد تنوزع فی موضع قبره: فمنهم من قال إنه دفن فی مسجد الکوفة ومنهم من قال حمل فی التابوت علی جمل وأن الجمل تاه ووقع إلی وادی طی وقد قیل من الوجوه غیر ما ذکر».

- دری موضوع قبر آن حضرت گفتگو و اختلاف شده است گروهی میگویند که آن حضرت در مسجد کوفه دفن شد و گروهی قائل اند که حضرت را در صندوقی روی شتر حمل کردند و آن شتر در صحرا گم شد و به وادی طی افتاده و غیر از این نیز اقوالی است!

تاریخ بغداد (۱/۱۳۴) از باقر علیه السلام روایت کرده است که اسحاق بن عبدالله از آن حضرت پرسیده است: «این دفن علی؟ فقال: بالكوفة ليلا وقد عمي عني دفنه».

- حضرت علی کجا دفن شد؟ فرمود: شبانه در کوفه مدفون گردید و مکانش بر من معلوم نیست.

و در ص ۱۳۴، از حضرت امام حسن پرسیده شد؟ فرمود: «دفنت أبي علي بن أبي طالب في حجة أو قال في حجرة من دور آل جعدة بن هيرة».

- من آن حضرت را در حجره‌ای از خانه‌های آل جعدة بن هبیره دفن کردم.
و در ص ۱۳۷ داستان حفر «خالد بن عبدالله» را آورده است که می خواست جنازه آن حضرت را بسوزاند و هیثم بن غریبان مانع آن شد، و سپس از حسن بن محمد النخعی روایت می کند که گفت: «جاء رجل إلى شريك فقال: أين قبر علي بن أبي طالب؟ فأعرض عنه في سؤاله ثلاث مرات، فقال له في الرابعة: نقله والله الحسن بن علي إلى المدينة».

- مردی نزد شریک آمد و گفت: قبر علی بن ابی طالب کجاست؟ شریک در این سؤال سه بار از او روی بگردانید و در مرتبه چهارم گفت: به خدا قسم حسن بن علی علیه السلام او را به مدینه منتقل کرد.

و عبدالملک بن محمد الرقामी گفته است: «وكنت عند أبي نعيم فمر قوم على حمير قلت أين يذهب هؤلاء قال: يأتون إلى قبر علي بن أبي طالب، فالتفت إلى أبو نعيم فقال: كذبوا نقله الحسن ابنه إلى المدينة».

۱- این اقوال در اکثر کتب تاریخ واز آن جمله در تاریخ دمشق ابن عساکر ۳/۳۱۰ مذکور است.

- یعنی ابونعیم نیز گفته است حسن علیه السلام جنازه او را به مدینه انتقال داد. و در ص ۱۳۸ از قول مطین آورده است که: «لوعلمت الرافضة قبر من هذا، لرجمته بالحجارة هذا قبر مغيرة بن شعبة».

- اگر رافضی ها (شیعیان) بدانند این قبر کیست، آن را سنگسار می کنند زیرا آن قبر مغیره بن شعبه است.

در طبقات ابن سعد (۳۸/۳) چنین آمده است: «دفن علي بالكوفة عند مسجد الجماعة...».

«علي در کوفه در نزد مسجد جامع دفن شد.»

البته منظور ما اثبات یا رد اقوال نیست بلکه ابطال قول فقرات زیارتنامه ها است. در زمانی که هنوز موضع قبر امیرالمؤمنین علیه السلام نامعلوم و مورد اینهمه اختلاف بود چگونه این فقرات کفر آمیز و موهوم بر زبان امام علیه السلام گذشت؟!

از طرفی، آنکه در کتاب «فرحة الغری» خلاف آن را محمد بن مسلم، روایت کرده اند که او و سلیمان بن خالد به صادق علیه السلام وارد شده و از قبر امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرده اند؟ حضرت نیز به آنها نشانی ها داده و آنان با آن نشانی ها رفته و اثری نیافته اند.

پس فقرات این زیارتنامه ها همه جعلی است و هرگز امامی امیرالمؤمنین علیه السلام را «عين الله الناظرة» نخوانده است تا مورد استناد غالیان قرار گیرد.

علاوه بر آن در این زیارتنامه ها فقراتی است که عقل و وجدان و تاریخ آن را نمیپذیرد مثل: «يا من خاطب الثعبان وذئب الفلاة، یعنی: سلام بر تو ای کسی که با اژدها و گرگ سخن گفتی!» و باز در همین زیارت است: «السلام عليك يا من ردت له الشمس حامی شمعون الضعفاء».

در این عبارت، اشارت است به داستانی که در کتاب «مدینة المعاجز» آمده است که: اژدهایی در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه آمده و بیش از پنج بار آمد و شد،

در حضور امیرالمؤمنین و مردم کوفه به کرات سخن گفته است!!، که باید شرح و تفصیل این گونه دروغهای شاخدار را از این گونه کتابها خواست!!
عجب است که ثعبان (اژدهای) موسی عَلَيْهِ السَّلَام که به نص صریح قرآن کریم، بیش از دو مرتبه {یک بار فقط برای حضرت موسی و بار دیگر در برابر فرعون و مردم} ظاهر نشد آن همه غوغا و سر و صدا در دنیا انداخت، اما ثعبان علی عَلَيْهِ السَّلَام که علاوه بر پنج بار ظهور در حضور مردم، آن همه سخن سرایی کرد! با این حال هیچ کس آن را جز فردی کذاب نقل نکرد، چه معجزه‌ی بی مزه‌ای!!.

یکی از فقرات این زیارتنامه «السلام عیک یا من ردت له الشمس» سلام بر تو ای کسی که خورشید برای او باز گردانده شد!! است که غلوکنندگان، آن را یکی از دلایل تصرف امیرالمؤمنین در کون و مکان گرفته اند و آن را با آب و تاب در هر مجلس و محفلی ذکر می کنند، یا اینکه علم و حسن و عقل و تاریخ بر محال و کذب بودن آن گواهی می دهند.^۲

۱- چگونه ممکن است پیامبر بزرگواری که خداوند تبارک و تعالی به او می فرماید: ﴿وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: ۸۸] «برای مومنین فروتنی کن». و یا ﴿وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۵] «برای مومنینی که تو را پیروی می کنند فروتنی کن». یا امامی که خود اسوه‌ی تواضع است و در زمانی که زنده بود اجازه نمی‌داد او را همچون ملوک و سلاطین با القاب متعدد خطاب کنند و اصحاب و پیروانش نیز با آنان چنین نمی کردند، بگویند مرا «عین الله الناظرة» «چشم بینای خدا» بخوانید و یا بگویند در زیارتم بگویند: السلام علیک من خاطب الثعبان و ذئب الغلات ، السلام علیک یا من ردت له الشمس؟! (برقی).

۲- اینجانب در کتاب «خرافات وفور در زیارت قبور» در باره ماجرای «رد شمس» مطالبی آورده ام (برقی).

قبول این قبیل افسانه ها در این زمان موجب مسخره و استهزاء به دین مبین است و بسا که در نزد بعضی باعث انکار سایر فضایل واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام شود، با این حال در کمتر شعر و دفتری است که مداحان و فضایل تراشان جاهل آن را نیاورند! اینک ما آن داستان را از بهترین و موثق ترین صحاح شیعه آورده و آن را مورد بررسی و تحقیق قرار می دهیم.

کافی، آن را چنین روایت می کند: «عهده أصحابنا عن سهل بن زیاد عن موسی بن جعفر عن عمرو بن سعید عن الحسن بن صدقه عن عمار بن موسی، قال: دخلت أنا وأبو عبد الله علیه السلام مسجد الفضیح، فقال یا عمار تری هذه الوهدة؟ قلت: نعم... الخ»^۱.

مضمون حدیث آن است که عمار بن موسی گفته است که من و صادق علیه السلام داخل مسجد فضیح در مدینه شدیم، حضرت فرمود: ای عمار این شکاف را میبینی گفتم: آری، آنگاه حضرت داستان رد شمس را از زبان اسماء بنت عمیس که قبلاً زن حضرت جعفر طیار و بعد از شهادت آن بزرگوار، همسر ابوبکر و سر انجام همسر امیرالمؤمنین علیه السلام شد از قول آن حضرت نقل کرد! ما اینک روات این حدیث مجعول غیر معقول نامقبول را معرفی می کنیم:

راوی اول آن، سهل بن زیاد است که طوسی او را در کتاب الفهرست ضعیف و در استبصار، «ضعیف جداً عند نقاد الأخبار» نزد ناقدان اخبار بسیار ضعیف است». خواننده و نجاشی او را ضعیف و غیر معتمد شمرده و گفته محمد بن عیسی شهادت به غلو او داده و او را دروغگو خوانده و از قم اخراجش کرده است و اظهار برائت و بیزاری از او نموده است، ونهی کرده است که کسی از او حدیث استماع کند، یا از وی روایتی نقل نماید.

۱- فروع کافی، ج ۱، ص ۳۱۹.

ابن الغضائری فرموده است: «سهل بن زیاد أبو سعيد الأدمي الرازي كان ضعيفاً جداً فاسد الرواية والدين». و نیز فرموده است: «يروى المراسيل ويعتمد المجاهيل». یعنی او بسیار ضعیف و دین و روایت او فاسد بوده و احادیث مرسل نقل کرده و به روایت مجهول اعتماد می‌کند.

فضل بن شاذان، او را احمق خوانده است.

علمای رجال که به شرح حال او پرداخته‌اند همگی او را به این صفات زشت معرفی کرده‌اند.

با شناختن اولین راوی این حدیث نیازی به معرفی روات دیگر نیست. اما کسانی که مصداق آیه: ﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ اللَّعْجَل﴾ [البقره: ۹۳].

«دهایشان به (محبت) گوساله آمیخته و اشراب شده است.»

هستند و به سادگی دست از گوساله خرافات بر نمیدارند ناچار سایر رفیقان یا اساتید او را معرفی می‌کنیم تا بدانید که: ﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [الجاثیه: ۱۹].

«ستمگران دوستان یکدیگرند.»

و: ﴿الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾ [التوبه: ۶۷].

«زنان و مردان منافق از یکدیگرند.»

سهل بن زیاد از موسی بن جعفر بغدادی روایت می‌کند، موسی بن جعفر بغدادی در تنقیح المقال (۲۵۴/۳) مجهول و ضعیف است. او از عمرو بن سعید نقل می‌کند و عمرو بن سعید متهم به فطحی بودن است (تنقیح المقال، ج ۲ ش. ص ۳۲۱). ابن داوود نیز در رجال خود (ص ۴۸۹) او را در قسم ضعیف و مجروحین آورده است. و در نهج المقال استرآبادی (ص ۲۴۷) نصر بن الصباح گفته است: «لا أعتد على قوله» به سخن او اعتماد نمی‌کنم.

عمرو بن سعید از عمار بن موسی الساباطی روایت کرده است، او نیز فطحی مذهب است (تنقیح المقال ۳۱۸/۲) و کاشف الرموز گفته است: «عمار فطحی لا أعمل علی روایتہ و شیخ طوسی درباهی او فرموده است: «أن عمار الساباطی ضعیف فاسد المذهب لا یعمل علی ما یختص بروایتہ». همانا عمار ساباطی ضعیف و فاسد المذهب است و به روایتی که فقط او روایت کرده باشد عمل نمی‌شود.

و صاحب تکمله او را، فطحی ملعون و از کلاب ممطوره (سگان باران خورده) خوانده است.

اینان راویان حدیث رد الشمس هستند!!

حال چه سیاستی بوده که این فقرات را ساخته و در زیارتنا مه، آن را به صادق علیه السلام نسبت داده اند؟ و مردم را وادار کرده‌اند که هر صبح و شام آنها را در مقابل قبور مطهره‌ائمه سلام الله علیهم بخوانند، خدا داناست.

آنچه ما می‌دانیم نتیجه اینگونه موهومات و خرافات و جعلیات که شایع شده، توجه دادن مردم از خالق به خلق و از توحید به شرک است، و نیز موجب اهانت و استخفاف به دین مبین اسلام و احکام آن و بالأخره سستی اعتقاد عقلا، در میان اذکیاء و غرور احمقان و سایر مفسد است.

و جای هیچ شک نیست که اگر هم دشمنان اسلام در جعل اینگونه خرافات دست نداشته باشند، به انتشار آن‌ها علاقه دارند، زیرا اکثر مقاصد آنان با انتشار این موهومات برآورده است، زیرا هم دین اسلام را در دیدگاه عقلا موهون و سست و غیر قابل پذیرش، جلوه می‌دهند، وهم توده‌ی جاهل را با ایجاد غرور از تمکین مقررات شرع نامتقاعد کرده و به فساد سوق می‌دهند، آنگاه آن می‌کنند که دشمنی با دشمن کند، چنانکه هم اکنون می‌کنند!!

مسأله‌ی زیارت

موضوع اعتقاد به بقای اموات صرفنظر از روح و جسم بعد از مرگ، مسأله‌ای است که در پاره‌ای از امتهای قبل از ما سابقه داشته است، که در هنگام دفن مرده بعضی از ملت‌ها، آداب مخصوصی را رعایت می‌کردند، آنگاه پاره‌ای از غذاهای لازم و چراغ و اشیایی که آن میت در حیات خود به آن علاقه داشت در آن دخمه می‌گذاشتند^۱.

«جان ناس» در کتاب تاریخ جامع ادیان می‌نویسد: اقوام دیرینه که از ابتدایی‌ترین مردم روی زمین‌اند عقیده دارند که آسمان، کشوری است مانند زمین دارای درختان، که در آنجا ارواح مردگان و مورامورها زندگی می‌کنند تا آنجا که می‌نویسد: مردگان می‌توانند غالباً به زمین آمده و در آنجا نیز گردش کنند و در هنگام خواب به ملاقات آدمیان آیند و چون چنین امری واقع شود باید برای آن میت که به دیدن آمده خوراکی تهیه کرده، بر سر مزار او گذارند و آتشی هم روشن کنند، و اگر چنین نکنند، آن مرده غضبناک شده موجب آزار و اذیت خواهد شد! (تاریخ جامع ادیان، ص ۲۲).

و در صفحه ۲۶ همین کتاب می‌نویسد: رومیان باستان، اعتقاد به ارواح پرستی داشتند.

و در صفحه ۹۵ می‌نویسد: آریانه‌های قدیم در باره ارواح اجداد احترامی به حد ستایش رعایت می‌کردند.

و در صفحه ۱۵۰ می‌نویسد: عقاید به ارواح گذشتگان و احترام به روان اجداد و نیاکان در نزد عامه تورانیان وجود داشت و بعضی از مذاهب چون مذهب برهما در هند و بودا در چین و ژاپن تشریفات بیشتری برای اموات تهیه می‌دیدند، پاره‌ای از مذاهب هنوز حتی زن آن مرده را هم با زینت و تجمل به همراه جنازه حمل می‌کردند و با او

۱- در مذاهب منسوخه مثل مذهب بودا، بر این عقیده‌اند که تمثال و مجسمه بودا نماینده موجودی است زنده و دانا و دارای شخصیت فوق طبیعی که مناجات‌ها را می‌شنود و دعاها را اجابت می‌کند، و معتقدند که تکرار دعاها بر اجر و ثواب شخص می‌افزاید (تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ص ۱۴۶).

می‌سوزانیدند و بعضی از ملتها کنیزان و غلامان میت را بعد از فوت او گردن می‌زدند تا در آن دنیا یار و مددکار او باشند.

برای تفصیل این اعتقادات باید به کتب ملل و نحل، رجوع کرد.

در عصر جاهلیت قبل از اسلام درباره ارواح عقاید عجیبی، داشتند و اقبال و اعراض و دعا و نفرین آنها را در حق زندگان، مؤثر دانسته و همواره از ایشان در بیم و امید بودند!

دین اسلام که آخرین و کاملترین ادیان الهی است در زمانی ظاهر شد که سر تا سر عالم در تاریکی جهل و خرافات، غوطه ور بود. برای اینکه پایه ی توحید از روز نخستین پاک و منزّه باشد، و مردم، جز برای خدا، در برابر سایر مخلوقات خضوع و اظهار نیاز نکنند، و انسان به غیر خدای سبحان، هیچ موجودی را در تدبیر امور جهان و تقدیر و سرنوشت جهانیان مؤثر نداند از تمام آداب و سنتی که از آن بوی شرک می‌آید و انسان را از خدا به غیر خدا متوجه می‌گرداند، جلو گیری نمود، و از زیارت اموات که در جای خود از حکمت و فائده خالی نیست، منع کرد، چنانکه رسول خدا ﷺ خود فرمود: «إني نهيتكم عن زيارة القبور».

«همانا من شما را از زیارت قبور نهی کرده‌ام.»

۱- پرستش اموات در مذاهب قدیمه و خاموش باطله، به شدت معمول بوده، چنانکه اقوام بدوی شیخ و رئیس قبیله را پس از دفن، حاکم بر مقدرات خویش پنداشته و برای رؤسای خود در عالم دیگر نیرویی مافوق انسانی بسیار مهم و هولناک تصور میکردند که آنها می‌توانند مانع و مزاحم یا یار و مددکار زندگان شوند (تاریخ جامع ادیان، ص ۸).

تایلور گفته است: نزد اقوام بدوی، سراسر عالم، از موجودات روحی که برعالم احاطه و تصرف دارند پر است، و چون آنها را مرکز نیروی غیبی می‌دانند، تمام سرنوشت خود را به دست آنها سپرده و اعمالی که نسبت به آنها به جا می‌آورند، در اطراف جهان هم اکنون به شکلهای مختلف و مظاهر بیشمار ملاحظه می‌شود!.

زیرا یقین داشت که اگر آن آداب و سنن را تجویز کرده به جای خود باقی گذارد، پیشرفت عقیده توحید در قلبی چنین آلوده، بسی مشکل است، اما پس از آنکه در نتیجه تعلیمات پیگیر اسلام و توضیحات آیات قرآن، درخت توحید از آفات شرک، مأمون و در مغرس (جای) خود تقویت شده به ثمر نشست، آنگاه فرمود: «ألا فزوروها فإنها تذکرکم الآخرة».

- آگاه باشید و اینک قبور را زیارت کنید که آخرت را یاد آوری می‌کند.

و نیز آن را به عبارت دیگر: «زوروا القبور فإنها تذکر الموت».

- قبور را زیارت کنید که مرگ را یاد آور می‌شود.

تأیید نمود. و این همان امر بعد الحظر است که اصولیین آن را اصلی از اصول فقه،

شمرده‌اند.

پس فایده‌ای که از زیارت مردگان، عاید زندگان می‌شود، همان یادآوری و فکر آخرت و تهیه زاد و راحله برای قیامت و بی‌اعتنایی به فریبندگی دنیا است. با اینکه رسول خدا ﷺ بعد از نهی از زیارت قبور، باز به منظور تذکر آخرت، بدان امر نمود، با این حال این امر در مسلمانان به قدری رسوخ داشت که مسلمانان خود را از زیارت قبور ممنوع می‌دانستند.

شهید اول در کتاب «الذکری» روایتی بدین عبارت آورده است: «إن عایشة زارت قبر

أخيها عبدالرحمن فقیل لها: قد نهى رسول الله ﷺ عن زيارة القبور فقالت: نهى ثم أمر بزيارتها».

- عایشه قبر برادر خود عبدالرحمن را (که در زمان خلافت معاویه فوت نمود،

تقریباً چهل و چند سال بعد از رحلت رسول خدا ص) زیارت کرد، مردم به او گفتند که

پیغمبر خدا ﷺ از زیارت قبور نهی کرده است؟ عایشه گفت: آری، نهی فرموده، لیکن

پس از آن به زیارت قبور امر فرمود.

این قضیه معلوم می‌دارد که نهی رسول خدا ﷺ به قدری جدی و شایع بوده است که در این مدت چهل و چند سال کسی به زیارت قبور نمی‌رفته است، و در آن وقت عمل عایشه در نظر مردم، بدعت شمرده می‌شد.

و «ابن بطال» از «شعبی» نقل کرده است که او می‌گفته است: «لولا أن رسول الله ﷺ نهی عن زیارة القبور لزرت قبر النبی».

- اگر نه این بود که رسول خدا ﷺ از زیارت قبور نهی فرموده است من قبر پیغمبر ﷺ را زیارت می‌کردم.

و این روایت از رسول خدا ﷺ که: «لعن الله زوارات القبور».

از احادیث مستفیضه (مشهور) است.

و همچنین روایتی که عبدالرزاق صنعانی شیعی، در کتاب «المصنف» (۵۶۹/۳) که از قدیمترین کتب حدیث به شمار میرود آورده است که: «أن رسول الله ﷺ قال: من زار القبور فلیس منا».

- همانا رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس قبور را زیارت کند از ما نیست.

و نهی کردن اهل بیت پیغمبر ﷺ چون حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی زین العابدین از زیارت قبر رسول خدا ﷺ چنانکه شرح آن گذشت و متروک بودن و مزار نبودن روضه‌ی مبارک بیش از یک قرن، همه این را می‌رساند که زیارت قبور، مقبول و مأمور شارع و بزرگان دین و اهل بیت رسول نبوده.

اما از آنجا که گویی روح بت پرستی که از آن جمله مرده پرستی است، در طبیعت آدمی چنان ممزوج است که زدودن آن مشکل است و ریاضت (تمرین) مستمر لازم دارد که روح توحید خالص در آن رسوخ یابد چنانکه باری تعالی از آن بدین بیان خبر می‌دهد که: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]. «بیشتر ایشان جز با حالت شرک ایمان نمی‌آورند.»

و چنان می فهماند که حتی بسیاری از کسانی که اظهار ایمان می‌کنند نیز از آن در امان نیستند، اینست که می بینیم بعد از فوت رسول خدا ﷺ و رفت و آمد مسلمین با مللی همچون مصر و ایران که به مردگان خود عنایت خاصی داشتند و بر قبر آنان ضریح و قبه می افراشتند، به تدریج روح مرده پرستی در مسلمانان رو به نمو و توسعه نهاد، تا اینکه در ظرف کمتر از صد سال خصوصاً بعد از اختلاط مسلمین با ایرانیان و مصریان که به مرده پرستی شاخص و ممتاز بودند و مقابر سلاطین و فراعنه در این دیارها بهترین شاهد روح مرده پرستی در این ملتها است. همان عقاید خرافی ایام جاهلیت به شدیدترین صورت با آمیخته شدن به عقاید مرده پرستان ملل دیگر، بازار مرده پرستی را رواج داد.

و با اینکه دهها روایت از پیغمبر و ائمه علیهم السلام در نهی از تعمیر و تجسیص و تجدید قبور و ساختن قبه و بنا بر قبور وارد شده است که ما برخی از آن را در کتاب ارمغان آسمان (ص ۲۸۵ به بعد) آورده ایم، و در اینجا مجال ذکر همه روایات و احادیث نیست! و شارع مقدس به قدری از این عمل بیزار و بر ملت اسلام از آن بیمناک بود که بر طبق احادیث بسیار، رسول خدا ﷺ در آخرین ساعات عمر خود با تضرع و الحاح (پافشاری) از درگاه الهی تقاضا می کرد که: «اللهم لا تجعل قبري وثناً يعبد». «خدایا قبر مرا بتی قرار مده که پرستیده شود.»

زیرا به روح مرده پرستی مردم آشنا بود که خیلی زود ممکن است به جاهلیت قبلی و مرده پرستی برگردند. و امیرالمؤمنین علی علیه السلام با مخفی داشتن قبر فاطمه سلام الله

۱- ولی برای فایده ی بیشتر، فصل مربوط به «تعمیر قبور در اسلام» را به سبب تناسب کامل آن با مطالب این جزوه، به عنوان ضمیمه، در آخر این کتاب البته با اصلاح و تهذیبی مختصر، آورده ایم.

علیها و وصیت به مخفی کردن قبر خود قصد داشت از انصراف و توجه مردم از خالق به خلق جلو گیری شود!

۱- مناسب است در اینجا مطلبی از «مهاتماگاندی» نقل کنم. امیدوارم که کلام او حق جویمان منصف را به اندیشه وادار و موجب شود که به خود آیند وی می نویسد: «در بریده ی روزنامه ای که یکی از روزنامه نویسان برایم فرستاده بود خبری خواندم که در دهکده ای معبدی ساخته اند و در آن مجسمه ای از مرا گذارده اند و ستایش می کنند، من این عمل را یکی از ناپسندترین صور بت پرستی می شمارم، کسی که این معبد را بنا کرده ثروت خود را به هدر داده و آن را در راه نامناسبی به کار برده است و روستاییانی که به آن معبد کشیده شده اند، گمراه گشته اند و خود من هم مورد توهین قرار گرفته ام زیرا سراسر زندگی من در آن معبد به صورت کاریکاتور و مسخره منعکس شده است. معنی و مفهومی که من برای ستایش بیان کرده ام به کلی دگرگون شده استة نقل طوطی وار جمله های «گیتا» (از کتب مقدسه دین هندو) ستایش این کتاب = = قدس نخواهد بود، بلکه ستایش واقعی آن است که تعلیمات آن دنبال گردد. یک فرد هم وقتی واقعا مورد سرمشق واقع شده و دنبال گردد. مذهب «هندو» از زمانی که به سطح ستایش تصویرها فرو افتاد و شکل بت پرستی پیدا کرد، صورتی منحط به خود گرفت، درواقع تنها خداوند از قلب اشخاص خبر دارد و به این جهت مطمئن ترین راه آن است که هیچ شخصی چه زنده و چه مرده، مورد ستایش قرارنگیرد برایم موجب مسرت تسکین دهنده ای خواهد بود اگر صاحب آن معبد مجسمه مرا از آنجا بردارد و ساختمان معبد را کانونی برای ریسندگی اختصاص دهد تا فقیران در آنجا با ریسندگی برای خود مزدی بگیرند و دیگران به نشان فداکاری در آنجا کار کنند چنین اقدامی عمل کردن به تعلیمات «گیتا» و ستایش واقعی آن و همچنین احترام گذاردن و ستایش من خواهد بود. (همه مردم برادرند) مهاتماگاندی، ترجمه «محمود تفضلی» انتشارات امیر کبیر، ص ۸۵ و ۸۶.

وقتی کسانی چون «گاندی» که معتقد به دینی غیر توحیدی بوده است، این چنین درهدف خویش مستغرق باشد، پس مدعیان حب آل رسول خدا ﷺ در باره ی پیامبر و ائمه علیهم السلام و فرزندانشان که داعی الی الله و معلم احکام الهی و در هدف خویش که همان هدایت مردم و کسب رضای پروردگار است، فانی بوده اند. چه می گویند؟! آیا آنها را به اندازه امثال «گاندی» مستغرق درهدف خویش نمی دانند اگر

بدبختانه طولی نکشید که صدها قبه و بارگاه با زینتها و جملات عجیب در اطراف و اکناف کشور اسلامی برگور مردگان بر افراشته شد و نوک گنبدهای آنها سر بر آسمان سود و موقوفات و نذورات بی حد و حساب بر آن بارگاهها به حدی رسید که متصدیان امور اوقاف ادعا می‌کنند که ربع املاک وقفی ایران بلکه بیشتر، وقف برگور مردگان است! کار افراط و گزاف در این خصوص به جایی رسید که طبق خبر مندرج در روزنامه کیهان شماره ۸۲۷۱ مورخ ۴۹/۱۱/۲۵ یکی از لوسترهای یکی از این بارگاهها در ایران به بهای بیست میلیون تومان خریداری شده است، و در میان لوسترهای زیادی که خریداری شده لوستری وجود دارد که دارای هشتصد شاخه است. این لوسترها در خارج به صورت مجزا خریداری و وارد شده است. و به وسیله کارشناسان، مونتاژ و نصب گردیده است. چندین لوستر تا این تاریخ نصب شده و نصب بقیه لوسترها که جمعا ۹۵ عدد می‌باشد. چندین ماه به طول می‌انجامد، یک مقام به خبرنگار کیهان گفت: به نصب لوسترهای جدید، لوسترهای قدیمی که ارزش هنری و تاریخی دارند، درموزه نگهداری خواهد شد، درمیان لوسترهای قدیمی نیز لوسترهای گران قیمت زیبا وجود دارد که در ایران کم نظیر هستند».

این یک نمونه از جمله تجملات و زینتهایی است که در این بارگاه صورت گرفته است. و همه روزه اموال زیاد و بی پایان، برگور مردگان نثار و وقف می‌شود که از آن جمله خبر مندرج در کیهان شماره ۸۶۴۲، مورخ ۵۱/۲/۱۷ می‌باشد. «حاج آقا حسین ملک که رقم اموال موقوفه او چندی پیش سر به سه میلیارد تومان زد. بهمن ماه سال گذشته، چهار صد میلیون تومان، اموال باقیمانده خود را که در موزه ملک به صورت تابلو،

گاندی از اینگونه کارها خشنود نمی‌شود، چگونه ممکن است معلمین بزرگ «توحید» از چنین اعمالی خشنود شوند؟ أفلا تعقلون؟ (آیا عقلتان را به کار نمی‌گیرید؟) قطعا آنان بیش از دیگران آرزو دارند که پیروانشان به جای حضور بر مرقدشان و مداحی از آنان، عقاید خویش را با قرآن، مطابقت داده و به احکام الهی واقعاً عمل کنند.

نقاشی، فرش، دستخط فرمان شاهان و اشیاء عتیقه نگهداری می‌شود، وقف آستان قدس رضوی کرد ...».

به راستی چقدر از این اموال و املاک که بدین صورت تلف و هدر می‌شود منظور نظر شارع است؟ آیا چیزی از آن صرف امور تعلیم معالم دین، رسیدگی به حال فقراء و ضعفاء، کمک به محتاجان و درماندگان و ادای دین مدیونانی (بدهکارانی) که از پرداخت دیون (بدهی) خویش عاجزند و همراهی و تعاون به جوانان از دختران و پسران عزب (مجرد) که نیاز شدید به ازدواج دارند، خرید دارو و غذا برای بیماران، نشر و ترویج و تألیف و چاپ کتابهایی که حاوی حقایق دین اند می‌شود؟! در کتاب

«أنساب الأشراف بلاذری» (۵۰۴/۲) صورت و قفنامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بدین قرار آمده است: «هذا ما وقف علي بن أبي طالب، أوصى به أنه وقف أرضه القائمة بين الجبل والبحر أن ينكح بها الأيم ويفك الغارم فلاتباع ولا تشتري ولا توهب حتى يرثها الله الذي يرث الأرض ومن عليها».

- امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمین هایی را که بین جبل (کوه) و بحر (دریا) دارد وقف می‌کند که از در آمد آن، زنان بی شوهر ازدواج کنند و مقروضین از مسئولیت قرض و دین خود آزاد شوند و

اما کسانی که ادعای پیروی از آن حضرت را دارند و خود را شیعه آن بزرگوار مینامند و قفشان بر گور مردگان و ایجاد مفت خواران آن است! خدا شاهد است که اکثر قریب به اتفاق آنها صرف اموری می‌شود که مبعوض شارع و منهی عنه می‌باشد.

این افراط و گزاف در حالی صورت می‌گیرد که قبلاً نیز گفتیم بیش از صد حدیث در کراهت این اعمال و بخصوص تعمیر قبور و اعتکاف در آنها وارد شده است.

یکی از فقهای بزرگ شیعه، محمد بن مکی معروف به شهید اول در کتاب گرانقدر خود «ذکری» ضمن آداب دفن اموات نوشته است: «أما وضع الفراش عليه والملحدة فلا نص فيه، نعم روی ابن عباس من طریقهم أنه جعل في قبر النبي ص قطينة حمراء والترك أولى لأنه إتلاف للمال فيتوقف على إذن الشارع ولم يثبت».

درباره انداختن فرش روی قبر و لحد درست کردن بر قبر، از جانب شارع نصی وارد نشده است، آری از ابن عباس از طریق سنیان روایت شده است که بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله یک قطیفه سرخ انداخته بودند، (آنگاه خود شهید می‌فرماید) ترک این عمل (حتی یک قطیفه انداختن روی قبر پیغمبر) بهتر است، زیرا این کار موجب اتلاف مال است و انجام چنین عملی متوقف بر اجازه ی شارع است و چنین چیزی از طرف شارع ثابت نشده است!

آری گذاشتن یک قطیفه در قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله جایز نیست و تلف کردن مال است! اما از نظر ما و برای آیت الله های زمان ما چندین میلیون و میلیارد اموال را در زیر گنبد های طلا و غیر طلا معطل کردن و تلف نمودن جایز است، خدایا این چه مسلمانی است که حسابی در کارش نیست!؟

باری پس از آنکه آثار جاهلیت در زیارت اموات و روح مرده پرستی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در اسلام زنده شد کسانی که بت پرستی در طبیعت آنها موج میزد به تحریک دشمنان اسلام همان آداب و سنن بت پرستی را ترویج کردند، از جمله ساختن بناهای عظیم روی قبور و تشویق مردم به زیارت آنها و وعده های گزاف و ثواب های بی حد و حساب برای این اعمال و ساختن و پرداختن زیارتنامه و گنجاندن جملاتی کفر آمیز نظیر آنچه گذشت با اندراج و اندماج آن کفریات و تمرین آنها، عوام الناس را متحجب و محجور کردند، چنانکه هم اکنون اکثر مضامین، بلکه تمام آنها مخالف عقل و وجدان و مناصم (دشمن) قرآن و سنت است، اما چه باید کرد که اگر کسی به انکار سر بر آورد یا سستی آن مطالب را با دلائل عقل و نقل ثابت کند، مانند نویسندگان کتاب «توحید عبادت» «شهید جاوید» و «درسی از ولایت» و دیگران، تهدید و تفسیق می‌شود و تا عمر دارد نانش آجر و مطرود هر تاجر و فاجری می‌گردد، و از همین نظر است که جهاد با آن از جهاد با شرک لات و منات، مشکل تر و ثوابش عظیم تر است، لذا در رد این عقاید فقط بدانچه مورد قبول عموم است، مستمسک شده و ضعف آن را ثابت می‌کنیم.

روایات زیارت را علامه مجلسی در جلد ۲۲ بحار الأنوار جمع آوری کرده است، اکثر آن روایات بدون سند است بلکه غیر مأثور است، یعنی آنها را هر شخصی به دلخواه خود ساخته است و به صورت زیارت در آورده است. مثلاً در زیارت رسول خدا ﷺ مینویسد: «وجدت في نسخ قديمة من مؤلفات أصحابنا هذه الزيارة» این زیارتنامه را در یک نسخه قدیمی از تألیفات اصحابمان یافته ام. یا آنکه: «زيارة أخرى له ﷺ أملاًها علي النصير أدام الله عزه» دیگر زیارتنامه پیامبر ﷺ را علی النصیر، آدام الله عزه املاء کرده است!!!. یا آنکه می نویسد: «رأيت في نسخة قديمة من مؤلفات أصحابنا» این زیارتنامه را در نسخه ای قدیمی از تألیفات اصحاب ما یافته ام.

در زیارت ائمه بقیع عليهم السلام مینویسد: «وجدت في نسخة قديمة من أصحابنا زيارة لهم عليهم السلام».

- در یکی از نسخه های قدیم اصحاب ما زیارتنامه ایشان عليهم السلام را یافته ام.

و در زیارت امیر المؤمنین عليه السلام می نویسد: «وجدت في نسخة قديمة من تألیفات بعض

أصحابنا زيارة أخرى».

- در نسخه قدیمه از تألیفات یکی از اصحاب ما زیارتنامه دیگری یافته ام.

یا در آداب مسجد کوفه مینویسد: «وجدت الرواية بخط الأفاضل منقولاً من خط علي بن

السكون رحمته الله».

- این روایت را به خط یکی از دانشمندان که از دستنویس علی بن السکون نقل

کرده یافته ام.

از این قبیل «وجدت، وجدت» در این کتاب بسیار است که معلوم نیست نویسندگان

و جاعلین آنها چه کسانی بوده اند؟!.

بسیاری از زیارتهای مندرج در این کتاب بدون هیچ سندی، منقول است از کتاب «مزار

کبیر» و «مصباح الأنوار» و امثال آنها، و اکثر آنها روایت از غلات (غلو کنندگان) و ضعفاست

چون «علی بن ابی حمزه بطائی» واقفی ملعون و محمد بن سنان غلو کننده مشرک و

«عبدالله بن مسعود مذموم» و «بکر بن صالح مطعون مشؤوم» و «عمار بن موسی فطحی» و

«یونس بن ظبیان غلو کننده ی کاذب» و «احمد بن هلال غلو کننده ملعون» و «سیف بن عمیره مطعون ملعون» و «علی بن الحسن فضال فطحی ملعون» و «علی بن حسان کذاب» و... و... ، که شرح حال فضاحت ملامال هر یک از آنها را در ذیل احادیث مرویه از آنان آوریم، و خوانندگان گرامی را به کتب رجال حواله می دهیم.

شاید از کلمه «ملعون» که دنبال نام راویان زیارتنامه‌هاست و تعجب کنید، و گمان کنید که این لعنت‌ها از جانب نویسنده این رساله است. اینک ما دو تن از این ملعونین را از کتب رجال به شما معرفی می‌کنیم تا بدانید ایشان ملعون خدا و رسول و امام‌اند.

یکی از این راویان، احمد بن هلال عبرتائی است که شیخ، او را در رجال خود: «بغدادی غال» خوانده است و در کتاب «تهذیب الاحکام» در باب وصیت به اهل ضلال فرموده است: «أن أحمد بن هلال مشهور باللعة والغلو» مشهور است که احمد بن هلال اهل غلو بوده و لعن شده است». و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام توقیعاتی در «لعن» او صادر فرموده است. (تنقیح المقال، ۹۹/۱).

از جمله آنها، یونس بن ظبیان است که داستان یافتن قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را به همراهی صادق علیه السلام روایت کرده است، و زیارت‌های دیگر در بحار از او روایت شده است. غضائری درباره او می‌نویسد: «یونس بن ظبیان کوفی غال وضاع الحدیث» روی عن **أبي عبد الله علیه السلام لا يلتفت إلى حديثه**.

- او غلو کننده و حدیث ساز است و نباید به حدیث او اعتناء کرد.

و رضا علیه السلام در باره او فرموده است: «لعن الله یونس بن ظبیان ألف لعنة، تتبعها ألف لعنة، کل لعنة تبلغك قعر جهنم، أشهد ما ناداه إلا الشيطان أما أن یونس مع أبي الخطاب في أشد العذاب مقرونان».

- خدا لعنت کند یونس بن ظبیان را هزار لعنت که دنباله هر لعنتی هزار لعنت باشد که آن لعنت‌ها تو را به قعر جهنم برساند، گواهی می‌دهم که او را جز شیطان ندا (صدا) نداده، یونس با اَبی الخطاب شدیدترین عذابها را با هم قرین اند.^۱
فضل بن شاذان در کتاب خود گفته است که: «الکذابون المشهورون: ابوالخطاب ویونس بن ظبیان ویزید الصایغ و محمد بن سنان».

- دروغگویان مشهور عبارت اند از: أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید صایغ و محمد بن سنان.^۲

اینان از جمله کسانی هستند که برای ما آن زیارتنامه‌ها را ارمغان آورده‌اند و برای آیت الله العظمی آنگونه حجت‌های قوی در خصوص تصرف و تدبیر امامان در کون و مکان پنداشته شده‌اند!!!

غافل از آنکه از چنین اشخاص گمراه و شیاطین مضلین (گمراهی) این چنین گفته‌ها را، شخص مسلمان نباید بپذیرد. بلکه حتی اگر العیاذ بالله خود امامان مستقیماً چنین کلماتی بر زبان آورند (که صد البته نمی‌آورند) به دستور خدای سبحان و آیات محکمۀ قرآن و فرمودۀ خود امامان نباید آنها را بپذیریم، زیرا این گفته‌ها کفر است و از هر که باشد، چنانکه خودشان فرموده‌اند: «والله لو ابتلوا بنا و امرنا هم بذلك لكان الواجب أن لا یقبلوه».

- به خدا سوگند اگر اینان به وسیله ما، آزمایش و مبتلی شده بودند و ما ایشان را امر می‌کنیم که اینگونه مطالب را از ما بپذیرند بر آنها واجب بود که آن مطالب را از ما نپذیرند! (فرمایش حضرت صادق)^۳.

۱- رجال کشی / ص ۳۰۹.

۲- رجال کشی / ص ۴۲۸ و ۴۵۷ - رجال ابن داوود / ص ۵۰۷.

۳- رجال کشی / ص ۱۹۶.

پس مطلب چگونه خواهد بود، درحالی که آن بزرگواران، آنقدر تأکید و اصرار کرده‌اند که این کفریات از کسی پذیرفته نشود و گویندگان آنها را لعن و نفرین کرده‌اند، چنانچه پاره‌ای از آنها قبلاً گذشت، و پاره‌ای خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

یکی از کتبی که در موضوع زیارت نوشته شده و در آن مطالب خلاف قرآن فراوان است کتاب «کامل الزیارات» تألیف: «جعفر بن محمد بن قولویه» قمی است که مشهور و مقبول قرار گرفته‌اند.

در این کتاب مطالبی است که هر گز مسلمان معتقد به خدای سبحان و محیط برکون و مکان و مهیمن بر زمین و آسمان نمی‌تواند آنها را بپذیرد. ما به یکی دو نمونه از آن در اینجا اکتفاء می‌کنیم:

۱- درکامل الزیاره (چاپ جدید، ص ۱۱۳) از یونس از صفوان مال حدیثی است که او گفته: «هنگامی که حضرت صادق علیه السلام به حیره تشریف آورد، به من فرمود: دلت می‌خواهد بر سر قبر حسین حاضر شوی؟ گفتم: تو او را زیارت می‌کنی، فدایت شوم؟ فرمود: چگونه او را زیارت نکنم درحالی که خدا در هر شب جمعه با ملائکه و پیغمبران و اوصیاء به سوی او هبوط می‌کنند، و محمد صلی الله علیه و آله که افضل انبیاء است و ما که افضل اوصیاء هستیم نیز. پس صفوان گفت: فدایت شوم، پس در هر جمعه او را زیارت کنم تا درک زیارت پروردگار کرده باشم؟ فرمود: آری، ای صفوان ملازم این معنی باش با زیارت قبر حسین علیه السلام برای تو نوشته شود!!!»

هر چند روایت این حدیث مجاهیل و غلات اند که یکی از آنها یونس است که شرح حال او قبلاً گذشت، اما به هر صورت، این کفریات از قلم عالمی باقی مانده است که در محیط شیعه محترم است!، و ناچار در عامه مورد قبول است! در این حدیث کم مانده است که نعوذ بالله، بگوید خدا با عبا و ردا به زیارت مشرف می‌شود!!

اینها مطالبی است که هر کس ادنی (کمترین) شعوری داشته باشد می‌داند علاوه بر کفر بودن موجب غرور اکثر مردم است و همینهاست که گستاخی و جرأت می‌دهد که کسانی با یک زیارت مثلاً شب جمعه که در آن با خدا ملاقات می‌کنند و شاید مصافحه‌ای هم به

عمل بیاید!!، و با انبیاء نیز، آنگاه چنین کسی دیگر عزیز خداست و هر چه کرد امید عفو دارد، چنانکه معلوم و مشهود است که غالب فساق و فجار به طمع شفاعت و ثواب زیارت و به غرور شیطان مرتکب اعمالی می‌شوند که حتی مادیون (ماده پرستان) و ملحدان هم مرتکب این اعمال نمی‌شوند یا کمتر می‌شوند.

۲- باز هم در صفحه ۶۷ به بعد باب ۲۱ و ۲۲ از صادق علیه السلام چنین روایتی آورده است: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل فاطمه بود و حسین در دامن آن حضرت بود، ناگهان به گریه در آمد و به سجده افتاد، آنگاه فرمود: ای فاطمه ای دختر محمد، همانا که خدای علی علی (بلندمرتبه) در این خانه و در همین ساعت بر من نمایان شد در نیکوترین صورت و بهترین هیئت!!!، پس گفت: ای محمد آیا او را دوست می‌داری؟ گفتم: ای پروردگار من، او روشنی چشم من و ریحانه‌ام و میوه دلم و پرده مابین چشم من است، پس در حالی که خدا دست خود را بر سر حسین علیه السلام گذاشه بود، فرمود: ای محمد مبارک باد این مولود و برکات من بر او باد».

از این قبیل احادیث در کتب شعیه بسیار است، با اینکه مخالف با مذهب بلکه مخالف با ضروریات اسلام است، با اینکه عمل زیارت چنانکه گفتیم در کتاب خدا عملی مأمور به نبوده و در سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه و آله از آن اثری نیست، و مسلمین صدر اول هیچگونه عنایتی به این قبیل امور نداشته مثلا هیچ شنیده نشده است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ مسلمانی برای زیارت اموات اعم از شهداء و صلحاء به مشهدی مسافرت کند یا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانی به زیارت قبر او به قصد زیارت بیاید یا قبری از شهیدی و یا صالحی تعمیر شود، بلکه ضد آن توصیه شده است. حتی قبر بزرگانی مانند حمزه سیدالشهداء متروک^۱ و قبر ابراهیم علیه السلام فرزند رسول

۱- قابل بسی دقت و تأمل است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه بزرگوار نه تنها قبر هیچ یک از اولیاء و بزرگان و شهداء اسلام تعمیر نشد بلکه همچنان متروک و مهجور ماند، علاوه بر آن چنانکه از کتب سیر و اخبار معتبر به دست می‌آید چون «مغازی و اقدی» (ص ۲۸۹) و تفسیر علی بن ابراهیم

خدا ﷺ که در زمان حیات آن حضرت فوت نمود طبق روایات وارده در تهذیب پس از یکی دو سال، قبرش نامعلوم گشت و قبر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا ﷺ مجهول و قبر امیر المؤمنین علی علیه السلام ناپیدا بود و مدتها مورد توجه و محل اجتماع نبوده است. چرا؟ گرچه فلسفه بافان برای هر کدام از اینها علت‌هایی بدون دلیل و سند، به خیال و سلیقه خود بافته‌اند!! اما حقیقت آن است که آن بزرگواران نیز دعای رسول خدا ﷺ را در هنگام وفات شنیده بودند که: **(اللهم لا تجعل قبري وثناً يُعبد)** «خدایا قبر مرا بتی قرار مده که پرستیده شود». و علاقه داشتند که آن دعا مشمول قبور ایشان نیز شود.

به راستی چرا بیش از صد و بیست و چهار هزار پیامبر که خداوند فرستاده است فقط قبر سه نفر از آنان معلوم است؟ اگر زیارت قبر آن قدر ثواب دارد چرا از قبور انبیاء اثری نیست؟ آیا حضرت داوود علیه السلام کمتر از امامزاده داوود است؟ و یا حضرت الیاس کمتر از امامزاده علی عباس؟!.

احادیثی هم که درباره زیارت جمع شده است غالباً مخالف یکدیگر است مثلاً در حدیثی، زیارت حضرت سیدالشهداء معادل با نود حج با رسول الله ﷺ است (در حالی که رسول خدا ﷺ بعد از نزول آیه حج بیش از یک حج انجام نداده است) و در بعضی احادیث خیلی بیشتر از نود حج تا دو میلیون حج آمده است!!
اما در «قرب الاسناد» روایتی از «حنان بن سدر» منقول است که گفت به صادق علیه السلام عرض کردم: **«ما تقول في زيارة الحسين عليه السلام فإنه بلغنا عن بعضكم أنه قال تعدل**

قمی (ص ۱۱۲ چاپ قدیم) و بحار الانوار (۶ / ۶۴۲، چاپ سری) رسول خدا ﷺ در مورد دفن حمزه سیدالشهداء عموی بزرگوار خود که سید و سالار شهیدان راه خدا در غزوه احد بود، فرمود: (لولا أن يحزن ذلك نساتنا لتركناه للعاقبة یعنی السباع و الطيور حتى يحشر يوم القيامة من بطون السباع و الطير) «اگر نه این بود که زنان ما ناراحت و محزون می شوند، جنازه حمزه را می گذاشتیم تا درندگان و مرغان بخورند تا در روز قیامت حمزه از شکم درندگان و مرغان محشور شود!». آری رسول خدا ﷺ می خواهد جنازه حمزه از شکم درندگان محشور شود اما مرده پرستان برای امثال آن بزرگوار گنبدزین و ضریح سیمین می سازند!!.

حجة و عمره؟ قال: فقال عليه السلام: ما أصعب هذا الحديث ما تعدل هذا كله ولكن زوروه فإنه سيد شباب أهل الجنة وشبيه يحيى بن زكريا».

خلاصه حدیث آن است که:

- حنان می گوید به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم در زیارت حسین عليه السلام چه می فرمایی؟ همانا که از بعضی از شما اهل بیت به ما رسیده است که زیارت آن حضرت معادل یک حج و عمره است!! حضرت فرمود: این حدیث خیلی مشکل است، خیر و ثواب زیارت او آنقدر نیست، لکن شما او را زیارت کنید زیرا او سید شهیدان و سید جوانان بهشت و شبیه یحیی بن زکریا است.

یکی از مشکلات این احادیث آن است که با اینکه از ائمه عليهم السلام آنقدر فضیلت در زیارت ائمه عليهم السلام وارد شده اما از طرف خود امامان عليهم السلام اقدامی به این عمل که آنهمه فضیلت برای آن قائل شده اند، صورت نگرفته است! مثلا در روایات وارد شده که از جواد عليه السلام در مورد زیارت رضا عليه السلام پرسیده شد، که آیا معادل با هزار حج است؟ حضرت فرمود: معادل با هزارهزار (یک میلیون) حج است!!!، یعنی از هزار برابر هم بالاتر است، خوب عملی که آنقدر ثواب دارد، چرا خود جواد عليه السلام آن را حتی برای یک بار انجام نداد تا حجتی قوی باشد بر آن حدیث یا به خوبی این عمل؟ زیرا آن جناب که در این باره عذری نداشت، و زمانش هم زمان تقیه نبود و قدرت مالی هم بر این عمل داشت، زیرا داماد خلیفه وقت (مأمون) و در قصر او عزیز و محترم بود، و مأمون هم که به شیعیان متمایل بود و از این عمل بدش نمی آمد، به علاوه حق پدري که رضا بر جواد عليه السلام داشت واجب مینمود که با این همه فضیلت یک زیارت، اقلا از جانب آن حضرت، صورت گیرد و همچنین جواد عليه السلام به زیارت امیرالمؤمنین عليه السلام نرفته است، با اینکه قریب هیجده سال در قرب جواد آن حضرت یعنی در بغداد بوده است. و چون می دانیم که قبر امیرالمؤمنین عليه السلام را هارون الرشید پیدا کرده و تعمیر نمود، قطعا هم هارون و هم مأمون بسیار خوشحال می شدند که این قبه و بارگاهی که به نام امیرالمؤمنین عليه السلام ساخته اند مورد توجه مردم مخصوصا امامانی که از فرزندان آن حضرت هستند، قرار گیرد.

اما متأسفانه از کاظم علیه السلام تا آخرین امام، هیچکدام این مزار را زیارت نکرده‌اند، با آنهمه فضیلت که برای این عمل از جانب ایشان نقل شده، یعنی به آن بزرگواران نسبت می‌دهند.

آیا اینها مطالبی نیست که مورد دقت و توجه طالبان حقیقت قرار گیرد؟

آیا حجتی از کتاب خدا و سنت عملی رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر این اعمال هست؟! آیا اموال و اوقاتی که صرف اعمالی می‌شود که از طرف خدا و رسول او، دستوری در آن باب نرسیده است، مورد مؤاخذه قرار نخواهد گرفت؟ با آن همه کفریاتی که در این زیارتنامه هاهست؟

آیا اعمالی که سند صحیحی برای آن نمی‌توان یافت و اقوالی که از یک مشتمت کذاب غلو کننده و شرحی که گذشت، صادر شده، آنقدر قوی است که باید آن را بر خلاف قرآن و بر ضد تعلیمات آن، به کار برد؟!!!

اینها سؤالاتی است که باید هر عاقلی از خود و از هر کس که به جواب صحیح آن قادر باشد، پرسد آیا امر آخرت آنقدر سرسری و غیر قابل اعتناء است که به هر چیزی می‌توان اعتماد کرد؟.

شما اگر یک اسکناس بیست ریالی داشته باشید که در آن اندک خدشه‌ای تصور کنید بدون رسیدگی و تحقیق به درستی آن جرأت نمی‌کنید که آن را به بازار برده و در مقابل آن چیزی خریداری کنید، پس چگونه یک مشتمت موهومات و خرافات را به عنوان توشه روز قیامت، برای روز سخت لاینفع مال ولابنون، ذخیره می‌کنید و اصلاً در صدد تحقیق و تکذیب و تصدیق آن نیستید؟!!! واقعا عجیب است!

از خدای متعال توفیق خود و جمیع مسلمین را در هدایت به راه راست و درست مسألت می‌کنم.

إنه قریب مجیب وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.

حیدر علی قلمداران

از خواننده التماس دعا دارم.

تعمیر قبور در اسلام!

در ضمن مقاله «علل انحطاط مسلمین» در روزنامه «وظیفه» اشاره‌ای به وضع اسف انگیز موقوفات نموده بودیم که در نتیجه جهل و نادانی واقفین، اغلب موقوفات ایران صرف بقعه و بارگاه و خادم و قاری امامزادگان خیالی می‌شود که البته مطلوب شرع نیست و در نتیجه موجب ویرانی آب و ملک و خرابی مملکت و بیکاری و گرسنگی مردم است. کسانی از آن مقاله انتقاد کردند که شاید به سبب عدم اطلاع از تاریخ صدر اسلام و مبادی دین و اصول شریعت، چندان مستحق ملامت نباشند. ولی نظر به اینکه یکی از معممین «قم» که به فضل و دانش مشهور است. در مقاله مندرجه خود در شماره ۱۳۷ روزنامه «وظیفه» بعد از تهمت‌ها و دشنام‌ها به حدیثی استناد کرده است که در آن به تعمیر قبور تشویق و ترغیب شده و چون وی ادعا کرده است که احادیث و روایات بسیاری از زبان پاک ائمه معصومین درباره آنها رسیده!! لذا با تذکر به این نکته که در باب تعمیر قبور بدبختانه یا خوشبختانه در تمام کتب شیعه بیش از یک حدیث نیست و اثبات وجود زیادتر بر آن بر عهده مدعی است، حدیث مذکور را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و آن را به لحاظ سند و متن مورد تحقیق و مطالعه قرار داده و قضاوت را به ارباب فضل و عقل و انصاف وا می‌گذاریم. و من الله التوفیق.

قبل از ورود به بحث لازم است یادآور شویم که ساختن بقعه و پرداختن دخمه و پرستش اموات یکی از آداب و سنن ادیان خرافی و باطله قبل از اسلام بوده و صفحات تاریخ بدان مشحون است مخصوصاً ایران که دخمه برای اموات و بنای قبه و بارگاه برای شاهان و شاهزادگان و بزرگان از عادت و سنت ایرانیان است که از جمله قبر «کورش» اول معروف به «گوردختر» که «واندنبگ» کشف کرده و قبر «چه ایش پیش» و قبر «راه دختر» در آرمگاه «پاسارگاد» که توسط «هرسفلد» مکشوف شد و طبق تحقیق باستان شناسان تاریخ این بناها به قرن هفتم قبل از میلاد میرسد و در شماره ۵۲۷۵- ۳۹/۱۱/۹ روزنامه کیهان شرح داده شده.

هنوز قبر کورش کبیر در مشهد مرغاب و قبر داریوش اول در نقش رستم و تخت مادر سلیمان در ایران و اهرام فراعنه مصر و وادی مقابر الملوک در ساحل غربی نیل و جانیشینان «چچوت» که مقبره سلاطین جبار و خدایان ستمکار مصر است (طبق گزارش «واندنبرک» به نقل از روزنامه کیهان ۳ بهمن ۱۳۳۹) در آن سرزمین خودنمایی می‌کند و به تحقیق مورخین مانند «ویل دورانت» قریب پنجاه قرن بر آنها می‌گذرد و همه روزه به وسیله باستان شناسان در سرزمین‌های ایران و مصر گوری یا بقعه و بارگاه و مرقد و ضریحی از زیر خاک بیرون می‌آید چنانکه همین سال جاری قبر (کوری دختر) در بین کازرون و برازجان و پنج آتشکده که عینا شبیه به قبر کورش کبیر بود توسط پرفسور «واندنبرک» بلژیکی، کشف شد.

اما در اسلام چنانکه تاریخ نورانی آن، حکایت می‌کند نه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و نه در زمان خلفای راشدین و نه در زمان مسلمین صدر اول از ساختن گنبد و بارگاه و تعیین خادم و قاری برای قبر هیچ یک از اولیاء و بزرگان سابقه ای در دست نیست. با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت شهداء احد می‌رفت و فاطمه زهرا «قبر حمزه سیدالشهداء علیه السلام» را زیارت می‌کرد و امیرالمؤمنین به زیارت قبور تشریف می‌برد و در زمان حضرتش صدها و هزارها از بزرگان صحابه رسول خدا و یاران و شیعیان آن بزرگوار یا در میدان جنگ شهید و یا در بستر مرگ از دنیا رفتند ولی هیچ کدام نه قبرشان تعمیر شد و نه قبه و بارگاهی داشتند و همچنین سایرین، تاوقتی که کشورهای ایران و مصر و روم و امثال اینان با مجاهدت سربازان اسلام، مسلمانی را پذیرفتند و بعد از یکی دو قرن کم کم افراد زبده کشورهای نام برده در دربار خلفاء مقاماتی احراز کردند، آنگاه دأب و عادت و آداب و سنت مذاهب خود را به وسایل مرموزی وارد دین اسلام کردند و مخصوصا ایرانیان که تا توانستند آداب و سنن مجوسیت را به عناوین مختلف داخل دین اسلام کردند که عید نوروز از آن جمله است! و آداب دفن اموات ما، اکثرا آلوده به مراسم مجوسیت و از آن جمله ساختن بقعه و دخمه و روشن کردن

شمع و چراغ و خیر حلوا و میوه بر سر قبر، از این قبیل است که برای تحقیق این مطالب باید به کتابهای «سیرتمدن و تطور ملل» و «مشرق زمین گاهواره تمدن» و «میراث اسلام» و آغاز تمدن بشر و صدها مانند این تألیفات از محققین داخلی و خارجی، رجوع کرد.

اینک پردازیم به حدیثی که مورد استناد طرفداران تعمیر قبور امام زادگان است: در تمام کتب معتبر شیعه یک حدیث با اندک اختلافی در عبارت در موضوع تعمیر قبور آورده‌اند، متن حدیث چنین است:

در تهذیب طوسی به اسناد خود از محمد بن احمد بن داوود و او از محمد بن علی بن فضل و او از حسین بن محمد فرزدق و او از موسی الأحول و او از محمد بن اُبی السری و او از عبدالله بن محمد البلوی و او از عماره بن زید از ابو عامر واعظ اهل حجاز روایت می‌کند که او گفت: آمدم خدمت حضرت صادق و گفتم چه ثواب است کسی را که زیارت کند قبر او را (یعنی قبر امیر المؤمنین را) و تربت (مزار) او را تعمیر نماید؟ حضرت فرمود: یا ابا عمار حدیث کرد مرا پدرم از جدش حسین بن علی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین چنین و چنان فرمود تا میرسد به این جمله که مورد استناد است: «یا علی! من عمّر قبور کم وتعاهدها فکانها أغان سلیمان بن داود علی بناء بیت المقدس!».

ای علی! هر کس قبور شما را تعمیر کند و به آن آمد و شد و اقامت نماید همچنان است که سلیمان بن داوود را بر بنای بیت المقدس کمک و یاری کرده باشد!».

ما در اینجا اولاً اسناد این حدیث را بر اساس علم درایه و رجال که مقبول آقایان است مورد دقت قرار می‌دهیم و سپس می‌پردازیم به مضمون آن:

در طریق اول آن در کتاب «فرحة الغری» ابن طاوس و تهذیب طوسی «عبدالله بن محمد البلوی» آمده است.

در کتب رجال این مرد را چنین توصیف نموده‌اند:

طوسی در خلاصه می نویسد: **إنه ضعیف مطعون علیه**، این بدبخت هم حدیثش ضعیف است و هم خودش مطعون است.

رجال نجاشی هم او را ضعیف می‌شمارد و در رجال غضایری گفته شده: «**عبدالله بن محمد عمر بن محفوظ البلوی أبو محمد کذاب وضاع للحديث لا یلتفت إلی حدیثه ولا یعبأ به**». می‌فرماید: عبدالله البلوی بسیار دروغگو و بسیار حدیث ساز بوده به حدیث او التفاتی (توجهی) نمی‌شود و نباید بدان اعتناء نمود.

حالا ببینید این شخص خیلی محترم!! از چه کسی حدیث نقل می‌کند، چنانکه در اسناد حدیث ملاحظه فرمودید او از عماره بن زید روایت می‌کند. اینک جناب عماره بن زید را بشناسید!!

رجال نجاشی می نویسد: **عمارة بن زید الخولانی الهمدانی لا یعرف من أمره غیر هذا**. یعنی از آقای عماره بن زید چیزی معلوم نیست که این شخص وجود داشته یا نه جز همین اسم بی مسمی!

رجال ممقانی هم می‌گوید: «**ذکر الحسین بن عبیدالله أنه سمع بعض أصحابنا یقول سئل عبدالله بن محمد البلوی عن عمارة بن زید هذا الذي حدثك؟ فقال: رجل نزل من السماء حدثني ثم عرج**».

یعنی، از آقای عبدالله بن محمد البلوی خوشنام بسیار راستگو!! که شرحش در بالا گذشت، پرسیدند که این عماره بن زیدی که تو را حدیث گفته چه کسی است؟! گفت مردی است که از آسمان نازل شد مرا حدیث گفته آنگاه عروج (بالا رفت) فرمود!!

در رجال غضائری هم از این آقای عماره بن زید این تعریف و توصیف شایان را می‌بینیم: «**أصحابنا یقولون إنه اسم لیس تحته أحد و کل ما یرویه کذب والکذب بین فی وجه حدیثه**».

یعنی اصحاب ما (یعنی شیعه) میگویند: که عماره بن زید اسمی است بی مسمما که تحت این نام احدی نیست و هر چه را روایت می‌کند دروغ است و اساسا دروغ از ریخت و روی حدیثش آشکار است!!

رجال ابوداود می نویسد: ضعیف است و اسمی است بدون مسمی و در خلاصه الرجال علامه هم او را بدین صفات ممتاز می ستاید!!
اینها رجال این حدیث، در کتاب «تهذیب» اند.

اینک رجال آن از کتاب «فرحة الغری» ابن طاووس روایت همین حدیث را از شیخ مفید از محمد بن احمد بن داود عن اسحق بن محمد عن احمد بن زکریا بن طهمان عن الحسن بن عبدالله بن المغیره عن علی بن حسان عن عمه عبدالرحمن عن ابی عبدالله علیه السلام آورده است.

در سند این حدیث «اسحق بن محمد» هست که در کتب رجال مثل خلاصه الرجال علامة و جامع الرواة اردبیلی و رجال طه و رجال غضائری او را چنین معرفی میکنند: «اسحق بن محمد بن أحمد أنه كان فاسد المذهب كذابا في الروية وضاعا للحدیث لا يلتفت إليه». اسحاق فاسد المذهب و در روایت بسیار دروغگو و جاعل حدیث بوده که به او توجه نمی‌شود».

یکی دیگر از رجال آن «احمد بن زکریا» است. اینک این بزرگوار!
رجال علامه می نویسد: «احمد بن زکریا القمی من الکذابین المشهورین»، «احمد بن زکریا قمی از دروغگویان مشهور است».
این احمد بن زکریا از «حسن بن عبدالله» روایت می‌کند اینک آقای حسن بن عبدالله را بشناسیم!:

خلاصه الرجال می نویسد: «حسن بن عبدالله القمی یرمی بالغلو»

یعنی وی متهم به غلو و شرک است.

این بدبخت از «علی بن حسان» روایت می‌کند، حالا برویم سراغ آقای علی بن حسان: رجال کشی می‌نویسد: «قال محمد بن مسعود سألت علي بن الحسن الفضال عن علي بن حسان قال: عن أبيها سألت؟ أما الواسطي فهو ثقة و أما الذي عندنا يشير أنه علي بن حسان الهاشمي يروي عن عمه عبدالرحمن بن كثير فهو كذاب وهو واقفي أيضا لم يدرك اباالحسن موسى عليه السلام».

مضمون کلام فوق این است که علی بن حسان هاشمی که از عمویش عبدالرحمن بن کثیر حدیث را روایت می‌کند گذشته از اینکه بسیار دروغگو بوده واقفی مذهب هم بوده و امام موسی کاظم را هم درک نکرده است! گل بود به سبزه نیز آراسته شد!

خلاصه الرجال حلی می‌نویسد: «علي بن حسان الهاشمي يروي عن عمه عبدالرحمن غال ضعيف رأيت له كتابا سآه كتاب التفسير لا يتعلق من الاسلام بسبب ولا يروي إلا عن عمه».

از این کلام معلوم می‌شود این شخص هم غلوکننده است و هم ضعیف و تفسیری که نوشته اصلا ارتباطی و تعلقی به اسلام ندارد یعنی کفریات است. بعد می‌فرماید: «ضعيف جداً، ذكره بعض أصحابنا في الغلاة فاسد الاعتقاد». بسیار ضعیف است. برخی از اصحاب ما او را در شمار غالیان (غلوکنندگان) فاسد العقیده آورده‌اند.

این آقای علی بن حسان را هم شناختیم. اینک برویم سراغ عمویش عبدالرحمن بن کثیر که این علی بن حسان از او روایت می‌کند.

رجال نجاشی چاپ جدید تهران ص ۱۷۵ می‌نویسد: «عبدالرحمن بن كثير الهاشمي مولی، كان ضعيفاً غمز أصحابنا عليه وقالوا كان يضع الأحاديث». وی ضعیف بوده و اصحاب ما (شیعیان) بر او طعنه زده‌اند و گفته‌اند که او حدیث جعل می‌کرده است». آری هنرش وضع احادیث بوده!

«خلاصة الرجال» اضافه می‌کند که: «ليس بشيء» این بیچاره هیچ نیست!.

تمام اینها از ابو عامر واعظ حجاز نقل می‌کنند و بدبختانه در کتب رجال از این واعظ حجاز نام و نشانی نیست!! هرچند اگر آقای ابوعامر از مشاهیر عباد و زهاد و فی

المثل هم ردیف امام جعفر صادق هم بود با آن رجال که دیدیم، سند این حدیث هیچ از رشی نداشت و آن حدیث را از دروغ و جعل بودن خارج نمی ساخت ولی با این حال خود این آقای واعظ اهل حجاز هم معلوم نیست چه کسی بوده؟!

بله از برکت این یک حدیث این آقایان خیلی راستگو؟! بوده که کشورهای اسلامی مملو از گنبد و بارگاه امامزادگان راست و دروغ است و کمتر ده و روستایی است که یک یا چند امامزاده نداشته باشد که به سنت ایرانی و آداب مجوسی آنها را شاهزاده (امامزاده) هم میگویند مثلاً شاهزاده (امامزاده) حمزه! شاهزاده (امامزاده) جعفر! شاهزاده (امامزاده) احمد! وقس علی ذلک، زیرا ایرانیان شاه پرست (امامزاده پرست) که قبل از اسلام صدها از این شاهزاده ها داشتند که دارای دخمه ها و گنبدها بوده اند حالا نمی توانند بدون شاهزاده باشند و بیش از ربع آب و خاک زراعی سرزمین و خانه و دکاکین آن وقف این امامزاده هاست و شما می توانید از قیاس خسارت همین یک عمل که به نام دین صورت می گیرد و صورت نورانی آن را در نزد عاقلان مشوه و نفرت انگیز می کند خسارت سایر اعمالی را که به نام دین انجام می شود و خوشبختانه دین از آن بی خبر بلکه بیزار است، به دست آورید.

اینک به مضمون این حدیث میپردازیم:

أبو عامر واعظ اهل حجاز که معلوم نشد چه کسی بوده! از صادق ع می پرسد کسی که تربت امیرالمؤمنین را تعمیر کند چه ثوابی دارد و حضرت از قول پیغمبر ص می فرماید: که به امیر المؤمنین فرمود: یا علی کسی که قبور شما را تعمیر کند مثل کسی است که به سلیمان بن داوود در بنای بیت المقدس کمک کرده است!!!

این مضمون صرف نظر از آن رجال بسیار معتبرش!! از چند نظر مخدوش و غیر قابل اعتناء و همانطور که سندش هم می رساند از بیخ دروغ است!!

اولاً: تعمیر قبور چنانکه در احادیث صحیحه که از پیغمبر و ائمه رسیده و بعداً آن احادیث را خواهیم آورد، عمل مشروعی نبوده که برای آن ثوابی باشد تا کسی از امام، ثواب آن را بپرسید!

ثانیاً: قبر امیرالمؤمنین در زمان حضرت صادق معلوم و روشن نبوده که کسی در صدد تعمیر آن بر آید تا بخواهد بداند ثوابش چیست؟

مطابق تواریخ معتبر قبر امیرالمؤمنین در زمان هارون الرشید با قرائنی کشف شد که خیلی بعد از حضرت صادق بود و چیزی که معلوم نیست پرسش از تعمیر آن بسیار بعید بلکه غیر عاقلانه است و اگر در احادیث دیده می شود که گاهی حضرت صادق به نجف تشریف برده و به آن نقاطی که قبر امیرالمؤمنین احتمال داده می شد مشرف می شده به قدری گم و نامعلوم است که کسی نمی توانست بداند قبر در کجاست، چنانکه اگر گاهی از خود صادق علیه السلام پرسیده می شد که قبر در کجاست؟ حضرت علامات و اشاراتی می فرمود که نقطه مشخصی تعیین نمی شد، مثلاً در حدیث عامر که گفت: «جعلت فداک إن الناس یزعمون أن امیرالمؤمنین دفن بالرحبة» فدایت شوم مردم می پندارند که امیرالمؤمنین در رحبه مدفون است». حضرت فرمود: نه قبر او در رحبه نیست، عرض کرد پس کجاست؟ حضرت فرمود: «لما مات احتمله الحسن فأتی به ظهرا الکوفة قریبا من النجف یسره عن الغری یمنه عن الحیوة فدفنه بین ذکوات أبيض» وقتی که امیرالمؤمنین از دنیا رفت حضرت امام حسن او را برداشت و آورد پشت کوفه نزدیک نجف دست چپ غری و دست راست حیره و آن حضرت را در بین ریگهای سفیدی (که آنها را دُرّ نجف میگویند) دفن کرد». و معلوم است با چنین نشانه‌هایی قبر کسی معلوم نمی شود.

ثالثاً: ثواب تعمیر قبر را معلق به مجهول کرده زیرا بنای بیت المقدس در اسلام عملی مأمور به نیست که برای آن ثوابی تعیین شود، و بتوان اعمالی را با آن مقایسه نمود مثلاً می توان گفت ثواب فلان عمل برابر با چندین حج یا چند جهاد یا چند رکعت

نماز و از این قبیل است زیرا اینها در شرع اعمالی مأمور به هستند که انجام آنها موجب ثواب است. ولی بنای بیت المقدس آن هم در زمان سلیمان بن داوود چه عملی است که مقیاس اعمال حسنه دیگر شود؟!

رابعاً: اعانت به سلیمان بن داوود در بنای بیت المقدس به نص قرآن کار دیوان و جنیان بوده است: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحْرِبٍ وَتَمَثِيلٍ وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِدَتٍ أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾ [سبأ: ۱۳].

«و از (جنیان) برایش (سلیمان) قصرها و مجسمه‌ها و کاسه‌هایی چنان حوض و دیگهای

ثابت چنانکه میخواست می ساختند»

طوسی در ذیل همین آیه شریفه در کتاب «مجمع البیان» (چاپ جدید تهران، جلد هشتم، ص ۳۸۲) مینویسد: «کان مما عملوه بناء بیت المقدس» یعنی از جمله چیزهای که شیاطین برای حضرت سلیمان علیه السلام ساختند بیت المقدس بود، آنگاه مطلب را بدین عبارت دنبال می کند: «توفاه الله (داوود) واستخلف سليمان فأحب إتمام بيت المقدس فجمع الجن والشیاطین وقسم علیهم الأعمال» یعنی: چون خدا جان داوود را گرفت سلیمان جانشین او گشت و خواست بیت المقدس را به اتمام رساند لذا جن و شیاطین را جمع نمود و کارهای بیت المقدس را در میان آنها تقسیم کرد که هر طائفه‌ای به کار مخصوصی بپردازد. سپس کار هر دسته‌ای را شرح می دهد و جالب اینکه قرآن همین ساختن بیت المقدس را عذاب مهین می خواند و می فرماید: ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ [سبأ: ۱۴].

تفسیر «منهج الصادقین» (چاپ علمی تهران، جلد هفتم، ص ۳۵۳ و ۳۵۴) شرح ساختمان بیت المقدس را به وسیله جنیان به تفصیل بیان می کند چنانکه گویی هیچ انسانی در بنای آن دخالت نداشته و در تفسیر آیه شریفه ﴿مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ مینویسد: گویند هنوز یکسال کار مانده بود در بنای بیت المقدس که متقاضی اجل به

سلیمان در آمد طلب ودیعه‌ی روح نمود سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش نکنید و مرا بر عصایم تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نماند و مسجد به اتمام رسد. و در بحار الانوار (چاپ کمپانی جلد پنجم، ص ۳۵۰-۳۵۱) نیز همین مضمون آمده است.

پس تعمیر مزار امیرالمومنین با کاری که جنیان متصدی آن بودند چگونه مقایسه‌ای است؟!.

خامساً: اگر تعمیر قبر امیرالمؤمنین ثوابی داشته چرا خود صادق علیه السلام که به آن داناتر بود و قدرت مالی داشته (چنانکه خود آن جناب می‌فرماید: من ثروتمندترین اهل مدینه هستم. . .) قیام نکرد و اگر گفته شود که نفوذ معنوی نداشت، می‌بینیم چنین نیست زیرا آن حضرت در بحبوحه قدرت خلفای جور، رئیس شرطه داوود بن علی حاکم مدینه را که معلی بن خنیس را کشته بود به وسیله پسرش اسماعیل کشت (چنانکه در رجال کشی آمده است) و کسی هم متعرض وی نگشت.

تعمیر قبر امیر المؤمنین، از این کار، خیلی آسانتر بود و خوف دیگری هم در بین نبود و راستی اگر تعمیر قبر علی و اولاد او علیهم السلام کار باثوابی بود جا داشت که خود حضرت صادق علیه السلام قبر یکی از علویین حداقل پسر خود، اسماعیل را تعمیر نموده و قبه و بارگاهی برای او بسازد تا هم کار باثوابی را تعلیم شیعیان کرده باشد و هم از شهرت زنده بودن اسماعیل که بعد از وی اسماعیلیه قائل شدند و موجب فساد بی شماری گردیدند، بکاهد و به هر صورت یکی از ائمه معصومین و یا مؤمنین می‌توانست این سنت سنیّه را به جا آورد تا بعداً مورد استناد دیگران قرار گیرد.

سادساً: فرض کنیم که تعمیر قبور امیرالمؤمنین و اولاد او سلام الله علیهم اجمعین کار ثوابی باشد دیگر گنبد و بارگاه ساختن برای هر امامزاده خیالی چرا؟ مگر اینکه بگوئید چون امامزاده‌ها هم سادات و از اولاد امیرالمؤمنین اند مشمول این حدیث بسیار شریف! و راست می‌شوند که در این صورت باید گفت برای تمام سادات که از دنیا

می‌روند و البته یقین به موجودیتشان بیش از بیشتر امامزاده هاست باید گنبد و بارگاه درست کرد ولی آیا می‌دانید درچنین صورت وضع این مملکت چگونه خواهد شد؟! چنانکه گفتیم حداقل ثلث مسلمانان از سادات و منسوب به پیغمبر و ائمه اطهار اند، با قبول این معنی باید یک طاق سر تا سری به تمام ایران و کشورهای اسلامی زد و آن را قبرستان امامزادگان نامید! هر چند همین الان هم بهتر از قبرستان نیست؟! **سابعاً:** فساد این عمل منحصر به گور امامزادگان نیست، بلکه چنان که می‌بینم به طبقه مترف و مسرف که خود را اشراف کشور می‌دانند نیز سرایت کرده.

الان درهمین شهر قم قبرستانهای عجیب و غریبی ساخته شده که لاشه گندیده ثروتمندان و دزدان اجتماعی را در آن دفن می‌کنند و صاحب مقبره و خادم و قاری و فرش و چراغ و امثال آن هم هستند و یک نفر از پولدارهای گردن کلفت تهران لابد برای رضای خدا! مقبره خیلی مجلل در این شهر ساخته که هر بقعه ای را به ثروتمندان تهران و شهرستان به سی یا چهل هزار تومان می‌فروشد.

آری این است آنچه پاره‌ای حامیان دین از آن دفاع می‌کنند و این عمل مجوسی را یکی از ارکان دین خاتم النبیین می‌پندارند و اگر کسی سخن گوید او را به تیر تهمت و هر گونه صدمه ای که از دستشان بر آید آزار می‌دهند و از خدا شرم و از پیغمبر آزر و از روز قیامت وحشتی ندارند!

احادیثی که در نهی از تعمیر قبور وارد شده

اینک برویم سراغ احادیثی که از جانب پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام در باب نهی از تعمیر قبور وارد شده و آن احادیث شریف را که کتاب خدا و سنت پیغمبر نیز مؤید آنهاست با این حدیث قلابی مقایسه کنیم:

۱- درکتاب «محاسن» برقی و «وسائل الشیعه» باب ۴۳ از ابواب دفن اموات از اصبح بن نباته از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «من جدد قبراً أو مثل مثلاً فقد خرج عن الإسلام».

کسی که قبری را تجدید کند (یعنی بعد از مندرس (فرسوده) شدن از نو تعمیر نماید) یا مجسمه ای بسازد در حقیقت از اسلام خارج شده است.

۲- در کتاب کافی از ابی القداح روایت شده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «قال أمير المؤمنين عليه السلام بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله المدينة في هدم القبور وكسر الصور فقال لا تدع صورة إلا محوتها ولا قبراً إلا سويته».

- علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه وآله مرا به مدینه گسیل داشت (فرستاد) برای خرابی گورستانها و شکستن صورتها (تصویر و مجسمه) و فرمود: هیچ تصویری مگذار مگر اینکه آن را محو کنی و هیچ قبری را مگذار مگر اینکه آن را با زمین مساوی گردانی.

۳- شهید اول در کتاب «ذکری» از ابی الهیاج روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: «أبعثني عليه رسول الله لا تری قبراً مشرفاً إلا سويته ولا تمثالاً إلا طمسته».

- تو را به مأموریتی میفرستم که پیامبر مرا به چنین مأموریتی فرستاد، هیچ قبری را که از زمین بلند شده (یعنی آن را بالا آورده اند) مگذار مگر اینکه آن را مساوی زمین گردانی و هیچ تمثال و مجسمه ای را مگذار مگر اینکه آن را از بین ببری.

۴- در کتاب تهذیب شیخ طوسی و وسائل الشیعیه باب ۴۴ از ابواب دفن آورده اند: «عن علي بن جعفر قال سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن البناء على القبر والجلوس عليه هل يصلح؟ قال: لا يصلح البناء عليه ولا الجلوس ولا تحصيله ولا تطيينه».

- علی بن جعفر میگویند: از برادر ام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کرد که آیا ساختمان روی قبر و نشستن بر روی آن خوب است؟ فرمود: نه ساختمان روی قبر خوب است و نه نشستن بر روی آن، نه گچ کاری آن و نه گل مالی نمودن آن.

۵- در مجالس شیخ صدوق از صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت از اجداد بزرگوارش روایت نمود و گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله از گچ مالی نمودن قبر و نماز خواندن در آن نهی فرمود.

- ۶- در محاسن برقی از جراح مدائنی از ابی عبدالله صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لا تبنوا علی القبور و لا تصوروا سقوف البيوت فإن رسول الله ص كره ذلك»
- بر قبرها بنا نکنید و سقفهای خانه ها را نقاشی نکنید برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این عمل را مکروه دانست.
- ۷- در وسائل الشعیه، باب ۴۴ ابواب دفن از صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «نهی رسول الله ص أن یصلی علی قبر أو یقعد علیه أو ینی علیه».
- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی فرمود که بر قبری نماز گزاری شود یا روی آن بنشینند یا بر آن ساختمانی بنا کنند.
- ۸- در «معانی الأخبار» آمده است: «عن قاسم بن عبید رفعه إلى النبي ص نهی عن تقصيص القبور و هو التخصيص».
- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از گچ کاری گورها نهی فرمود.
- ۹- «فقه الرضا» روایت کرده: «خرج علي إلى الناس فقال: ... و هل تعلمون أنه ص لعن من جعل القبور مصلى و لعن من يجعل مع الله إلهاً».
- علی علیه السلام به سوی مردم آمد و فرمود: آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی را که قبرها را مصلی و جای نماز خواندن قرار دهد لعنت کرده است و کسی که با خدا معبودی دیگر قرار دهد نیز لعنت فرموده؟ یعنی هر دو مشرک اند!!
- ۱۰- شیخ صدوق در «من لا یحضره الفقیه» از کاظم علیه السلام روایت کرده است که بدین وسیله آرامش یابد و آنکه منافق است احساس ألم کند.

- ۱- این حدیث نماز خواندن روی قبر را در کنار شرک قرار داده زیرا اسلام که توحید خالص است باتوجه به قبر نمی سازد باید به مقبره سازان و کسانی که آنجا را محل عبادت و دعا قرار می دهند گفت، آیا ائمه با فرمایش جدشان موافق اند یا خیر؟ و آیا مدعیان پیروی از آنها باید سخن آنان را بپذیرند یا خیر؟ (برقی)

مختصراً به همین ده حدیث شریف اکتفاء می‌کنیم و اگر می‌خواستیم تمام احادیثی که در این باب رسیده در اینجا بیاریم مقاله طولانی می‌شد، و برای اینکه بدانید فرقی بین پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام و سایرین در این مورد نیست حدیث علل الشرایع را می‌آوریم که حضرت صادق از پدر بزرگوارش روایت می‌کند که: «إن قبر النبي صلی الله علیه و آله رفع شبراً من الأرض».

- قبر پیغمبر فقط یک وجب از زمین بالا آمده بود.

و خود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تتخذوا قبوري قبلة ولا مسجداً فإن الله تعالى لعن اليهود اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»

- قبر مرا قبله قرار ندهید و مسجد نکنید زیرا خدای تعالی یهود را برای اینکه قبور پیغمبران خود را مسجد کرده بودند لعنت فرمود.

احادیثی که در این صفحات به نظر خوانندگان رسید همه از کتب معتبر شیعه است و از کتاب ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و حتی از کتابهای سنیان نیست که اشکالات نیش غولی به آن گرفته شود!

البته مضمون این حدیث در کتب اهل سنت نیز آمده است: «عن عائشة أن أم سلمة ذكرت لرسول الله صلی الله علیه و آله كنيسة رأتها بأرض الحبشة يقال لها مارية وذكر ما رأته فيها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله أولئك قوم إذا مات فيهم العبد الصالح بنوا على قبره مسجداً وصوروا فيه تلك الصور أولئك شرار خلق الله».

- ام سلمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد آور شد که معبدی را در سر زمین حبشه دیده است که به آن ماریه می‌گفتند و آنچه در آن از نقش و نگارها و آئینه کاریها دیده بود تعریف کرد، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اینان گروهی بودند که چون بنده صالح و

مرد خوبی در میان ایشان می‌مرد، روی قبر او مسجد می‌ساختند و در آن نقش و نگارها به کار می‌بردند، این قبیل مردم، بدترین خلق خدایند^۱.

اینک ملاحظه کنید آن یک حدیث دروغ و جعلی چون مطابق هوی و هوس کسانی بوده است که روح اموات پرستی و شاه پرستی در حیاتشان نفوذ داشته لذا آن همه قبه‌ها و بارگاهها ساخته و پرداخته و مال و وقت خود را در این راه ضایع و تلف کرده‌اند تا جایی که ربع وقف خود را نیز در این راه ضایع و تلف کرده‌اند و تا جایی که ربع معموره این کشور را معطل و باطل نموده‌اند و در نتیجه یک مشت مفتخور بیکار بار آورده و بر این ملت بدبخت تحمیل نموده‌اند و از سنت رسول و چندین حدیث که در مذمت این عمل که یادگار فراعنه و اکاسره است، وارد شده، چشم پوشیده‌اند!! تو گویی نهایت آرزویشان آن است که هر روزه بارگاهی از مرده‌ای سرپا کنند و به کار او پردازند و دین و آئین را عبارت از همین چیزها بدانند و بس!

دین که در عرف عقل و شرع عبارت از امر به نهی پروردگار و احکام و قوانینی است که با اجرای آن سعادت دو جهان بندگان تأمین می‌شود در عرف این گمراهان عبارت از ذکر و فکر افراد و اشخاص و احترام و نیایش قبور آنهاست و دیگر اصلاً به فکر آنکه پیغمبر برای چه آمد و پروردگار عالم از بعثت او چه خواسته و چه چیزی از جانب پروردگار عالم آورده است، نبوده‌اند بلکه تا توانسته‌اند هر کدام را به عذری معطل و موقوف و در نتیجه دین ابدی الهی را مهجور و منسوخ نموده‌اند و هیچ هم باکشان نیست!

از دین خدا فقط چیزی که در نظر اینها مهم است همان دایر بودن مقابر و عزاداری است و به سایر امور مهم عنایت کمتری دارند.

جالب توجه است که علی المشهور موقعی که پادشاه کشور حجاز در ایران بود عده‌ای از متظاهرين به دیانت و غمخواران امت! از او درخواست نموده بودند که قبور ائمه بقیع تعمیر شود، می‌گویند او چنین گفته بود:

۱- التاج الجامل للاصول، ج ۱ ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

به نص هشت آیه قرآن حجاب بر زن مسلمان واجب است شما این حکم محکم را که مستند به آیات محکمه قرآن است منسوخ نموده و زنان خود را با این وضع رسوا در کوچه‌ها و خیابانها سر داده‌اید و هیچ به رگ غیرتتان بر نمی‌خورید، ولی در تعمیر قبور اموات که اگر از طرف شرع نهی وارد نشده باشد (و چنانکه دیدیم وارد شده) لا اقل دستوری در این باره نداریم، شما آنقدر اصرار و ابرام (پافشاری) دارید!

یکی از هنرنمائی‌های آقایان این است که چون از این مقوله سخن به میان آید می‌گویند «کسروی» و فلان و فلان هم چنین می‌گفتند و آقایان جواب آنها را داده‌اند، بروید کتاب آقای فلان را بردارید و ببینید! در جواب این آقایان باید گفت: اولاً: مگر هر حرفی را که «کسروی» گفت باطل است؟ هر چند از روی غرض باشد.

شکی نیست که آن مرد افیونی داعیه‌ای داشت و روی این نظر مقداری حرف حق و باطل به هم آمیخت اما این دلیل بطلان تمام حرفهای او نمی‌شود. دروغ بودن آن حدیث که مورد استناد گنبد سازان است، چیزی نیست که بتوان کتمان کرد و اینکه قبه و بارگاه ساختن یادگار فراعنه و اکاسره است هم چیزی نیست که در آن تردید توان نمود!؟ آن همه احادیث هم که از ناحیه پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام در مذمت این عمل وارد شده، و ما چند حدیث را آوردیم، نمی‌توان از کتب احادیث برداشت، سیره مسلمین صدر اول هم معلوم است که این قبیل کارها را اصلاً مشروع نمی‌دانسته‌اند.

در مقابل کتاب خدا و سنت رسول و احادیث شریف هر که هر چه بگوید، چرند است، هر چند عمامه‌اش به قدر گنبد مسجد اعظم و ادعایش اتصال به لاهوت و هنرش فلسفه و عرفان بافی باشد و کتابش را سرا پا از دشنام پُر کند.

در مقالاتی که ما در روزنامه «وظیفه» انتشار دادیم یادآور شدیم که با اینکه اساس ادیان حق و بعثت انبیای الهی برای برکندن ریشه شرک و بت پرستی و جانشین نمودن روح توحید و یکتا پرستی بوده با این حال چون نوع انسانی مدتها در ظلمات جهل و بت پرستی بوده، ارواح و اشخاص گذرانیده هنوز برای درک تعالیم انبیاء و اخذ معارف حق کاملاً آماده نبوده و در هر مذهبی کم و بیش آثاری از آن عقاید زشت کهن باقی

مانده است، چنانکه در مذهب یهود و نصاری که اساس دینشان برحق بود لیکن در نتیجه انس و الفت به همان خرافات دروان ظلمت و وحشیت نتوانسته اند آراء و عقاید موهوم و زشت و باطل را ترک گویند و باز هم می بینیم که عملاً به خدایی افراد معین معتقد بوده و به پرستش آنها روزگار می گذرانند.

دین مقدس اسلام که به دین توحید و یکتا پرستی مشهور و کتاب آسمانی آن حافظ و ملقن این عقیده است و آیات صریح و شریفش جداً با هر گونه کرنش به اشخاص، مخالف و هر ستایشی را شایسته ذات احدیت می شمارد که: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾. [الجن: ۱۸]. «با خداوند احدی را نخوانید.»

هرگز اجازه نمی دهد که از مخلوقات وی هر کس که بوده باشد جنبه ربوبیت گرفته و تقدیس و تسبیح شود.

پیشوایان دین مبین اسلام از پیغمبر ﷺ گرفته تا ائمه علیهم السلام و صحابه رسول همواره مراقب و مواظب بودند که کوچکترین حرکتی که از آن اثر غلونمایان باشد از مسلمانان سر نزنند تا جایی که رسول خدا از بلندشدن اشخاص در مقابل خود ممانعت می فرمود و از غایت تواضع بر الاغ بی پالان سوار گشته و بز را به دست مبارک می دوشید و در بیابان و در سفر برای پختن غذای خود هیزم جمع می کرد و از احدی کوچکترین تملق را نمی پذیرفت و اجازه نمی داد کسی آن جناب را با القاب و عناوین اشرافی خطاب کرده و بستاید و از شرح بسیاری از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام خود داری می فرمود تا مبادا مردم نادان در باره آن حضرت غلو نمایند و نسبتی ناروا دهند.

با این حال بعضی از مردم که دماغشان آکنده به بت پرستی و روحشان از پرستش اشخاص و ارواح سیراب شده بود نتوانستند حقیقت تعالیم اسلام را کاملاً درک کنند که درعالم وجود و جهان غیب و شهود جز یک خدای معبود نیست و هیچ قدرت و نیرو و مشیتی و اراده ای جز الله که مؤثر در آفرینش و هستی است یافت نمی شود.

افسوس که با آن همه تأکیدات، متأسفانه روح بت پرستی شان از بین نرفت با اینکه از رسول خدا ﷺ بارها شنیده می شد که می فرمود: «إِنَّا أَنَا بَشَرٌ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِّنْ دِينِكُمْ فَخَذُوا بِهِ وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِّنْ رَأْيِي فَأَنَا بَشَرٌ»

- من نیز بشرم هرگاه شما را به چیزی امر کردم که از دستورات دین شما است آن را از من فرا بگیرید ولی هرگاه چیزی را از روی سلیقه و رأی خودم گفتم بدانید که من یک بشرم.

و نیز از آن حضرت به صحت پیوسته است که می فرمود: (أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِدُنْيَاكُمْ مِنْي) «شما در امور دنیاتان از من داناترید» و این را زمانی فرمود که دید نخلی را هرس می کنند فرمود چرا چنین میکنید آنها گمان کردند که حضرت نهیشان می نماید لذا از هرس آن خودداری کردند، اتفاقاً محصول نخل خوب نشد و بار فراوان نیاورد، چون حضرت چنین دید آن کلمات مبارک را بیان فرمود. و ائمه عليهم السلام نیز مقامی برای خود جز بیان حلال و حرام ادعا نکرده و جز راویانی از جانب خود محمد ﷺ نبودند. در کتاب «بصائر الدرجات» محمد بن حسن الصفار از هشام بن سالم روایت شده از محمد بن مسلم که گفت: بعد از قتل ابن ابی الخطاب بر امام جعفر صادق سلام الله علیه وارد شدم و از احادیثی که قبل از این حادثه روایت میکرد یادآور گشتم حضرت فرمود: «بِحَسْبِكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنْ تَقُولَ فَيُنَا يَعْلَمُونَ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ فِي سِيرِ مِنَ الْقُرْآنِ».

- همین اندازه تو را کافی است که درباره ما بگویی اینان کسانی اند که حلال و حرام را همراه با اندکی از قرآن تعلیم می دهند.

و در تفسیر «البرهان» سید هاشم بحرانی از ایوب بن الحر از صادق عليه السلام روایت می کند که به آن حضرت گفتیم امامان پاره ای داناتر از پاره دیگرند فرمود: «نعم وعلمهم بالحلال والحرام و تفسیر القرآن واحد».

- آری و علمشان به حلال و حرام و تفسیر قرآن یکی است.

ائمه عليهم السلام از دانستن غیب که پاره ای از غلات لعنهم الله به وجود مقدسشان نسبت می دهند کمال استیحاş را داشتند چنانکه در کتاب بحار از «اختصاص» از صادق عليه السلام

روایت شده که فرمود: «لقد كان بيني وبينه الى امام هذه لحظة القلم فأتني هذه فلو كنت أعلم الغيب ما كانت تأتيني ولقد قاسمت مع عبدالله بن الحسن حائطا بيني وبينه فأصابه السهل والشرب وأصابني الجبل».

در این حدیث از پیش آمدهایی که خود حضرت در باطن به آن راضی نبوده و در صدد تغییر آن بوده لیکن چون قدرت بر تغییر و علم به غیب نداشته بیان می نماید که از جمله باغی بوده که بین او و عبدالله بن حسن بوده و حضرت دوست میداشت که قسمت آبادتر نصیب وی شود ولی قسمت سنگستان نصیب وی میگردد!!

ندانستن غیب نه تنها از مقام امامت ائمه نمی کاهد بلکه حتی رسول خدا ﷺ که مؤید تأییدات الهی و مهبط وحی الهی است دانستن آن را از خود نفی می کند به موجب آیه شریفه قرآن: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ». [الأعراف:

[۱۸۸

«بگو اگر غیب می دانستم خیر بسیار گرد می آوردم و به من بدی نمی رسید، من برای آنان که ایمان آورده اند جز بیم دهنده و مژده آورنده ای بیش نیستم.»
 نه تنها آن بزرگواران علم غیب نمی دانستند بلکه بسیاری از عوارض بشری که عارض هر فرد عادی می شد برایشان نیز عارض می گردید چنانکه در جلد هفتم «بحار الأنوار» و در «عیون أخبار الرضا» از «هروی» روایت شده است که می گوید خدمت رضاعلیه عرض کردم که یا ابن رسول الله در کوفه گروهی هستند که می پندارند که بر رسول خدا ﷺ سهو و اشتباهی در نمازش واقع نمی شد حضرت فرمود: «كذبوا عنهم الله أن الذي لا سهو هو الله».

- خدا ایشان را لعنت کند دروغ گفته اند آن که سهو نمی کند فقط خدای تعالی است که جز او خدایی نیست.

«فضیل» روایت می‌کند که به حضرت صادق موضوع سهو را یادآور شدم، حضرت فرمود: «وینفلت من ذلك أحد؟ ربما أقعدت الخادم خلفي يحفظ علي صلواتي».

- مگر ممکن است کسی سهو نکند؟ بسا می‌شود که من خادم خود را پشت سرم می‌گزارم که حساب رکعات نماز مرا محفوظ دارد!

امیر المؤمنین در نامه‌ای که به «منذر بن جارود» نوشته می‌فرماید: «فإن صلاح أبيك غري منك و ظننت أنك تتبع هديه وتسلك سبيله».

- همانا نیکوکاری پدرت مرا فریفت و پنداشتم که هدایت او را پیروی می‌کنی و به راه او می‌روی. (نهج البلاغه / نامه ۷۱).

چنانکه در مقدمه تفسیر «البرهان» در باب دهم منقول است کسانی بعضی از آیات را به ائمه تفسیر میکردند. «مفضل بن عمر» این معنی را خدمت حضرت صادق عرض نمود آن بزرگوار فرمود: «من كان يدين بهذه الصفة التي سألتني عنها فهو عندي مشرك بالله».

- کسی که چنین عقیده‌ای که تو از آن پرسش نمودی دارد در نزد من مشرک به خداست.

و یا وصایای مؤکدی که امیر المؤمنین و ائمه عليهم السلام درباره بر حذر بودن از غلو درباره خودشان فرمودند، مانند: «هلك في رجلان: محبّ غال و مبغض قال».

- دو کس در مورد من هلاک شدند: دوستدار غلو کننده و دشمنی که اظهار کند. (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۱۷)

که به عبارات مختلف از آن حضرت روایت شده در «تحف العقول» نیز ضمن وصایای امیر المؤمنین است که: «إياكم والغلو فينا قولوا إنا عباد مربوبون وقولوا في فضلنا ما شئتم من أحبنا فليعمل بعملنا ويستعن بالورع».

- از غلو و مبالغه درباره ما بر حذر باشید، ما بندگانی پرورده خداییم درباره فضائل ما آنچه می‌خواهید بگوئید، کسی که ما را دوست بدارد باید عمل ما را انجام دهد و از پرهیزکاری مددگیرد.

و مکرر سفارش می کردند که: «لا تفضحوا أنفسکم عند عدوکم يوم القيامة». - یعنی با این عقاید سخیفه موجب روشنی چشم دشمن و رسوایی خودتان در روز قیامت نشوید.

اما متأسفانه چنانکه در بحث «جهاد» یاد آور شدیم دشمنان زیرک و دوستان احمق احادیث زیادی درباره ائمه علیهم السلام جعل نمودند که آنان عالم به غیب‌اند و مرده را زنده می‌کنند و مریضی را شفا میدهند و روزی مردم را تقسیم می‌کنند و هیچ ملکی بدون اذن ایشان از جای نمی‌جنبند و در موقع ضربت زدن به «مرحب» جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از آسمان نازل می‌شوند که مبدا ضربت امیر المؤمنین گاو و ماهی حامل زمین را از بین ببرد! و در گهواره اژدها میدرند و در قناده به آسمان می‌پیرند. و قبل از نزول قرآن و بعثت پیغمبر آخر الزمان علی‌الین در گهواره قرآن خواند!! (و تازگیها والعیاذ بالله علی و ائمه را تقسیم کننده‌ی بهشت و دوزخ نامیده‌اند) و از این قبیل افسانه‌ها که در نظر عقل و شرع مردود است، وضع نموده‌اند و بارها ائمه علیهم السلام آنان را لعن کرده‌اند و از آنها اظهار برائت و بیزاری نموده‌اند چنانکه در «خصال» صدوق از رضاء علیه السلام نقل شده که فرمود: «إنما وضع الأخبار عنا في الجبر والتشبيه الغلات الذين صغروا عظمة الله فمن أحبهم فقد أبغضنا و من أبغضهم فقد أحبنا».

- همانا غلات که عظمت پروردگارا کوچک شمرده‌اند از ما اخباری در جبر و تشبیه جعل کرده‌اند، هر که ایشان را دوست بدارد با ما دشمنی ورزیده و هر که آنان را دشمن بدارد با ما دوستی کرده است.

در جلد هفتم بحار و در کتاب شریف «عیون أخبار الرضا» از ابراهیم بن ابی محمود روایت شده که به رضاء علیه السلام عرض کردم که در نزد ما اخباری در فضائل امیر المؤمنین و فضائل شما اهل بیت است که آن روایات مخالف چیزهایی است که در نزد شماست و مانند آن را از شما ندیده و نمی‌شناسیم آیا بدان معتقد شویم، حضرت فرمود: «یا ابا محمود إن مخالفینا وضعوا أخبارا في فضائلنا وجعلوها على ثلاثة أقسام أحدها الغلو فینا وثانیها التّقصیر فی أمرنا وثالثها التصریح بمثالب أعدائنا».

- مخالفین ما اخباری در فضائل ما وضع و جعل کردند و آن را بر سه قسمت نمودند یک قسمت غلو است درباره ما (مانند احادیثی که به آنان جنبه ربوبیت و علم غیب و احیای اموات و امثال آن را می دهد)^۱ و دومی تقصیر در امر ماست (مانند احادیثی که تزیین احکام را به آن بزرگواران نسبت داده اند)^۲ و سومی تصریح در مذمت و بدگویی در باره دشمنان ماست (چنانکه درباره دشمنان اهل بیت چیزهایی می گویند که با هیچ منطقی سازگار نیست)^۳.

حیدر علی قلمداران



۱ - زیرا رواج این اخبار، سبب می شود مسلمین، پیروان ائمه را مشرک بدانند.

۲ - اینگونه اخبار سبب می شود که مردم به خود ائمه بدبین شوند.

۳ - این دسته از احادیث موجب می شود که مسلمانان، ائمه و پیروان آنها را بی انصاف و مغرض دانسته و نسبت به ائمه بزرگوار سخنان ناروا بگویند. (برقی)

تکمله علامه برقی

چنانکه در حاشیه صفحه ۸۶ همین کتاب وعده کردیم. علاوه بر رجالی که مؤلف محترم معرفی فرموده‌اند ما نیز چند تن دیگر راویان زیارات را معرفی می‌کنیم:

۴۵- ابراهیم بن اسحاق الدینوری: علمای رجال نامی از او نبوده‌اند بنابراین مهمل و وجودش مشکوک است. ولی در وسائل (۱۰/۴۷۰) همین ابراهیم از عمر بن ابی زاهر که او نیز مهمل و مجهول است از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «به هر کس جز علی بن ابی طالب امیر المؤمنین گفته شود کافر است.» این مرد مجهول می‌گوید به امام صادق عرض کردم پس به امام قائم چگونه سلام کنیم؟ فرمود بگو: «السلام عليك يا بقية الله!» معلوم نیست این روایت چه وقت جعل شده زیرا در زمان صادق که قائم تولد نیافته بود تا به او سلام کنند. به اضافه گفتن «بقية الله» به امام چه معنی دارد و موافق کتاب خدا نیست زیرا حق تعالی می‌فرماید: شعيب به قوم خود گفت: ﴿وَيَقَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ ﴿٨٦﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ ﴿٨٥﴾

(هود: ۸۶-۸۵)

«ای قوم من کیل و ترازو را با عدالت و تمام بدهید و اجناس مردم را کم مگذارید و در زمین فساد مکنید: اگر مؤمن باشید آنچه خدا برای شما باقی گذارد (در معاملات بهره حلالی که برای شما میماند) برای شما بهتر است و من حافظ و نگهبان بر شما نیستم.» پس در این آیه بهره عادلانه‌ای که در معاملات میماند، خداوند «بقية الله» نامیده و مربوط به امام و یا رسول نیست و گرنه خدا اجزاء ندارد که چیزی از آن به نام امام باقی مانده باشد!!

عجیب است که شیعه نمایان همین روایت را که روای آن مجهول است گرفتند و پایه عقاید خود قرار داده‌اند! به اضافه اگر کسی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یا از طرف

زمامدار حقیقی مسلمین بر جمعی از مؤمنین فرمانده و امین شد، آیا او امیر مؤمنان نیست؟ و اگر کسی گفت: ای امیر مؤمنان به داد فلان برس. آیا کافر می‌شود؟! حتی فرض می‌کنیم کار بدی کرده باشد اما چرا کافر شود؟ کافر کسی است که یکی از اصول و فروع مسلم ضروری اسلام را منکر شود این شخص که منکر چیزی نشده. این راوی خواسته در بین مسلمین کینه و تفرقه ایجاد کند و چون عامه مسلمین خلفای راشدین را امیرالمؤمنین گفته‌اند پس تمام آنان کافراند!!! ببینید چگونه به نام امام هر چه خواسته‌اند به دین افزوده‌اند؟

۴۶- ابراهیم بن اسحاق النهاوندی: طوسی در کتاب فهرست، او را ضعیف و در دینش متهم دانسته است و مقصود او از ضعیف آن است که از پیروان ائمه نبوده و فاسق و اهل بدعت بوده: و همچنین فرموده نجاشی و حلی و ممقانی نیز چنین است.

غضائری گوید: او ضعیف و در مذهب او غلو و ارتفاع است: ولی متأخرین در کتب مزار از او روایات بسیاری نقل کرده از جمله وسائل در باب زیارت قبر الرضا علیه السلام از او روایت کرده که امام رضا به او گفته هر کس مزار مرا زیارت کند من سه جا در قیامت او را از ترس نجات می‌دهم و خلاص می‌کنم: در وقت پرواز نامه اعمال و در صراط و نزد میزان.

اکنون ببینیم این حدیث با کتاب خدا موافق است یا خیر؟ خداوند درباره قیامت فرموده: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾. [الانفطار: ۱۹].
«روزی که هیچ کس برای دیگری کاری نتواند کند و فرمان در آن روز مخصوص پروردگار است.»

و حتی به رسول خود با استفهام انکاری فرموده: ﴿أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾. [الزمر:

۱۹].

«آیا تو می‌توانی آن که در آتش و یا اهل آتش است نجات بخشی؟ (یعنی

نمی‌توانی)»

و فرموده: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ

صَوَابًا﴾ [النبا: ۳۸]

«و روزی که روح و فرشتگان صف زده بایستند و سخن نگویند مگر آنکه رحمان او را رخصت دهد و گفتاری درست بگوید.»

ملاحظه می کنید که در قیامت، حتی ملائکه، جز به اذن الهی سخن نمی گویند و باید صواب بگویند، یعنی طبق قانون خدا سخن بگویند حال بنگرید با این روایت ضد قرآن که راوی آن ضعیف و فاسد المذهب است هر جنایتکار خیانتگر را به امید استخلاص از عذاب الهی به سوی خراسان روانه کرده اند!! مگر قرآن نخوانده اند که خدا درباره زان نوح و لوط می فرماید: ﴿فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾ [التحریم: ۱۰].

«همسران نوح و لوط به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند از خدا بی نیازشان کنند و گفته شد تا داخل آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند.»

آیا اینان خدا را به اندازه امام رؤوف و مهربان نمی دانند از این بدتر اینکه اینجانب بسیار دیده ام مسافران مشهد هر ضرر و خطری به آنان برسد و حتی اگر بیمار گردند و زیر ماشین بروند و سر و دستشان بشکند میگویند خدا خواسته، ولی اگر از صد هزار نفر بیمار و زائری که خدا بیماری ایشان را مقدر کرده یکی از آنان شفاء پیدا کند میگویند امام رضا علیه السلام شفا داده یعنی هر شر و ضرری را از خدا و هر خیر و شفائی را از امام می دانند. اینان از مجوس بدتر کرده اند زیرا مجوس می گفتند شرور از اهریمن و خیرات از یزدان است. ولی اینان نادانسته می گویند: آنچه شر باشد از خدا و آنچه خیر باشد از وساطت امام است. همچنین می گویند: امام رضا ضامن غریبان است در حالی که جیب بسیاری از غرباء را در خود حرم خالی میکنند! به هر حال نمی توان قرآن را که

می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ ۚ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ [الطور: ۲۱].

«کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندانشان در ایمان آوردن از آنان پیروی نموده‌اند (در بهشت) فرزندانشان را به ایشان ملحق می‌گردانیم بدون آن که از عمل آنان چیزی بکاهیم چرا که هر کس در گرو کارهایی است که انجام داده است.»

می فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸].

یعنی: «هر کس در گرو اعمال خویش است.»

با این روایات ضعیف نادیده گرفت، و روز قیامت جز ایمان و عمل صالح به درد انسان نمی خورد.

۴۷- ابراهیم الزیات: کسی به این نام وجود نداشته و اثری از او در کتب رجال نیست. از این شخص مجهول مهمل بلکه معدوم، روایات زیادی در ابواب مزار با ثواب های بی حد و حساب نقل شده است.

۴۸- ابراهیم بن عقبه: این شخص نامش در رجال هست ولی در مدح او و یا قدح او چیزی وارد نشده و معلوم نیست چه عقیده و عملی داشته اما عده ای از او در ابواب مزار روایت کرده‌اند.

۴۹- ابراهیم بن محمد القرشی: مجهول و مهمول است.

۵۰- ابراهیم بن یحیی: مهمل و مجهول است.

۵۱- ابراهیم بن ابی حجر الأسلمی: علمای رجال او را مهمل و مجهول دانسته‌اند ولی صدوق و صاحب وسائل در جلد دهم ص ۴۳۷ از او روایت کرده‌اند که او روایت کرده از دو شخص دیگر که یکی از آنان قبیصه مجهول الحال و دیگری از غلات است روایت کرده‌اند از رسول خدا که فرمود: (ستدفن بضغة مني بأرض خراسان ما زارها مكروب إلا نفس الله كربته ولا مذنب إلا غفر الله ذنوبه).

- پاره‌ای از تن من در زمین خراسان دفن شود که هر گرفتاری او را زیارت کند گرفتاری از او بر طرف می‌شود و هر گناهکاری او را زیارت کند خدا گناهان او را می‌آمرزد!! به دستاویز همین روایت هر جنایتکار و گنه‌کاری مرقد آن حضرت را زیارت و دل خود را خوش می‌کردند ولی گناه آنان آمرزیده نمی‌شد اما اگر قبر یکی از فرزندان اختری ایشان را زیارت کنند آمرزیده می‌شوند؟! **إِنْ هَذَا الشَّيْءُ عَجِيبٌ وَمَا تَقْبَلُهُ إِلَّا الْحَمَقَاءُ** «این چیز خیلی عجیب است که جز احمقان آن را قبول نمی‌کنند».

به هر حال هیچ مدرک قرآنی و عقلی نمی‌توان یافت که خدا گناهان را با دیدن قبر می‌بخشد چنانکه در قرآن فرموده: **﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾**. [النساء: ۱۱۰].

«هر کس عمل بدی کند و یا بر خود ظلم و ستم نماید سپس از خداوند آمرزش بطلبد خدا را آمرزندهٔ مهربان خواهد یافت.»

بنابراین خوب است شخص گناهکار به جای زیارت و خواندن غیر خدا توبه کند که خدا گناهانش را که از روی جهالت انجام داده بیخشد البته پس از توبه عمل خود را اصلاح نموده و تقوی پیشه کند و اگر حقی از مردم به گردن دارد ادا کند چنانکه خداوند فرموده: **﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾**. [النحل: ۱۱۹]

«همانا پروردگارت بر کسانی که از نادانی کرداری بد کرده‌اند و پس از آن توبه کرده و عمل خود را اصلاح کرده‌اند، همانا پس از این پروردگارت هر آینه آمرزگار و مهربان است.»

و همچنین اگر کسی گناهی کرده باید زود توبه کند و توبه را به تأخیر نیندازد چنانکه خداوند فرموده: **﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾**. [النساء: ۱۷].

«همانا پذیرفتن توبه برخدا است برای آنان که به جهالت کار بد می‌کنند سپس به زودی توبه می‌کنند پس فقط ایشانند که خدا توبه آنان را می‌پذیرد.»
 علی ع می‌فرماید: «رب دائب مضیع، ورب کادح خاسر لا یجدع الله عن جنته ولا تنال مرضاته إلا بطاعته».

- چه بسیار کوشنده (تلاش کننده) ای که عمل خود را ضایع می‌کند و چه بسیار رنج برنده‌ای که از عملش زیان می‌برد (عمل او بدعت است) خدا را برای رفتن به بهشت او، نمی‌توان فریب داد و رضای خدا به دست نخواهد آمد مگر به اطاعت از خدا». (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹).

۵۲- ابن خنیس: یکی از راویان زیارت و مهمل است و او غیر از معلی بن خنیس و متأخر از زمان او است. اگر چه «معلی» نیز ضعیف و محل اعتماد غلات (غلوکنندگان) بوده و غالیان و کذابان روایات خود را از او نقل کرده‌اند.

۵۳- ابو بزیع: مجهول و مهمل است ولی در ابواب مزار بسیار از او روایت کرده‌اند!

۵۴- ابو الیسع: این شخص از مجاهیل است و علمای رجال او را مهمل دانسته‌اند چنانکه ممقانی در جلد سوم در باب کنی مسطور داشته، اما زیارت و ثواب‌های بسیاری از او نقل شده: در وسائل در باب «کثرة الصلاة عند قبر الحسين» روایت ششم از قول او آمده که امام صادق ع فرموده که هر وقت خواستی نماز بخوانی قبر امام حسین را قبله قرار ده!!! یعنی امام در واقع فرموده مشرک شو!! در حالی که رسول خدا ص چنانکه در همین کتاب ملاحظه کردید فرموده قبر مرا قبله قرار ندهید و هر کس را که چنین کند لعنت کرده. باز در باب «تحريم أكل الطين» «حرام بودن خوردن گل» از همین ابوالیسع روایت کرده که امام صادق فرموده اگر کسی از گل قبر امام حسین ع برای برکت بخورد و یا همراه خود نگاه دارد باکی نیست. به واسطه همین روایت شیعه نمایان خاکهایی که معلوم نیست کدام حقه بازی به نام خاک قبر امام آورده برای شفاء می‌خورند!! با آنکه بنا به شرع اسلام

خوردن خاک حرام و با مزاج انسان مخالف است، چه رسد به اینکه از مزار حسین علیه السلام که تماش را با سنگهای مرمر فرش کرده‌اند خاک بردارد؟!

۵۵- ابو الصامت: مجهول الحال است ولی در باب مزار از او بسیار روایت شده

است!

۵۶- ابو حماد الاعرابی: مهمل است زیرا علمای رجال ذکری از او ننموده‌اند ولی

در ابواب مزار از وی روایت کرده‌اند با اینکه در صحت خبر شرط کرده‌اند که باید راوی معلوم الحال باشد.

۵۷- ابوهارون المکفوف: یکی از رجال مذموم و مورد لعن ائمه است و می‌گفته آن

خدای قدیم که او را درک نتوان کرد که ما درک نکرده ایم و اما آنکه خالق و رازق بندگان است پس او امام محمد بن علی الباقر است!! وی از غلات می‌باشد ولی در ابواب مزار از او بسیار روایت کرده‌اند! روایاتی که چنین اشخاصی بیاورند و در کتب معتبره درج نمایند چه اثر بدی در عوام خواهد گذاشت، چنانکه گذاشته است.

مثلاً در وسائل در باب «استحباب إنشاد الشعر» از این مرد خبیث دروغی روایت

کرده‌اند که امام صادق فرموده هر کس نام حسین نزد او ذکر شود و به قدر پر مگسی آب از چشمش خارج گردد خدا برای او راضی نشود جز بهشت. این کذابی که نه خدا را قبول دارد و نه قرآن را راه نجات را به مردمی بی بند و بار نشان داده!

وهمین روایت او، با عث جری(با جرأت) شدن مداحان و سایر مردم شده که هر

کس یک شعر بخواند بهشت برای او واجب است. آن وقت پول‌ها در مجالس مردم خرج شعر گفتن و اشعار صد کتاب جدا خواندن و در دسته‌ها دم گرفتن شده است! از

جمله شاعری به نام «عماد الدین سیمی» چنین شعر کفر آمیزی سروده است:

در دایره وجود موجود علی است و نذر دو جهان مقصد و مقصود علی است

گر خانه اعتقاد ویران نشدی من فاش بگفتمی که معبود علی است

پناه بر خدا از اینگونه کفریات که در واقع دشمنی با علی است.

۵۸- ابو سعید المدائنی: ممقانی در باب کنی می‌گوید نه اسم و نه وصف او و نه حکم او معلوم شده بلکه به کلی مجهول است!

۵۹- ابو علی الحرانی: در باب مزار از او بسیار روایت شده ولی ممقانی گوید نه اسم او معلوم و نه حال او معلوم است بلکه مجهول و مهمل است.

۶۰- ابو عبدالله الحرانی: مجهول و مهمل است.

۶۱- ابو البختری وهب بن وهب: علمای رجال او را کذاب وضعیف و خبیث دانسته اند. فضل بن شاذان فرموده او از تمام مردم دروغگوتر است و او باعث قتل امام زاده عظیم الشان یحیی بن عبدالله بن حسن علیه السلام شد زیرا به دروغ نزد هارون الرشید شهادت داد که او دعوی امامت دارد و مردم را به سوی خود دعوت می‌کند. این سید بزرگوار عالمی زاهد بود و هارون به او خط امان داده بود و تمام فقهاء آن خط را دیدند و گفتند نقض آن جایز نیست. ولی ابوالبختری در حضور هارون نامه را از دست جناب یحیی گرفت و پاره کرد و گفت خون او به گردن من. لذا هارون او را شهید کرد و در عوض یک میلیون و ششصد هزار سکه به ابی البختری داد و او را بر منصب قضاوت گماشت: و چنین قاضی با مال و جان مردم چه بازی‌ها که نخواهد کرد. در کتاب مزار از چنین کسی در فضل و ثواب بی حساب زیارات روایت کرده‌اند!!

۶۲- ابو سلمه: از راویان زیارات مجهول الحال است.

۶۴- ابو عماره: مجهول الحال است. اما علمای شیعه از جمله صاحب وسائل الشیعه در باب استحباب انشاء الشعر از او روایت کرده که امام صادق به او فرموده‌ای ابوعماره هر کس شعری درباره حسین بگوید و بگرید و کسی که شعری بگوید و به گریستن تظاهر کند بهشت برای او ثابت است! ملت ما روایت چنین شخص مجهولی را مدرک نموده و هزاران کتاب مرثیه و اشعار تصنیف به نام امام ساخته و به خیال خود بهشت به گریه و یا به زیارت و یا به گفتن شعری واجب میشود.

۶۵- ابو النمیر: علمای رجال او را مجهول دانسته اند ولی در سلسله روایات زیارات ابو النمیر آمده است.

۶۶- ابو الخطاب محمد بن مقلاص: خبیث و شقی: و او کسی است که ادعای نبوت کرد و درباره امام صادق ادعای الوهیت نمود و آن امام او را لعن نمود و فرمود مرا در تمام احوال به خوف و ترس انداخته و چنانکه در رجال کشی ص ۲۴۸ ذکر شده درباره امام صادق علیه السلام قائل به علم غیب نیز شد که امام صادق ضمن تأکید بر اینکه غیب نمی دانم و در نفی علم غیب از خود سوگند یاد نمود. ابوالخطاب را ملاحظه فرمائید او راوی زیارات و ثواب های آن است و عوام هم این زیارات را با علاقه و اعتقاد می خوانند!!

۶۷- احمد بن زکریا: ممقانی و حلی از «فضل بن شادان» روایت کرده اند که این شخص یکی از کذابین است در صورتی که روایات او را در باب زیارات آورده و مردم را مشغول ساخته اند!!

۶۸- احمد بن بشیر: دو نفر از رجال به این نام و نسب آمده و هر دو مجهول الحال می باشند. ر. ک. ص ۱۰۱ معرفه الحدیث.

۶۹- احمد بن فضل الخزاعی: ضعیف الحال و مذهب او به اتفاق علمای رجال واقفی است.

۷۰- احمد بن محمد الکوفی: علمای رجال او را مجهول می دانند با این حال طوسی وصاحب وسائل در «باب استحباب زیارة قبر الرضاء علیه السلام» از او روایت کرده اند!!

۷۱- احمد بن عبدوس: اکثر علمای رجال مانند حلی او را از ضعفاء دانسته اند ولی بعضی او را مجهول شمرده اند.

۷۲- احمد بن ابی عبدالله: چنین عنوانی در کتب رجال نیست ولی در وسائل «باب استحباب زیارة النبی والأئمه فی کل جمعة» از او مرفوعاً یعنی بدون ذکر راویان وسط روایت کرده اند که امام صادق علیه السلام فرموده هر جمعه غسل کن و بر بالای بام خانه برو و هر طرف که رو کردی قبر امام همان طرف است و بگو السلام علیک یامولای ... !! در

واقع غیر مستقیم گفته که امام را -نعوذ بالله - مانند خدا فرض کن که فرموده: ﴿فَأَيُّمَا تُؤَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾. [البقرة: ۱۱۵]. «پس به هر سو که رو کنید، خدا آنجاست.»

۷۳- احمد بن محمد بن داوود: علمای رجال او را مجهول می‌دانند ولی در ابواب مزار از این شخص مجهول روایات بسیار آورده‌اند!

۷۴- احمد بن مازن: چنین نامی در رجال نیست ممکن است راویان کذاب به خیال خود آن را تراشیده باشند!

۷۵- احمد بن علی الانصاری: در کتب رجال نامی از او نیست و حال او مجهول است ولی وسائل در جلد دهم ص ۴۳۹ و سایر کتب مزار از او روایت کرده‌اند که گفت امام رضا وارد قبه‌ای شد که در آن قبر هارون الرشید بود درخانه حمید بن قحطبه و فرمود این خاک من است که در آن دفن می‌شوم و به زودی اینجا محل رفت و آمد شیعیان و دوستانم خواهد شد و به خدا قسم زائری بر من سلام نمی‌کند مگر آنکه آمرزش خدا شامل او می‌شود و رحمت او و شفاعت ما برای او واجب گردد: و این روایت معلوم الکذب است، زیرا در زمان رضاء علیه السلام خانه قحطبه گنبد و قبه‌ای نداشته و به اضافه اگر خود امام را در حال حیات، کسی می‌دید واجب الشفاعه نمی‌شد چگونه با زیارت قبر او واجب الشفاعه می‌گردد و اصلاً شفاعت به دست خداست، و باز در وسائل جلد دهم ص ۴۴۶ روایت کرده‌اند از او که امام رضا به عده‌ای از اهل قم فرمود: که زمانی خواهد رسید که شما در طوس به زیارت خاک من خواهید آمد آگاه باشید: «من زارني وهو على غسل خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه». هر کس مرا با غسل زیارت کند از گناهانش خارج شود مانند روزی که مادرش او را زاییده است. اینان به امام دروغ بسته‌اند، امام چنین سخنانی نمی‌گوید زیرا اهل قم سال‌ها است که به زیارت مشهد او می‌روند و خاک او را زیارت نکرده‌اند بلکه ضریح سیمین و سنگ‌های مرمر را زیارت کرده‌اند. ثانیاً: مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و خود امام رضاء علیه السلام را در حال حیاتشان زیارت کردند و مانند روز تولد پاک نشدند!

جای سؤال است که آیا امام این قدر مردم را تحریض و تشویق می‌کند به زیارت خاک خود!

مگر او خودخواه است و مگر خدا نفرموده: ﴿وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَزَهُقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا هُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ﴾. [یونس: ۲۷].

«آنان که بدی‌ها را کسب کردند جزای بدی همانند آن است و خواری ایشان را بگیرد: برایشان از طرف خدا پناهی نیست.»

حتی خدا از زنان پیغمبر عمل می‌خواهد که: ﴿وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ﴾. [الأحزاب: ۳۳]. «نماز را بپا دارید و زکات را بدهید ... و اگر گناه کنید جزاء دارید.»

با اینکه همسران پیغمبر و در دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند. علی علیه السلام در مورد پرهیز از عجب در نهج البلاغه به امام حسن علیه السلام توصیه می‌فرماید: «أوحش الوحشة العجب». بدترین تنهایی و وحشت عجب و خودپسندی است.

(نهج البلاغه، سخنان قصار، شماره ۳۸).

در ص ۴۶۷ کتاب وسائل جلد دهم از او روایت کرده‌اند که امام رضا علیه السلام می‌فرمود: «ما قال فينا مؤمن شعراً يمدحنا به إلا بنى الله له في الجنة بيتاً أوسع من الدنيا سبع مرات يزوره فيها كل ملك مقرب و كل نبي مرسل».

- مؤمنی درباره ما یک شعر مدح نگوید، مگر آنکه خدا برای او در بهشت برین بنائی بر پا کند که از هفت برابر دنیا وسیعتر باشد که در آن بنا تمام فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل او را دیدار کنند!!

همین روایت مجعوله باعث شده که روز به روز مداح زیادتر شده و شما بگویید که چه خواهد شد ملاحظه کنید چه هرج و مرجی در دین ایجاد کرده‌اند!

۷۶- احمد بن محمد بن عبیدالله العیاش: معروف به «ابن عیاش» و معاصر صدوق بوده است، طوسی در فهرست فرموده او را من دیدم بزرگان ما و رجال گویند از این ابن عیاش دعای مختل الألفاظ که دارای معانی زشت می‌باشد نقل شده و آن جمله «لا فرق بینک و بینها» در مفاتیح در دعای پنجم ماه رجب آورده است. در آن دعا، کفر و

شرک و خرافات را مخلوط کرده و در بارهٔ ائمه می‌گوید: «جعلنهم معادنا لكللمتك وأركاناً لتوحيدك وآياتك ومقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان لا فرق بينك وبينها إلا أنهم عبادك...».

«والیان تو که آنان را معادن فرمان هایت و ارکان توحیدت و نشانه هایت و مقامات قرار دادی، مقاماتی که در هر مکان تعطیل نمی‌شوند که فرقی بین تو و بین آنها نیست جز اینکه آنان بندهٔ تو هستند!!»

کسی نبوده به این شیخ بفهماند که فرمان‌های خدا معدن ندارد مثلاً خدا که به رسول خود فرمان می‌دهد که مردم را هدایت کند از کدام معدن فرمایش صادر شده؟ علاوه بر این توحید او ارکان ندارد آن هم از جنس بشر و علاوه بر این خدا را مقامات نیست مقامات برای کسی است که از مقامی به مقام بالاتر و یا پست‌تر ترقی و یا تنزل کند.

بعد دربارهٔ ائمه می‌گوید: «أعضاء وأشهاد ومناة واذاود وحفظ ورواد فيهم ملأت سائك وأرضك».

- آنان بازوها و گواهان و ممتحنان و وکیل‌های مدافع و نگهبانان تو هستند که با آنان آسمان و زمین را آکنده‌ای!!!

این شیخ در این دعا خدایی را معرفی کرده که دارای بازوها و نوچه‌ها است، که آنان وکیل مدافع او و نگهبانان او باشند! بی سبب نیست که می‌گوید: فرقی بین تو و آن بندگان نیست!!!

خواننده‌ی عزیز! اگر به یک استاد حلبی ساز بگویی بین تو و آفتابه‌ای که ساخته‌ای هیچ فرقی نیست جز اینکه آفتابه را تو ساخته‌ای و آن ساختهٔ تو است به آن استاد جسارت کرده‌ای و ناحق گفته‌ای، این شیخ به خداوند (عَزَّ ذِكْرَهُ) چنین خرافاتی می‌گوید. دیگر آنکه والیان خدا را گاهی مذکر و گاهی مؤنث می‌گوید! در جملهٔ لا فرق بینک و بینها ضمیر مؤنث آورده اما در جملهٔ دیگر گوید: «إلا أنهم عبادك» که در اینجا ضمیر مذکر آورده است! تعجب ما این است که این خرافات را در دعا و زیارت

آورده‌اند و محدثین بعدی خیال کرده‌اند اینها صحیح و پایه دین است و لذا بسیاری از علمای زمان ما که از قرآن بی‌خبرند به این جمله استدلال می‌کنند که خدا با خلق خیلی فرق ندارد همه یکی است همه اسمهای او است! ما نمی‌دانیم چرا آیت الله‌های زمان ما با قرآن آشنا نیستند!

۷۷- احمد بن قتیبه: مجهول است.

۷۸- احمد بن مابیدا: مجهول است.

۷۹- اسحاق بن ابراهیم الازدی: مجهول و مهمل است.

۸۰- اسحاق الارحبی: مجهول و مهمل است.

۸۱- اسحاق بن محمد: مجهول و مهمل است.

۸۲- اسحاق بن زریق: مجهول و مهمل است.

۸۳- اسماعیل بن ابان: مجهول الحال است.

۸۴- اسماعیل بن عیسی: مجهول الحال است.

۸۵- ام سعید الأحمسیه: زنی است مجهول المذهب ولی مجلسی در بحار و صاحب وسائل در باب استحباب زیارة النساء از او روایت کرده‌اند!

۸۶- بشیر الدهان: ممقانی با اینکه رجال خود را برای تطهیر رجال مذموم نوشته در وسائل در باب استحباب زیارة النساء از او روایت کرده‌اند!

۸۷- بشار الشعیری: کشی و ممقانی اخبار زیادی در مذمت و لعن او از قول ائمه اطهار نوشته‌اند. از آن جمله صادق علیه السلام به مردم فرمود خدا لعنت کند بشار را، به او بگو وای بر شما به سوی خدا برگردید زیرا شما کافر و مشرک شده‌اید: و در روایت دیگر امام فرمود: بشار از یهود و نصاری بدتر کرده! چون به کوفه رفتی به او بگو جعفر بن محمد علیه السلام در حق تو می‌گوی: ای کافر، ای فاسق، ای مشرک، من از تو بیزارم، آری این بشار از کسانی بوده که می‌گفتند: علی مدیر و مربی جهان است!! و امام صادق علیه السلام فرمود: بشار مرا ناراحت کرده و

شیعیان مرا گول زده از او حذر پرهیز کنید. اما در کتب حدیث این خبیث یکی از راویان زیارات و فضائل ائمه است!

۸۸- بکر بن سالم: در رجال نامی از او نیست و مهمل است.

۸۹- بکر بن احمد: مجهول الحال است.

۹۰- جعفر بن محمد بن عماره: با اینکه مهمل است در وسائل «باب استحباب زیارة قبر الرضا» خبر دوازدهم را از او روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس قبر علی بن موسی را زیارت کند خدا بدن او را بر آتش دوزخ حرام گرداند!! اشخاص سست عنصر به همین روایات دل خود را خوش کرده و از کتاب خدا دست برداشته‌اند، در صورتی که هر کس رسول خدا ﷺ را در زمان حیاتش زیارت می‌کرد، بدنش بر آتش حرام نمی‌گردید.

۹۱- جعفر بن سلیمان: به قول تمام کتب رجال مجهول الحال است.

۹۲- حسن بن ابی عاصم: نامی از او در کتب رجال نیست و مهمل است.

۹۳- حسن بن زیاد: ممقانی و دیگران او را مجهول خوانده و معلوم نیست چه کاره بوده و چه دینی داشته است. با این حال در وسائل الشعیه و در مجالس صدوق در «باب زیارة قبر الرضا» خبر ۲۵ از او روایت شده که امام جواد فرمود: هر کس پدرم را زیارت کند و صدمه‌ای از باران و یا سردی و گرمی به او برسد خدا جسد او را بر آتش دوزخ حرام گرداند! حال آیا حدیث حسن بن زیاد مهمل را قبول کنیم یا سخن خدا که فرموده: ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾. [الطور: ۲۱].

«هر فردی در گرو کار خویش می‌باشد.»

و فرموده: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾. [الزلزلة: ۸].

«هر که مثقال ذره‌ای بدی کند آن را می‌بیند.»

۹۴- حسین بن احمد المنقری: تمام علمای رجال او را از ضعفاء و از معاصرین حضرت صادق شمرده اند. البته این چنین اشخاصی بوده‌اند که از وجود امام، سوء استفاده کرده و اخبار دروغ خود را به نام امام منتشر میکردند.

۹۷- حسین بن اسماعیل الصمیری: مهمل است و در کتب رجال نامی از او نیست و شاید چنین کسی وجود نداشته ولی روایت تراشان باکی ندارند از اینکه به نام شخص معدومی روایت بتراشند.

۹۸- حسین بن محمد بن مصعب الذارع: مهمل و مجهول الحال است.

۹۹- حسین بن فضل بن تمام: مهمل و مجهول الحال است.

۱۰۰- حکیم بن داوود: مهمل و مجهول است.

۱۰۱- حسن بن محمد بن بابا القمی: ضعیف است، طوسی در رجالش فرموده او غلو کننده است. و فضل بن شادان گفته او از کذابین مشهور است و حضرت عسکری علیه السلام او را لعن کرده: چنین شخصی راوی فضائل ائمه و راوی زیارت است!

۱۰۲- حسن مثله جمکرانی: این مرد مجهول و مهمل که در قرن سوم بین خواب و بیداری برای ملت ما به نام دین دکانی آورده و ملک مردی موسوم به «مسلم» را غصب کرده و زراعت او را از بین برده و به جای زراعت، مسجدی در یک فرسنگی هم ساخته و برای آن چهار رکعت نماز آورده که دو رکعت آن به نام نماز امام زمان است و گفته هر کس این دو رکعت نماز را بخواند «فکأنما صلی فی البیت العتیق» مانند آن است که در خانه کعبه نماز خوانده باشد. با آنکه نماز را خدا و رسول باید بیان کنند و چنین نمازی آن هم با کیفیتی که حسن جمکرانی آورده در سنت رسول صلی الله علیه و آله نیست. آنگاه در تعقیب این نماز دعایی کفر آمیز آورده‌اند که در آن این جمله آمده: یا محمد یا علی، یا علی یا محمد اکفیانی! که ما در تألیفات خود از جمله «تضاد مفاتیح الجنان با آیات قرآن» بطلان آن را ثابت کرده‌ایم: و چون سازنده این دعا نمی دانسته که پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل از علی علیه السلام است!! لذا یک بار «یا محمد! یا علی!» گفته و بار دیگر علی را مقدم

داشته ومی گوید: «یا علی! یا محمد!» به هر حال کار در آمد دارد چنانکه شخص عوامی به نام «احمدی» که رئیس سازمان اوقاف بود و در این مسجد چاهی ساخته اند که باید هر کسی حاجتی دارد به «حسین» برود به نزد میت که روح میت مذکور حاجت آن محتاج را به اطلاع امام برساند!!! آیا این اعمال استهزاء به دین خدا نیست؟ با این خرافات است که مردم فکور را به کلی از دین دور نموده اند!

۱۰۳- حسین بن احمد بن ادریس: ممقانی و دیگران گفته‌اند او و پدرش هر دو مجهول میباشند.

۱۰۴- حسین بن سلیمان: مجهول الحال است.

۱۰۵- داوود بن یزید: مهمل است.

۱۰۶- زبیر بن عقبه: چنین نامی در رجال نیست و مهمل است ولی در کتب زیارات و غیره از او روایت کرده‌اند!

۱۰۷- زکریا بن محمد ابو عبدالله المؤمن: از اصحاب حضرت رضا ولی واقفی مذهب و مختلط بوده، علمای رجال او را ضعیف شمرده‌اند.

۱۰۸- سعد بن عمرو الزهری: مهمل و مجهول است.

۱۰۹- سعید بن صالح: مهمل و مجهول است.

۱۱۰- سلیمان بن عیسی: مهمل و مجهول است.

۱۱۱- سیف بن عمرو: مهمل و مجهول است.

۱۱۲- صالح الصیرفی: مهمل و مجهول است.

۱۱۳- صفوان بن سلیمان: مهمل و مجهول است.

۱۱۴- صندل: مجهول الحال است.

۱۱۵- طاووس الیمانی: از دانشمندان اهل سنت است، تعجب است که حتی اهل غلو به او هم روایاتی طبق سلیقه خود بسته‌اند (نسبت داده‌اند)!! وسائل الشیعه در باب «استحباب اختیار زیارة الحسین ع علی الحج» روایت شانزدهم را از طاووس نقل

کرده بنا به روایت هر کس امام حسین علیه السلام را زیارت کند ثواب هزار حج و هزار عمره دارد و بر خدا لازم است که او را به آتش عذاب نکند. در صورتی که زیارت امام حسین در زمان حیاتش ثواب یک حج نداشته است.

۱۱۶- **عامر بن عمیر:** مجهول است، از همین مرد مجهول در وسائل و در باب «أقل ما یزار الحسین علیه السلام» روایت کرده که امام صادق فرموده هر سال به زیارت قبر حسین بروید! بنابراین روایت باید کار و کاسبی را ترک کرد و بیشتر وقت مردم در رفت و آمد برای زیارت قبر امام صرف شود.

۱۱۷- **عبدالله بن یونس:** مهمل است.

۱۱۸- **عبدالله بن هلال:** مجهول و مهمل است.

۱۱۹- **عبدالله النجار:** مهمل است.

۱۲۰- **عبدالله بن الفضل الهاشمی:** مهمل است، ولی وسائل از همین مرد مهمل در باب «استحباب مدح الأئمة بالشعر» روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرموده هر کس در مدح ما شعری بگوید: «بنی الله له بیتاً فی الجنة» خداوند در بهشت برایش خانه‌ای می‌سازد.

آیا امام آن قدر نعوذ بالله از مدح خودش خوشش می‌آمده که برای هر مداحی خانه‌ای در بهشت تضمین کرده: ما نمی‌دانیم چرا مدعیان حب اهل بیت، اخبار مذهب خود را از مردمان مهمل گرفته‌اند!!

۱۲۱- **عبدالرحمن بن سعید المکی:** مهمل و مجهول است.

۱۲۲- **عبدالله بن تمیم القرشی:** مهمل است ولی وسائل در باب «استحباب مدح الأئمة بالشعر» از او روایت کرده که امام رضا فرموده هر کس در مدح ما شعری بگوید خدا در بهشت بنائی به او می‌دهد که هفت بار از تمام دنیا وسیعتر باشد و شعر چه اثری دارد که تمام انبیاء مرسلین را به نزد شاعر می‌کشاند! لذا هر بی سواد تنبلی برای بدست آوردن دنیا و آخرت مداح و متملق امامان شده ولی نه از معارف دین چیزی می‌داند و نه

از قوانین آن، در حالی که خدا فرموده: بهشت جزای کسی است که خود را پاک و تزکیه نموده باشد و نفرموده جزای افراد مداح و متملق است.

۱۲۳- عطیه الابراری: مجهول الحال است.

۱۲۴- علی بن ابراهیم الجعفری: مهمل است، و لی وسائل در «باب استحباب التبریک بمشهد الرضا» از او روایت کرده که امام صادق فرموده چهار قطعه از زمین در ایام طوفان از ترس غرق شدن به سوی خدا صیحه زدند. یکی از آنها بیت المعمور بوده که خدا او را به آسمان برد و سه قطعه دیگر نجف و کربلاء و طوس بودند که خدا به فریاد این سه اعتناء نکرد و آنها را بالا نبرد!! حال باید پرسید آیا قطعه از زمین به آسمان می‌رود یا مگر زمین از آب می‌ترسد و با طوفان مخالف است! خدا کند عقلاء این گونه روایات را نخوانند.

۱۲۵- علی بن حسن النیسابوری: مهمل است، از این مرد مهمل وسائل در «باب استحباب إختیار زیارة الرضا» روایت کرده که هر کس حضرت رضاعلی (ع) را زیارت کند، روز قیامت با هشت نفر از اولین و آخرین بر عرش الهی می‌نشینند و طعام می‌خورند، یعنی با حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و حسن و حسین - سلام الله علیهم-!!! این راوی در واقع عرش الهی و انبیاء عظام را استهزاء نموده و اعمال و فداکاری های آنان را کوچک شمرده است!!

۱۲۶- علی بن عبد الله الوراق: مهمل است، ولی وسائل در «باب استحباب زیارت قبر رضاعلی (ع)» از او روایت کرده که هر کس حضرت را زیارت کند هم درجه با آن حضرت می‌شود. من گمان می‌کنم این راوی خواسته امام را استهزاء کند که این روایت را از قول آن بزرگوار نوشته است.

۱۲۷- علی بن محمد بن فیض بن المختار: مهمل است.

۱۲۸- علی بن محمد الحضینی: مهمل و مجهول است، و لی وسائل از او در باب زیارت ابو جعفر الثانی روایت نقل کرده است!

۱۲۹- علی بن حسین بن عبید: مهمل و مجهول است.

- ۱۳۰- علی بن احمد بن اشیم: مهمل و مجهول و ضعیف است.
- ۱۳۱- علی بن ابراهیم الحضرمی: مجهول و مهمل است.
- ۱۳۲- علی بن معمر: ضعیف است.
- ۱۳۳- عمر بن الحسین العزرمی: مهمل یا ناموجود است.
- ۱۳۴- عمر ابی زاهر: مهمل و مجهول است ولی وسائل در «باب إنه لا يجوز أن يخاطب أحد بأمرالمومنین» از او روایت خرافی نقل کرده است که یقیناً امام صادق فرموده بلکه افتراء به آن حضرت است.
- ۱۳۵- عمارة بن یزید: مجهول است.
- ۱۳۶- عیسی بن راشد: مهمل و مجهول است.
- ۱۳۷- فتح الله بن عبد الرحمن القمی: مهمل است.
- ۱۳۸- فضال بن موسی النهدی: مهمل است.
- ۱۳۹- قدامه بن مالک: یکی از راویان مهمل است نامی از او در کتب رجال نیست.
- ۱۴۰- قبیصه: مجهول الحال است، و این مجهول در وسائل «باب استحباب زیارت قبر رضا» از جابر بن یزید غلو کننده روایت کرده که امام باقر از رسول خدا روایت کرده که فرمود کسی پاره تن مرا در خراسان زیارت نکند مگر اینکه اگر گرفتار است گرفتاریش رفع شود و اگر گناهکار است آمرزیده گردد!! نویسنده گوید: گرفتاری زوار آن حضرت که رفع نشده حال آمرزش چطور؟
- ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ (المدثر: ۳۸).
- هر کس در گرو اعمال خویش است.
- ﴿وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ﴾ (یونس: ۲۷)
- آنان را که بد کرده‌اند کیفر بدی مثل آن است و گرفتاری ایشان را پیوشاند.
- آن هم به واسطه روایت فردی مجهول الحال از یک راوی غلو کننده!!

۱۴۱- مبارک الخباز: مهمل است.

۱۴۲- محمد بن ابراهیم الکندر: مهمل است و یا شیعه نیست، در وسائل «باب استحباب زیارت الحسین علی الحج» خبر شانزدهم را از این شخص مهمل آورده که رسول خدا ﷺ فرموده هر کس امام حسین را زیارت کند ثواب هزار حج و هزار عمره دارد و بر خدا لازم و حق است که او را عذاب نکند!! حال، شما ملاحظه کنید چگونه حج که از عبادات بزرگ اسلام است استخفاف شده. همچنین رسول ﷺ نیز فقط یک حج انجام داده است و ثواب یک حج دارد و لی زائر نوۀ آن حضرت ثواب هزار حج!!!

۱۴۳- محمد بن السندي: مجهول است.

۱۴۴- محمد بن زکریا جندب: مجهول است.

۱۴۵- محمد بن ناجیه: مجهول الحال است اما وسائل باب استحباب کثره الصلاة عند قبر الحسین ﷺ از او روایت نقل کرده است.

۱۴۶- محمد بن سلیمان البصری: ضعیف است ولی وسائل در «باب استحباب الإستشفاء بتربة الحسین» و در «باب استحباب زیارت قبر الرضا» از او روایت کرده است!

۱۴۷- محمد بن علی بن محمد الأشعت: مهمل است.

۱۴۸- محمد بن عمار: مجهول است.

۱۴۹- محمد بن مسعده: مهمل است.

۱۵۰- محمد بن حسین الرازی: مجهول الحال است.

۱۵۱- محمد بن محمد بن معقل: مهمل است.

۱۵۲- محمد بن عبد الحمید: مجهول است.

۱۵۳- محمد بن سلیمان: مهمل است.

۱۵۴- محمد بن موسی الأحول: مهمل و مجهول الحال است.

۱۵۵- محمد بن ابی السری: مهمل و مجهول است.

- ۱۵۶- محمد بن محمد بن هشیم: مجهول الحال است .
- ۱۵۷- محمد بن احمد بن سلمان: مهمل و مجهول است.
- ۱۵۸- معلى بن شهاب: مهمل و مجهول الحال است.
- ۱۵۹- موسى بن اسماعیل بن موسى: مجهول است.
- ۱۶۰- یحیی بن معمر: مهمل و مجهول الحال است.
- ۱۶۱- یزید بن عبد الملك جعفی: مجهول الحال است.
- ۱۶۲- یونس بن ابی وهب القصری: مهمل است.

خادم الشريعة المطهرة: سيد بن ابو الفضل بن رضا برقي



سلسله‌ی راه نجات از شر غُلّات

بَحْثُ غُلّات

احذروا على شبابكم الغلاة لا يفسدوهم لا يعلمون فإن الغلاة أشر من اليهود
والنصارى والمجوس والذين أشركوا.
الإمام الصادق؛- أمالي طوسي

بسمه العلی الاعلی

[مقدمه]

﴿قُلْ يَا هَلْ أَكْتَبِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ (مائده/۷۷).
﴿يَا هَلْ أَكْتَبِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (نساء/۱۷۱).

با مطالعه‌ی مختصری در تاریخ ادیان بروشنی معلوم می‌شود که بدترین آفتی که حقایق دینی را هر زمان تهدید می‌کند مبتلی شدن به آفت غلو و خرافات است و این آفت از چند جهت و به چند علت متوجه هر دین حقی است:

اول: علت آن از جهت توجه شدید پیروان هر دینی است که با تمام خلوص و صفا و قدرت خود متوجهی آن می‌شوند و بالمآل قدرتی عجیب و مهم و بالآخره بقول برنادشاو فیلسوف و شاعر انگلیسی: بزرگترین نیرو را تشکیل می‌دهند و همین پیش آمد سبب می‌شود که هر دینی از دو جهت مورد هجوم غلو و خرافات می‌شود.

جهت اول از ناحیه‌ی پیروان و دوستان آن دین که چون می‌خواهند عزت و عظمت آن دین را با اقوال و افکار خود بیشتر کنند لذا بر آن دین و اولیای آن پیرایه‌هایی از افسانه‌ها و خرافات می‌بندند تا بدینوسیله بزرگی و ارجمندی آن دین را که بالمآل بزرگی و ارجمندی خودشان تمام می‌شود بچشم دیگران و مخالفین خود بکشند. جهت دوم از ناحیه‌ی دشمنان بزرگ و محیل آن دین که می‌خواهند با توسعه‌ی خرافات و ارتفاع غلو پیروان جدی و فداکار آن دین را از فعالیت و فداکاری درباره‌ی آن دین بازداشته به اعمال و افعالی که مخالف و مضر و ضد آن دین بوده وادارند. تا از یکطرف آن حمیت و جدیت پیروان را از اثر انداخته و از طرف دیگر به غرور آن غلو و پشت گرمی بموهامات تابعین آن دین را که معمولاً احکام و قواعدش بر خلاف

مقتضیات نفسانی و هواهای شیطانی است به معصیت و فسق و فجور که هلاک و فناى هر ملت و امتی در اینگونه امور است جری گستاخ گردانند.

دومین علت ابتلای ادیان حقه بغلو و خرافات: جهل و کوتاهی فکر اکثریت است که چون در هر جامعه‌ای اکثریت با طبقه نادان و سطحی است و حقایق دین همراه و همدوش حقایق جهان هستی و نظام لا یزال طبیعی است و نزول این معنی و حقیقت در ذهن اکثریت امکان ندارد مگر بمارست تدریجی و تدریب استمراری، و از آنجائیکه اکثریت را آن حوصله و قدرت و اصطبار در انتظار نیست که مراحل کمال را پله پله بیماند تا به درجات عالی‌هی حقایق ارتقائ نماید و می‌خواهد هر چه زودتر به مطلوب و مقصود خود دست یابد این است که معبود خود را هر چند بصورت گوساله‌ای در برابرش مجسم کنند بدان می‌گردد! اینست که در تاریخ ادیان می‌بینیم که آن دینی در جلب اکثریت توفیق یافته است که معبود را بصورتی محسوس و ملمسوس در دسترس مردم گذاشته است چنانکه سامری با ساختن گوساله‌ای زرین گوی سبقت را در این توفیق از موسی کلیم ربوده است. و از همین جهت است که افرادی که در صددند که از نیروی لا یزال اعتقادات اکثریت بهره برداری نامشروع و سوء استفاده کنند. با ساختن معبودانی چنین همواره موفق و مظفر بوده‌اند. و انبیای بزرگ و اولیای عالیمقدار که از روی اخلاص در صدد تکمیل و نجات مردم بوده‌اند همیشه مضطرب و مایوس گشته‌اند زیرا اکثریت را قدرت و توان دریافت حقایق عالییه دین نبود.

سومین علت در ظهور غلو و نشر خرافات آنست: که انبیا و برگزیدگان خدا که برای هدایت بشر برانگیخته می‌شوند دارای مزایای خاص و مرجحاتی بالاخص می‌باشند که از حیث قدرت فکری و نیروی علمی بر سایر افراد برتری داشته و از جهت امتیاز و ارتقاء بمقام نبوت و پیغمبری از جانب خدا تصرفاتی در ممکنات از خرق عادات و ظهور معجزات می‌کنند که مردمی که از حیث شناخت جهان هستی در پائین‌ترین طبقات و نازلترین درکاتند نمی‌توانند تحمل رؤیت این آیات را بنمایند. لذا بجای آنکه بخشنده این قدرت و منعم این نعمت ایمان آورده و تسلیم شوند که بنده‌ای ناتوانرا در

مقابل اطاعت و عبادت بچنین رتبه و مقامی ارتقاء داده قادر است که بر مطیعان ثواب بی‌پایان بخشند و بر عاصیان عذاب فراوان وارد آورد و نیز خواست او از ظهور این معجزه آن بوده که بر کردار که بر بندگان الزام حجت و اتمام نعمت نماید. اما متأسفانه اینان مسحور این دیدار و مقهور این کردار گردیده نتیجه غلط گرفته و استنباط بد کرده‌اند بهر صورت اینها علت‌های غلو و خرافات و جهش‌های غرور انحرافات است.

شاید بهمین نظر و از همین رهگذر است که پروردگار عالم عموم اهل کتاب را که متدین بدین و شریعت و مؤمن بوحی و رسالتند از بین جمیع امم از فرزندان آدم مورد عتاب و شایسته خطاب دانسته می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (نساء/۱۷۱). «ای اهل کتاب، در دینتان غلو نکنید و درباره خداوند جز حق نگویند». و با مراجعه بتاریخ و مطالعه کتب آسمانی سایر ادیان می‌بینیم که بسیاری از آنان دچار غلو و خرافات گشته‌اند و از آن جمله اولیای هر دینی را بجای متابعت مورد معاشقت قرار داده آنانرا فرزندان خدا و کارفرمایان دستگاه خلقت دانسته‌اند. و با غلو درباره آنان خود را نیز از دیگران برتر دانسته بترتیب و تدریج هر روزی درجه‌ای از آنان به خیالات احمقانه خود بالا برده و خود را نیز بالتبع در مقامی عالیتر ارتقاء داده‌اند تا سرانجام خود جای فرزندان خدا را گرفته ولابد اولیای دین را بجای خدا نشانیده‌اند!! و این غلو در مذهب یهود بشهادت تورات و تلمود مشاهده می‌شود: چنانکه در سفر تکوین باب ششم می‌نویسد: «و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند بز یاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردید پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشتن گرفتند... و بعد از هنگامی که پسران خدا بدختران آدمیان در آمدند و آنها برای ایشان اولاد زائیدند». می‌بینید که در این آیات تورات فرزندان خدا که همان مؤمنینند که غیر آدمیان دیگرند که دخترانشان نصیب ایشان شده است. و در باب چهارم از سفر خروج از آیه‌ی

۲۲ خداوند بموسی عَلَيْهِ السَّلَام گفت: «و بفرعون بگو: خداوند چنین می گوید: اسرائیل پسر من نخست زاده من است».

و در باب اول کتاب ایوب آیه ی ۶. «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا بحضور خداوند حاضر شوند». و در آیه ی ۷ «هنگامی که ستارگان صبح باهم ترنم می نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند». و در مزامیر داود مزمو ر دوم آیه ی ۸ «خداوند بمن گفته است: تو پسر منی امروز تولید کردم از من درخواست کن» و در باب چهل و سوم کتاب اشعیای نبی آیه ی ۶. «مترس زیرا که من با تو هستم.. پسران مرا از جای دور و دختران مرا از کرانه های زمین بیاور».

پس چنانکه گفتیم هر چند یهود در ابتدای امر عزیر را پسر خدا دانسته است اما تدریجاً این عقیده راه ارتقاء را گرفته سر انجام القاء کنندگان و مروجین عقیده عزیر ابن الهی خود را فرزندان خدا دانسته اند. و چنانکه خواهیم دید هر غالی در هر دین منظورش از غلو درباره هر نبی و ولی آن است که خود را به او چسپانیده مقام او را تدریجاً بگزاف بالا برد تا خود را در جایگاه عالتر بنشانند و از قید و بند بندگی و عبودیت و ارهاند و به اجرای شهوات پردازد.

پس از کیش یهود در کیش مسیح عَلَيْهِ السَّلَام نیز همین آفت غلو را در هر مورد می بینیم خصوصاً در نسبت دادن فرزند بخدا و انسانرا پسر خدای سبحان دانستن رسوخ و شیوع دارد. اگر چه مسیحیان در ابتدا این مقام را تنها برای حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام که دارای امتیازات و مشخصات خاصی از دیگر آدمیان است قائل شدند اما تدریجاً این مقام را برای هر یک از معتقدین باین مذهب جائز شمردند چنانکه آیات اناجیل در این مدعا شاهد و دلیل است.

در انجیل متی باب پنجم آیه ی ۶ می گوید: «همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند».

در آیه ی ۴۴ - «اما من بشما می گویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت طلبید و بآنانیکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر که بشما

فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید».

و در باب ششم همین انجیل ۱ - «زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا نیاورید تا شما را به بینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است اجری ندارید». در آیه ۶ . «لیکن تو چون عبادت کنی بحجره خود داخل شو و در را بسته پدر خود را که در نهان است عبادت نما و پدر نهان بین تو را آشکارا جزا خواهد داد».

و در آیه ۹ . «پس شما باینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد».

و در آیه ۱۴ . «زیرا هر گاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید».

در آیه ۱۵ . «اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید».

پس معلوم شد که اگر در مذهب مسیح عَلَيْهِ السَّلَام عقیده پسر بودن عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بخدا از باب غلو آمده هر چند مختصات وضع آنجناب از جهاتی ظهور چنین عقیده سخیفه‌ای را ایجاب می‌کرده است اما علت اصلی در غلو در باره آنحضرت هم همین بوده است که آورندگان چنین خرافه‌ای جای خود را در میان مردم با چنان امتیازی باز کنند که آنان نیز فرزندان خدایند و سزاوار هر گونه احترام!

در دین مبین اسلام با صراحت آیاتی زهره گداز چون آیات شریفه سوره مریم: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۝۸۸﴾ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ۗ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۗ وَمَا يُنْبِئُ لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿۸۹﴾ (مریم/۸۸-۹۲). «و گفتند: [خداوند] رحمان فرزندی بر گرفته است. به راستی چیزی [بس] زشت [در میان] آوردید. نزدیک است آسمانها از آن سخن پاره پاره شوند

و زمین بشکافد و کوه‌ها درهم شکسته فرو ریزند. [از آن روی] که برای [خداوند] رحمان فرزندی مدعی شدند. و [خداوند] رحمان را نسزد که فرزندی بر گیرد».

و آیه ۳۵ همین سوره که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ﴾ «خدا را هرگز نشاید که فرزندی اتخاذ کند، که وی منزّه از آن است». و ده‌ها آیات دیگر مخصوصاً سوره مبارکه «قل هو الله أحد» که مسلمانان در هر روز بیش از ده مرتبه آنرا در نماز واجب خود می‌خوانند مشتی محکم است بر دهان کسانی که برای خدا فرزند یا فرزندی قائلند. لذا در این دین مقدس نمی‌توان انبیاء و اولیاء را بفرزندی خدا رسانید. اما غالیان در این دین که بطور حتم و یقین این گونه عقیده را از یهودیت و مسیحیت گرفته و یا خود یهودی و مسیحی بوده بصورت مسلمان در آمده‌اند نظیر همین عقاید را در دین اسلام وارد کرده‌اند. تا همچنانکه گفتیم بطفیلی غلو درباره‌ی پیشوایان دین خود را بقامی والاتر از دیگران بمردم تحویل کنند. و پروردگار جهان در آیات شریفه قرآن در همانجا که ما را نیز در ردیف اهل کتاب مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ نهی شدید خود را دنبال کرده می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ (مائده/۷۷). یعنی «در دین خود از راه غیر حق غلو مکنید و هواهای گروهی که قبل از شما گمراه شدند و مردم بسیاری را نیز گمراه کردند و خود از راه روشن و راست بگمراهی گرائیدند متابعت ننمائید».

به احتمال قوی بلکه یقین حاصل است که وقوع و شیوع غلو در اسلام از ناحیه یهود و نصاری است چنانکه تاریخ و کتب ملل و نحل چون: (ملل و نحل) شهرستانی متوفای ۵۴۸هـ و (کتاب المقالات والفرق) سعد بن عبدالله اشعری متوفای ۳۰۱هـ و (تاریخ فرق الشیعه) ابو محمد حسن بن موسی نوبختی متوفای ۳۱۰هـ و (التبصیر فی الدین) ابوالمظفر اسفراینی متوفای ۴۷۱هـ و کتاب (الفرق بین الفرق) عبدالقاهر بغدادی متوفای ۴۲۹هـ تماماً حاکی است که وقوع غلو در اسلام بوسیله عبدالله بن سبا یهودی

در باره علی بن ابی طالب علیه السلام صورت گرفت هر چند در زمان ما کسانی در صددند که وجود عبدالله بن سبا را منکر شوند و آنرا اختراع سیف بن عمر که یکی از روایت تاریخ طبری است بشناسانند در حالیکه تاریخ طبری در قرن چهارم هجری نوشته شده است و ما داستان او را در کتبی که در قرنهای قبل از تاریخ طبری نوشته شده دیده ایم. و اینک شرح غلات را از کتاب المقالات والفرق سعد بن عبدالله اشعری متوفای ۳۵۱ هـ که خود از بزرگان علمای شیعه اثنی عشری است می آوریم:

وی در صفحه ۲۰ آن کتاب می نویسد: «و أول من قال فیها بالغلو وهذه الفرقة تسمى السبائیة أصحاب عبدالله بن سبا». یعنی اولین طائفه ای که در اسلام قائل بغلو شدند فرقه سبائیه است که نامیده می شوند باصحاب عبدالله سبا. آنگاه عبدالله بن سبا را معرفی کرده و داستان او را از عقائدی که ابراز داشته شرح می دهد. سپس فرقه های غالیان را با عقایدشان تفصیل می دهد تا در صفحه ۴۱ شرح تحلیل محرمات و تحریم واجبات را از غالیان داده می نویسد: «فكان أول ما شرع لهم تحريم الختان». اول باری که از دوش غالیان بر داشته شده این بوده که مؤسس این مذهب ختنه را حرام کرده است تا آنجا که می نویسد: «وزعموا أنه أحل لهم الميتة ولحم الخنزير...» یعنی: چنین می پنداشتند که او نیز مردار و گوشت خوک را نیز حلال کرده است.

همچنین این طوائف از شیعه که غالیانند با عقائد عجیب غالیانه خود ضمن آنکه اعتقادات اسلامی و احکام حلال و حرام را متزلزل و ضایع می کنند تا طائفه منصوریه از شیعه که معتقدند آل محمد آسمانند و شیعه زمینند و اول خلق الله عیسی است آنگاه علی بن ابی طالب علیه السلام که این عقیده بخوبی می رساند که مخترع آن مسیحی است می نویسد: «واستحلت جميع ما حرم الله وقالوا لم يحرم الله علينا شيئا تطيب به أنفسنا وتقوى به أجسادنا» یعنی: آنچه را که خدا در دین اسلام حرام کرده این طائفه از شیعه آنرا بر خود حلال شمردند و گفتند چیزی را که ما خوش داریم وجسدمان بدان نیرومند می شود خدا حرام نکرده است!! آنگاه فرقه غالیه خطابه را شرح می دهد و می نویسد: «فرقة منهم

قالت إن جعفر بن محمد هو الله وإن أبا الخطاب نبي مرسل... وأباحوا المحارم كلها من الزنا واللواط والسرقة وشرب الخمر وتركوا الصلوة والزكاة والصوم والحج وأباحوا الشهادات بعضهم لبعض». آری، انگیزه غلو برای همین است که معتقد بآن بتواند هرگونه حرام و منکری را مرتکب شود.

سعد بن عبدالله اشعری و همچنین نوبختی که هر دو از بزرگان علماء شیعه می‌باشند عقائد شیعیان خطابیّه را شرح می‌دهند تا در صفحه‌ی ۵۳ می‌نویسد: که طائفه‌ای از اینان معمرینند که قائلند معمر خدا است معمر تمام شهوات را حلال کرد و در نزد وی چیزی حرام نیست. و می‌گفت: خدا این چیز را حلال کرده است پس چرا حرام باشد؟! سپس در صفحه ۵۹ علیانیه که تابعین بشار الشعیری هستند معرفی می‌کند که این طائفه از غُلّات شیعه در چهار شخص متوقفند که آنان علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم می‌باشند. و اینان نیز در اباحت محرمات و تعطیل احکام و تناسخ با دیگر غُلّات همداستانند. و در صفحه ۸۱ عقائد اسماعیلیه خالصه را که از غُلّات خطابیّه‌اند می‌آورد: که آنان نیز اباحت را ظاهر کردند و همه چیز را برای خود مباح شمردند و در صفحه ۸۵ اعتقاد عمومی اصحاب ابی الخطاب را می‌آورد که: «استحلوا مع ذلك استعراض الناس بالسيف وسفك دمائهم وأخذ أموالهم والشهادة عليهم بالكفر والشرك على مذهب البهيسية والأزارقة في الخوارج». و در صفحه ۱۰۰ از غالیانی که قائل بامامت حضرت امام علی النقی بوده‌اند مباح بودن محارم چون مادر و خواهر و دختر قائل بوده و لواط با مردان را حلال می‌شمردند و معتقد بودند که این خود تواضع و فروتنی و تذلل است در مفعول به، و بهر صورت فاعل و مفعول هر کدام یکی از شهوات و لذات را در می‌یابند!! و همچنین تمام طوائف غالیان یا اکثر آنها دارای چنین اعتقاداتی بوده‌اند و چنانکه بارها گفته‌ایم مقصودشان از نشر این عقاید اول تخریب اساس اسلام و بعد اباحه و تحلیل هر فعل حرام است و در زمان ما که شیعه امامیه از عقائد زشت این غُلّات پرهیز کرده‌اند از طریق دیگر این راهها را بر خود گشوده‌اند و آن باب شفاعت است که بوسعت آسمان و

زمین آن را بروی خود باز کرده‌اند و برای وصال بشفاعت اعمالی را چون توسل و زیارت و عزاداری و نذورات و موقوفات بنام اموات و برای قبور ایشان اختراع و ابداع کرده‌اند. و بکلی از کتاب خدا دور و مهجور مانده به ساخته‌ها و پرداخته‌های غلات قبل از خود خشنود و مسرورند.

شیعیان زمان ما خود را از طوائف شیعیان غالی که از آنان نامهای مخصوصی در تاریخ باقی مانده است جدا دانسته و بزبان از آنان اظهار برائت و بیزاری می‌نمایند. اما متأسفانه همان عقائد غالیان را با عباراتی در خود باقی دارند.

در زمان ما که بعلت پیدایش مرامها و رژیمهای مخالف دین چون کمونیستی و استانیالیستی اساس ادیان متزلزل و اکثریت سکنه روی زمین بظاهر بنا بر رژیمی که گرفته‌اند بی‌دینند و علت واقعی آن همین تجاوزات و تراوشات غالیانه متدینین است و با این صورت اگر علاج نشود احتمال آن است که بنیان ادیان یکسره ویران شود. معهذا هنوز هم علماء و کسانیکه خود را پاسدار دین می‌دانند بنشر همان خرافات و عقائد غالیانه حریصند چنانکه اکثر کتب دینی که در این زمان نشر می‌شود به پخش همان خرافات می‌پردازند. چون کتاب (امراء هستی) و (تجلی ولایت) در فارسی و پاره‌ای از کتب عربی و مجالس و مناظر برای ترویج و تبلیغ این خرافات تشکیل می‌شود.

یکی از علمای زمان ما کتابی نوشته است بنام «الزام الناصب في إثبات الحجة الغایب» و خواسته است با مندرجات این کتاب مسئله غیبت و بقاء امام غائب را ثابت کند و چنانکه ناشر کتاب ادعا کرده است برای چاپ و نشر این کتاب بزرگان علماء باین عصر کمک و یاری کرده‌اند که اگر ما نام این بزرگان را در اینجا ببریم مسلماً مورد استعجاب و اعتراض خوانندگان خواهد بود. آنگاه در همین کتاب برای اثبات مدعای خود مطالبی را آورده است که حتی علمای شیعیان زمان صفویه از آن متنفرند. مثلاً یکی از آن تمسکات «خطبة البیان و خطبة التطنجیة» است که علامه مجلسی در جلد هفتم بحار صفحه ۲۶۴ چاپ کمپانی صریحا می‌نویسد: «ما ورد من الأخبار الدالة على ذلك كخطبة

البيان وأمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة وأشباههم». حال ما فقراتی چند از خطبه البيان و خطبه تطنجیه که در این کتاب برای اثبات امام غائب شیعیان آمده و علمای بزرگ زمان ما بنشر آن کمک کرده‌اند می‌آوریم تا دانسته شود که غالیان عصر ما در خرافات و غلو دست کمی از غالیان آن زمان که مورد نفرت و نفرین امامان بوده‌اند ندارند. در این خطبه که بافندگانش مدعیند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را در بصره خوانده است می‌گوید: «أنا الهجير عن الكائنات... أنا سر الخفيات... أنا مفيض الفرات... أنا مظهر المعجزات أنا مكلم الأموات أنا مفرج الكربات أنا محلل المشكلات». و پس از آنکه بسیاری از صفات الهی را بخود اختصاص می‌دهد می‌گوید: «أنا المهدي القائم في آخر الزمان» و از این جمله بعد است که پس از پرسش مالک اشتر که می‌پرسد: یا امیر المؤمنین این قائم از فرزندان تو چه وقت ظهور می‌کند؟ می‌نویسد: «فقال إذا زهق الزاهق وحققت الحقائق و لحق اللاحق و زرفت العيون و أغبن المغبون شاط النشاط و حاط الحياط.. و قرض القارض و لمض اللامض». این عبارات بی‌معنای کاهنانه را دنبال یکدیگر می‌آورد تا آنجا که می‌گوید: «وساهم المستحيج و منع الفليج و كفكف الترويح و خذ خذ البلوغ و تكلكل الخلع و قدقد المزعور و ندد الديجور... و عبس العبوس و كسكس الهموس و أجلب الناسوس و ددع الشفيق و حرثم الأثيق». شما را بخدا آیا اینها کلمات و عبارات خطیب نهج البلاغه است؟ تو گوئی دیوانه‌ای جن زده در عالم بیهوشی و بی‌خردی بدون اختیار از وی این کلمات مهمل و ناهنجار صادر می‌شود.... عجب در این است که در صدر این روایت آن را از جناب عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که از بزرگان صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله است نقل می‌کند که او روایت را بحضرت امیر المؤمنین می‌رساند که آن بزرگوار در مسجد بصره که بعد از جنگ جمل آنحضرت بدان شهر و مسجد آن در آمده است این خطبه را خوانده است. در حالیکه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در سال ۳۳ هجرت در زمان عثمان رضی الله عنه از دنیا رفت و در مدینه دفن شد و امیر المؤمنین در سال ۳۵ بخلافت رسید و جنگ جمل و ورود بصره پس از این واقع شد! پس عبدالله بن مسعود رضی الله عنه کجا بود که چنین لا طائلات را

[العیاذ بالله] از امیر المؤمنین شنید و برای دیگران نقل کرد؟! و چگونه امیر المؤمنین علیه السلام را که مردم بصره بخلافت بعد از عثمان رضی الله عنه قبول نداشتند و بر او خروج کردند زیرا آن حضرت را قاتل عثمان یا حامی قاتلان او می دانستند و واجب القتال می شمردند آنوقت چنین بزرگواری در مسجد بصره آمده و با چنین جماعتی اینگونه عبارات می آورد؟ تا آنجا که در خطبه تطنجیه می سراید: «أنا مدبرها أنا مخلصها أنا مهلكها أنا مدبرها أنا بائنها أنا داحيها أنا مميتها أنا محيها أنا الأول وأنا الآخر وأنا الباطن وأنا الظاهر أنا مع الكون وقبل الكون أنا مدبر العالم الأول حين لا سائكم هذه ولا غبزاكم وإلي يرد أمر الخلائق أجمعين أنا أخلق وأرزق وأحي وأميت.. أنا.. أنا.. أنا..». اگر اینها ادعای خدائی نیست پس چیست؟ و اگر معتقدین باین ادعاها غالی نیستند پس کیستند؟ آیا واقعا هیچ عقلی - فکری - اندیشه‌ای - شعوری - وجدانی - انصافی حیائی در دنیا باقی نمانده است؟! این کلمات مهوع مسجع را در این خطبه دنبال می کند تا آنجا که می گوید: «أنا مبرج الأبراج وعاقد الرجاج ومفتح الأفراج وباسط الفجاج». آری وقتی دین نباشد و حیا را یکسو نهند این قبیل کلمات را که مستهجن ترین عبارات است از زبان فصیحترین بلغای عالم و مفخر دودمان آدم می بافند و آن را حجتی برای دعوتی و حلالی برای مشکلی قرار می دهند! ما از جاعلین و بافندگان این خطبه‌ها که یقینا بی دین بوده‌اند یا لااقل علاقه‌ای بدان نداشتند تعجبی نداریم زیرا اینان هر که بوده‌اند باید ایشانرا از دشمنان و بدخواهان دین اسلام شمرد و از دشمن توقعی نمی توان داشت! لیکن از کسانی که در کسوت روحانیت و در ردیف حافظین شریعتند تعجب می کنیم که چرا این قبیل کفریات را نوشته و آنرا در حساب خدمت بدین می گذارند؟ و تعجب بیشتر ما از کسانیست که در این زمان خود را مرجع و مقلد شیعیان قلمداد می کنند و بدین سمت شهرت یافته‌اند کمک بنشر این خرافات می نمایند؟ او نیز از یهود که خدا را آنگونه کوچک و حقیر می شمردند که در بهشت آدم علیه السلام گردش می کرد و آدم علیه السلام می خواست خود را از نظر او در زیر درختان بهشت پنهان کند یا با یعقوب در شبانه‌روزی بکشتی پرداخت یا

گوساله بریان ابراهیم را با دو ملک دیگر خورد! و دنیا را انسان می‌پنداشتند که بیش از چهارهزار سال عمر ندارد و ابتدا و انتهایش طلوع و غروب خورشید از این دریا بآن دریاست و از نصرانیان که در آیه‌ی ۱۳ باب ششم کتاب مقدس خود می‌نویسند. ستارگان آسمان بر زمین ریختند مانند درخت انجیری که از باد سخت بحرکت آمده میوه‌های نارس خود را می‌افشاند. یا بر طبق مکاشفات یوحنا عرش خدا را آن چنان کوچک می‌شمارد که بیست و چهار تخت در آن نصب است و بر هرتختی پیری نشسته است که بر سر هر یک تاجی زرین است و خدا مانند سنگ یشم و عقیق است و قرچی در گرد تخت او شباهت بزمرد دارد و از این قبیل مزخرفات و لا طائلات. اگر چنین ملتھائی قائل باشند که خدا را فرزندان و پسرانی است و درباره‌ی عیسی غلو کنند که او فرزند نخست خداست چندان تعجب نمی‌کنیم زیرا در چنین مکتبی مردمانی بهتر از این تربیت نمی‌شوند!

تعجب ما از کسانیست که دعوی مسلمانان می‌کنند و کتاب آسمانی آنها قرآن است که خدا را در متھای عظمت می‌ستایند و درک ذات او را محال می‌شمارد و او را بر تمام عالم هستی محیط و غالب و شاهد می‌داند: ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ (فصلت/۵۴). ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (سبأ/۴۷). و عالم را بدان وسعت و عظمت می‌ستاید که تمام آسمانها و زمین در نزد کرسی همچون حلقه انگشتی است در بیابانی وسیع و کرسی با تمام عظمتش در نزد عرش همچون حلقه انگشتی است در بیابان وسیع و امروز که علوم کیهانی هیئت آسمانی را آن چنان عظیم و بی‌نهایت می‌داند که پس از اختراع رادیو تلسکوپ (ارسی بوئر) واقع در (بورتوریکو) که قطر عدسی آن سیصد متر است و وقتی پشت آن می‌نشینند برای مطالعه یک گواذ (جرم آسمانی) سر خود را با دو دست می‌گیرند که مبادا عقل از سرشان رفته و دیوانه شوند: آنگاه فاصله‌ی گواذها دور دست با زمین ۹ میلیارد سال نوری (نه میلیارد سال نوری یعنی نور که در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر طی مسافت می‌کند) برای طی مسافتی که از یک گواذ تا عدسی رادیو

تلسکوب (ارسی بوئر) فاصله است نه هزار میلیون سال لازم است که نور این مسافت را طی کند. و میلیونها کهکشانی که هیئت عالم را تشکیل می‌دهند و هر کهکشانی دارای میلیونها خورشید است که بسا خورشیدهای باشند که خورشید ما در مقابل آن چون شمعی در مقابل آفتاب است و مسافت کهکشانی که خورشید ما از خانواده آن است آن اندازه است که خورشید با چنان سرعتی که در حرکت انتقالی خود دارد بیش از پانصد میلیون سال لازم است که دور این کهکشان را به پیماید.

آری ما در چنین زمان و چنین دنیائی زندگی می‌کنیم آیا ننگ نیست که در چنین زمان کسانی از مسلمانان یافت شوند که معتقد باشند که افرادی از بشر «مبج الأبراج ومفتح الأفرج» بوده و دعوی کنند که «أنا مدبر العالم حين لا سائكم هذه ولا غبراكم وإلي يرد أمر الخلائق أجمعين أنا أخلق وأرزق وأحيي وأميت». و با معتقداتشان چنین ادعائی کنند در حالی که تاریخ زندگانی آنها که در مرئی و منظر می‌لیونها مردم بوده و همه آنها را دیده‌اند که با افراد دیگر چندان تفاوتی از حیث احتیاجات نداشته‌اند آنان نیز چون دیگران متولد شده‌اند و چون دیگران طفل شیر خوار بوده‌اند و چون دیگران دچار عوارض حیات گشته گرسنه و تشنه و بیمار شده خوابیده‌اند و بر خواسته‌اند و به زن و فرزند محتاج و مشغول بوده‌اند، هر چند از لحاظ فضل و علم و تقوی از پاره‌ای بالاتر بوده‌اند اما چنان نبوده که در نوع بشر نظیری نداشته باشند و اگر هم فرضاً بی‌نظیر بوده‌اند باری بشر بوده‌اند و بمفاد آیات شریفه‌ی قرآن به پیغمبر اسلام که از تمام آنها بهتر و بالاتر بوده است خدای متعال فرمان داده است که بمردم ابلاغ کند که او حتی برای خود دارای هیچگونه قدرت و اختیاری نیست. چنانکه در آیه‌ی شریفه ۱۸۸ سوره اعراف می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ یعنی: «من مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیستم مگر آنچه را که خدا خواسته است». و در آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی یونس همین آیه را با مقدم داشتن کلمه [ضرراً] تکرار نموده است. و اساساً این چه حماقت است که ما بندگان برگزیده خدا را که برای هدایت ما برانگیخته شده‌اند تا

راه صواب و خطا را بما بنمایانند و باید از ایشان در هر گفتار و کردار متابعت کنیم و گرنه در پیشگاه برانگیزاننده‌ی ایشان مسئول و معاقب خواهیم بود راه متابعت ایشان را گذشته بگرافگوئی و غلو پردازیم و خود را بمنجلاب کفر و شرک اندازیم!؟

هر گاه ایشان دارای چنان قدرت و قوت بودند که چنین و چنان کنند در آن صورت از طرف پروردگار عالم امر بمتابعت ایشان ظلمی بزرگ و عملی بسیار قبیح بود. زیرا اگر بطفلی امر کنند که تو باید در سرعت سیر متابعت سیر اتومبیل یا هواپیما کنی بدیهی است چنین امری بسیار ظالمانه و بلکه احمقانه است... آیا می‌توان تصور کرد که پروردگار حکیم و عادل ما را امر بمتابعت آن علی علیه السلام کند که خود گفته است: «أنا مدبر العالم حين لا سمائك هذه ولا أرضكم». من خلق می‌کنم و من روزی می‌دهم و من زنده می‌کنم و من می‌میرانم یا سائر ادعاها که در این خطبه و بسیاری از احادیث کذب است؟ هرگز. هرگز. «معاذ الله معاذ الله. تعالی عما يقول الظالمون علواً کبیراً».

چنانکه در قسمت اول این کتاب گفته‌ایم اینگونه افکار و عقاید از جانب متکبران جاهل است که عار دارند از اینکه پیغمبر و امامشان بشری باشد که می‌خورد و می‌آشامد و می‌خوابد و جماع می‌کند و مریض می‌شود و می‌میرد. لذا مدعیند که پیشوایان آنان سامع اصوات و قاضی حاجات و شافی عاهات و محیی اموات و از این قبیل مزخرفات است و لذا از خاصیت رهبری می‌افکند و صورت یک معشوق خیالی و معبود ایده آلی را می‌گیرند.

شیعیان امروز که بظاهر ادعا می‌کنند که ما از غُلّات و بنانیه و خطابییه و مغیریه و بشیریه و اسماعیلییه و قرامطیه نیستیم و حتی از شیخیه و صوفیه ابراز برائت می‌کنند، اما متأسفانه عقاید و افکار همان غُلّات که مورد لعنت و نفرین امامان علیهم السلام بوده‌اند در لابلای عقاید و افکار اینان پنهان بلکه بطور آشکار در جریان و سریان است. کار اشاعه و انتشار اینگونه عقاید تا بدانجا کشیده است که چنانکه دیدیم همان خطبه‌های البیان و تطنجیه که حتی علمای شیعه صفوی آنها را نمی‌پذیرفتند در قرن بیستم و زمانی که

عقاید صحیح دینی هم مورد طعن و طرد اکثریت مردم روی زمین است: بنام الزام خصم و اثبات حجت خود چاپ کرده و انتشار می دهند، و چنانکه می بینیم علمای صدر اول و بزرگان شیعیان قرن دوم و سوم را که هرچه باشد با ائمه علیهم السلام مربوط و محشور بوده اند، و بهتر از همه آنها را دیده و شناخته اند معهذا عقایدی که آنان در باره ی ایشان داشته اند مورد قبول این دور افتادگان از حق و حقیقت نیست و صریحا در کتب خود می نویسند که آنچه را شیعیان صدر اول درباره ی ائمه غلو می پنداشته اند امروز از ضروریات مذهب شیعه است!! چنانکه شیخ عبدالله مامقانی مؤلف کتاب بزرگ «تنقیح المقال فی علم الرجال» در بیش از ده جای آن کتاب این مدعی را تایید و تجدید کرده است (رجوع شود به کتاب تنقیح المقال ۲/۲۲۶. ۲/۹۳. ۲/۸۴. ۳/۱۲۲-۲۳۳. ۱/۲۳۸).

کسی باین ملای آخرالزمان نگفته و نمی گوید که جناب آقا! مگر بعد از پیغمبر اسلام پیغمبری آمده و پس از آن امامان امامی برپاخواسته یا فرشته ای بر شما نازل شده و گفته است: که عقاید غلوآمیز آن روز که بفرمایش خود امامان بدتر از عقاید یهود و نصاری و مجوس و مشرکین است باید امروز جزو ضروریات مذهب شود؟ چرا؟ برای اینکه چون امروز اساس ادیان متزلزل است باید با این چرندها بیشتر آبروی دین ریخته شود و اکنون که پیشرفت علوم وسعت عالم و عظمت آفریننده آن را میلیونها مرتبه بیش از آن زمان معرفی می کند و در عین حال نقص و عجز بشر را برابر دستگاه عظیم آفرینش میلیونها مرتبه حقیرتر نشان می دهد.

و مطالب کتابهای «عیون المعجزات ومدینه المعاجز» و امثال آن بیش از همه وقت مورد مسخره و استهزاء طبقه فهمیده و فاضل قرار گرفته باز هم باید اصرار داشت که آن عقاید سخیفه جزو ضروریات مذهب شیعه است؟! با اینکه در نظر عقل و شرع بزرگترین معصیت و مصیبت بارترین جنایت شرک است باز هم باید همان عقائد شرک آلود بلکه شرک صریح و جلی را که «أنا أخلق وأرزق وأحیی وأمیت». که شرک جاهلیت بمراتب از این کوچکتر بود در دین اسلام و بنام مذهب شیعه ترویج نمود تا

طائفه شیعه از تمام طوائف و مذاهب اسلامی در دنیا خوارتر و بی‌مقدارتر باشد؟ تا جائیکه مخالفان این مذاهب از سایر مسلمانان این طائفه را دانسته و خود و مال و ناموس آن را بر خود حلال شمارند و بهر طریقی که بتوانند از بدنامی این گروه استفاده کرده زنان و دختران‌شان را بعنوان کنیز در بین خود خرید و فروش کنند؟ در اصرار باین گونه عقاید و انتشار آن تاکنون چه نتیجه‌ی خوبی گرفته‌اید که بازهم از آن همان نتیجه را انتظار دارید؟!

آیا با وسعت مسئله ولایت و تضییق و انحصار آن به یک یا چند نفر و گسترش موضوع شفاعت و تعمیم آن و تبلیغ اختراع زیارت و ابداع عزاداری و روضه‌خوانی چه چیز بر فروشگاه‌تان افزوده است و جز خصومت همکیشان و گستاخی در عصیان و تزییع اموال فراوان و تحقیر و توهین مردم فهمیده دنیا بخودتان چه طرفی بسته‌اید و در انتظار چه فتحی نشسته‌اید؟!

عقیده شیعه امروزی نه تنها از عقاید غلات زمان ائمه علیهم‌السلام که منشاء اصلی آن عقاید یهود و نصاری و مجوس بوده مایه گرفته است، بلکه با عقاید سخیفه ملل دیگر نیز آمیخته و ممزوج است چنانکه مطلعین می‌دانند که در مصر قدیم مردم عقیده بخدایانی چون اوزیرس و اوزیس داشته و بخدایان متعدد معتقد بوده‌اند که از آن جمله [آمون] را برتر از تمام خدایان می‌دانستند آمون بعقیده مصریان قدیم خدای خدایان بود. اما اوزیرس که خدای مرگ بود با اینکه او از زیردستان آمون بشمار می‌آمد معه‌ذا در عقیده مصریان او مقتدرتر از خدای خدایان بود و بر مردم قدرت بیشتری داشت. لذا مردم مصر قدیم در هنگام عهد و پیمان و امر اهانت و خیانت حواله متخلف را به قدرت قاهره اوزیرس می‌کردند.

شما خود می‌دانید که عین عقیده در مردم ما در باره حضرت عباس و امامزاده داود و شاه چراغ و امثال آن است که مردم قسم بخدا را باور نمی‌کند اما قسم بحضرت عباس باور کردنی است! از خدا نمی‌ترسند اما بهر صورت از حضرت عباس می‌ترسند! برای خدا نذر نمی‌کنند اما برای حضرت عباس و رقیه و سکینه نذر بیش از خدا است!

در حالیکه کتاب آسمانی آنان در بیش از صد آیه از این قبیل عقاید صریحا نهی کرده و آنان را بدین روش مذمت می‌کند در سوره مؤمنین می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ بَدِعَهُ مَلَكَوْتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْمُونَ ﴿۸۸﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۸۹﴾ (مؤمنون/۸۸-۸۹). یعنی: «باین مردم بگو: در دست چه کسی ملکوت و فرمانروایی تمام هستی است و تنها اوست که پناه می‌دهد و بر او پناه داده نمی‌شود (یعنی کسی نمی‌تواند بدیگری پناه برد تا از کیفر و عقاب خدا مصون ماند) اگر شما می‌دانید، بزودی خواهند گفت خدا: (باز آفرین به بت پرستان که در جواب این سؤال فوراً می‌گفتند: خدا! ولی جامعه‌ی ما هرگز چنین سؤالی را بزودی چنین جواب نخواهند داد) بگو: ای محمد پس چرا مسحور شده‌اید؟». چون کسانی که جادو شده‌اند نمی‌توانند از عقل و قدرت خود استفاده کنید. و در سوره‌ی نحل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَهُمْ ۗ تَاللَّهِ لَلَّذِينَ لَمْ تَمْلِكُوا شَيْئًا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّ اللَّهَ مُؤْتِرُهُمْ ۗ وَجَعَلُوا صُورًا لِقَوْمٍ يُضَلُّونَ ﴿۵۶﴾ (نحل/۵۶). یعنی: «برای چیزها و کسانی که خود اینان نمی‌دانند آنها چه و چه کاره‌اند بهره‌ای از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم قرار می‌دهند. (نذر می‌کنند وقف می‌کنند آنانرا در کسب خود شریک می‌کنند شرکت با حضرت عباس علیه السلام و اما م‌رضا!) بخدا سوگند هر آینه شماها (که مسلمانید و می‌بیند اینان چنین عمل می‌کنند و آنانرا از این عمل باز نمی‌دارید و بطریق حق هدایت نمی‌کنید) پرسیده خواهید شد در پیشگاه خدا مسئولید از آنچه آنان بدروغ و افترا می‌بافید».

از ترس همین مسئولیت است که ما خود را در چنین زمانی که کفر و بدعت و شرک و الحاد از هر زمانی در میان جامعه‌ی ما بیشتر است خود را بزحمت انداخته و ضربات تهمت و بهتان و حتی ضرب و قتل را بر خود خریده‌ایم تا در پیشگاه پروردگار جهان مسئول اعمال این تبه‌کاران نباشیم و از تکفیر و تبعید و ضرب و تهدید غالیان و حامیان ایشان باک نداریم چه یقین داریم که جهاد بزرگی را بر عهده گرفته‌ایم و هر چه میدان جهاد از لشکر کفر انبوه‌تر باشد موجب افتخار و سرفرازی و دلیل بر شجاعت و

جانبازی مجاهدی است که قدم در این میدان گذاشته و یقیناً اجر او در پیشگاه پروردگارش بسیار بزرگ و عظیم خواهد بود که ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ (کهف/۳۰). ﴿فَاسْتَبِشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه/۱۱۱) ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾. (هود/۸۸) اینک می‌پردازیم بشرح غلاتی که مورد نفرین ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین هستند که این مقدمه برای آن نتیجه است.

غُلَات بزرگ‌ترین آفات و خبیث‌ترین نکبات

وجود و پیدایش غُلَات در دین اسلام از بزرگ‌ترین آفات و مرگبارترین بلیات بوده است که موجب و موجب این همه موهامات و خرافات گردیده و روی چهره نورانی حقایق دین را پوشانیده است و ذوات مقدسه‌ی ائمه‌ی طاهرین سلام الله علیهم اجمعین پیش از همه از این خطر بزرگ ترسیده و مسلمانان را از آن ترسانیده‌اند. و احادیث و اخبار زیادی در مذمت این گروه بد بنیاد از ایشان صادر گردیده است که تنها در کتاب رجال ابو عمر و کشتی پیش از ۲۴ حدیث آمده است، علامه مامقانی آن احادیث را در مقباس الهدایه ص ۸۸ جمع‌آوری کرده است و ما پاره‌ای از آن را از کتب معتبره شعیه در اینجا می‌آوریم.

۱- در امالی شیخ طوسی ۲۶۴ از عبدالرحمن بن مسلم از فضل بن مسلم روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «احذروا شبابکم الغلاة لا یفسدوهم فإن الغلاة أشر من اليهود والنصارى والمجوس والذین أشركوا».

یعنی: جوانان خود را از غالیان بر حذر دارید که ایشانرا فاسد نکنند زیرا که غُلَات بدترند از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین. (پس غُلَات حتی از مشرکین هم بدترند).

آنگاه حضرت علیه السلام اضافه کرد که: «إلینا یرجع الغالی فلا نقبله و بنا یلحق المقصر- فنقبله». یعنی: غالی ممکن است که از غلو خود برگردد اما ما دیگر او را قبول نمی‌کنیم و مقصر یعنی: آن کس که در معرفت ما یا خدا تقصیر و کوتاهی نموده است بما ملحق می‌شود و ما او را می‌پذیریم.

عرض شد باین رسوائی این چگونه می‌شود؟ فرمود: «لأن الغالی قد اعتاد ترک الصلوة والزکوة والصیام والحج فلا یقدر علی ترک عاداته وعلی الرجوع إلی الله أبدا، وإن المقصر- إذا عرف عمل وأطاع». یعنی: غالی چونکه عادت کرده است بترک نماز و زکات و روزه و حج دیگر قادر بر ترک عادت خود نیست و هرگز نمی‌تواند بطاعت خدا برگردد، و

چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم منظور غالیان همین است که بوسیله‌ی شفاعت ائمه و محبت ایشان از مواخذة مصون باشد. اما مقصر چون دانست عمل می‌کند.

۲- در نوادر راوندی آورده است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «یهلک فی إثنان محب مفرط یفرطنی بما لیس لی ومبغض یمحمله شثنائی علی أن یمیننی» یعنی: دو کس در باره من هلاک می‌شوند یکی دوستار گزافکار که در باره‌ی من چیزهای می‌ستاید که در باره من نیست و دیگری دشمنی که دشمنی او مرا او را و می‌دارد که مرا خوار کند. و در نهج البلاغه نیز فرموده است: «یهلک فی رجلان محب مفرط وباهت نفر» و این مانند آن فرمایش حضرت است که می‌فرماید: «هلک فی رجلان محب غال ومبغض قال» مضمون تمام این فرمایش‌ها یکی است.

۳- در اعتقادات صدوق است که حضرت رضا علیه السلام همواره در دعای خود بخدا عرض می‌کرد: «اللهم إني أبرأ إليك من الحول والقوة ولا قوة إلا منك، اللهم إني أبرأ إليك من الذين ادعوا لنا ما ليس لنا بحق، اللهم إني أبرأ إليك من الذين قالوا فينا ما لم نعلمه في أنفسنا، اللهم لك الخلق ومنك الأمر وإياك نعبد وإياك نستعين، اللهم أنت خالقنا وخالق آباءنا الأولين وآبائنا الآخرين، اللهم لا يليق الربوبية إلا بك ولا تصلح الإلهية إلا بك، اللهم فالعن النصارى صغروا عظمتك والعن المضاهئين لقولهم من بريتك، اللهم إنا عبيدك وأبناء عبيدك لا نملك لأنفسنا نفعا ولا ضراً ولا موتاً ولا حيوةً ولا نشوراً. اللهم من زعم أن لنا الخلق وعلينا الرزق فنحن إليك براء كبراءة عيسى بن مريم من النصارى وصلى على نبينا وآله وأصحابه وسلم، اللهم إنا لا ندعهم بما يزعمون فلا تؤاخذنا بما يقولون واغفر لنا ما يدعون ولا تدع على الأرض منهم دياراً إنك إن تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا إلا فاجراً كفاراً». یعنی: خدایا من بیزارم از جهت حول و قوه بسوی تو هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر بوسیله تو، خداوند من بیزارم بسوی تو از کسانی که درباره‌ی ما ادعای کنند چیزهایی را که ما را در آن حقی نیست و خود را در آن بحق نمی‌دانیم، خدایا من بیزارم از کسانی که چیزهایی در باره ما

می‌گویند که ما آنرا در نفس خودمان اطلاع نداریم. خدایا آفرینش و امر هر دو تو راست و ما تنها تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوئیم. خداوندا تو آفریننده‌ی ما و آفریننده پدران نخستین و پدران آخرین ما هستی، خداوندا پروردگاری جز برای تو شایسته نیست و خدائی جز تو را نمی‌شاید. خداوندا نصاری را که عظمت تو را کوچک شمرده‌اند (زیرا کار خدای را در خلق خدا قائل شدند) لعنت کن و نیز لعنت نما کسانی از آفریدگان خود را که قائل بگفتاری شبیه گفتار آنان شدند. خدایا ما بندگان و فرزندان بندگان تو هستیم که برای خود (تا چه رسد بدیگران) مالک هیچ‌گونه سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز نیستیم. خدایا، کسانی را که در باره ما چنان تصور می‌کنند که آفرینش و روزی دادن بدست ماست ما از آنان بیزاریم چنانکه عیسی علیه السلام از نصاری بیزار است خداوندا ما این غلات را بدانچه می‌پندارند دعوت نکرده‌ایم پس ما را بگفتار ناهنجار آنان مؤاخذه مکن و آنچه اینان درباره ما تصور می‌کنند بر ما بیامرز، از اینان کسی را بروی زمین مگذار، اگر بگذاری بندگان تو را گمراه می‌سازند و از آنان جز فاجر و کافر تولید نخواهد شد).

در پاره‌ای از نسخه‌ها قسمت اخیر «ولا تدع علی الأرض..» اضافه است و در پاره‌ای نیست. چنانکه می‌بینید این نفرین حضرت رضا علیه السلام شامل همین گفتاری است که آیت الله العظمی مدعی است که ائمه چنین و چنانند و ادعای او در قسمت‌های گذشته گذشت.

۴- در امالی طوسی و سایر کتب معتبره دیگر است که اصیغ بن نباته روایت می‌کند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به خدا عرض می‌کرد: «اللهم إني برئ من الغلاة كبرائة عيسى بن مريم، اللهم اخذهم أبداً و لا تنصره منهم أحداً».

نفرین امیر المؤمنین علیه السلام بغلات

۵- در رجال کشی از عبدالصمد بن بشر روایت است که اصحاب ابی الخطاب در کوفه بانک برداشتند لیبک یا جعفر بن محمد. راوی می‌گوید: من بر حضرت صادق

وارد شدم و آنحضرت را بدین واقعه خبر دادم حضرت بسجده افتاد و سینه خود را بزمین چسپانید و سخت گریه می کرد در حالیکه با انگشت مبارک اشاره می کرد. چند مرتبه گفت: «بل عبدالله قن داخر...» یعنی: من بنده ضعیف و ذلیل خدا هستم. آنگاه سر از سجده برداشت در حالیکه اشکهای او به ریش مبارک جاری بود. من پیشمان شدم که چرا آن حضرت را باین پیش آمد خبر دادم و عرض کردم فدایت شوم این قضیه بتو مربوط نیست. حضرت فرمود: ای مصادف (نام راوی مصادف است). اگر عیسی ساکت می شد از آنچه نصاری درباره ی او گفتند بر خدا لازم بود که گوش او را کر و چشم او را کور کند!

۶- در عیون اخبار الرضا علیه السلام در جلد هفتم بحار الانوار ص ۲۴۶ از ابوهاشم جعفری روایت است که از حضرت رضا سؤال کردم از غلات و مفوضه حضرت فرمود: «الغلاة كفار والمفوضة مشركون من جالسهم أو خالطهم أو واكلهم أو شاربهم أو واصلهم أو زوجهم أو تزوج إليهم أو أمنهم أو ائتمنهم على أمانة أو صدق حديثهم أو أعانهم بشطر كلمة خرج من ولاية الله عز وجل وولايتنا أهل البيت». یعنی: غالیان کافر و مفوضه مشرکند (غالی کسی است که ائمه را از حد بشریت بالاتر ببرد و مفوض کسی است که معتقد باشد که امر خلق و رزق بدست ائمه است یعنی: آن بنهاتی و نسبت های که کتاب امراء هستی بائمه داده است) کسی که همنشین آنها شود یا یکجا شود به آنها، یا خورد و نوش کند با آنها، یا رحم کند به آنها، یا زن دهد، یا از ایشان زن بگیرد، آنان را آمین و یا قبول امانت ایشان کند، یا گفته های آنان را تصدیق کند یا به نیم کلمه ایشان را کمک و یاری نماید از دوستی خدای عزوجل و دوستی ما خارج می شود...».

عجب اینست که در زمان ما هر کس بچنین گفتاری یعنی ولایت تکوینی و تصرف ائمه علیهم السلام در تدبیر امور قائل نباشد. ولایت او را ناقص بلکه او را سنی و وهابی و بدتر از آن ناصبی می دانند!

خدایا ما اکنون گرفتار چنین مردمانیم که از کفریات و شرکیات ایشان همچون امامان خود سلام الله علیهم اجمعین بیزاریم و ائمه خود را جز هادیان راه خدا و روایان صدق گرفتار رسول الله نمی‌دانیم و همان دعای حضرت رضا را درباره اینان می‌کنیم «اللهم لا تذر علی الأرض منهم دیارا».

۷- در رجال کشی ص ۱۰۰ از ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت است که فرمود: «لعن الله من کذب علینا این ذکر عبد الله بن سبا فقامت کل شعرة فی جسدي لقد ادعی أمرا عظیما لعنه الله کان علی علیه السلام عبداً صالحاً أخو رسول الله ما نال الکرامة من الله إلا بطاعته لله ولرسوله وما نال رسول الله الکرامة من الله إلا بطاعته له». یعنی: خدا لعنت کند کسانی را که دروغ بر ما می‌بندند من عبد الله بن سبا را یادآور شدم هر موئی که در بدن من بود سیخ شد واقعاً این شخص امر بزرگی را ادعا کرد! خدا او را لعنت کند. علی بنده صالح خدا بود و برادر رسول الله بود وی بدین کرامت نائل نشد مگر بفرمان برداری و اطاعتش از خدا و رسول او، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با آن همه کرامت نائل نشد مگر باطاعتش از خدا).

این فرمایش حضرت علی بن الحسین علیه السلام سنگی است به دهان آیت الله العظمی. که در صفحه‌ی ۲۴ کتاب خود نوشته است: کمال نهائی از نظر باصطلاح ولایت در اهل بیت عصمت که سرشت آنها از نور پاک است کسبی نبوده بلکه ذاتی و موهوبی است! و در صفحه ۳۰ می‌نویسد بر خلاف اولیای خدا که این مقام و موقعیت را بوسیله‌ی ممارست و تمرین و طی مراحل مقدمی پیدا نمی‌کنند بلکه چنانکه گوشزد نموده‌ایم، موهباتی است الهی که از بدو وجودشان بنابر تقدیر و مشیت سبحانی در آنان نهفته شده است).

اینان چون از صراط مستقیم و از شاهراه عقل و قرآن دور افتاده‌اند هر موهوبی را مستمسک عقیده‌ی خود قرار می‌دهند، از قبیل قرائت قرآن علی علیه السلام در حین ولادت و حال اینکه ده دوازده سال بعد از ولادت آنحضرت قرآن بر پیغمبر نازل شده و بصراحت

می‌فرماید: ﴿لَخُنُ نَقْصُ عَلَيكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٣٠﴾﴾ (یوسف/۳). «ما بهترین سرگذشتها را از طریق این قرآن - که به تو وحی کردیم - بر تو بازگو می‌کنیم و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی!» و در سوره‌ی العنکبوت آیه‌ی چهل و هشتم می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبْطِلُونَ ﴿٤١﴾﴾ «و پیش از [نزول] آن نمی‌توانستی هیچ کتابی را بخوانی و آن [کتاب] را به دست خویش بنویسی، چه آن‌گاه بد اندیشان در شک می‌افتادند». و در سوره‌ی شوری آیه ۵۲ می‌فرماید: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا آلِ كُتُبٍ وَلَا آلِ يَمَنٍ﴾ «تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی)». اینها آیاتی است که صریحاً بی‌اطلاعی پیغمبر را بقرآن قبل از وحی می‌رساند اما این شوربختان گمراه با یک حدیث چرندی که معلوم نیست ساخته و پرداخته کدام غالی بی‌ایمان یا معاون شیطان است در موضوع ولادت علی علیه السلام آورده است که پیغمبر خدا فرموده است: علی رضی الله عنه در هنگام ولادت اذان گفت (و حال اینکه اذان در سال‌های بعد از هجرت صورت گرفت) و کتب آسمانی انبیای سلف را خواند و سپس قرآن را از اول تا آخر خواند همچنانکه من امروز حافظم!). شما می‌بینید که با قبول این چرندها انسان در چه چاله‌ها و رده‌های ضلالت می‌افتد که نجات از آنها ممکن نیست، ما چون متن این حدیث را بر خلاف عقل صریح و آیات روشن قرآن می‌دانیم متعرض سند و ضعف آن نمی‌شویم زیرا این حدیث که در *روضة الواعظین* ابن فتال است بقدری چرند است که انسان حتی از بیان آن شرم می‌کند. زیرا مضمون آن اینست که پیغمبر خدا قابله‌ی فاطمه بنت اسد در هنگام ولادت امیر المؤمنین بوده که جبرئیل بآنحضرت گفته است: ای محمد دست خود را دراز کن و آن حضرت چنین کرده است، در حالیکه در همین *روضة الواعظین* حدیثی بر خلاف آن است: که امیر المؤمنین در خانه کعبه متولد شده است، و احادیث دیگر از داستان مثرم عابد و رفتن ابوطالب بنزد آن و موهوماتی

که در این حدیث است که صرف نظر از سند حدیث که روایان آن همه مجهولین و غلاتند متن آن بر بطلان آن بهترین شاهد است، با مطالعه این احادیث مخالف در یک کتاب معلوم نمی‌شود که امیر المؤمنین علیه السلام در خانه‌ی کعبه متولد شده است یا در خانه‌ی ابی طالب و قابله‌ی امیر المؤمنین چهار زن بهستی بوده‌اند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله!! با این غالیان احمق این قبیل مطالب بی‌سروته را جزو فضایل مولا شمرده‌اند! و می‌خواهند با این چرندها و مزخرفات موضوع تصرف علی را در کون مکان ثابت کنند!!؟.

نتیجه قبول این احادیث چه خواهد بود؟ جز اینکه بگویم با قرآن خواندن علی در حین ولادت یعنی قبل از بعثت رسول خدا بچنین سال علی اگر خدا نبوده است حد اقل افضل از رسول الله است!! زیرا قرآن نادانی و بی‌اطلاعی رسول خدا و اعراب جاهلیت را در مطالب قرآن یکسان می‌شمارد آنجا که می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (هود/۴۹). «اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی‌دانستید! بنابر این، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است!». و چنین عقیده‌ای که علی علیه السلام را افضل از رسول الله صلی الله علیه و آله بدانند کفر یا مساوی و مساوق کفر است، و هرگاه علی علیه السلام قبل از نزول آیات برسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن را خوانده باشد، از جمله آیات قرآن داستان افک عایشه رضی الله عنها است که در صفحات قبل آوردیم. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از وقوع آن قضیه آیات سوره‌ی نور را در تزکیه و تطهیر عایشه رضی الله عنها از علی علیه السلام شنیده است و بی‌گناهی عایشه رضی الله عنها بروی مسلم شده است. پس دیگر آن حیرت و فکرت آنجناب در این موضوع چه بوده است؟ و از این خیمه شب‌بازی چه خواسته است؟! و خود علی که برسول خدا پیشنهاد طلاق عایشه رضی الله عنها را در این پیش آمد می‌کرد و حتی کنیز عایشه رضی الله عنها را برای ابراز حقیقت تعطیل نمود برای چه بود؟ و صدها قضایای دیگر که قرآن کریم حاوی آن است. از همه‌ی اینها گذشته

صدور این اعمال که لابد اسمش معجزه است چه فائده‌ای داشته است؟! علی علیه السلام چرا این معجزه‌ها را به پیغمبر نشان نمی‌داده است؟ پیغمبر که منکر فضائل علی رضی الله عنه نبود؟! شما را بخدا هیچ احمقی حاضر می‌شود این قبیل مطالب را بعنوان عقیده‌ی دینی پذیرد؟ و اساس اعتقادات خود را روی چنین موهوماتی بگذارد خدا ما و جمیع مسلمانان را از این موهومات خرافات و از شر غلات بدترین آفات نجات بخشد و بدین صحیح و صراط مستقیم الهی که دین اسلام و پیروی قرآن است هدایت فرماید، گفتگو در آفات غلات بود که این گروه بد مآل آنقدر در آزار رسول و آل کوشیدند که بکرات از جانب آن بزرگواران مورد لعن و نفرین شدند. اینک روایت ذیل:

۸- شیخ کشی در رجال خود و علامه‌ی مجلسی در جلد هفتم بحار الانوار ص ۳۲۰ چاپ کمپانی: «قال أبوالحسين علي بن محمد بن قتيبة: وفيما وقع عبدالله بن حمدويه البيهقي وكتبته من رقعة إن أهل نيشابور قد اختلفوا في دينهم و خالف بعضهم بعضاً و كفر بعضهم بعضاً و بها قوم يقولون: إن النبي صلى الله عليه وآله يعرف جميع اللغات من أهل الأرض و لغات الطيور و جميع ما خلق الله، و كذلك لا بد أن يكون في كل زمان من يعرف ذلك و يعلم ما يضمّر الإنسان و يعلم ما يعمل أهل كل بلاد في بلادهم و منازلهم و إذا لقي طفلين يعلم أيهما مؤمن و أيهما يكون منافقاً و إنه يعلم أسماء جميع من يتولاه و أسماء آبائهم و إذا رأى أحدهم عرفه باسمه قبل أن يكلمه و يزعمون جعلت فداك أن الوحي لا ينقطع و النبي لم يكن عنده كمال العلم و لا كان عند أحد من بعده و إذا حدث شيء في أيّ زمان لم يكن علم ذلك عند صاحب الزمان أوحى الله إليه فقال: كذبوا لعنهم الله و افتروا إثماً عظيماً». یعنی: از جمله توقیعاتی که از امام عصر درباره‌ی عبدالله بن حمدویه بیهقی صادر شده است آن که اهل نیشابور در دین خود اختلاف کرده و با یکدیگر مخالفت نموده به تکفیر یکدیگر پرداختند، در نیشابور جماعتی هستند که قائلند باینکه پیغمبر صلى الله عليه وآله جمیع لغات مردم زمین و زبان پرندگان و جمیع آفریدگان خدا را می‌داند و ناچار در هر زمانی باید کسی باشد که اینها را بداند و باید آن کس آنچه در ضمیر هر کس می‌گنجد و اهل هر شهر و بلدی آنچه در شهر خود و

منزل خود می‌کنند بدانند، و همچنین هر گاه با دو طفل ملاقات می‌کند بدانند که کدام یک از آن دو مؤمن است و کدام یک منافق؟ و باید او بدانند نام کسانی را که او را دوست می‌دارند و نام پدران آنانرا نیز بدانند، و چون هر یک از آنها را دید او را پیش از آنکه با وی سخن گوید بنام بشناسد. فدایت شوم اینان می‌پندارند که وحی هیچگاه منقطع نمی‌شود در نزد پیغمبر کمال علم نیست، و در نزد هیچکس که بعد از او است نیز چنین علمی نیست، و هرگاه در هر زمانی پیش‌آمدی رخ دهد که علم آن در نزد صاحب الزمان نباشد خدا همان وقت به او وحی خواهد کرد. در جواب این پرسش‌ها توقیعی که از امام زمان صادر شد این بود که فرمود: دروغ می‌گویند خدا ایشانرا لعنت کند اینان افتراء بافته و گناه عظیمی مرتکب شدند). این توقیع و نفرین شامل تمام کسانی است که درباره‌ی امام یا پیغمبر اینگونه عقیده‌ها دارند. باستناد چند حدیث ضعیف که از غالیان در کتابهائی مانند بصائر الدرجات و کافی نیز بچشم می‌خورد و عموم مردم و حتی آیت‌الله‌های عظمی را گمراه کرده است.

۹- در رجال کشی ص ۱۹۶ از عبد الرحمن بن کثیر روایت است که روزی حضرت صادق علیه السلام باصحاب خود فرمود: «لعن الله المغيرة بن سعيد ولعن الله يهودية كان يختلف إليها فيتعلم منها السحر والشعوذة والمخاريق، إن المغيرة كذب على أبي فسلبه الله الإيمان وإن قوما كذبوا على مثلهم أذاقهم الله حر الحديد، فو الله ما نحن إلا عبد الذي خلقنا واصطفانا ما نقدر على ضر ولا نفع إن رحمتنا فبرحمته وإن عذبنا فبذنوبنا والله مالنا على الله من حجة ولا معنا من الله برائة وإنما لمتون ومقبورون ومنشورون ومبعوثون وموقوفون ويلهم لعنهم الله، لقد أذوا الله وأذوا رسوله في قبره وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وها أنا ذا بين أظهركم لحم رسول الله وجلد رسول الله أبيت على فراشي خائفاً وجلاً مرعوباً يأمنون، وأفزح وينامون على فراشهم وأنا خائف ساهر وجل قلق بين الجبال والبراري أبرأ إلى الله مما قال في الأجدع البراد عبد بني أسد أبو الخطاب لعنه الله، والله لو ابتلوا بنا وأمرناهم بذلك لكان الواجب أن لا يقبلوه فكيف وهم يروني خائفاً وجلاً استشهد الله عليهم وأبرأ إلى الله منهم

أشهدكم أني امرؤ ولدني رسول الله وما معي براءة من الله إن أظعته رحماني وإن عصيته عذبني عذابا شديدا أو أشد عذابه».

یعنی: خدا لعنت کند مغیره بن سعید را و خدا لعنت کند آن زن یهودی را که مغیره با او آمد و شد می کرد از او سحر و شعبده می آموخت. همانا مغیره بر پدر من (حضرت باقر) دروغ بست پس خدا ایمان او را از وی سلب کرد. گروهی هم بر من دروغ بستند اینان چرا چنین می کنند؟ خدا حرارت آهن را به ایشان بچسپانند، بخدا سوگند ما جز بندگانی نیستیم برای آن خدائی که ما را آفرید و برگزید، ما قادر به هیچ نفع و ضرری نیستیم اگر ما را رحمت کند برحمت اوست و اگر ما را عذاب کند بجهت گناهان خود ماست. بخدا سوگند ما را بر خدا هیچ حجتی نیست و با ما از جانب خدا هیچ برائت و برائت آزادی نیست ما نیز چون دیگران می میریم و در قبر افکنده می شویم. و محشور می شویم و برا انگیخته می شویم و در نزد پروردگار باز داشته می شویم، و از اعمالی که انجام داده ایم پرسش می شویم. وای بر ایشان خدا آنانرا لعنت کند هر آینه خدا را اذیت کردند. و رسول خدا را در قبرش آزدند و امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین و محمد بن علی را نیز. اینک من در میان شما هستم و از گوشت و پوست رسول خدا هستم در فراش خود ترسان و بیمناک و هراسان می خوابم آنان ایمنند در حالیکه من می ترسم و آنان بر فراش خود آسوده می خوابند، در حالیکه من بیمناک و بیدار و هراسانی در میان کوهها و بیابانها مضطرب و سرگردان به سوی خدا بیزاری می جویم از آنچه آن مرد اجدع اسدی (اجدع - دماغ بریده) یعنی: ابو الخطاب درباره‌ی من می گوید: خدا لعنت کند او را بخدا سوگند اگر ایشان بوسیله‌ی ما مبتلی و آزمایش می شدند و ما آنها را امر می کردیم بدینگونه اعتقادات بر ایشان واجب بود که آن را از ما نپذیرند پس چگونه است که اینان مرا در حالی می بینند که ترسان و هراسانم. من از خدا یاری و کمک می طلبم در مبارزه بر آنان. بسوی خدا بیزاری می جویم از ایشان. من شما را گواه می گیرم که من مردی هستم که از رسول خدا تولد یافته‌ام و با من برائتی از جانب

خدا نیست. اگر من او را اطاعت کنم بمن رحم می‌کند و اگر او را نافرمانی کنم مرا عذابی سخت خواهد کرد. یا شدیدترین عذاب او شامل حال من خواهد شد).
می‌بینید که در این عبارات چگونه امام بزرگوار تکذیب تمام این ترهاتی را می‌کند که غالبان زمان ما نیز درباره ایشان و شفاعت، و توسل، و سایر موهومات را دارند. باید هم چنین باشد زیرا در جائیکه پیغمبر بزرگوار در آیات شریفه قرآن تهدید شود که: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (زمر/۶۵). «اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شد».

بعد از آنکه از زبان او می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ (انعام/۱۵، یونس/۱۵، هود/۶۳، زمر/۱۳). «بگو: به راستی من اگر از پروردگارم نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم». باید جعفر صادق نیز چنین باشد. زیرا خدای متعال را با هیچکس قرابت و نسبتی نیست. ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (نساء/۱۲۳). «فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر داده می‌شود و کسی را جز خدا، ولی و یاور خود نخواهد یافت».
و از مضمون عبارات شریفه حدیث معلوم است که بی‌زاری آن حضرت از این مقالات غلو آمیز است که غالبان زمان آن بزرگوار انتشار داده و برای یادگار برای زمان ما گذاشته‌اند. «لعنة الله عليهم لعنا وبيلا».

۱۰- ایضا در رجال کشی ص ۲۵۴ در گفتگوی جعفر بن واقد و کسائی از اصحاب ابو الخطاب. ابو الخطاب گفته است: مقصود از آیهی شریفه: ﴿فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾ (زخرف/۸۴). امام است. حضرت صادق علیه السلام فرموده است: «لا والله لا يأويني وإياه سقف بيت واحد، وهم شر من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا والله ما صغر عظمة الله بتصغيرهم شيئاً قط. وإن عزيراً جال في صدره ما قالت اليهود فمحي الله اسمه

من النبوة، والله لو أن عيسى أقر بها قالت فيه النصراري لأورثه الله صمماً إلى يوم القيامة والله لو أقررت بما يقول في أهل الكوفة لأخذتني الأرض، ما أنا إلا عبداً مملوكاً لا أقدر على ضربي ولا نفع شيء». یعنی: نه بخدا سوگند من و او هرگز در زیر یک سقف جای نگیریم آنان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند، بخدا سوگند با این کوچک کردن آنها عظمت خدا را هرگز چیزی از آن را کوچک نمی‌کنند، همانا عزیر از آنچه یهود در باره‌ی او گفتند (عزیر بن الله) در سینه‌اش چیزی خطور کرد خدا نام او را از ردیف پیغمبران محو کرده، بخدا سوگند اگر عیسی عليه السلام بدان چه نصاری درباره‌ی او گفتند (مسیح پسر خداست). اقرار می‌کرد خدا تا روز قیامت کری و گمنامی نصیب او می‌کرد، بخدا سوگند اگر من نیز اقرار کنم بدانچه اهل کوفه می‌گویند: (امام خدای روی زمین است) زمین مرا فرو خواهد گرفت، همانا من نیستم جز یک بنده‌ی مملوکی که قادر بر ضرر چیزی یا نفع چیزی نیستم) در این جمله‌ی شریفه «فمحي الله اسمه من النبوة». یک معنای دقیق و عالی نیز خفته است، و آن اینکه معنای عصمت که غالبان درباره‌ی امامان و تبعیت از این عقیده درباره‌ی پیغمبران قایلند نیز صحیح نیست زیرا جناب عزیر بعلت آنچه درباره‌ی خود تصور نمود نامش از ردیف پیغمبران محو شد. پس عصمت آنچنانی نیز پایه‌ای از عقل و نقل ندارد. و اگر عیسی عليه السلام چنین می‌کرد خدا او را چنان می‌کرد!

۱۱- در کتاب احتجاج طبرسی از حضرت رضا حدیثی است درباره‌ی قائلین به الوهیت امیر المؤمنین که در پایان حدیث می‌فرماید: «أوليس كان علي أكلا في الأكلين وشارباً في الشاربين وناكحاً في الناكحين ومحدثاً في المحدثين وكان مع ذلك مصلياً خاضعاً بين يدي الله ذليلاً وإهاها منيباً، فمن كان هذا صفة يكون إهاها؟ فإن كان إهاها فليس أحد منكم إلا وإله لمشاركته في هذه الصفات الدالة على حدث كل موصوف بها».

یعنی: مگر علی عليه السلام نبود که مانند دیگران می‌خورد و مانند دیگران می‌آشامید و چون دیگران با زنان عمل جنسی انجام می‌داد، و جنب می‌شد همچون دیگر جنبان، و با تمام این احوال نمازگذاری خاضع بود که در مقابل خدا ذلیلانه و با آه و افسوس و انابه

می‌ایستاد، پس اگر کسیکه صفاتش چنین باشد خدا می‌شود؟ هیچکدام از شماها نیست جز اینکه خدا است!! زیرا در این صفاتی که دلالت دارند که هر موصوفی که بدین صفات است حادث است شما هم شرکت دارید (پس شما هم خدائید!!؟). می‌بینید که چگونه جنابش امیرالمؤمنین جد بزرگوارش را بصفاتی می‌ستاید که در افراد بشر ممکن است نظایر بسیاری در بشریت داشته باشد. باز در رجال کشی ص ۱۰۰ آورده است: که پاره‌ای از دانشمندان گفته‌اند: که عبدالله بن سبا یهودی بود و اسلام آورد و اظهار ولایت علی علیه السلام می‌کرد در حالیکه مبتلی و باقی به یهودیت خود بود. او آنچه که درباره‌ی یوشع بن نون قائل بود در حال اسلامش نیز بعد از وفات رسول الله درباره‌ی علی علیه السلام قائل شد، وی کسی است که عقیده به وجوب امامت علی علیه السلام را شهرت داد و از دشمنان او اظهار برائت کرد و مخالفان او را بکفر نسبت بداد. از اینجاست که مخالفان شیعه می‌گویند که اصل تشیع و رفض از یهودیت اخذ شده است پایان فرمایشات کشی).

۱۲- در بحار انوار ۳۳۲/۷ چاپ کمپانی. از عیون اخبار الرضا از ابراهیم بن ابی محمود روایت می‌کند «قال: قلت للرضا علیه السلام یابن رسول الله، إن عندنا أخبارا فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام وفضلکم أهل البيت و فی من رواة مخالفيکم ولا نعرف مثلها عندکم أفندین بها؟ فقال یابن ابي محمود، لقد أخبرني ابي عن ابيه عن جده علیه السلام أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق عن الله عز وجل فقد عبد الله وإن كان الناطق عن إبليس فقد عبد إبليس، ثم قال الرضا علیه السلام: یابن ابي محمود، إن مخالفينا وضعوا أخبارا فی فضائلنا وجعلوها علی أقسام ثلاثة أحدها: الغلو وثانيها: التقصير فی أمرنا وثالثها: التصريح بمثالب أعدائنا، فإذا سمع الناس الغلو فینا كفروا شیعتنا ونسبوهم إلى القول بربوبیتنا وإذا سمعوا التقصير اعتقدوه فینا وإذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسائهم سبونا بأسائنا وقد قال الله عز وجل: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (انعام/۱۰۸). یابن ابي محمود، إذا أخذ الناس یمینا و شمالا فالزم طریقتنا فإنه من لزمنا لزمناه ومن فارقتنا فارقتنا

إن أدنى ما يخرج به الرجل من الإيمان أن يقول للحصاة: هذا نواة ثم يدس بذلك ويبرأ ممن خالفه، يابن أبي محمود، احفظ ما حدثتك به فقد جمعت لك خير الدنيا والآخرة». (این حدیث در باب ۲۸ عیون أخبار الرضا فیما جاء من الرضا من الأخبار المتفرقة می باشد).

یعنی: ابراهیم بن ابی محمود گفت: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله در نزد ما اخباری از امیر المؤمنین علیه السلام و فضل اهل بیت علیهم السلام است که آن اخبار از روایت مخالفان شماست و ما مانند آنها را در نزد شما نشناخته و ندانسته ایم آیا به آنها معتقد باشیم؟ حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود پدرم مرا خبر داد از جدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که گوش دل بگوینده ای دهد در حقیقت او را پرستیده است. پس اگر آن گوینده سخن از خدای می گوید این شنونده خدا را پرستیده است و اگر آن گوینده سخن از ابلیس می گوید این شنونده ابلیس را پرستیده است !! آنگاه حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود همانا مخالفان ما اخباری در فضائل ما وضع کردند و آنرا بر سه قسمت کردند، یکی از آن سه قسمت غلو است (که ما را از حد بشری بالا بردند) و قسمت دوم آن کوتاهی در امر ماست (ما را از حد یک مسلمان هم پائین آوردند) و قسمت سوم آن تصریح بیدگوئی از دشمنان ماست. پس هرگاه مردم اخبار غلو درباره ی ما را بشنوند شیعیان ما را تکفیر می کنند و آنرا بغلو در ربوبیت ما نسبت می دهند و هر گاه تقصیر درباره ی ما را بشنوند آنرا درباره ی ما معتقد می شوند و هر گاه مثالب دشمنان ما را با نام و نشان بشنوند ما را با نام و نشان دشنام دهند در حالیکه خدای عز و جل می فرماید: «کسانی را که غیر خدا را می پرستند دشنام مدهید تا آنان خدا را از روی دشمنی و نادانی دشنام دهند». ای پسر ابی محمود همینکه مردم راه راست و چپ را گرفتند تو ملازم طریقه ی ما باش بجهت اینکه هرکسی ملازم ما باشد ما نیز ملازم او هستیم و کسیکه از ما مفارقت جوید ما نیز از او مفارقت جویم. همانا کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می کند آن است که به سنگریزه ی بگوید که این هسته است، آنگاه بدان معتقد شود و از مخالف خود بیزاری جوید. ای پسر ابی محمود

حفظ کن آنچه تو را حدیث کردم بدان هر آینه خیر دنیا و آخرت را در آن برای تو جمع کردم).

می‌بینید که جنابش چگونه می‌ترساند کسی را که می‌گوید: سنگریزه هسته است، و بدان معتقد شود یعنی قائل شود باینکه انسان فوق انسان است و بشر کار ملک می‌کند تا چه رسد که کار خداست کند؟

۱۳- در خصال صدوق ص ۶۴ چاپ اسلامیة. «قال أبو عبد الله جعفر بن محمد التميمي: أدنى ما يخرج به الرجل عن الإيمان أن يجلس إلى غال فيستمع إلى حديثه ويصدقه على قوله إن أبي حدثني عن أبيه عن جده عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: صنفان من أمتي لا نصيب لهما في الإسلام: الغلاة والقدرية». یعنی: حضرت صادق عليه السلام فرمود: کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می‌کند آن است که در کنار غالی‌ای بنشیند و بحدیث او گوش دهد و گفتار او را تصدیق کند همانا پدرم حدیث کرد از پدرش و آنجناب از جدش عليه السلام که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: دو صنف از امت من بهره‌ای از ایمان ندارند ۱- غالیان ۲- قدریان.

۱۴- علامه‌ی مامقانی در کتاب مقیاس الهدایه ص ۸۹ حدیثی از حضرت ابوالحسن عليه السلام آورده است که حضرت صادق عليه السلام فرمود: «ما أنزل الله سبحانه آية في المنافقين إلا وهي في من يتحلل الشيع». یعنی: خدای سبحان و تعالی هیچ آیه‌ای نازل نکرده است مگر اینکه شامل کسانی می‌شود که خود را در ردیف شیعیان در آورده‌اند.

پس با این همه احادیث که در مذمت غلات آمده است و مذاهب باطله‌ای که بنام شیعه پیدا شده است چون مذهب کیسانیه و اسماعیلیه، و حبانیه، و هاشمیه، رزاقیه، و فطحیه، و سمطیه، ناووسیه، و واقفیه، و زیدیه، و تبریه، و جاوردیه، و سلیمانیه، و صالحیه، و خطابییه، و بیانیه، و بنائیه، و مخسمه، و علیائیه، و نصیرییه، و شریفیه، و مفوضه، و امثال آنها که برای تفصیل و اطلاع بر مذاهب آنها باید بکتب ملل و نحل رجوع کرد. هر چند از این فرقه‌های امروز جمعیت مشهوری جز فرقه‌ی زیدیه و اسماعلیه در روی زمین نیست. اما هر چه باشد آثار و اقوال آنان در بین شیعه باقی مانده

است و کتب شیعه و اخبار و احادیث ایشان مخلوط به آثار و اقوال آن فرقه‌هاست. زیرا گذشته از اینکه اختلاط و امتزاج فرقه‌های شیعه با یکدیگر امری ممکن بلکه ناچار بوده است و بسیاری از رجال شیعه مدتها در مذاهب مختلف بوده و اخیراً بمذهب حق مهتدی شده‌اند و یا از مذهب حق منصورف و بمذهب باطل روی آورده‌اند چنانکه فی المثل درباره‌ی معلی بن خنیش گفته‌اند: که او اول مغیری مذهب بوده یعنی از اصحاب مغیره بن سعید که نفرین امام درباره او گذشت، سپس دعوت به محمد بن عبد الله نفس زکیه می‌نمود و بهمین تهمت‌ها ماخوذ و مقتول شد. و این شخص را شیخ طوسی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده است و معلی احادیث از آنحضرت روایت کرده است و همچنین کسان دیگری که قبلاً دارای مذهب باطله بوده‌اند و اخیراً بمذهب حق گرویده‌اند یا بالعکس. علاوه بر اینها صاحبان مذاهب باطله سعی داشته‌اند که مذهب حق را نیز آلوده بعقاید خود کنند چنانکه در رجال کشی ص ۱۹۶. از یونس از هشام بن الحکم روایت شده است او از حضرت صادق علیه السلام شنیده است که می‌فرمود: «کان المغیره بن سعید یتعمد الکذب علی ابي ویأخذ کتب أصحابه المستترون بأصحاب ابي یاخذون الکتب عن أصحاب ابي فیدفعونها إلى المغیره وکان یدس فیها الکفر والزندقه ویسندها إلى ابي ثم یدفعها إلى أصحابه فیأمرهم أن یشوها فی الشیعة وکلما کان فی کتب أصحاب ابي من الغلو فذلک مما دسه المغیره بن سعید فی کتبهم». یعنی: مغیره بن سعید عمدا دروغ بر پدرم [حضرت باقر علیه السلام] می‌بست و اصحاب او در میان اصحاب پدرم مستتر و مخفی بودند اصحاب او کتب اصحاب پدرم را می‌گرفتند و بمغیره می‌دادند او در آنها از هر چه از جنس کفر و زندقه دس کرده و سند آنها بپدرم متصل می‌کرد. آنگاه آن کتابها را به اصحاب خود رد می‌نمود و دستور می‌داد که آنها را در بین شیعه پراکنند. پس آنچه را که در کتب اصحاب پدرم از مطالب غلوآمیز هست همانهایی است که مغیره بن سعید در کتابهای آنها دس و جعل کرده است. پس منشا و منبع اینگونه احادیث معلوم شده که از کجاست و چه اشخاص آنها را ساخته و پرداخته‌اند.

از آنطرف شیعیان نیز از کثرت و شدت ارادتی که بخاندان نبوت و اهل بیت طهارت داشته‌اند هر سخنی که بنام آنان گفته می‌شد پذیرفته‌اند و کمتر اتفاق افتاده که در صحت و سقم احادیث منسوبه به ائمه علیهم‌السلام دقت کرده باشند و در صدد تنقیح و تصحیح آن بر آمده باشند و چنانکه خود آن بزرگواران علیهم‌السلام پیش بینی کرده‌اند گوئی خدا عقل را از اینان گرفته است! چنانکه در رجال کشی در ذیل احوال اسلم مکی مولی محمد بن الحنفیه آورده است: حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام می‌فرمود: «لو كان الناس كلهم لنا شيعة لكان ثلاثة أرباعهم لنا شكاکا والربع الآخر أحمق». یعنی: اگر همه مردم شیعه ما بودند هر آینه سه چهارم آنان نسبت بما شکاک بودند و یک چهارم دیگر احمق بودند!! دقت در حدیث شریف بسیاری از مجهولات را روشن می‌کند!!

چنین مردم خوشباوری که هر چه را بشنوند همینکه نام امامی را بر روی آن گذاشته باشند باور کنند و آن را ملاک عقیده و اعمال خود قرار دهند هر چند مخالف صریح قرآن باشد. بدیهی است که در نزد امامان که از زیرکان و زیدگان عقلاء جهانند هرگز مقبول نخواهند بود. و چنین کسانی هرگز مورد محبت و علاقه آن بزرگواران نخواهند شد زیرا آنان خود اعقل عقلاء بوده و بعاقلان علاقمندند. چنانکه در مشکوة الانوار طبرسی ص ۲۱۴ این حدیث شریف آمده است: «عن أبي عبد الله عليه السلام: إنا لنحب من شيعتنا من كان عاقلا فھيھا فھيھا مداريا صدوقا وھيھا» یعنی: ما از شیعیان خود کسانی را دوست می‌داریم که عاقل و فھیمده و دانشمند و بردبار و سازگار و راستگو و وفادار باشد.

و در امالی شیخ مفید ص ۱۱۳ مجلس ۲۳. نیز چنین حدیثی با عبارت ذیل از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «أحب من شيعتنا من كان عاقلا فھيھا فھيھا مداريا صبوراً صدوقاً وھيھا» و آنگاه فرمود: «إن الله تبارك وتعالى خص الأنبياء بمكارم الأخلاق فمن فيه فليحمد الله على ذلك و من لم تكن فيه فليترضع إلى الله تبارك وتعالى وليسأله قال جعلت فداك وما هي؟ قال عليه السلام: الوارع والقنوع والصبر والشكر والحلم

والحیاء والسخاء والشجاعة والغيرة والأمانة». یعنی: من از شیعیان مان کسی را دوست دارم که عاقل، فهمیده، دانا، بردبار، پایدار، شکیبا، راستگو، وفادار بوده باشد، همانا خدای تبارک و تعالی پیغمبران را بمکارم اخلاق اختصاص داد پس کسیکه در او از اینگونه اخلاق بود باید خدا را بر آن سپاس گذارد و آن کس که در او نیست باید بخدای تبارک و تعالی تضرع کرده و از وی در خواست کند. راوی گفت: فدایت شوم آن اخلاق کدام است حضرت فرمود: پرهیزگاری و قناعت و صبر و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و امانت است. و چنانکه قبلاً هم در ذیل بحث ولایت و مودت مؤمنان با یکدیگر گفتیم: محبت و مودت مؤمنین با یکدیگر همان سنخیتی است که در اعمال حسنه با یکدیگر دارند. و محبت علی علیه السلام و اولاد علی علیهم السلام در حقیقت همان محبت و علاقه بحقایق دین و اعمال حسنه و خصائل فاضله است که علی علیه السلام و بعضی از زبدهگان فرزندانش مظهر بارز آنند. پس حب علی علیه السلام یعنی حب ایمان بخدا. زیرا علی علیه السلام از بزرگترین مؤمنین بخدا بود و حضرتش مظهر اتم ایمان بود. حب علی علیه السلام یعنی حب ایمان بقیامت و حریص بودن به تهیه ذخیره آن زیرا علی علیه السلام از بزرگترین مؤمنین به قیامت بود چنانکه خدا درباره‌ی او و خانواده‌اش می‌فرماید: ﴿وَتَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شُرُهُ مُسْتَطِيرًا﴾ (دهر/۷). یعنی: «آنان می‌ترسند از روزی که شرش همه را فراگیرنده است». و بالأخره حب علی علیه السلام یعنی حب صلوة و زکاة و مساوات و نصرت مظلوم و سرکوبی ظالم و حب عدالت و فضائل عالیه انسانی که علی علیه السلام بزرگترین مظهر این صفات عالیه بود. و گرنه دوستی موهومی که وهم‌پرستان و خیال‌پروران مدعی آنند منشأ هیچ خیری نخواهد بود.

سنخیت و همجنسی افراد را محبوب حقیقی یکدیگر می‌کند و سایر محبوبیتها چیزی نیست و بسا که منشأش مادیت باشد. شیعیان علی علیه السلام یعنی دوستداران عدالت و امانت و عفت و تقوی و... و..... و. چنانکه در مشکوة الانوار طبرسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت می‌فرمود: پدرم برای من حدیث کرد که شیعیان ما اهل

بیت همیشه از بهترین مردم بودند اگر فقیهی بود از ایشان بود و اگر مؤذنی بود از ایشان بود و اگر امامی بود از ایشان بود و اگر سرپرست یتیمی بود از ایشان بود و اگر صاحب امانتی بود از ایشان بود و اگر.... و اگر.... و اگر.... پس چنین باشید تا ما را نزد مردم محبوب کنید نه آن چنان که ما را در نزد مردم مبعوض نمائید!». در جلد یازدهم بحارالانوار از ارشاد مفید از ابن شهاب از زهری روایت کرده است: «حدثنا علي بن الحسين وكان أفضل هاشمي أدر كناه قال عليه السلام: أحبونا حب الإسلام فما زال حبكم لنا زينا حتى صاد علينا شيئا». یعنی: ما را چنان دوست دارید که اسلام دستور داده که مسلمانان را دوست دارند بجهت مسلمانی آنها پیوسته دوستی شما نسبت بما بنفع ما خواهد بود تا آنکه از حد بگذرد و ننگی شود بر ما.

در مناقب این شهر آشوب ۱۶۲/۴ از حلیة الأولیاء. آورده است: که یحیی بن سعید گفت: «سمعت علي بن الحسن عليه السلام يقول: واجتمع عليه أناس فقالوا له ذلك القول (یعنی الإمامة) فقال: أحبونا حب الإسلام فإنه ما برح بنا حبكم حتى صار علينا عارا».

یعنی: شنیدم حضرت علی بن الحسین عليه السلام را که سخن می‌گفت در حالیکه مردم در پیرامون آن حضرت اجتماع کرده بودند و گفتگو موضوع امامت بود پس آنحضرت فرمود: ما را دوست داشته باشید آنگونه دوستی که سببش اسلام است (یعنی همانگونه دوستی که مسلمانان باید یکدیگر را دوست داشته باشد) چنانکه در بحث ولایت گذشت) اینگونه دوستی پایان ناپذیر است تا وقتی که از حد بگذرد و بر ما ننگی شود. همچنانکه دوستی غلات ننگی است بر وجود مقدس ایشان سلام الله علیهم. و نیز از آن بزرگوار در کتاب رجال کشی ص ۱۱۱. از خالد کابلی روایت شده است که می‌گفت: «سمعت علي بن الحسن عليه السلام يقول: إن اليهود أحبوا عزيزاً حتى قالوا فيه ما قالوا، فلا عزيز منهم ولا هم من عزيز، وإن النصارى أحبوا عيسى حتى قالوا فيه ما قالوا، فلا عيسى منهم ولا هم من عيسى، وإنا على سنة من ذلك إن قوماً من شيعتنا سيحبوننا حتى يقولوا فينا ما قالت اليهود في عزيز وما قالت النصارى في عيسى فلا هم منا ولا نحن منهم».

یعنی: همانا یهود عزیر را دوست داشتند تا اینکه درباره او گفتند: آنچه گفتند پس نه عزیر از ایشان است و نه ایشان از عزیرند، و نصاری عیسی را دوست داشتند تا اینکه درباره‌ی او گفتند آنچه گفتند پس نه عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از ایشان است و نه ایشان از عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، ما اهل بیت نیز بر چنین ستیم همانا گروهی از شیعیان ما بزودی ما را دوست خواهند داشت تا اینکه درباره ما بگویند آنچه یهود درباره عزیر عَلَيْهِ السَّلَامُ و نصاری درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مدعی شدند پس نه ایشان از ما هستند و نه ما از ایشان). یهود درباره عزیر عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: که او پسر خدا است و نیز نصاری درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین ادعائی کردند. بدیهی است در میان مسلمانان چنین ادعائی درباره کسی نخواهد شد که بگویند فلان پسر خداست. زیرا آیات قرآن بصراحت اینگونه ادعا را رد کرده است و مسلمانان در هر شبانه روزی حد اقل ۵ مرتبه در رکعات نماز می‌خوانند: ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ (اخلاص/۳). «خدا فرزندی ندارد و فرزند کسی نیست». پس آنچه ممکن است که درباره‌ی ائمه معصومین بگویند همین عقاید سخیفه است که آنانرا مدبر کون و مکان و متصرف در عالم امکان خوانند و بحقیقت این ادعا بدتر و زشت‌تر است از آنچه یهود و نصاری درباره‌ی عزیر عَلَيْهِ السَّلَامُ و عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند. چنانکه خود آن بزرگواران هم با این معنی توجه داشته‌اند که فرموده‌اند: «فإن الغلاة أشر من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا». یعنی: غالیان از یهود و نصاری و مجوس و کسانی که مشرک شدند خیلی بدترند). پس آن کسی که بخدای واحد ایمان داشته و بنبوت انبیاء معتقد است و از روز حساب اندیشه دارد و به اهل بیت طاهر پیغمبر تبعیت داشته ارادت می‌ورزد و از عقل و وجدان بهره‌ای دارد هرگز بچنین کلماتی که از عقاید غلات است تفوه نمی‌کند سهل است اندیشه‌ی چنین خیال باطل و شرک محض را در قلب راه نمی‌دهد و از مبارزه با اینگونه خرافات باز نه ایستاده و از طرفداران آن نمی‌هراسد هر چند هزارها از این آیت الله‌های عظمی با او مخالف باشند و احیانا فتوای تکفیر او را صادر نمایند. زیرا خود اینان کافر و مشرکند بنص قرآن و سزاوار: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ

وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ ﴿توبه/۵﴾. یعنی: «مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بنشینید». ما با این بیان این فصل را پایان می‌آوریم و امیدواریم این تذکرات در جامعه‌ی پر از خرافات ما سودمند افتد و افکار بیداری که مهبیای دریافت حقایق اسلام هستند از آن بهره‌ی کافی برند. و از این گونه موهومات بیزار و بیگانه **عروة الوثقی** نجات [یعنی قرآن کریم] و به اخبار و احادیثی که مورد تصدیق کتاب آسمانی ماست روی آورند تا از این ضلالت نجات یافته حائز سعادت دنیا و آخرت گردند. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.**

خلاصه‌ی مباحث

در پایان این مباحث پنجگانه قصد ما این بود که خلاصه‌ای از اعتقادات صحیح‌ه‌ی اسلامی را بیاوریم تا مطالعه کنندگان که از خواندن این مباحث دچار حیرت می‌شوند و از اینکه می‌بینند مطالبی که آنان تا امروز جزو حقایق اسلامی می‌پنداشتند اکثر آن ساخته و پرداخته غلات یا دشمنان اسلام است از خود می‌پرسند پس حقیقت کدام است؟! لذا ما آن اعتقادات و احکام را که از طرف خدای جهان بوسیله‌ی آیات قرآن بر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وحی و الهام شده است در اختیار طالبان حقایق بگذاریم اما دیدیم اینکار با اختصار صورت نمی‌گیرد و بطور تفصیل نیز از حوصله‌ی این رساله خارج است زیرا از یکطرف تهیه‌ی مطالب آن مستلزم وقت بیشتری است و از طرف دیگر وسیله‌ی چاپ و انتشار در دسترس ما نیست. چنانکه مشاهده‌ی وضع پریشان همین کتاب گویای همین جواب است که ما را از راه اضطرار ناچار شدیم که آن را باینصورت در آوریم. دیگر با این کیفیت نه قدرت مادی برای ما باقی مانده است و نه نیروی سرشار معنوی.. لذا فعلاً از این قصد صرف نظر کرده و آن را ان شاء الله و بیاری خدا بوقت دیگر محول کردیم که کتابی جامع در پیرامون حقایق عقاید و احکام اسلامی تألیف و در دسترس طالبان آن بگذاریم.

اینک به ذکر خلاصه‌ای از آنچه در این اوراق آوردیم می‌پردازیم تا بمنزله‌ی فهرستی از آنچه گذشت بوده باشد.

ما در این کتاب چند مطلب را مورد تحقیق و دقت قرار داده و در آن به قدر گنجایش به تفصیل پرداختیم:

۱- موضوع علم غیب که آن مخصوص ذات باری تعالی است و هیچ یک از آفریدگان او از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای صدیقین و عباد صالحین را بعلم غیب راه نیست مگر آنچه که بوسیله‌ی وحی بر پیغمبر ابلاغ شود که او نیز همانرا بدون کم و زیاد تحت رصد و مراقبت حفظه‌ی وحی به مردم تبلیغ نماید و ثابت کردیم

که این مطلب در آیات قرآن و سیره‌ی پیغمبران و تاریخ امامان و عقاید اصحاب و خاصان و اقوال علماء و دانشمندان روشن و مصرح است و جای هیچگونه تردیدی نیست. علاوه بر آن عقل و وجدان و بینه و برهان بر این حقیقت گواهی کافی و شاهدهی صادق است. و نیز روشن کردیم که دانستن علم غیب و آگاهی از حوادث آینده برای بشر هیچ نفعی نداشته و کاملاً مضر است و روی همین حکمت بالغه که پروردگار متعال آن علم را مخصوص ذات مقدس خود خواسته و از آفریدگان خود مخفی و پنهان داشته است.

۲- موضوع ولایت بود که آن را مورد بحث قرار داده و ثابت کردیم که ولایت همان دوستی و تولای مؤمنین و مودت آنان با یکدیگر است که در نزد یک بصد آیه در قرآن بدان توصیه و تاکید شده است و متأسفانه از اینگونه دوستی و مودتی که قرآن خواسته است امروز در میان مسلمین خبری نیست. بلکه چنانکه می‌بینیم متأسفانه آن ولایتی را که قرآن خواسته با تفسیر و تعبیر غلط آن را وسیله‌ی عداوت و دشمنی با یکدیگر قرار داده و بتحریک و تشویق دشمنان روز بروز از یکدیگر دورتر می‌شوند و نیروان خصومت در بین افراد و جوامع این امت مشتعلتر می‌گردد. زیرا از یکطرف ولایت که مربوط بدوستی عموم مسلمین با یکدیگر است اختصاص به افراد خاصی کرده‌اند که امروز در دنیا از ایشان کسی وجود ندارد که از آن استفاده کند و اگر هم وجود داشت مسلماً نمی‌توانست استفاده کند.

زیرا معنائی که اینان از ولایت و دوستی آن افراد خاص می‌کنند و دیگران را از آن محروم و ممنوع می‌شمارند. یک نوع دوستی خیالی است که علم محبت آن خیالی است و هم محبوب آن. زیرا اینان فی المثل آن علی علیه السلام را دوست می‌دارند که محیط بتمام عالم و مسلط بر جمیع امم از فرزندان آدم و تمام موجودات و عالم بمغیبات و قادر بر تمام مشکلات و قاضی حاجات و محی الاموات و امثال این صفات است و در عین حال طرفدار مدافع اعمال اینان بوده و هم شافع و ماحی سیئات اینان بوده و سرانجام آنانرا بأعلی درجات جنات می‌برد. اینان چنین موجودی را در خیال خود دوست

می‌دارند. و هیئات هیئات حقیقت را با این خیالات! آنگاه این ولایت را که معلوم نیست مولی و مولی علیه کیست وسیله‌ی عداوت و دشمنی با مسلمانانی کرده‌اند که مامورند با آنان دوستی کنند. و چنین آش شله همکاری از آن ساخته‌اند که اندک رابطه‌ای با شعور ندارد. زیرا مثلاً اینان مدعی ولایتند درباره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام آن هم ولایت تکوینی. یعنی: امیر المؤمنین یا امام دیگر متصرف در کون و مکان و مدبر عالم امکان است و دلیل‌شان چنانکه در سخنان و تالیفات خود می‌گویند آیه‌ی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ (مائده/۵۵). است در صورتیکه اگر معنای آیه ولایتی چنین باشد انحصار بمؤمنین ندارد زیرا والی متصرف در کون و مکان ولایت بر تمام موجودات دارد نه بر طائفه‌ی خاصی از مؤمنان؟ و اینان هرگز بشعور خود اجازه نداده‌اند که ببیندیشد که اگر ولایت این معنی است چرا خاص مخاطبین ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ است که هر چه باشد خاص مسلمین است و این هرگز با معنای ولایت تکوینی که مدبر امور عالم باشد سازش ندارد. گذشته از آنکه چنین عقیده‌ای شرک محض بلکه بالاتر از شرک مشرکین زمان جاهلیت است!! بلکه معنای آیه اگر تعصب و عناد و حماقت بیکسو نهاده شود چون آفتاب روشن و واضح است که مقصود از آن دوستی و مودت و محبت و تعاون مؤمنین با یکدیگر است که هم عقل و وجدان و هم سنت بلا تغییر جهان و هم صدها آیات شریفه‌ی قرآن بدان گواهی می‌دهد. و این دوستی است که اگر در بین مؤمنین شایع شود دنیا را مبدل به بهشت برین می‌کند و مسلمین را در اعلی درجات علیین ارتقاء می‌دهد. اما دوستی آن چنانکه این احمقان مدعی آنند جز عداوت و تفرقه در بین مسلمانان تا حال چه نتیجه و فائده دیگر داشته است و یا بعداً خواهد داشت؟! آیا راستی خدای جهان و بعثت پیغمبران و نزول کتب آسمانی بخصوص قرآن با این همه آیات فراوان هدفش همین ولایت احمقانه‌ایست که اینان مدعی آنند؟.. «تعالی الله عما یقول الجاهلون علواً کبیراً».

شکی نیست که ولایت و دوستی علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام از آن جهت که افضل مؤمنینند فاضلترین ولایتهاست و اخبار و احادیثی که در این باره از پیغمبر و ائمه سلام الله علیهم صادر شده هرگاه از دسیسه‌ی غالیان و دجالان محفوظ مانده باشد بجای خود صحیح و درست است. اما چه قدر خوب بود هر گاه این محبت و دوستی در زمان حیات آن بزرگواران صورت می‌گرفت و منشأ عمل می‌شد چنانکه مسلماً صدور و تأکید و تواتر آن بهمین منظور بوده است. و گرنه دوستی و عشق ورزی با اموات دارای چه خیرات و برکاتی خواهد بود؟ و اینگونه دوستی‌های خیالی با محبوبان خیالی که ثمره‌اش مداحی غالیانه و نسبت دادن صفات الوهیت به بندگان است محتاج است جز شرک و دوری از حقایق و گستاخی بمحارم احکام چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟! و تجربه و حس و تاریخ تاکنون از آن چه فائده‌ای گرفته است که بعد از این بگردید؟! شاید گفته شود که نتیجه این دوستی و محبت‌ها آنست که قلوب بمحبت آنان اشراب شده و بحقانیت ایشان اطمینان گرفته و در نتیجه پیروایشان را که همان اجرای احکام الهی است سبب شود. این ادعا هر چند بصورتی صحیح است لکن آنچه در جامعه‌ی ما مشهود است خلاف این منظور نتیجه داده و می‌دهد. این مدعی وقتی صحیح بود که مظلوف از ظرف عزیزتر باشد و حفظ و احترام ظرف بجهت حرمت و عزت مظلوف باشد یعنی: دوستی اولیای خدا که ظرف حقایق احکام الهی اند فرع دوستی احکام و قوانین دین که مظلوف است بوده باشد و حال اینکه قضیه کاملاً بعکس است. چنان در دوستی خیالی ظرف غرقه‌اند که بمظلوف اعتنائی ندارند و عیان کافی از بیان است محبت امام فرع محبت دین است نه دین فرع محبت امام.

۳- سومین بحثی که در این کتاب مورد تحقیق قرار گرفته مسأله‌ی شفاعت بود و چنانکه می‌دانیم که یکی از علل عمده‌ی غرور و عقب ماندگی و گستاخی ارباب فجور بر معاصی پروردگار و شانه خالی کردن از زیر مقررات و احکام الهی و از طرف دیگر موجب پیدایش بدعتها و اعمالی که هرگز منظور نظر شارع نبوده نه تنها بدان امر نکرده بلکه بسیاری از آنها مورد نهی و منع او بوده است همین شفاعت است مانند تعمیر و

تجسیص قبور و ساختن ضرایح و مراقد مزین بطلا و نقره و جواهرات و تفریط و تزییع اموال بر سر گور مردگان و زیارتهای اختراعی و گنجانیدن کفریات در زیارتنامه‌ها و عزاداریهای نامشروع و نذورات و موقوفات خلاف دستور و رضای خدا و ساختن دعاها و نمازهای مجهول یا عبادات نامشروع و نامعقول بامید شفاعتی خیالی. در حالی که شفاعت به آن کیفیتی که اینان فائلند نه عقل و وجدان بدان گواهی می‌دهد و نه عقل و قرآن آن را تصدیق می‌کند. آیاتی که در قرآن در خصوص شفاعت است اکثر آن ناظر برد اعتقاد مذهبی است که نظر به ارباب انواع بوده و خیال می‌کردند که امور شئون گوناگون جهان خلقت هر یک بعهده‌ی قدرتی علیحده است. و آن قدرتها که هر یک در مقام خود خدائی بود: خدای باران خدای دریا - خدای جنگ - خدای قحطی و ارزانی اخیرا در نتیجه تلطیف عقاید بصورت فرشتگان و صلحا اولیاء در آمده که هر یک تمثال و مجسمه‌ای در معبدها داشتند و تحت سلطنت خدای خدایان امور مربوط بخود را انجام می‌دادند. قرآن مجید واسطه و شفاعت فرشتگان را در شئون آفرینش منکر نشد لکن آنها را وسیله و واسطه‌ای باذن پروردگار جهان دانست که ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (بقره/۲۵۵). «چه کسی است که بدون حکم او در پیشگاهش شفاعت کند؟» اما شفاعت در آخرت را هرگز باینصورت نپذیرفت زیرا اولاً: بت پرستانی که قرآن نفی شفاعت از بتان ایشان می‌کند اصلاً اعتقاد بآخرت و قیامت نداشتند تا اینکه مسأله‌ی شفاعت در نفی و وجود بمیان آید. ثانیاً: شفاعت بدینصورت تشبیه دستگاه آفرینش به دربار سلاطین خودکامه و جبار است و آن منافی اعتقاد پروردگار عالم قادر مختار. بلی شفاعتی که مورد قبول قرآن و عقل و وجدان است استغفاری است که رسول الله ﷺ برای مؤمنین و مؤمنین برای یکدیگر و فرشتگان برای «لَمَنْ فِي الْأَرْضِ» می‌کنند بر حسب اذن و اجازه‌ای که خداوند متعال بموجب فرمان: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذُنُوبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ (محمد/۱۹). داده است و همین شفاعت است که قبلاً خدا بدان

اذن داده و ممکن است در روز قیامت نفع بخشد که ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه/۱۰۹). چنانکه شرح آن گذشت.

۴- مسأله‌ی زیارت قبور بود که در کتاب آسمانی ما کوچکترین اشاره‌ی بدان نشده است و در سنت نبوی ﷺ که مورد عمل مسلمین صدر اول است اثری روشن ندارد بلکه نهی رسول الله ﷺ در ابتدای بعثت از این عمل متواتر است. لکن چنانکه می‌بینیم امروز بصورتی در آمده است که می‌توان گفت: بمصداق کامل آیه‌ی شریفه است. که در مذهب بت‌پرستان می‌فرماید: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ﴾ (صافات/۹۵). یعنی: «ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام) گفت: آیا چیزی را که می‌تراشید، می‌پرستید؟» مسلمانان اسمی آنچه را با خواب و خیال قبرپنداری امامزاده‌ای کرده‌اند در آن با هوا و خیال خود گنبدی ساخته و ضریحی پرداخته و زیارتنامه‌ای اختراع کرده مشغول عبادت شده‌اند و خدا می‌داند که از این ناحیه چقدر زیان و ضرر دنیوی و آخروی دارند.

۵- پنجمین بحث ما در این کتاب وصول بمقصد یعنی معرفی غالیان و دشمنان حقیقی دین بود که موجد این همه بدعتها و خرافات شده‌اند و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام آنرا برای دین مبین بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین شمرده‌اند چنانکه فرمودند: «احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم فإن الغلاة أشر من اليهود والنصارى والمجوس والذین أشرکوا». هر چند زدودن این لکه‌های زشت بعلت طول مدتی که در چهره‌ی نورانی شریعت باقیمانده‌اند ممکن است در ابتدا موجب اندک رنجش و آزار و خالی ماندن آثاری گردد. لیکن بهر صورت زدودن و بر طرف کردن آنها از هر چه واجب‌تر است.

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ .

تألیف این رساله در سال ۱۳۵۱ شمسی و چاپ آن در سال ۱۳۵۹ صورت می‌گیرد. إن شاء الله.

قلمداران

یادآوری

این کتاب در پنج بحث: علم غیب، ولایت، شفاعت، زیارت، غُلّات، تألیف شده که در رد یکی از مدعیان علم و دعوی آیت الله العظمائی که در رساله‌ای بنام (امراء هستی) نگاشته بوده نوشتیم. بنام [راه نجات از شر غُلّات] بحث اول آن با تحمل زحمات و خطرات و خساراتی چاپ شد. و بحث شفاعت و معرفی غُلّات آن بصورتی که می‌بینید اضطراراً چاپ می‌شود و در دسترس طالبان قرار می‌گیرد. اما چاپ بحث ولایت و زیارت آن را تا اکنون توفیق نیافته‌ایم و شاید هرگز نیابیم! زیرا در جامعه خود آن وسعت و بینش را نمی‌بینم که استعداد پذیرش اینگونه تحقیقات را داشته باشد. بدیهی است ما در ابتدای کار خود بوسعت بینش و استعداد پذیرش جامعه‌ی خود بیش از این امیدوار بودیم اما آنچه در مدت عمر طولانی خود بدست آوردیم فهمیدیم که نه تنها ملت ما بلکه می‌توان گفت: تمام جوامع بشری در مسأله‌ی دین و اعتقاد تابع و مقلد پدر و مادر و محیط خودند و پیروان عقل و منطق و تابعان برهان و دلیل در این مسأله بسیار کمند. و هم چنانکه قرآن مجید بکرات یادآور است: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (مؤمنون/۵۳ روم/۳۲). «هر گروهی بدانچه در نزدشان است دلخوشند». افراد برای تحقیق و تحکیم عقائد دینی خود حتی بقدر اطمینان بصحت ارزش یک اسکناس پنج تومانی زحمت تحقیق را متحمل نمی‌شوند! پس این قبیل تألیفات نه تنها در نزد آنها ارزشی ندارد بلکه حتی الامکان با آن خصومت و کار شکنی می‌کنند، چنانکه کردند! مثلاً در جامعه‌ی ما امام و گاه پیغمبری را قبول دارند که عالم بغیب و متصرف در کون و مکان و مدبر عالم امکان باشد، در گهواره از در بدرد و با قندانه به آسمان پیرد!! و معتقدند که دوستی خیالی آنان باعث نجات و رفع درجات گشته و شفاعت آنان که بوسیله‌ی چنین ولایت و یا زیارت قبور آنان تحصیل شده موجب سعادت دارین و فوز نشأتین گردد. اما پیغمبر یا امامی که چون دیگر مردمان دچار عوارض بشری است و امتیاز آنان فقط گرفتن وحی و الهام و ابلاغ آن بمردم است و صدق کلام اینان تبعیت

آنان را کافی ندانسته و عار دانند. در حالیکه چنین اعتقادی بقضاوت عقل و وجدان و حکم قرآن باطل و موجب خسران دو جهانی است، زیرا پیروی چنان پیغمبر و امامی بدان صفات بر خلاف عدل خالق بریات است. آن پیغمبر و امام قابل تبعیت است که با افراد بشر همدوش و همگام باشد و امتیازش فقط وحی و الهام است و صدق کلام از خدای علام. اما مستکبران و جاهلان از چنین حقیقتی گریزانند و نمی‌دانند که هوا و هوس حقیقت نیست و خصومت با آن غلط است.

باری ما آنچه در توان داشتیم بمدد عقل و قرآن در اختیار جویندگان گذاشتیم ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً أَتَنَهَا﴾ (طلاق/۵). «خداوند هیچ کس را جز به [میزان] آنچه به او داده است مکلف نمی‌کند».

گر نیابد بگوش رغبت کس بر رسولان بلاغ باشد بس

والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی رسوله وصحبه ومن دعا بدعوته إلى یوم الدین

حیدر علی قلمداران

از خواننده التماس دعا دارم.
